

## فهرست کتاب طراز الهی

۱	فهرست
۹	پیشگفتار
۱۸	تشکر و امتنان
۲۰	خاطرات جناب علی نخجوانی
۲۵	نامه جناب هوشمند فتح اعظم
	فصل اول
	طراز الهی
۳۵	۱_ به نام آنکه میبیند و دیده نمی شود
۳۷	۲_ معرفت ظهور جمال اقدس ابهی
۴۱	۳_ در ذکر حضرت مبشر
۴۳	۴_ در ذکر حضرت عبدالبهاء
۵۱	۵_ در ذکر مرکز ولایت عظمی
	فصل دوم
	دوره حضرت بهاء الله (عصر ابهی)
۵۷	۱_ طراز افندی
۵۸	۲_ معصومه خانم فرهادی سمندری، مادر جناب طراز
۶۱	۳_ جناب شیخ محمد کاظم سمندر
۶۹	۴_ سفرهای جناب سمندر
۷۷	۵_ جناب حاجی شیخ محمد نبیل اکبر قزوینی
۷۸	۶_ صاحب خانم فرهادی مادر بزرگ جناب طراز
۸۱	۷_ جناب ملاعلی ملقب به (معلم اول)
۸۶	۸_ جناب محمدعلی نبیل ابن نبیل

۹۲	۹_ سفرهای جناب سمندر در ایام الله
	فصل سوم
	تشرّف اول جناب طراز به ارض اقدس
۹۷	۱_ شرح سفر
۱۰۲	۲_ تشرّف اول به حضور حضرت بهاءالله
۱۰۵	۲_ تشرّف تاریخی در روز اول رضوان
۱۰۶	۳_ تشرّف در باغ رضوان
۱۱۰	۴_ در حضور حضرت غصن اعظم در سجن اعظم
۱۱۷	۵_ آخرین زیارت در ایام نقاقت جمال اقدس ابھی
۱۱۹	۶_ صعود حضرت بهاءالله
	فصل چهارم
	آغاز دوره عهد و میثاق الهی
۱۲۳	۱_ زیارت کتاب عهدی
۱۲۵	۲_ مراجعت از ارض اقدس
۱۳۱	۳_ ورود به زنجان
۱۳۸	۴_ ازدواج جناب طراز
	فصل پنجم
۱۴۷	تشرّف دوم حضور حضرت عبدالبهاء
۱۵۱	۱_ تمنای شهادت
۱۵۴	۲_ روز گل برون به روضه مبارکه علیا
۱۵۴	۳_ خاطرات تشرّف در اول شب
۱۵۷	۴_ تشرّف حضور حضرت ورقه علیا
۱۵۸	۵_ تشرّف در عگا
	فصل ششم

۱۶۵	مراجعت از ارض اقدس
	۱_ عنایات مبارک پس از مراجعت از زیارت ۱۷۷
	فصل هفتم
۱۸۱	احضار جناب سمندر در سال ۱۳۱۷ ه ق
	فصل هشتم
۱۹۳	تشرّف سوم به ارض اقدس سال ۱۳۲۳ ه ق،
	مسیر سفرها
۱۹۶	۱_ بادکوبه
۱۹۷	۲_ باطوم
۱۱۹	۳_ طرابوزان،
۲۰۰	۴_ اسلامبول
۲۰۱	۵_ از میر
۲۰۴	۶_ بیروت
۲۱۴	۷_ حيفا، اجازه تشرّف حضوری، (تشرّف سوم
۲۷۸	۸_ الواح مبارک و طومار وفاداری احبّای امریک
۲۷۹	۹_ بیانات و دستورات مبارک در آخرین روز تشرّف
۲۸۸	۱۰_ بازگشت از زیارت سوم
	فصل نهم
۲۹۱	سفرهای تبلیغی و تشویقی به اتفاق جناب رفسنجانی
	فصل دهم
۳۰۷	۱_ تشرّف چهارم به حضور حضرت عبدالبهاء
۳۳۳	۲_ خصومت روزنامه ثریا
۳۳۴	۳_ میرزا علی اکبر رفسنجانی

## فصل یازدهم

- ۳۳۹ ۱\_ مراجعت از ارض اقدس و اختتام سفرها
- ۳۳۹ ۲\_ قائم مقام الملک کاشانی و مختار السلطنه
- ۳۴۴ ۲\_ خدمات در دوره اقامت در قزوین
- ۳۴۵ ۲\_ تهیه و انتشار نشریه
- ۳۵۰ ۳\_ استنساخ و تسوید الواح
- ۳۵۲ ۴\_ صعود جناب سمندر
- ۳۵۹ ۵\_ کلاس درس اسپرانتو
- ۳۶۰ ۵\_ صعود مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء

## فصل دوازدهم

### آغاز دوران ولایت امرالله

- ۳۶۲ ۱\_ توایع صادره از قلم حضرت ولی امرالله
- ۳۶۶ ۲\_ صعود برادر ارشد جناب طراز
- ۳۷۰ ۳\_ دستور محفل مرکزی طهران، عزیمت به آذربایجان
- ۳۷۸ ۴\_ مراجعت از اسفار آذربایجان
- ۳۸۱ ۵\_ صعود حضرت ورقه علیا بهائیه خانم
- ۳۸۷ ۶\_ خدمت در دفتر محفل روحانی ملی

## فصل سیزدهم

- ۳۸۹ ۱\_ آغاز سفرهای طولانی
- ۲\_ تعطیل مدارس بهائی در ایران و مختصری درباره
- ۳۹۳ تأسیس مدرسه دخترانه قزوین (توگل)
- ۳۹۷ ۳\_ ادامه اسفار تبلیغی
- ۴۱۲ ۴\_ صعود میرزا محمد فرزند ارشد جناب طراز
- ۴۱۵ ۵\_ اجازه تشرّف پنجم

## فصل چهاردهم

۴۱۹	تشرّف پنجم به ارض اقدس
۴۱۹	۱_ شرح تشرّف به حضور حضرت ولی امرالله
۵۱۹	۲_ آخرین روز تشرّف
۵۲۱	۳_ اسفار پس از بازگشت از ارض اقدس
۵_ ورود به عراق	۴_ توقف در شام

## ۵۲۶

۵۲۸	۶_ زیارت بیت بغداد
۵۴۰	۷_ بازگشت از عراق به ایران
۵۴۱	۸_ کرمانشاه
۵۵۱	۸_ ورود به قزوین
۵۵۵	۹_ محفل تذکّر میرزا محمد سمندری
۵۶۱	۱۰_ پایان جلد اول

جلد دوم کتاب طراز الهی شامل فصول ذیل است  
مقدمه جلد دوم

۱\_ پیشگفتار

۲\_ خاطرات جناب سهیل سمندری

فصل پانزدهم

خدمات پس از زیارت پنجم

۱\_ دستور مبارک و عزیمت به شیراز

۲\_ صعود طرازیه خانم

۳\_ جناب میرزا احمد نبیل زاده

۴\_ وصول توقیع ۱۰۸

۵\_ شرح نسخه اصل کتاب مستطاب ایقان

## فصل شانزدهم

خدمات پس از ارتقاء به مقام ایادی امرالله

- ۱\_ ارتقاء به مقام ایادی امرالله
- ۲\_ دوران نقشه دهساله
- ۳\_ اقدام به اسفار بین المللی
- ۴\_ کنفرانس کامپالا یوگاندا
- ۴\_ کنفرانس افتتاح مشرق الاذکا ویلمت
- ۵\_ مقالات جناب طراز برای استفاده در مطبوعات و روابط جمعی در امریکا
- ۶\_ کنفرانس استکهلم
- ۷\_ کنفرانس هندوستان
- ۸\_ سفر مدافع سرسخت و فداکار به خراسان
- ۹\_ املاک سمندر
- ۱۰\_ شرکت در کنفرانس ملی عربستان
- ۱۱\_ سفر به کویت و عراق
- ۱۲\_ صعود حضرت ولی امرالله

## فصل هفدهم

دوران قیادت ایادی امرالله

- ۱\_ مقام و موقعیت حضرات ایادی امرالله
- ۲\_ دوران اقامت در ارض اقدس
- ۳\_ خدمات در دوره قیادت
- ۴\_ عاقبت کنفرانس جاکارتا
- ۵\_ سفرهای بعد از کنفرانس سنگاپور
- ۶\_ حرکت به برما سنه ۱۱۶ بدیع
- ۷\_ ورود به دهلی

- ۸\_ وضع جسمانی جناب طراز
- ۹\_ سفر به برما سنه ۱۱۷ بدیع
- ۱۰\_ سفر به هندوستان به همراهی جناب دکتر مهدی سمندری
- ۱۱\_ سفر بغداد
- ۱۲\_ سفر به برما سنه ۱۱۹ بدیع
- فصل هجدهم
- تشکیل بیت العدل اعظم الهی
- ۱\_ کنگره جهانی لندن
- ۲\_ میهمانی تودیع جناب طراز از طرف امة البهاء روحیه خانم
- ۳\_ آغاز خدمات در دوره بیت العدل اعظم
- ۴\_ سفر به کشورهای شرق دور به اتفاق دکتر مهدی سمندری
- ۵\_ ادامه اسفار
- ۶\_ سفر به ژاپن
- ۷\_ خاطرات یان کی لی یونگ (برما)
- ۸\_ فهرست بعض سفرهای شرق دور
- مانیلا
- لائوس
- ویتنام
- سنگاپور
- فصل نوزدهم
- مقدمات سفر به کشورهای امریکای شمالی
- ۱\_ صدور دستور سفر
- ۲\_ عزیمت به ارض اقدس قبل از سفر به امریکا
- ۳\_ سفر تاریخی ادرنه

۴\_ توقف در لندن

۵\_ کنفرانس شیکاگو

۶\_ آغاز سفرها در امریکا و کانادا

۷\_ آخرین روزهای اقامت و دیدار از ایالات متّحده آمریکا و کانادا

فصل بیستم

جناب طراز و مخبرین جراید و خبرگزاری ها

۱\_ مندرجات روزنامه ها

۲\_ نامه های تشکر آمیز محافل روحانی

۳\_ مقاله وینستون جی ایوانس

فصل بیست و یکم

بازگشت از اسفار غرب

۱\_ ورود به لندن

۲\_ عزیمت به آلمان

۳\_ عزیمت به ترکیّه

۴\_ فهرست بعض سفرها در غرب

۵\_ کانونشن دوم بین المللی در ارض اقدس

۶\_ آخرین ایّام حیات در ترکیّه

۷\_ سفرها در سنین آخر عمر

۸\_ نامه های واصله از محافل روحانی در دنباله سفرهای اخیر در غرب

۹\_ عزیمت به ارض اقدس و تشدید بیماری جناب طراز

فصل بیست و دوم

صعود جناب طراز الهی

۱\_ مراسم تشییع



- ۲\_ محفل تذکر در مسافرخانه  
۳\_ اعلان صعود ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری  
۴\_ تلگراف‌های تسلیت

### فصل بیست و سوم

#### آثار طراز الهی

- ۱\_ آثار و نوشتجات و مکاتیب جناب طراز  
۲\_ خطاط متبحر  
۳\_ اشعار جناب طراز

### فصل بیست و چهارم

#### خاتمه کتاب

- ۱\_ مفرقی خواهران و برادران  
۲\_ خاطرات دوستان و بستگان  
۳\_ آخرین کلام نوشته طراز الهی  
پیشگفتار

### بحر را گنجائی اندر جوی نیست

زندگی مشعشعانه و استثنائی ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری از جهات بسیار آن چنان غنی و سرشار است که هرگز امکان درج فهرست مشخصات آن نیز در این دو مجلد امکان پذیر نیست.

قهرمانان بسیاری در هر برهه از زمان صفحات فراوان و ذیقیمتی به اوراق تاریخ دوران معاصر خویش افزوده اند که هریک در نوع خود ممتاز و اقداماتشان سرآمد حوادث و وقایع دیگر بوده است.

تولستوی می‌گوید "روح بی تلاش، روح بی ریشه و بی محتوا است." و چه آسان می‌توان این کوشش پی‌گیر و بی‌امان را در دفتر زندگانی بزرگان جاودان جهان مشاهده کرد و احساس نمود.

ابر مرد حماسه‌آفرین دو قرن اول و دوم عالم بهائی در ردای ایثار در میادین مختلف خدمت از جانبی به جانب دیگر دوان بود و از جهتی به جهت دیگر در شتاب و تقلا. روح ناآرامش در کالبد کوچک او نمی‌گنجید و نیروئی عظیم در هر آن جریان جهش و حرکتش را تندتر و سریعتر می‌نمود.

براستی آنچه در عاقبت عمر توشه برداشت حاصل زحمات بلاوقفه‌ای بود که در پهنشدت عالم بر دوش کشید.

شاهد صادقی برگذشت زمان و وقایع ادوار بود و ناظر بر تحولات شگرف در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اوضاع زندگانی مردم ایران و جهان در طول ۹۳ سال عمر گرانبار گردید.

در بسیاری از حوادث موافق و ناموافقی که برای یاران و یا بطور کلی برای جامعه امر در مهد امرالله و سرزمین ظهورش به وقوع پیوست شریک و سهمیم بود و خاطرات دقیق حوادث را به ذهن فعال و روشن خود سپرد و یا با قلم شیرین و رسا در دفتر یادگارهای دیرین ثبت و ضبط نمود و اسناد تاریخی و اطلاعات بی‌نظیری از مسیر جریان حیات و توسعه جامعه بهائی برای نسل‌های آینده بر جای گذاشت.

هدف از تهیه کتابهای "طراز الهی"

بلا تردید این دو مجلد مقدمه کتابهای بسیار دیگر است که در باره زندگی ایشان تدوین و نگاشته خواهد شد زیرا چنانچه در متن کتاب نیز آمده است جناب طراز خاطرات روزانه خود را در قریب ۷۰ مجلد یادداشت کرده‌اند و این مجموعه نفیس به دستور حضرت ولی‌امرالله در ارض اقدس در اطاق جناب ابوالفضائل در قصر بهجی نگاهداری گردید و حال در محفظه آثار محفوظ است و در دسترس عموم نمی‌باشد. برای نگارش این کتب نیز اوراقی محدود در اختیار من قرار گرفت.

فعالاً اولین دوره تاریخ حیات طراز الهی در دو مجلد تهیه شد و سعی گردید حتی المقدور اسناد ومدارک و الواح و توقیعات مبارکه و دستخط های بیت العدل اعظم و حضرات ایادی امرالله، قسمت هائی از سخنرانی ها و نامه های خصوصی و عمومی ایشان، مطالب تحقیق شده و نوادری از نقل قول هائی که در دسترس بود جمع آوری گردیده و گنجانده شود.

از تعداد توقیعات حضرت ولی امرالله آنچه به خط آن حضرت مرقوم گردیده بود از دفتر مخصوص جناب طراز که با خط زیبایی نگاشته شده است رونویسی گردید و برای تکمیل بعض توقیعات به خط منشیان مبارک و هم چنین مقابله سایر توقیعات از ساحت بیت العدل اعظم استمداد شد و طبق دستور آن هیئت نورا با همت و همکاری دایره تحقیقات مرکز جهانی بهائی فراهم گردید و برای درج در این کتاب عنایتاً در اختیارم گذاشته شد.

۱\_ بخش اول کتاب بعد از ذکر مقدمه ای کوتاه، تماماً به نوشته جناب طراز الهی بدون هیچگونه تغییر و تبدیل اختصاص یافت.

۲\_ جناب طراز تاریخ مختصری در باره پدر ارجمندشان جناب شیخ محمد کاظم سمندر مرقوم نموده اند و قصد انتشار آن را داشتند لذا در بخش دوم قسمت هائی از نوشته ایشان ضمن بررسی تاریخ حیات جناب شیخ محمد کاظم سمندر گنجانده شد.

۳\_ بجز بخش اول کتاب و قسمت هائی که در متن کتاب درباره آن توضیح داده شده است، سایر بخش ها تنظیم، اقتباس و یا بازنویسی گردیده است و بدین جهت به صورت مشخص در گیومه گذاشته نشد اما برای حفظ سلاست بیان در تعریف خاطرات ایشان، سعی شد بعض قسمت ها که از روی یادداشت های جناب طراز و تاریخچه مختصر حیات ایشان تهیه گردید از زبان خودشان نقل شود و سبک انشاء مخصوص جناب طراز محفوظ ماند.

الواح و آثار مبارکه از دفاتر خطی جناب طراز استخراج گردیده است. این آثار در کتاب "آیات بیّنات" مجموعه آثار مبارکه نازله به افتخار خاندان سمندر و نبیل ابن نبیل قزوینی نیز مندرج است.

۴\_ بخش‌های مربوط به تشرّفات حضوری و بیانات مبارکه‌ای که در این تشرّفات حضوری یادداشت نموده‌اند از میان صفحات بسیار و مفصّل انتخاب گردید و در نهایت دقّت و امانت و با حفظ دقایق و معانی تنظیم و ترتیب یافت.

۵\_ ترجمه نامه‌های محافل روحانیّه و نوشتجات یاران غرب با دقّت انجام گرفت

۶\_ از تعداد هزاران اسفار جناب طراز فقط به چند نمونه آن که در دسترس بود اکتفا گردید لذا فقط نام دوستانی ذکر شد که به نحوی در جریان این سفرها با جناب طراز محشور بوده‌اند و از این جهت از کلیه یاران ارجمند و افراد خاندان سمندری پوزش می‌طلبم و امیدوارم در نسخ آینده زندگینامه جناب سمندری ذکر نام و خدمات یکایک آنان امکان پذیر گردد زیرا جناب طراز با کوشش تامّ و تمام نام افرادی را که روزانه ملاقات می‌کردند یادداشت می‌نمودند و حافظه قوی در یادآوری نام دوستان داشتند که خود کمک بزرگی برای ثبت اسامی افراد بود.

۷\_ محققاً بسیاری از دوستان خاطرات ذی‌قیمتی برای درج در این کتاب داشته و دارند ولی امکان جمع‌آوری همه آن یادبودها برای ثبت در این مجموعه میسر نگردید.

۸\_ اکنون بیش از سی سال از صعود ایادی امرالله می‌گذرد و تأخیر در انتشار زندگینامه ایشان بیش از این جائز نبود لذا به اطلاعاتی که موجود بود و جمع‌آوری گردید قناعت شد.

۹\_ سبک نگارش کتاب بر سبیل رویه جناب طراز در نگارش کتاب تاریخ زندگانی پدر ارجمندشان است و چون جناب سمندری مفتخر به دریافت الواح کثیره از جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء و تواقیع فراوان از حضرت ولیّ امرالله و دست‌خط‌های ملهمانه بسیار از معهد اعلی و مرقومات بی‌شمار از ایادیان امرالله و یاران و یاوران امر حضرت رحمن بودند. بهترین شاخص و معرف ایشان همان بیانات مبارکه و کلمات منزله و شناسائی افراد مؤمنین در طول نودوسه سال زندگانی پر تحرک و جنبش است و به همین جهت معرفی "طراز الهی" در درجه اول از خلال آثار و الواح انجام شد و برای جلوگیری از هرگونه تعریف و توصیف مضاعف بر حقیقت واقع، گوشه‌ای از خاطرات بعض یاران و شواهد عینی آنان نیز درج گردید.

۱۰- تعداد چند سفر که در این مجموعه از آن ذکر شد اکثراً سفرهایی است که همراه جناب دکتر مهدی سمندری بوده اند لذا برای نوشتن شرح اسفار غالباً از یادداشت‌های جناب ایادی امرالله و مقداری نیز از یادداشت‌های جناب دکتر سمندری اقتباس و نوشته شد.

۱۱- لازم به یادآوری است که برای تهیه این دو مجلد، اوراقی که از طریق جناب دکتر سمندری در اختیار من قرار گرفت و یا بعداً از منابع موثق اخذ و جمع‌آوری شد و یا از کتب و آثار دیگر استفاده گردید کلاً به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گرفت تا حتی المقدور شمائی از خصوصیات روحانی و وجدانی جناب طراز و اهداف مورد نظر ایشان در این مجموعه منعکس گردد.

۱۲- اگرچه حق مطلب آن‌طور که می‌بایست در این مختصر به جا نیامد ولی تمام مواضع و مطالب مندرجه از رنگ و نقش هرگونه مبالغه و اغراق و ابهام منزّه و مبرا باقی ماند. در دوران کودکی چند بار شخصیت مهربان و جالبی را که در خانواده من به ایشان "عموجان" خطاب می‌کردند ملاقات نمودم. جناب طراز عموی پدرم بودند و بسیار مورد علاقه و احترام ما قرار داشتند.

اولین دیداری که به خاطر دارم در یکی از ایام عید نوروز اتفاق افتاد. ایشان به قزوین آمده بودند و برخلاف سنن جاری که معمولاً افراد جوانتر می‌بایست به دیدار بزرگان فامیل بروند جناب طراز با همان روح سادگی و افتادگی مخصوص خودشان به منزل ما آمدند. این دیدار به عللی در خاطر من نقش بست. ایشان مرا در آغوش گرفتند و بوسیدند و گفتند شنیده‌ام خیلی محفوظات داری، بخوان.

کمتر کسی از معاشران ما آن هم در ایام عید چنین تکلیفی به من می‌نمود. مانند یک پروانه کوچک سراسیمه از اطاق خارج شدم و دفترچه‌ای را که تمامی محفوظاتم به خط پدر و مادرم در آن نوشته شده بود آوردم و کنار پای عموجان روی زمین نشستم. در خانه ما کسی روی زمین نمی‌نشست اما آن روز همه این تشریفات و آداب فراموش شد. در حالیکه به ایشان تکیه داده بودم دفترچه‌ام را در اختیارشان قرار دادم و بی‌صبرانه مشغول

خواندن شدم. گاهی سرم را بلند نموده و به جناب طراز نگاه کوتاهی می‌کردم تا به بینم آیا آثار خستگی در سیمای ایشان دیده می‌شود یا خیر، و بعد با اعتماد بیشتر هم‌چنان به خواندن ادامه می‌دادم. در آن اوقات هنوز به مدرسه نمی‌رفتم و سواد خواندن و نوشتن بسیار قلیل بود بدین جهت تنها بر حافظه ام تکیه داشتم.

بیاد دارم مادرم یکی دو بار به علّت طول مدّت به من تذکّر دادند که خواندن کافی است، لازم نیست همه را بخوانی. ولی عموجان صبور و پرحوصله با تأکید و لحن آمرانه گفتند: بگذارید بخواند...

آن روز دانستم فرد دیگری در زندگانی من وجود دارد که بسیار شکیبیا و متحمّل و صمیمی است و نام ایشان را در فهرست نفرات اول در قلب خود ثبت کردم.

براستی کیفیت عاطفی و رفتار و لحن کلام جناب طراز تأثیر فراوانی بر کودکان داشت و اعتماد آنان را جلب می‌نمود و احساس رفاقت و نزدیکی ایجاد می‌کرد. ملاقات‌های بعدی هریک خاطره‌ای نوین و شیرین همراه داشت. یک بار که با قرار قبلی از ما دیدن کردند مدّتی قبل از آمدن ایشان در پشت یک پنجره منتظر ماندم و با شگفتی به راه رفتن سریع عموجان خیره شدم و دیدم پدرم که برای همراهی با جناب طراز به محلّ اقامت موقت ایشان رفته بودند ناچار دوان دوان در پی عموی عزیزشان می‌آمدند. من لقب "مرد باد پا" به جناب طراز داده بودم و بعدها نیز مکرّر این خطاب را در دل خود تأیید کردم.

در مدّت یک مسافرت تشویقی و تبلیغی که ایشان منقبت میزبانی را به والدینم عنایت کردند در جلسه‌ای در حظیرة القدس آن شهر حضور یافتند و پس از اتمام جلسه با وجود خستگی و دوری راه حاضر نشدند با وسیله نقلیه به منزل برگردند. هوا تاریک و قسمتی از پیاده‌رو به علّت تعمیرات ناهموار بود و نور چراغ‌های معمول خیابان برای تشخیص پست و بلندی‌های زمین کافی بنظر نمی‌رسید. عموجان با سرعت معمول خود و با دید خوبی که با وجود کهولت داشتند به کمک یک عصای کوچک به راه افتادند و پدرم که احساس مسؤولیت نسبت به حفاظت جناب طراز می‌نمودند سعی داشتند همراه با قدمهای ایشان حرکت نمایند اما در این کوشش چندان موفق نبودند و در نیمه راه ناگهان در یک گودال

کوچک به زمین افتادند و دست و پایشان صدمه دید. عموجان در آن سنین و احوال ناچار شدند کمک کنند و پدرم را با خود به منزل برسانند!

سالهای متمادی مادرم با جناب طراز مکاتبه داشتند ولی به علت ازدیاد وظایف ایادی امرالله، این مکاتبات کمتر شد لذا مادرم نیز مانند افراد فراوان دیگر موقعیت جناب طراز را در نظر گرفته و از تعداد نامه‌های ارسالی خود کاستند اما در همان دوران هم محبت ایشان پایدار بود و در هر مرقومه سفارشات دربارهٔ تعلیم و تربیت اطفال خانواده مشخص گردیده و تأکید می‌شد.

تا قبل از سال ۱۹۶۵ چند ملاقات دیگر با ایشان در مناطق مختلف میسر گردید و چند روزی افتخار میهمانداری نصیب ما شد. سال‌های بسیار از دیدارمان می‌گذشت اما همان محبت بی شائبه و صدیقانه کماکان در عمق دیدگان و نگاه نافذ ایشان احساس می‌شد و در این مقال جای تعریف آن خاطرات و یادبودهای یگانه نیست.

صعود عمومی بزرگ، اختتام دوره ای از زندگانی من محسوب شد ولی درخشش خدماتشان که در آسمان امر بهائی جاودانه ماند، شعاع روشن و تابناک و فرخنده‌ای برای یکایک افراد خاندان ما گردید.

هرگز به فکرم خطور نمی‌کرد روزی در تهیهٔ زندگینامهٔ عجیب و استثنائی شخصیتی که در کودکی به او لقب "مرد بادپا" داده بودم سهمی به عهده‌ام واگذار شود. این افتخار را باوجود عدم استطاعت در خدمت مغنم شمرده و گرامی می‌دارم.

در سال ۱۹۹۷ مؤسسهٔ بین المللی لندگ در کشور سوئیس، دوره ای بسیار باشکوه و منظم و موفق به یادبود و افتخار جناب شیخ محمد کاظم سمندر و جناب محمدعلی نبیل ابن نبیل برادر ایشان ترتیب داد و عدهٔ قابل توجهی از افراد خاندان سمندر و نبیل و وابستگان و دوستان و دوستان وفادار ایشان شرکت نمودند. این کنفرانس با حضور رجل محترم بیت العدل اعظم جناب علی نخجوانی میمنت یافت

ضمن برنامه‌های تنظیمی قسمتی به شرح زندگانی ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری اختصاص داشت. جناب علی نخجوانی علاوه بر ذکر خاطرات مخصوص و ارزشمندی که

از ایادی امرالله بیان داشتند اشتیاق وافر خود و سایر یاران را برای تهیه زندگینامه جناب طراز ضمن صحبت تشویق آمیزی اظهار نمودند و دنباله مذاکرات در این زمینه بطور خصوصی ادامه یافت.

روز بعد از ختم کنفرانس پیغامی از ایشان واصل شد و توصیه نموده بودند در صورت امکان به منظور جمع آوری مطالب مربوط به کتاب آینده "طراز الهی" که سالها بود جناب دکتر مهدی سمندری در صدد تحقق آن بودند و شرکت در بعضی اقدامات تبلیغی و تشویقی به افریقا عزیمت نمایم.

بدون اتلاف وقت، موقعیت پیش آمده را غنیمت شمرده و چون حضوراً هم با جناب دکتر سمندری در این باره موافقت ضمنی حاصل شده بود با توکل به دعای اعضای بیت العدل اعظم و کمک و پشتیبانی بستگان و مراحم دوستان عزیز به این سفر مبادرت گردید. فارس امرالله و مهاجر شجاع و فداکار جناب دکتر مهدی سمندری فرزند عالیقدر ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری که مدت بیش از بیست سال به سمت معاونت ایادی و سپس مشاور قاره‌ای افریقا مشغول سفر به کشورهای متعدد و کار و فعالیت‌های خطیر و شبانه روزی بودند با همت موفور تا حد مقدور و میسر مقداری از مدارک و اسناد را برای تهیه مقدمات کتاب زندگینامه پدر بزرگوارشان جمع آوری نموده بودند و در سال ۱۹۹۵ که مجله پیام بهائی اقدام به انتشار شماره مخصوص به منظور معرفی جناب سمندری نمود جناب دکتر سمندری شرح مجمل و موجزی درباره والدین و تاریخ زندگی آنان و مطالب دیگر تهیه کردند و در آن مجله درج گردید. اگرچه زندگانی پرتحرک و فعالیت جناب دکتر مهدی سمندری مهلت کافی برای نگارش و اتمام تاریخ زندگانی پدر گرامی را آنطور که مورد نظر ایشان بود در اختیارشان قرار نداد ولی اندیشه این اقدام با جمع آوری مدارک و اوراق نافع و مستند سالها ادامه یافت.

سفر افریقا فرصتی بود تا از نزدیک نتایج اقدامات و فداکاریهای جناب دکتر سمندری را در طی چندین دهه در میادین تبلیغ و همچنین توسعه دایره امرالله و استحکام بنیان جامعه اسم اعظم مشاهده نمایم. مساعدت های فوق العاده ایشان در زمینه های طبی بصورت



مشاورات صحیحی هنوز ادامه داشت و سرپرستی و هدایت دوستان قدیم و جدید از وظایف سنگینی بود که به عهده داشتند. ارتباط و معاشرت با طبقات مختلف اجتماع از موارد مهم و جالب و مؤثر زندگانی دکتر سمندری بود. هر روز اوقات بسیاری را از صبح تا شام صرف پذیرائی و ملاقات با افرادی می نمودند که اکثراً مشکلات گوناگون داشتند. کلاس های تزئید معلومات مرتباً در منزلشان تشکیل می شد. براستی منزل دکتر سمندری و همسر نازنین ایشان پناهگاهی امن و راحت برای تمام مردم محل بود و روح محبت و دوستی بی شائبه آنان حتی اطفال را جلب و جذب می نمود.

پس از بازگشت از این سفر پر خاطره و برخورداری از محبت و صمیمیت و میهمان نوازی میزبانان ارجمندم جناب دکتر مهدی سمندری و همسرشان ارسولا خانم، اقدامات اولیه برای بررسی اطلاعات از خلال بعض اسناد و اوراق جمع آوری شده توسط جناب دکتر سمندری که در ایام اقامت در افریقا فتوکپی نموده و همراه آوردم و هم چنین سایر منابعی که کم و بیش از آن ذکر گردید آغاز شد تا فعلاً مجلدات اولیه زندگینامه جناب طراز نگاشته شود و منتشر گردد.

شایسته است در آینده خدمات ارزنده دکتر مهدی سمندری در میادین طبی نیز که منجر به نجات هزاران کودک در افریقا گردید و هم چنین خدمات فوق العاده ایشان در طول قریب نیم قرن هجرت و سفر به نقاط مختلف افریقا بطور جامع به رشته تحریر درآید و نمونه دیگری از مثال "الولد سرّابه" ثابت و معرفی گردد.

براستی طرز زندگانی یارانی که در افریقا ملاقات با آنان ممکن شد و پشتکار و شجاعت و از خودگذشتگی و خدمات مستمر و شدید عزیزان در آن خطه، به تمامه مفهوم زندگانی قهرمانانه ای بوده و هست که در تاریخ اشاعه و گسترش مذاهب و ادیان پیشین در افریقا در صدر مبلّغین شجاع سایر گروهها و افراد وابسته دینی قرار دارد.

در خاتمه سفرم جلسه تودיעی در منطقه "بویا" در منزل دکتر سمندری با شرکت یاران عزیز و مهربان آن سامان ترتیب یافت چند تن از اعضاء محفل روحانی ملی کامرون نیز حضور یافتند و به نمایندگی از طرف آن محفل اظهار خوشوقتی و مسرت نمودند که مقدمات تهیه

اولین کتابهای زندگینامه ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری از خاک افریقا آغاز گردیده است. در همان لحظات و دقائق مغنم و استثنائی در قلب خود بدون هیچگونه تردید و یا تأمل تصمیم گرفتم سهم خود را در تهیه این دو مجلد به سرور معزز جناب علی نخبجوانی عضو محترم بیت العدل اعظم و مهاجر نام آور افریقا و فارسان صدیق امرالله جناب دکتر مهدی سمندری و ارسولاخانم سمندری و هم چنین به یاران و یاوران فداکار قدیم و جدید قاره سیاه، بالاخص به پیشگامان بهائی و مهاجرین شایسته و پرهمت و جانفشان و خادم و مخلص آن سرزمین پرمهر که در آتش بی مهربی دنیای کنونی درگیر و مبتلا است از صمیم دل و جان تقدیم نمایم.

بهر حال اگر تشخیص احساسات معنوی جناب طراز برای نسل های آینده مشکل بوده و یا از درک و استنباط ماهیت آن به علت فرهنگ های غالب زمان خویش و یا علل دیگر عاجز باشند ولی شناخت انگیزه های روحانی قرن اول و دوم بهائی کمک فراوانی به انتقال و مبادله فکری نسل های پیشین به نسل های آینده خواهد نمود. هم چنین بازتاب حوادث و جریانات در دو عصر رسولی و تکوین و اثرات عمیق آن در روش و سلوک و شیوه ایمان و اعتقاد مؤمنان دیرین مبحث مهم و جالب و آموزنده ای برای بررسی و پژوهش عموم خواهد بود.

مسک الختام این پیش گفتار را با کلام زیبای " طراز الهی " زینت می دهم. باشد که این مجموعه در ذهن و فکر همگان تحرکی جدید برای ساخت دنیای بهتری که پیشینیان بنیان نهادند ایجاد نماید.

"حلال جميع مشکلات ومفتاح جميع ابواب بسته وکلید گنج های آسمانی و برکات الهی وفیوضات نامتناهی وانهار جاریه ساریه عذب گوارا، محبت است محبت".

سرودی گشت آغاز از بطون دل بسا جان را که حیران کرد آوازش

پریوش سمندری \_ خوشبین

تشکر و امتنان

در جریان نگارش و تدوین و تهیه مجلّات کتاب "طراز الهی" بیت العدل اعظم عنایتاً اجازه دادند دایره مطالعه نصوص و الواح در ارض اقدس تعدادی از توابع صادره حضرت ولیّ امرالله خطاب به جناب سمندری را مرحمت نمایند و دایره مطالعه نصوص و الواح با کمال دقّت و در اسرع وقت تعداد چهل فقره از توقیعات مبارکه، که "شارح خدمات، مساعی و روحیات آن نفس جلیل و در عین حال حاکی از مراتب عطوفت و رأفت و ثقة حضرت ولیّ عزیز امرالله نسبت به آن شخص شخیص میباشد" استخراج و مرحمت کردند.

تعدادی از منتخبات دستخط‌های بیت العدل اعظم خطاب به ایادی معزز امرالله نیز از دارالانشاء مرکز جهانی عنایت شد.

عده‌ای از سروران و دوستان و بستگان در نهایت محبّت و لطف مرا تشویق و ترغیب و حمایت نمودند. در صدر آن محبّان و مساعدین ارجمند، امین محترم معهد اعلیٰ جناب علی‌نخجوانی قرار دارند که از آغاز تا انجام وظیفه‌ای که به من محوّل گردیده بود مساعدت و دلالت و راهنمایی مشفقانه نمودند و براسستی علّت مؤثّر و اصلی برای تداوم جریان و اختتام این مهمّ می باشند.

جناب هوشمندفتح اعظم امین محترم بیت العدل اعظم الهی علاوه بر درج مقاله‌ای جامع و مستند، در کمال علاقمندی و لطف فراوان کمک‌های مورد تقاضا را با وجود تراکم مسؤولیّت‌های خطیر و سنگینی که به عهده دارند اجابت نمودند.

جناب دکتر شاپور راسخ مشاور محترم قاره‌ای در نهایت سخاوت و بزرگواری اجازه دادند از محتوای مجلّه پیام بهائی شماره مخصوص و مربوط به ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری، مطالب مورد نیاز استخراج شود.

فارس امرالله جناب سهیل سمندری جزوه‌ای حاوی مطالب و خاطرات خصوصی خودشان از جناب سمندری فراهم آوردند که در این مجموعه از آن استفاده گردید.

همسر روح‌الله‌خوشبین کارهای مربوط به بررسی مطالب، مقابله و تصحیح مواضع و نشر کتب را مستقیماً عهده دار بودند و بر روند اقدامات مربوطه نظارت کامل و مستقیم داشتند

و در اجرا و اختتام وظیفه‌ای که به من محوّل گردید حمایت و مساعدت های بی دریغ ایشان تأثیر و نقش مهمّی داشت. جناب دکتر محمد افنان در رابطه با روند تهیه کتاب صمیمانه کمک نمودند. اعضاء هیئت محترم مدیره مؤسسه معارف بهائی در کانادا خصوصاً جناب بهروز جبّاری با ابراز حسن نیت نسبت به انتشار این کتب، زحمات محوّله را پذیرا گردیدند.

دایره سمعی بصری مرکز جهانی عکسهای زیبا و تاریخی مورد درخواست مرا صمیمانه تهیه نمودند.

از منسویین کرام سرکار خانم ملیح بهار، جناب روح الله سمندری، جناب منصور سمندری، سرکار خانم نشاط سمندری جدّاب، جناب دکتر امین جدّاب، سرکار خانم طاهره جدّاب علائی، جناب دکتر سیروس علائی با ارسال مقالات و خاطرات خصوصی و عکس ها و مطالب مهمّ مساعدت فراوان نمودند.

از فرزندانم سروش و آفرودیت و هم چنین از اعضاء خاندان سمندری به خاطر مساعدت ها و پشتیبانی های محبّت آمیزشان ممنون و متشکرم.

درخاتمه این مقال مجدداً از فارس خدوم و شجاع امرالله جناب دکتر مهدی سمندری که برای گردآوری و جمع و ضبط مطالب مورد نیاز اولیه زحمات چندین ساله متحمّل گردیدند و اقدامات فراوان نمودند و هم چنین راهنمایی های ارزنده‌ای که در تهیه این مجموعه ارائه داشتند خالصانه و صمیمانه ممنون و متشکرم و امیدوارم از نتیجه وظیفه محوّله راضی و خشنود باشند.

اگرچه امکان تشکر و اظهار امتنان در این محدوده از عهده قلم خارج بل ممتنع و محال است ولی امیدوارم همین یادآوری مختصر نشان قدردانی عمیق و قلبی من از گفتنی های بیشمار باشد.

پریوش سمندری\_خوشبین

۱۹ می ۲۰۰۰

از خاطرات امین عزیز معهد اعلیٰ جناب علی نخجوانی

جناب سمندری واقعاً شخصیت بی نظیری در تاریخ امر هستند.

خاطرات بنده بیشتر مربوط به دوره سه سال اقامت در شیراز است از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ و هم‌چنین در حدود هفت سال در ارض اقدس، از سال ۱۹۶۱ تا سال صعود ایشان در ۱۹۶۸ که بکرات به حیف تشریف می‌آوردند و هفته‌ها بلکه ماه‌ها در دوره قیادت و تصدی ایادی امرالله و هم بعد از تشکیل بیت‌العدل اعظم در ارض اقدس تشریف داشتند و به مطالعه الواح اصل که در محفظه آثار بود مشغول می‌شدند و خطوط کاتبین را تشخیص میدادند و برای هریک از این الواح ورقه مخصوصی به خط ایشان الآن در محفظه آثار هست که یادگار نفیس و موثقی درباره این مدارک تاریخی است.

در سال ۱۹۵۷ یعنی در ایام مبارک حضرت ولی‌امرالله حضور مبارک مشرف بودم. یک روز اتفاق افتاد که بنده تنها در محضر ایشان باشم. عرض کردم می‌خواهم از نفوس مبارکه‌ای که سبب هدایت، تربیت و تقویت روحانی و ایمانی من شده‌اند صورتی تهیه نمایم و اگر اجازه فرمائید تقدیم حضور مبارک کنم. حضرت ولی‌امرالله قبول فرمودند و فرمودند صورت را تهیه کن و بده به دکتر لطف‌الله خان حکیم، او به من می‌دهد.

بنده که دیدم تقاضایم را استجابت و قبول فرمودند عرض کردم اگر توجهی نیز نسبت به این نفوس بفرمائید نور علی نور است. قبول نموده و تبسم فرمودند. بنده صورتی از این نفوس مبارکه تهیه کرده که در رأسشان جناب سمندری بودند. بنابر این مقداری از قرض خود را در حدود چهل سال پیش به این صورت نیز ادا کردم.

جناب سمندری نقل می‌فرمودند که یک روز حضرت عبدالبهاء به ایشان فرمودند که ما نفوس کامله در امر زیاد داریم، اما نفوس مکمله کم داریم. نفوسی دانشمند هستند و اطلاعاتشان و معلوماتشان کامل است، اما نفوسی که در امر کم داریم نفوسی هستند که برای تکمیل احبّاء، تشویق احبّاء و برای تقویت روحانی آنان قیام کنند... خود جناب سمندری هم از نفوس کامله بود و هم از نفوس مکمله.

از طرز تشویق ایشان حیرت می‌کردم. نفوسی که به محضر ایشان می‌آمدند حقیقتاً با نشاط و انبساط فوق‌العاده از حضور ایشان مرخص می‌شدند. برای اینکه جناب سمندری دائماً آنان را تشویق می‌فرمودند. تشویق کردن ایشان مبتنی بر ریا و کذب نبود بلکه صفتی را تعریف و تقدیر میکردند که در آن شخص موجود بود و ایشان توضیح و تأکید و تعریف می‌فرمودند و به این جهت اسباب تشویق بود. یک روز فرمودند که این مسأله تشویق آن قدر اهمیت دارد که اگر در الواح و آثار مبارکه احکام و اوامر و نواهی را جدا کنیم عصاره مابقی آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله یک کلمه است و آن تشویق است.

جناب سمندری استعداد نفوس را تشخیص میدادند و مانند یک طبیب مطابق این تشخیص تشویق می‌نمودند. چه بسا نفوسی که در نتیجه تشویقات جناب سمندری به قصد مهاجرت و تبلیغ و سایر خدمات مهمه امریه قیام و حرکت کردند و چه بسا عائله‌هائی که از برکت تشویقات ایشان و در نتیجه خدمت و عبودیت مشمول برکات و فیوضات الهیه شدند.

لطف کلام و ظرافت بیان ایشان نقل جلسات احباً بوده و هست و خواهد بود. خودشان نیز از لطافت بیان خود لذت می‌بردند و می‌خندیدند. عادت داشتند دستشان را بلند کنند و بخندند.

وقتی که در افریقا بودیم امة البهء روحیه خانم برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی افریقا آمدند ایشان کاملاً جناب سمندری را نمی‌شناختند. یک روز به جناب سمندری فرمودند شما جاروی امرالله هستید. مقصودشان این بود که شما به شیراز رفتید و آن جا را از نفوذ ناقضین پاک و پاکیزه کردید.

جناب سمندری سرشان را پائین انداختند و فرمودند بله خانم، هیکل مبارک فرمودند: تو درع امرالله هستی، درع امرالله.

مراتب انقطاع ایشان از شئونات مادی به حدّی بود که انسان را حقیقتاً متنبّه و متذکّر می نمود. ایشان به این سجدّه کبری مزین بودند و با قناعت در لباس، غذا و محلّ سکونت زندگانی می کردند.

این شخص بزرگوار با وجود این که عایداتی نداشتند و خرج یومیّه ضروری را به امر حضرت ولیّ امرالله صندوق امر تأمین می نمود اما طوری قناعت می کردند که بنده شاهد بودم از همین مختصر عایداتی که داشتند حقوق الله را می پرداختند.

به کرات خود شاهد بوده ام که در تبلیغ هم با حکمت و اعتدال صحبت می کردند و هم با شجاعت و قدرت. این صفات را با هم جمع و ترکیب کرده بودند. جناب سمندری به یاران تذکّر می دادند که احبّاً در تبلیغ باید پدر و مادر متحرّی بشوند.

جناب امین بنانی می گفتند وقتی که جناب سمندری در امریکا بودند ایشان را برای تماشای فیلمی درباره حضرت مسیح بردم. ایشان بسیار از وقایع تاریخی زندگانی حضرت مسیح لذّت بردند و چون تازه به امریکا وارد شده بودند هنوز با رسوم و عادات غربی ها در آن موقع آشنائی نداشتند و به امین فرمودند که امین جان آیا تو مقتضی میدانی که من بروم بالای صحنه و بگویم رجعت حضرت مسیح واقع شده است، پدر آسمانی ظاهر شده است؟. جناب سمندری این طور فکر می کردند که هیچ موقعیتی را برای تبلیغ امر از دست ندهند.

راجع به دعا و مناجات من مطالب بدعی از ایشان شنیده ام از جمله فرمودند که دعا و مناجات هائی که نازل شده و ما تلاوت می کنیم مثل نردبان است. البتّه در اسلام حدیثی هست که می فرماید: "الصلاة معراج المؤمن، به یصعد الی السماء." جناب سمندری می فرمودند مناجات هائی که ما می خوانیم این مرحله اول است. وقتی که نردبان را گذاشتید و می خواهید بالای بام بروید لابد بالای بام کاری دارید و به نیتی می خواهید بالا بروید. بعد از تلاوت مناجات نیز باید قدری انسان تفکّر کند تأمل و توجّه کند و با محبوب خود راز و نیاز نموده و مطالب خود را عرض کند.

چند دفعه از ایشان شنیدم که می‌فرمودند، من هروقت که در مقام سوء تفاهمی که واقع شده یا کسی حرفی زده که من خوشم نیامده و یا نسبت به من بی انصافی شده قرار می‌گیرم و از خودم دفاع می‌کنم احساس می‌کنم که جمال مبارک می‌فرماید الحمدلله طراز افندی خودش می‌تواند از خودش دفاع کند، احتیاجی به من ندارد. ولی وقتی که به حضرت بهاءالله واگذار می‌کنم و از خودم دفاع نمی‌کنم می‌بینم که حضرت بهاءالله از صد تا سمندری بهتر از خود سمندری دفاع می‌کنند.

ایشان همیشه نصیحت می‌فرمودند که فلانی، تو همیشه سعی کن که مسلط بر کار باشی، نگذار که کار بر تو مسلط شود. تأخیر در امور آفت دارد "وفی التأخیر آفات" لذا انسان باید فوراً اقدام کند و کار امروز را به فردا نیندازد.

می‌فرمودند با خدا جنگیدن فایده ندارد مغلوب می‌شوید.

مسأله دیگری که از احدی نشنیده‌ام و جناب سمندری می‌فرمودند این است که چاقو، دسته و تیغه دارد. اگر چاقو همه‌اش دسته باشد نمی‌برد و اگر چاقو همه‌اش تیغه باشد نیز شما نمی‌توانید با آن کار کنید. بعد این مثال را مثلاً راجع به صندوق توکیل شرح می‌دادند و یا درباره امور اداری می‌گفتند که وجود تشکیلات و افراد برای انجام امور لازم و ملزوم یکدیگر است.

بحث دیگر ایشان راجع به خلوص نیت یا بقول جناب سمندری للهیت بود. این کلمه در آثار مبارکه است. یعنی انسان لله و فی الله حرف بزند، لله و فی الله قدم بردارد نه بخاطر اینکه اسمی داشته باشد، کسی تعریفی بکند، کسی بفهمد یا نامه‌ای برسد و اظهار قدردانی بشود. اگر حق بداند و او راضی باشد کافی است.

مقصود من این است که فکر کنیم و ببینیم که جناب سمندری چه وجودی در امر مبارک بودند که در دوره زندگی خود مشمول این همه الطاف و مراحم الهیه واقع شدند. در دوره جمال مبارک حضرت بهاءالله شش ماه در ارض اقدس باشند، در موقع صعود جمال مبارک آن جا باشند، مکرر به حضور حضرت بهاءالله مشرف شده باشند، در موقع تلاوت کتاب عهدی حاضر باشند و حالات میرزا آقاخان و دیگران را به رأی العین مشاهده کنند.



دوره حضرت عبدالبهاء چند دفعه مشرف شدند و آن حضرت تذکرات و تعلیماتی به ایشان دادند، ایشان را انتخاب کردند تا به اتفاق میرزا علی اکبر فسنجانی برای اسفار در تمام نقاط ایران و توران به مدت پنج سال از طرف هیکل مبارک قیام نمایند. در دوره حضرت ولی امرالله مورد عنایت آن حضرت قرار گرفتند، ایادی امرالله معین شدند و بعداً در دوره تصدی ایادی و در موقع صعود و تشییع جنازه آن حضرت در لندن شرکت کردند. بعداً در جلسات ایادی امرالله به مدت پنج سال و نیم نقش مهمی ایفاء نمودند و بعد از تشکیل بیت العدل اعظم باز هم به مدت پنج سال و نیم به خدمت مشغول بودند و جزو نفوس اولیای بودند که به جلسات بیت العدل اعظم تشریف آوردند.

روزی حضرت عبدالبهاء ایشان را در بیت عبدالله پاشا احضار نمودند و به جناب سمندری در جواب تقاضای شهادت ایشان فرمودند من آنچه را برای خود خواستم برای شما هم خواستم.

بعد به ایشان فرمودند شما باید به خدمت مشغول شوید، به تبلیغ مشغول شوید، شهادت امروز این است.

انشاءالله همه تأسی به جناب سمندری نمائیم و از موازین اخلاقی و مزایای روحانی ایشان که مابه الامتیاز رفتار و سلوکشان بود در زندگانی شخصی خود پیروی کنیم.

نامه امین عزیز معهد اعلی جناب هوشمند فتح اعظم

خواهر ارجمند پیوش خانم سمندری خوشبین

نامه سرکار وقتی به بنده رسید که در تدارک سفر بودم و اجابت خواهش شما تا این تاریخ بتأخیر افتاد. حال چنانکه فرموده بودید مختصری در ذکر جناب طرازالله سمندری ایادی عزیز امرالله می نگارم و با تجدید بعضی از خاطراتی که در مصاحبت آن حضرت اندوخته ام مشام جان را مشکبار می سازم.

اول بار که زیارت آن بزرگوار فائز شدم شش یا هفت سال داشتم. جناب سمندری همیشه در سفر بودند و شهر بشهر چون نسیم صبا می گشتند و در همه جا بدیدن احباب می رفتند و با بشارت و حکایات و نصایح خویش دلگرم و مسرورشان می نمودند. در آن وقت در

طهران بودند و بدیدن پدر بزرگ بنده جناب سید شهاب فتح اعظم بخانه ما تشریف آوردند افراد عائله از کوچک و بزرگ حضورشان نشستیم، بیانات فرمودند تلاوت آیات کردند و برخاستند بمنزل دیگری رهسپار شدند. چند روز پس از آن ملاقات، پدر بزرگ بنده کاغذی یا امانتی بمن دادند که بروم بجناب سمندری برسانم گمان می‌کنم در بیرونی منزل جناب میثاقیه ساکن بودند که شاید کمی بیش از یک کیلومتر با خانه ما فاصله داشت پدر بزرگ نشانی منزل را دادند و امانت را بمن سپردند و روانه‌ام کردند. از این مأموریت بسیار خوشحال شدم و از اینکه مرا که طفلی خردسال بودم به چیزی شمردند و از من پیک امینی ساختند بخود می‌بالیدم. در زمان ما بزرگترها کودکان را نیز در امور و خدمات خانواده شرکت می‌دادند و فقط به تی تی و تاتا و خریدن اسباب بازی و عروسک نمی‌پرداختند. باری از چند کوچه و از خیابان امیریه گذشتم و بدنبال نشانی گشتم تا بمقصد رسیدم. یکی مرا باطاق جناب سمندری راهنمایی کرد. در زدم قرینه با کمال و بزرگوارشان طرازیه خانم که جناب سمندری ایشان را معلّمه خطاب می‌کردند در را گشودند و با روی گشاده و صدائی مهربان نامم را پرسیدند و مرا باطاق بردند. جناب سمندری پشت میز کوچکی در حالی که یک آستین پیراهنشان را بالا زده بودند مشغول تحریر بودند چون نامم را شنیدند پیش آمدند و پیشانیم را بوسیدند و کنار خودشان نشانند و محبت و تعارف فرمودند بعد از چندی امانت پدر بزرگ را تحویل دادم و برای خدا حافظی برخاستم فرمودند "کجا می‌روید شما هنوز پذیرائی نشده اید! از جای خود برخاستند و با قدمهائی تند که عادت همیشگی ایشان بود به پستویی که پرده سفید ساده ای آنرا پوشانیده بود رفتند و با چند دانه باقلوای آبدار لذیذ که گویا دست پخت طرازیه خانم عزیز بود برگشتند و مرحمت فرمودند و مرا به خدا سپردند.

این دیدار چنان تأثیری در من نهاد که هنوز پس از گذشت ۷۰ سال بر پرده پندارم نقش بسته است. حالاتی که از انقطاع و فروتنی و ادب و مهمان‌نوازی و محبت آن روز از جناب سمندری دیدم در مراحل دیگر حیاتشان نیز همواره مشهود بود. اطاقی که در آن بودند نه بزرگ بود و نه کوچک. چادرشبی که لابد رختخواب در آن بسته بودند در کنار دیوار پهلو

گرفته بود و در روز بجای پستی بکار می‌رفت. دوسه صندلی و یک میز کوچک برای تحریر در گوشه‌ای بود و یک اجاق نفتی در پشت پستوروشن بود و بوی مطبوع خوراکی که بر آن پخته می‌شد فضا را پر کرده بود. هر جا که جناب سمندری ساکن می‌شدند کم و بیش وضع اطاقشان عیناً همان طور بود. ایشان در نهایت استغناء و انقطاع بودند در نهایت بساطت با اتکاء بنفس زندگی می‌کردند حتی اجازه نمی‌دادند کس دیگری لباسهایشان را بشوید و اگر در سفر نبودند غذاهایشان را خودشان می‌پختند. جوهر لطافت بودند، پاکیزگی در جمیع شئون و احوالشان همواره نمایان بود چنان بودند که گوئی تازه از حمام آمده‌اند حتی غذا خوردنشان با وقار و پاکیزگی همراه بود. روزی در هندوستان سر سفره بما فرمودند که باید طوری غذا خورد تا آنکه ظرفها را می‌شوید دعا بجانتان کند. بشقاب ایشان پس از صرف غذا همیشه تمیز و کم آرایش بود.

باری تا وقتی که در طهران مدرسه می‌رفتم چندین بار جناب سمندری را در منزل خودمان ملاقات نمودم همیشه از سفری آمده و بسفیری می‌رفتند در یکی از این ملاقاتها جناب سمندری به پدرم جناب نورالدین فتح اعظم فرمودند که اجازه تشرّف از حضرت ولیّ عزیز امرالله دارند ولی گذرنامه ندارند و دوائر دولتی از دادن گذرنامه امتناع ورزیده‌اند. در آن ایام بفرمان رضاشاه مسافرت ایرانیان بخارج ممنوع شده بود و به هیچ کس بجز با عذر موجه آن‌هم با دعوتنامه رسمی از خارج گذرنامه نمی‌دادند. پدرم که در آن ایام بواسطه شغل دولتی صاحب نفوذ بودند و نفوس مهمّه را می‌شناختند وعده مساعدت دادند. بعد از چندی از پدر عزیزم ماجرا را شنیدم که با جناب سمندری پیش رئیس اداره گذرنامه در عمارت شهربانی کلّ کشور رفته و از او تقاضای گذرنامه برای جناب سمندری کرده بودند رئیس اداره با ملایمت گفته بود که شما می‌دانید که اعلیحضرت دستور مؤکد داده‌اند و بسیار مشکل است و برای آنکه بهانه‌ای موجه بیاورد و پدرم را قانع سازد گفته بود وانگهی بدون داشتن دعوتنامه ممکن نیست. قبل از آنکه پدرم جوابی بگویند جناب سمندری بمیان سخن دویده محکم فرمودند البتّه که من دعوتنامه دارم مرا مولای خودم حضرت شوقی افندی دعوت فرموده‌اند. دست در جیب بغل کردند تویع مبارک را درآوردند

بوسیدند و بدست رئیس گذرنامه دادند این صداقت و اطمینان و بیان قاطع محکمی که از ایشان بظهور رسید تأثیر شدید نمود و رئیس اداره بهانه‌ای دیگر نداشت و گذرنامه را فوراً صادر کرد و نعمت زیارت نصیب ایشان شد.

جناب سمندری به امر حضرت ولی‌امرالله در شیراز استقرار یافتند و از آن پس کمتر بسفر می‌رفتند و بنده خدمت ایشان نرسیدم تا آنکه در سفری بشیراز با جناب رابرت گیولیک از احباء امریکا که برای زیارت اماکن متبرکه و دیدن یاران عزیز بایران آمده بودند همراه شدم. استقبال احباء شیراز از این دوست امریکائی بسیار مفصل بود و چون بعد از سالیانی دراز اول بار یکی از بهائیان امریکا بزیارت احباء ایران آمده بود همه می‌خواستند ایشان را ملاقات کنند و تقریباً تمام ساعت روز برنامه‌ای برای دیدار ایشان چیده بودند که بنده هم که برای جناب گیولیک ترجمه می‌کردم همراه بودم. یاد دارم شبی در منزل یکی از احباء شیراز بشام دعوت شدیم و پس از روزی طولانی حوالی ساعت ۸ شب بخانه معهود رسیدیم ما را به بالاخانه که اطاق پذیرائی بود بردند که تقریباً ۳۰ پله داشت رفتیم و در اطاق نشستیم و به انتظار شام ماندیم تا ساعت ۹/۵ نشستیم خبری از شام نشد همه خسته بودند حتی مکالمه هم کمتر می‌کردند. ناگهان جناب سمندری از بالای اطاق نام بنده را که روبرو نشسته بودم برده فرمودند با من بیائید پائین کاری با شما دارم. بنده تعجب کردم که چنان بزرگواری با بنده که در اوان جوانی بودم چه کاری ممکن است داشته باشند اطاعت کردم از پلکان، پشت سر ایشان پائین آمدم به حیاط با صفا رفتیم حوضی وسط خانه بود جناب سمندری با قدمهای تند خود دور این حوض براه رفتن پرداختند بنده هم در عقب ایشان بودم پی در پی از کنار حوض با طرف باغچه با صفای حیاط و دوباره بطرف حوض بدون تکلمی راه می‌رفتند. بعد از ده دقیقه راه رفتن و حرف نزدن، بنده از روی کنجکاوی و دلشوره که جناب سمندری چه کار مهمی با بنده داشتند جسارت کردم و پرسیدم فرموده بودید فرمایشی با بنده دارید ایستادند و رو به من کرده فرمودند من دیدم که خسته هستید خواستم شما را بحیاط بیاورم که قدری هوا بخورید و خستگی شما رفع شود.

آن رأفت و بنده‌نوازی آن شهسوار میدان عبودیت بسیار در بنده مؤثر افتاد هم درس به‌من آموخت و هم محبت ایشان را در دلم دوچندان کرد.

چند سال گذشت و محلّ اقامت خانواده ما شهر دلگشای شیراز گشت و مصاحبت جناب سمندری روزانه میسر گردید. ایشان در یکی از اطاق‌های مسافرخانه اقامت داشتند و خانه ما در جوار آن بود و با نردبانی از ایوان خانه به‌باغچه مسافرخانه متصل بود. اطاق ایشان کم و بیش بهمان شکل بود که در اول این نامه نوشتم تختی کنار دیوار بود که روزها روی آن چهار زانو می‌نشستند و می‌نوشتند یک جعبه چوبی داشتند که اسباب تحریرشان در آن بود روزها روی تخت پیش خود می‌گذاشتند و چند طاقچه کوچک بود که لوازم دیگر را و از جمله شیرینی و تنقلاتی بر آن نهاده بودند و در همین اطاق از مسافرن شیراز که برای زیارت بیت مبارک می‌آمدند پذیرائی می‌کردند. خاطرات بسیار خوشی از آن ایام دارم و گفتگوهای ایشان با مسافرن در این اطاق کوچک بسیار آموزنده و دلنشین بود. یک‌روز فرمودند هنگامی که در محضر مبارک حضرت ولیّ امرالله بودند روزی بایشان یک لیوان آب پرتقال تازه که از حدائق مقام مقدّسه چیده بودند عنایت و چنین فرمودند که "این هم غذای شماست و هم دواى شما" از آن روز بعد جناب سمندری هر وقت دستشان می‌رسید آب پرتقال تازه میل می‌فرمودند. چون تنها بودند و باین امور نمیرسیدند شفیقه قرینه بنده این خدمت را تعهد نموده و بنده هر روز صبح زود ظرفی از آب پرتقال گرفته از نردبان پائین می‌رفتم و تقدیمشان می‌کردم و باین بهانه لااقل یکبار در روز خدمتشان مشرف می‌شدم.

شبى بیکی از زائرین متمکّن که فرزند یکی از احباء قدیم در عصر رسولى بود فرمودند فلانى با این تأکیداتی که حضرت ولیّ امرالله در لزوم مهاجرت ابلاغ نموده از جمیع احباء رجا کرده‌اند که تا وقت باقی است قیام نمایند تو چرا بمهاجرت نمیروی؟ جواب داد "بچه‌های کوچک دارم و برای آینده آنها باید فکری بکنم مقداری زمین خریده‌ام که باید بفروشم و فعلاً بازار زمین کساد است و روی دستم مانده" جناب سمندری با لحنی برآشفته

با صدائی مهیمن و با حرکت محکم دست باو فرمودند "مرد حسابی تو چرا اطفال را بجمال مبارک نمی سپاری که بزمن می سپاری."

شبى دیگر زائری با دو بچه شیطان و بی انضباط در خدمت ایشان بود بچه‌ها معلوم بود که از پدر و مادر آداب لازمه را نیاموخته‌اند و بهر طرف می‌پریدند فریاد می‌زدند و هر چه بدستشان می‌رسید برمی‌داشتند. جناب سمندری اول بار بر این بچه‌ها نگاه نافذ خود را دوختند و ساکت ماندند و جواب سؤالهای پدر و مادر را نمی‌دادند شاید صبر کرده بودند که پدر و مادر متوجه و متنبه شوند و اطفالشان را ممانعت نمایند. اما فایده نداشت بالاخره به پدر و مادر رو کردند و با صدای بلند فرمودند این چطور بچه تربیت کردن است؟ آداب بهائی باید از طفولیت در بچه‌ها تمکن گیرد پدر و مادر بواسطه محبت به بچه‌های خود از تذکر و تنبه آنان سرباز میزنند. اما بدانید که محبت تربیت است، محبت تربیت است. اگر به آن توجه نکنید محبت بی جای شما سبب بدبختی بچه‌هایتان می‌شود.

روزی پسر ۱۲ ساله آقا جمال، خادم مسافرخانه که حضرت سمندری باو مشق خط می‌آموختند آمد و تقاضای قلم نئی نمود باو فرمودند پسر من یک هفته قبل یک قلم برای تراشیدم چه کردی عرض کرد ببخشید گم کردم برخاستند و بالای تخت رفته قلمدان خود را از طاقچه برداشتند و قلمی را بیرون آورده نشان دادند که من این قلم را ۲۴ سال است استفاده می‌کنم و تو یک هفته نگذشته قلمت را گم کردی بعد آن قلم را نزدیکتر آورده نشان دادند که از بس تراشیده و آنرا بکار برده بودند گویا کوتاهتر از اندازه یک انگشت شده و برای آنکه بتوانند در دست بگیرند کاغذی بدورش چند بار پیچیده بودند و باندازه قلم معمولی آنرا طویل ساخته بودند.

مقصود اینست که ایشان در مورد خود نهایت صرفه‌جویی را می‌کردند ولی آنچه را داشتند برای امرالله می‌خواستند مثلاً رسمشان این بود که ایام رضوان که صدها نفر زائر بشیراز می‌آمدند همه را روز عید به ناهار در مسافرخانه دعوت می‌کردند و بشیوه‌ای که در زمان حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس دیده بودند یک نوع غذا درست می‌کردند و خودشان با کمک آقا جمال خادم مسافرخانه طبخ می‌کردند و معمولاً خورش جعفری با گوجه تازه

بود. هر لباس و کفشی را سالها می پوشیدند و تا بکلی از بین نمی رفت لباس نوئی نمی خریدند واقعاً کمتر کسی به پای انقطاع ایشان می رسد. در اثناء صحبت گاه از ایام قدیم داستانها می فرمودند که بسیاری از آنها لابد در کتاب آمده است. روزی حکایت کردند که وقتی باتفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی بامر مبارک در اطراف ایران سفر می کردیم در اغلب جاها فرسخها پیاده و گاه سوار بر الاغ و اسب و قاطر حرکت می کردیم و گاه بسیار خسته می شدیم برای رفع خستگی از مرکب پائین می آمدیم و پیاده بدنبال اسب و الاغ می رفتیم و برای آنکه تمدد اعصابی کرده باشیم عصا را از زیر دو بغل از پشت رد کرده دستمان را بر آن می آویختیم و عصا که نزدیک گردنمان بود در عین حال ستون فقراتمان را مشت و مال میداد و قدری از خستگی میکاست و فرمودند در همان سفرهای دور و دراز بود که با جناب رفسنجانی عهد کردیم که برای وصول بدرجات عالیة انقطاع از هر چه که در ماعادتی بوجود آورد احتراز کنیم مثلاً از خوردن چای که ممکن بود فقدانش در راه زحمت آورد امتناع می کردند و بنان و آبی قناعت می ورزیدند. بدستور حضرت عبدالبهاء قرار بود بعد از خاتمة سفر مشرف گردند و چون به محضر مبارک رسیدند حضرت عبدالبهاء با دست خود یک استکان چای لبریز و لب سوز و لب دوز به هریک مرحمت فرمودند بدیهی است مزه آن چای از دست مبارک آنهم بعد از چند سال باید لذت مخصوص داشته باشد.

جناب سمندری گاه از رؤیاهای صادقانه خود حکایت می فرمودند روزی گفتند خواب دیدم درخت تنومند پربرگ و باری است که بر شاخه های آن فقط زنان نشسته اند و مردان روی زمین از دور باین منظره عجیب ناظرند چند روز نگذشت که تلگراف حضرت ولی امر الله آمد و اجازه فرمودند که از آن سال خانم ها نیز بتوانند عضویت محافل روحانیّه درآیند زیرا تا آن سال بواسطه عقب ماندگی جامعه نسوان در ایران و همچنین مقتضیات دیگر زمان موقتاً زنان از شرکت و عضویت محافل روحانیّه معاف بودند و از آن سال این ممنوعیت خاتمه یافت و جناب سمندری از تعبیر رؤیای خویش بسیار مسرور بودند.

در زمان جنگ بین المللی دوم و پس از آن بواسطه اغتشاشات ارض اقدس رابطه با حضرت ولی امرالله بسیار قلیل بود و مخابره و مکاتبه بحدّ اقلّ رسیده بود. جناب سمندری که همواره توجه به مرجع اهل بهاء داشتند از این بابت بسیار مغموم بودند و بی طاقت شدند و تلگراف بسیار مؤثری را بساحت اقدس مخابره نموده عرض اشتیاق و عبودیت و عشق خویش را به مولای محبوب بیهمتا چنین بیان کردند: "از قطع روابط منصعقم و در آتش فراق محترق. گرزندگیم خواهی درمن نفسی دردم".

از خلال این کلمات که در نهایت فصاحت ترکیب شده میزان عشق و عبودیت و توجه و تمسک جناب سمندری معلوم است.

بعد از شیراز چند سفر در هندوستان خدمت ایشان و نجل جلیلشان جناب دکتر مهدی سمندری رسیدیم که خود داستانهای جداگانه دارد و در اواخر ایام در جوار مقامات مقدسه بدیدارشان فائز شدیم.

روزی جناب دکتر مهاجر ایادی امرالله فرمودند وقتی که پس از سفر جانگداز لندن در واقعه صعود حضرت ولی امرالله به حيفا آمدیم روزی با جناب سمندری بزیارت مقام مقدس اعلی فائز شدم جناب سمندری وقتی به باغچه‌های زیبا که همه را حضرت ولی امرالله طراحی کرده و ساخته بودند نظر انداختند ... بسیار متأثر شدند و از تذکر اینکه مولای شفقشان در غربت و مهجوری بعالم بالا عروج فرموده‌اند رنجور گشته گفتند تف بر این دنیا که به ولی امرش نیز وفا نکرد دیگر ما چه توقعی از این جهان بی بنیان توانیم داشت.

شبی در مسافرخانه مقام اعلی نشسته بودیم جناب سمندری از جناب حاج میرزا حیدر علی حکایت می‌کردند گفتند روزی در حيفا خدمت معلّم بزرگوارم حاج میرزا حیدر علی بودم بمن فرمودند سمندری اگر تو با خلوص نیت بکسی ابلاغ کلمه کردی و او منقلب نشد و تصدیق نکرد او را ملامت مکن و یقین بدان که تو کلیدی اشتباهی برای گشودن قلب مسدود شنونده بکار برده‌ای زیرا امرجمال مبارک آنقدر عظیم است که اگر ما درست آنرا عرضه کنیم کسی را مجال انکار نمی‌ماند. جناب سمندری تعلقشان به آن معلّم ربّانی بقدری بود که چند بار اظهار فرمودند آرزو دارم که در پای حاجی میرزا حیدر علی دفن شوم.



این آرزوی ایشان بنحوی معجزه‌آسا تحقق یافت. بعد از خاتمه مراسم قرن ورود جمال ابهی به ارض اقدس در آگست سال ۱۹۶۸ در حیفا بملکوت ابهی صعود فرمودند و تشییع جنازه بسیار باشکوهی از ایشان بعمل آمد و بنا به آرزوی ایشان در جوار مقبره حاجی میرزا حیدر علی در گلستان جاوید حیفا در پای کوه کرمل بخاک سپرده شدند.

حضرت امة البهاء بکرات در ذکر خیر جناب سمندری از جمله می فرمودند که دو روز پیش از صعود ایشان به بیمارستان بعیادت ایشان رفته بودند جناب سمندری در وقت خدا حافظی به التماس از حضرت امة البهاء خواستند که خانم دعا فرمایند که تا آخرین نفس ایمانم در عهد و میثاق الهی ثابت بماند. این سخن از کسی که در حال نزع است فی الحقیقه بسیار بدیع است و از درجه ایمان و عرفان جناب سمندری و از محویت ایشان حکایت میکند که با وجود آنکه تمام روز و شب حیاتشان در عبودیت آستان الهی گذشته است به هیچ یک غره نگشتند و دست از دامن رجا بر نداشتند علیه بهاء الله الاقدس الابهی.

موهبت زیارت و مصاحبت جناب سمندری از عطایای الهی بود که فضلاً نصیب این بنده شرمنده درگاه الهی گشت که از عهده شکرش بر نیایم.

با تقدیم تحیت و اخلاص

هوشمند فتح اعظم

هو الله

یا طراز یدگرک المظلوم من شطر

السجن بآیات انجذبت بها افئدة الملاء الاعلی

والجنة العلیا ائک اذا فزت و رأیت قل لک الحمد یا مولی الوری

ولک الثناء یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین.

هو الذاکر العلیم

یا طراز الحمد لله الذی زینک بطراز العرفان و نور قلبک  
بانوار الیقین قل لک الحمد یا الهی بما اریتنی آثارک و عرفتنی  
سبیلک الواضح المستقیم اسئلك بان تکتب لی ما یقرّنی الیک فی کل  
الاحوال ایربّ انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت الی افق ظهورک و اعترفت  
بما انزلته فی کتّبک اسئلك ان لا تجعلنی محروماً عن کوثر عطائک و لاممنوعاً  
عن بحر فضلک ایربّ ترانی آملاً بدایع جودک و کرمک و قائماً لدی باب عنایتک  
اسئلك

ان لاتخیّنی عما قدرته لاصفیائک اّک انت القویّ الغالب القدیر.  
دو خطاب مقدّس به افتخار جناب طراز قبل از تشرف ایشان به لقاء مظهر امر الهی که از  
قلم اعلی نازل گشته است اکلیل جلیل این اوراق گردید.

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار

یک صبحی در میان مرغزار

فصل اوّل

طراز افندی

اولین بخش این کتاب رساله اجمالی و کوتاه جناب طراز است که مقدّماتاً تعریفی از  
شناخت و ادراک ایشان از هیاکل مقدسه امر بهائی و مبادی و تعالیم مبارکه آن میباشد و به  
زبانی لطیف و در صدف کلماتی زیبا که از دل و اندیشه و خرد ایشان حکایت میکند به  
رشته تحریر در آمده و نماد بصیرت و آگاهی جناب طراز از یک پدیده عظیم الهی  
محسوب است. تجسم و تصوّر نیروی لایزالی است که قادر است ذرات وجود و موجودیت  
درونی را در بوتّه سوزان عشق سرمدی صیقل داده و تجدید بنا نماید.

بنام آنکه می بیند و دیده نمی شود

گروهی او را خداوند یکتا و جماعتی او را پزشک دانا هیئتی او را قوه محیطه غالبه بر تمام  
دنیا ملّتی او را پدر آسمانی، عده ای او را باغبان حقیقی و نفوسی او را چوپان مهربان

خوانند. جمیع هستیها بر هستیش گواه و کلّ اشیاء بر وجود مقدّسش معترف و آگاه. ذرات کائنات از اوّل لاوّل بزبان بی‌زبانی اعتراف برهستیش نموده و تمام ممکنات الی آخرلا آخر بر بقاء و دوام بلازوالش گواهی خواهند داد. چقدر عظیم است ذکر او تعالی و چه اندازه مهیمن است فکر او در افئدة اولی النّهی. بر عظمت و جلالش آنچه بزرگ‌تر شاهد و ناطق، و بر ابهت و کمالش ماعدای او تعالی مقرّ و مدعن. نیست نفسی که اطلاق هستی بر او شود و انکار آن هست مطلق نماید و نیست شخصی که شخصیت بر خود قائل شود و شاخصیت او را انکار تواند. پس آنچه دیده و می‌بینی و خواهی دید مانند بحور و امواج او و جبال و احجار او و اراضی و اشجار او و بحور و لثالی او و سماء و انجم او و شمس و اقمار او و زمین و معادن مکنونه مخزونه در او کلّ علی حسب و کلّ فی حدّ نفسه شهادت داده و می‌دهند که هستی فوق هستیها موجود و وجودی غیر محسوسات مشهود و آن بدون این هیولا و بدون این اسکلت و قامت هویدا که بدون این سمع می‌شنود و بدون این بصر می‌بیند و بدون این رجل حرکت می‌نماید و بدون لسان می‌فرماید چنانچه ای بشر غافل نمونه و ودیعه‌اش را در هیکل تو بتمامه گذارده و تو را از تو بتو متذکر نموده خواب را آیتی از آیات خود و نشانه‌ای از عملیات خویش قرار داده این است که بی‌چشم می‌بینی و بی‌گوش می‌شنوی و بی‌لسان می‌گوئی و بی‌رجل می‌دوی و بی‌دست می‌نویسی و بی‌دماغ احساسات عظیمه و کشفیات مهمه می‌نمائی هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال.

این است که می‌فرماید: من عرف نفسه فقد عرف ربّه. کذلک، اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر.

پس عقل سالم و علم کامل قوه مبارکه ماوراء الطبیعه را تصدیق نموده و می‌نماید چنانچه فلاسفه و حکمای بزرگ عظیم‌القدر و دانایان جلیل‌الشان بعد از شناوری در دریای علوم و معارف و غوطه در بحور دانش و فنون و حدّت نظر در خلقت ماکان و مایکون و مشاهده و ملاحظه گردش و دوران این چرخ نیلگون و مطالعه تألیفات و عقائد فلاسفه و حکمای سابقین و اکتشافات مهمه لاحقین و نظریات قدیمه و حدیثه خویش کاملاً پی‌برده و معتقد گشتند که غیر از محسوسات و معقولاتی که عقول ناقصه بشری تمیز داده و تا حین حاضر

بآن واقف گشته قوه قویه‌ای که تمام قوای مادون اسیر اوست و عقلی که عقول اولی‌النهی نشانه و نمونه‌ای از او و معدن مخزون مکنون منوری که جمیع معادن وجود از مشهود و غیرمشهود مربوط باو بل ذره‌ای از ذرات او و بحر اعظمی و طلسم اکرمی که کلّ بحور و اقیانوس مشهور شبنمی و قطراتی از امواج او و آفتاب جهانتابی که جمیع اقمار و نجوم و شمس لانهایات طائف حول او و مستنیر از او موجود که او را قوه مبارکه محیطه و ماوراءالطبیعه و موجد و خالق و صانع و نافذ و عامل و فاعل و غالب و قاهر بر مادون دانند و اعتراف و اقرار نمایند که عقول و ادراکات ناقصه بشری و معلومات محدوده محصوره انسانی هر قدر ترقی نماید و در بحور علوم موجوده غوطه‌ور گردد و جمیع کتب و صحف و تواریخ و اوراق آفاق را از نظر و فکر بگذرانند و در مغز و دماغ خویش کالتقش فی الحجر ثبت نماید و به خواص جمیع اشیاء از جزء تا کلّ پی برد تازه به‌وادی خاموشان قدم گذارده و به بیابانی که لاابتداء و لاانتهاء لهاست وارد شده و بسمائی که لایتحرک الاقلام فی ذکرها و وصفهاست رسیده و در این حال است که بی اختیار به بیان و ذکر مولی‌الموالی ذاکر شده (ماعرفناک حق معرفتک) و طریق عبور را مسدود و راه ادراک را مقطوع مشاهده می‌نماید لذا دست به حبل ولای مرآت تمام‌نمای آن خورشید جهانتاب زند و رو بسوی آن کعبه مقصود نماید و دل به محبت قائل بیان کنث کنزاً مخفیاً فاحبیت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف محکم بنددو حلّ این مشکل و عقده محکم را بعقل سلیم کاملاً از این طریق که اعظم و اتم و ابهی طرق است نماید و به سجدهات شکر و ذکر و ثنا و حمد او سبحانه تعالی پردازد.

بعد آنکه عظمت و جلال و ابّهت و جمال ذات قادر متعال از برای ما از روی علم و عقل و دلائل منطقی و براهین فلسفی ثابت و محقق گشت و یقین نمودیم که هر مصنوعی باعلی‌النداء بوجود مقدّس صانع خویش مقّر و هر بنائی به وجود ذی‌جود بانی خود معترف و هر قطره‌ای حاکی از بحر قلزم الهی و هر ذره‌ای دالّ بانوار آن آفتاب حقیقی است. می‌بینیم که عقول محدوده بشری و ادراکات ضعیفه آن نیز در هیچ عصری از اعصار و هیچ

قرنی از قرون بخالق ماکان و مایکون که آن قوّه محیطه ربّانی و عقل کلّ الهی باشد پی نبرده و نخواهد برد.

بگنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا

معرفت ظهور جمال اقدس ابهی

در این حال لزوم و وجوب ظهور و طلوع مطلع وحی و مشرق الهام و مرآت حاکی از جمیع اسماء و صفات آن محیی انام را بتمام معنی تصدیق نمائیم و ارض و من علیها را بوجود مبارکش محتاج تر از هر مولودی به شیر مادر یقین کنیم و هیئت اجتماعیّه بشریّه را بگله‌ای تشبیه نمائیم و حفظ و حمایت و حراست آن گله را در مقام اولی و رتبه اول با آن چوپان توانا الذی علّمه شدید القوی دانیم و در هر کور و دوری اشراق و انوار او را اعظم موهبت و ابهی عطوفت و عنایت شمیریم و علائم صبح صادق و عملیات چوپان موافق و تجلیات شمس سابق را با آنچه در این عصر حاضر مشاهده می‌نمائیم تطبیق نموده و موازنه کرده شک و شبهه را دور و اعراض و اعتراض را منفور دانسته رو بسوی او نموده تا انشاء الله از ذئب نفس و هوی و رقشای کبر و ریا و مخاطرات شدیدۀ عظیمه در کوه و صحرا محفوظ مانیم تا به این وسیله و صراط مستقیم بمراتع سبز و خرّم و مزارع دلکش بی‌غم و عیون ساریه جاریه عذب گوارا بدلالیت آن چوپان محبوب با وفا راه یابیم و پی بریم و در آن هوا و فضا مشام جان و دماغ وجدان را معطر نمائیم هذا ینبغی و یلیق للبشر و ما عداه شأن الوحوش و البقر. حال قدری دقت نمائیم و فکر را از پراکندگی و سیر در امور مختلفه منصرف نموده تمام توجه را بجهت واحد داده و صدر و دماغ و قلب و فؤاد را از آنچه خواهی نخواهی در او داخل شده و چشم و گوش را از آنچه دیده و شنیده پاک و پاکیزه و طیب و طاهر نمائیم چنانچه فرموده:

پاک کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح الله درآید بر مشام

عقل سلیم را میزان قویم و انصاف را جاذب و جالب الطاف و اعطاف ربّ رحیم قرار داده توسّل بعقل کلّ نموده و از حضرت باری طلب یاری و امداد کرده و استعداد فهم و حلّ هر مشکل و غوامض مسائل نموده به تمام وجود آماده تحرّی حقیقت شده در ظهور آن حقائق

نورانیّه و هیاکل قدسیّه در قرون و اعصار ماضیه تعقل و تفکر نمائیم و در آثار باقیّه از ایشان و تعالیم مقدّسه مبارکه آنان که باقتضای هر عصر و زمان است و عملیات روزگار حیات ظاهره ایشان و ثمرات و نتایج حاصله از تحمّل زحمات و ناملايماتشان ساعتی عمیق شده و با دقت نظر و حدّت بصر تفکر کنیم. در بُدوری که آن دهاقین آسمانی و فلاّحین ربّانی در اراضی قلوب انسانی کشتند و نهالهائی که به ایادی فضل و جود و رحمت سابقه در بوستان امکان و گلستان جهان غرس فرمودند امعان نظر نموده و بنظر خیلی پاک بنگریم شهادت می دهیم آن قدری که بشر در هر دور و عصر راحت و قرار و آرام و استقرار در عرصه روزگار داشته و پنج صباحی در این دارالمحَن و دارالمصائب و دارالاحزان فرح و نشاطی در خود دیده و راحت و آرامی در خویش مشاهده کرده و بهجت و سروری حاصل نموده است در نتیجه خرمن بافیض و برکت آن فلاّحین نازنین و اثمار و فواکه حاصله از نهالهای مغروسه بدست بخشش آن دهاقین اوّلین و آخرین بوده و اوقات سائره که در کتب مقدّسه به ایّام فترت و لیل الیل تعبیر گشته و بالاخص در اواخر آن اوان ناس از جمیع فیوضات محروم و باکل میته مشغول و سدّ جوع نموده اند و بهیچوجه در آنها آثار طراوت و لطافتی و نشاط و انبساطی نبوده چنانچه می توان گفت عموم در بحر هموم و غموم مستغرق و در بُر ظلمانی و حبّ نفسانی و در سلاسل و اغلال نفس و هوی معذب و مقید و در قلع و قمع و قطع ریشه حیات یکدیگر بجدّ تمام و سعی کامل مشغول و قائم. هر فردی از افراد و هر فرقه ای از فرّق و هر طبقه ای از طبقات و هر ملتی از ملل و هر دولتی از دُول بقاء و دوام و عزّت و مقام و آسایش و راحت خویش را در محو و اضمحلال دسته جات دیگر تصوّر نموده بل یقین کرده این است که امروز اگر در تاریخ قرون و اعصار ماضیه مرور نمائیم و بنظر انصاف بنگریم از صمیم دل و جان شهادت می دهیم و تصدیق می نمائیم که هزاران هزار سال است این اشرف مخلوق به ارذل اعمال مشغول و به انواع حیل به قطع ریشه انسانیت مشعوف و از حصن حصین دور و از قلعه متین مهجور و با قوّت و همّت تمام در تیه خذلان پویان و دوان است.

در چنین حال و زمانی و در چنین دور و قرن پرانقلابی حضرت بهاء الله جلّ ذکراه الاعلی از افق تاریک ایران چون شمس تابان طلوع و اشراق فرمود و در صورتی که قلم اعلائی آن مکلم طور بود بقوتی عجیب دمید و انصعاق اهل ارض و سماء تحقّق تامّ حاصل نمود و اشرفت الارض بنور ربّها تحقّق یافت و یوم یقوم الناس لربّ العالمین مصداقش ظاهر و عیان گشت و بیان ملیح فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور روز وقوعش رسید و ندای جانفزای اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ به سمع قریب و بعید اعنی شرق و غرب امکان رسید و نعره بلی یا ربّ بلی از طرف عشاق آن نیر آفاق اقالیم سبعة را فراگرفت آن شمس حقیقت و آفتاب عنایت و کنز احدیّت و نار وحدت و ماء حیات و قائم بالذات و قیوم اسماء و صفات از خلف ملیون ملیون حجبات و سبحات با گروهی از ملائکة ناشرات و جنود و عساکر ربّ الارضین و السموات و سلطنتی بر افنده و قلوب ممکنات برای نجات و حیات و صلح و صلاح و فلاح و نجاح و رفع هموم و غموم و نفوذ سلطنت ابدیّه حضرت حیّ قیوم در بین عموم جلوه و ظهوری عجیب و بروز و طلوعی شدید فرمود. بطوریکه گوش ابداع مثل آنرا الی حین نشنیده بود و چشم امکان شبهش را ندیده بود. چه که جمیع نبیین و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین در اعصار و عهدی و اکوار و قرونی از عالم غیب به عرصه شهود قدم نهادند که اهالی از اعالی و ادانی افنده و عقولشان از علوم و فنون مشهوده در معارف و حکم امروزه محروم و ممنوع بود ولکن این طلعت غیب و ملیک لاریب وقتی قدم در عالم شهود نهاد که بحور حکم و علوم و معارف و فنون چنان امواجش شدید و عظیم بود که تصوّر نتوان نمود و مقابلی و مقاومت با آن امواج نتوان کرد هر کشتی از آن عظیم تر نبود او را قوه و توانائی مقاومت و مقابلی با این طوفان مشهود نبود پس این طلعت بیچون و دُرّ مکنون در عصر و عهدی اشراق و بذل حرارت و انوار بر ماکان و مایکون نمود که جمیع ملوک و مملوک و حکما و علما و شعرا و بلغا و فلاسفه و مشاهیر از رجال دنیا و عالمین به علوم و فنون شتی و صاحبان صنایع با او تعالی قدرته به مقاومت و مخاصمت برخاستند و با السنه اعتراض و اقلام اعراض و سیوف اغراض هجوم آوردند که اگر هیکل مقدّس ظاهری او از فولاد بود به قانون عقول بشری می بایست بکلی مضمحل و متلاشی شده باشد

و آثاری از او باقی نماند چه که معقول نیست یک بناکننده با میلیون ها نفر خراب کننده  
مجهز به آلات و ادوات مختلفه مقاومت تواند نمود.

اری الف بان لایقوم بهادم فکیف بان خلفه الف هادم

اگر امروز صاحبان بصیرت و عقول سلیمه و مُتَوَجِّین به تاج انصاف و دیانت به حکم محکم  
فارجم البصر کَرَّتین در اطراف این امر اعظم و شریعت مُتَقِن محکم و ظهور و طلوع این  
آفتاب جهانگیر قدری عمیق و دقیق شوند و در آنچه در این نبأ عظیم و قرن ربّ رحیم از  
فم مَطْهَر و قلم اعلائی مکَلَّم طور الذی جلس فی عرش الظهور صادر و نازل شده و صحف  
و کتب و الواحی که در هر شأنی از شئون خطاباً به ملوک و مملوک و عتاباً بمن علی الارض  
من الحکماء و الادباء و الفضلاء و العلماء صدور یافته امعان نظر فرمایند و تطبیق با آثار  
قدیمه و حدیثه کنند و در لثالی و دراری و معانی مکنون در اصداف کلمات و حروفات و  
عبارات آن غور نمایند و در بحر ذخار و قلم آیات طلعت مختار غوطه خورند شهادت دهند  
که در آسمان ادیان از اوّل امکان چنین آثار عظیمه مهیمه دیده و شنیده نشده همچنین در  
اراضی شرایع که از اوّل ابداع الی یومنا هذا تشریح شده چنین آیات باهراتی و ظهور و بروز  
معجزاتی به آذان بشر نرسیده و کلّ مرسلین از اوّلین و آخرین اهل زمین را باین یوم عظیم  
بشارت داده و بجهت امروز اراضی افنده و قلوب را مستعد و آماده نموده اند کتب طوائف  
مختلفه موجود و از برای هر فردی تفحص و تجسس و مشاهده و مطالعه بغایت سهل و  
میسور تا پرده احجاب زائل شود و آن آفتاب انور به بصر حدید مشاهده گردد. طوبی  
لِّلناظرین بنصره النعیم و ویل لمن انکر حجّة الله العلی العظیم.

در ذکر حضرت مبشر روح ماسواه فداه

جمال اقدس ابھی می فرمایند: ظهور قبلم و مبشر جمالم

و در مقامی دیگر می فرمایند:

قل انه لسلسطان الرسل و کتابه لام الكتاب ان اتم من العارفين.

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد



دل رمیده ما را انیس و مونس شد

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

اگر چشم انصاف باز کنیم و گوش هوش فرا داریم و دل را از زنگ غل و غبار تقلید و تعصب پاک نمائیم و عقل و ذوق سلیم را میزان قویم شمیریم و جامه تقوی را در بر نمائیم که می فرماید: لباس التقوی ذلک خیر لکم. آنوقت در طلوع و ظهور حضرت مبشر نقطه اولی و طلعت اعلی ذکر الله الاعظم و مهبط الوحی بین الامم روح المقرّبین و المخلصین لدمه الاطهر فداء عمیقانه و منصفانه سیر نمائیم شهادت دهیم که از بدو طلوع و اشراق خود بلایا و رزایائی را آن ستاره صبحگاهی و نگار آسمانی تا حین شهادت کبرایش بجوهر تسلیم و رضا و محبت و عشق آن سلطان یفعل مایشاء تحمّل فرمود که کلّ فوق طاقت بشری و تخیلات انسانی و تصوّرات آدمی بوده مثلاً اعظم برهان و اعجاز بر حقّانیت و اثبات مدّعی آن سفیر مهیمن رحمان و مبشر بی نظیر محیی امکان مقاومت آن هیکل لطیف رعنا و طلعت مقدّس زیبا در مقابل ملوک مستبده جابره و علمای منهمک در شهوات نفسانیّه و فضلالی مغرور به علوم ظاهره و جهال مقلد بی خبر از حقائق دینیّه بوده که الحقّ آن جوهر وجود استقامتی از او ظاهر فرمود و تحمّل مصائب و ناملایماتی نمود و صبر و اصطباری در مقابل هجوم و رجوم معرضین و ظالمین آشکار فرمود که کلّ فوق العاده بل خارق العاده بود و علاوه جبهه و سیما و بصر حدید آن مقتدای توانا اعظم دام و مهمترین صیاد ماهیان بحر امکان و طیور غزلخوان در گلستان جهان بود محال بود عندلیب و ورقائی و قمری و هزارستانی و طوطی و مرغ خوش الحانی در بین هزاران طیور هرزه خوان باشد و آن بصر حدید و چشم مست فرید و حید او را آشکار و از خود بیقرار ننماید و مآلاً خود را به حضرت دلدار و عالم اسرار نرساند چه قوه ای اعظم از این و چه برهانی اتمّ از آن که چشمی افنده و قلوب اولی النّهی را چنان اسیر و زنجیر نماید و بطوری مفتون و مجذوب سازد که حقائق و ضمائر خویش را خاضع و خاشع و ساجد یابند و در محبت و عشق او و عظمت و جلال او و ابّهت و جمال او سرو دستار ندانند کدام اندازند و از جهتی با وجود اینکه اسیر و دستگیر

و مسجون در جبال شامخ رفیع بود به الهامات الهیه و قوه محیطه ربّانیه از لسان و قلم آن نگار اُمّی و طلعت علوی بقدری آیات بینات و کلمات تامّات و بیان محکّمت و تفسیر متشابهات و خطب و مناجات ظاهر و باهر شد که عجز من علی الارض ثابت و واضح و محقّق گشت. بل غالب علماء و فضلاء و ادبا خویش را از فهم و درک بیانات عالیّه مهیمنه او تعالی بیان عجز و قاصر مشاهده نمودند و نفوسی را از هر طبقه و دسته چنان تربیت فرمود که به عوالم الهی و ثمرات و اثرات انقطاع از این جهان فانی و بقای در ملکوت ربّانی پی برده و بقدر استعداد واقف گشته عارفانه و عاشقانه به قربانگاه عشق شتافتند و به تضرّع و زاری و جزع و بی قراری آیه مبارکه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین را بتمامه مصداق واقع شدند و از ماسوی الله در محبت خلیفه الله المهدی آن قائد آسمانی گذشتند و بیان گواه عاشق صادق در آستین باشد مترنّم گشتند و همینطور که آن مبشّر شمس حقیقت در اوّل کتاب خود که مسمّی به احسن القصص است به این ندا و خطاب جانفزا ناطق:

یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السبّ فی سیلک و ما تمنّیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قدیماً.

اغلب بل جمیع حروفات و کلمات کتاب اعظم او در میدان شهادت شهامت و شجاعتی و استقامت و انقطاعی از خود ظاهر و باهر نمودند که در اعصار ماضیه و قرون سالفه مثل و نظیر نداشته و ندارد. برهانی از این نحو انقطاع و انجذاب و گذشتن از جان در این جهان در سیل عشق و محبت جانان اعظم و اتم و ابهی و اقدم در نزد عقلای عالم و دانایان امم نبوده و نیست و شاهد و گواه آن ما نزل فی الفرقان کافی و وافی است.

در ذکر حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه

یک دهان خواهم بپهنای فلک تابگویم وصف آن فخر ملک

حضرت عبدالبهاء ماعده فداه، کلّ می دانند و آنان که ندانند به تاریخ نبأ عظیم رجوع فرمایند که در لیله پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری قمری که حضرت مبشّر روح ماسواه فداه اظهار امر فرمودند و ندای جانفزای الهی را بسمع قلب خلق اوّل جناب

باب‌الباب رساندند در آن لیلۀ مبارکه تولّد یافتند در قصائد بدیعه عشاق آن دلبر احدیّه چنین سروده‌اند.

امشب دو عید اعظم توأم شده است با هم

بعثت ز ربّ اعلیٰ مولود غصن اعظم

حال نزد اولوالبصیرة و النّهی معلوم است از جهتی بدو طلوع بشارات کبری بود و از طرفی روز قیامت از سمتی باب فضل وجود بر وجوه من فی الوجود مفتوح شد و انتظارات عشاق آن نیر آفاق خاتمه یافت و آثار قرب و وصل باهر شد و از جهتی دیگر یوم رجعت معرضین و منکرین و ناکثین عهود و قرون و جمیع اعصار و دهور رسید. پس ظلمت با نور مقاومت خواست و باطل با حقّ معارضا طلبید تشکیل دو صف شد صفی از ناقضان عهد شکن صفی از عاشقان جان برکف لرزه به هیكل عالم و آدم افتاد و تزلزل و اضطراب من فی الارضین و السموات را احاطه نمود از جهتی آثار صبح و اشراق آفتاب حقیقت پدیدار گشت و از جهت اخری علائم ظهور انقلابات و اختلافات هویدا گردید پس آن دردانه یکتا و آن ثالث بی همتا و آن ثمر سدره بقا و آن من یظهر بعد من یظهر و آن معلّم بی نظیر بشر از بدو دخول در مهد کبن مصائب و بلیات و شیر احزان و مصیبات نوشید و در عروق و شریان مبارکش دم توأم و ممزوج با احزان و آلام جریان یافت چون در صغرسنّ آب جلیل بی همتایش با مظلومیّت کبری بدون هیچ جرم و گناه دچار هجوم و رجوم دولت جابره و ملت غافله گردید و اسیر غلّ و زنجیر و مسجون در ردیف سارقین و قاتلین گشت. انسان بی مرض و نفوس پاک و پاکیزه از هوی و غرض اندکی تفکر نمایند تصدیق کنند این واقعه عظیم و پیش آمد عجیب در وجود مسعود آن فرع از اصل قدیم چه تأثیر نمود و با آن قلب الطیف لطیف و حسّ ذکاوت شدید و تعلق باب وحید فریدش چه احزان و آلامی ایجاب کرد.

مذکور است روزی آن فرع سدره منتها را در انبار سیاه چال طهران نزد آن اسیر سلاسل و اغلال بردند بمحض نزدیک شدن به جوار آن بحر ذخار به موج ید عطا اشاره بر جوع

فرمودند و ظالمی غدار در شرارت بی اختیار لطمه بر آن رخسار وارد نمود. چنین استماع گردید.

قبل از آن، وقایع عظیمه مازندان وقوع یافت و اب مظلومش در دست اهل عدوان و طغیان مبتلا گشت و لطمات و صدماتی بر هیکل اطهر الطفش وارد شد که بهیچوجه در اعصار ماضیه سابقه نداشته و ندارد. پس آن دردانه یکتا و موعود مذکور در کتب مقدسه انبیاء روح مقدس نازینش همواره مستغرق احزان و آلام بود تا اینکه از مصدر حکومت ایران امر خروج و هجرت بعراق صادر قطعاً فرمان حرکت دادند در آنوقت آن در صدف الهی و آن غصن اعظم ربّانی و آن شاخه و طید سدره یزدانی و آن واقف به اسرار اب آسمانی خود از سنّ مبارکش تقریباً نه سال می گذشت که با اب مظلومش هجرت فرمود.

در سنه ۱۳۱۵ هجری قمری در شبی از شبهای زمستان مشرف بودم هیکل پرطراوت و لطافت زیبایش چون به مجمع زائرین و طائفین درآمد و در سریر استقرار یافت پوین مبارک را از پا خارج فرمود و رجل مبارک را دست می مالید بیان فرمود در موقعی که در رکاب جمال مبارک از طهران ببغداد حرکت می کردیم در بین طریق درگدک (اسدآباد) همدان پای مرا شدت سرما صدمه زده حال هروقت زمستان می شود اثرش ظاهر شده زحمت می دهد.

بعد قصص و حکایاتی شیرین از آن سفر با عالمی مسرت بیان فرمودند و به جمیع حضار نشئه جدید و حیات بدیع بخشیدند مقصود این است آن هیکل اطهر از بدو سنّ مبارک لاینقطع دچار هرگونه زحمت و مشقت بودند که هر انسان کامل از فکرش عاجز و قاصر است تا چه رسد به تحمّل آن.

بار مصائب و آلامی را در مقدمه ظهور قیامت کبری و اظهار امر جلی حضرت من ینظره الله روح ماسواه فداه که از حرکات مرآت ازل و معرض اول آن متوج بتاج عبودیت لله الحق در ایام هجرت پدر به حدود سلیمانیه تحمّل فرمودند طاقت فرسا بود و ذکرش موجب تطویل و خارج از وظیفه این بی بضاعت و علیل. دیگر در فتنه شداد که غروب آفتاب جهانتاب سدّ جمیع ابواب نمود و ظلمت احزان عالم امر را تیره و تار کرد و اریاح امتحان و افتتان سخت

وزیدن گرفت و سموم نقض میثاق در آفاق منتشر گشت غیر از سلطان غیب و ملیک لاریب احدی واقف و آگاه نه بر محور عهد و میثاق از ناعقین و ناقضین عهد رب العالمین چه وارد شد در لوحی از الواح آن ورقاء بقاء باین بیت مترنم:

عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار  
در لوحی دیگر آن مظلوم بی همتا به اصحاب وفا و ساکنین در ظلّ شجره انیسایش چنین می فرماید:

یاد آرید ای مهان زین مرغزار یک صبحی در میان مرغزار  
تا انقراض سلطنت آل عثمان آن عنقای بقا در زندان عگا به هزاران هزار بلا گرفتار بود و شب و روز دقیقه ای آرام نداشت و سر به بالین راحت نگذاشت.

علّت غائی از تسطیر این عبارات این است که اولاد و احفاد و ذوالقربی و من فی البهائم را در اقالیم دنیا به این نکته لطیفه تذکر دهم که مصداق و عزیزانها بثلث در حقّ این دردانه یکتا تحقق یافت می توان با دلائل قاطعه و براهین واضح و ادله قطعیّه عظیمه ثابت نمود که از اوّل ابداع الی یومنا هذا مرکز عهد و محور میثاقی و مبین آیات و مروّج کلماتی مبعوث نشد که اینطور سفینه وجود و فلک هیکلش هشتادسال مشحون و مملوّ از اینهمه بلایا و رزایای گوناگون باشد و چنان مقاومت با امواج اقیانوس جدید الحوادث المصائب کره زمین نماید که هر شاهی خود را از این شهادت مات بیند و هر سردار قوی پیکری مع الجنود و العساکر در مقابلش سنگر خالی نماید در سنه ۱۳۲۳ هجری قمری بشرف لقا و جمال بی مثالش چشمم روشن بود شبی در ضمن بیانات که شاید در بعد ترقیم شود فرمودند آنقدر تیرهای آهنین از طوائف روی زمین بر قلب من وارد شده که حال دیگر محلّ امکان از برای تیرهای تازه نمانده آنچه تیر میآید بر آنها خورده بر می گردد و این شعر عربی را با حزنی عظیم قرائت فرمودند.

فصرت اذا اتت علی سهام تکسرت النّصال علی النّصال

آنچه را از عظمت مقام و جلالت قدر و احاطه کلمه مبارک در اسفار اربعه خود دیده ام اگر بخواهم شرح دهم و ثبت کنم باید کتابی عظیم تألیف و عمری دیگر به بیان مافی الضمیر

پردازم ولی رّبم را شاهد و گواه می‌گیرم که عقیده قلبی چنین دارم که اقلام دانایان عالم و ادبای امم هر قدر عمیق و مقتدر باشد لایق و قابل تحریر مزایای فطری طبیعی اختصاصی الهی آسمانی ملکوتی مرکز عهد نبوده و نیست.

بهتر آنست الواح نازله از سماء وحی الهی بقلم اعلاى حضرت مکّم طور در حقّ طلعت عبودیت لله الحقّ چه در لوح و سوره غصن و چه الواح خصوصی زیارت شود اقوم و اّتم و ابهی و اولی است.

قوله تعالى

قل قد انشعب بحرالقدم من هذاالبحرالاعظم فطوبى لمن استقرّ فى شاطئه و يكون من المستقرّين و قد انشعب من سدرةالمنتهى هذا الهيكل المقدّس الابهى غصن القدس فهنيئاً لمن استظلّ فى ظلّه و كان من الرّاقدين قل قد نبت غصن الامر من هذاالاصل الذى استحكمه الله فى الارض المشيئة و ارتفع فرعه الى مقام احاط كلّ الوجود فتعالى من هذا الصّنع المتعالى المبارك العزيز المنيع ... الى آخر بيانها الاحلى.

و در لوح مبارک که در ایّام تشریف فرمائی به بیروت نزول و صدور یافته و همه زیارت نموده و می نمایند می فرماید.

طوبى ثمّ طوبى لارض فازت بقدمه و لعين قرّت بجماله و لسمع تشرف باصغاء ندائه و لقلب ذاق حلاوة حبه و لصدر رحب بذکره و لقلم تحرک على ثنائه و للوح حمل آثاره نسئل الله تبارک و تعالى بان يشرفنا بلقائه قريباً أنّه لهوالسّامع المقتدر المجيب.

باری چون الواح مبارکه همه جا منتشر و زیارتش برای عموم ممکن و میسر تيمناً به همين قدر اکتفا نموده در بیان "الفضل ما شهد به الاعداء" قاضی عکّا و حيفا گفّت عبّاس افندی خلاصة الدهر الانسان يعشق ذكائه. در سنه ۱۳۰۹ هجری در یوم اشراق انوار حضرت مکّم طور محیی من فی القبور جميع نفوس مهمّه و طراز اول اهالی عکا و حيفا و بیروت و جميع حدود سوریه و فلسطين و شام و اعضاء دوائر که از مرکز به مأموریت می آمدند در پیشگاه حضورش به نحوی خاضع و خاشع بل ساجد دیدم که الحقّ دیدنی بود نه گفتنی و شنیدنی. شنیدن کی بود مانند دیدن. و آن قائم در محضر طلعت قیوم را در مقابل آنها

به‌رأفت و رحمت و عنایت و عطوفتی مشاهده کردم که شبه و مثلی از برای آن روش و سلوک و وتیره و سیره قائل نبوده و نیستم.

در ایام توقّف مبارک در بغداد و ادرنه و اوایل ورود موکب مبارک بسجن اعظم اغلب الواح مبارکه مثلاً کتاب مستطاب ایقان و الواح ملوک تماماً و الواح مفصّله در جواب سؤالات نفوس مهمّه می‌توان گفت تمام بخطّ مبارک من طاف حوله الاسماء بوده وقتی فرمودند هنگامیکه جناب شیخ‌سلیمان از ایران با عرائض شتی تلقاء وجه اطهر حاضر و مشرف می‌شد و اجوبه آن عرائض از مصدر فضل عنایت می‌گشت من خواب نداشتم تا آنها را مرقوم و جناب سلمان را روانه نمایم آن‌وقت خوابی راحت می‌کردم ولی بعد از ورود بسجن اعظم همین‌که باب قشله مفتوح شد و هیکل مبارک بنای مؤانست و معاشرت گذاردند دیگر لحظه مجال و آرام نبود شب و روز اوقات مبارک صرف معاشرت با اهالی از ساکنین عکا در حیفا بود و کم کم تجاوز نموده که از نقاط بعیده صیت و صوت آن دلبر احدیه و یوسف مصر رحمانیه را شنیده برای تشرف و کسب فیوضات مشرف می‌شدند و چه قدرها عرائض عرض نموده عربی و ترکی اجوبه آنان با فصاحتی و بلاغتی و حلاوتی لم تر عين البشر الا من قلم محیی الفصاحة و البلاغة و الحلاوة مرقوم و ارسال می‌فرمودند و آنان به آدابی عرائض عرض می‌کردند که هنگامه بود.

خوب خاطر دارم شبی در ایام الله در بیرونی که قهوه معروف بود طرف غروب معدودی برای تشرف بحضور آمدیم خدام قهوه متصاعدین الی الله جنابان آقاحسین آقا و آقامحمد حناساب علیهما رحمة الله خواستند چراغ روشن کنند فرمودند حال باشد بگذار ما با مسافرین و احباً قدری مصاحبت و ملاقات نمائیم چراغ روشن می‌کنی حضرات می‌آیند نمی‌گذارند لهذا ساعتی حضار که یکی از آنان این مهجور ناتوان که عاشق آن‌ماه تابان بود مدتی تلقاء وجه در تاریکی مشرف بودیم و بسمع جان بیانات شیرین جانان را استماع می‌نمودیم در حقیقت عیشی داشتیم و وصل محبوب را مغتنم می‌شمردیم نظر دارم بطوری کیک‌ها حمله می‌نمودند و هجوم می‌کردند که انسان را به ترقّص مثل خود وامی‌داشتند از تاریکی در این موقع استفاده‌ای که بردیم دفاع با کیک‌ها بود. حدیث: "و انّ من قرصه

برغوث من براغيثها كان عندالله افضل من طعنة نافذة في سبيل الله" را بخاطر می آورد. تا اینکه مرخص فرمودند و برای تشرّف بزرگان از متصرّف و مأمورین دیگر و قاضی و مفتی و اکابر عگا سراج افروختند نوبت ما تمام و نوبت آنها شروع شد.

دیدم بدیده خود وجوه عگا و فلسطین را که در حقیقت واقع تشرّف بحضور مبارک را فوز عظیم و افتخار بزرگ می دانستند و هریک بر دیگری مباحثات از تشرّف خود و لذائذی که می بردند می نمودند جناب فریق پاشا را دیدم که چون از دور چشمش به جمال بی مثال آن نیکو خصال افتاد مرکوب خود را که درشکه بود نگاهداشت و پیاده شد و به قانون ترکیه پشت دست بر زمین آورده تمنا نمود و بخضوعی عجیب و سجودی از صاحبان مناصب بس بعید تکریم و تعظیم و احوال پرسی نمود آن بحر ذخار با رأفت و رحمتی سرشار و لطف و مکرمتی بسیار عنایات لانهایات فرمودند و بترکی بیوریز افندم بیوریز افندم مرخص فرمودند هیکل اطهر گذشتند و اوشان سوار شده تشریف بردند جمیع اعزّه و ارکان بلد در محضر آن قوه قویه که لم یلد و لم یولد است باین نحو از خضوع و خشوع سلوک می نمودند من جمله جناب بدری بیک که از مأمورین محترم و اهل کمال و عاشق بر اطلاع لطائف و اسرار در کتاب آسمانی بود و همیشه از تشرّف به حضور مبارک از بیان تفاسیر و اسرار و رموز قرآن و اشارات و بیان متشابهات استفاضه کامل می کرد کمتر شبی بود که مشرف نشوند یا خودشان تشرّف حاصل می کردند یا هیکل انور با مسرتی فوق العاده آنجا تشریف فرما می شدند براستی عاشقی صادق و دوستی موافق بود و به قطره ای از بحر عظمت و ذره ای از انوار شمس حقیقت واقف شده بود که بی اختیار بود مفتی مرحوم که یقین است تاریخ ایمان و ایقان و خلوص و عرفانش مع خدمات خالصه اش از حوادث و انقلابات روزگار مصون و محفوظ است بیک نکته قارئین محترم را به عنایات مخصوصه در حق او متذکر می دارم که سنگ مرقد آن باوفا را هیکل مقدّس رحمة للعالمین بخط مبارک خودشان مرقوم فرموده اند و این فضلی است عظیم که اندازه محبت و رأفت مبارک را به آن فانی در ساحت قدس می رساند.



هرگاه سطح زمین قرطاس و اشجارش اقلام و تمام بحور مداد و من علی الارض محرر شود و بخواهد تاریخ ایام حیات طلعت عهد و میثاق را خالی از حبّ و بغض بعدل و انصاف برشته تحریر درآورد و آن روش و سلوک را با صغیر و کبیر و وضع و شریف و عالم و عامی و محبّ و مبغض تجسم دهد ممتنع و محال است. مگر اینکه طالب صادق باشد و بکوشد تا آثار بدیعه منیعه باهره مبارکه فارسیه و عربیه و ترکیه را بدست آرد و با دقت نظر و حدت بصر در آن دریای بی پایان و اقیانوس اعظم سیری کامل و اتم نماید و در مبادی و معانی و حقائق و رموز و اسرار مکنونه مخزونه در بحور کلماتش تفکر کند آن وقت برشحاتی از آن بحر ذخار و قطراتی از آن محیط المحيط پی برده و می برد نمونه‌ای از دریای وفایش کتاب تذکره الوفاء و مستوره‌ای از عیون جاریه ساریه‌اش نطقهای کثیره محیر العقولش در سنّ هرّم در ممالک متمدنه دنیا اروپا و امریکا و رمزی از بحور علوم الهیه‌اش مدّینه و سیاسیّه منتشر در ممالک دنیا و نقطه‌ای از اقتدار قلمش و ادله مُحکّمش مفاوضات و الواح پنج‌شان و هفت‌شان و نه‌شان و لوح مخاطب بخراسان. باری آثار ظاهره باهره مبارکه‌اش در هر شانی از شئون و در هر مقامی از مقامات لاتعدّ و لا تُحصی همینقدر اشاره می‌شود. بودند و هستند بهائیان در ایران که هر کدام یک مجلّد تمام بل والله بیشتر مخاطب بشخص خود در جواب عرائض شتی بخط مبارک آن طلعت بی‌همتا الواح دارند که هیچیک از ملوک مقتدره و سلاطین حاضره با مستوفیان و منشیان سریع الاقلام خود از عهده ده‌یک آن بر نیایند.

در سفر اخیر که شرحش بعداً تسطیر می‌شود روزی در حالت مشی بمن بیانات فرمودند: شبها که همه خوابیدند چهار ساعت مکاتیب احبّا رامی خوانم ولی خواب میسر نمی‌شود از ملکوت ابهی جواب بآنها می‌رسد عرض کردم قربان بشر از فکر و تصوّرش هم عاجز و قاصر است فرمودند همین است همین است مخصوص نفوس مبارکی که بشرف لقای آن بحر رحمت و دریای عنایت فائز شده‌اند خوب می‌دانند که نسبت به‌زائرین و فائزین از احبّای مخلصین از هر طبقه پست و بلند و بینا و دانا و یا مانند نگارنده عامی و جاهل و نادان بچه رأفت و رحمتی و شفقت و مرحمتی سلوک می‌فرمودند که بیچاره مسافر از هر

طبقه و سلسله بود طوری اسیر عنایت می شد و به قسمی در آن دام وسیع رفیع بدیع منیع محبت خالص مبتلا می گشت که وقت مرخصی و اصغاء مطاعه فی امان الله هزار مرتبه مرگ را راضی بود و آن مفارقت و دوری و مهجوری را راضی نبود هر سخت دلی در حقیقت می گذاخت و هر بیهوشی از فرقتش می سوخت و می ساخت هر دانشمندی هر قدر در ایمان قوی بود ذکر مرخصی لرزه به ارکانش می انداخت و تار و پودش از هم می شکافت.

راست گفته اند و درست نوشته اند شنیدن کی بود مانند دیدن بگفتا می دیدی آن رحمة للعالمین با کلمات و بیاناتی الطف و احلی و شیرین که در رگ و ریشه انسان مؤثر و نافذ با اشارات و بشارات و مواعید الهیه و مزایای خدمت و نصرت امرالله بگفتار و کردار و هدایت نفوس چنان تسلی و دلداری و اطمینان می دادند و نزول تأیید و حصول توفیق را منوط به قیام و اقدام در اجرای اوامر مبارکه می فرمودند و به لحنی آن طوطی شکرشکن نصایح و مواعظ حسنه به الحان عدیده زاد و توشه واقعی حقیقی ابدی دائمی عطا می فرمودند که نار هجر و فراق بماء برد و سلام تبدیل می شد که عموماً این دقیقه حرکت کردن را بهتر و خوشتر و نیکوتر از ثانیه بعد یقین می نمودیم حال هر منصفی شهادت می دهد که این روش و شیم مخصوص مربی عالم است و این نوع جدابیت و نفوذ کلمه خاص طلعت عبودیت لله الحق.

دیگر امری که نه کتب آسمانی و نه تواریخ و سیر موجوده می تواند دلالت بر آن نماید این مسافرت طولانی طلعت عبودیت لله الحق است که در سن هفتادسالگی با آن ضعف قوی که عکوس مبارکه تماماً دال بر آنست زحمات طاقت فرسای لیل و نهار در سرما و گرمای سفر را طوری تحمل فرمودند که نفسی از ملتزمین رکاب مقدّسش در حقیقت ندانست بر آن هیکل الطف امنع چه می گذرد در جمیع ممالک غرب عبور و مرور فرمودند و در مجامع و کنائس و معابد صیت نبأ عظیم و تعالیم ربّ رحیم و قوانین متقنه ملهمه آسمانی را در عروق و شرائین متمدنین مغرب زمین به الحان فصیحه و نغمات بدیعه و عبارات بلیغه و جذبات شوقیه و الهامات ربّانیه به تأییدات ملکوت ابهی ترزیق فرمودند بطوری که از شدت تقریر و بیان جسم الطف اعزّ اعلاّیش بعد از مراجعت آب شده و بکلی گذاخته بود چه که

بیش از سه سنه آن شمع تابان در هزاران انجمن سوخت و بذل انوار به حضار فرمود تا فرمود  
من آنچه می‌بایست نعره بزنم زدم حال نوبت دوستان است تعالی تعالی موجدها لم ترعین  
بمثلها لا اله الا هو البهی الباهی الابهی.

در ذکر مرکز ولایت الله العظمی

ارواحنا لوحدة الفداء

اگر شمس میثاق به صرف اراده محیطه غالبه محتومه اش از سماء آفاق غروب فرمود و قلوب  
و افئدة اهل بهاء را بنار فراق پراحتراق محترق نمود ولی بجوهر فضل و جود و الطاف و  
مواهب نامحدود به امر و فرمان حضرت رب الجنود قبله آفاق را منصوص و معین و مرکز  
توجه و سریر سلطنت معنویة الهیه را به وجود ولایت عظمای او مقتدای بی همتا و مربی یکتا  
حضرت ولی امر الله غصن ممتاز شوقی افندی ربانی ارواحنا لوحدة الفداء به نصوص قاطعه  
مؤکده صریحه در کتاب وصایای مبارکه اش مزین و مطرز فرمود و کره زمین بالاخص بهائیان  
سابقین و لاحقین را به این فضل اتم اکرم مفتخر و متباهی و سربلند و مطمئن القلب و الفؤاد  
نمود و کل را بدون استثناء از اعلی و ادنی وضع و شریف اغصان و افنان و منتسبین و  
ایادی و اولیاء احباء کلهم اجمعین را مأمور بتوجه تام و تمسک و تعلق تمام بآن قبله انام  
کرد و به نحوی در آن کتاب فصل الخطاب عهد ولایت مطلقه او را محکم فرمود که گوش  
اولین و آخرین از طبقات مختلفه روی زمین عهدی چنین متین و وصایائی باین عظمت و  
رزین نشنیده و در صحف و تواریخ ندیده بود این بود به محض غروب آن آفتاب جهانتاب و  
افول آن شمس بی همتا و اعلان آن مصیبت کبری و اخطار آن رزیه عظمی که ارکان اهل  
بهاء را به اضطراب و انقلاب لاملل لها مبتلا نمود و سفائن وجودات مستقیمه مستحکمه را  
قرار و ثبات و سکون و استقرار در مقابل این موج کشتی شکن نماند به فاصله و مدت قلیل  
حضرت وحیده فریده یکتا بقیة البهاء ورقة مبارکه علیا ارواحنا لمرسها الاطهر فداء اهل بها را  
در اقالیم سبعة بشارت و عنایت به وجود ناخدای مهربان کشتیبان مکمل مؤید به نصرت  
ملکوت پنهان و حارس و حافظ و نگهبان از امواج این طوفان به قوه برقیه فرمودند و در کره  
زمین مستظلمین در تحت لواء نازنین را به روحی جدید و حیاتی بدیع زنده و تازه و مطمئن و

امیدوار نمودند و نفع فی الصور و نقر فی التاقور کرة و مرة بعد اخری تحقق یافت لذا قلوب مؤمنین مطمئن و افکار و انظار مخلصین عموماً متوجه به مرکز واحد و ناظر بمنظر اطهرش گردید و در جمیع مراکز امریه و ممالک و ولایت شرقیه و غربیه نساء و رجالاً صغیراً و کبیراً با کمال وفا و تعلق به آن مقتدای بیهمتا برای تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله و اجرای اوامر واصله از آن ناحیه مقدسه عظمی قیام و اقدامی عاشقانه نمودند و کمر تنگ در خدمت و بندگی و نصرت امرش بستند و به جان و مال و مایه تعلق بهم و بهنّ لیلاً و نهاراً صباحاً و مساءً کوشیدند و جوشیدند حتی نهالان بوستان پیمان سبقت بر دیگران گرفتند و به مغناطیس خدمت و اطاعت جلب و جذب رضای مبارکش از هر جهت نمودند و مصداق (این طفل یک شبه ره صدساله می رود) واقع شدند بدین سبب احزان و آلام فرو نشست و ابواب سرور و حبور از جمیع جهات بر وجوه اهل بهاء مفتوح گشت تدریجاً مقاصد عالیهاش به مقام اجرا گذاشته شد. کم کم اهل بهاء سحاب جور و عدوان را متلاشی و پراکنده دیدند و بمرور پرده های ستر و کتمان دریدند و از طرفی مانند غیث هاظل از سماء فضل و عطا قلم فضلیه آن مقتدای توانا به تشویق نفوس در جواب عرائض آنان پرداخت و توقیعات مشروحه مبسوطه جامعه ناطقه بر تذکرات لازمه عمومیه مخاطباً للعموم شرقاً و غرباً صدور یافت و طبع و نشر در ممالک و بلدان گردید و محافل مقدسه روحانیه و لجنات عدیده عامله برای مؤسّسات امریه و نظم و ترتیب بدیعه منیعه و تأسیس محافل مرکزی در ممالک غربیه و شرقیه حتی ایران که موطن آن سیمرخ آسمان بود و هزاران موانع بی پایان در میان، تأسیس فرمود و لوله و شوری تازه در عقول و افکار اهل بهاء پیر و برنا و لرزه به ارکان مبغضین و متعصبین و معاندین اهالی این سرزمین انداخت و صیت امرالله به ممالک بعیده دنیا رسید و نفوس بدعاً باصغاء کلمة الله المطاعه و ایمان و ایقان فائز شدند در حقیقت جهان جهان دیگر و عالم امر عالم دیگر گشت و بهار معنوی الهی بنسائم روحانی و تعالیم بدع تازه آن شاب آسمانی تجدید و تکمیل گردید جمیع نهالان بوستان پیمان و اشجار تازه مغروس بدست آن باغبان مهربان حضرت و حضرت جدید در خود مشاهده نمودند و از تأثیر آن نسّمات ممتده و اریاح لطیفه منتشره از لسان عظمت و عطایش و اقتدار و توانائی قلم اعلایش و اشعه و

حرارت آفتاب عالم آرایش هریک خود را با نار معطره و اثمار معنبره آراستند و فوق طاقت و توانائی خویش فواکه و اثماری را حائل شده بوستان و گلستان آن باغبان مهربان را زینتی تازه و طراوت و لطافتی بی اندازه دادند که جلب و جذب انظار نمود و ملوک و مملوک را در عظمت و قدرت و توانائی و احاطه علمیّه آن باغبان ماهر مات و حیران کرد تعالی تعالی شأنها و مقامها لم تر عین بمثلها و شبهها.

آیندگان عظیم القدر والشأن را با بضاعت مزجات خویش به این نکته متوجه و متذکر می دارد که بعد از غروب و صعود طلعت عبودیت لله الحق مولای توانا مربی یکتا حضرت ولی امرالله ارواحنا لوحدته الفداء بالمره بساط استراحت و فراش راحتی را پیچیدند و تمام ساعات و دقائق حیات را لیلاً و نهاراً صباحاً و مساءً به تنظیم امورات روحانی و تربیت و تعلیم احبای الهی و رفع هزاران نواقص مادی و معنوی و تأسیس تشکیلات اساسی شریعت مقدسه آسمانی و استحکام و استقرار آن مؤسّسات بدیعه ربّانی و تشویق افراد و جمع اهل بهاء به استقامت و مقاومت و مداومت به خدمت و رفع لواء مبارکه مقدسه مهر و محبت و اتحاد و الفت پرداختند معلوم است هرچه روز بروز توسعه امرالله در اقطار بیشتر از پیشتر و انتشار کلمه الله عظیم تر در مقابل او در هر مملکت و ایالتی مشکلات رقیق تر و دقیق تر و زحمات و مشقّات مبارک چندین برابر. آن به آن برتر و بالاتر و از جهتی توقّعات جماعتی نسبت به کور میثاق نیر آفاق از هیکل امنع الطفّش به مراتب زیادتر شد و اعادی امرالله و معارضین با کلمه الله و اقویای در بین ادیان و مذاهب و بالاخص بی وفایان موعود مذکور در الواح اخیره حضرت عبدالبهاء ماعده فداه بر معارضه و ردّ و تکذیب و تألیف کتب قیام نمودند کذلک جمعیت بشر بموجب اخبارات و اندارات صادره از قلم اعلی در زبر و الواح علی العمیا کور کورانه تأسی و اقتداء به بعضی ممالک غریبه نموده بدون ادنی تعقل و تفکر و اطلاع بمبادی افکار آنان بدون علم و دانش و تحرّی و بینش از صراط مستقیم دین و آئین و منهج قویم انبیاء عظیم منحرف و منصرف شده به جانب توّحش و بربریت و فرار از سلطنت و حکومت حضرت احدیت با سرعت و شتابی عجیب شتافتند و خیمه و خرگاهی عظیم در صحرای جهالت و خیمه وسیع جهل و غرور افراشتند و با میلی مفرط و ذوقی

خاص در دریای لَهو و لعب و عیش و عشرت و غفلت و جهالت یکباره مستغرق گشتند و به زعم باطل خویش سگته‌ای عظیم بعالم ادیان و نظام آن جهانیان وارد آوردند و با کمال سرعت سمند غفلت را در میدان بدبختی تاختند و فکر مآل و استقبال را از صفحه دل و جان محو و زائل نمودند و مضرات و خسارات و مشکلات و عیوبات و خطرات عظیمه آتیه این نافرمانی و خودرأئی را نیندیشیدند. می‌کشد این را خدا داند کجا. حال ملاحظه کنیم در چنین طوفان و امواج انقلابی و هجوم و رجوم بی‌وفایانی این مظلوم یکتا و دلبر بی‌همتا وحده و حده بحفظ و حراست حصن حصین امرالله و محافظت شریعه الله و استحکام اساس دین الله و تربیت عساکر الهی و جنود ربّانی پرداخته. و امروز که چهل سنه و کسری از سنّ مبارکش می‌گذرد حتی نفسی را برای خدمت و کنیزی ساحت مقدّسش اختیار نفرموده یا ایّها المنصفون و یا ایّها المتفرسون اقسامکم بالله تفکروا فی هذا الامر بفکر سلیم اقدم و اعظم امتیاز و اهمیتی را که ملت حضرت روح العالمین لذکره الفداء برای آن مظلوم قائل شده انقطاع آن حضرت از تعلّقات بامور دنیویّه و مراتب و شئون بشریّه است که آن حضرت بحسب ظاهر بالمرّه منقطع و منسلخ از این عالم بودند هیچ چیز از برای خود اختیار نفرمودند و از آنچه متعلّق بجهان خاک بود دست و دل پاک شستند و متوجّه به ملکوت پدر بودند و برای نجات و احیای اموات جان دادند در صورتیکه هر منصفی تصدیق می‌نماید و شهادت می‌دهد معرضین و منکرین آن مظلوم را مجال ندادند تا اقدام بچنین امور فرماید و محلّ و مأوی و استقرار و آرامگاهی لاجل خویش تدارک نموده تا مباشرت به این امور فرماید ولکن امروز نود سنه از این آئین مقدّس می‌گذرد عظمت امرالله و سطوت شریعه الله و قوه کلمه الله ملوک و مملوک را منصعق نموده و صیت نبأ اعظم اقطار عالم را فراگرفته شمسش بازغ قمرش لائح، نجومش ساطع، انوارش باهر و اقتدارش ظاهر باوجود همه این‌ها و اسباب آماده و مهیا آن دلبر نازنین بوقار و تمکین و انقطاع و تمنیعی درافق امکان درخشنده و تابان که چشم روزگار شبهش ندیده و گوش ابداع مثلش نشنیده و مؤرخین زمین در قرون و اعصار اولین چنین حکایتی نوشته روحی و ذاتی بجمیع صفاته الفداء بل به تمام قوی و وجود آن طلعت مقصود به اجرای جمیع حدود ربّ الملکوت مشغول تا کی

اراده‌اش تعلق گیرد یفعل مایشاء و لا یسئل عماشاء است نفسی را حق لِمَ و بِمَ هرگز نبوده و هرگز نخواهد بود.

جمال صورت غیبی زوصف بیرون است

هزار دیده روشن به دانه خواه به دام

فصل دوم

دوره حضرت بهاءالله

طراز افندی

سر برافراشتن از میان خاندانی که پدر ملقب به "سمندر نار موقده در سدره سینا" و جد پدری از قلم حضرت ربّ اعلی به لقب "نبیل اکبر" مفتخر و اجداد مادری از خاندان شهیر فرهادی و قهرمانان دوره اولیّه امر اعظم محسوب، کار سهل و آسانی نبود. فقط "طیر الهی" و شاهین تیز پرواز میتوانست از درون تار و پود پیچیده چنین افتخارات به آسمان نام آورهای جاودانه اوج گیرد و تا آخرین روزهای حیات پرچمدار میادین خدمت و وفا و استقامت باقی ماند، حماسه گذشتگان را بر شاخسارهای درخت وفا و فدا بسراید و جاودانه سازد.

عاشقان با یار بی انباز انبازی کنید

با دم بیهمدم ایندم جمله دمسازی کنید

چون طیور روح قصد اوج شهبازی کنید

درغزای اهل ادیان خویش راغازی کنید

منتخباتی از دفتر خاطرات ایادی امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری

بسم الله البهی الابهی

کمترین بنده ذلیل طرازالله سمندری، اسمم عنایتی جمال اقدس ابهی قبل از تولد است عده‌ای از عائله پدر و مادرم بشرف لقای سلطان یفعل مایشاء و لا یسئل عماشاء فائز

بوده‌اند احیان مرخصی عرض می‌کنند جناب سمندر مسافری در راه دارند و استدعا نموده اسمی برای او از سماء مشیت عطا شود برآفت کبری و رحمت عظمی بلسان شفقت می‌فرمایند پسر عطا شد طرازالله، دختر عطا گردید طرازیه، پس چون این علیل ذلیل از عالم عدم بامر و اراده مالک قدم در ملک هستی قدم نهادم و بخلعت وجود به‌الطاف نامحدود ملیک غیب و شهود مخلّع گشتم باین نام که از فم اطهر ربّ الانام صادر و عطا شده بود و بحقیقت الاسماء تنزل من السّماء مفتخر و متباهی و سرافراز شدم و از پستان مرحمت و رأفت امّ حنونه‌ام معصومه‌خانم شیر نوشیدم و در آغوش مادری موقنه مؤمنه مستقیمه مطمئنه ملقبه بامه‌البهاء در لیالی و ایام پرورش یافتم و نشو و نما نمودم و جز اظهار محبت و مرحمت و ظهور و بروز آداب و اخلاق انسانیّه و صبر و اصطبار و خضوع و خشوع با اختیار و عفو و اغماض چیزی مشاهده نکردم و هرگز تغیر و تشدّد و ضرب و شتم در هیچ موردی از موارد که مرسوم و عادت غالب زنهای ایرانی بوده و اکنون نیز از بعضی مادران مشاهده می‌شود از این صالحه متمسکه بحبل شریعة الله المطاعه ندیدم و بآهنگ ملیحی و نغمات جانسوزی همیشه بتلاوت آیات و مناجات و نعوت و قصائد می‌پرداختند بنحویکه مهیج و مروج روح این ناتوان در آن احیان بود...

معصومه خانم سمندری\_فرهادی

معصومه خانم فرهادی مادر مهر پرور جناب طراز و همسر جناب سمندر بسیار لطیف الطبع و صبور و مهربان بود. جدّ بزرگ پدری ایشان جوانی از اهل گرجستان به نام فرهاد بود که گویا برای دیدار خواهرش که همسر شاهزاده محمد علی میرزا، فرزند فتحعلی شاه بود به ایران آمد و در قزوین اقامت گزید و در آن شهر ازدواج کرد و به تجارت مشغول شد. فرزندانش نیز از تجّار معتبر و سرشناس قزوین گردیدند. معصومه خانم دختر صاحب خانم و آقامهدی فرهادی بود. پدر و مادرش هر دو از فامیل فرهادی (پسر عمو و دختر عمو) بودند. معصومه خانم هنگام ازدواج با جناب سمندر، وقتی صحبت از مهریه و شال و انگشتر و سایر مراسم آن روز به میان آمد، گفت: یک واحد کافی است فقط به من قول دهد که مرا به زیارت میبرد. داماد، شرط ایشان را با احترام پذیرفت اما در ایّام الله وفای به این عهد



ممکن نگردید ولی مورد الطاف و عنایات الهی بود و در الواح متعدّد به شرف خطاب متباهی گردید. جمالقدم در لوحی خطاب به او میفرماید:  
یا اُمّتی یا ورقتی از فضل حقّ جلّ جلاله از کأس عرفان آشامیدی و به آثارش فائز شدی  
بگو ای کنیزان یوم الله ظاهر خود را محروم نمائید و رحیق امام وجوه موجود به اسمش  
اخذ نمائید و به ذکرش بنوشید ...

در ایّام میثاق در معیت همسرش به زیارت مرکز میثاق مشرف شد و ۲۲ روز در محضر  
طلعت محبوب و خاندان مبارک از نعم و آلاهی مادّی و معنوی برخوردار گردید. در کمال  
اطمینان و شکیبائی مقدّرات نامساعد فتنه و فساد اهل طغیان را در ارض اقدس که مستقیماً  
گریبانگیر فرزند عزیزش گردید تحمل کرد.

حضرت عبدالبهاء از روی فضل و احسان فداکاری‌های این بانوی مؤمن و خدوم را بی اجر  
نهادند و با نزول چند لوح روح پاک و لطیف او را تسلی بخشیدند.

هو الله ق ورقة موقنه امة الله ضلع جناب سمندر عليها بهاء الله الابهي  
الله ابهي

ای امة الله ای ورقة موقنه در این قرن عظیم و عصر بدیع و کور جمال قدم روحی لاحبائه  
الفدا امائی مبعوث کردند که حجبات اهل امکان را بقوّه برهان عظیم بردرند و چنان قدم  
ثبوت و رسوخ بنمایند که جبال راسیات حیران مانند و آنک انت یا ايتها الورقة الموقنه  
تشبّی بذیل رداء الکبرياء و تمسّکی بالعروة الوثقى و انجذبی بنفحات الله و اذکری الله  
بالعشى والاشراق و توجّهی الی الملکوت الابهي و قولى الهی الهی انت تعلم سرّ قلبی و  
حقیقه فؤادی ائی ابتهل الیک و اتضرّع بباب احدیتک ان تجعلنی آیه توحیدک و جوهر  
حبّک بین امائک و ساذج عرفانک بین الورقات و روح الانجذاب بین الموقنات انک  
انت الکریم الرّحیم الوهاب ع

هو الله ورقة موقنه امة الله والدة آقاميرزا طراز الله عليه بهاء الله

هوالبّرّ الرّؤوف الرّحيم

ای امة الله ای امة البهاء صبح هدی چون از افق اعلى طلوع نمود و شرق و غرب ابداع روشن گشت پرتوی نورانی در آن خاندان رحمانی انداخت ارکان آن بیت منور شد از بدایت تجلی هدایت در قلوب آن خانواده ظاهر و مشهود گردید و از یوم طلوع نقطه اولی الی الآن در جمیع مراتب و مواقع آن جمع ثابت و راسخ بودند و الحمد لله بفضل و جود ملیک وجود مستقیم بر امر الله و مقیم درگاه کبریا و ندیم موهبت کبری بودند پس مطمئن باش انشاء الله در ظلّ صون و حمایت و عون و عنایت جمال ابهائی و از جمیع امتحانات و افتتانات محفوظ و مصون ربّ احرس امتک هذه بعین عنایتک و حفظک و کلائتک انک انت الکریم الحافظ الحارس القدیم ع

قزوين امة الله المقربه ورقه مطمئنة منجذبه والده آقاميرزا طراز عليها بهاء الله الابهي

(يا صاحبی السّجن)

هو الله

ای ورقه مبتهله در یوم نداء نقطه اولی علم بلی بلسان کینونت برافراشتی و در صبح نورانی جمال رحمانی دیده را بمشاهده آیات کبری روشن نموده رقم محبت بر لوح دل نگاشتی حال از جام سرشار عهد الست مخمور و سرمست شو تا محرم سرا پرده عزت گردی و بخلوتخانه ملکوت ابهی پی بری و البهاء علیک ع

جناب شیخ محمد کاظم سمندر

تاریخ حیات جناب سمندر که در زمره نوزده نفر حواریون حضرت بهاء الله منظور گردیده اند تا کنون بطور مشروح نگاشته نشده است. در کتاب "تاریخ سمندر" نیز فقط معرفی بسیار مجمل و ساده ای از ایشان و بعض افراد خانواده درج گردیده است. لذا برای شناخت شخصیت فردی و اجتماعی جناب سمندر و تهیّه زندگینامه ایشان لازم است علاوه بر مراجعه به آثار نازله خطاب به این بزرگوار، تواریخ متعدد و اسناد و اوراق و یادداشتهای

فراوانی که از یاران و دوستان قدیم و جدید به جا مانده تماماً با دقت بررسی گردد تا نتیجه مورد نظر از نگارش تاریخ حیات ایشان فراهم آید.

در این کتاب نیز قسمت هائی از متن تاریخچه بسیار مختصر و مجمل که جناب طراز در معرفی پدر ارجمندشان مرقوم نموده اند استخراج گردید. جناب طراز می نویسند:

کم کم به اراده اسم اعظم چشم و گوشم باز شد و مشعر و هوشی عطا گشت خود را در ظل الطاف پدری دیدم بغایت عظیم و جلیل و در تربیت شجاع و حریص و در امر الله متین و رزین و در محبت الله ثابت و نابت و عند العموم خاضع و خاشع.

نام مبارکش آقا شیخ محمد کاظم و از جمال مبارک جل ذکره و ثنائیه مخاطب و ملقب به یا سمندری و سمندر علیه بهاء الله مالک القدر.

حال قصد دارم با عدم لیاقت خویش مختصر تاریخی از پدر بزرگوارم برای بازماندگان یادگار بگذارم و ضمناً التجا و التماس کنم که قارئین از هرگونه اشتباهات و اغلاط و عیوب و نواقص عبارات آن لطفاً چشم پوشند فقط ناظر باصل مقصود باشند و عطف توجه بجوهر منظور فرمایند.

تولد متصاعد الی الله پدرم آقا شیخ محمد کاظم ملقب بسمندر در هفدهم شهر محرم ۱۲۶۰ قمری هجری، ۷ فوریه ۱۸۴۴ میلادی، ۱۸ بهمن ماه ۱۲۲۲ هجری شمسی در شهر قزوین بود و صعودشان بملکوت الهی در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶ هجری قمری ۱۶ برج دلو (بهمن) ۱۲۹۶، ۵ فوریه ۱۹۱۸ میلادی مطابق با ۱۸ شهر السلطان ۷۴ بدیع در قزوین بود و ماده تاریخ عروج ایشان را متعدد از احبای مخلصین و شعرای نازنین نوشته اند ولی آنچه ب فکر قاصر این بنده ناتوان رسید چنین بود و در سنگ مزار حجاری شد.

همینکه کرد سمندر صعود بر ملکوت

نداشنید ز سلطان غیب مغفوری

(۱۳۳۶)

مرحوم بصار هم چنین نگاشته اند.

برای سال صعودت زخامه بصار

چنین برآمد مغفوری از خدای غفور

(۱۳۳۶)

ایشان در ایامی که والد ماجدشان متصاعد الی الله حاجی شیخ محمد در تبریز حجره تجارت داشتند دو سفر به تبریز تشریف برده و در اوقات و ایام بیکاری در خدمت جناب ملا علی اکبر اردستانی علیه رحمة الله، بقیة السیف قلعه مبارکه طبرسی تحصیل صرف و نحوی نموده با اینکه در آنوقت سن مبتلا به سبل چشم بودند و چندی در لاهیجان که در حجره تجارت شریک والد ایشان آقامرتضی قلی ارباب علیه رحمة الله بوده و بعد در تبریز مدتی مدید مشغول مداوا بوده اند ولی چون عشق و ذوق مفروطی برای فهم و درک مسائل روحانی و تلاوت آیات و کلمات طلعت صمدانی نقطه اولی روح ماسواه فداه داشته اند و به این نکته دقیق و رمز رقیق آگاه شده که تا به مقدمات عربی آشنا نباشند لذت و حلاوتی را که باید و شاید از زیارت آثار بدیعه منیعه ببرند نخواهند برد لهذا با آن ضعف و رمد که در بصر داشته اند خود را از فیض تحصیل نحو و صرف مختصر معذور ندانسته و محروم ننموده بجد تمام و سعی کامل قرب دو سینه کوشیدند تا مفتاح کامل از برای درک و حل مسائل بدست آوردند. طولی نکشید که والد ماجدشان تبریز را ترک کردند و به قزوین و بعداً به لاهیجان شتافتند تا امور تجارتنی آنجا را تصفیه کرده به عراق عرب رهسپار شوند. أجل محتوم و اراده حی قیوم در میقات معلوم رسید و به آشیان باقی پرید و به ظاهر از اجرای مقصود ممنوع گشت و جان به جانان تسلیم نمود علیه رحمة الله و غفرانه. معلوم است که پس از این واقعه، پسر جای پدر گرفت و یک سر جمیع امور مادی و معنوی روحانی و جسمانی یعنی اداره کردن زندگانی و امور روحانی در کف کفایت و حسن درایت و قوه استقامت این اولاد ارشد افتاد چه که برادر محترمشان حاجی شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل علیه رحمة الله و بهائیه متجاوز از ده \_ یازده سال پیش نداشتند و همشیره شان قرین اختیار نموده بودند و سن ایشان در آن وقت قریب هیجده سال بود. لهذا این شخص غیور در ایمان و صبور در تحمل مصائب و آلام و متمسک بحبل محبت ملیک علام و متواضع در محاضر مقدسه اولیای عظام کرام و ناطق رشید شجیع در محافل و مجامع محبین، و طالب واردین از زهر

طبقه و دسته برای تحقیق این امر نازنین، شروع بکار فرمود و خود را برای دفاع با جمع معرضین و منکرین و مخالفین با شریعه مقدسه رب العالمین مهیا و حاضر نمود. آنچه آثار جدید از سماء فضل و الطاف رب مجید عنایت و عطا می شد در محافل احباء و اماء الرحمن آن روزگار که از بلایا سرشار بود قرائت نموده و مطالب آنها را تشریح و بیان می نمودند. و جوهر مطلب این جاست که بنحوی مجذوبانه و عاشقانه و عارفانه مجالس را اداره می نمودند که کل با حالت جذبه و شور و شعف موفور و فرح و نشاط عظیم بمنازل خود رجوع می فرمودند و می توان گفت از شدت نشاط و فرط انبساط از استماع کلمات در پوست خود نمی گنجیدند یعنی کلمات الهی را چنان مجذوبانه با حالت توجه بخدای یگانه قرائت می نمودند که خود منقلب شده و در جمیع حضار آنحال تأثیر می نمود و اشک شوق از عیون هریک جاری و ساری بود. مختصر این است زمام امور روحانی را به اراده محیطه ربانی طلعت صمدانی و زیارت الواح منیعه بدیعه از قلم اعلی که اموات را احیاء و عظام رمیمه را حی و توانا می نمود، بدست گرفته به روح و ریحان اداره می نمودند. اگرچه عائله جلیله فرهادی حضرت آقامهدی و آقامحمدجواد آب و عم مادرم و اماء الرحمن آن بیت که الحق هریک فخر رجال بودند بابتی مفتوح و صدری به محبت الله مشروح و همّتی کافی و عرفی وافی در پذیرائی واردین از اعلی و ادانی داشتند و بقدر مقدور و میسور در پیشرفت امر رب غیور بی قرار و اختیار بودند. کذلک در بین حضرات زرگرها (دائیهای پدرم) من جمله جناب آقاعلی زرگر که در تذکره الوفا طلعت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فداء فضلاً ذکری از حالات ایشان می فرمایند بابتی بروی واردین مفتوح داشتند و ایاب و ذهاب مستمر و لکن هیچیک از اینها بظاهر اهل علم و سواد و آشنا به اصطلاحات و مطلع و مستحضر به نکات و رموز کلمات و اشارات کتاب فصل الخطاب الهی نبودند لهذا مکاتبه با مراکز امری بلاد ایران و کسب اخبار از عابرین، از مبلغین و ناشرین نفعات الله و عرض عرائض لازمه تلقاء وجه طلعت باقی بعد فناء الاشیاء و تلاوت کلمات در مجالس و تبیین، کل در عهده ایشان بود بالاخص وقتیکه یحیای ازل آن مرآت دغل الشهیر بین الاصحاب به جعل و محروم از روایح معطره کلمات مسکینه مالک علل از

شمس حقیقت منصرف و از صراط مستقیم الهی منحرف و رداً علی الحق بکتابت حروف و الفاظ و جملات و عبارات لایسمن و لایغنی پرداخت و خود را رسوای خاص و عام ساخت و تزییع امرالله خواست و بدین وسائل به حفظ مقام مراتبت نزد جماعتی بیهوش و هیبتی از فیوضات الهیه مایوس مشغول شد و کبار مؤمنین و موقنین در هر سرزمین که بودند و به نکات امرالله به جوهر فضل و عنایت طلعت من یظهره الله جل شأنه پی برده و به اشارات و رموز و اسرار مودوعه در بیان فارسی و عربی که کتاب جزا هم می نامند مستحضر شده، کذلک در بعضی از توقیعات خطاب به حروف حی و به اصل امر از بدو طلوع آن آفتاب جهانتاب واقف گشته و اتباعاً لامرالله المطاعه که در آثار قلم اعلی طلعت من یظهره الله روح ماسواه فداه زیارت نمودند که صریحاً می فرمایند بر هر مؤمن غیور و متمسک بحبل ولای حضرت مکلم طور لازم است که اگر صاحب قلم و بیان است ردی بر رد من اعترض علی الله مرقوم و منظور دارد، بی اختیار قلم گرفته رداً علی من اعترض بجناب الحق کتابی تألیف و تدوین نمودند و استشهاد به کلمات تامات من استشهد فی سبیل البهاء النقطه الاولى باب الله الاعظم ارواح العالم لدمه الاطهر فداء نموده و به ادرنه ارسال داشتند.

من جمله از نفوسی که اقدام و اسبق در این عمل مبرور و سعی مشکور بودند پدرم علیه رحمة الله و غفرانه و بهائیه بودند و شاهد بر صدق این مقال بیان شیرین اصدق الصادقین روحی لاجبائیه الفداء در آثار منیعه بدیعه اولیه است.

فی الرسالة المبارکه فی جواب علی محمد سراج در ذکر آن اجوبه کافیه در ردیه بر آن معروض از طلعت احدیه که از قلم و فکر بکرشان در سن ۲۳ سالگی در سنه ۱۲۸۳ هجری صادر می فرمایند قوله الاحلی:

ابن نبیل مرفوع (سمندر) در اثبات امرالله بما ألقى الله علی فؤاده الواحی نوشته در ابتدا باین آیه که از سماء مشیت ظهور قلم نازل شده استدلال نموده قوله عز ذکره.

قل اللهم انک انت الهان الآهین لتؤتین الالوهیه من تشاء و لتزغن الالوهیه عمّن تشاء ... انک کنت علی کلشیء قدیرا و بعده قل اللهم انک انت رباب السموات والارض لتؤتین

الرَّبُوبِيَّةُ مِنْ تَشَاءٍ وَ لَتَنْزَعَنَّ الرَّبُوبِيَّةُ عَمَّنْ تَشَاءٍ وَ لَتَوْتِيَنَّ الْأَمْرَ مِنْ تَشَاءٍ وَ لَتَمْنَعَنَّ الْأَمْرَ عَمَّنْ تَشَاءٍ  
وَ لَتَقْرَبَنَّ مِنْ تَشَاءٍ وَ لَتَبْعِدَنَّ مِنْ تَشَاءٍ. الخ.\*

تا می‌رسد باین جا که می‌فرمایند: و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده  
تفکر نمایند.

باری بعد از وصول آن تألیف به خاکپای مبارک طلعت مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ رُوحَ الْوُجُودِ  
لمقامه‌المحمود فداء عنایاتی لاتحصی و الطافی لامثل لها و عطوفاتی لم ترعین بمثلها در  
حَقِّشان فرموده و به خطاب یا سمندری ملقب و مخاطب گشتند معلوم است این فضل  
اعظم و لطف اتم و موهبت بی نظیر و بخشش بی بدیل با آن طیر نحیف چه می‌کند البتّه اگر  
صدجان دارا بود در عشق و محبت محبوب جهان و طلعت جانان و سید امکان و مولای  
عالمیان و حیات بخشنده به ساکنین زمین و آسمان فدا می‌نمود. پس آن شابّ روحانی و  
طیر آسمانی بعد از استماع آن خطاب رحمانی و استماع کلمه یا سمندری عارفانه عاشقانه  
مستانه مجذوبانه به خدمت آن سیمرغ آشیان بقا، تنگ کمریست. ذوق و شوقی جز اجرای  
مقاصد الهی و تعالیم ربّانی و اوامر پدر آسمانی نداشت به نوعی در ایمان و عرفان غیور بود  
که قلم این ذره نابود لایق بیان آن هرگز نبوده و نخواهد بود و در ظهور حوادث و آلام و  
بروز امتحان و افتتان از جانب ملیک علام بنحوی صبور و شکور و وقور و متمسک و متوجه  
و متوسّل بود که غالباً خفياً به تدابیری خلوت می‌نمود و اشک می‌ریخت. چون این دلیل  
ناتوان منتهای تعلق قلبی را به آن پدر

---

\* رساله جناب شیخ محمد کاظم سمندر در کتاب محبوب عالم، ص ۳۲۱ درج گردیده  
است.

مهربان داشت از بعد غروب شمس حقیقت بیشتر متوجه آن حالات و بروز آن احوال بودم  
حتّی به یک دهم آنها که واقف می‌شدم از شدت تألم و تأثر خود را گم می‌کردم و  
مضطرب می‌شدم و از ایشان جز تسلیم و رضا و غیر اظهار عجز و ناتوانی به ساحت قدس  
حضرت باری نمی‌دیدم پس با این مقدمات ثابت و محقق گردید که این شخص جلیل در

طوفان امتحان انتقال از شریعه مقدسه نقطه بیان روح من فی الامکان لذکره الفداء بظلم  
رایت اسم اعظم و شرع مطاع جمال قدم و دخول در سراپرده عزت و جلال محیی عالم  
بقوه تأیید و ملکوت توفیق و نظر مواهب و الطاف ربّ وحید مجیدش با رخی تابان و  
وجهی درخشان و صباحتی بی پایان از افق امر آن طلعت قدم و منجی امم طالع و باهر  
گردید چنانچه در حقش از قلم اعلاّی حضرتش چنین صدور یافته قوله تعالی فی  
لوحه البدیع المنیع:

یا اسم جود علیک بهائی نامه جناب سمندر علیه بهائی ملاحظه شد طوبی له و لقلمه و لمن  
یحبه لوجهی از قبل و بعد آنچه در اثبات کلمه الله از قلم او جاری شده لدی المظلوم مقبول  
قد نطق بالحق یشهد بذلك لسان عظمتی و من معی فی ملکوتی و یطوف حولی نسئل الله  
ان یحفظه عن الظالمین و المعتدین انه هو القویّ القدیر... الی آخر بیانہ الاحلی.  
در مقام دیگر می فرماید:

یا اسم جود فی الحقیقه جناب سمندر علیه بهائی بمنظر اکبر ناظرند و بر خدمت قائم  
حرارت محبتش را حجابات حایل نشود و سبحات اثر آنرا منع ننماید اگر طالب صادقی از  
اماکن بعیده دست فرا دارد یمکن اثراتش را بیابد عبد حاضر مطالبش را عرض نموده  
بشرف اصغاء و جواب هردو فائز سبحان من ینطق و یسمع و یجیب و سبحان من اوقد  
فی الافئدة و القلوب ما اجتذبها الی الحقّ علام الغیوب.  
در لوحی مفصل این عنایات لانهایات نازل:

بسم الله الامنع الاقدس الاعلی  
فطوبی لک یا سمندر النار بما اشتعلت من نار التی ظهرت علی هیکل المختار فی  
هذه الايام التی غشت الاستار کلّ من فی السموات و الارض الا عدّة احرف  
اسمائنا الحسنی تالله الحقّ انهم فی اعلی الجنان حینئذ لمن المحبرین ان استمع ما القی الله  
علیک و حینئذ القی علیک کتاب عزّ کریم انه من لدن ربّک و انه بسم الله الامنع الارفع  
الابدع البدیع...



وقد حضر بين يدي العرش منك كتابٌ ثمّ بعده كتاب و وجدناهما مطهراً عن اشارة كلّ ذى اشارة و مقدساً عن دلالة كلّ ذى دلالة و منزهاً عن ذكر دونى و كذلك ينبغي لك و للذينهم بعثوا بارادة من لدنا و روح من عندنا و كذلك كنّا مبعثين و اخذ يد القدرة كتابك و توجه اليه طرف الله ربك فضلاً من عنده عليك لتكون من الشاكرين و امرنا الذى كان حاضراً لدى العرش بانّ يقرئه فلما قرء سطع منه رايحة القدس التى هبت عن شطر قلبك و كذلك نعلم من نشاء و نلهم من نشاء من عبادنا المقربين ... الى آخر بيانها الاحلى.

بعد از ظهور اين عنايات كبرى اگرچه بظاهر مشغول تجارت بودند و لكن امور تبليغى را مقدم بر جميع امور و سرآمد جميع اعمال و مغناطيس تأييدات پروردگار مى دانستند در ايام و ليالى هر طالب صادقى و هر مجاهد عارفى را اعم از اينكه از هر فرقه و طائفه باشد حتى سلسله علماء كه آن ايام منتهى غلّ و بغضاء و عدوان و طغيان از ايشان ظاهر بود مى پذيرفتند و با عالم عالم وقار و دريا دريا اصطبار و جهان جهان سكون و حكمت و مدارا شروع به صحبت مى كردند و هيچوقت متغير نمى شدند و اعتراضات و احتجاجات نفوس را به كمال ملاطفت و ملايمت و ملاحظت بيان و گشاده رويى مقابلى مى نمودند و اجوبه كافيه شافيه از روى كتب سماويه و ادله عقليه مى دادند و از آيات باهرات و كلمات تامّات كه اكسير اعظم بود به موقع خود قرائت و تلاوت مى فرمودند. خوب در نظر دارم بعضى از سادات و برخى از خاندان علماء و عائله از بقيه يموتيهها، متجاوز از يك سال تا دو سال براى تحقيق مى آمدند و ايشان اظهار ملالت و كسالت و خستگى ننمودند بلكه هر دفعه بر مراتب محبّت و مروّت كه اساس اين آئين نازنين است مى افزودند و آمدن آنها را دالّ بر تأثير كلمه و نفوذ امرالله مى دانستند و حفظ مراتب آنها را از هر جهت منظور مى نمودند تا كلمه الله در اراضى وجود آنها قرار و استقرارى حاصل نمايد و انبات گردد. مكرّر ليالى را كه مبتدى داشتند مجلس تا موقع سحر امتداد داشت و البته خادمين مجلس به روح و ريحان از خواب و راحتى اجتناب نموده با مسرت و نشاطى بى نظير مشغول خدمت بودند حتى اماء الله نيز يك وجد و سرورى در آن ايام و ليالى داشتند كه فوق العاده بود محبوب عالم گواه است و صاحبان عشق و ذوق هم اگر اندكى دقيق شوند شهادت دهند كه آن حالات

روحانی و عوالم مقدّس از اذکار و بیان خارج است و به تقریر و تحریر ننگجد. در حقیقت عوالم محبّت را که الّد و انفذ از او در عالم ابداع عالمی نبوده و نیست به منتها درجه و اعلی رتبه و ابهی مرتبه رساندند. کذلک در بیوت نفوس مبارکه‌ای از مخلصین و بندگان مقربین آن ماه جبین، مواقعی که برای صحبت و تکمیل اطلاعات آنها جلسات تأسیس می‌شد تقریباً از دوساعت از شب رفته تلاوت آیات و گفتار شروع و قرب اسحار با مسرّت و بشاشتی سرشار خاتمه می‌یافت. و هریک از این نفوس مبارکه چنان نشئه و سکری از اصغاء کلمات و معانی و لطائف آیات حاصل نموده بودند که از وجوه ناضره‌شان آثاری ظاهر و باهر و هویدا بود که مصداق آیه مبارکه در فرقان مشهود بود بل مجسم می‌نمود "وفی وجوههم نصرۃ التّعیّم" براستی و حقیقت این ارواح مجرّده را این جام طهور و صهباء کان مزاجها کافور طوری از خود بی خبر و مهیّا و آماده برای انفاق جان و سر در عشق و محبّت آن دلبر می‌نمود که مانند معدن نحاسی که قطره اکسیر نافذالتأثیر قطره‌ای بر او اشاره شود و از حالت و عالم نحاسی به عالم و جهان ذهبی منقلب و منتقل گردد. به به از آن لیالی به به از آن ایّام به به از آن عوالم به به از آن عشق به به از آن عشاق نیر آفاق. بارآنها آن حالات و آن عوالم خلق در حصر و خواست تو بود و از تأثیر کلمه تو کجا رفت چه شد آیا زود نبود تغییر و تبدیلس آیا زود نبود تفریح و تأویلس.

گاهی روزهایی بود که هرقدر سحاب بلایا اوج می‌گرفت و ابر قضا یا باریدن و امواج حوادث و مصائب کشتی شکن و طوفان امتحان و افتتان سفینه وجود را به قعر دریا واژگون مینمود. هزار بار بر استقامت و شهامت و شجاعت و انقطاع و مقاومت می‌افزودند چه آلات و ادوات محکمی بودند چه استعداد و جرئزه فطری ذاتی طبیعی الهی داشتند به چه زره‌های پولادی محکم متقن از عالم یقین و ایمان و اطمینان هیکل وجود خود را پوشیده و آراسته و برای نزول و ورود هر سیف و سهم آماده و مهیّا ساخته بودند نه خسته شدند نه ملال آوردند نه مأیوس گشتند و نه کلال حاصل نمودند مقاومت طوفانها نمودند و متابعت اراده نافذه ناخدا و کشتیان کردند و به تمام وجود و هستی رگاب باوفای آن کشتی بودند تا طلعت نوح الهی و ناخدای آسمانی ایشان را به کنار ساحل رساند و در جبال شامخ رفیع

محیط به سطح زمین مقام و محلّ استقرار عطا فرمود تعالی تعالی القادر المقتدر الباذل  
الرؤف الرحیم.

سفرهای جناب سمندر بحبّ و عشق محبوب امکان

مسافرت‌هایی که ایشان الی الله و فی سبیل الله به اذن و اراده و امر و فرمان محبوب عالمیان چه  
در ایّام اشراق شمس حقیقت از افق سجن اعظم و چه بعد از غروب آن آفتاب جهانتاب  
در کور و عهد دلبر میثاق روح العشاق لرمسه الاظهر فداء نمودند بنحو اختصار و اجمال بشرح  
ذیل است:

سفر اول در سنه ۱۲۹۰ هجری یک‌هزار و دو بیست و نود هجری قمری بوده و یک سال تمام  
آن سفر امتداد داشته چه که با مال التجاره به علیّه اسلامبول رفتند و در مراجعت هم خرید  
نمودند و حضرت شهید فی سبیل الله حاجی نصیر قزوینی علیه بهاء الله همراه بوده‌اند  
کارهای تجاری را در علیّه انجام و فیصله داده مُحرم حرم مقصود و عازم کوی مظلوم  
مسجون شدند. متجاوز از دو شهر (ماه) در ظلّ عنایات و الطاف و مواهب و اعطاف ربّانیه  
مستظل بودند و بحسب ظاهر سمع و بصر و قلب و فؤاد و حسّ و عقل را برای آنچه عطا  
شده بود فائز و مشرف ساختند. اعنی در ایّام توقّف طائف حول شمس حقیقت و سادج  
باب سلطنت کلیّه الهیه بودند و به اصغاء نداء حضرت مکّم طور و مبعث و محیی من  
فی القبور در لیالی و ایّام فائز بودند نعمات و ترنّمات و سطوات و اقتدارات و عظمت و  
احاطه علمیه ربّانیه را به سمع جان شنیدند و به بصر وجدان دیدند موسی بن عمران در طور  
عرفان بندای لن ترانی منصع گشت و ایشان در قطب زندان و شدّت طغیان اهل عدوان از  
سدره هیکل رحمان ندای جانفزای یا سمندری علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی  
سبقت العالمین بی پرده و حجاب به جوهر فضل و لطائف اصغاء نمودند و به ندای  
جان بخشای مرحبا مرحبا خوش آمدید، خوش آمدید، مفتخر و متباهی شده حیات تازه  
یافتند و زندگی از سر گرفتند جمیع اولیاء و اصفیاء و عرفاء و شعرا بل کلّ نبیین و مرسلین از  
اولین و آخرین به الهامات و وحی ربّ السموات و الارضین اهل زمین کلّهم اجمعین را به  
ظهور و طلوع این نبأ عظیم بشارت دادند و هزاران شهر و عام با حسرت تمام قرون و اعصار

به عشق لقا و زیارت آن سدرهٔ منتها محترماً روزگار حیات را بانتهای رسانده رهسپار عالم بقا شدند و بحسب ظاهر باین فضل عظمی و موهبت کبری و منتها آمال اولیاء و انبیاء علیهم ثناء الله نرسیدند و لکن به بخشش خداوندی و خواست آن پدر آسمانی جمعی ضعفا و عده‌ای عجزاء و جماعتی اضعف و احقر ناس را به ید قدرت و اصابع عنایت و لحاظ فضل و مکرمت از طور رحمت واسعه مشاهده فرموده و به کلمهٔ مبارکهٔ الست بریکم خطاب فرمود. این اغنام پراکنده و این گلهٔ گرسنه و تشنه احساس نمودند این آواز چویان مهربان است این نغمهٔ راعی ما اغنام است این ندای آن برگزیدهٔ یزدان است این تغنیات آن داود است این ظهور و اشراق آن موعود ادیان است این علائم آن صبح روشن متواری و پراکنده کنندهٔ ظلمت و شام است لذا یکباره نعرهٔ لییک لییک را بلند نموده و واطربا لنا را به عنان آسمان رساندند و گرد آن پدر جمع شدند و صوت و آواز او را شناختند و مورد الطاف او واقع شدند دست عنایت پدری بر سر و صورت آنها کشید و مسح فرمود و به اشاره و کنایه ابلغ من التصريح مراتع سبز و خرم و عیون جاریهٔ ساریهٔ عذبهٔ سماویهٔ الهیهٔ ربّانیه را به آنها نموده به محض اشاره چشمی به آنها عطا شد که از فرسنگها مراتع را دیدند و در فواصل بعیده نهرنهرهای جاریه و عیون ساریه و اشجار عظیمه که به ارادهٔ الهیه بر آنها سایه افکنده بود مشاهده نمودند و بی اختیار با سر و سینه و اطمینان به بدرقهٔ الطاف الهیه به آن میادین پرفصحت و اراضی پر نعمت دویدند و چون به آن مقام و رتبه که منتها آمال بود رسیدند و از آن گیاههای معرفت چشیدند و از آن ماء حیات که می فرماید: "و من الماء کلشیء حیّ" نوشیدند نفسی تازه نمودند و سر بلند کرده به شکر عنایات و مواهب او تعالی فضله پرداختند و آیهٔ مبارکه در فرقان بتمام معنی مصداقش باهر و ظاهر گشت نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین

و چون در آن سرزمین وفور نعمت و اطعمهٔ فوق تصور قوی ُُُُ را قوی نمود و بر ملاحظت و صباحت و رشد و ترقی هریک به قدر استعداد ذاتی افزود خویش را لایق و قابل و مستعد و آمادهٔ انفاق جان در سبیل جانان و عشق آن چویان مهربان دیدند و در آن بر وحدت و صحرای پر خضرت و نصرت جان موهوب ربّ را در سبیلش دادند و دست قاتل بوسیدند.

به به چه مقامی بود وه وه چه بساطی بود چه نشاطی بود کینونتی لهم الفداء در کلمات مکنون طلعت بیچون این در مکنون را مکشوف فرموده.

ای پسر عیش خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی و ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی اگر باین مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی.

باری از آن سفر بهجت اثر آن طیر سوخته بال و پر با اخبار و اسراری بی شمر و خزینه مملو از دُر و گُهر با مراجعه سلطان قضا و قدر به مدینه و محلّ مستقر بازگشت نمود و در طیّ طریق و عبور محبّان آن آستان و دوستان راستان آن ملائک پاسبان را در هر مقام و نقطه به اقتضای آن ازمنه زیارت فرمود تا منتهی به رشت و لاهیجان که آن زمان محلّ تجارت مادّی و معنوی او بود سیر و سیاحتی کامل نمود و در اراضی مستعدّه بدر معرفت و تخم محبت با تأیید و نصرت آن باغبان احدیّت پاشید و اشجار مغروسه به ایادی امرالله و مبلّغین نازنین را به آب زندگانی کلمات و بیانات و اشارات و بشارات که در سر و سینه خزینه نموده بود سقایه کامل و آبیاری وافر نمود و حضرت شهید فی سبیل الله حاجی نصیر روحی لثربته الفداء را در تجارتخانه رشت خود محترماً گذارد تا آن منقطع از ماسوی الله و متمسک به جبل رضای حضرت مَنْ یُظْهِرُهُ اللهُ در آن اراضی به تجارت مادّی و معنوی هر دو پردازند از جهتی با نجل جلیل آقاعلی ارباب علیه غفران الله امور تجارت را اداره کنند و امورات مادّی را کفالت فرمایند و از طرفی با آن تقوای قلبی و خلوص فطری و انفاس قدسی به تربیت نفوس حاضره پردازند و طالبین را به صراط مستقیم و منهج قویم کشانند و عارفین را از شراب ظهور اعنی کلمات حضرت مکلم طور چشانند و خویش آهنگ وطن و زیارت محبّان ممتحن نمودند دیگر معلوم است بعد از ورود به قزوین و ملاقات سرمستان آن طلعت نازنین و بیان کیفیت و چگونگی تشرّف بقاء آن مسجون محصون در حلقه حصن حصین و ذکر تشرّف در موقع تنزیل آیات و صدور کلمات چون ماء معین با آن هیمنه و عظمت که قلاع وجود را در حقیقت زیر و زیر می نمود و هر انسان فکور را از خود بی خبر می فرمود کیفیت بود دیدنی نه حکایتی شنیدنی، و از جهتی زیارت یکتا غصن برومند آن سدره

الهیّه و طائفین مخلصین حول رضای آن طلعت صمدیّه و تلاوت آیات بدیعّه منیعّه در مجالس و محافل منعقدّه و ذکر عنایات سرشار در حقّ جمیع حروف و کلمات و اوراق منسوب به آن شجره لاشرقیّه و لاغربیّه چه شور و نشوری و فرح و سروری در صغیر و کبیر رجال و نساء هویدا گشت که به تقریر و تحریر تمام نشود. آن طیر حامل این بشارات و اشارات، پروازش سریع تر و نغماتش شدیدتر و حرارتش صدچندان گردید چنانچه در حقّش فرمود "اگر طالب صادقی از اماکن بعیده دست فرا دارد یمکن اثرش بیابد". لذا رشته امور تجارت را کماکان به امر و اشاره مبارک در دست گرفته و مشغول گشته و لیالی را به تجارت معنوی روحانی که می فرماید: یا اهل البهء تالله قد ربحتم فی تجارتکم. پرداخته و به اذن و اشاره مبارک با نقاط امریّه به مکاتبه و ارسال رسائل و کسب اطلاعات مشغول شد. با تمام وجود و جمیع هستی قیام نمودند یعنی عیال و اطفال، کلّ را برای خدمت، تربیت و آماده کردند و هر روز صبح که از بیت خارج شدند امید مراجعت نبود متوکلاً علی الله رفتند و متمسکاً متشکراً فی بحور الطافه برگشتند ایام و روزگاری بدین منوال گذشت و مخصوصاً با حضرت سلطان الشّهداء روحی لدمه الاطهر فداء به اشاره حضرت یفعل ما یشاء مکاتبه داشتند چنانچه اکنون نمونه ای از آن مکاتیب متبرکه در این عائله موجود است.

تا وقتی قضایای اصفهان و طوفان امتحان به موج آمد و مردم و هر روز آن امواج کالافواج رو به اوج گرفت و کشتیهای محکم و سفینه های معظم اگر حفظ و حراست اسم اعظم نبود و ید قدرت محافظه نمی فرمود ممتنع و محال بود مقاومت آن طوفان توانند و استقامت در مقابل آن اریاح کنند. نگهدارندشان نیکو نگهداشت. پس مانند آفتاب بی پرده و حجاب بر جمیع احباب و اصحاب واضح و مبرهن بود که باید کلّ به حبل عطای او تمسک جویند و به ذیل رداء فضل او چنگ زنند و از ماعدای او بالمرّه منقطع شوند آنوقت اگر حفظ و حراست فرمود مختار است و اگر کأس شهادت که جامی است سرشار و درخور و لایق عشاق آن نگار، قسمت و روزی فرمود هوالفاعل بما یشاء و لا یُسئل عما شاء لا اله الاّ هوالبهیّ الابهیّ.

سرنگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن

معلوم است با آن سوابق و حوادث لاحق و حملات پی در پی معرضین و تدابیر منکرین و حکومت سفاک بی‌باک پناهگاهی و ملجأ و مأمنی جز آن سید لولاک نداشتند و نخواستند و شب و روز در آتش نمرودیان و ظلم و طغیان جهلا، از علمای سوء ایران و عوام جهود کالانعام و ذآب متفرسه ضاریه مهاجم بر اغنام سوختند و ساختند و جمیع لیالی و ایام و اوقات و اسحار را بذکر و ثنای پروردگار پرداختند و شاید در موارد حملات شدیدة معرضین بعضی تصور می‌نمودند به سفراء دول خارجه رجوع نمایند تلقاء وجه باقی بعد فناء الاشیاء عرض شده بود منع شدید در الواح فرمودند منجمله: قوله تعالی: توجه بدول خارجه جایز نه هذا ما حکم به المظلوم فی کتابه المبین.

پس معلوم شد بهیچ وجه من الوجوه این حزب مظلوم جز آن مظلوم مسجون پناهی و مأمنی اتخاذ نمودند حتی در افنده و قلوبشان غیر از او ملجأ خطور نکردند تسلیم صرف بودند و تفویض محض و صبر و اصطبارشان به مقامی رسید که ایوب مذکور در ملکوت قدس به اصطبارشان رشک برد و نوحه نمود بلی گریست گریستی که ملکوتیان با او گریستند.

قوله تعالی: یا اسم جود لولا کتاب سبق من عندنا لارینا الغافلین و الظالمین اینا اعلی و اقدر در این ظهور اعظم ملاحظه نموده‌اید که چه مقدار از اعداء را بقوه عظیمه اخذ نموده مع ذلک احدی متنبه نشد و کلّ از باده غفلت مدهوشند و از شطر رحمت الهی بعید. ولکن عالم بظلم حامله شده سوف یرون الظالمون ما عملوا فی ایام الله المهیمن القیوم در مقام دیگر می‌فرمایند: جمیع اشیاء بر مظلومیّت اهل حقّ نوحه نمودند و جمیع را حزن احاطه کرده ظلمهائی که در این کرّه من غیر سبب وارد شده بمثابه اشجاری است که غافلین به ایادی خود غرس نموده‌اند و زود است که اثمار آنرا مشاهده نمایند.

باری چون به حسب ظاهر این اخبار به سمع الطّف اعزّ امنع اقدس ابهی روحی لازقائه الفداء رسید ناله اعلی بلند شد و تجدید گشت و حنین و انین آن ساکنین ارض و سماء را احاطه نمود آن ربّ غیور و مکلمّ طور چنان در نقره ناقور و نفخ در صور که

قلم ابهای آن مالک یوم نشور بود دمید که من فی القبور و عظام رمیم در هر قبر و گور را به حرکت آورد و متجاوز از صد لوح به لحن عراقی و حجازی در ذکر آن دو ستاره صبحگاهی صدور و نزول یافت من جمله در دو توقیع بدیع منیع خطاب به طیر ضعیف بال و پر سوخته اش سمندر بیاناتی می فرمایند. لعل مختصری از آن حنین و انین رب العالمین را که لرزه به قامت و اندام ساکنین زمین انداخت لاجل زینت و طراز و روح و جان در جسم این اوراق بنظر قارئین نازنین و اولاد و احفاد لاحقین می رساند لیس ذلک من جوده تأییده و نصرته توفیقه ببعید.

انا المظلوم الغریب

یا سمندر لعمرک قد تجددت مصیبة محمد رسول الله فی الجنة العلیا و رزیه البتول العذراء فی المقام الاعلی و هی تصیح و تقول تباً لکم یا ملأ الفرقان قد فعلتم ما فعلتموه من قبل این حسنی و این حسینی بینوا و لا تكونوا من المدبرین هل حسنی کان خائناً فیکم ام اکل اموالکم ام سفک دمائکم ان انصفوا یا قوم و لا تكونوا من الکاذبین ان اذکروا یا ملأ الفرقان بای جرم قتلتم حسینی فی ارض الصّاد لعمری یا ایها الناظر الی وجهی قد کسرت السفینه و عقرت النّاقة بما اکتسبت ایدی الظالمین قد رجع حدیث الطفّ و لکنّ القوم فی حجاب مبین انا سترنا شأن اسمی الحسن لضعف العباد فلما ارتقی بجناحین الرّوح الی الرفیق الاعلی ذکرنا بعض ما اعطاه الله بفضل من عنده انه لهوالفضال الکریم ثم اعلم لما ظهر اثر فی العالم سوف یظهر بسلطان من لدی الله المقتدر القدیر...

چند آیه نیز از اواخر لوح دیگر درج می شود.

قوله تعالی ... تباً للذین نبدوا لوح الله عن ورائهم و اتبعوا کلّ فاسق بعید تفکر یا سمندری فی صبری بعد قدرتی و اضطباری بعد اقتداری و صمتی بعد نفوذ کلمتی المهیمنة علی العالمین لو اردنا اخذنا الذین ظلموا فی ظاهر الظاهر بعبد من العباد او بملائکة من المقربین انا نعمل بما تقتضیه الحکمة الّتی جعلناها سراجاً لخلقی و اهل مملکتی ان ربک لهوالعلیم الحکیم فسوف تأخذ الذین ظلموا کما اخذناهم من قبل ان ربک لهوالحاکم علی ما یرید... الخ.



هنوز این نائره خاموش نشده بود و این شراره و شعله جانسوز فرو ننشسته بود که سنه سیصد رسید و طوفان اعظم در این آب و خاک لرزه شدید به هیاکل مقدسه بندگان جمال قدم انداخت و انقلاب طولانی تأسیس نمود و فتنه کبری و داهیه عظمی جنوب و شمال و شرق و غرب ایران را فرا گرفت شرح آن وقایع و سوانح از وظیفه و مقصود و مرام و منظور این ذره مفقود خارج است نه قلم را لیاقت و استعدادی و نه وجود نابود را قدرت و قوتی و نه این مور ضعیف نحیف را حق نگارش تاریخ و حکایتی کلّ این امور در خزانه امر سلطان ظهور از تصرف هر نفس مجهول مجعول محفوظ و مصون است. عنقریب علماء تاریخ و نفوس مبارکه عمیق دقیق هریک از حوادث و مصائب و آلام وارده و حکایات واقعه و نکات مهمه برجسته تاریخیّه و ثبوت و رسوخ ارواح مجردّه و حقائق نورانیّه و نجوم بازغه در افق روشن امرالله را با قلمی توانا و بیاناتی الطف احلی و عبارات و جملاتی چون عسل مصفی و دلائلی متقن و براهینی محکم و شواهدی بی نظیر و نظم و ترتیبی بی مثل تدوین نمایند و من علی الارض را در قطعات خمسه از ملوک و مملوک بر حقیقت و عظمت و سطوت و اقتدار و توانائی قلم حضرت مختار و شهامت و شجاعت و مقاومت و استقامت و اندازه قبول تربیت در قلیل مدّت و نفوذ تعالیم در چهل اقلیم در افنده و قلوب صافیّه منیره از بندگان و ارقاء درگاهش آگاه و باخبر فرمایند. گفته خواهد شد بدستان نیز هم.

الحاصل در سنه مذکور جمعی مظلوم از نفوس معروف مشهور اسیر و مقهور و گرفتار حبس و زجر موفور و مؤانس و مصاحب با سلاسل و اغلال در محبت و عشق به طلعت بی مثال گشتند من جمله در رشت حضرت حاجی نصیر شهید و متصاعد الی الله نجل جلیلشان آقاعلی ارباب علیهما غفران الله و بهائه بودند که اسیر کند و زنجیر شدند فی الحین حجره تجارت پدرم سمندر را که بوسیله آن پدر و پسر پاک گهر اداره می شد بسته و مهر و موم نمودند و این خبر در قزوین بوسیله معاندین تشهیر گشت و وحشت بر دهشت نفوسی که طرف حساب و معامله بودند احاطه نمود و زحماتی فوق العاده و مشکلاتی بی اندازه تولید کرد تا اینکه به زحماتی چند و تدابیری درخور و اقتضای آن قید و بند نمودند و نفسی را موقت برای گشودن باب مخزن خود فرستادند و این اقدام قدری از وحشت نفوس کاست و

نیز مبالغی وجوه به واسطه نفوس مخلصه از خارج تدارک نموده به نفوس ضعیف القوی بابت طلبشان پرداخت نمودند چند ماهی بدین منوال گذشت که حضرت حاجی نصیر آن شخص بصیر و آن وجود بی نظیر و آن اسیر سلاسل و زنجیر شربت شهادت نوشید و به این مقام اعزّ اسنی و رتبه بلند اعلی نائل گشت طوبی بجنابه بشری لحضرتّه و هویتی لذکره الفداء. چنانچه قلم اعلی سلطان یفعل مایشاء به جوهر فضل و عطا ذکر آن سراج الشّهداء را در رساله مخاطب به ابن ذئب که تقریباً در سنه ۱۳۰۸ هجری قمری صدور یافته به بیانی الطّف احلی و ادق و ارقّ از تصوّر اولی النّهی یاد و حکایت می فرمایند. و چنانچه اشاره شد مورّخین نازنین با اقلام ملهم بالهامات نور مبین صفحات تاریخ امرالله را بذکر عموم شهداء فی سبیل البهاء ارواحنا و اجسادنا و اولادنا و احفادنا لدمائهم الفداء زینت داده و می دهند.

سپس نجل جلیل ایشان شهوری دیگر بر اثر پدر در آن زندان اسیر جور و عدوان بود و روح پاک مقدّس پدر نیک اختر را بقوه صبر و اصطبار و تحمّل زحمات و مشقّات بشمار و استقامت و مناجات در اسحار با حضرت پروردگار شاد و خندان می نمود تا به اراده الله و مشیّه از زندان که در نزد آن مرد میدان بهتر و خوشتر از هر کاخ و ایوان و در کامش شیرین تر از شیر مادر مهربان بود بیرون آمد و رهائی یافت و در همان حجره مذکور با اخوی دیگر خود جناب آقامیرزا فضل الله علیه رحمة الله کما فی السابق زمام امور تجارت را به دست گرفته با جوهر امانت و صداقت و دیانت و شجاعت، با جمیع حرکات شنیعه غفلا استقامت و مقاومت نموده و علم امرالله را مردانه دوش گرفت و بجدّ تمام و سعی کامل به اعمال و افعال و کردار و رفتار مالک علّ و منجی ملل را نصرت و یاری کرد و انصاف این است با آن صیت و صوت و شهرت و معروفیت و عبور و مرور عابرین، از مسافرین و مبلّغین و پذیرائی از واردین طوری رفتار فرموده و به وصایای الهی عمل نموده که نفسی به قدر خردلی ایراد بر او وارد نتوانست جمیع طبقات شهر از عالم و عامی و وضع و شریف به امانت و صداقت و راستی و دیانت او شهادت می دادند و مانند جناب امام جمعه و من فی حول او جمیع امورات بیع ابریشم و غیره را به ایشان رجوع می نمودند و همیشه اظهار تشکر و

رضایت از عملیات این بزرگوار می نمودند و عامه نیز ایرادی جز اینکه حیف بابی یا بهائی است نداشتند.

جناب حاجی شیخ محمد نبیل اکبر قزوینی

خاندان سمندر از بدو امر به دامن امن مظهر ظهور پیوستند و به این نام و انتساب شهرت یافتند. پدر بزرگ جناب طراز معروف به حاجی شیخ محمد بود. شرح حال مختصر ایشان در کتاب تاریخ سمندر مندرج است. ایشان از ارادت کیشان جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم رشتی بود. از چگونگی اقبال ایشان به امر جدید اطلاعی در دست نیست اما با وجوه و اعیان و حروف حضرت نقطه اولی مثل جنابان باب الباب، وحید اکبر، ملا جلیل ارومی، ملایوسف علی اردبیلی، شیخ عظیم، حاج سید علی شهید خال حضرت ربّ اعلی، دیان، سیاح، حاجی سلیمان خان... معاشر و مؤانس بود. حاجی شیخ محمد در دوره حیات حضرت باب صدمات فراوان تحمل کرد و تحت شکنجه معاندین قرار گرفت و به همین جهت عنایات خاص آن حضرت شامل حال وی گردید. وقتی در تبریز به امر آقا میرزا احمد مجتهد، ایشان را به شدت چوب زدند مدتی پس از این حادثه که به حضور مبارک مشرف شد طلعت اعلی عنایتاً به ایشان فرمودند "ترا چوب زدند مرا چوب زدند".

حاجی شیخ محمد مکرر موفق به زیارت حضرت ربّ اعلی گردید که از جمله در تبریز و در جبل ماکو و چهریق بود و از لسان مکرمت به لقب نبیل اکبر مفتخر شد.

بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی در بغداد به فیض حضور حضرت بهاءالله نائل گردید و با مرآت (میرزایحیی) ملاقات نمود. در بازگشت از این سفر لوح نارینه از مرآت به همراه داشت. از مضامین آن این بود که هرکه بگوید مرا دیده است کافر است و هرکه بگوید صدای مرا شنیده است مشرک است...

شیخ محمد در اواخر ایام حیات قصد توقف دائم در دارالسلام داشت و وصیت کرد که پس از مرگش جسد او را به بغداد منتقل سازند. حاج شیخ محمد نبیل هفت مکتوب از

حضرت بهاءالله دارد و از قلم اعلى در لوح خطاب به سمندر در حق او اين بيان احلى نازل گرديده است:

" انا نذكر في هذا المقام اباك الذي صعد الى الرفيق الاعلى امراً من لدى الله رب الارباب انا طهرناه من كوثر العفو والغفران و ادخلناه في مقام عجزت عن ذكره الاقلام البهاء من لدنا عليه و على الذين ذكروه بما نطق به القلم الاعلى في هذا المقام الرفيع قد اخذته نسائم العناية و اللطاف من كل الجهات هذا من فضل الله مالک الرقاب "

و نیز میفرمایند:

"يا سمندر شهادت می دهم که مرحوم مرفوع والد و شما در خدمت امر کوتاهی ننموده اید آن چه امر شد اطاعت کرده اید و عمل لوجه الله و لحب الله و فی سبیل الله بوده انشاء الله لزال از این کوثر بیاشامی و از این ریح بنوشی ، لا يعادل شیء بشهادة ربك نحمد الله تعالى بلسانك ليكون ذخراً و شرفاً لك بدوام الملك و الملكوت "

حاج شیخ محمد نبیل در سال ۱۲۷۸ ه ق، مطابق با ۱۸۶۱ میلادی در لاهیجان عروج نمود و برادرشان ملا جعفر که شریک تجاری ایشان بود جسد را به قزوین فرستاد و بعداً جناب سمندر به اقتضای زمان طبق وصیت پدر، جسد او را بواسطه آقا محمد حسین (خال جناب سمندر) به عراق عرب منتقل کرد و در دارالسلام بغداد مدفون گردید.

مادر بزرگ جناب طراز

جناب طراز درباره مادر بزرگ خود مینویسند:

دردوران طفولیت چون اول حفیدمادر مادرم صاحب خانم فرهادی علیها غفران الله بودم ایشان نهایت رأفت و رحمت را منظور میفرمود و حق عظیم در تربیت اولیه نسبت به این عبد دارد.

صاحب خانم فرزند حاجی اسدالله فرهادی بود. حاجی اسدالله از بغداد همراه جناب طاهره به ایران آمدند. در قضیه قتل ملا محمد برغانی که عم و پدر شوهر جناب طاهره بود و در قزوین اتفاق افتاد، حاجی اسدالله به اتهام همدستی در این اقدام دستگیر شد و او را به طهران آوردند و در محبس طهران تحت صدمات شدید قرار دادند و به شهادت

رساندند. حاجی اسدالله چهار دختر داشت. اولین دختر خاتون‌جان خانم نام داشت که همسر پسر عمویش آقا محمدهادی فرهادی شد و جزو محرمان جناب طاهره بود و همچنان‌که در تاریخ ثبت گردیده است با کمک همسرش بنا به امر حضرت بهاءالله جناب طاهره را از حبس در خانه پدری نجات داده و به طهران آوردند.

حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا ضمن شرح جناب طاهره میفرمایند: ... جناب طاهره در قزوین بعد از قتل عموی بیدین در نهایت سختی افتاد. محزون و مسجون و از وقایع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف نگهبان و عوانان و فرّاشان و چاووشان مواظب بودند. او در این حالت بود که جمال مبارک از طهران آقامیرزاهادی قزوینی زوج خاتون‌جان مشهور را فرستادند جناب طاهره را به حسن تدبیر از آن دار و گیر رها نموده شبانه به طهران رسانیدند وارد به سرای مبارک گشتند و در بالا خانه منزل نمودند...

آقامحمدهادی در میانج حضور حضرت باب رسید و اجازه خواست آن حضرت را از دست سربازان رهایی بخشد و لکن حضرت ربّ اعلیٰ اذن نفرمودند و در حقّ او دعا نمودند. جناب ملاحسین که برای زیارت حضرت ربّ اعلیٰ عازم ماکو بودند در قزوین و در منزل آقا محمدهادی فرهادی با جناب طاهره ملاقات کردند.

صاحب خانم از زنان با سواد و با ذوق و هنرمند زمان خود بود به لسان عربی آشنائی داشت و کتاب مستطاب اقدس را با خطّ خویش نگاشت. ایشان یک دست لباس کامل، از عرقچین تا جوراب به دست خود بافته و دوخته بود تا به حضور حضرت ربّ اعلیٰ تقدیم کند. زمانی که حضرت باب عازم آذربایجان بودند مؤمنین گمان می کردند که آن حضرت را به قزوین می‌آورند و عدّه کثیری از آنان از جمله صاحب خانم به منظور زیارت و استقبال ایشان به خارج شهر رفتند ولی چنین نشد و قافله حامل هیکل مبارک با شهر فاصله گرفت. صاحب خانم ناچار هدیه ناقابل خویش را به وسیله جمعی که برای تشرف هیکل مبارک می‌رفتند به حضور تقدیم کرد. هدیه ایشان مورد قبول قرار گرفت و آن حضرت در نهایت لطف و احسان، قبای ابریشمی سبزرنگ و یک ارخالق قلمکار مبارک را برای آن محترمه ارسال داشتند.

صاحب خانم بعداً عرايضى مبنى برايمان و ايقان به حضور حضرت بهاءالله عرضه داشت.  
ايمان وى مورد قبول واقع شد و به اشاره جمالقدم، جناب كلیم نسخه اى از قصيدة عزّ  
ورقائيه را براى او فرستادند كه بسیار موجب مباهات وى گرديد. پس از صعودّ زيارت نامه  
زير از قلم اعلى در حقّ او نازل شد و خاتمة الالطاف گرديد:

ق، امة الله صاحب التي صعدت الى الافق الاعلى

هو المصلى المشفق الكريم

يا امتى و ورقتى عليك بهائى انا سمعنا ندائك اجبناك بهذه الورقة النوراء التي جعلناها  
حاملة عنايتى التي سبقت من فى السموات و الارضين و نذكر الورقة التي سميناها  
بعزّيّة التي حضرت و فازت فى ايام الله رب العالمين انا ذكرناها و اللائي آمن بالله الفرد  
الخير و نذكر امائى كلهنّ فى هذا الحين الذى فيه نطق لسان العظمة امام وجوه الامة بانه  
لا اله الا هو الفرد الواحد الغفور الرحيم يا قلمى الاعلى اذكر الورقة التي سمعت ندائى و  
اجابت و رأت آياتى و اقبلت نشهد انها آمنت بالله و آياته و اقربت بما نزل من عنده و  
اعترفت بظهوره و بروزه و سلطانه و نشهد انها انجذبت من نداء الله فى اول الايام و اجابت و  
اشتعلت بنار السدرة على شأن اخذت عن كفها زمام اختيارها انا سمعنا ضجيجها فى الايام  
و حينها فى الاسحار يا قلمى اذا اردت ذكرها و زيارتها و وجهك شطر عنايت الله و قل:

اول نور اشرق من افق سماء العطا و اول بيان نطق به لسان الكبرى عليك يا ورقة سدره الوفا  
اشهد من بعدك عن شطر القرب ذاب كبداك و بدل سرورك و عظمت مصيبتك طوبى  
لك يا امتى و ورقتى و طوبى لامة تقربت اليك و زارتك بما نطق به القلم الاعلى فى  
هذا الليلة البلاء نسئل الله ان يقدر لكلّ زائريك اجر الذى طار من وطنه قاصدا الوطن  
الاعلى فى ظلّ قباب عظمة مولى الورى طوبى لك و نعيما لك نشهد و يشهد المقربون و  
المخلصون بانّ الفراق احرقك بحيث صعدت زفراتك و نزلت عبراتك فى الليالى و  
الايام انّ المحبة احاطت حرارتها كلّ اركانك انت التي اخذت كأس الوداد و شربت منها  
باسم الله مالک الایجاد نسئل الله تبارک و تعالى ان ينزل عليك فى كلّ حين رحمة من  
عنده و نعمة من لدنه انه هو العزيز الفضال يا امتى و يا ورقتى انت فى الفردوس الاعلى و

مولی الوری یدکرک فی سجن عکّا لامرالله بذکری ایاک ماج بحررحمة ربّک و هاج عرف  
عناية و الالطاف فضلا من لدى الله مالک هذا المقام الرفیع نعیمًا لک یا امتی و السلام  
علیک یا ورقتی و الرحمة علیک یا من ذاب کبدک فی فراقی نسئل الله ان یکتب لک فی  
الصّحيفة من قلم الابهی اجر اللقاء انه هو فاطر السّماء و مالک ملکوت الاسماء لا اله الا  
هو السّامع المجیب ...

جناب ملاّعلی ملقب به جناب معلّم

طراز افندی در معرفی معلّم خویش می نویسند:

چون در آن ایام مدارس و مکاتب جدیده نبود و مکتب خانه های معموله آن دوره کاملاً مانند  
حبس تاریک بود و نظر بشهرت به اسم امر تحصیل در آن زندانهای کثیف هم ممکن نبود  
لذا پدر بزرگوار و عمّ عالیقدر، جناب معلّم و مربّی مخصوص از اهل علم و کمال و دارای  
حسن خطّ و آداب و منقطع و منجذب بامر الهی حضرت ملاّعلی ملقب بجناب الثّائل  
بحسن مآب و المفتخر بالخطاب و الفائز بلقاء ربّ الارباب علیه بهاء الله من دون الحساب  
که آن اوقات تازه در ظلّ کلمة الله وارد شده بودند و از چشمه حیات نوشیده در منزل  
آوردند.

جناب سمندر در کتاب تاریخ سمندر از جناب معلّم یاد می کنند و ضمن شرح مختصری  
می نویسند:

از جمله اهل علم و فضل و کمال جناب ملاّعلی ملقب بجناب معلّم ولد مرحوم ملاّحسین  
رودباری قزوینی بود که گذشته از علوم رسمی در علم خطّ و موسیقی ید طولائی داشت  
اوایل که برای فهم مطالب مروده مینمود با نهایت احتیاط و ملاحظه بود ولیکن بعد از فوز  
بایمان و ایقان تقریباً سی و شش سال در بنده منزل بعنوان معلّمی اطفال و تلاوت آیات  
ذوالجلال تشریف داشتند و سبب تبلیغ و آگاهی بعضی از دوستان خود شدند و این اوّل  
شخصی بود که بجهت فوز باطاعت کلمه مبارکه کتاب اقدس قبول معلّمی اطفال اهل بها  
نمود با اینکه مقامشان ارفع از اشتغال بمعلّمی اطفال بود و چون بعد از مدّتی که بتعلیم

علم و خط مشغول شدند و بحضور مبارک عرض شد این آیات باهرات در ذکر ایشان نازل  
قوله تعالی:

... اینکه در باره معلم نوشته بودند انا قبلنا منه ما عمل فی سبیل الله رب العالمین قل یا معلم  
اتک انت اول معلم فاز بالرضاء ذکره الله فی کتابه المبین نشهد اتک فزت بما نزل من  
ملکوت المقدس فی کتاب الاقدس و عملت ما امر به من لدی الله العظیم انا جعلنا  
اجر ما عملته فی سبيله هذه الايات و ارسلناها الیک لتشکر ربک الحکیم و بها خلدنا  
ذکرک و جعلناک مذکوراً فی مکاتب العالم کلها ان ربک هوالمقتدرالقدر ان افرح بما  
جرى من قلمى الاعلى فى سجن عکا فضلاً من لدنا علیک و علی الذین تمسکوا  
بهذا الحبل المتین والبهاء علیک وعلی کل عالم فاز بهذا الامر العظیم یا سمندر بلّغ ما نزل  
له انشاء الله عنایت دیگر هم در باره او خواهد شد خلعت هم عنایت میشود اگرچه قمیص  
باشد ولکن آن قمیص عندالله اعز است از ما عندالملوک والسلاطین یا سمندر معلم فائز  
شده است بآنچه که اکثری از ناس از ادراک آن عاجز و قاصرند ان ربک هو العظیم الخبیر.  
در سال ۱۳۰۸ بمصاحبت ایشان از راه اسلامبول و اسکندریه مسافرت نموده در عکا  
بحضور مبارک مشرف شدیم و پس از توقف دو ماه مرخص فرمودند و در مراجعت حضرت  
ورقاء شهید و دو ابنشان علیهم بهاء الله و جناب حاجی ملا میرزا محمد خوانساری که از علما  
و مجتهدین بودند تا رشت و قزوین همسفر بودند و بعد از آنهم پیوسته بقرائت آیات و ذکر و  
مناجات در محضر احباً و خلوات مشغول میشدند تا در تاریخ پانزدهم شهر ذی الحجّه  
الحرام ۱۳۳۱ دارفانی را بدرود گفته حوالی سنّ نود به دار باقی شتافتند علیه سلام الله و  
رضوانه و غفرانه.

حضرت بهاء الله علاوه بر اهداء مقام "اول معلم" به جناب ملا علی، به امین حقوق الله  
حاجی ابوالحسن اردکانی امر فرمودند که یک طاقه عبا از جنس مرغوب تهیه و برای  
جناب معلم ارسال دارد. امر مبارک انجام شد و جناب معلم باین افتخار و مرحمت نیز  
نائل گردید.



حضرت عبدالبهاء هنگام سفر به امریکا از کشتی سلطیک یک لوح بافتخار جناب سمندر ارسال و از کلک میثاق عنایت مخصوص در حق جناب معلّم باین عبارت صادر نمودند:  
... جناب معلّم را تحیت ابدع ابهی برسان در شهرهای امریک و این و ابور سلطیک آهنگ و نعّمات اهل طرب باوج اعلی میرسد هرشب و صبح الحان و ترانه است که از خوانندگان و سازندگان کشتی بمسامع حاضران میرسد ولی هیچ آهنگی مانند نعّمه جناب معلّم و آواز ساز ایشان مفرّح نیست هرکسی آن را شنیده این آهنگ را صدای کلنک شمرد زیرا آن نعّمه و آواز از دلی پر عجز و نیاز بلند میشود ...

جناب معلّم به فنّ موسیقی آشنائی داشتند و ماهرانه تار می نواختند و بلحن جذّابی آواز میخواندند و مورد تقدیر و ستایش دوستان و بسیار مورد احترام و محبّت جمیع افراد خاندان سمندر بودند.

از خطوط جناب معلّم جز صفحاتی معدود باقی نمانده است چند صفحه از خطوط او آخر ایّام ایشان که از کلمات مکنونه بخطّ شکسته نگاشته اند با چهار صفحه خطّ استاد ایشان آقا سید ابوالقاسم بساحت اقدس تقدیم شده است.

جناب دکتر مهدی سمندری در یادداشت‌هایشان مینویسند چند صفحه دیگر از خطوط جناب معلّم را در بین اوراق معدود تاریخی والد مکرم به دست آورده اند که اصل آن را به ارض اقدس تقدیم خواهند نمود.

جناب طراز در باره معلّم ارجمند خود مینویسند:

این بزرگوار با انقطاع تمام به تربیت اطفال پدرم و عمّ محترم پرداختند و این امر از سنّ ۶-۷ سالگی شروع و تا ۱۲-۱۳ سالگی ادامه داشت و تحصیل نزد ایشان عبارت بود از سُور کوچک قرآنیّه و کتاب خواجه و گلستان سعدی و نصاب و اخیراً صرف و نحو ابتدائی و توجه خاصّ بعلم خطّ و سیاق و مختصری از حساب. اما پدر و عمّ بزرگوارم که در جمیع شؤون و امور متّحد و یکی بودند باندازه میسور اسباب راحت و آسایش و سکون و آرامش ایشان را مهیّا فرمودند و هر روزی باقتضاء به تشویق و تحریص در تحصیل کمالات و آداب دیانت و محبّت و مؤدّت و صداقت و امانت و نهی و تحذیر از خیانت و شقاوت و شرارت

قولاً و عملاً تربیت فرمودند و به خضوع و خشوع و خدمت به سفرای الهی و مبلّغین نازنین و واردین از مخلصین له الدّین و سائرین در بلاد به امر حضرت ربّ العالمین در جمیع ایام و لیالی توصیه و نصیحت و موعظه و دلالت می نمودند و از سن نه و یازده سالگی به تسوید آیات الهیه مشغول کردند و به این عمل مبرور شب و روز تحریر و تحسین فرمودند. حضرت عبدالبهاء چند لوح به اعزاز جناب معلّم نازل فرمودند که ذیلاً سه فقره از آن الواح درج میگردد.

هوالبهی ق جناب معلّم علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند  
هوالبهی

ای ناظر الی الله در ظلّ سدره منتهی مأوی و در گلزار جنّت مأوی جای و مسکن نما از فضل و موهبت رحمانیه بال و پری تمنا کن و در جنّت ابهی که صورت و نشانه ملکوت ابهیست پرواز فرما تا حمامه قدس حدائق تقدیس گردی و عندلیب انس ریاض تجرید شوی طوبی للموقنین بشری للمتمسکین بالحبل المتین روحاً للثابتین الراسخین علی عهد الله و میثاقه العظیم. والبهاء علیک وعلی المتمسکین عبدالبهاء ع.

هو الله ق جناب معلّم علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

ای معلّم دبستان عرفان، حکمای اشراق گویند بلقب معلّمی تا بحال دو شخص موسوم یکی ارسطوی معروف و دیگری فارابی مشهور ثالث ابن سینا دعوی معلّمی نمود و چون از عهده شروط برنیامد به رئیس ملقب گشت حال تو در دبستان عهد الست درس میثاق گو و سبق ایمان و پیمان ده قسم برت وجود که معلّم اهل سجود گردی و در جهان ملکوت به معلّمی مشهور شوی پس ای متعلّم از معلّم حقیقی بشنو و سعی و کوشش نما و در اعلاء کلمه الهیه و نشر نفحات رحمانی همّت کن تا معلّم آفاق بقوه اشراق شوی والبهاء علیک ع.

هوالبهی ق جناب معلّم علیه بهاء الله الابهی  
هوالبهی

ای معلّم دبستان محبّت الله تعلیم سماوی الیوم آیت میثاقست و معانی لوح مسطور و ورق منشور اسرار عهد و پیمان پس تا توانی در دبستان تعلیم این درس و سبق را ترویج نما تا تعلیم تأثیر در هفت اقلیم نماید والبهاء علی اهل البهاء ع.

جناب طراز ضمن شرح مختصری در باره زندگی خویش می نویسند:

بمرور عشق عجیبی و میل مفراطی بتحریر آیات و کلمات یافتم و در سنّ دوازده سالگی چهار ساعت به صبح مانده حتماً برخاسته و به تحریر آیات می پرداختم و مسرتی فوق العاده و نشاطی بی اندازه از این عمل داشتم شبی در خاطر دارم که دهن چراغ تمام شد چنان غم و غصّه مرا احاطه نمود که به تحریر نگنجد فکری کردم در فانوسهای پیراهنی قدیم شمع مصرف شده و نیم سوخته ای یافتم و آنرا در شمعدانی بارتن که آن ایام تازه عمّ بزرگوارم از علیه اسلامبول برای منزل فرستاده بودند نهاده روشن کردم و مشغول شدم غافل از اینکه شمع می سوزد و حرارت نزدیک شده شمعدان را می شکند گرم تحریر بودم که مبادا از لیالی ماضیه عقب افتم که یک مرتبه شمع سوخت و شمعدان صدائی کرده متلاشی شد پدرم از خواب پریدند فرمودند طراز چه بود عرض کردم چیزی نبود صبح معلوم شد شمعدان از حرارت شمع متلاشی شده است.

باری میل و عشق سرشاری در تحریر آیات و الواح مبارکه داشتم که بهیچوجه احساس خستگی و کسالت نمی نمودم چنانچه بعدها در ضمن سفرها یا در هرچین که فرصت دست میداد و موانع موجود نبود مشغول می شدم. بهترین انیس و مونس کلمات الهیه و تسوید آنها بود.

در این اوقات برادر اعزازشدم جناب آقامیرزا عبدالحسین علیه رحمت الله و غفرانه را پدرم به اسلامبول خدمت عمّ بزرگوار نبیل ابن نبیل علیه رضوان الله که به امر و اراده ربّ جلیل در علیه اقامت و به تجارت لاجل خدمت مستقر بودند فرستادند و اخبار تشرف ایشان بلقاء الله از ساحت اقدس رسید و مرا تحریکی عظیم و شدید نمود.

چندی نگذشت حضرت حاجی میرزا حیدرعلی روحی لثربة الفداء بقزوین تشریف فرما شدند و قصد تشرف به لقاء الله را داشتند پدرم حسب اشاره و میل عمّ بزرگوار اول فرزند ایشان

جناب آقا شیخ احمد را همراه جناب حاجی به اسلامبول روانه نمودند در شب حرکت ایشان که افراد عائله برای مشایعت به منزل مرحوم فرهادی (آقا محمد جواد) که جناب حاجی در آنجا اقامت داشتند رفتیم تأثیری شدید در من تولید شد بعداً وقتی که خبر رسید پسرعمّ عزیز به ساحت امنع اقدس مشرف شده‌اند و مورد مواهب و الطاف لاتحصی گشته‌اند بر تأثرات این عبد بی اندازه افزود همیشه در خلوت بلسان طفولیت مناجات می نمودم و آرزوی فوز به لقاء داشتم و به عجز و لابه مسافرت به ارض اقدس را تمنا می نمودم. سنواتی محدود گذشت که جناب پسرعمو مراجعت به ایران نمودند و سرگذشت سفر خود را حکایت می فرمودند و عشق و ذوق مرا تحریک می نمودند کذلک هر فردی از رجال و نساء که از ساحت اقدس می آمدند جزئیات هیکل مبارک را از آنها سؤال می نمودم هیچوقت از این فکر آسوده نبودم.

در سنه ۱۳۰۷ هجری قمری، بغتاً سلطان قضا و تقدیر خداوند یکتا قضیه علیّه را پیش آورد و عمّ بزرگوار شربت عشق را نوشیدند و خود را فدا و قربان مولای بیهمتا جمال اقدس ابهی نمودند. مصیبتی کمر شکن و سیلی بنیان گن برخاست و برادر باجان برابر پدرم، حضرت نبیل بن نبیل حاجی شیخ محمد علی علیه رحمة الله، به ملکوت الهی صعود نمود.

جناب محمد علی نبیل ابن نبیل

جناب محمد علی برادر کوچک جناب سمندر بودند و هنگام صعود پدرشان حاج شیخ محمد ملقب به نبیل اکبر قزوینی، قریب ۱۱ سال داشتند و تحت سرپرستی برادر بزرگ قرار گرفتند. حضرت بهاء الله به جناب سمندر فرمودند از جناب نبیل در امور ملکی و مالی نهایت مواظبت را مرعی دارند تا اسم پدر به خوبی پایدار بماند.\*

جناب نبیل در کارهای تجارتي به جناب سمندر کمک مینمودند.

شرح یک واقعه که در اوایل جوانی برای ایشان پیش آمده و نمودار اوضاع و طرز فکر مردم آن زمان و موقعیت یاران در معامله با آنان است به اختصار درج میگردد.

یکی از شعبات تجارتخانه جناب سمندر در بازار معروف قزوین بود. در این بازار سایر تجار هریک به نوعی با جناب سمندر در ارتباط بوده و یا آشنائی داشتند. در بین آنان افراد

محبّ یا متحجّر و یا بی طرف از هر سه دسته دیده می شدند. روزی یکی از تجّار متعصّب بنای اعتراض و بی احترامی نسبت به معتقدات بابی مینماید جناب نبیل باکمال ادب به حجره آن شخص میروند و به او تذکر میدهند ولی وی نه تنها ساکت نمیشود بلکه این بار راساً به جمال مبارک توهین مینماید. جناب نبیل طاقت نیاورده و

---

\* جناب سمندر لقب جدید اهدائی جمال مبارک بود و تنها یکی از برادران (محمد علی) لقب پدر (نبیل) لقب اهدائی حضرت ربّ اعلی را حفظ میکرد.

و بصدای بلند که اغلب همسایگان هم شنیدند، اتمام حجّت میکند. کم کم جمعیت جمع میشوند. اشخاص خیرخواه ایشان را به حجره خود میبرند و فوراً قضیه را به جناب سمندر اطلاع میدهند ایشان با نگرانی در صدد چاره برآمده به حجره شخص متعّرض میروند اما وی شکایت به حکومت برده و حکم قتل جناب نبیل صادر میشود. جناب نبیل را دستگیر و زندانی می کنند. عده ای با عمّال حکومت تماس میگیرند ولی حکومت از ترس شورش علما، جرأت نمیکند حکم قبلی را لغو نماید و جناب نبیل در زندان باقی میماند. چند روزی طول می کشد. همه جا شایع می شود که یک بابی به دین اسلام توهین کرده است. در عین حال مردم دسته دسته به تماشای مرد بابی می آیند. وقتی جناب سمندر از مراجعات و تدابیر خود نتیجه ای نمی گیرند و ضمناً از احوال و افکار خرافه پرستی مردم آگاه بودند برای تحذیر مجتهد و تغییر در حکم ظالمانه اش تدبیری اندیشیدند و زنی را که از بستگان دور ایشان و به (جن گیری) مشهور بود احضار نمودند و او را از خطری که متوجّه برادرشان گردیده بود مستحضر داشتند تا وی از طریق حرفه خود به نحوی مجتهد شهر را از فتوای بیرحمانه درباره شخصی بی گناه منصرف سازد و حکم ملغی گردد و برادرشان نجات یابد. زن مذکور وعده اقدام داد و به خانه مجتهد رفت و با همسر وی ملاقات کرد و یقه پیراهن خود را با اظهار نگرانی شدید پاره کرد و گفت شنیده است که مجتهد فتوای قتل برادر شیخ کاظم بابی را داده است. حال جن ها او را از وخامت و خطر چنین حکمی مطلع ساخته اند و او با اراداتی که به مجتهد دارد وظیفه خود دانسته که هرچه زودتر او را آگاه

سازد و از مهلکه برهاند. زن مجتهد که تحت تأثیر خرافات و اوهام قدیمه بود مضطربانه نزد همسرش رفت و تقاضا نمود برای ترمیم عمل وخیم خود اقدام نماید. در نتیجه مجتهد فوراً طی نامه‌ای به حاکم شهر نوشت که موقع صدور حکم اطلاع کافی از جریان امور نداشته و اکنون حکم خویش را لغو مینماید. به این ترتیب و هم چنین اقدامات دیگری که انجام گرفت وسائل آزادی جناب نبیل ابن نبیل فراهم گردید و ایشان از زندان حکومت رهائی یافتند.

اما ثمره زندانی شدن جناب نبیل این بود که وقتی یکی از دوستان حاکم شهر بنام ملاعلی می‌شنود یک بابی به زندان افتاده است برای دیدن او به زندان میرود و با ایشان صحبت میکند و در نتیجه ادامه تحقیقات خود، به امر الهی ایمان می‌آورد و از قلم اعلی به لقب (اول معلّم) در عالم بهائی مفتخر و متباهی می‌شود.

جناب محمدعلی نبیل برای زیارت جمال قدم عازم کوی محبوب گردید. قبل از تشرّف بنا بردستور مبارک به مکه رفت و از آن پس به نام حاجی محمدعلی معروف شد. وقتی که حضرات افنان در استامبول یک مؤسسه بزرگ تجارّتی تأسیس نمودند، جمالقدم جناب محمدعلی نبیل را به مدیریت آن منصوب فرمودند.

ایشان هنگام اقامت در ترکیه وسیله مخابره بین جمال مبارک و حضرت غصن اعظم با احبّاً و حکومت وقت بودند.

در لوح فردوس اعلی ذکر تشرّف دوم ایشان آمده است و در این الواح از قلم حضرت بهاءالله، بنام نبیل ابن نبیل مخاطب گردیده‌اند.

جناب طراز در ادامه مطلب مرقوم نموده‌اند:

حاجی شیخ محمدعلی علیه رحمة الله من ربّه الجلیل بعد از سنوات عدیده و توقّف در علیّه به امر و اراده طلعت احدیه لاجل خدمت امرالله در آن سنه احضار بارض اقدس و آستان مقدّس شدند و به شرف لقا و حضور مکلم طور تعالی فضله و تعالی رافته و الطافه فائز شدند که از آن جا توجّه به ایران نمایند و عائله و دودمان و عیال و اطفال را از مفارقت و حرقت مسافرت طولانی خویش راحت نمایند چه عنایاتی که در آن تشرّف دیدند و کلماتی که به

سمع خود از فم اطهرش شنیدند و لذائذی را که به خاطری خطور نکند بردند بعد از مرخصی تأکید اکید فرمودند که در حرکت بایران سرعت ننمائید. مآلاً تصمیم چنین شد که در مراجعت چندروزی به ناچار در علیّه اسلامبول برای رتق و فتق بقیّه امور تجاری توقّف نموده و بعد حرکت نمایند. کم کم این توقّف قدری به طول انجامید و منتهی به فداکاری شد.

در این مقام یک آیه از لوح مبارک سلمان کفایت میکند:

" ... آنچه در ارض مشاهده می نمائی ولو در ظاهر مخالف اراده ظاهریه هیاکل امریه واقع شود ولکن در باطن کلّ باراده الهیه بوده و خواهد بود ..."

و نیز جمال مبارک در لوح اعنی رساله ابن ذئب کاملاً قضایا را لاجل تذکریار و اغیار با فضلی سرشار بیان می فرمایند.

در ایام جمال مبارک هنگامی که میرزا عبدالحسین سمندری حضور مبارک مشرف بود هیکل اقدس در لوحی خطاب به جناب سمندر، عنایات الهیه را نسبت به هر دو برادر و خاندان ایشان به حدّ کمال ابراز می فرمایند:

... این ایام عبدالحسین علیه بهائی در سجن اعظم امام وجه قائم و حاضر از حقّ می طلبیم او و نفوسیکه از آن بیت ظاهر شده اند کلّ بشرافت کبری و عنایت عظمی فائز گردند فی الحقیقه آن بیت بحقّ منسوب باید تمسک نمایند بآنچه که سبب ارتفاع کلمة الله است و همچنین علّت ظهور و مقامات وجود جناب سمندر و شیخ علیهما بهائی و عنایتی نظر به مقام پدری باید دعا کنند در حقّ کلّ آنّه هوالسّامع المجیب

در دنباله خاطرات جناب طراز چنین آمده است:

متصاعد الی الله آقامیرزا عبدالحسین سمندری علیه رحمة الله آخ ارشد اعظم وقایع را که سنوات اخیره در علیّه و ایام تشرف و در مراجعت و در جمیع دقائق و نکات حاضر و ناظر و مستحضر و باخبر بودند برشته تحریر درآورده اند از طرفی لوح امنع اقدس که از سماء مشیت الهی فضلاً و کرامه خطاب به برادر محترق القلبش سمندر صدور یافته من علی الارض را

کافی و وافی و بر مظلومیّت آن عاشق صادق گواهی داده و می دهد لهذا در این اوراق فقراتی از آن عنایات بی حساب درج می شود تا قارئین را مستغنی و بی نیاز نماید و بر حقیقت حال آگاه کند.

هوالمبشر المشفق الکریم

قل یا سمندر، مالک القدر کان ان یمشی فی المنظر الاکبر متفکراً فی اسرار القدر اذاً ارتفع النداء من الشطر الايمن من الافق الاعلی یا ملأ الارض و السماء هذا یوم فیه قصد نهر الوفاء بحر العطاء و النور مشرق الظهور و هذا یوم فیه ینادی الطور و یقول افرحوا یا قوم بما اشرق نور الانقطاع من افق الابداع و ظهر ماکان مستوراً عن العیون و الابصار ثم ارتفع نداء آخر اذاً سمعنا انّ رضوان الفردوس الاعلی یشیر رضوان الجنة العلیا و یقول یا طلعات الغرف الحمراء و یا قاصرات الطرف فی قباب العظمة و الکبریاء زین هیاکلکن بالحرر النوراء و رؤوسکن باکاللیل من الیاقوته الرطبة الحمراء ثم استعدن للاستقبال بما صعدا الروح الالطف الاقدس الانور الارفع الاعلی من اعلی مقام مدینة العشاق و بتوجهه و اقباله تعطر الوجود من الغیب و الشهود.

دیگر نمی گویم این مصیبت و ماتم ایجاد چه همّ و غم در وجود سمندر نمود که بی اختیار با آن صبر سرشار اشکش جاری و ساری بود و در لیل و نهار مشغول ناله های خفی، چه که او می بایست جمیع عائله را بالاخص متعلقین و متعلقات برادر فدا شده را تسلّی بدهد در حقیقت وجودش داشت محترق می شد و در یک بصرش آثار سفیدی ظاهر گردید لکن ابداً قرار و آرام نداشتند یگانه تسلّی او حضرت مُسلّی روحی لارقائه الفداء بود که قلم اعلاّی جمال قدم جل ذکره الاعظم به صرف فضل و عطوفت در این مصیبت جانسوز به صغیر و کبیر این عائله و دودمان الواح مخصوصه عنایت فرمودند و هریک را به لحنی بدیع بالاخص شخص ایشان را تسلّی و سکون عطا فرمودند و روحی جدید در حقیقت آن بنده پاینده خویش دمیدند. اگر روح مقدّس نبیل بن نبیل به ملکوت ربّ جلیل عروج و صعود فرمود نهالهای این بوستان بفضل و رحمت آن باغبان مهربان و پدر آسمان سقایه کامل گردید تعالی تعالی فضله و رحمته الّتی سبقت العالمین.



مرقد جناب نبیل ابن نبیل طبق دستور جمال مبارک در گورستان اسکودار بنا گردید و جناب مشکین قلم لوحه روی سنگ مقبره را خطاطی کردند.

پس از صعود جناب نبیل، هنگامی که برادر زاده ایشان عبدالحسین سمندری به حضور حضرت بهاءالله مشرف گردید آن حضرت عنایات بسیار در حق جناب نبیل ابن نبیل فرمودند و در مورد واقعه صعود ایشان فرمودند: این هم از بقیه آل اسلامبول است.

جناب طراز می نویسند:

ایام سخت و دشواری بود. پس از صعود و عروج عم مکرم علیه بهاءالله حسب الاراده و اذن جمال مبارک روح ماسواه فداه برادرم آقامیرزا عبدالحسین امور اسلامبول را تصفیه نموده بایران مراجعت کردند.

چند روزی پس از صعود عم بزرگوار به انعقاد مجالس تذکر و ایاب و ذهاب احباء گذشت که شرحش در این مقام میسر نیست.

حادثه دیگری به فاصله کوتاه رخ داد و والده نبیل ابن نبیل، مرحوم مغفوره والده بزرگم مریض شدند و مآلاً به ملکوت الهی عروج نمودند. این حادثه مصیبت عظیمه سابقه را تجدید و تشدید نمود و حزنی شدید جمیع خاندان را احاطه کرد و تولید مشکلات دیگر نمود و نظم منزل را برهم زد. اب جلیل ملاحظه فرمود جز استقامت در مقابل مصائب و حوادث علاجی نیست و غیر از تسلیم و رضا اختیار نه، امر امر اوست و حکم آن او و عالم قدرت زیر فرمان او، و باید به حقیقت و معنی تسلیم شد و تفویض کرد. یفعل مایشاء و یحکم ما یرید است.

حضرت بهاءالله در لوحی در باره پیش آمدهای اسلامبول میفرمایند:

هوالله تعالی شأنه العظمة والاقتدار

یا اسمی مهدی علیک بهائی و عنایتی نامه جناب سمندر که بآنجناب ارسال نموده بحضور و مشاهده و قرائت فائز یا مهدی حنین قلبش در لیالی و ایام مرتفع جز حق بر حالت او آگاه نه چه که گمان او آنکه مطلع و مصدر و مشرق خدمات ظاهره و باطنه واقع شود و اموال در سبیل مقصود عالمیان انفاق کند حال امری واقع شده که از آن عرف تأخیر این

مقام منتشر یا علی قبل اکبر علیک بهاء الله مالک القدر سمندر نار الهی را رطوبات اعمال و اقوال انفس غافله در مدینه کبیره احاطه نموده سبب خسارت آن نفوس بوده اند ذکر تفصیل جایز نه چه که از حزن سمندر مالک قدر محزون اگرچه این امور لایق ذکر نه و لکن غیرت او در امر الله عظیم است و ورود واردین و نازلین کثیر از حق بطلب مقدر فرماید آنچه را که سبب فرح اکبر است ...

مدتی نگذشت پدرم نفوس مهمه دانشمند و عظیم الشان را طلبید و با آنها مشاوره و مذاکره فرمود که به جوهر فضل و رأفت کبری اذن تشرف بلقا عطا شده معلوم نیست حوادث روزگار چه ظاهر نماید لهذا قصد دارم در این طوفان احزان نصایح قلم رحمان را عملی کنم و احزان وارده را به مسرت فیوضات قلم اعلی مرتفع سازم و بدین لحاظ ساذجیه خانم برادرزاده ام را برای پسر آقامیرزا عبدالحسین و دخترم ذکریه خانم را برادرزاده ارشدم جناب آقا شیخ احمد عقد ازدواج بندم و اینها را بدون های و هوی تسلیم یکدیگر نمایم. آنوقت متوکلاً علی الله و متوسلاً بذیل عطوفته حضرت معلّم را بردارم و مُحرم کعبه مقصود شوم.

براستی این قیام و امور در آن موقعیت و اوضاع، تأثیری شدید در نفوس مبارکه نمود. وجوه منبسط شد و قلوب از این اذکار تذکار حاصل نمود کلّ عزم او را که دالّ بر نظم تازه بزرگی در این خاندان بود تمجید نموده با عالمی حیرت از این شجاعت جلسه شور را ترک گفتند.

ازدواج فرزندان انجام شد و این عمل در طوفان احزان وارده تأثیری مخصوص در افنده و قلوب مخلصین و مخلصات افراد خاندان نمود.

جناب طراز ادامه می دهند:

پدرم بعد از انجام این امور حجره تجارت قزوین را در کفّ کفایت و اداره جناب آقامیرزا عبدالحسین و برادرزاده خود آقا شیخ احمد گذارده و بنده را نیز برای خدمت حجره تعیین فرموده و جناب آقامیرزا منیر برادرزاده دیگرشان را به رشت برده در مرکز تجارتشان که

در گیلان بود نزد جناب آقاعلی ارباب گذاردند و از همانجا به ارض اقدس و ساحت مقدّس حرکت نمودند در این سفر بهجت اثر جناب معلّم علیه بهاء الله را همراه خود بردند. شرح این تشرف و کیفیت آن در تاریخ حیات ایشان نگاشته شده است.

سفرثانی جناب سمندر بمعیت جناب معلّم در ایّام الله

در این قسمت جناب طراز در تاریخچه کوتاه زندگینامه پدر بزرگوارشان می نگارند:

این سفر که در سنه ۱۳۰۸ هجری قمری بود قریب پنج ماه طول کشید. الحمد لله این سفر را با رقت و دقت و توجه تام بسید انام با چشمی گریان و دلی بریان و آه سوزان و عجز بی پایان و تضرع فراوان و انقطاع از این جهان بآستان مقدّس یزدان نمودند الحق والانصاف محرم حقیقی بودند و زائر واقعی آمالی جز تحصیل رضای دوست نداشتند و مقصودی غیر از جلب توجه معشوق آسمانی و دخول در جنت رضای کبریائی در دل خطور ننمودند با چنین حالی طی بر و بحر کردند و به بقعه نورآء و تلّ حمراء و حصن حصین قلعه عگا رسیدند و بعد از استقرار و قرار، به ساحت قدس طلعت مختار احضار شدند و ندای جانفزای اتی انا الله لا اله الا انا المقتدر العزیز الغالب الحکیم را در آن طور عرفان از سدره مبارکه رحمانیه لاشرقیه و لاغربیه به سمع جان و حقیقت وجدان استماع نمودند و به بصر روشن و عین منیر وجه الله الطالع اللائح المشرق من الافق الابهی را زیارت کردند و جبین به خاک زمین و آسمان ملایک پاسبان آن خالق السموات والارضین نهادند. و منصعقاً منجذباً فانیاً ساجداً ثم قائماً من طرف فضله و جوهر عطوفته و لحاظ مکرمته به هوش آمده ایادی تضرع بلند نمودند و بشکر و حمدش لسان می گشودند و از بحر مواجش و دریای بی پایانش و امواج الطافش و از قطرات رحمت بیکرانیش و از خزائن بی ابتدا و انتهایش غفران از برای متعارجین قدیم و جدید و حسن ختام از جهت عموم انام سیّما مستظّلین در ظلّ سرایرده عظمت، و واردین در تحت خباء طلعت احدیتش با زبان بی زبانی و لسان الکن ابکم در آن طور واقعی و سینای معنوی استدعا و التماس نمودند تعالی تعالی هذا المقام الذی انصعق الکلیم و الروح ثم محمّداً و علیاً رفیعاً.

قوله عزّ ذکره

قل يا قوم قوموا عن التّوم تالله قد ظهر ذات القدم و تطوفنّ في حوله ارواح التّبين ثمّ  
صدره المنتهى قل انّ محمّداً قد عرج سبعين الف سنة الى ان بلغ فناء هذا الباب فويل لمن  
كذب و تولّى.

پس روشن است و چون شمس مبرهن که قدر و مقام امروز و شأن و عظمت امروز و رتبه و  
مرتبه بندگان و ارفاء از مؤمنین مخلصین و فائزین به رضای او تعالی، در این زمان مخفی و  
مستور است عنقریب این سرّ مکتوم بر جهانیان معلوم و مشهود گردد لیس ذلک علی الله  
بعزیز.

چنانچه در این مقام بیانات مشروحه و الواح عدیده صادر و حاضر، بیک آیه از آن بحور  
آیات و کلمات اکتفاء می شود.

بگو ای دوستان قدر خود را بدانید زود است که جمیع السن بذکر شما ناطق و جمیع وجوه  
بشما متوجّه خواهد شد آنّه یرفع امره کیف اراد آنّه لهوالمقتدر القدير.

باری آن طیر ناری از این سفر الهی و تشرّف در طور رحمانی و اصغاء نداء مکلم آسمانی و  
ملاحظه نزول آیات و ظهور بینات و مشاهده امواج مواهب و الطاف و در هر کره از تشرّف  
استماع یک سلسله از حکم و مصالح امریه و نصایح و مواعظ در مقام و زمینه و تربیتهای  
عملی آن ربّ الرّبوب و شمس الشّمس و تذکرات لازمه و تعالیم وافیّه لأجل معاشرت و  
رسوم با نفوس داخله و خارجه و فضلاً و رأفتاً ذکر قبول خدمات ماضیه و امر به مقاومت و  
استقامت در مقابل حوادث کونیّه و سوانح یومیّه و صبر و تحمّل و تسلیم و رضا در احیان  
بروز و ظهور قضایا و بلایا و ظهور امتحان و افتتان در محبت آن دلبر مهربان و قیام بلا قعود  
در ترویج شریعت مقدّسه و ابلاغ کلمه به نفوس طالبه و تأکیدات اکیده به تربیت و تهذیب  
اخلاق هیئت موجوده، مراجعت نمودند معلوم است آن بحر اعظم ذخار دراری بی پایان و  
جوهر بیکران و مرجانهای فضل و احسان را در ایام توقّف و تشرّف باندازه استعداد و  
ظرفیّت و لیاقت و قابلیّت هر فردی عنایت می فرمود لذا هر یک از حروف آن کتاب  
مستطاب و هر ورقی از اوراق آن صدره المنتهى به فناء آن باب رتاج و معطی نشاط و ابتهاج

سر مینهاد و حقیقت دل و جان می گداخت و می باخت. اعنی از خود خالی می شد و فنای صرف و نیستی بحت می گشت در آنوقت از دراری و جواهر آن بحر اعظم سفینه وجود را ممتلی و مشحون نموده زمان بازگشت می رسید و به کلمه مبارکه فی امان الله و حفظه مخاطب می گشت و تعالی تعالی هذا الملاح المقتدر القوی القدير بر زبان می راند.

پس نزد اولی البصيرة و البصائر واضح و مشهود است که نفوس موقنه مستقیمه و هیاکل مخلصه منقطعه چون با جنود تأیید و عساکر توفیق و آلات و ادوات روحانی معنوی که آن جواهر و دُرر کلمات الهیه بود و در سر و سینه خزینه نموده و بی اختیار از انفاس و لسان آنها ساری و جاری بود هریک از آن حروفات و کلمات و جملات در حقیقت واقع فاتح مدائن و قلاع عظیمه بود و هریک از آن قصص و حکایات چون توپ قلعه کوب مراجعت به ایالات و ولایات و قری و قصبات و اوطان خویش می نمودند آنوقت چه آثاری ظاهر و چه علائمی باهر و چه فتوحاتی شاهد و چه عظمت و جلالی از عظمت و جلال آن سلطان اجلال آشکار و پدیدار می شد این بود اولیاء الله با این قوی که در نزد اولی النهی مشهود است قوای ملوک و مملوک ارض را مقاومت نمودند و از سطوت و قهر و ضرب و قتل و غارت و نهب نیندیشیدند و با این دو لشکر قوی الپیکر و دو دسته سپاه منصور مظفر تعالیم مبارکه و اوامر مطاعه و حقائق مقدس از خرافات و لطائف منزّه از اوهامات و دلایل و براهین عاری از متشابهات که اولی اقوال صحیحه مرکب با حکمت و دانائی و کلمات الهی و اخری اعمال و افعال و کردار مطابق تعالیم آسمانی بود امرالله را یاری و اشجار مغروسه بید فضل آن باغبان معنوی و بذور افشاندۀ آن دهقان حقیقی را سقایه و آبیاری و به دماء پاک و پاکیزه شان تقویت ابدی سرمدی نمودند این است که ما الحمد لله در قرن اولی و عصر منسوب به آن ذات کبریا بنای اورشلیم جدید و قبة الله را در اعلى المقام مشاهده می نمائیم و زیارت می کنیم و رعد و برق و تلالؤ و انوار و شکوه و جلال و زینت و طراز و شعاع عالم تاب مشرق الاذکار امریک را در مغرب زمین با چشم دوربین ملاحظه و تماشا مینمائیم و هذا ما وعدنا ربنا البهی الابهی و من بعده عبدالبهاء فی الزبر و الالواح و انشاء الله

كَلْنَا لَذِكْرَهُمَا سَاجِدُونَ وَ لَوْلَى اَمْرُاللهِ خَاضِعُونَ وَ لَآمِرُهُ المَطَاعَةُ بِتَمَامِ الوجودِ مَطِيعُونَ  
خَوَاهِيمِ بُوَد.

بعد از مراجعت از این سفر حضرت پدر کمتر به حجره میل و رغبت می نمودند بیشتر اوقات  
خویش را به امور روحانی و وظائف امری و تحریرات به بلاد و ملاقات با اصحاب و داد و  
مؤانست با احباب و صحبت با طالبین و تدریس جوانان بسر می بردند و امور تجارت در  
کفّ کفایت متصاعد الی الله ابن ارشد ارجمند ایشان آقامیرزا عبدالحسین علیه رحمة الله و  
غفرانه بود و این بنده نیز در خدمت ایشان بودم.

تا اینکه یک سنه گذشت. زمزمه ای محرمانه در میان بود و نظر به مذاکراتی که قبلاً و بعداً  
در ساحت اقدس بمیان آمده و در عائله مبارک در باره همشیره ام ثریا، مطرح شده و اذن و  
اجازه عطا گردیده بود، والد ماجد تصمیم گرفتند این ناتوان را با همشیره ثریا، همراه با  
جدّه محترمه صاحب خانم، والدّه والدهام روانه ساحت اقدس نمایند.

این تاریخ سنه ۱۳۰۸ ه ق بود. ولی طولی نکشید جدّه مریض شده پانزده روز بستری و بعد  
صعود بملکوت ابهی نمودند و چند ماهی گذشت پدرم تدبیری دیگر نمودند و این قرعه  
بنام هاجر خانم خاله یگانه ام زده شد و فی التأخیر آفات فوری، در اول ربیع الاول در سنه  
۱۳۰۹ هجری قمری، بنده و ثریا و محترمه متصاعده هاجر خانم علیها رحمة الله و بهائیه را  
با جمعی از یاران که از طهران وارد و عازم اعتاب مقدسه بودند روانه محرم کوی جانان  
فرمودند.

فصل سوم

تشرّف اول جناب طراز به ارض اقدس

طراز افندی نوجوان با سروری مضاعف راهی کعبه مقصود شد. شوق دیدار جمال کبریا  
روح لطیف و پرشور او را به پرواز درآورده بود. ظاهراً این سفر بزرگ و مهمّ میمنت دیگری  
نیز بهمراه داشت و قرار ازدواج خواهر کوچک ایشان با یکی از فرزندان خاندان مبارک  
گذاشته شده بود. زائرین در تاریخ اول ربیع الاول سنه ۱۳۰۹ ه ق از شهر قزوین زادگاه طراز  
افندی حرکت کردند.

در باره نام شهر قزوین زادگاه جناب طراز نظرات گوناگونی اظهار گردیده است. دکتر نصرت الله محمدحسینی در کتاب "حضرت طاهره" می نویسد: میگویند در دوران شاپور ذوالاکتاف در جایگاه همان دژ که برای حفاظت از تاخت و تاز کوه نشینان (آماردها و دیالمه) ساخته شده بود قلعه‌ای بنا گردید و به نام کشوین خوانده شد.

نظر دیگر اینست که نام "قزوین" معرب لفظ "کاسپین" است. لفظ مذکور از نام مردمی گرفته شده است که در سواحل غربی دریای کاسپین (دریای قزوین یا مازندران) میزیستند. برخی گفته‌اند لفظ "کاسپین" ترکیب دو واژه "کس" (کرانه) و "پین" (پهن) است. آنچه مسلم است دریای مازندران نزد اعراب به "بحر قزوین" و در بلاد غرب به دریای "کاسپین Caspian" معروف است.

افرادی چون یاقوت حموی، امام رافعی قزوینی، فرهاد میرزا معتمدالدوله، حمدالله مستوفی، محمدحسن خان اعتماد السلطنه، بارتولد خاورشناس روسی، ناصر خسرو قبادیانی، عمادالدین زکریای قزوینی، جان میلتون شاعر و نویسنده انگلیسی، پروفیسور ابراهام ویلیامز جاکسون، دکتر ژان باپتیست، دکتر فوریه فرانسوی طبیب ناصرالدین شاه، هریک نظراتی در باره قزوین نگاشته‌اند. اما بعضی محدثان در فضیلت شهر قزوین اخباری نقل نموده‌اند. از جمله گفته‌اند که حضرت رسول اکرم فرموده است قزوین در روی زمین چون بهشت عدن در جنان است.

امام رافعی قزوینی در کتاب "التدوین فی اخبار قزوین" به نقل چندین روایت نبوی در باب قزوین و شهدای آن پرداخته است: در یک روایت رسول اکرم قزوین را بالاترین درهای بهشت محسوب کرده‌اند. در روایت دیگر مذکور است که در آخر الزمان مردمی در قزوین پدید می‌شوند که نور ایشان شهداء را نورانی می‌نماید همان‌گونه که خورشید به اهل جهان نور می‌بارد.

در روایت دیگر است که قزوین دری از درهای بهشت است. روایت دیگر اینست که رسول اکرم فرمود خداوند برادران مرا در قزوین بیامرزد زیرا شهداء آن شهر مقام شهداء واقعه بدر را

دارند. و در یک روایت دیگر گفته‌اند که رسول اکرم فرمود برای امت من شهری است که قزوین نام دارد. سکونت در آن شهر افضل از اقامت در حرمین است.

از کبار افراد مؤمنین در عهد اعلیٰ افرادی از خاندان جناب طراز از جمله از خانواده پدری ایشان جناب شیخ محمدعلی نبیل قزوینی، جناب کربلائی محمدحسن، جناب آقامحمدصادق، جناب حسن آقا و جناب آقا علی زرگر بودند.

قزوین بعد از صعود حضرت بهاءالله دژ محکم عهد و میثاق الهی گردید. به همت جناب سمندر در ایام حیات عنصری مطلع ظهور دلائل متین بر ردّ دعاوی عهد شکنان اقامه شد و قلوب صافیه را جلب نموده و از نقض عهد در آن سامان ممانعت کرد. در دوره مرکز میثاق نیز اقدامات مجدّانه دنبال شد و در سایر نقاط ایران گسترش یافت و از پراکندگی یاران و کید دشمنان جلوگیری به عمل آمد.

شرح وقایع آن اوقات از قلم جناب طراز به قرار زیر است:

چون از افق ایران دور شدیم فرمان ثانی از آسمان مشیت الهی به مضمون ذیل صادر شد: ... یا سمندر علیک بهاءالله و عنایتة نسئل الله تبارک و تعالی ان یفتح علی وجوهکم ابواب فضله و عطائه و یوفقکم علی اعلاء کلمته و یحرسکم بسطانه و یحفظکم بجنود حکمته و بیانہ انّہ هو القویّ الغالب القدیر و آنچه در باره امانت جناب عبد حاضر لدی العرش عرض نموده این ایام حکمت اقتضای حرکت ننموده و نمی نماید ... الی آخر بیانہ الاحلی. چون عودت ممکن نبود پدر تصوّر می فرماید که زائرین می روند بشرف لقا فائز شده مراجعت می نمایند ولی تقدیر چنین نبود.

سفر اوّل به ارض مقصود از راه رشت و بادکوبه و تفلیس و اسلامبول و بیروت، و از راه دریا باسکله عکا وارد و مشرف گشتم. سنّ بنده در آنوقت شانزده سال تمام بود و هفت ماه کامل در عکا اقامت داشتم. شش ماه آن در ایام الله و یک ماه دیگر بعد از غروب شمس حقیقت و آفتاب عنایت. و این سفر از حین حرکت قزوین الی مراجعت بقزوین یک سال تمام امتداد یافت چه که در روز ۲۹ شهر صفر سنه ۱۳۱۰ ه ق یعنی شب اوّل ربیع الاول ۱۲۱۰ ه ق وارد شهر خویش گشتم.



شرح مختصری از سفر اول به ارض اقدس

طراز افندی در طول سفر، ده روز در بادکوبه توقف نموده و منتظر ورود آقا سیدعلی افنان شدند که قرار بود از راه عشق آباد وارد شوند. پس از ورود ایشان بطرف اسلامبول حرکت کردند. در اسلامبول جناب حاج سید احمد افنان در کشتی به ملاقات مسافرین آمدند و طراز افندی و همراهان با مساعدت و هدایت آنان برای دیدار مرقد عم بزرگوار نبیل این نبیل که در اسکودار و در قبرستان ایرانیان است عزیمت نمودند. آن محل فوق العاده بنظر خوش منظر و مصفاً بود چه که درختان سرو زیاد داشت و یک چشمه آب قلیل جنب مسجد محل جاری بود که سبب طراوت و لطافت باغ گردیده بود. مقبره جناب نبیل ابن نبیل فاصله زیادی با این مسجد نداشت و در نقطه ای سبز و خرم قرار داشت. در معیت آقا سید احمد از آن محل پر خاطره قصد مراجعت به کشتی نمودند. در راه بازگشت به کشتی، به میدانی رسیدند که سرپرده های عظیمی برپا بود.

جناب طراز در خاطرات خود می نویسد:

حضرت افنان فرمودند میدانی این خیمه ها چیست؟ عرض کردم خیر، فرمودند اینها مرکز تأثرهای مهم است میل داری ترا ببرم تماشائی نمائی؟ عرض کردم ابداً رغبت به این امور ندارم لذا به کشتی مراجعت نمودم. ایشان یک طاقه ماهوت حسب الاذن پدرم که وجه داده بودند برایم خریدند و این پارچه را در ارض مقصود دوخته و پوشیدم. سنوات عدیده این پالتورا به یاد آن سفر بهجت اثر پوشیدم.

بیروت

جناب طراز در بیروت قریب ده روز اقامت داشتند و آقامصطفی بغدادی و عائله ایشان و حسین اقبال و بقیه را ملاقات نمودند.

ایشان ادامه می دهند:

جناب آقا مصطفی بغدادی از نفوس تاریخی امرالله بودند و سرگذشت های مشروح و مفصل از سن ده سالگی داشته و بیان می فرمودند و باندازه ای چهره و اخلاق ایشان مرا جذب

نمود که بیان نتوانم نمود صورت ایشان کشیده و گندم‌گون و محاسن مشکی و چشمان مشکی بود. سمین نبودند متوسط‌القامه و فوق‌العاده موقر و متین فصیح‌البیان و تکلمشان محکم بود و در امر و ایمان بسیار غیور و قوی‌العزم. اخلاق ایشان بالاخص جناب حسین اقبال که بیست و پنج سال داشتند طوری در بنده نفوذ نمود که از بیانش عاجزم بقدری مؤدب بودند که در محضر پدر هرگز نمی‌نشستند و تنفس ایشان مشهود نبود. تعشق و تعلق قلبی نسبت بایشان داشتم پس از مراجعت به ایران بجمیع جوانان هم سن خود توصیه می‌کردم ارض مقصود بجای خود محفوظ. بیروت بروید و اولاد جناب بغدادی را زیارت و ملاقات نموده کسب اخلاق معنوی و روحانی از آنان نمائید چه که حیاء و آدابی که من در ایشان مشاهده کردم لایق تقدیر و تقدیس است. حقیقتاً اخلاق و آداب و حیاء فطری جناب حسین اقبال و سایر فرزندان ایشان وجود نابود مرا تصرف نمود و جذب کرد که تا امروز مفتون آن شخص جلیل و نفس بی‌نظیر و عدیل هستم و برهه‌ای هم از دوره زندگانی با ایشان مکاتبه داشتم و به این عائله مبارکه روحاً تعلق دارم.

وقتی زائرین کعبه مقصود به عکا رسیدند مشاهده نمودند در اسکله جمعی منتظر آنها هستند مستقبلین، هاجر خانم و ثریا همشیره طراز افندی را با نسوان دیگر که از طهران آمده و ضمن راه همراه شده بودند به بیت مبارک هدایت کردند. در آن اوقات میرزا عبدالله متخلص به بهاج که یکی از پسردائی های جناب سمندر بود و با خانواده اش در ارض اقدس می‌زیست " طراز افندی " را بنا به امر جمال‌المبارک به خان جرین برد و در حجره‌ای منزل داد. همسر او افسانه‌خانم دختر عمه جناب طراز سنوات عدیده به خدمات حضوری جمال ابهی نائل و فائز بود و منزل ایشان جنب محل اقامت جناب طراز قرار داشت.

بدین ترتیب خان جرین در طول این سفر منزل اصلی جناب طراز محسوب می‌شد.

ذیلاً قسمتی از خاطرات کم نظیر جناب طراز از آن دوران استثنائی درج می‌گردد:

در بدو تشریف زائرین، سریر سلطنت الهیه در عکامستقر بود. چندی بعد از تشریف زائرین به آستان مقدس طلعت مقصود و مشاهده و ملاحظه ظهور و بروز الطاف غیر محدود آن مربی

غیب و شهود، هیکل اقدس ابهی همشیره را که نوریّه نام داشت ثریا خطاب نمودند و بنام  
میرزاضیاءالله فرزندشان نامزد فرمودند.

عگا و تشرّف اول بحضور جمالقدم

ای قوم به حجّ رفته کجائید کجائید

معشوق همین جاست بیائید بیائید

گویاروز سوّم ورود به عگا بود جمالقدم احضار فرمودند. باراهنمائی هبّه الله که یکی از اقوام  
ما و مقیم عگا بود در بیت مبارک عبود مشرّف شدیم.

هیکل مبارک در سریر جالس بودند و این عبد دستها را مؤدّبانه از عبا بیرون آورده بودم بر  
روی اقدام مبارک افتادم. فینه از سرم افتاد هیکل اطهر اقدس به ید فضل بر سرم گذاردند و  
مرحبا فرمودند و اظهار عنایت و رحمت بی منتها فرمودند لکن روح در جسد من نبود مانند  
بید مرتعش بودم امر بجلوس فرمودند و حسب الامر، خادم چائی داد ولکن حالم طوری بود  
که وصف نتوانم سر بگریبان فرورفته بود رعشه و انقلاب عظیمی وجودم را احاطه کرده بود  
بطوری که استکان در دست می لرزید و بزحمت نگاه داشته بودم. مکرّر بسم الله بفرمائید  
فرمودند بهیچوجه قادر بشرب چائی نبودم در حین شرب اینطور بنظر می رسید که رودی از  
بالای کوهی بدره ای می ریزد اینگونه صدا احساس می شد. اظهار عنایت فراوان نسبت به  
پدرم فرمودند و احوالپرسی نمودند.

در این دفعه از تشرّف چنان عظمت و جلال و هیمنه و قدرت مبارک اخذ نموده که  
به هیچوجه نتوانستم سیما و جمال بی مثال مبارک را زیارت نمایم. فی امان الله فرمودند.

ایّامی نگذشت که هیکل اطهر انور ابهی از عگا آهنگ بهجی فرمودند و در قصر مبارک  
استقرار یافتند من بعد آنچه مشرّف شدم در قصر بهجی و سراپرده مبارک و باغ رضوان و  
جُئینه بود. و آنچه از دقائق تشرّف و دفعات زیارت ربّ الآیات و البینات در نظر مانده پس  
از مضی مدّت شصت سال قطره ایست در قبال بحر البحار و ذره ایست در مقابل آفتاب نوار  
ولی باز به عشق آن طلعت مختار باختصار می نگارد.

## تشرّف در قصر مبارک

یک دفعه در قصر هنگام غروب مشرف گشتم جواد قزوینی در محضر مبارک عرائض را عرض می نمود و جواب عنایت می فرمودند و به این ذره اظهار عنایات لانهایات می فرمودند و با هیمنه در خطاب، بنده را "طرازافندی" مخاطب می فرمودند. یک جعبه حلبی خرما از بصره رسیده بود هیکل مبارک یک دانه میل فرموده هسته آنرا به جواد عنایت فرمودند. فرمودند بین چقدر ریز است بعد یک مشت به بنده عنایت فرمودند. دفعه ثانی دست مبارک را به حلبی برده گمان کردم می خواهند به من مرحمت کنند لذا فوری دامن کت خود را جلو گرفتم. فرمودند زیاد بخوری ضرر می کند، اینجا سجن اعظم است. و این بار خرما را به جواد عنایت فرمودند. آن روز هم با کمال مسرت و نشاط از محضر مبارک مرخص شده و بکلمه فی امان الله مفتخر شدیم.

## تشرّف دیگر در قصر مبارک

دومرتبه در قصر مبارک موقع تنزیل آیات در اطاق مبارک مشرف شدم که جز کاتب و این عبد ذلیل کس دیگری نبود یک دفعه را میرزا آقا جان و دفعه ای را میرزا بدیع الله به کتابت الواح مشغول بودند در این دوبار چون هیکل جلال و وقار به تلاوت و نزول آیات باهرات مشغول بودند واضحاً به زیارت آن سیمای پر عظمت و منظر قدرت و شوکت و سلطنت الهیه نائل و فائز گشتم. در موقع تنزیل آیات وجه مبارک برافروخته بود و گاهی دست مبارک را حرکت می دادند و توجه به بحر می فرمودند. گاهی سبک مبارک این بود که آثار خشکی در لبهای مبارک ظاهر می شد و چند قطره آب میل می فرمودند. میرزا آقا جان با سرعت فوق العاده تحریر می نمود و روی کف اطاق مملو از اوراق الواح بود که شاید خمس قرآن در همان ساعات محدوده نازل گشته بود. آیات گاه به تغنی و گاه به هیمنه در هر موردی به اقتضای آن از فم اطهر جاری می شد مثلاً در مناجات لحن تغنی ملکوتی جلوه گر بود و در خطاب، قدرت عظیمه ربّ الارباب مشهود بود.

یک مرتبه در نظر دارم که روی قبا سرداری ترمه که از داخل یعنی آستر خز و یا سنجاب بود در برداشتند آستین این سرداری یا باصطلاح کلیجه، قدری از آستین قبا کوتاهتر بود و این

ملبوس را فقط یک بار در زمستان در بر آن دلبر آسمانی مشاهده نمودم. گیسوان و محاسن مبارک کاملاً مشکی بود. چون هیكل مبارک خود به دست مبارک گیسوان و محاسن را رنگ و حنا و خضاب می فرمودند در یکی از اعیاد مختصری پنجه و انگشتان مبارک رنگ خفیف و لطیفی بخود گرفته بود. هیچ وقت هیكل مبارک را بدون تاج زیارت ننمودم و رأس مبارک برهنه نبود در یکی از اعیاد تاج مبارک به رنگ سبز بود و دور آن پارچه فوق العاده لطیف و سفیدی یکی دو دور پیچیده شده بود.

سه مرتبه هم عصرها در سراپرده مبارک که در جانب شمالی قصر طرف کوه بفاصله کمی نصب بود و گلهای شقایق درشت و قرمز که همه اطراف را پوشانده و خیمه مبارک در میان آنها برپا گردیده بود مشرف گشتم. یک روز آن، بنام محفل تذکر بجهت مرحوم آقامیرزا عبدالحسین فرزند ارشد حضرت سلطان الشهداء بود و یک روز به نام متصاعد الی الله نبیل ابن نبیل عمّ عالی مقام خودم و روز ثالث بنام متصاعده الی الله خاتون جان خانم قزوینی حرم مرحوم معروف، آقاهادی فرهادی بود. این روز را نهار هم عنایت فرمودند و غذا بیاد قزوینی ها حلیم بود و مجالس این سه یوم در عصر منعقد گشت.

هیكل اطهر در گوشه صدر چادر جالس بودند و کرسی بقدر لزوم نبود جمعی بر کرسی ها حسب الامر جالس و بعضی که ایستاده بودند مکرر می فرمودند "بنشینید بنشینید" بقیه حاضرین روی زمین نشستند.

میرزا آقا جان گویا میز تحریر کوچکی در مقابل گذاشته و در وسط مجلس روبروی هیكل مبارک بر کرسی نشسته بر حسب اراده الهیه به تلاوت کلمات عالیات بحالت مناجات مشغول بود. هیكل مبارک گاهی مختصر بیاناتی می فرمودند.

یکی از این سه روز این عبد روبروی مبارک در چادر ایستاده بودم و نیز جمعی ایستاده امر بجلوس می فرمودند من دیدم صوت مبارک را درست نمی شنوم صندوق خانه چادر را که فاصله کمی با سریر مبارک داشت در نظر گرفتم و از پشت چادر خود را به صندوقخانه رساندم و به تنهایی در آنجا قائماً استقرار یافتم. هم به لقای کامل مشرف بودم و هم بیانات

مبارکه را دقیقاً استماع می‌کردم و لکن هنگام غروب شمس حقیقت، تمام محفوظات مرا صدماتی که شرحش خواهد آمد از بین برد.

تا این که مجلس به تقسیم پرتقال از دست مبارک خاتمه یافت هیکل مبارک از سریر برخاستند و من بغایت سرعت از محلّ خود خارج شده در مقابل درب چادر که هیکل مبارک از آنجا بیرون تشریف فرما می‌شدند دست بسینه مانند مجسمه ایستادم چون هیکل اطهر بیرون تشریف فرما شدند این پشهٔ نحیف را ایستاده لدی‌الباب ملاحظه فرمودند و به کلمهٔ مرحبا مخاطب و یک پرتقال که دست مبارک بود باین ذرهٔ بی‌مقدار عنایت فرمودند. بعد جوانان از حاضرین دانستند که پرتقال دست مبارک به من عنایت شد هجوم نموده که بگیرند ولی من در حال دویدن در اطراف قصر پرتقال را تماماً خوردم و به احدی چیزی ندادم.

تشرّف در قصر رفیع منبع مبارک

روزی در قصر در اطاق مبارک مشرف بودم جناب عندلیب شهیر، آقامیرزا علی اشرف، همسفر و همراه جناب حاجی ابوالحسن شیرازی پدر مرحوم آقامیرزا محمد باقر خان دهقان علیهم غفران الله بودند که در سفر مکه هم به لقای حضرت اعلی روح ماسواه فداه در کشتی مشرف و فائز بوده‌اند، در محضر اطهر حاضر و بجز سه نفر کسی دیگر نبود. هیکل مبارک در حال مشی بودند و این عباد در پیشگاه حضور قائم و بیانات می‌فرمودند.

چون قبلاً حضرت عندلیب حکایت می‌نمودند که جناب حاجی مذکور در طریق دریا در کشتی مکرر از اکسیر و عملیات خود بیان و مذاکراتی به میان می‌آوردند لهذا در آن روز هیکل مبارک جلّ ذکرة و ثنائی در ذکر الواح اکسیریّه بیاناتی می‌فرمودند آنچه نقش بر حجر و در خاطر کاملاً مانده این کلمهٔ مبارک است که "سرمایهٔ آن ده پاره است (پول سیاه آن حدود در آن روز) ولی به خاتم عزّ مختوم است". مقصد مبارک از این کلمه البته این بود که نفوسی سرمایه‌های کثیرهٔ خود را صرف نمودند و عمرگران مایه را به باد دادند و به مقصود نائل نشدند علّت این بوده که راه غلط پیمودند و ارادهٔ الهیه هنوز برکشف آن تعلق نگرفته بود. یقین قطع حاصل نمودم که این حقیقت و صنعت موجود ولی چون اشتغال به کشف

آن برخلاف اراده الهی است در این امورحتی ذکرش راجائز نمی دانستم و نفوسی را که مشغول مشاهده می کردم قلباً از آنان مکدر می شدم و بیشترشان را به بیانات حق متذکر و متنبه می داشتم.

تشرّف تاریخی در روز اول عید رضوان

در قصر بهجی در اطاق مبارک صبح در محضر اطهر جناب عندلیب و حاجی ابوالحسن و نفس دیگری که نامش در نظر نیست و این عبد ذلیل مشرف بودیم.

اول در طبقه پائین قصر به حاضرین باقلوا عنایت و صرف شد. بعداً احضار فرمودند مشرف شدیم جمال مبارک جلّ ذکره و ثنائی بر سریر جالس بودند. فائزین به لقاء هم ردیف حسب الامر روی زمین مقابل هیکل مبارک نشستیم پس از اظهار عنایت نسبت باین عباد، قریب نیم ساعت به تلاوت لوح سلطان با نهایت هیمنه و عظمت پرداختند. گاهی دست مبارک را حرکت می دادند و به نحوی یا سلطان می فرمودند که بیان نتوان نمود و گاهی پای مبارک را حرکت می دادند. آنروز لذائذی بردیم که بهیچوجه تقریر و تحریرش ممکن نیست پس از ختم فرمودند طرازافندی برخیز از این گلها به هر یک یک دانه بده. مقداری گل سرخ تازه از باغ چیده و آورده بودند و روی تشک مبارک که روی زمین بود و ملافه تشک، پارچه فوق العاده سفید و مثلثاتی بود گذاشته بودند. لهذا برخاسته اطاعت نمودم بهر یک از حاضرین یک گل دادم بعد فرمودند سهم ما را هم بده. بردم و به دست خود یک عدد بحضور مبارک حضرت مکلم طور تقدیم نمودم بعد فرمودند یکی هم خودت بردار. برداشتم و فی امان الله فرمودند.

تشرّف در باغ رضوان

امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان می رسد

سلطان سلطانان ما از سوی میدان می رسد

یک روز هم در عید رضوان اراده سلطان سریر لامکان به تشریف فرمائی به باغ رضوان تعلق گرفت و تشریف فرمای آن بهشت برین و مذکور در کتب اولین و آخرین شدند و جمیع

احباب و اصحاب مجاور و مسافر کف‌زنان، پاکوبان و خندان به آن خلد برین و رشک جنات زمین شتافتند و این اضعف عباد نیز به شرف لقاء فائز بودم و حضرت متصاعد الی الله عندلیب علیه بهاء الله قصیده انشاء نموده و خواندند و حضرت مکلم طور در پاگرد اطاق باغ رضوان ایستاده بودند و احباب و اصحاب و مهاجرین و مسافرین کل متوجّه الی وجه المقصود صف بسته اظهار عنایت بینهایت بکل فرمودند و بدست فضل و کرم گلاب و عطر و شیرینی و پرتقال عطا فرمودند و جناب عندلیب بعنوان صله قصیده‌ای که قرائت کرده بودند اختصاصاً یک شیشه قمصری گلاب و دو پرتقال عنایت فرمودند. این ذره در انجمن بودم و به جمیع آن فیوضات و عنایات مفتخر و فائز ولی سزاوار این بود که این علیل مهجور و جمیع فائزین به لقای ربّ غفور قبول آن تربیتهای عملی سلطان ظهور نمائیم و آن مواهب و الطاف را هرگز فراموش نکنیم از خود و نفسانیات بگذریم و ایام حیات را به تمامها صرف نشر آثار و تعالیم حضرت مختار نمائیم وفا به حق کنیم و آن سجایا و عطایا را از خاطر نبریم و قدرش را بدانیم و شأنش را عظیم بشماریم و سرموئی از رضای او تعالی تجاوز نکنیم نگارنده عندالله منفعل و خجل و شرمسار است چه ابداً به تشکر آنچه چشم دیده و سمع به اصغاء آن فائز شده الی حین موفق نگردیده جز روی سیاه چیزی ندارد و جز خطا و عصیان به عملی نمایان عامل نشده حضرت نعیم علیه غفران الله در منظومه خود می‌فرماید:

ما نکردیم خدمتی بسزا دیده ما در انتظار شماست

تشرّف در جنینه

روز نوروز هیکل مبارک قصد تشریف‌فرمائی بجنینه فرمودند و عدّه مسافرین و مجاورین را اذن تشرّف در آن مقام به لقاء ملیک انام و بارگاه مفتوح بروی خاص و عام دادند. بنده روز پیش از آن، برای گردش با بعضی از طائفین که برای رتق و فتق امور به حیفا تشریف می‌بردند به شهر رفته بودم بگفتاً خبر دادند فوری باید عودت نمود و بجنینه رفت و کسب فیوضات لانهایت نمود و ملحق به فائزین به لقاء شد.



طرف صبح از حیفا حرکت نموده با کروسه تا بهجی آمده از آنجا به جُئینه رفتیم و آنروز از روزهای بسیار مبارک بود. از شعرای معروف در امر در آنروز حضرت نبیل اعظم و حضرت عندلیب علیهما رحمة الله و غفرانه حاضر بودند و در وصف و شرح آنروز تغنی و ترنمی نمودند که چند فرد از اشعار حضرت نبیل از این قرار است:

طلعت معشوق بی ظلّ و غمام آمد همی  
عشق عاشق را زکف بیرون زمام آمد همی  
ربّ اکبر آمد و دورش ملوک صف بصف  
حشر اعظم شد علامت‌ها تمام آمد همی  
ساقیا دی رفت و آمد نوبهار معنوی  
بادۀ باقی بیما وقت جام آمد همی  
ای هزار آوای گلشن صد هزار آوا برآر  
غنچه چون لعلین شه در ابثام آمد همی  
گو بخلقان صبح فردا باش تحویل حمل  
صبح آنروز این قدح ما را بکام آمد همی  
نیّر آفاق را از برج قصر این صبحدم  
طرفه تحویل اندرین اعلی‌المقام آمد همی  
ای جنینی فرق فیروزت گذشت از فرقدان  
زینت نوروز توربّ الانام آمد همی  
جمله را سوی شهنشه مرتفع دست رجا  
ای که ازری مسکنت دارالسلام آمد همی  
بعد از آن شهرکبیر و بعد از آنهم ارض سرّ  
مطلع الفجر این برای خاص و عام آمد همی  
چون مقرّ طلعتت عکّای برّشام شد  
عرف امرت خسروانرا برمشام آمد همی

ظلم ظلام ای شه عدل آفرین از حدگذشت  
جان بفرما حال عدل و انتقام آمد همی  
و نیز ابیاتی چند از حضرت عندلیب زینت این اوراق می‌گردد  
بسم ربّی الرّؤف

ای جنینی عرش مجدت کرسی اعلاستی  
گر جنینی بودی اینک جنت علیاستی  
آفتاب و ماه مستشرق ز نور تو است زانکه  
مشرق شمس جمال اقدس ابهاستی  
نغمه طور آید از هر سدره ات برگوش جان  
کاین زمان اندر تو ساکن موجد موساستی  
منزل آیات کبری چون نمود اندر تو جای  
مشرق آیات عزّ و مطلع اسماستی  
گشت جودی بعد طوفان مورد کشتی نوح  
تو مقرر ربّ نوح و موجد دریاستی  
در تو از هر جانبی جاری است جوئی سلسبیل  
در تو از هر گوشه با شادی جهان طوباستی  
مقدم ربّ کریمی مهبط عرش عظیم  
بلکه خود عرش عظیم خالق یکتاستی  
نغمه اتّی انا اللّهی است از هر سو بلند  
در علّو رتبه رشک وادی سیناستی  
عندلیب اندر ثنایت ای جنینی عاجز است  
هر چه گویم در ثنایت برتر و بالاستی  
این اشعار از ورقه ای که همان ایّام در عکا بخطّ خود نوشته بودم تسوید گردید.

آنروز هوای خوشی بود و گاهی باران با کمال طراوت می بارید گاهی آفتاب می تابید. جنینه آن اوقات مشجر به اشجار مرکبات و مزین بقدم مالک اسماء و صفات و مطرز بطراز هیکل ربّ الآیات البینات بود. همگی بشرف لقاء فائز شدیم و از بحرالبحور افضالش باندازه استعداد و قابلیت خود بهره مند گشتیم و از نعمات جان بخشش در موقع تنزیل آیات باهرات حظّ موفور بردیم و مست و مخمور شدیم از اغذیه ای که مهیا شده بود گوسفند بریانی بود که در فرّ که معمول آن صفحات است بریان شده بود و در مجمعه سفید پاک تمیزی در غایت لطافت نهاده و در روی میز مبارک قرار داشت. در آن حین این عبد مسکین در پیشگاه حضور ایستاده بودم. کسان دیگری را که حاضر بودند به خاطر ندارم. آن حین در حضور، انگشت مبارک را زدند فرمودند بردارید بعد به اظهار عنایت مخصوص مفتخر شده در روی سفره اطاق دیگر حضار مجتمعاً غذا خوردیم و از نعم روحانی و جسمانی کاملاً متنعم و مرزوق شدیم و در باغ رضوان گردش کردیم. غروب شد الاغ سفید مبارک را حاضر کردند باران نم نم می بارید و راه قدری گل شده بود چند نفری در رکاب مبارک بودند من جمله کسی که از جنینه الی بهجی در رکاب آن شمس حقیقی و سلطان سریر ملکوت باقی آمد و از خود بیخبر بود این نمله ضعیف بود. خادم در رکاب مبارک بود و شمسیه را نگاهداشته بود. از بیانات مبارک چیزی بنخاطر ندارم که با اطمینان بی زیاده و نقصان درج کنم ولی همینقدر می دانم آن اوقات کلمات حزنیه بسیار استماع می شد ولی حکمت آن به هیچ وجه نزد امثال بنده معلوم نبود.

این هادفعات تشرف به حضور اقدس ابهی است که بهتر در خاطر مانده است.

جریان توقّف در سجن اعظم و حشر و نشر با احبّای جانفشان و کسب فیوضات لانهایات از حضرت

غصن اعظم ارواحنا لمظلومیته الفداء.

جناب طراز همانطور که قبلاً ضمن یادداشت های خود ذکر نموده اند برای تحصیل به مکتب خانه های معمول آن زمان نرفتند و هنگام تشرف در سنین نوجوانی بودند. آنچه در

وجود ایشان نهاده شده بود محبت و مهر فوق العاده نسبت به مظهر ظهور الهی و کسب اطلاعات و معلومات از خلال آثار نازله ای بود که در اختیارشان قرار می گرفت.

از اوان ظهور حضرت مقصود، اهمیت امر تعلیم و تربیت اطفال عملاً مشهود بود. حضرت عبدالبهاء در آن دوره سرگونی و با وجود محدودیت های بیشمار مکتب خانه ای در همان خان جرین که محل اقامت جناب طراز بود تأسیس فرمودند و میرزا عبدالله قزوینی را بسمت معلمی مکتب منصوب نمودند.

پسرهای متصرف و قاضی و مفتی و رؤسای شهر همراه با اطفال احباب همگی در آن مدرسه تحصیل می کردند حتی ورقه علیه منور خانم، که سَنّشان شش یا هفت سال بود. حسب الامر تشریف می آوردند حضور ایشان برای تشویق معلم مذکور و جمیع احباب بود. حضرت عبدالبهاء به هزاران اسباب معلم و متعلمین را تشویق می کردند. روزهای جمعه محصلین خطوط ریز و درشت را که نوشته بودند به حضور ایشان می بردند و آن حضرت اظهار تَلَطّف و مهربانی نموده و بهریک بقدر استعداد و سعی و کوشش او، جایزه و پاداش می دادند.

اطفال وقتی از حضور مبارک عودت می نمودند از شدت فرح و سرور و حبور در قالب خود نمی گنجیدند. جناب طراز اغلب روزها به اطفال سرمشق می دادند. در آن مکتب اطفال هم سن ایشان نیز شرکت می کردند.

یک روز یک صفحه از کتاب گلستان را خط نویسی کردند و توسط یکی از پسران جناب کلیم به حضور جمالقدم تقدیم کردند و اجازه خواستند مناجاتهای عربی برای خط نویسی بایشان عنایت شود.

طراز الهی در باره تحریر مناجات ها و تقدیم نمونه خط به حضور جمال ابهی می نویسند: میخواستم ... تا روزها خود را به ذکرالله مشغول دارم، استدعا بعزّ قبول فائز شد و به جواد قزوینی امر فرمودند جزوه های مناجات را بدهد و وقتی آنرا نوشتم تقدیم نمایم و دوباره جزوه های دیگری دریافت کنم.

در آن ایام جناب مشکین قلم ساکن ارض اقدس بودند و شغلشان قطعه‌نویسی بود. به امر مبارک قطعاتی تهیه می‌نمودند و بعنوان هدیه به اطراف می‌فرستادند و یا به مسافریین عنایت می‌شد. جناب طراز در قلم جلی دست قوی داشتند. یک روز از جناب آقامیرزانورالدین زین تقاضای کمک کردند که برای ایشان نی مخصوص و چاقو برای تراشیدن آن و کاغذ تهیه نمایند پس از تدارک ملزومات یک قطعه اسم اعظم نوشتند و با آنکه به نحو دلخواه نشد و در باره این اقدام با کسی نیز صحبت نکردند ولی خبر به سمع جناب مشکین قلم رسید.

طراز الهی راجع به خاطرات آن روز می‌نگارند:

ایشان (جناب مشکین قلم) تشریف آوردند و اظهار داشتند شنیده‌ام اسم اعظم نوشتی بیاور به بینم. قطعه خطاطی را آوردم و جناب مشکین قلم ملاحظه نمودند و گفتند جمال مبارک نهی فرموده‌اند کسی جز من حق نوشتن اسم اعظم را ندارد. عرض کردم نمی‌دانستم دیگر نمی‌نویسم.

بعد از این جریان گاهی جناب طراز با سایر اطفال و جوانهای هم‌سن و سال خود چندسطری می‌نوشتند و به حضور حضرت عبدالبهاء می‌بردند و مورد لطف و عطوفت هیکل مبارک قرار می‌گرفتند.

می‌نویسند:

مخاطب به مرحباهای جانفزای آن دلبر بی‌همتای شدم و فوق العاده لذت می‌بردم دقیقه به دقیقه حالات مبارک تأثیر فوق العاده و مخصوصی بر من داشت. مرا از خود بیخبر و منجذب و منقلب آن جمال و کمال و رأفت و رحمت و جلال می‌کرد.

یک روز که هوا گرم بود جناب طراز در اطاق خود با البسه زیرین نشسته و مشغول تحریر مناجات بودند. قبلاً نیز یک صفحه خط میرعماد برای جناب مشکین قلم آورده بودند که ایشان یک نسخه از آن رونویسی کرده و بعد جناب طراز هم از روی همان خط چند صفحه نوشته و آماده نموده بودند.

ایشان در خاطرات خود می‌نویسند:

ناگهان در اطاق باز شد و هیکل میثاق آن قاتل عشاق آن مالک یوم طلاق مانند آفتاب جهانتاب طلوع و ظلمتکده ما را منور و روشن فرمودند نفهمیدم چطور قبا پوشیده و کلاه بر سر نهاده و به اقدام مبارکش افتاده کم کم اصحاب و احباب که در خان منزل داشتند کذلک جناب آقامیرزا محمد مسافرخانه علیه بهاء الله حضرت زین المقربین حضرت مشکین قلم و میرزا عبد الله معلم، کل حاضر شدند و گرد آن آفتاب حقیقت مجتمع شدند حضرت عبدالبهاء جزوه مناجاتم را ملاحظه و اظهار عنایت فرمودند و صفحات خطوط جلی (خط میرعماد) را ملاحظه فرموده به میرزا فرمودند، اینها بدرد فلانی یعنی طراز الله نمی خورد از خطوط قدیمه تان دارید باو بدهید. و بعد با مداد، چند فقره مرقوم و عنایت فرمودند که از روی این عبارات یک قطعه نوشته بیاور. آن عبارات یکی این آیه مبارکه بود: "و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد" و جمله دیگر: "کل ما فی الکون وهم او خیال".

دیگر بنده از شدت وجد و طرب و ملاحظه آن فضالیت و رحمانیت در جلد خود نمی گنجیدم.

خاطره دیگری که جناب طراز از آن دوران دارند تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء در دنباله وظایفی است که به ایشان محوّل گردید:

روزی در مسافرخانه به معیت و همراهی جناب آقامیرزا محمد مشغول آهارزدن و قطعه سازی بودم که هیکل عبد اللهی و منبع فضل آسمانی جلوه و ظهور فرمود که بیانش از عهده هر ادیب جلیلی و فاضل نبیلی خارج است تا چه رسد باین ذلیل علیل، بسیار تحسین و اظهار مرحمت فوق العاده فرموده فوری دست از عمل کشیده بنده وار چشم را به لقای مبارکش و سمع را باستماع بیانات و کلمات دلکشش و قلب را تقدیم سریر مبارکش نموده به عیش جاودانی و جنت رحمانی و تغذیه به نان و آب آسمانی که عیسی بن مریم گفت منم آن نان و آبی که هرکه بخورد و بنوشد هرگز گرسنه و تشنه نشود فائز بودیم.

در این تشرّف حضرت عبدالبهاء به جناب طراز دستور فرمودند قطعاتی با خط درشت بنویسند. ایشان پس از صدور این دستور، چند قطعه نوشتند و به حضور مبارک تقدیم

کردند. حضرت عبدالبهاء در مورد امضاء زیر قطعات فرمودند بنویسد نمقه طرازالله. از آن موقع به بعد امضاء قطعات ایشان به همین ترتیب بود. ایشان می نویسند:

هنگامی که برای تقدیم قطعات به عکا رفتم جناب مشکین قلم هم قطعاتی به حضور آورده بودند حضرت عبدالبهاء دو طاقه شال زردرنگ از گنجۀ اطاق مبارک بیرون آوردند یکی به جناب مشکین قلم و یکی را فضلاً و رحمتاً بفانی عنایت فرمودند حال آن ساعت و آن روز فیروز که بر صد هزار عید نوروز ترجیح دارد و از جمیع ایام عمر و حیاتم پیروزتر بود بگفتن تمام نشود چه که فرحی و بهجتی در خود مشاهده نمودم که وقتی به خوان، محلّ اقامتم برگشتم حالتی داشتم که تا امروز بآن حال و توجّه و تعلق و تمسک خود و تلطّف آن اب آسمانی حسرت می برم.

باری دیگر قطعات بنده را احباب می بردند در موقع ضیافات و اجتماعات همه ملاحظه نموده اظهار مرحمت و بزرگی و تشویق و تحریص می کردند شبها هم عدّه جوانها می آمدند مخصوص جناب آقامیرزا نورالدین زین در اطاق ایشان در ماه رمضان دور هم مجتمع شده وجد و طربی عظیم داشتیم اما ایام رمضان محکم صائم شده شبها ابداً خواب نبود بعد از صرف سحر می خوابیدیم این لیالی در ظلّ رحمت و رأفت طلعت وحید پیمان جشنی داشتیم که شبه و مثل و نظیرش را چشمی ندیده و گوشه نشینده مکرر افطار در محضر آن سرور ابرار می نمودیم. روزی بعد از ظهر از مسافرخانه آدم قهوه مبارک ورود من و خروج هیکل مبارک از قهوه تصادف کرد تعظیم نموده از آن مرحباهای مرده زنده کن فرمودند. ادباً در محضر انور نرفتم بغتاً به یک نفر که در محضر انور رسیده بود امر فرمودند بگو میرزا طراز بیاید. به حضور رفتم بجز من احدی نبود. فرمودند کجا بودی؟ عرض کردم، منزل فرمودند: چه می کردی؟ عرض کردم مناجات می نوشتم. فرمودند امیدوارم همیشه قلباً به مناجات مشغول و به حضرت احدیّت متوجّه باشی همینطور بیانات درخور فهم و مشعر من می فرمودند تا وارد جامع کبیر شدیم فرمودند نماز می دانی؟ عرض کردم خیر قربان تبسم فرموده و فرمودند ما قدری در این اطاق هستیم شما در جامع باشید وقتی ما آمدیم هرچه ما

کردیم تو هم معمول دار. رفته نشستیم تا وقتی موقع نماز رسید و جماعت و پیشوا حاضر شدند هیکل مبارک تشریف آورده منم در صف ایستاده مسروم که بذل این عنایت و عطوفت را در حقم فرموده‌اند. نماز به‌اتمام رسید بیرون آمدیم نم نم باران می‌آمد و اراده فرمودند به‌قصر بهجی تشریف‌فرما شوند. فرمودند برویم بهجی حضور مبارک مشرف شویم اما باران می‌آید چتر داری؟ عرض کردم در خوان است. فرمودند ما بیرون دروازه هستیم تو برو بیاور دیگر نمی‌دانم و نفهمیدم چطور رفتم و چگونه آمدم و رسیدم بیرون دروازه در حضور آن مرتبی مهربان. خرامان خرامان احرام کوی جانان نموده دیگر خاطر ندارم همینقدر در نظر مانده به‌محض مقابل شدن با قصر و اطاق مبارک که مبلغی فاصله با قصر است به‌خاک افتادند و روی زمین سجده فرمودند، برخاستند و بعد آهنگ حرکت نمودند.

باری بعداً غالب لیالی را در رمضان بعد از افطار در محضر آن غصن اعظم الهی روح‌الوجود لجوده الفداء گاهی به‌جامع کبیر گاهی به‌جامع متصرف می‌رفتم و می‌شنیدم که آن حضرت نماز تراوی می‌خواندند منم نظر بدستور مبارک هرچه هیکل مبارک می‌نمودند تأسی و اقتدا می‌کردم و بعد عودت نموده در خوان جوانها مجتمع شده الی سحرگاهی مشق، گاهی مناجات و گاهی بصحبت می‌پرداختم.

یکشب آقامحمد ابراهیم فتاح، از شعاع و امین پسرهای ناقص اکبر که در آن وقت بنام غصن اکبر معروف بود دعوت نمود. آنان قدر و مقام بلندی داشتند. همچنین از برادرهای کوچک میرزامجدالدین و پسرهای جوادقزوینی و جناب طراز دعوت کرد ولی چون ایام روزه بود قرار شد مدعوین بعد از افطار حاضر شوند. جناب مشکین قلم هم که پیرمرد محترم و نمک مجالس و محافل این جمع بودند حضور یافتند.

جناب طراز نظر به نوع تربیت پدر و آداب و اسلوب ایران در محضر آقایان بنحوی باادب و سکون جالس بودند که حتی سر را بلند نمی‌کردند.

جناب مشکین قلم مشغول مزاح و شوخی و تقلید و تنقید از مدن و قرای ایران گردیدند و از جمله نوبت به قزوین رسید و قدری از قزوین گفتند و حضرات بی‌اختیار می‌خندیدند.



از غلام که پسر جواد قزوینی بود حرکات ناخوش‌آیندی سر می‌زد گاهی از روی مندر (صندلی) بالا و پائین می‌پرید و خنده‌های عجیبی می‌کرد و عکس‌العمل‌های غریب‌نشان میداد. در بین صحبت از اطاق بیرون می‌رفت و هیجان زده دوباره بر می‌گشت و امثال آن. حاضرین در مجلس چون ملاحظه کردند جناب طراز ابداً از آنچه در جمع می‌گذرد مسرور نیست بلکه محزون است و نمی‌خندد و حالت انزجار از کارهای بعضی حاضرین دارد برآشفتنند. شعاع پسر میرزا محمد علی، چند کلمه سخت‌گفت و اعتراض کرد که چرا مجلس ما را خراب کردی و بقول خودش سعی نمود جناب طراز را از آن حال منصرف نماید اما موفق نشد. هرچه میزبانان پذیرائی کردند ایشان ردّ نمودند و اظهار داشتند ناراحتی دارند و معذورند.

جناب طراز از سایر وقایع آن سفر چنین می‌نویسند:

شبی دیگر در محضر حضرت عبدالبهاء به مسجد جامع کبیر رفتیم. شعاع و غلام هم آمدند هنگامی که در صف نماز ایستاده بودیم این دو نفر بسیار بی ادبی نمودند و خنده‌های زننده کردند. حرکات آنها فوق‌العاده باعث رنجش من شد و از آن روز به بعد از معاشرت و ملاقات با شعاع خودداری کردم.

بهمین علت قریب ۱۴ روز به قصر بهجی نرفتم که مبادا با شعاع روبرو شوم.

در این اوقات ثریا خانم، همشیره نامه‌ای برای من فرستاد بدین مضمون که شما برای لقا و زیارت جمال اقدس ابھی آمده‌اید چرا خود را محروم نموده و به اینجا نمی‌آئید ولی من می‌دانستم اگر به قصر بروم لامحاله باید با شعاع و امین که در یکی از اطاقهای زیرین قصر نزد آقاسیداسدالله قمی مشغول درس و مشق بودند ملاقات کنم.

بی‌اعتنائی به آنها خارج از ادب و نزاکت بود و دیدارشان نامطلوب. لذا به لقای حضرت عبدالبهاء قناعت نموده از لقاءالله مدّت دو هفته محروم ماندم. تا آنکه روزی از محلّ اقامت به قصر بهجی رفته بعد از ورود دختر میرزا مجدالدین را که او هم طفل خردسالی بود و نزد آقاسیداسدالله تحصیل می‌کرد ملاقات کردم و از او پرسیدم در محضر مبارک کیست؟

گفت تنها تشریف دارند. گفتم بچه امری مشغول هستند؟ جواب داد. مشی می فرمایند. گفتم برو عرض کن طراز است و عرض می کند دو هفته است مشرف نشده ام اذن عطا می شود مشرف شوم؟ او رفت و حضور مبارک عرض کرد و خبر آورد فرموده اند بسم الله. جمیع وجودم مرتعش شد تا به حضور حضرت مکلم طور رسیدم فرمودند مرحبا طرازافندی، نزدیک تشریف آورده اظهار رأفت و مرحمت فرمودند و دست مکرمت بسر و روی من کشیدند و احوالپرسی فرمودند. تا اینکه فرمودند، هان شکایت کردی که مشرف نشدی مگر در شهر بحضور سرکار آقا مشرف نمی شوی؟ بعد از بیانات دیگر، فرمودند تو اذن داری، اصل منزل تو اینجاست هر وقت میل داری بیا مشرف شو. ما آنجا را برای راحت تو تعیین نمودیم.

دیگر به خاطر ندارم آیا گزیا شیرینی نان برنجی بود عنایت فرمودند و با عالم عالم عطوفت و رحمت و عطا و عنایت که ذکرش در این اوراق نگنجد مرخص و فی امان الله فرمودند مرخص شده مست و مدهوش با عالمی سروش و جوش و خروش عودت نمودم.

در زیارت آن روز جمالقدم صریحاً به مقام والای حضرت عبدالبهاء اشاره فرمودند و ذهن طرازافندی را برای حوادثی که بعداً و بسرعت اتفاق افتاد آماده فرمودند.

جناب طراز آخرین بار در ایام نقاهت مبارک در شهر شوال ۱۳۰۹ ه ق به حضور اقدس مشرف گشتند جمال اقدس ابهی در بستر بیماری آرمیده بودند.

آخرین زیارت در ایام نقاهت مبارک در

اقصر بهجی

شرح آخرین تشرّف به حضور جمال اقدس ابهی خاطره ای تاریخی و در عین حال بسیار محزن بود:

شهر شوال ۱۳۰۹ هجری قمری.

وقت غروب با حضور حضرت عندلیب و خدام مشرف شدیم بدین معنی که روز ۱۰ یا یازدهم از نقاهت مبارک بود نزدیک غروب خبر دادند که امر مبارک است هرکه در قصر

از مسافرو مجاور و خدام حاضر است مأذون است. لذا بخاکپای محبوب عالم مشرف و فائز گشتیم بستر مبارک در وسط اطاق روی زمین مبسوط بود تشک و لحاف هردو ملفوف سفید داشت هیکل مبارک به بالش های پر دو یا سه بالش تکیه فرموده بودند میرزاضیاء الله و بدیع الله با بادبزن های دستی معمولی به بادزدن هیکل اطهر انور مشغول بودند ضعف مبارک شدید و صوت مبارک ضعیف بود پس از اظهار عنایت، با حالت ضعف و صوت خفیف ولی بسیار شمرده آیات فراق و کلمات افتراق از لسان عظمت جاری شد و در باره اتّحاد و محبّت بیانات و وصیّت و نصیحت می فرمودند. و این فقرات از کتاب مستطاب اقدس را تلاوت می فرمودند قوله تعالی:

قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکت امواج بحر بیانی انّ فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخرى ما اطّلع بها الا الله الفرد الخیر و نریکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائ الا علی و قبیل من الملائكة المقربین. یا اهل الانشاء اذا طارت الوراق عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم. ایضاً

یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سماء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و اعلاء کلمتی بین العالمین و نیز در وحدت و اتّحاد و محبّت و وداد و دوری از اختلاف و شقاق بیانات و نصایح فرمودند.

پس از استماع این آیات باهرات از فم اطهر مولی البینات دیگر حال این عباد معلوم است حضرت عندلیب بکلی منقلب شده بصوت جلی با اشک روان و دل بریان بکلمه یابها یابها ناله و فغان نمودند. هیکل اطهر سپس حاضرین را مرخص و فی امان الله فرمودند لذا طواف نموده از اطاق با نهایت احزان و احتراق بی پایان از فراق محبوب امکان خارج شدیم و در آن یوم هموم و غموم چنان بر وجود نابود این ناتوان مستولی گردیده بود که اقلام عالم از تحریر و تقریرش بالمره عاجز و قاصر است از جمله نفوس حاضره در آن کره از

تشرّف جناب آقاسیداسدالله قمی علیه رحمة الله بود. این آخرین روز تشرّف این ذرّه ناتوان بساحت قدس جمال اقدس ابهی جلت عظمته و تعالت قدرته بود. بعد از آن روز بنده هم تب کردم و مریض شدم.

بدین ترتیب تابش آفتاب شمس حقیقت که از مشرق اراده پروردگار در عالم ادنی طلوع نموده بود در گردش طبیعت جسمانی حیات خویش به پایان رسید و در مغرب زمان افول فرمود. روشنائی حاصله از سرور و وصل و دیدار جانان در هاله تاریکی غم جدائی فروخزید و نشئه شادی از دامان دل‌های مشتاقین رخت برکشید.

صعود جمال معبود ارواح العالمین

لمظلومیّة الفداء

من که زجان ببریده ام چون گل قبا بدریده ام

زان روشدم که عقل من باجان من بیگانه شد

عواطف انسانی و رقیقه حاضرین در چنین موقعیت عظیم دستخوش هیجانات ناشی از اندوه و ترس از حرمان و جدائی جبران ناپذیری گردیده و هرکس به گونه ای احساسات خویش را ابراز می نمود. جای تعجب نیست که طراز افندی نوجوان پس از سال‌ها انتظار توأم با امید عاقبت به زیارت معبود نائل گردیده و از صمیم دل و جان طلب می نمود تا دوران وصال روحانی طولانی شود و نهال نورسته ایمان و ایقان او از نیشان مرحمت الهی سقایه گردد و بارور شود.

ایشان درباره آن روزهای پرحادثه و مهم تاریخی می نویسد:

لیله دوم ذیقعدّه سنه ۱۳۰۹ هجری قمری در قصر مبارک بهجی.

این عبد ذلیل یک هفته به غروب شمس حقیقت مانده یعنی پس از روزیکه در بستر به لقاء مالک قدر و محیی بشر مشرف شدم از شدت احزان و آلام مریض شدم ولی اعتنائی نمی کردم غالب روزها برای کسب اطلاعات از حال مبارک به بهجی می رفتم و باز به عکا مراجعت می نمودم. تا در وقت اذان صبح خبر صعود جمالقدم به عکا و مسافرخانه رسید. مجاورین و مسافرین همگی محترقانه رو به بهجی حرکت نمودند. مخصوصاً عده ای

که تازه وارد شده بودند و بلقاء الله مشرف نشده بودند من جمله جناب میرزاباقر بصّار رشتی و میرزا علی اصغر برادرشان و جناب دکتر حاجی میرزا محمد علیخان آقا شیرازی، و افراد دیگری هم جزو این دسته بودند ولی نام آنها را به خاطر ندارم مقصود این است هیچکس در فکر دیگری نبود همه با یأس و حزن شدید به قصر رفته بودند. وقتی این بنده شرمنده از غروب شمس حقیقت مطلع شدم دیگر نفهمیدم چگونه از خان جرین که مسافرخانه و محلّ اقامت من بود، تنها، افتان و خیزان و حیران و نالان بسینه و سر زنان این راه را پیمودم خاطر دارم چندبار در راه از پافتادم و ناله و نوحه نمودم تا خود را بقصر بهجی رساندم جمعیت از هر طبقه و دسته و ملت، وضع و شریف، مجاورین و مسافرین همه حاضر بودند و ناله و فغان بعنان آسمان می رسید حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه ببالای قصر تشریف می بردند و در مراجعت آیات مبارکه کتاب اقدس را تغنی می فرمودند و اشک از دیدگان مبارک مانند مروارید از محاسن مبارک بزمین می ریخت. رقتی عجیب و حزنی شدید و منظره غریب بود که ممتنع و محال است این نملة ضعیف و مور نحیف بتواند اوضاع آنروز را به رشته تحریر و یا تقریر برآورد. جناب فریق پاشا و متصرف و قاضی و مفتی و جمیع رجال ناس و اجزاء مهمه دوائر دولتی کلاً از مشایخ و وزراء و رؤسای امور و نصاری از عکا و حیفا و هر کجا که بودند اطلاع یافته و مجتمع شدند. جمعی در اطاق پائین قصر جالس بودند و از آنان با چائی و قهوه و سیگار و غلیان پذیرائی می شدند. بنده شرمنده بفکر انتحار خود افتادم و تصمیم گرفتم به سه نحو هر کدام ممکن شود، یا خود را در دریا اندازم یا از بام بزمین و یا با شال کمر خود را خفه کنم. به دریا دور بودم، راه بام را درست نمی دانستم و جمعیت هم همه جا بودند شاید بوئی می بردند و ممانعت می نمودند لهذا تصمیم گرفتم با شال خود را خفه کنم و دنبال یک محل و گوشه ای می گشتم که بالمره خلوت و کنار باشد ولی بمحض اینکه بجد تمام در صدد محلّ آزاد و مناسب برای اجرای مقصدم بودم گاهی هیکل اطهر اقدس پیمان یزدان از اطاق بیرون تشریف می آوردند و بلقاء طلعت آن ماه خود را تسلی می دادم در عین حال مشاهده حرقت مبارک، صد در صد بر حرقتم می افزود و در تصمیم محکمتر می شدم اما در این میان یکدفعه دیدم بهرجهتی رو می کنم

دو نفر همراه می شوند یکی جناب میرزانورالدین ابن زین المقرین علیه غفران الله و یکی میرزاحیب الله فرزند جناب آقارضا قناد شیرازی علیه رحمة الله. بهرطرف آهنگ رفتن نمودم دیدم اینها با من هستند ولی درک نکردم که مطلب چه چیز است. در چنین وقت و حال و فکر، جلوی اطاق مبارک آمدم، بسکه بسر زده بودم قادر نبودم سرم را بالا نگاهدارم و صورتم گرفته و غمگین بود. حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه به آقامیرزامحمودکاشانی فرمودند تا امروز ما بجهت حفظ جمال مبارک حکمت می کردیم حال دیگر چه حکمتی مناجاتهای عربی جمال مبارک را تلاوت کن. او شروع به تلاوت مناجاتهای عربی نمود. در وقتی که چنین احوالی در جریان بود محمدابراهیم سلمانی با تیغ شکم خود را مجروح کرده بود. چند نفر جوان و بچه دور او جمع شده و می گفتند ابراهیم شکم خود را پاره کرد بروید بسرکار آقا بگوئید. این عبارت و استدعا، و نفس این عمل در آن محلّ و موقع هردو بی اندازه نزد من بی نمک و ناگوار نمود زیرا اگر کسی قصد انتحار داشت چرا در آن محلّ باید اقدام کند و اگر چنین انقطاعی به وجود آمده چرا طوری عمل را انجام نداده باشد که فوراً به حیات خود خاتمه دهد و هم چنین گفتار و تقاضای آن جمعیت که می گفتند، بروید بسرکار آقا بگوئید در حالیکه آن مظلوم عالم چنین مصیبت معظم بر نفس مقدّسش وارد شده است. صد ابراهیم و امثال او نیز رفتند چه شأن و قیمت دارد. چقدر بی انصافی است که در چنین موقعی توجه آن مظلوم عالم را از امور مهمّه منصرف نمایند و معطوف به عمرو و زید کنند. کم کم این عمل و این افکار مرا از فکر نابود کردن خودم منصرف نمود حقیقتاً اصطلاح ادب از که آموختی از بی ادبان. مصداقش تحقق یافت باری بعد معلوم شد و بمن گفتند که سرکار آقا تا آنروز بما دستور فرمودند مواظب میرزا طراز باشید تنها جائی نرود هر کجا رفت با او بروید. یا اهل الانصاف ملاحظه کنید آن مظلوم یکتا و قائد بیهمتا و چوپان گله جمال اقدس ابهی در چنین حالی و وقتی و حرقت و طوفانی و شدت مصیبت و بلائی این مور ضعیف را چگونه محافظه فرمود و در کھف حمایت و سایه عطوفت و عنایت خود حراست فرمود جلّت عظمت و تعالی اقتداره.

تا این که روز شام شد و بنا و عمله بسرعت و قوت تمام مشغول حفر اطاق و ساختمان بجهت استقرار عرش اطهر انور بودند تقریباً شاید دوساعت از شب گذشته بود که محل آماده و مهیا شد و میهمان های اغیار کلاً رفتند و هم شنیدم و دانستم که جسد اطهر را خود هیکل اقدس حضرت عبدالبهاء با آب و گلاب شستشو نموده و رسوم و دستور کتاب را فی جمیع الجهات انجام دادند و در جعبه ای از خشب (چوب) محکم متقن استقرار داده بودند و امر فرمودند اصحاب و احباب، از مجاورین و مسافرین کل حاضر شوند. سپس هیکل عنصری جمال معبود را از اطاق مبارک حرکت دادند. در پله بند قصر بهجی بنده هم رسیدم و بحاضرین ملحق شدم. تابوت مبارک باطاق محل استقرار عرش مبارک رسید مراسم قدری امتداد یافت تا اینکه به ید مبارک حضرت غصن اعظمش در مقر ابدی استقرار یافت و استادان معمار و بنا درب آن مقر را گرفتند و در استحکام آن بنا فوق آنچه تصور شود اهتمام نمودند. پس از انجام این امر مهم، حضرت من اراده الله عبدالبهاء از طبقه پائین به بالا تشریف آوردند از شدت تأثر و تحسّر قلب الطّف اعزّ اعلاّی مبارکش گرفت حقیقتاً مانند اینکه از کار افتاد بنده بیرون اطاق بودم ولی وحشت و اضطراب مخلصین له الدّین آنطوری بود که این ذره ناچیز بی نهایت مضطرب شدم و غروب شمس حقیقت فراموش شد. نگرانی بی شبهه و نظیری حادث گشت. این قضیه قریب یک ساعت امتداد یافت تا قلب اطهر انور بحالت طبیعی بازگشت نمود، اظهار عنایت و مرحمت در حق کل فرمودند و بجهت راحت تشریف بردند. فی امان الله، آخرین بیان آن آفتاب عهد بود بنده را مرحوم حاجی میرزا حسن خراسانی به محبت و مرحمت تمام مساعدت و همراهی فرموده از قصر بهجی به خان جرین آوردند و توصیه کردند که مقداری خاکستر گرم و نمک بسرم ببندند چه که سرم ورم کرده بود و درد شدید داشت دیگر نظر ندارم چه پیش آمد همینقدر می دانم شاید مدت یک هفته در قصر در اطاق آقامحمدقنداق ساز بستری بودم. مرا روی تخت خواباندند و حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه معالجه بنده را در عهده جناب دکتر حاجی میرزا محمدعلیخان شیرازی علیه غفران الله گذاردند. صوت من بالمره گرفته بود مشمع خردل بسینه ام انداختند بطوری که از شدت آن سینه ام مجروح شد و

معالجات دیگر کردند تا بفضل الهی شفا از دارالشفای اسم اعظم عطا شد از بستر بیماری برخاستم و راه افتادم ولی ضعف شدید داشتم.

؛

## فصل چهارم

آغاز دوره عهد و میثاق الهی

خانه مهر تو آباد که از لطف تو ما

روزگاریست که سر بر در این خانه زدیم

دوران شگفت انگیز و پر حادثه عهد و میثاق و سرپرستی مرکز منصوب آن، حضرت سرالله الاعظم، با تلاوت کتاب عهدی، وصیت نامه مبارکه شارع امر بهائی رسماً آغاز گردید. اهمیت کتاب عهدی (اکبر الواح) در اوقات حزن انگیز صعود مظهر ظهور الهی برای احبباً که از لقاء مجلی طور در عالم ادنی محروم گردیده بودند کما هو حقّه واضح و مشهود نبود. هم چنین کمتر کسی از حاضرین در آن مجمع تاریخی و یا در سایر نقاط دنیا از کیفیت روحانی و مقام و مرتبت و منزلت حضرت عبدالبهاء اطلاع کافی داشت و میدانست که حضرت بهاء الله در مناقب حضرت سرالله بیان داشته اند: "در وجود او آیتی است که ما در اکثر الواح آنرا اکسیر اعظم تعبیر فرموده ایم این آیت در هر نفسی که موجود باشد جمیع حرکات و سکناش در عالم نافذ و مؤثر است."

حضرت عبدالبهاء در باره تعیین مرکز میثاق میفرمایند: "... در این کور هیچ امری بوضوح و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه..."

مظهر امر الهی مقام مرکز میثاق را گذشته از بیان شفاهی به نص صریح کتاب عهدی مشخص فرمود و ابواب جمیع شبهات مختلفه مسدود گردید.

جناب طراز یکی از شاهدین امین و عینی بودند که هنگام تلاوت کتاب عهدی در جمع احبباً در ارض اقدس و در آن محفل با شکوه حضور داشتند و شرح وقایع آن روز و روزهای بعد از صعود حضرت بهاء الله را چنین حکایت می کنند:



تصویر می‌کنم روز ۹ از غروب شمس حقیقت و نیز اعظم بود که عموم اصحاب و احباب و مسافری را در روضه مبارکه احضار نمودند کلّ تلقاء وجه مرکز عهد و محور میثاق حاضر شدند، امر فرمودند میرزا مجدالدین پسر جناب کلیم بر روی یک صندلی ایستاد جمعیت شاید دویست نفر بودند کتاب عهدی را که با خط مبارک مرقوم گردیده و مزین به خاتم مبارک بود تلاوت نمود. بعد که جمعیت همگی از روضه مبارکه خارج شدیم هیکل اطهر اقدس ایستادند و متقدمین همه حاضر بودند صریحاً اعلام و اعلان فرمودند از این ساعت بعد احدی حق ندارد یک کلمه، یک سطر، یک مکتوب، نزد خود بجائی بنویسد و بفرستد مگر اینکه بامضاء و اطلاع من باشد البتّه مطلب و مفهوم بیان مبارک این بود ولی نه عین عبارت. شرح مضرات آن را هم فرمودند که امرالله بجز بمتابعت و عدم مخالفت مصون و محفوظ نمی‌ماند. اینها را خودم حاضر بودم و شنیدم. یکی از اطلاعات مهمّ آنروز من این بود. موقعی که از محوطه روضه طلعت احدیه خارج شدم، خادم را دیدم دست بسینه و سرزیر افکنده، پشت بدیوار ایستاده و جمعیت مرتّب با سکون از روضه مبارکه خارج می‌شدند. من ابداً متوجّه به یمین و یسار خود نبودم چون فاصله ما بیش از دو متر نبود الله‌ابھائی به خادم گفتم، فوری یک نفر زیر بازوی من زد برگشتم دیدم شعاع پسر ناقص اکبر است می‌گوید چرا باین شیطان الله‌ابھی گفتمی؟ و اضافه کرد، جمال مبارک او را طرد فرمودند، رفت به اقدام مبارک افتاد به او فرمودند ای سگ برو. گفتم من سابقه ندارم من بعد دیگر به او الله‌ابھی نمی‌گویم. در ماه رمضان از روش و شیم و آداب و اخلاق شعاع خوشم نیامده بود و او را بالمرّه ترک کرده بودم و از ملاقات او تنفر داشتم. آنروز بعد از غروب شمس حقیقت این طور پیش آمد.

زمانی همین خادم را مطرود اسم اعظمش یقین داشتند و در صدد قتل او بودند حضرت عبدالبهاء روحی لمظلومیته الفداء او را بردند و حفظش فرمودند چه که اگر حادثه‌ای دست می‌داد ضررش برای امرالله و زیانش لاجل طائفین شدید بود و اصلاح آن ممتنع و محال. پس از مدتی ناقضین او را از جوار مبارک ربودند و القاتّ جدیده باو نمودند و او را برای فساد و فتنه و تهمت و افتراء بمرکز عهد الهیه مبعوث نمودند و آن مطرود حق را در روضه

مبارکه مقرر و مسکن دادند و قلب اطهر انور ارق فرزند بها را با این عمل خود محترق ساختند و به آتش افروخته بدست حقد و حسد آن قلب منیر را سوختند و آن فؤاد لطیف را مجروح نمودند تَبَّأَ لَهُمُ مِنَ الْحَيْنِ إِلَى الْآبَدِينَ. بعد که این علیل در سنه ۱۳۱۵ هجری بعد از فوت میرزا ضیاء الله مشرف شدم و در ظلّ رایت میثاق نیر آفاق ۱۳۰ روز مشرف بودم به چشم خویش ناظر وقایعی بودم که در مورد و مقام تاریخی خود تحریر خواهد شد. باری بعد از صعود و غروب ربّ الجنود و مقام محمود و مالک غیب و شهود، چند روز کمتر از یکماه در عگا و بهجی مشرف بودیم و بعد مرخص فرمودند. گویا ۹۵ روز از نوروز گذشته بود به امر و اراده مبارک مرکز عهد الهی و نیر میثاق ربّانی از عگا حرکت نمودیم.

در ایّام حضور یک روز بعد از ظهر، طلعت عبودیت لله الحقّ بنده شرمنده و متصاعد الی الله جناب حاجی سید نصرالله کاشانی علیه رحمة الله را در اطاقی از اطاقهای فوقانی اطراف قصر مبارک احضار فرمودند. آن آفتاب عهد را در بستر زیارت نمودیم و به اقدام نازنینش بوسه زدیم و بیانات مبارکه و دستورات منیعهاش را که با رقت و ضعف شدید می فرمودند استماع می نمودیم بعد فی امان الله و حفظه فرمودند.

بیانات الطف احلی جوهر و خلاصه اش این بود:

اوضاع ایّام صعود و غروب را آنچه بدیده خود دیده‌اید در هر کجا بجهت احبّاء و اصفیاء حکایت نمائید و از طرف من بعموم تکبیر برسانید و بگوئید آنچه الواح و آثار از بدو امر تا امروز از قلم اعلی صادر و نازل شده آن الواحی که تاریخ و امضاء خ ا د م دارد جمیع اینها از فم اطهر و لسان مشیت صادر و نازل شده چون احبّای الهی ادباً عرائض را بنام خادم تقدیم می داشتند این است جواب از لسان خادم نازل شده والاّ جمیع آن الواح به وحی الهی و قلم اعلی نازل حتّی کلمه خ ا د م.

مراجعت از ارض اقدس

در حقیقت اولین مأموریت جناب طراز که در سن ۱۶ سالگی عطا شد ابلاغ پیام حضرت عبدالبهاء به یاران بود. طراز جوان پس از اختتام دوره زیارت بی نظیر و تاریخی در حالیکه خاطرات حوادث عجیب و غیرمنتظره‌ای را که در مدّت اقامت در ارض اقدس رخ داده

بود در قلب و روان خود به‌مراه می‌برد، منقبتی ابدی یافته بود و موفق به زیارت جمال مظهر ظهور گردیده بود که به فرموده آن حضرت نعمت زیارت مظهر ظهور برابر با ثواب حاصل از جمیع اعمال خیر نسلهای گذشته و آینده است. حدود چهار هفته از صعود حضرت بهاءالله میگذشت. طراز افندی در معیت حسین اقبال فرزند آقامصطفی بغدادی به حیفا آمدند و از آنجا به بیروت حرکت کردند. در این سفر هاجر خانم (خاله) وحاجی سیدنصرالله و جناب طراز همراه یکدیگر بودند.

در حقیقت هاجر خانم و جناب طراز را در این سفر به حاجی سیدنصرالله که ایشان هم عازم ایران بود سپرده بودند. در بیروت حاجی سیدنصرالله مریض شدند و تب شدیدی عارض شد و در بستر افتادند. جناب طراز برای ایشان دکتر آوردند و دوا گرفتند و پذیرائی نمودند تا اینکه پس از ۱۰ روز صحت حاصل شد و توانستند به حرکت ادامه دهند.

بعلت غروب شمس حقیقت، مسافرین قصد عزیمت به اسلامبول را نداشتند از این رو با مشورت آقامحمدمصطفی بغدادی یک بلیط برای عزیمت از بیروت به اسلامبول و بلیط دیگری برای حرکت از اسلامبول به باطوم تهیه نمودند. وقتی کشتی وارد اسکله اسلامبول شد زائرین بنا بر نیت قبلی در کشتی ماندند و پیاده نشدند ولی کشتی از اسلامبول حرکت نکرد. یک روز گذشت و بعد مسئولین کشتی و مأمورین اسکله به آنان اطلاع دادند که کشتی به باطوم نمی‌رود و راه بسته است.

در بدو ورود کشتی به اسلامبول، مأمورین علت مسدود بودن راه را از مسافرین مکتوم می‌داشتند و بطور واضح اظهار نمی‌کردند بعداً معلوم شد که به واسطه بروز بیماری مسری و با، دولت امپراطوری روس راه را مسدود نموده است. جناب طراز و همراهان به ناچار از کشتی پیاده شدند و برخلاف تصمیم قبلی که قرار بود بمسافرت ادامه داده و در اسلامبول توقف نکنند، مجبور شدند مدت ۵ روز در این شهر بمانند.

توقف در اسلامبول فرصت مغتنمی پیش آورد که با آقاسیداحمد افنان، آقامشهدی حسین قزوینی (والد دکتر یونس خان افروخته) و آقانصرالله اردکانی و چند نفر دیگر از احباء دیدار کنند.

وقتی مسلم شد که هیچ کشتی به باطوم نمی‌رود مسافری نداشتند که باید طریق دیگری اتخاذ نمایند. ضمناً در مدت توقف متوجه شدند که شیوع وبا بسیار شدید است و جمیع حدود و ثغور نواحی را قرنطین کرده‌اند و عبور و مرور صعب و دشوار می‌باشد. بلیط‌هایی که قبلاً تهیه کرده بودند دیگر قابل استفاده نبود ناچار بلیط‌های جدید امتیاع نمودند و با مشورت جناب سیداحمد افنان به طرابوزان حرکت کردند. آقا سیداحمد افنان توصیه‌ای کتبی به تجار طباطبائی در مورد مسافری مرقوم داشتند و وقتی جناب طراز و همراهان وارد طرابوزان شدند با مشورت همان تجار، یک ارابه در بست برای سه نفر، حاجی سید نصرالله کاشانی، هاجر خانم و خودشان کرایه کردند در طرابوزان هیچ مهلتی برای دیدار جمع دوستان نداشتند و فقط یکی از احباب را بنام آقا محمدحسن ملاقات کردند.

زائر جوان هرکجا می‌رسیدند پیام حضرت عبدالبهاء را به احباء ابلاغ می‌نمودند و از این لحاظ دیدار با یاران بسیار اهمیت داشت.

فرد دیگری که در این توقف کوتاه با زائرین دیدار نمود جناب میرزا ابراهیم خان خطاط تبریزی بودند که در اداره کارگزاری کار میکردند. ایشان کنار اسکله شهر مسافری را دیدند. روش و شیوه رفتار و گفتار آنان و همچنین اطلاع بر اینکه از عکا آمده اند باعث شد که آن شخص جلیل ب فکر تفحص و تجسس برای آشنائی با امر الهی افتد. سالها بعد وقتی جناب طراز آن بزرگوار را دوباره ملاقات نمودند وی این موضوع را برای جناب طراز تعریف کرد.

مسافت بین طرابوزان تا ارض روم ده روزه طی شد. ارض روم نقطه سردسیر بود. ورود زائرین مصادف با ایام عاشورا شد و قافله حرکت نمی‌کرد. طراز افندی و همراهان اجباراً در آنجا چند روزی ماندند تا دوران تعطیلات و مراسمی که در ایام عاشورا برپا میشد گذشت و یک قافله به راه افتاد. این قافله بسیار بزرگ بود و به طرف آذربایجان و تبریز حرکت می‌کرد. زائرین سه قاطر کرایه کرده یکی را به کجاوه عربی بستند یکی را حاجی سید نصرالله خان سوار شدند و یکی هم خورجین اسباب‌ها را حمل می‌کرد. راهها در آن اوقات فوق العاده ناامن بود و بسیاری از مال التجاره‌ها را عشائر و ایلات می‌بردند. هر

روز آه و این تجار از دست سارقین و اشرار در طرق و شوارع بلند بود. در این سفر دو نفر انگلیسی که از تجار و از اجزاء سفارت انگلیس در آن کشور بودند قصد عزیمت به تبریز را داشتند و دولت آل عثمان نظر به ملاحظات و روابط سیاسی با کشور متبوع آنان چند نفر محافظ مسلح را برای حفاظت آنها و اشیائشان مأمور کرده بود لذا قافله جناب طراز هم که با قافله مزبور منزل بمنزل طی طریق می کرد از امنیت نسبی برخوردار بود. در طی سفر کمبود مواد غذایی کاملاً محسوس بود و حتی هیچگونه نان دیگری جز نان ذرت یافت نمی شد، میوه جات هم نبود، چون آن منطقه جزو مناطق سردسیر میباشد و اغلب زراعت های آن ناحیه منحصر به کشت تنباکو بود. در نتیجه و به علت فقدان غذاهای مفید و سالم حالت مزاجی همه بکلی مختل شده بود.

زائرین هنگامی که وارد خوی شدند مشاهده کردند که چگونه و با در غایت شدت شوق را احاطه کرده بازار و دکانها بسته بود هیچکس در شهر دیده نمی شد و همه به بیلاقات و کوهستان فرار کرده بودند.

جناب طراز شخصی را به نام حبیب مسکر، بخاطر داشتند که در بازار خوی به کسب مشغول بود و پدر ایشان بوسیله او با اشخاصی که آنروزها مصدر خدمتی بودند مکاتبه می کردند. بقصد پیدا کردن او به بازار مسکرها رفتند اما تمام بازار بسته بود و انسان از خلوتی کوچه و بازار وحشت می کرد.

رئیس قافله و کاروان به حضرات اظهار داشت توقف در اینجا بهر حال خطر دارد اگرچه همگی حتی مالها (حیوانات) خسته هستیم ولی علاج نیست باید حرکت کرد و بعد از ظهر از خوی بجانب تبریز رهسپار شدند و صبح روز چهارم کاروان وارد تبریز شد. شهر تبریز بر خلاف اغلب شهرهای بزرگ ایران دروازه نداشت. بمحض اینکه نزدیک شهر رسیدند بعضی اهالی که یا زنگ قافله را شنیده و یا هنگام عبور و مرور، قافله عظیم را دیدند که از جهت علیه (اسلامبول) می آید بتماشا ایستادند.

جناب طراز می نویسد:

بنده و هاجر خانم در کجاوه عربی نشسته بودیم آفتاب به کجاوه تابیده و من هم جوان ۱۷ ساله بودم یک پیرزن بمحض اینکه چشمش بصورت من افتاد فوری فریاد برآورد آنا نا بو اوشاقی هارا آپاریرسن اوته اوته خلق هامی گدیله داغله (مادر مادر، این بچه را کجا میبری خلق دارند به کوه پناه میبرند).

از شنیدن سخنان آن زن با اطمینان خاطر تبسم کردم یعنی نمی دانی که من در حفظ حقم و محفوظ و مصون از بلا هستم!

زائرین پس از ورود به شهر در کاروانسرای صاحب الامر فرود آمده و منزل نمودند. در این محل میوه جات فراوان از هر قبیل ریخته بود ولی مردم بجهت ظهور و بروز و شدت مرض وبا جرئت مصرف آن را نداشتند مسافرین که مدتی از خوردن میوه جات محروم بودند با وجود اطلاع از شیوع بیماری وبا مقداری از آن میوه ها را ابتیاع نموده و خوردند و بعد از کمی استراحت به بازار محل رفته تا شاید یکنفر از احباب را پیدا کنند. عاقبت معلوم شد حضرت ورقاء و دو فرزندشان آقامیرزا عزیزالله و جناب روح الله در میلان تشریف دارند و احباء هم مانند آقاسید مهدی یزدی و آقاسید سلیمان و جناب آقامیرعلی اصغر اسکویی و جمعی دیگر در میلان هستند به آنان اطلاع داده شد که مسافرینی از ارض اقدس آمده اند و میل دارند با احباب ملاقات کنند. حضرات چند مکتوب و دو اسب توسط جناب آقاسید سلیمان از آنجا برای مسافرین فرستادند تا بمیلان بروند.

جناب حاجی سید نصرالله کاشانی که سرپرست جناب طراز در این سفر بودند با این عزیمت موافقت نمودند و اظهار داشتند کار فوری در طهران دارند و باید هر چه زودتر حرکت کنند. جناب طراز هم صلاح ندیدند که خاله عزیزشان را در آن موقعیت تنها بگذارند و بروند لذا جواب فرستادند رفتن به میلان برایشان میسر نیست و تقاضا کردند اگر ممکن است چند نفر تشریف بیاورند تا یکدیگر را ملاقات کنند و بعد بسوی مقصد حرکت نمایند. همچنین به جناب سمندر نیز تلگرافاً اطلاع دادند سلامت وارد تبریز شده اند و در ضمن درخواست نمودند فوراً مقداری وجه (پول) برای ایشان ارسال فرمایند.

در تبریز آقاسید مهدی و آقاسید سلیمان و چند نفر از دوستان به دیدن زائرین آمدند و مرحوم آقاسید مهدی آنان را بمنزل خود که در باغچه مشجری بود بردند. اما اقامت موقت بر خلاف انتظارشان طولانی شد زیرا جناب طراز چند روزی در آن منزل مریض و بستری شدند. شب اول ورود عده‌ای از احباب آمدند و به تلاوت مناجات و لوح احمد مشغول شدند و برای معالجه بیمار طبیب آوردند معلوم شد مرض به علت صدمات سفر و عدم دسترسی به غذای مناسب و خوردن میوه‌جات در روزهای اخیر اقامت بوده است. جناب آقاسید مهدی با محبت بسیار از میهمانان پذیرائی و از بیمار پرستاری کردند و در حفظ الصحه ایشان مساعی جمیله بکار بردند تا آنکه طراز افندی از خطر بیماری نجات یافتند ولی پس از اعاده صحت نیز هنوز دچار ضعف شدید بودند و بدین جهت توقف ایشان طولانی ترشد و نزدیک یک ماه در تبریز ماندند.

این توقف بی حاصل نبود در دوران اقامت در تبریز مجمعی آراستند و از احبای اسکو، میلان و تبریز ۳۲ نفر حاضر شدند. حسب الامر حضرت عبدالبهاء که آن ایام به سرکار آقا معروف و مشهور بودند قضایای ایام نقاها و صعود مبارک و حوادث را برای احبای مشروحاً حکایت کردند.

جناب طراز مینویسند:

پیام مخصوص و مأموریت این بود که به احبای عرض کنم از بدو طلوع شمس حقیقت تا روز صعود طلعت معبود آنچه الواح مبارکه بنام احبای به ایران رسید که امضاء خدام دارد، حتی تاریخ آنها تماماً از جمال اقدس ابهی است و ربطی به میرزا آقا جان خادم ندارد. چون احبای الهی ادباً عرائض را بنام خادم می‌فرستادند آن سلطان السلاطین و رب العالمین جواب را از لسان خادم نازل فرموده‌اند و حتی آن خدام از فهم اطهر نبأ عظیم است. این مطلب القاء و ابلاغ گردید.

یک روز جناب استاد میر محمد تفنگ‌ساز، مرا به سربازخانه تبریز\* دعوت نمودند و حجره‌ای را که ذات منیع حضرت ربّ اعلی روح الوجود

\* حضرت عبدالبهاء امر فرمودند محلّ شهادت حضرت ربّ اعلیٰ ابتیاع گردد. این ملک در آن اوقات در تصرف پنج نفر تاجر ارمنی بود. به عرض هیکل مبارک رسید که مالکین گفته‌اند: در اینجا گنج پیدا کرده‌ایم. و حاضر به فروش نیستیم در جواب فرمودند بگوئید صحیح است. اما تا وقتی که آن دو ستون (محلّ شهادت) خراب نشده باشد).

☆ لمظلومیته الفداء در آن محبوس و محصور بوده‌اند و در ستون آجری که گویا به اندازه پنج آجر عرض ستون بود صلیب کرده تیرها را رها نموده بودند زیارت کردیم. یک روز در آن حجره مبارکه بیتوته نمودم.

هر روز و هر شب مشمول میهمان‌نوازی دوستان بودیم.

یک روز هم به منزل میرزا تقی عارف دعوت شدیم. ایشان نستعلیق را خوب می‌نوشتند و الواح بسیاری را رونویسی کرده و شخصی بسیار موقن و متمسک بودند.

یک شب هم خلیل تبریزی که در تجارتخانه متعلق به انگلیسیها کار می‌کرد ما را در خدمت حاجی سید نصرالله به منزل خود دعوت کرد. این شخص پس از اعلان عهد و میثاق نیر آفاق، با جلیل مسگرخوئی که به اغوای جمال بروجردی نقض عهد نموده بود همدم و همراه شد.

عاقبت مبلغ پول که تقاضا کرده بودیم از تجارتخانه سمندر، توسط پست رسید، قافله هم مهیا شد و به سوی قزوین حرکت کردیم.

ورود به زنجان

"در دفتر خاطرات جناب طراز چنین مرقوم گردیده است:

قافله ما در زنجان، مقتل شهیدان سیدامکان و مظلوم عالمیان یک شبانه‌روز درنگ نموده و در این مدت با حاجی محمدعلی عطار از بقیة السیف قلعه زنجان در بازار شهر و عصر با چند نفر من جمله آقا محمدقلی عطار ملاقات حاصل شد.

طراز افندی و هاجر خانم در شب ورود میهمان جناب حاجی ایمان و امّ اشرف بودند. در آن سرای محبت و میهمان‌نوازی چندساعتی بذکر ایام صعود ربّ الجنود و مالک غیب و شهود گذشت. در آنجا خبر مهمی شنیده شد و معلوم گردید سرکار آقا یک ورقه خطّ خادم



را در اختیار دارند که نوشته و امضاء نموده بود که "آنچه آثار در مدت چهل سال از قلم اعلی و لسان مشیت حضرت کبریا صادر شده کلّ از نبأ عظیم است و تمام از حیّ قیوم حتی کلمه خ ا د م و تاریخ از فم اطهر است، و چون احباء ادباً عرائض خود را بنام این بنده می نوشتند قلم اعلی جوابها را از روی فضل و رأفت و حکمت و عنایت و قدرته لمقامه الابهی بنام این مفقود (خادم الله) صادر می فرمودند.

یکی از عللی که ناقضین در آن اوقات خادم الله را بطرف خود جلب می نمودند و سعی می کردند رضایت خاطر وی را به ترتیب فراهم آورند و او را وادار به تبعیت از عهد شکنان و ضدیت علیه مرکز میثاق نمایند نحوه نزول الواح مبارکه بود که ظاهراً از بیان خادم صادر می گشت و یک موقعیت استثنائی برای ناقضین بشمار می رفت تا به محو و غیرقابل اعتبار دانستن آثار مبارکه که بدین ترتیب نازل گردیده بود صحّه گذارند. ولی حضرت عبدالبهاء که از نقشه شوم آنان اطلاع داشتند خادم را وادار کردند حقیقت این امر را بخط خود بنویسد و امضاء نماید. خبر وصول اعتراف نامه خادم، یکی از جهاتی بود که باعث شد جامعه امر از فساد ناقضین محفوظ ماند و از تفرّق و تشتت و پریشانی آن جلوگیری گردد.

اهمیت درک این موضوع از همان اوان واضح و مبرهن بود زیرا هزاران لوح که در دست افراد و خانواده های بهائی باقی مانده بود و در دوران ولایت امرالله به تدریج جمع آوری گردید هر یک متضمن تعالیم و مبادی و اصول و اطلاعاتی بود که برای نسل های آینده بسیار مهم و مغتنم و ضروری محسوب می شد و اغلب آن الواح به امضای خادم الله بود.

جناب طراز احساسات خویش را در این زمینه چنین شرح میدهند:  
این مشکل حلّ شد و این رمز کشف گشت حقیقتاً با این که از سواری خسته و مانده بودم  
ولکن آن شب تاریخی بود.

احبای ایران علاوه بر میهمان نوازی که مرسوم و معمول ایرانیان بود محبت و الفت خاصی نسبت به یکدیگر داشتند و مسافرین در حین سفر و ورود به منازل احباء با گرمی و اشتیاق مورد استقبال اعضاء و افراد هر خانواده قرار می گرفتند. این خوی نیکو تسهیلات فراوانی

برای مسافری در طی سفر ایجاد میکرد و در دورانی که مسافرخانه‌ها به صورت و وضع شناخته شده فعلی نبود کمک فوق العاده و مغتنمی محسوب می شد.

در آن ایام جناب حاجی امین باغ بزرگی در زنجان داشتند که پر از درختان میوه بود. طراز افندی و همراهان هنگام اذان صبح از زنجان عازم حرکت به سوی قزوین شدند. هوا هنوز تاریک بود. جناب حاجی امین چند خوشه انگور صاحبی عالی از باغ خود چیده و در تاریکی بدون اطلاع مسافری آنرا در گوشه کجاوه ایشان می گذارند و می روند و الاکرام بالاتمام می فرمایند. جناب طراز آنقدر تحت تاثیر این محبت پدران و متواضعانه قرار میگیرند که مینویسند:

چون این عمل آنروز فوق العاده در من مؤثر شد در نظر ماند.

کجاوه زائرین همراه با قافله به راه افتاد و به روال پیشین در هر محلّ (منزل) توقف کرد. در کیشکن نیز که در یک منزلی قزوین و آخرین محلّ توقف قبل از رسیدن به مقصد بود ایستاد. طراز افندی و هاجر خانم در منزل کدخدای ده مسکن نمودند و در آنجا استراحت کردند.

عصر همان روز ورود کدخدا آمد و خبر داد جمعیت زیادی از قزوین به استقبال آمده اند. ملاقات زائرین ارض اقدس از جهات بسیار برای احباء اهمیت داشت. اولاً آنان از کوی محبوب می آمدند و دیده به رخسار آیات ملکوت روشن نموده بودند و ثانیاً حامل خبرهائی بودند که خود اغلب شاهد و ناظر بر وقوع آن بودند. ثالثاً اکثر اوقات مأموریت هائی خاص به زائرین محول می گردید و پیام های مخصوص و بسیاری از الواح توسط آنان ارسال می شد و بعداً بوسیله مسافری از نقطه ای به نقطه دیگر می رفت و منتقل می شد و ابلاغ می گردید.

طراز افندی بمحض شنیدن خبر ورود مستقبلین، با عجله از منزل کدخدا بیرون دویدند و برای دیدن دوستان و بستگان به سمت بیابان شتافتند.

ایشان می نویسند:

ملاحظه شد شاید سی نفر آمده‌اند من جمله معلّم من بودند یک حال عجیبی و بحت غریبی و مسرت توأم با حزن شدید و رقت مرگ با مسرتی دست داد اطاقی که داشتیم با فرشهای خوب مفروش بود و بزرگ بود فوری سماور آوردند بساط چائی گسترده شد و از جناب کدخدا تعداد ۶ یا ۷ عدد مرغ چاق طلب کردم آوردند فوری ذبح کردند. دیگ بزرگ آوردند بار گذاردند قدری هم لپه ریختند چون چیز دیگری آنجا در دسترس نبود نان هم آوردند و شب یک غذای ساده، مقوی و بی‌ضرری در یک خوان با روح و ریحان صرف نمودیم. شب بذكر الله الاعظم گذشت و وقت اذان صبح به طرف قزوین حرکت کردیم.

بدین طریق فواصل راه منزل به منزل طیّ شد و زائر نوجوان با قلبی آکنده از مهر و عنایات لا تحصی ربّانی به دامان خانواده بازگشت. قافله زائرین و مستقبلین آنان روز ۲۹ صفر سنه ۱۳۱۰ هجری قمری وارد شهر قزوین شدند. هنگام ورودشان طبق رسوم زمان قدیم در جلو درب منزل گوسفندی برای شکرگزاری از ورود خوش آیند و سلامت زائرین ذبح شد.

جناب سمندر سه شب به اصطلاح آن روزها سفره دادند و از جمیع احبّای الهی و جمعی از دوستان غیر بهائی پذیرائی مفصّل کردند.

بنا به مصلحت وقت و به منظور ممانعت از ایجاد بلوا و تزییقات علیه جامعه امر در آن شهر، رعایت حکمت لازم بود لذا این طور شایع کردند که زائرین از خراسان آمده‌اند البتّه کسی هم در آن اوقات نمی‌دانست حیفا و عگا کجاست.

مرض وبا در ایران هم شیوع داشت و خاتمه نیافته بود و کمبود وسائل پزشکی و درمانی باعث مرگ و میر بیشتر مبتلایان می‌گردید.

درخاطرات جناب طراز آمده است:

شبی در نظر دارم در اطاق بزرگ طبقه فوقانی که از طرف شمال رو به حصارخانه و از جنوب رو به محوطه حیاط بود سفره غذا افتاده جمعیت عائله در خدمت پدر و مادر و اخوان و همشیره‌ها مشغول صرف غذا بودیم بغتاً صدای شیون از همسایه خانه و باغ بلند

شد پدرم امر فرموده پرده‌های طرف باغ را انداختند. صبح روز بعد معلوم شد دو نفر در آن خانه فوت شده‌اند.

در آن تاریخ چهارماه هلالی (قمری) از غروب شمس حقیقت گذشته بود و از افول آفتاب عنایت سپری شده بود. بدون کم و زیاد یک سال تمام این سفر امتداد یافت. ۷ ماه آنرا در عکا بودیم پنج ماه آنرا در ایاب و ذهاب در دریا بودیم و یا به توقف برای رفع خستگی گذشت. از راه رشت و بادکوبه و علیّه (اسلامبول) رفتیم و از راه ارزروم و خوی و تبریز و زنجان مراجعت نمودیم. با مسرت سرشار رفتیم و با غم و اندوه و حزن بی شمار و حساب بازگشت نمودیم. ذلک تقدیر العزیز الحکیم لا اله الا هو العلی العظیم.

مراجعت طراز افندی از ارض اقدس مصادف با آغاز وصول مراحم و مواهب الهیّه نسبت به ایشان بود که مستمراً در قالب الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء میرسید و روح و قوای معنوی جناب طراز را پرورش می داد و توسعه می بخشید.

مرکز میثاق در لوح زیر معنا و مفهوم اسم پر میمنت "طراز" را که مظهر ظهور به ایشان عنایت فرمودند توضیح میفرمایند.

هو الله ق جناب میرزا طراز ابن جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

ای طراز بدیع طراز در لغت جامه بدیع را گویند و شهر شهیر پس تو قامت دلجوی دلبر خوش خوی عهد و پیمان را جامه دیبا باش و شمع شهر بدیع طراز شو با رخی زیبا تا از صباحت و ملاححت و طراوت و لطافت غبطه غلمان جنان گردی و رشک خوبان ختن و ختا  
عع.

"طراز بدیع" پس از بازگشت از سفر یکساله به قزوین در حجره پدر به کارهای تجارتنی مشغول شدند آقامیرزا عبدالحسین برادر بزرگ ایشان مدیریت حجره را بعهده داشت ولی بعد از مدّت کوتاهی که جناب طراز کارهای جنبی تجاری را انجام میدادند رتق و فتق امور و خرید و فروش و انجام جمیع کارهای سرپائی به ایشان محول شد.

دلالتها برای هر امری حتی بروات تجارتی به ایشان مراجعه می‌کردند و اگر در حجره نبودند برادر بزرگتر به مراجعین می‌گفتند بعداً برای انجام کارشان رجوع کنند و شخصاً به درخواست‌ها رسیدگی نمی‌کردند.

هر روز صبح بسیار زود به حجره می‌رفتند و ساعات کار آنقدر طولانی بود که گاه هوا تاریک می‌شد و ناچار بودند چراغ و یا شمع روشن کنند تا کارهای روز را به اتمام رسانند در حالیکه در آن دوران معمولاً ساعات کار تجارتخانه‌ها قبل از غروب آفتاب خاتمه می‌یافت.

خانواده سمندر بدو در سرای حاجی رضا، حجره تجارت داشتند. رئیس حکومت شهر محمدباقرخان که ملقب به سعدالسلطنه بود یک کاروانسرای تجارتی بنا کرد و آنرا سرای نام نهادند جمیع تجار طراز اول سرای حاجی رضا را به محل جدید بردند جناب سمندر را نیز به آن سرا فرا خواندند و دعوت نمودند تجارتخانه سمندر به محل جدید منتقل گردید و در آنجا یک حجره و یک انبار بزرگ گرفتند و بکار مشغول شدند. جناب طراز در قسمتی از خاطراتشان می‌نویسند:

رونق تجارت ما در آن ایام طوری بود که محسود اهل سرا و محل اعتماد و اطمینان جمیع تجار بودیم. مهر و امضاء پدر من محل اطمینان و احترام کل بود در یک روز هر قدر مال التجاره می‌خواستیم بخریم به موعده ۶ تا ۱۴ ماه بما می‌دادند بهیچ وجه محتاج سرمایه پولی برای تجارت نبودیم بواسطه شهرت به صداقت و امانت و اداء دیون در میقات معین خود، همه تجار افتخار می‌کردند با ما معامله تجاری برقرار کنند. دلالتها واسطه می‌فرستادند تا از آنها خرید کنیم.

حضرت عبدالبهاء موقعیت خاندان سمندر را در قزوین در لوح ذیل توجیه فرموده‌اند.

هوالبهی ق جناب میرزا طراز علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هوالبهی

ای نونهال بوستان الهی آنچه بجناب بهاج پرابتهاج علیه بهاء الله الابهی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از معانیش مبانی روحبخش ادراک گشت بحضرت سمندر چون چندروز

پیش مکتوبی مرقوم شده لهذا تصدیق جائز نه تکبیر این سرگشته بادیۀ فنا را ابلاغ نمائید و بگوئید که ارضی که در آن سمندر لانه و آشیانه نماید باید شعله اش بفلک الافلاک رسد نار عشقی بر فرور و جمله هستیها بسوز باید انشاء الله بهمت دوستان الهی گلستان خلیلی در آنجا تزیین یابد ای سمندر الهی آتشی از نار محبت الله پر شعله در اطراف و حوالی خویش در آنجا برافروز تا پرگل و ریحان گردد و جنت عرفان شود ع.ع.

یک داستان در این مورد از زبان جناب طراز ذکر می شود تا زمینه کار این خانواده و طرز فکر تجار آن روزگار نسبت به جناب سمندر و فرزندان ایشان معلوم گردد:

☆ شخص تاجری به نام مشهدی عبدالله بود که ما از او به وعده ۱۴ ماهه جنس خریده ولی اختیار داشتیم از قرار چند درصد نزول را کم کنیم و بپردازیم. روزی مبلغ پرداختی را که قران نقره (پول نقره) بود در کیسه ای ریخته و زیر عبای خودم گذاشتم و بحجره او بردم که احتراماً تحویل دهم و حساب تصفیه کنم. قبول نکرد و طلب خود را نگرفت و گفت، به حجره شما مال فروختم که در رأس مدت بگیرم حجره شما از حجره خودم اعتبارش بیشتر است. پول نزول را نگرفت و من آن را به حجره خودمان برگرداندم.

در سنه ۱۳۱۳ هجری قمری که میرزا رضا کرمانی ناصرالدین شاه را با تیرزد و حضرت ورقا و روح الله شهید در انبار طهران شربت شهادت نوشیدند و جان شیرین را در عشق طلعت عهد و میثاق نازنین فدا کردند احزان اهل بهاء تجدید شد ولی در عین حال حرارت و جنبش تازه ای در احباء تولید گشت. جناب طراز نظر به عشق و محبت و علاقه و رفاقت و انس به حضرت روح الله شهید غالباً بی تاب و بی قرار بودند و اغلب شبها موقعی که همه اهل منزل می خوابیدند عکس آن دو شهید را روبروی خود گذارده مناجات و اشعار می خواندند و اشک می ریختند و آرزوی شهادت می نمودند.

"طراز بدیع" هنوز در عنفوان جوانی بودند و احساسات رقیقه داشتند. قلم توانای حضرت عبدالبهاء پیوسته روح و جان ایشان را مطرّز و مستغنی می نمود. چنانکه در لوح ثمین ذیل مرقوم فرموده اند:

هو الله

ای طراز دیباج الحبّ در این دور جمالقدم و کور اسم اعظم روحی لعباده المخلصین فدا از خدا بخواه که طراز طراز طراز الهی گردی بلکه شمع طراز شوی و از دون نفحات حدیقه تقدیس بی نیاز گردی و به آنچه سبب اعلاء علم میثاق نیر آفاقت دمساز گردی لعمر البهاء انّ هذا هو الموهبة العظمی ع

ازدواج جناب طراز

در همان دوران پرحادثه و انقلاب یعنی در سال ۱۳۱۳ ه ق، جناب سمندر بساط عروسی مفصلی برای فرزند ارجمند خود برپا داشتند که چندین روز ادامه داشت. جناب طراز در سن ۲۲ سالگی با طرازیه خانم فرهادی که از منسوبین مادرشان بودند ازدواج کردند. طرازیه خانم از خانواده شهیر فرهادی و فرزند جناب آقا شیخ احمد (ابن آقا محمد جواد)، برادر کهنتر جناب آقا هادی از رجال شهیر و با شهامت دوره اولیّه تاریخ امر بودند. ایشان در سنّه ۱۲۹۲ ه ق در قزوین متولد و طرازیه نامیده شدند و در دامان مؤمنات اولیّه امر پرورش یافتند و بنابر مشیّت نافذه و تقدیرات مقدّره پس از ۲۱ سال ازدواج "طرازین" واقع شد و ارتباط صوری و معنوی دو عائله سمندری و فرهادی تجدید و تحکیم گردید. از این ازدواج سه فرزند تولّد یافتند. فرزند دوم در او ان کودکی درگذشت و دو فرزند به نام های محمد و مهدی (نام جدّ مادری طرازیه خانم) زندگانی این زوج نمونه را از محبّت خود سرشار نمودند.

هرچند وسائل تحصیل کافی برای دختران وجود نداشت و تغییراتی که پس از ازدواج در مسیر زندگی او ایجاد شد و موانع متنوعه دیگر برای پیشرفت آمال ترقی خواهانه طرازیه خانم و بروز استعداد فطری وی سدّ و حائل بزرگی گردید و انجام مقصودش را که ادامه تحصیل بود به تعویق انداخت ولی همیشه مترصد فرصت مناسب بود و آرزوی استفاده از محضرو معلومات جناب سمندر که افتخار مصاحبت با ایشان را داشت در دل خود می پرورید. منتهی اشتغال به امور منزل و اطفال و قیل و قال محیط اطراف که از خصائص منزل بزرگ و پرجمعیت و پر رفت و آمد جناب سمندر و خانواده ایشان بود، فضای دلخواه برای او بشمار نمی رفت و مجالی باقی نمی گذاشت. تا آنکه دوران سفرهای طولانی همسرش پیش آمد. ایشان اشتیاق خود را برای تحصیل و مطالعه ابراز داشتند و

جناب سمندر این رغبت و تمایل توأم با استعداد را در او احساس نموده و دستور دادند که با میرزا عبدالله، یکی از فرزندان ایشان به تحصیل زبان عربی و ترجمه الواح مشغول گردند. این مژده بزرگی برای طرازیه خانم بود و با شغف بسیار استقبال کرد. مدتی بدین منوال به تعلیم و تحصیل اشتغال داشت و مقداری بیاموخت و در مجالس و محافل عمومی اماءالرحمن آن زمان تنها زنی بود که سواد قرائت و تلاوت الواح به زبان عربی را داشت. اما طولی نکشید که برخلاف میل او، این تحصیل نیز با موانعی مصادف گردید و تعطیل شد و اکمال آمالش در بوته اجمال بماند ولی به خاطر همان مقدمات عربی از قبیل صرف و نحو که در ضمن ترجمه الواح آموخته بود و سرمایه نفیسی برای او محسوب می‌گشت تا آخر حیات خود، به مدح و ستایش و تقدیر از زحمات جناب سمندر زبان می‌گشود و خود را مدیون و مرهون مرحمت و محبت ایشان می‌دانست.

در فصول دیگر این کتاب شرح مختصری از زندگانی و خدمات طرازیه خانم درج گردیده است.

سالهای اول دوران عهد و میثاق بود و زائرینی که از ارض اقدس باز می‌گشتند هر یک حامل پیامی جدید از حضرت عبدالبهاء بودند. در همان حال یاران نیز بسیار مشتاق بودند از چگونگی موقعیت ناقضین در مرکز امرالله اطلاع یابند زیرا به خوبی می‌دانستند عوامل نقض در ایران، رابطه مستقیمی با میرزا محمدعلی و سایر همدستان وی در ارض اقدس دارند و دستورات را از آن منابع دریافت می‌کنند. دو موضوع در اکثر الواح نازله و مکاتیب مبارک در دوره اولیه جلوس حضرت عبدالبهاء بر مسند عهد، مورد تأکید قرار گرفته است یکی موضوع عهد و میثاق و دیگری اصل استقامت است. قبل از صعود حضرت بهاءالله افراد قلیلی در جامعه بهائی بر مقام و مرتبت حضرت غصن اعظم کاملاً واقف بودند و اکثریت نفوس بی تابانه منتظر دریافت خبر و دستورات از مرکز امرالله، یعنی یگانه منبع وثیق و قابل اطمینان خویش بودند. ناقضین که زمینه را مساعد و مهیا برای القاء مقاصد خود می‌دیدند از این موقعیت به انحاء مختلف استفاده می‌کردند و بعض اخبار را به نام اینکه از ارض اقدس آمده است بین افراد منتشر می‌نمودند.



وقتی یکی از احبّا به نام فائزه خانم از ارض مقصود مراجعت کردند اظهار داشتند ذکر الله ابهی به الله اعظم تبدیل شده است. یعنی آن خانم نظر بجلوس هیکل میثاق نیر آفاق بر کرسی عهد چنین ذکر می کردند که خوب است امروز الله اعظم گفته شود. در قزوین احبّای الهی بجای الله ابهی، الله اعظم می گفتند اما وقتی این نظریه به طهران رسید باعث بروز اختلاف شد چون هنوز مابین ثابتین عهد الله و ناقضین کلمه الله فصل کامل واقع نشده بود. مفسدین و ناقضین عهد ربّ العالمین این قضیه را بهانه نموده و در سرّ سرّ بین احباب اختلاف تولید نمودند و این مسئله سبب حزن شدید مرکز عهد الهی گردید.

اوضاع ناخوش بعض افراد جامعه و ترس از گسترش شایعات و افکار نادرست در بین سایر یاران سبب شد طراز جوان با همان حسّ مسؤولیتی که در سراسر دوران زندگانی نسبت به حفظ و حراست احبّا داشتند به فکر چاره افتند و اقدام مؤثری نمایند.

عواطف ایشان ضمن یادداشت ذیل منعکس گردیده است:

لهذا من در سرّ سرّ بفکر افتادم محرمانه طهران بروم و در بین ایادی امرالله و مبلّغین عرائضی بزبان بی زبانی برای رفع اختلاف بین احباب عرضه دارم اگر مؤثر شد فبها والا خود را در آن جمع فدا کنم. سنه شداد بار دیگر تحقّق یافت. صاحب کلمه حسبنا کتاب الله کرّة اخری علم مخالفت و مغایرت بلند نمود و عونه و انصاری را گرد خود جمع کرد و شبهه و ریب و ریا و کید را تجدید نمود. لکن قوّت میثاق و قدرت نیر آفاق بطوری اساسش در این ظهور اعظم محکم و بنیانش چون زبر حدید مستحکم بود که هر تیشه ای که برای او بلند شد خود متلاشی گشت. هر قدر نغمات منحوسه بلند نمود جز صوت خود نشنید و جز سایه خود ندید.

فراموش کرد که اگر "انی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود" و نشنید که خداوند در طور سینا فرمود آن شجره مبارکه لا شرقیه و لا غربیه غصنی از اغصان برومندش که اعظم و اقدم از کلّ است سر به عنان آسمان کشد و سایه بر آفاق افکند و اثمار بی شمار و فواکه آبدار به بار آرد و اهل زمین را در قطعات خمسه متنعم و مرزوق فرماید و

سایرین زرد و خشک شده به ید اقتدار آن باغبان ماهر منفصل و منقطع از آن شجره مبارکه گردد.

جناب طراز از صمیم دل و جان برای رفع مشکلات دست تضرع بساحت یگانه ملجأ مخلصین و ثابتین بر میثاق بلند نمود و در جواب عریضه تقدیمی ایشان لوح زیرواصل شد.

هو الله قزوین جناب طراز محبة الله عليه بهاء الله الابهي  
هو الله

مکتوبی که بحضرات محرمین کعبه رحمن مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید روح و ریحان مبذول داشت و شمیم عنبرین محبت یزدان استشمام گردید فی الحقیقه حقیقت مشخصه الولد سرّ ایه هستید و کینونت مجسمه بآبه اقتدی عدی فی الکریم طابت الاعراق و حسنت الاخلاق فالنسبة حقیقه باری شکر کن خدا را که چون جبل حدید بر عهد جدید و میثاق شدید ثابت و راسخی و از بیخردان بیزار این از آثار موهبت کلیه حضرت احدیت است که زینت و آرایش حقیقت انسانیت است الیوم اهل ملکوت ابهی باعلی النداء فریاد برآرند بشری لمن ثبت علی الميثاق طوبی لمن رسخت قدماه علی عهد نیر الآفاق فیا سروراً لكلّ عبد ثبت و نبت و اهتزت و ربت ارض فؤاده بهذا الفیض الجلیل من ملکوت عهد ربک القدیم. در جمیع اوقات بیاد و ذکر تو مشغولیم دمی فراموش ننموده و نخواهیم نمود حضرات مسافرین عزیز الآن حاضر و این عبد بتحریر این نامه مشغول و متضرع الی ملکوت الوجود ان يجعلک الآیة الكبرى بین الارض و السماء. و علیک التّحیة و الثّناء حضرت پدر محترم را تکبیر ابدع ابهی برسان چند روز پیش مکتوبی بایشان مرقوم گشت لهذا در این دفعه تصدیع را جائز ندانست و علیه التّحیة و الثّناء ع

واقعه ازدواج ثریا با ضیاء الله و حوادثی که بعد از آن اتفاق افتاد تأثیرات فراوانی بر یکایک افراد خاندان سمندر بر جای نهاد. جناب طراز از دیدگاه خاصّ به این واقعه میپردازند و مینویسند:

اگرچه برون این واقعه مخالف اراده ظاهریه آن طلعت احدیه بود و لکن در باطن و در حقیقت به اراده محیطه باطنیه جمال مبارک بود تا این قضیه این عائله و خانواده را صغیر

و کبیر، اناث و ذکور، کلّ در بوته امتحان و آتش افتتان و محک و میزان آن صراف آسمان اندازد تا آنچه غیر حبّ او بسوزد و محو و زائل گردد و آثاری غیر از او که ذهب ابریز است در او و برای او باقی نماند. پس پاک باشد و پاکیزه و خالص و فارغ از هروسوسه و اندیشه و ارواحشان لایق رجوع به طلعت احدیه. رهائی از بوته و شعله و حرارت آن کوره و دود و دخان مرتفع از آن جز بوسیله قلوب مطمئن و منزهی که تحت توجهات مخصوصه آن صراف احدیه و مواظبت و مراقبت تامّه آن مولای توانا قرار داشتند میسر و یا آسان نبود. به فضل و رحمت الهی از نار شرریار نجات یافته بعالم انوار قدم گذاردند و لیاقت جای و محلّ و استقرار در گوشه خزینه او تعالی فضله را حاصل نمودند. گفتن سهل و نوشتن آسان و خواندن از هردو آسانتر است ولی خواننده دقیق باید و فکر عمیق شاید تا به تحقیق در این منجیق امتحان و افتتان تحرّی نماید و بقطره و خردلی از آن حرقت و فرقت و حدّت و شدّت پی برده و آگاه شود.

چون بناچار در نقاط مختلفه این اوراق بمناسبت ذکری از این حوادث می شود در این مقام به ذکری از فم درّی طلعت پیمان روحی لذرات تراب رمسه الاطهر فدا ختم می نمایم. در سنه ۱۳۱۵ هجری سفر ثانی بشرف لقای آن دلبر بی همتا فائز بودم نامه ای از پدرم زیارت نمودم در آن نامه چند سطر مناجات با دل سوخته و قلب افروخته و انقطاع صرفه در تمسک بحبل محبت و عشق محور میثاق الهیه عرض کرده بودند که آن مضمون را در پیشگاه طلعت مسجون معروض دارم چاره ندیدم الاّ عین آن مناجات عاجزانه را از نظر انور و سمع اطهر بگذرانم. لذا آن را تقدیم نمودم در حین مشی من البدوالی الختم از لحاظ انور گذشت. عنایت فرمودند و شروع به بیانات که چیزی نمانده بود وجود نابودم منصعق شود و یا از فرط سرور و حبور روح و جانم به عالم دیگر پرواز کند. مگر ممکن است اعاده آن کلمات و تحریر آن عبارات و ضبط امواج آن بیانات لاوالله لاوالله همینقدر می نویسم فرمودند: فرق است مابین نفوسیکه دچار امتحانات شدید الهیه شدند و چون طلای احمر و ذهب ابریز از آتش امتحان با رخی تابان بیرون آمدند با آنانکه دچار امتحان نشدند. فرمودند، ابدأً مشابّهت ندارد.

این جمله مفاد و نتیجه بیان محبوب امکان بود شرح مبسوط فرمودند و عنایات لانهایات در حق آن طیر پر و بال سوخته در محبت خود فرمودند. الحاصل این امتحان که اعظم علامت طلوع شمس تابان در افق تاریک این جهان بود و در قرآن مجید می فرماید: "یوم یقر المرء من اخیه و أمّه و ابیه و صاحبته و بنیه" در حق این عائله مصداق یافت و بین فرزند دلبند با ابوبن ارجمند ظاهر شد. همشیره مخدوع در ظلمتکده نقض عهد ماند و ابوبن و اخوان و اخوات و جمیع عائله در سایه شجره مبارکه انیسا و سدره المنتهی مستظل شده و مأوی گزیدند.

پس بعد از نقض ناقضین و معارضه آنان با طلعت عهد نور مبین بالاصح اصرار و ابرام مرکز نقض به جمیع قوی بر خلاف مبین آیات الله و منصوص به اثر قلم کبریا و تحریک من فی حوله را در مقابل طائفین و طائفات حول رضای حضرت من طاف حوله الاسماء، همشیره مخدوع البتّه متابعت و پیروی از قرین خود (ضیاء الله) می نمود و تابع افکار امّ الفساد، امّ مرکز نقض بود چهارسنه بیش طول نکشید که قرینش قرینه را گذاشت و آشیان تهی و خالی ساخت و به محلی که بازگشت نیست بسرعت شتافت. از آن دوران مکاتیبی که از ثریا می رسید براستی مؤثر بود و مفاد آنکه بعد غروب مالک ایجاد، یگانه مسرت خاطر قرین بی قرینم بود آنهم از دست رفت و کارم صبح و شام گریه و زاری و جزع و بی قراری و مناجات با حضرت باری است.

در این وقت از مکمن فضل و وجود اجازه تشرف پدر و مادر حنون و حنونه ام صادر شد لذا آنان آهنگ تشرف نموده و آماده برای حرکت گشتند و تدارک کامل از برای سفر ثالث نمودند که با عده ای از عائله محرم حرم مقصود گردند و بطواف مطاف ملاّ اعلی و قبله گاه اهل بهاء روضه مطهره و لقای مرکز عهد و میثاقش، قائد بی همتا و یوسف مصر بهاء حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء، دیده و دل روشن و دماغ جان و روان معطر و معبر نمایند در حالیکه جمیع اسباب را بسته و خود را برای توجّه بساحت خویش آماده نموده و قافله سالار را معین و روز شنبه را برای حرکت مقرر نموده بودند روز پنجشنبه قبل از آن بود که ناگاه امری بدیع و حکمی جدید از سماء اراده طلعت من اراده اللّهی صادر گردید و

توقیعی منیع از حضرت بقیة البهاء ورقة مبارکه علیا رسید. مرقوم فرموده بودند که حسب الامر حضرت عبدالبهاء می نویسم فعلاً در توجّه و حرکت به ساحت اقدس توقّف نمائید و سکون اختیار کنید ارض اقدس در سرّ منقلب است بعد اجازه داده میشود و این دستخطّ به رأفت و رحمت بی نظیری مرقوم و مختوم بود ولی معلوم است چه تأثیری در افئده و قلوب محرمین و محرمات کرد ولی پدرم طوری تسلیم ارادة الهیّه بودند که بیان نتوانم نمود. فرمود: الامر بیدالله و الحکم فی قبضة قدرته کلّ الامور فی قبضة قدرته اسیر.

شب تا نصف شب این بنده و متصاعد الی الله داشتم در حضور ابوین بودیم و در ظهور بدا و اعمال سخیفه ناقضین عهد بهاء و متمرّدین از وصایا و نصایح حضرت کبریاء فکر می کردیم خواب و قرار و سرور و انبساط از همه سلب شده بود. من وقت رفتن به اطاقم کلمه ای خدمت پدر عرض کردم و آن این بود اجازه بفرمائید من دیوانگی نموده به همراه حضرت آقامیرزا اسدالله یزدی (شهید) به ارض اقدس بروم لعل همشیره مخدوع را که حال بی قرین است نجات داده بیاورم دیگر انتظار نکشیدم پدرم چیزی بفرماید فوری به اطاق خوابگاه خود رفتم ولی آنچه آنشب نبود خواب بود تا نزدیک اذان در اطاق راه رفته به مناجات مشغول بودم که وسائل حرکت فراهم شود صبح قدری راحت کرده سر آفتاب رفتم خدمت پدر بشرب چائی مشغول بودند. پدرم فرمود پسر دیشب یک کلمه گفتم خواب مرا بردی بروید اعضای محفل مقدّس روحانی را استدعا کنید عصر تشریف فرمای منزل شوند مشاوره فرمائید اگر باتفاق آراء تصویب شد با همین کاروان که بنا بود ما برویم تو با جناب آقامیرزا اسدالله بروید. جمیع ارکان و اعضاء و جوارح من از فرط سرور و حبور و وجد و نشور مرتعش شد جناب آقامیرزا عبدالحسین داشتم هم که وقت رفتن به حجره، خدمت پدر آمدند به ایشان هم فرمودند که به فلانی گفتم فوری اعضای محفل شورا را برای عصر دعوت نمائید لعل الله یحدث بعد ذلک امرأ مرضیاً.

اسامی اعضای شورای آنروز مدینه قزوین آنچه به خاطر مانده:

حضرت آقامحمدجواد فرهادی، حضرت حاجی محمدباقر قزوینی، حضرت حاجی محمدابراهیم خلیل، حضرت حاجی عبدالکریم قزوینی، حضرت حاجی عزیزخان

سرهنگ، حضرت حاجی یوسف عطار، حضرت حاجی علی عطار، حضرت آقامحمدحسین، حضرت پدرم سمندر علیهم بهاءالله و رضوانه بودند. فصل پائیز بود آن روز تمام را من بهر امری مشغول بودم در قلب مناجات می نمودم هم چنین به حضرت آقامیرزااسدالله عرض کردم همچو مطلبی است شما هم باید مناجات کنید که من به منتهای آمال و آرزوی خود نائل شوم و لاینقطع می خواندم.

بناامیدی از این در مرو بزن فالی

بود که قرعه دولت بنام ما افتد

با خود می گفتم خدایا کی این روز شام شود تا شامی بهتر از صبح برایم دست دهد. عصر اعضاء محفل حاضر شدند. معلّم اعلی الله مقامه هم مشغول با چائی از واردین پذیرائی میکردند. پدرم به من فرمود تو با جناب آقامیرزااسدالله بروید در حصار متصل به منزل که آنوقت وسیع و بزرگ و آباد بود تا تکلیف معلوم شود رفتیم و معاً به توجّه و ذکر و مناجات مشغول شدیم نزدیک غروب بود که یک مرتبه چند تن از اخوان و همشیرگان بشارت دادند و صلا زدند بیائید بیائید وقتی آمدم تمام اعضاء تشریف برده بودند پدرم فرمودند برو حجره دفاتر را بیاور و محاسبات را تصفیه نموده تا چیزی در باطله باقی نماند که اسباب زحمت شود و همه را تحویل جناب آقامیرزا عبدالحسین بده و صبح لوازم مورد احتیاج خود را از بازار تهیه نموده و روز شنبه حرکت کن. آنشب هم تا صبح از فرط سرور خواب نرفتم.

فصل پنجم

تشرّف دوم به ارض اقدس

کوره هرچند پر آتش است ولی محتاج به دم است

عاقبت روابط روحانیّه و معنویّه جناب طراز باعث شد که حضرت سرّالله اعظم سوز درون و اشتیاق وافر "بنده صادق حق" را برای زیارت جمال میثاق قبول فرمودند و همین که تمایل و تصمیم به رفتن قوّت گرفت و راحت و آرام سلب شد اجازه تشرّف دوم از طرف حضرت

عبدالبهاء صادر گردید و شور و نشاطی عجیب به جناب طراز بخشید. ایشان در آن زمان جوانی ۲۳ ساله بودند و سبب اولیة این تشرف انتقال خواهرشان ثریا خانم (به فرموده حضرت عبدالبهاء: همشیره مخدوعه) از ارض اقدس بود.

جناب طراز مینویسند:

سنه ۱۳۱۵ هجری قمری رسید و مناجاتهای سری و قلبی را حضرت سرالله الاعظم غصن الله الاکرم حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه شنیدند و وسائل سفر ثانی این طیر ترابی و ذره فانی بصرف اراده محیطه غالبه قاهره اش فراهم شد. بسلامت حرکت نموده رفتیم که با تأییدات الهی و رضای طلعت عهد صمدانی همشیره مخدوع را از آنجا حرکتی داده همراه خود بایران بیاورم چه که به ظاهر تعلقی مادی باقی نمانده بود لعل از دام نقض رهایی یابد و افکار مشوشه اش اصلاح شود و به حقیقت پی برد و رجوع به محور مرکز میثاق نیر آفاق نماید و از کید حاسدین و شرارت اخوان بی تمکین آن یوسف نازنین خلاص شده متوجه به وجه طلعت باقی و یوسف مصر الهی و کعبه الله واقعی و ملکوت جمال ابهی روحی لارقاته الفداء شود.

از قزوین در خدمت آقامیرزا اسدالله معروف بصباغ یزدی و شاهزاده غلامحسین میرزا اصفهانی باقافله در ربیع الثانی ۱۳۱۵ (۱۸۹۸ میلادی) حرکت کردیم و از طریق رشت، بندر انزلی، بادکوبه، باطوم، طرابوزان، اسلامبول و بیروت، به ارض اقدس وارد شدیم و چهارماه و ده روز در عکا بشرف لقا فائز و مشرف بودیم فیوضات و برکات این سفر بهجت اثر بسیار است حقیقتاً یک کتاب می شود و لکن مطالب مهمه ای که در خاطر مانده است با استعداد از سید آفاق می نگارم تا یک در صد آنرا از خود یادگار بگذارم.

زیارت دوم جناب طراز در یک موقعیت مهم و تاریخی در امر مبارک اتفاق افتاد. مخالفت های ناقضین از بدو دوران عهد و میثاق الهی بانحاء مختلف آغاز شد و تظاهرات آن به گونه های متفاوت در هر مورد و مسئله بطور بارز متجلی گردید با وجود وصیت نامه محکم و متین حضرت بهاء الله افرادی از بستگان و اطرافیان خانواده مبارک سر تسلیم در

برابر اراده الهی فرود نیاوردند و به حیل بسیار علم معاندت و کارشکنی و ضدیت را بلند کردند.

آنان در آغاز فعالیت‌های خود زیرکانه و محتاطانه به تخریب افکار و شیوع تردید و بدگمانی در بین یاران پرداختند. در بعضی نقاط افرادی را همدست و همدستان خویش ساختند و باعث تفرق و تشتت در بعضی جوامع گردیدند.

آتش امتحانات شعله ور بود. صاحب و شارع امر از جسد خاکی به عوالم باقی بازگشته و سرالله‌الاعظم در خلعت مرکز عهد و میثاق الهی بر کرسی هدایت نفوس جلوس نموده و از هر طرف هدف تیرهای بلا و جفا و بی‌وفائی گردیده بودند.

بازنگاهی به آن دوره پرتلاطم یادآور بیان حضرت عبدالبهاء در باره وضع و موقعیت خودشان در مقایسه با دوران حضرت بهاءالله می‌باشد که به جناب طراز هنگام تشرّف ایشان اظهار فرمودند: میرزا طراز آنچه بر جمال مبارک وارد شد باید بر من وارد شود ... اینها که اطراف من هستند عیناً همان نفوسی هستند که در اطراف جمال مبارک بودند.

جناب طراز هنگامی که در شیراز بودند نظر به اهمیت موقع و مکان تشرّف دوم، تصمیم گرفتند با کمک جناب سهیل سمندری خاطرات آن روزها را تنظیم کنند. و این اقدام را آغاز نمودند ولی موفق به انجام نشدند. بار دیگر هنگام توقف در آمستردام هلند در صدد نگارش و تکمیل آن برآمدند.

ایشان می‌نویسند:

بفکر افتادم که اگر این امور انجام نشود دیگر نخواهد شد بقیّه هم فراموش می‌شود لهذا دفتر جلد سیاه کوچک را که متضمّن وقایع از روز مرخصی (از ارض اقدس) تا ورود برشت بود بدست آوردم تماماً مطالعه کردم مطلبی مهم و تاریخی ندارد طیّ راه را در کشتیها و راه آهن و با جوهر اشتیاق با تاریخ معین مشرف شده‌ایم و لذائذ موفور از مراحم و الطاف آنها برده‌ایم ثبت می‌کنم بعداً شرح چهارماه و ده روز تشرّف را انشاءالله دقیقاً مینگارم اینها را نوشته بودم ولی همه را از کف داده‌ام و در دسترس ندارم. این سفر بنده تاریخی بوده و مهمّ است چون موقع فصل ثابتین از ناقضین عهد محکم ربّ العالمین بود.



جناب طراز بهمان ترتیبی که شرح داده‌اند اول خاطرات سفر بازگشت از ارض اقدس را نگاشته‌اند ولی اکنون بخاطر تعقیب مذاکرات و مصاحباتی که در ضمن سفر پس از تشرّف پیش آمده‌است شرح تشرّف مقدّم بر خاطرات سفر بازگشت ایشان از ارض اقدس درج می‌گردد.

قسمتی از شرح تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء

۱۳۱۵ هجری قمری

روز اول در عکّا به تنهائی مشرف شدم. هیکل اطهر در حال مشی در اطاق مبارک بودند. بحر مواهب و الطاف الهی در موج بود، سوالات فرمودند، احوالپرسی فرمودند. این عبد الکن ابکم، با تذلل و انکسار با کلمات مقطّع و مختصر مطالبی عرض می‌کردم و آن بحر اعظم بقدر استعداد و ظرفیت و فهم ضعیف من با لحن ملیح و شیرین و جذّاب آسمانی خود بیانات می‌فرمودند. گاهی گریان بودم و دمی خندان.

بهتر این است عین لوح مبارک خطاب بیدرم سمندر علیه غفران الله را که پس از زیارت آنروز عطا شد و متن آن را به ایران فرستادم، عیناً درج کنم و بگذرم.

هو قزوین حضرت سمندر نار موقده علیه بهاء الله

الله ابهی

حضرت سمندر علیک بهاء الله الانور طراز چون شمع طراز رخ در انجمن راز برافروخت با رخی با بشارت و روئی با بشاشت در نهایت ملاحظت و صباحت ملاقات نمود و با کمال حلاوت سخن آغاز نمود گریست و خندید و گفت و شنید و مجلس بانتهای رسید گهی چون گل شکفته گشت و گهی چون خم مل پر جوش و خروش شد من نیز از فرط سرور و حبور او مسرور گشتم علی العجالة اخبار باین مقدار است.

والبهاء علیک جمیع عباد و اماء جمال قدم را بتکبیر ابدع ابهی مکبریم ع

○

روزی دیگر مشرف شدم در هر بار عنایات مخصوص و مواهب و الطاف نامحدودی از فم اطهر صادر ولکن بسیار متأسفم که تصور می‌کردم اینها نقش بر حجر است و فراموش نمی‌شود و بدین لحاظ ثبت نکرده‌ام حال بسیار نادم هستم که چنین غفلتی نموده‌ام ولی فعلاً علاج دیگری نیست جز این که عین لوح امنعی را که بافتخار والدهام معصومه‌خانم عنایت فرمودند عیناً و تذکاراً مندرج نمایم.

هوالله

محترمه امة البهاء والده میرزا طراز علیها بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

هوالله ای امة البهاء جناب میرزا طراز چون شمع طراز در انجمن روحانیان رخ برافروخت و در طواف مطاف ملاً اعلی یاد تو می‌نماید شکر کن جمال قیوم را که چنین ابن حنونی داری که در کمال تضرع و ابتهال از آستان مقدس طلب مغفرت بجهت کلّ منسوبین متصاعدین و رجای عنایت بجهت جمیع متعلقین حاضرین می‌نماید و در درگاه احدیت مقبول می‌گردد محزون مباش دلخون مباش بفضل مخصوص جمال قدم به آن خانواده مطمئن باش انشاء الله مسرور می‌شود ع

☆ یک روز عصر بشرف حضور و لقاء تنها در اطاق مشرف بودم. غرق دریای عنایت آن ماه طلعت، و مستغرق دریای فضل و مواهب آن سراسرار کینونیت جمال احدیت گشته و از فرط الطاف و امواج بحر عنایتش منصعق گردیده بودم جسارتاً ذکر احبای قزوین را نموده و توجّه وجه اطهر انور عبودیت لله الحق را بجانب آنها معطوف داشتم، فوراً قلم فضلیّه بجولان آمد و این لوح مبارک از کلک اطهر مشکین صادر شد که توسط پدرم سمندر نار عشق الهی، برای یاران قزوین ارسال داشتم.

احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

هوالله الابهی

ای یاران معنوی حال که قریب عصر است و مشاغل بیش از حدّ و حصر جناب میرزا طراز با لیبی خندان و رخی افروخته چون آتش سوزان خواهش این نامه می‌نماید. من هرچند فرصت ندارم ولی حالت او چنان بود که مرا بکتابت مجبور نمود لهذا خامه برداشته و

بتحریر نامه پرداختم و از الطاف غیرمتناهی الهی استدعا می‌نمایم که در جمیع احوال  
بنفحات قدس که از روضه مبارکه در انتشار است مشام معطر نمائید و دماغ معبر کنید و در  
کمال وجد و طرب و جذب و وله بنثر لؤلؤ منظوم ثنا و نشر روائح قدس ستایش جمال ابهی  
روحی لاجبائت الفداء در بین ملاء عالم مشغول گردید تا صدای بانک و طرب و آهنگ وله و  
جذب یاران بدامنه ملکوت ابهی برسد و آذان ملاء اعلی متلذذ گردد. و البهائ علیکم یا  
احباء رحمن ع

در قاموس دلدادگان جمال معبود متاع جان هدیه ناچیزی است که جز در بارگاه فدا  
خریداری ندارد و به غیر از نابودی و محویت در راه تقرب و کسب رضای محبوب طریق  
دیگری نمی‌بیند و نمی‌شناسد.

همه شوق انگیز هستی در طلب نیستی محض، خاموش می‌شود و تلالؤ مشعل فروزان  
عشق در برابر تابش خورشید مهر، محو می‌گردد.

عجب نیست که طراز جوان در دوره تشرف، از رائحه خوش عهد و میثاق الهی سرمست  
می‌گردد و مشتاق جام فدا می‌شود و در ضمن یک عریضه کوتاه تمنای خویش را تقدیم  
آیت فدا و وفا حضرت عبدالبهاء می‌نماید.

تمنای شهادت

من گیاه خشک صحرایم ولکن پای در خاک تو دارم

ذره ام سرگشته ام بی خانمانم، رو به افلاک تو دارم

☆چندی بود که این عبد علیل ذلیل عریضه‌ای بحضور مبارک عرض کرده و رجا و تمنا و  
آرزوی شهادت در سبیل الهی نموده بودم ولی جوابی عطا نشد تا اینکه سه هنگام صائم  
شدم و هیچ چیز نخوردم مگر یک قهوه که در محضر اطهر صرف شد. در نتیجه در اثر  
گرسنگی و تشنگی از شدت ضعف در پستوی مسافرخانه از پا افتادم. حضراتی که در  
اطراف من بودند چون متوجه غیبت من شدند نگران حال گردیدند و به جستجو پرداختند و  
وقتی که مرا دیدند از ضعف عرق می‌ریزم و مرتعشم، فوراً مراتب را بخاکپای مبارک خبر  
دادند و حضرت عبدالبهاء احضارم فرمودند.

در این احوال که ضعف شدید جسمانی عارض گردیده و قدرت بدنی تحلیل رفته و قادر به انجام هیچ کاری نبودند احضار حضرت عبدالبهاء روحی جدید بر کالبد خسته ایشان دمید. ابتدا به کمک حاجی میرزا حیدرعلی به نظافت ظاهری پرداختند و سپس در معیت و با مساعدت آن پیر مرد نورانی در حالی که زیر بازویشان را گرفته بودند به کوی دوست روان شدند. همراهی جناب حاجی میرزا حیدرعلی تا کنار پله‌های بیت حضرت عبدالبهاء امتداد یافت. در آنجا جناب حاجی از طراز الهی پرسیدند: آیا بدون من می‌توانی بروی؟ طراز الهی جواب مثبت دادند و بهر ترتیب بود به تنهایی از پله‌ها بالا رفتند و در طبقه فوقانی بیت، به حضور مبارک مشرف شدند. حضرت عبدالبهاء در آن اوقات با مشکلات فراوانی از هر جهت روبرو بودند. یک نفر قبل از جناب طراز در حضور بود که ظاهراً آن شخص از ثابتین امرالله جدا مانده بود و حضرت سرالله‌العظم او را دلالت و نصیحت می‌فرمودند. مدتی از غروب آفتاب گذشت آن روز هیکل اطهر یک شاخه گل به ید فضل، به جناب طراز عطا فرمودند و چیزی برای خوردن به ایشان مرحمت کردند. بعد فرمودند احباء منتظرند برویم پائین.

سپس در معیت آن حضرت به اطاق میهمانخانه بیت که در طبقه پائین بود آمدند. بنا به رسم هرشب، از محضر پرانوار و کلمات مسرت‌بار محیی ارواح زندگی دوباره یافتند. مجلس مثل هرشب دیگر خاتمه یافت.

آن شب پس از اینکه از حضور مبارک مرخص شدند یکسره به مسافرخانه آمده و بنا بر تمایل حضرت عبدالبهاء، از روزه گرفتن صرف نظر کردند و شام خوردند و استراحت کردند. ایشان در آن ایام در اوایل سن بیست و سه سالگی بودند و یک فرزند ذکور داشتند. آقامیرزا محمد سمندری فرزند ارشدشان در آن وقت قریب به یک سال داشت.

چند روز دیگر از موقعی که عریضه خود را به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم کرده و آرزوی شهادت نموده بودند می‌گذشت و حضرت عبدالبهاء جواب عریضه را نه شفاهاً و نه کتباً عطا نفرموده بودند. لذا جناب طراز مجدداً صائم شدند. این بار مدت صائم بودنشان حتی

۲۴ ساعت هم طول نکشید و دوستان موضوع را به حضور انور آن محیی امم اطلاع دادند. ساعت قدری از ظهر گذشته بود که آن حضرت طرازافندی را احضار فرمودند. طراز الهی در باره آن روز مینویسند:

همینقدر به خاطر مانده که وقتی درب بیت مبارک رسیدم ملاحظه شد هیکل اطهر در آفتاب مشی می فرمایند زمستان بود رسیدم تعظیم کردم مرحبا فرمودند بعد دست مبارک را بشال کمر من انداخته و به دنبال کشیدند و مشی کنان فرمودند: "من این روزه های تو را کجا ثبت کنم نه ماه رمضان است نه ایام صیام."

طراز الهی مدتی در محضر انور که در حال مشی بودند مشرف و مورد عنایت قرار گرفتند و بار دیگر به اراده مبارک از روزه گرفتن صرف نظر کردند.

در آن اوقات ایشان نمی دانستند که مرکز عهد و میثاق چه برنامه های وسیع و مسؤولیتهای خطیری برایشان در نظر دارند و حوزه فعالیت های آینده تا چه میزان مهم و ارزنده است.

آرزوی شهادت و فدا تا آخرین ایام حیات در قلب ایشان موج میزد و بگونه خدمات ایثارگرانه متجلی و ظاهر شد. در یک یادداشت کوچک در تاریخ ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۷ هنگام توقف در شیراز بار دیگر این تمنا را از محتوای آیه ۱۱۲ سوره توبه قرآن کریم تفأل زدند:

"التَّابُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ"

جناب طراز جریان شرفیابی های روزانه را به اختصار یادداشت کرده اند و موارد و مواقع و حوادثی که اهمیت بیشتری داشته است توجیه نموده اند:

یک روز گل برون از باغ رضوان به روضه مبارکه در محضر اطهر سرکار آقا روح ماسواه فداه.

در آن روز به عطوفت و عنایت کبری بیانات بسیار فرمودند و منتهی شد باین بیان: امروز می خواهم برویم باغ رضوان، گل بروضة مبارکه ببریم برو به آقا محمد حسن بگو یک

آبگوشت چربی بدهند بخور، بیا، شما با آقامیرزا حیدر علی بروید در باغ منهم می آیم. فوراً به مسافرخانه رفته و غذا خوردم و از آنجا به باغ رضوان رفتیم در باغ رضوان جمعیت مجاورین و مسافرین، کل حاضر بودند. هیکل اطهر سراللهی تشریف آوردند آقا ابوالقاسم یزدی باغبان باغ رضوان بهریک نفر گلدان گلی عطا کردند و یک گلدان سبز کاشی بحضور اطهر تقدیم نمودند هیکل اطهر جمعیت را مرتب فرمودند بلندها و کوتاه ها پیرها و جوانها دونفر دونفر صف بستند جمعاً حدود هشتاد نفر بودیم. هیکل اطهر از کنار صف تشریف می آوردند، استاد محمد بنا و کفّاش یزدی با یکنفر دیگر از جلو می رفتند و به تلاوت مثنوی و غزلیات مبارک مشغول بودند. وقتی در بین راه به صحرا رسیدیم فرمودند: قدری بنشینید که عرق نکنید. بیانات دیگر هم فرمودند ولی فقط آنچه نقش بر حجر گردیده این است که:

عنقریب امپراطورها گلدانها از جواهر ترتیب دهند و گل بنشانند و بافتخار این گل بردن سرو پای برهنه گل بروضة مبارکه ببرند.

این روز یکی از روزهای تاریخی این نملة فانی بود.

جلسه تشرّف در اوّل شب

☆ بنده و امانده و حضرت حیدر قبل علی و جناب آقامیرزا محمود زرقانی روحفداهما را احضار فرمودند سه نفری تلقاء وجه اطهر انور مشرف شدیم. در اطاق یک صندلی بیشتر نبود. حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه جالس بودند و میز کوچک چراغ نفتی روی میز بود ما بندگان، دوزانو مقابل اقدام هیکل اطهر روی زمین نشسته بودیم از بیانات مبارک در آن شب، زیاد در نظرم نمانده است، لوحی بخط مبارک خطاب پیدرم سمندر علیه غفران الله نازل و هیکل اطهر آن لوح منیع را با یک فرح و سروری و وجد و حبوری تلاوت فرمودند که انسان منصعق می شد و در باره پدرم و خدمات ایشان از بدو امر تا آنروز، و استقامت و ثبات ایشان و اهمیّت این امتحان عظیم (موضوع اقامت ثریا خانم در بین ناقضین) اظهار عنایت بسیار نمودند و در مورد افکار ناقضین عنود و اخوان حسود و مقاومت و استقامت پدرم در برابر آنان بیانات فرمودند. این را نظر ندارم که آیا آن شب و یا

در جلسه‌ای که تنها فائز بودم فرمودند: اگر کسی بگوید جناب سمندر شق الشمس نموده درست گفته است. فرمودند: شق الشمس کردند. حضرت حاجی اشاره به من فرمودند، از جا برخاستم و اقدام مبارک را بوسیدم.

در این سفر قریب هفتاد لوح مبارک همراه بنده برای احببای تازه تصدیق بود. جمعی از رؤسای شهر پس از غروب شمس حقیقت تصدیق نموده بودند اسامی آنان عرض شد بهر یک از آنها عنایتی مخصوص فرموده لوحی بافتخارشان عطا شد. در آنوقت هیکل اطهر هنوز منشی نداشتند جمیع الواح بخط مبارک بود یک دقیقه هیکل اطهر راحت نداشتند همه اوقات مشغول بودند.

از جمله الواحی که بعد از وقوع فصل بین ثابتین و ناقضین عهد نازل گردید لوح معروف به هزاربیتی می باشد.

سه نفر بودیم بنده و مرحوم زرقانی و پسر مرحوم آقارضا... روزها می رفتیم و از روی لوح مذکور رونویسی می کردیم. هر کدام سه نسخه برای حضور اطهر انور حاضر نموده و بنده نیز یک نسخه برای خودم می نوشتم. جمیع اعمال ناقضین عهد رسول اکرم و ناقضین امروز را نقطه بنقطه و جمله بجمله تشریح فرمودند. ابدأ مجال درنگ برای احدی نبوده و نیست. این لوح بنام جلیل خوئی است و حضرت زرقانی مأمور شدند که به تبریز بروند و لوح را برای او بخوانند که حجیت بر او بالغ و کامل شود.

جلیل خوئی پس از استماع لوح مبارک همچنان به تبعیت از متمرّدین ادامه داد و متنبّه نگردید.

سواد لوح عنایتی به پدرم را در اینجا ثبت می نمایم تا بر عظمت و قدرت و اقتدار نیر آفاق و منبع و مطلع میثاق کما هو حقّه واقف گردند، اگرچه ممتنع و محال است.

هو الله ق

حضرت سمندر نار موقده علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

الله ابهی،

ایہا السمندر المتوقد فی نار محبۃ اللہ تاللہ الحق انّ سگان الملکوت الابهی لیصلین علیک  
و یشنین علیک و یخاطبونک و یقولون علیک ثناء اللہ و علیک فیوضات اللہ و علیک بہاء اللہ  
و علیک فضل اللہ طوبی لک بما تمسکت بالمیثاق بشری لک بما تنورت بنور الاشراق  
ہنیئاً لک بما شربت من ہذہ الکأس الطافحة من ید نیر الآفاق و مریئاً لک المائدة النازلة  
من الملکوت الابهی و طوبی لک بما خرقت الحجبات و ہتکت السبحات و ما منعتک  
شبہات اهل الاشارات و ما حجبتک الفتنة العظمی عن المیثاق و ما زعزعتک الرجفة  
الکبری عن عہد ربّ الاشراق ای ربّ ہذا سمندر نار محبتک قد احترقت مہجّته و ذاته و  
قلبه و فؤاده بالنار الموقدة فی سدرۃ رحمانیتک و اشتعلت ہویّته بالشعلة الّتی تلہبت فی  
سدرۃ فردانیتک حتّی فنی عن ذاته و کینونته و ہویّته خالصاً مخلصاً فی امرک اللّہم اجعلہ  
آیۃ ملکوتک الابهی کما جعلتہ رایۃ اثبات میثاقک بین الوری ای ربّ انزل البرکۃ فی سلالتہ  
و اولادہ و فی احفادہ حتّی یقوموا کلّہم علی خدمۃ امرک و نشر ذکرک و اظہار برہانک و  
اعلان سلطانک و اقامۃ حجّتک و ابراز قوتک و اجعلہم یا الہی آیات الملکوت و بیّنات  
فیوضات اللّاهوت و انوار التّوحید و اسرار التّجريد و ظهور آیات التّفريد فی ہذا العصر  
الجديد و القرن المجید ای ربّ احفظہ عن کلّ الموبقات و ابعده عن الآفات و احرسہ من  
المؤتفکات انک انت العزیز المقتدر المہيمن الوہاب ع

جناب طراز در حاشیۃ این لوح مبارک نوشتہ اند:

این لوح مبارک حین حرکت و مرخصی در سنۃ ۱۳۱۵ ہجری بہ جوہر فضل و عطا نازل.  
اول شب بندۂ شرمندہ و حضرت حاجی میرزا حیدر علی و مرحوم زرقانی را احضار فرمودند.  
این لوح را با مسرتی سرشار و اقتداری فوق تصوّر اهل روزگار تلاوت و عنایت فرمودند.  
برخاستم اقدام مبارک را بوسیدم و مرخص شدیم.

تشرّف حضور حضرت ورقۃ علیا

یک روز خسرو خادم بیت مبارک بہ جناب طراز اطلاع داد کہ حضرت ورقۃ علیا خانم اهل  
بہاء ایشان را احضار فرمودہ اند. ایشان فوراً بہ بیت مبارک رفتند. در اطاق حضرت خانم



هم‌چنانکه در اطاق حضرت عبدالبهاء نیز مرسوم بود فقط ۲ عدد صندلی قرار داشت. حضرت خانم بر روی یکی از آنها جالس بودند جناب طراز پس از ورود به اطاق جلورفته و دامن حضرت خانم را به نیابت از مادر خود زیارت کردند. حضرت ورقه علیا اظهار عنایت فراوان در حق جناب طراز و افراد خانواده سمندر فرمودند و از مسائلی که در آن زمان در ارض اقدس میگذشت و موجب نهایت سختی و مشکلات برای هیکل مبارک گردیده بود صحبت کردند. سپس با لحن مؤثری فرمودند: «شما هم به آتش ما سوختید.» (اشاره به ازدواج ثریا با ضیاءالله است).

معمولاً مردان شرقی که برای زیارت میرفتند به حضور اهل بیت مبارک مشرف نمی‌شدند و این بار اول بود که جناب طراز به چنین فیض و فوز نائل شدند و بسیار تحت تأثیر محبت و عنایت مخصوص حضرت ورقه علیا قرار گرفتند ولی در عین حال نظر به فرهنگ سنتی و قدیم رایج در آن دوران، دچار نوعی حجب بودند به این جهت مزاحمت بیشتر خود را جائز ندانسته و از حضور حضرت ورقه علیا استدعا کردند ایشان را مرخص فرمایند.

جناب طراز با اشاره به آن اوقات استثنائی زندگی خویش می‌نویسند:

نمی‌توانم بنویسم در آن ایام چه حالی داشتم.

تشرّف در عکا

حضرت عبدالبهاء غروب روز نهم رجب ۱۳۱۵ هـ ق، طرازافندی را احضار فرمودند.

جناب طراز در خاطرات خود می‌نویسند:

وقتی که به آستان مبارک رسیدم تعظیم کردم. سه مرتبه فرمودند. بالام بیوز (به زبان ترکی است یعنی بفرمائید) بعد اجازه دادند نشستم. سه نفر در حضور بودند منجمله یکی از پسرهای آقامیرزا محمدقلی بود حضرت عبدالبهاء یک شعر به زبان عربی خواندند و ترجمه فرمودند. در شعر کلمه طراز بود فرمودند: طراز سه معنی دارد یکی از معانی زینت سلاطین و ملبوس سلاطین است انشاءالله بفضل جمال قدم ۰۰۰۰۰ زینت کلّ سلاطین بشوی و مجدّد فرمودند، الحمدلله شدی. بعد در ذکر خانواده فرمودند حقیقتاً انصاف اینست که شما به امتحان سختی افتادید الحمدلله خوب بیرون آمدید هرکه جای شما بود

حکماً متزلزل شده بود شکی نیست. شخصی از دم دروازه عکا بیک تعارف خرسواری، ناقص و متزلزل شد. شما از اول امر الی کنون از تمام وقوعات و خطرات و پیش آمدها جستید و این امتحان بزرگی بود، نیست مگر فضل جمال مبارک که نخواست زحماتی که از اول امر متحمل شدید بهدر رود ابدأ در حق احدی بد نگفتید و زشت هم از قلم شما جاری نشد. ثابت و راسخ بر عهد و میثاق باقی ماندید من این قسم می خواهم، من اینجور بنده را می خواهم. بعد باز عنایات در حق این عبد و کلیه خانواده فرمودند و برخاستند و مشی فرمودند. من ایستاده بودم و با وجود سردی هوا عرق می ریختم و اعضاء مرتعش بود. باز هم عنایات مخصوص نسبت به من نمودند و آخرالامر به سمت من توجه نموده و به یک قدرت و عظمتی این بیان را فرمودند: انشاءالله روزی به بینم خونت را در راه جمال مبارک می ریزند.

طرازافندی باشنیدن این بیان از فرط سرور بر اقدام مبارک افتاد و بر اقدام و دستهای مبارک بوسه زد در این حال کلاهی که بر سر داشت و به "فینه" معروف بود از سر به زمین افتاد. در آن عوالم خاص نشئه روحانی هیکل اطهر ایشان را در آغوش گرفته و بوسیدند. طرازافندی با حجب و با عجله فینه خود را از دست حضرت عبدالبهاء گرفته و بر سر گذاشتند زیرا در آن زمان مردان معمولاً در برابر بزرگان فینه بر سر می گذاشتند و هرگز بدون کلاه در حضور آنان ظاهر نمی شدند.

زیارت آن روز شوق مفرط ایثار و فدا در "طراز دیباج الحب" ایجاد کرد و بسیار منقلب شدند.

روز ۲۹ رمضان سنه ۱۳۱۵ ه ق، فرا رسید. نزدیک ظهر احضار شدند. در این تشرف نیز تنها بودند. انتظار نسبتاً طولانی برای دریافت جواب به تقاضای شهادت به پایان رسید و حضرت عبدالبهاء والاترین درجات معنوی را از درگاه حق برای طراز جوان و پر شور خواستار شدند. بیانات مبارک در آن روز فرخنده، اساس ستونهای متین ترقیات آینده جناب طراز را پایه گذاری کرد.

شرح مجمل آن یوم که برای جناب طراز روز تاریخی محسوب میشود چنین است.  
می نویسند:

فرمودند عریضه تو را خواندم و دیدم عریضه مبنی بر طلب شهادت بود واقعاً شما سزوار  
همین مقام هستی و باید هم همین قسم باشی لکن کار را به حق تفویض کن. بعد ذکر  
جناب ملاعبدالکریم قزوینی را فرمودند که بعداً حضرت اعلی ایشان را احمد نامیدند و  
تفصیل شهادت اهل قلعه را معروض داشت و در جواب او یک لوح نازل شد.

حضرت عبدالبهاء بعضی از موارد آن لوح را تلاوت نمودند که در آن حضرت ربّ اعلی به  
او فرمودند که تو (ملاعبدالکریم) باین مقام مطمئن مشو ذلک من فضل الله. مقامی که  
حضرت ربّ اعلی در لوح مبارک نازل نموده بودند این بود که ما از حقّ می خواهیم به  
مقامی برسی که تمام علی الارض را در ظلّ خود مشاهده کنی. بعد فرمودند:

من هم این مقام را به جهت تو می خواهم انشاءالله بآن فائز شوی، فی امان الله. مسرور باش.  
عرض کردم قربان صبر و قرار ندارم در جواب فرمودند: من نمی بایست چنین کلمه ای از  
تو بشنوم، این قسم که می کنی من محزون می شوم مسرور باش، فی امان الله.

هشتم شوال سنه ۱۳۱۵ ه ق

طراز دیباج الحّب که در اوج رفیع آسمان عنایت الهی در پرواز بود در آن یوم به آشیانه  
محبت و الطاف فرود آمد و خاضعانه به آستان سرّالله الاعظم مشرف شد.

ایشان شرح واقعه آن روز را چنین توصیف می نمایند:

حضرت عبدالبهاء فرمودند: "آنچه الواح خواسته بودی نوشتم، من اینقدر کارها می کنم باز  
تو محزونی.

بعد ذکر جناب حاجی ایمان را نمودم فرمودند او همیشه ذکرش این جا هست و ابداً  
فراموش نمی شود.

جناب طراز در تشرف های مکرر خود از یاران غایب یاد می کردند و استدعای احبّاء را در  
موارد مختلف به عرض مبارک می رساندند و آن حضرت اغلب طیّ الواح نازله به تقاضا و  
تمناً و احساسات معنویّه یاران پاسخ میدادند. چه هدیه ای مهمتر و یادگاری ارزنده تر از

کلمات روحانیّه میتوانست سبب سرور و خوشحالی یارانی شود که نمی توانستند به زیارت مولای مهربان فائز و نائل گردند.

حضرت عبدالبهاء همچنانکه مکرّر ذکر نمودند هرگز نامه های تقدیمی و تقاضاهای احبّاء را بی جواب نمی گذاشتند و اغلب هنگام عزیمت زائرین از ارض اقدس، جواب عرایض واصله را بوسیله آنها ارسال می فرمودند. در بین یادداشت ها ملاحظه شد که در آن سفر جناب طراز حامل ۷۰ لوح بودند. از جمله الواحی که به خطّ مبارک به افتخار یاران جدیدالایمان مرحمت فرمودند لوح معروف ذیل می باشد که مطلع آن اینست:

هوالله

ای متوجّه الی الله چشم از جمیع ما سوی بر بند و به ملکوت ابھی بر برگشا...  
مراحم هیکل اطهر در شرفیابی اخیر طراز الهی آنقدر وسیع و عظیم و مبارک بود که از آن همه عواطف و بیان و کلام جز نقل ساده تعریف دیگری نمی توان نمود. نکات و معانی و مفاهیم هرگفتار حضرت عبدالبهاء خشت بنای موجودیت جدید "طراز بدیع" گردید و آن حضرت افتخار دیگری ورای آنچه در ذهن انسان گنجد به "شاهین" ید عنایت خود اعطاء نمودند و باو فرمودند: مختصر می گویم آنچه برای خودم خواسته ام برای تو خواستم، مطمئن باش و مسرور و بعد با نزول لوح ذیل تاج عبودیت بارگاه الهی را بر تارک "جوان نورانی" استوار نمودند.

هوالبھی

ای طراز ای شمع طراز در خطبه شرح قصیده سیّد احرار الحمد لله الذی طرز دیباج الکیونونه بسرّ البینونه بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالالف بلا اشباع و لانشقاق فرموده مقصد از نقطه البارز عنها الهاء جمال قدم روحی لاحبّائه الفداست و انشاءالله تو مظهر موهبت این طرازی ای طراز البهء و عبدالبهء ورقّ البهء و ذلیل البهء و این لطف و احسان چون مه تابان بر هر افقی تابد زبان مؤید به تأییدات روح القدس گردد و قلب منبع الهام شود نسأل الله بان یؤیدک علی الصّعود الی هذاالمقام الرّفیع المنیع ع ع .

جناب طراز همه‌روزه با تلاوت این لوح به راز و نیاز با دلبر دلنواز دمساز بودند و ظهور مصادیق آن کلمات در حیات ایشان مورث امتیازات فراوان گردید.

درس عبودیت آموخت، جامه خدمت بر قامت "شاب روحانی" برانزده آمد و نفس رحمانی آن حضرت نسیم جانبخش حیات او گردید و تا نفس اخیر امتداد یافت.

نهم شوال ۱۳۱۵ ه ق

اوقات وصال روحانی به پایان نزدیک شد. در روز حرکت آخرین موهبت دیدار در آن دوره شورانگیز نصیب زائر عزیز گردید.

ایشان می‌نویسند:

صبح احضار فرمودند در باره جناب سمندر صحبت فرمودند جناب سمندر تقاضا کرده بودند به ارض اقدس مشرف شوند. هیکل مبارک فرمودند: حال وجود ایشان (سمندر) در آن جا بسیار لازم است چه که از اطراف اوراق شبها می‌رسد و کسی نیست جواب بنویسد لذا فرق دارد کسیکه مدتها است از جزئی و کلی نکات امریه آگاه و مطلع باشد و فوراً جواب بنویسد یا آنکه هیچ‌کس چیزی ننویسد وجود ایشان بسیار در آنجا لازم است.

چند مرتبه فرمودند تو چه می‌گوئی عرض کردم آنچه سرکار آقا ارواحنا فداء بفرمایند مطیعم. بعد فرمودند تو بگو. عرض کردم در سنوات اخیر جناب والد صدقات عدیده دیده و پیرمرد و افتاده شده‌اند، فرمودند راست می‌گوئی بلی زیاد صدمه خوردند. عرض کردم سه مرتبه قصد تشرف نمودند و یک مرتبه تا رشت تشریف بردند و مراجعت کردند. فرمودند بلی تمام اینها باراده حق واقع شده و تمام اینها حکمت داشته اگر جناب سمندر آنجا نبودند بسیار سخت بود ایشان کنده آنجا هستند و مراقب تمام نکات جزئی و کلی. بعد سه مرتبه فرمودند مطمئن باش خودم می‌نویسم و ایشان را می‌خواهم مطمئن باش لکن حال قدری توقف ایشان در آنجا لازم است.

جناب سمندر پس از فوت میرزا ضیاءالله همسر ثریا خانم، تصمیم داشتند دخترشان را به خانواده برگردانند و به همین نیت از حضور مبارک اجازه عزیمت به ارض اقدس را مستدعی شدند حضرت عبدالبهاء که بیش از هرکس از ماهیت واقعات مستحضر بودند و

از نزدیک اوضاع خانواده مبارک را مشاهده می نمودند با توجه به مسائل دیگری که در ایران اتفاق می افتاد با تشرف جناب سمندر موافقت نمودند و آن را موکول به وقت مناسب نمودند تا بلکه از شدت وخامت معاندت ناقضین کاسته گردد و آرامشی نسبی حاصل شود. چنانکه در تاریخچه زندگانی جناب سمندر ذکر شد میقات وعده حضرت عبدالبهاء در سنه ۱۳۱۷ هجری قمری فرارسید.

زیارت جناب طراز پس از گذشت ۴ ماه و ده روز خاتمه یافت و با قلبی مملو و سرشار از نشأت روحانی و قدرت معنوی از کوی یار به دیار قدیم رهسپار گردیدند اگرچه زائر جوان موفق نگردید آرزوی پدر و مادر و افراد خانواده را تحقق بخشد و در کشاکش خصومت های ناقضین نتوانست خواهر محروم خود را همراه سازد و روح حساسش جریحه دار شد ولی منقبت بی منتهای عبودیت و رقیّت درگاه الهی هدیه ای عظیم برای او و خاندانش محسوب گردید و این متاع روحانی و جاودانی را به سرزمین فدائیان کوی دوست به ارمغان آورد.

جناب طراز در وصف تشرف ۱۳۱۵ چنین مرقوم نموده اند:

این نابود در آن سفر نتایج عظیمه گرفتم و فوائد کثیره بردم و کماینیگی بسوء اخلاق حضرات پی بردم و مظلومیت مرکز عهد جمال قدم را مجسم دیدم و با آن رفیق شفیق برای ایام رضوان مراجعت بقزوین نمودم. حضرت عبدالبهاء درباره سفر پدرم صریحاً فرمودند جناب سمندر را می طلبم مطمئن باش حال اوراق نقض در جمیع بلاد ایران پراکنده شده وجود ایشان در قزوین مانند کُنده است اجوبه ای مرقوم می دارند و حراست مستضعفین می نمایند نتایج توقّفشان عظیم است بعد ایشانرا مخصوصاً خواهم خواست.

فصل ششم

مراجعت از سفر ارض اقدس

جناب طراز پس از وداع با محبوب، در غایت تسلیم و رضا راهی میدان پرتلاطم خدمت و فداکاری گردید. اراضی مقدسه را به قصد آغاز فعالیت های جدید ترک گفت تا همانند سربازی وفادار و شجاع در صف مقدم جبهه به مبارزات پی گیر پردازد.

در دفتر خاطرات جناب طراز که سبک و سیاق خاصّ دارد وقایع روز به نحوی ساده نوشته شده است و از بسط مواضع و تشریح مسائل مبرّی است و باید آن را منبع اولیّه و وثیق برای تجزیه و تحلیل و مطالعات آینده دانست. شرح سفرهای ایشان بعد از مراجعت از زیارت سال ۱۳۱۵ نیز بطرز یادداشت های مختصر و روزانه مرقوم گردیده است:

چهارشنبه نهم شوال سنه ۱۳۱۵ هجری قمری به همراه دورفیق نفیس و دو انیس بی مثل و بی نظیر آقامیرزا محمود زرقانی شیرازی و آقامیرزا اسدالله معروف به صباغ یزدی قصد عزیمت نمودیم.

میرزا محمود زرقانی از بدو جوانی در خدمت جنابان نیّر و سینا و بعد در محضر جناب حاج میرزا حیدرعلی بودند ولی در این سفر مستقلاًّ مأمور خدمت امرالله شدند و بعد از ۱۵ سال در رکاب سرالله الاعظم حضرت عبدالبهاء به اروپا و امریکا رفتند. در محرم سنه ۱۳۲۶ ه ق با برادرزاده جناب طراز، منورخانم سمندری ازدواج نمودند و بقصد عزیمت به ارض اقدس حرکت کردند ولی در رشت مریض شدند و صعود نمودند.

جناب آقامیرزا اسدالله صباغ در ۱۳۲۱ همراه با برادر خود شربت شهادت نوشیدند. تاریخچه زندگانی ایشان را جناب حاجی محمد طاهر المیری یزدی در کتاب تاریخ شهدای یزد نگاشته اند.

جناب طراز می نویسند:

دو نفر دیگر همراهمان ما جناب آقاسید مهدی یزدی مقیم نی ریز و جناب میرعلی نی ریزی بودند. این دو نفر از اسکندرونه جدا شده از راه عراق عرب بعزم عتبات عالیات بایران حرکت نمودند. در بین راه جناب حاجی علی شیرازی مقیم ارزروم که برای خرید برشت می آمدند با ما همسفر شدند. در مسیر طریق از عگا بحیفا حسب الاراده و اشاره مبارک نفوس مقدسه ای که برای مشایعت از عکا بحیفا تشریف فرما شدند. حضرت حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی که ۱۴ سنه اسیر در خرطوم بودند آن ایام مقیم در عگا و یگانه ندیم حضرت عبدالبهاء و مریّی احبّاء و راهنما و هادی و مؤانس زائرین و فائزین

بلقاي حضرت مولى الورى سرالله الاعظم عبدالبهاء روح ماسواه فداه و طائفين روضه مبارکه عليا و اسباب تسلى خاطر مبارک و مروج عهد و ميثاق و مذکر احبای الهى حضوراً و قلماً بودند اين بزرگوار عالی مقام اگر کتابها در اوصاف ايشان نگاهشته شود کافى نيست که نيست، بل لايق نيست الا اینکه اولى البصائر بالواح مبارکه ايشان که در ايام الله و کور ميثاق نازل گرديده است رجوع نمايند و بر مقامات ايشان هر فردى به قدر استعداد خود واقف شود.

آقاميرزانورالدين فرزند ارشد حضرت زين المقربين و بعضى ديگر نيز براى مشايعت به حيفا تشریف فرما شدند. در آن ايام جناب آقاميرزامحمدقلى پسرعم حضرت عبدالبهاء در حيفا تشریف داشتند و در عهد و ميثاق ثابت بودند.

مسافرين اوایل شب در حيفا و در حضور آن نفوس ثابته راسخه بذکر و ثنائى طلعت عبوديت مشغول بودند. مدتی نيز به تلاوت ادعيه و الواح و آثار مبارکه و ذکر مظلوميت مرکز عهد الهى گذشت. چهار ساعت از شب گذشته خبر دادند کشتى آمده است. فوری اسبابها را بردند و در کرجى گذاشتند. معمولاً در گمرک اسباب های مسافرين با دقت مورد بررسى قرار ميگرفت در اين سفر بدون هيچ مزاحمتى گذشت. بعد همگى کنار اسکله حيفا آمدند و با مشايعين محترم و داع نمودند. آن احوال را بيان نتوان نمود پس از چهار ماه و ده روز اقامت حال معلوم است که مفارقت تا چه اندازه صعب است.

در چنين حال و وضع مشاهده نمودند چندتن از ناقضين براى مشايعت يک مأمور معزول به کنار کشتى آمده بودند اين منظره بر شدت تاثرات ايشان افزود. از جمع مشايعين آن روز ميرزاحبيب الله پسر آقارضا قنّاد بود که با وجود عنايات بسيارى که در حق او فرمودند موفق به وفا در عهد و ميثاق الهى نگرديد.

بى عنايات حق و خاصان حق گر ملک باشد سياه هستش ورق

حضرات مشايعين همگى به کشتى آمدند و مسافرين را مستقر نموده و وقتیکه کشتى نزديک بحرکت بود پياده شدند. محلّ مسافرين در صحنه کشتى بود و سرپوش نداشت مسافرين روى سطح کشتى مى نشستند ناگهان باران بشدت شروع شد و آب باران به راه



افتاد و ادامه یافت. صبح موقع طلوع آفتاب کشتی وارد بیروت شد. جمعاً دوبار در حین سفر توقّف داشتند و از کشتی پیاده شدند. جناب طراز در بیروت به دیدن محمّد مصطفی بغدادی و پسرشان حسین اقبال رفتند. حقیقتاً به ملاقات این نفوس مبارکه آتش حرقت خود را تسکین دادند. سپس برای سفر به اسلامبول بلیط همان کشتی را تهیه کردند و گذرنامه‌ها را بردند و هریک از مسافرین سه مجیدی سفید، (پول معمول روز) بابت امضاء و گرفتن ویزا از قنصل روس، پرداختند. در این جا رفقای نی‌ریزی که تا بیروت همراه بودند از جناب طراز جدا شدند و به اسکندرونه رفتند. در مدّت توقف کوتاهی که در بیروت گذشت جناب زرقانی به جناب حاجی میرزا حیدر علی عریضه‌ای نوشتند و جناب طراز نیز ضمن نگارش چند سطر، ارادت عمیق و پایداری که تا آخر عمر نسبت به جناب حاجی ادامه یافت خدمت ایشان عرضه داشتند و نامه را به میزبانان خود تسلیم نمودند تا به ارض اقدس بفرستند. یک نفر از احباب بنام عموعنایت در بیروت قهوه‌خانه داشت مسافرین برای چند ساعت به آنجا رفتند و مجدداً به کشتی آمدند. در این مدّت هوا بسیار منقلب و طوفانی شده بود لذا مسافرین دو لیره به کارکنان کشتی پرداختند و یک اطاق برای استراحت در آن موقعیت نامناسب هوا کرایه کردند.

هوا بسیار سرد شده بود امواج دریا که به روی صحنه می‌ریخت تبدیل به یخ می‌شد و دست و پای مسافرین از سرما بی‌حس شده بود.

معمولاً کشتی‌های کوچک وسائل گرم‌کننده نداشت و هرکس می‌بایست با البسه‌ای که همراه داشت با برودت هوا مقابله نماید. تصوّر چنین وضع و موقعیتی آسان نیست خصوصاً اینکه در تمام طول این سفر هوا منقلب و طوفانی بود.

جناب طراز و همراهان در چنین فصل سرما و یخبندان وارد اسلامبول شدند. برف شدیدی می‌بارید. و بعلت باد و سرمای مضاعف عبور و مرور در خیابانها بسیار مشکل شده بود ولی مسافرین مجبور بودند برای تهیه بلیط مسافرت به خرطوم، از کرجی پیاده شوند و رفت و آمد نمایند.

خوشبختانه همزمان یک کشتی به خرطوم می‌رفت و حضرات فوراً اسباب و اثاثیه خود را از کشتی قبلی پیاده کردند و به کشتی مسافرتی جدید بردند.

در کشتی به مسافری غذا نمی‌دادند و خود آنان باید باندازه کفایت روزگاری که در راه بودند غذا تهیه کنند و به همراه داشته باشند. مسافری در بعض موارد اگر ممکن می‌شد غذای خود را با وسائلی که میبایست با خود به کشتی بیاورند می‌پختند، مخصوصاً در فصول سرد احتیاج به غذای گرم داشتند. بهر حال جناب طراز به اتفاق آقامیرزا اسدالله (شهید) و آقا ابوالقاسم که بعنوان راهنما و بلد آنها بودند بلافاصله پس از انتقال اسبابها به کشتی جدید، برای خرید مواد غذایی مورد لزوم رفتند و در ضمن انجام این کار، موفق شدند با دونفر از احباء، آقانصرالله و آقامیرزا احمد دیدار کوتاهی داشته باشند.

جناب طراز مرقوم میدارند:

فرصت نبود و برودت شدید بود. شنیده شد حضرت بهاءالله این محل را مدینه ثلجیه فرموده‌اند. از اینجا باید درک نمود که بر اسم اعظم و محبوب عالم در آن فصل در هنگام حرکت از اسلامبول به ادرنه چه گذشته است و به آن ذات احدیت چه وارد گشته. تفکر در باره مصائب وارده به آن هیکل الطف نازنین، انسان و افکارش را زیر و رو می‌نماید.

جمعه ۱۸ شهرالشوال، کشتی از اسلامبول به راه افتاد و قریب ۴۰ ساعت در راه بودیم. اولین محل توقف در بندر سامسون بود. بعلت طوفان دریا و سردی هوا ما زائرین بدحال بودیم و در تمام طول راه نتوانستیم غذا صرف کنیم. ورود به سامسون و توقف کوتاه مدت کشتی، فرصتی به ما داد تا قدری استراحت کرده و با نوشیدن چائی رفع خستگی و گرسنگی نمائیم. شهر سامسون هم مانند شهرهای دیگر در آن فصل از سال از برف سنگین پوشیده شده بود. حرکت کشتی مصادف با ریزش باران گردید و لکن خوشبختانه کمی از شدت طوفان دریا کاسته شد.

روز دوشنبه ۲۱ شوال به طرابوزان رسیدیم سرما در اینجا شدیدتر بود به حدی که دست و پای همه مسافری از برودت هوا بی‌حس شده بود.

با وجودیکه وسائل ارتباطی در دوران پیشین قلیل و محدود بود ولی ارتباط بین احباء بعثت علاقه و اشتیاقی که به مکاتبه با یکدیگر داشتند وصول اخبار را میسر و ممکن می ساخت. روز ورود زائرین ارض اقدس به سامسون، جمعیت کثیری از یاران برای ملاقات به کشتی آمدند از دحام دیدار کنندگان در کشتی، عرصه را از هر جهت تنگ نمود.

موقعیت خطیری در امر مبارک پیش آمده بود همچنانکه در دوره حضرت بهاء الله فصل اکبر در ادرنه واقع شد و جامعه بهائی از طرفداران ازل منفصل گردید و یاران جمال قدم شناخته شده و مشخص گردیدند یکبار دیگر فصل دیگری بوقوع پیوست و این بار وفاداران به عهد و میثاق الهی، برسبیل رضای شارع مقدس امر اعظم قدم محکم برداشتند و از ناقضین پیمان گسستند.

زائرین مأمور بودند در هر نقطه احباء را ملاقات کنند و اوضاع موجود ارض اقدس را توجیه و تعریف نمایند احبای ارومیّه نیز به محض اطلاع از خبر ورود زائرین آن چنان مسرور شدند که برای دریافت اخبار واصله از ارض اقدس با سرعت به دیدار آنان شتافتند.

جناب طراز به اتفاق دو نفر هم سفر ارجمندشان مشروحاً در باره اوضاع امر در آن روز، نقض ناقضین و حقد و حسد اخوان عنود با یوسف مصر الهی و طلعت عهد صمدانی و فصل ثابتین با شکنندگان عهد رب العالمین با حاضرین و سایر ملاقات کنندگان صحبت کردند و چون مراسلات ارض اقدس اغلب توسط افراد ارسال می گشت از فرصت توقف در سامسون استفاده نموده عرایضی برای تقدیم به ساحت اقدس تدارک دیدند و به یاران مطمئن سپردند تا وسائل ارسال آن را فراهم سازند.

در دفتر خاطرات می نویسند:

شب از هر جهت سخت گذشت و صبح کشتی به باطوم رسید من که تمام شب را بیدار مانده بودم طرف اذان صبح به خواب رفتم و در عالم رؤیا حضرت عبدالبهاء را بعلی بی نهایت محزون و احباب را نیز بدین خاطر محزون و مغموم مشاهده نمودم.

پس از توقف کشتی در بندر، یک پزشک آمد و مسافری را معاینه کرد سپس مأمورین اجازه دادند مسافری از کشتی پیاده شوند. زائرین که احتیاج به محلی برای استراحت و

اقامت داشتند بنا به توصیه آقاعلی اکبری یکی از احبای محلّ که به استقبال مسافرین آمده بود به یک قهوه‌خانه رفتند ولی عدّه زیادی از حجّاج در آنجا جمع بودند و جای خالی نبود لذا آقاعلی اکبر زائرین را به منزل خود برد. معمولاً خانه‌های قدیم ایران در زمستان بوسیله منقل‌های کوچک و بزرگ ذغالی گرم می‌شد و اگر مسافری بدون خبر قبلی وارد می‌شد و منزل میزبان نیز فاقد وسائل لازم برای پذیرائی بود مسافر و صاحبخانه هر دو در زحمت بودند. شب ورود زائرین منزل صاحبخانه بسیار سرد بود آن چنانکه از فرط سرما و ناراحتی ذکام شدیدی عارض گردید و جناب طراز سخت بیمار شدند و در بستر افتادند و قادر بحرکت نبودند.

همان شب دو نفر از احبّاء، آقاشیخ احمد یزدی و یکی از یاران عشق‌آباد که عازم زیارت ارض اقدس بودند از ورود زائرین اطلاع یافته و برای دیدن آمدند و خبر محزن شهادت حاجی محمد تبریزی و بقیه قضایا را به آنان اطلاع دادند.

بعد از ظهر روز دوم بهمت و پذیرائی همراهان، حال جناب طراز بهتر شد و همگی برای دریافت ویزا رفتند ولی صدور ویزا چند ساعت طول کشید و زائرین ناچار شدند با وجود کسالت و سرمای شدید هوا ساعت ها به انتظار بایستند. عاقبت اوراق مورد درخواست آنها حاضر شد و چون سفر طولانی در پیش داشتند و حفظ سلامت جسمانی بسیار لازم و ضروری بود از میزبانان آقاعلی اکبر، برای تهیه بلیط ترن از باطوم به تفلیس استمداد جستند و ایشان قبول نموده و اقدام کردند.

در یادداشت های جناب طراز مرقوم گردیده است:

شب در منزل محمد آقا و آقاشیخ احمد تجار مقیم باطوم میهمان بودیم و به ذکر الله و تلاوت آیات و حکایات مسرت بخش ساحت اقدس امنع گذشت. میزبانان با لطف و مهربانی ما را برای دیدن باغ ملی و دولتی بشهر بردند. صبح جمعه دو ساعت و نیم از طلوع آفتاب گذشته بود وارد تفلیس شده و تصمیم گرفتیم در تفلیس توقف کنیم و بدین جهت مشهدی حسن قهوه‌چی بلیط‌های سفر را بردند و روز حرکت را دو روز به تأخیر انداختند.

یکی از وسائل ایاب و ذهاب در شهرهای روسیه فایتون یا درشکه بود در آن ایام تعداد قابل توجهی از احبّاء در روسیه میزیستند و اقامت در تفلیس برای دیدار یاران بسیار لازم بود. زائرین از ایستگاه ترن یکسر با درشکه بمنزل احمدافها رفتند. ایام صیام بود و میزبانان صائم بودند ولی از زائرین به گرمی پذیرائی کردند. جناب طراز می نویسد:

عید نوروز نزدیک بود شب ایادی امرالله جناب حاجی میرزاتقی ابن ابهر از گنجه وارد شدند توقّف در تفلیس بی اندازه مغتنم و نفیس بود... جمیع احبّای تفلیس را که آن وقت مجمع نورانی و انجمن رحمانی داشتند زیارت کردیم. برادران احمداف افق تفلیس را به گفتار و کردار و شیم بهائی روشن و منور نمودند و حضور جناب ابن ابهر را غنیمت شمرده از متحرّیان برای مذاکره با ایادی معزز امرالله دعوت کردند.

دو روز فراموش نشدنی گذشت پیامهای ارض اقدس ابلاغ گردید و متقابلاً از موهبت دیدار احبّای آن سامان برخوردار شدیم.

در ادامه یادداشت ها مینویسند:

دوشنبه ۲۸ شوال ۱۳۱۵ ه ق

روز فیروز نوروز سلطانی وارد بادکوبه شدیم و یکسر به سرای حاجی آقا رفته و در آنجا محلی برای اقامت کرایه کردیم و سپس به اتفاق آقامیرزا محمود زرقانی برای دیدن آقاسید نصرالله باقراف و حاجی سید محمد اصفهانی رفتیم. هوا سرد بود و برف می بارید و هیچیک از آنان در حجره تجارت خود نبودند موقع مراجعت برف و بوران تند و شدید شد و راه را گم کردیم در حالت تحیر و در سرمای شدید تصادفاً آقامحمدعلی بادکوبه ای را دیدیم و به کمک ایشان به مسافرخانه هدایت شدیم. مسافرخانه مخصوص احباب بود و عده ای از خدام و مسافرین در آنجا اقامت داشتند سپس همراه رفقا به ملاقات احبّای الهی رفتیم. موقع بازگشت به مسافرخانه ملاحظه شد یاران دسته دسته برای ملاقات با ما آمده اند.

همگی با سادگی و صفا دور هم جمع بودیم برای شام آبگوشت تهیه کرده بودند صرف کردیم و شب به روح و ریحان بذکر و ثنای حضرت جانان گذشت.

باز نوبت مراجعت به منزل رسید. باران و برف و جریان آب در معابر، باعث شد راه را گم کرده و به بیراهه رفتیم خوشبختانه دونفر در معبر رسیدند از آنها کمک خواستیم تصادفاً یکی از آنها از احباب و اهل رشت بود و با پسرعمّ این عبد، آقامیرزامیر نبیلزاده مربوط بود. از من پرسید: میرزامیر هستی؟ البته تاریکی شب و بعضی شباهت و خصوصیات ظاهری علت این سؤال بود جواب دادم خیر، پسرعمّ ایشان هستم آن شخص راه را نمودند و ما را در بین انقلاب هوا از کجروی نجات دادند و بصراط مستقیم دلالت کردند! علیه بهاءالله و رحمته.

احباب ایرانی هرکجا می‌زیستند عید نوروز را گرمی داشته و طبق آداب پیشینیان رسوم عید را معمول می‌داشتند. حضرت عبدالبهاء مثل اعلاّی حفظ آداب معقول ایام نوروز بودند. یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ امر بهائی، یعنی استقرار عرش مطهر حضرت ربّ اعلی در مقر دائمی در اراضی مقدّسه در روز عید نوروز انجام شد.

جناب طراز در باره دید و بازدید و پذیرائی‌های نوروز در بادکوبه می‌نویسند:

صبح به منزل یکی از احباب الهی رفتیم به معمول ایران، اینجا نوروز را محکم می‌گیرند و دید و بازدید جریان دارد روی میز آجیل‌های مخصوص ایران از قبیل پسته و بادام و فندق و مغزگردو و غیره چیده شده بود... از آنجا بمنزل آقاسید نصرالله باقراف از سادات خمس رفتیم جمعی از احباب در منزل ایشان بودند و با آنان صحبت نمودیم.

جناب طراز در سفر و حضر از تسوید الواح غفلت نمی‌نمودند. در این سفر هم که حامل الواح بسیاری بودند موقعیت مناسبی برای رونویسی در اختیار ایشان قرار گرفته بود و حتی هنگامی که برای دیدار بعضی دوستان به مسافرخانه بادکوبه رفتند از فرصت‌های حاصله استفاده نموده و مدتی مشغول تسوید الواح گردیدند.

اگر بتوان تصور نمود که دریافت یک لوح چقدر مشکل و در عین حال مغتنم بود به ارزش و اهمیت تسوید الواح واقف می‌شویم. هر نسخه می‌بایستی به نقطه‌ای و ناحیه‌ای فرستاده

شود و در آن نقاط نیز بعضی افراد مطلع باید برای رونویسی و ارسال آن به مناطق دیگر اقدام نمایند جمع‌آوری الواح اصل در دوره ولایت امر حضرت ولی‌امرالله در حقیقت گردآوری گنجینه‌ای ثمین بود که با توجه به ضرورت تسوید الواح در ایام گذشته و تطبیق رونوشت‌ها با نسخه اصل الواح، از هرگونه اشتباه در تسوید و یا احیاناً تردید در صحت الواح در دنیای آینده امرپیش‌گیری و جلوگیری نمود.

در آن ایام جناب آقانصرالله باقراف که حضرت عبدالبهاء در باره ایشان می‌فرمایند، "الحمدلله جناب آقاسیدنصرالله مظهر نصر من الله و فتح قریبند" در بادکوبه قائم بخدمت بودند و جناب آقاسیداحمد با روح تقدیس و تنزیه و انقطاع و استقامت جمیع خدمات مربوط به اخذ تذکره و کارهای گمرک و کشتی و غیره را بروح و ریحان انجام می‌دادند و مسافرین ارض مقصود در ایاب و ذهاب در بادکوبه از این جهات بسیار راحت بودند. شاهد این ادعا شخص جناب طراز بودند که خودشان بارها در مواقع مختلف و بعلل متفاوت به بادکوبه عزیمت نمودند.

ایشان مینویسند:

بنده خودم در حین سفر و عبور، این بساط پرانبساط را در آن ارض مکرر مشاهده نمودم بعد از اینکه جناب باقراف بایران آمدند یک دوره مرحوم حاجی قلندر همدانی و بعد از ایشان ایامی جناب شهید آقاشیخ‌علی اکبر قوچانی در مسافرخانه مسکن و مأوی داشتند. بهرحال آقاسیداحمد همراه ما برای خرید مایحتاج به بازار شهر آمدند. بواسطه طوفان در دریا، حرکت به روز بعد موکول شده شب مجدداً مجلس پرجمعیتی ترتیب یافت که جمیع صندلیها پرشد و جمعی روی زمین به صورت مسجدی نشستند و بذكرالله و حبه مشغول شدند از صاحبان مناصب بزرگ روس هم به مجلس آمدند جناب آقاملامحمدعلی بادکوبه‌ای نیز در مجلس حاضر بودند و احترامات لازمه را منظور داشتند جناب زرقانی و جناب میرزامحمدنقاش طرف سؤال و جواب بودند و ایشانرا هم از طرف جناب تومانسکی ذکر کردند که محرم در امر بودند و اهل بهاء را دوست می‌داشتند.

روز بعد اسبابها را جمع کردیم و به کنار دریا آمدیم. در این سفر از مساعدت احباء بسیار بهره‌مند گردیدیم معمولاً در گمرک اشیاء را باز می‌کردند و تفتیش می‌نمودند. در بادکوبه آفاسید احمد نگذاشت و بدون انجام این مراسم به داخل کشتی آمدیم و محلّ و مأوای خود را پیدا کردیم.

هنوز یکساعت به حرکت کشتی باقی مانده بود. احباء برای مشایعت زائرین آمده بودند و با وجود اصرار جناب طراز همگی داخل کشتی آمدند. کشتی با شراکت احباب بود کاپیتان آن نیز از احباء بود. صاحب کشتی آمد و با مسافریین تعارف کرد و خوش آمد گفت و اظهار محبّت و مرحمت بسیار کرد. اطاق مسافریین از جمعیت مشایعین مملوّ بود. جناب طراز در خاطرات خود می‌نویسند:

فرحی بود سروری بود بشاشتی بود که بتحریر در نیاید بخصوص آن اوقات فصل بین ثابتین عهدالله از ناقضین میثاق الله شده بود. بعد از شش سنه که به مظلوم آفاق مرکز میثاق از ناعقین و ناقضین و مناقضین چه گذشته بود بنا بود یک نفسی آزاد از احباب برآید. مشایعین خدا حافظی کردند و رفتند و کشتی لنگر کشید و حرکت نمود. جناب مشهدی عباسقلی که صاحب کشتی بودند تشریف آوردند. در خدمت آن بزرگوار چائی صرف شد و صحبت کردیم. تشریف بردند و ما با رفقا مشغول صحبت بودیم. مجدداً صاحب کشتی تشریف آوردند ما را بردند در اطاق خودشان پذیرائی فرمودند قریب دو ساعت مصاحبت نموده و حرف زدیم سایر مسافریین از محبّت و مهربانی و پذیرائی که از ما می‌نمودند متحیر بودند. ایشان (صاحب کشتی) فرمودند، من یک مطلب قلبی دارم بکسی نگفتم و نمی‌توانم بگویم خودم باید انشاء الله مشرف شوم و عرض کنم و بجواب مفتخر گردم. بنده یکی دو مرتبه عرض کردم خوب است بفرمائید شاید زود حلّ شود فرمودند نه. بعد بنده از عظمت امرالله و عظمت یوم در این ظهور اعظم بقدر فهم و ادراک خود قدری حرف زدم سپس برخاسته آمدیم.

کشتی در آستارای روس و ایران ایستاد و اجازه ورود داد فرصتی بدست آمد تا با چند نفر از دوستان مصاحبت کنیم. ذکر معجزات شد و قدری هم در این باره صحبت شد.



هوا تاریک بود در این محل مدتی معطل شدیم ولی نمی توانستیم برای تهیه آذوقه برویم زیرا در آن موقع شب بازار و تمام دکانها بسته بود لذا بهره‌چہ داشتیم قناعت کردیم و شوربا تهیه کردیم و صرف شد تا اینکه به بندر انزلی وارد شدیم.

در گمرک انزلی آقامیرزا طهرانی از احبای محل در گمرک بودند و زائرین را بمنزل خود بردند و پذیرائی کردند و احباب را خبر نمودند و شب جلسه کوچکی تشکیل شد و اخبار و اطلاعات ارض اقدس بسمع حاضرین رسید و الواح جدیدی که همراه داشتند تلاوت گردید بعد از ختم جلسه مزبور، دوستان همراه بایک نفر متحرّی آمدند و جناب طراز و آقامیرزا اسدالله با او مذاکره نمودند و محفل آنان بامسرت پایان یافت.

روزها بسرعت سپری شد و دیدارها به انجام رسید و آخرین مرحله بازگشت به وطن آغاز شد.

جناب طراز شرح ورودشان را به شهر رشت و ملاقات با افراد خانواده چنین توصیف نموده اند:

☆صبح برای تهیه وسائل سفر و تعیین کشتی مسافرتی رفتیم در مدت غیبت ما، میرزامهدی خان تلگرافچی که از احبای قزوین بودند برای ملاقات آمده و اظهار بزرگواری و محبت نموده و ورود ما را به قزوین تلگراف کرده بودند. هم متأثر و هم خجل شدم که اینطور پیش آمد. حال به مرز ایران وارد شده ایم اول با یک قایق به پيله بازار آمدیم و از آنجا با اسب بشهر رفتیم و سه ساعت به غروب مانده به منزل خودمان در رشت وارد شدیم. مدتی نگذشت که برادرم آقامیرزا عنایت الله که آن ایام هم در حجره بودند و هم در مدرسه روسی تحصیل می کردند و بعد سایر آقایان محترم جناب آقاعلی ارباب جناب آقامیرزا فضل الله جناب آقامیرزا غلامعلی برادرم تشریف آوردند مجلس گرم شد آنچه آنوقت در منة آثیر شدید کرد تلاوت الواح مبارکه طلعت میثاق نیر آفاق بود. برادرم تعداد زیادی الواح کوچک پرمطلب و مؤثر حفظ نموده بلحن بسیار جذاب تلاوت می فرمود و حاضرین را بذکر الهی و وظائف بهائیت آشنا می نمود. معلوم است عائله رشت و احبای الهی برای ملاقات ما با حکمت و به نوبت ایاب و ذهاب داشتند چند روزی توقف نموده و سپس

بقزوین حرکت کردیم و ایام رضوان را با روح مسرت بخشی در آن سنه با حضور رفیقم جناب آقامیرزا اسدالله روحیفداه گذرانیدیم.  
عنايات مبارک پس از بازگشت

از ارض اقدس به ایران

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
قلم مبارک در تقریر و لسان عظمت مشوق و محرک طراز جوان در خدماتی بود که مقدمه  
فعالیت های عظیم آینده ایشان گردید.  
مناجات زیر که بواسطه حاجی آقابزرگ زائر ارض اقدس برای "شاب روحانی" مرحمت  
گردید نمودار مهر عمیق مولای مهربان و مربی دانا نسبت به متعلم مشتاق و بی قرار است.  
هو الله ق جناب آقامیرزا طراز ابن جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی  
هو الابهی

ای جوان نورانی چند یوم قبل بجهت تو محرر مخصوصی نوشته و ارسال نمودم و حال  
جناب زائر حاجی آقابزرگ مستدعی مکتوب جدید است و محصلی خاطرش عزیز است  
من نیز مطیع و منقاد طائفان کعبه ربّ قدیم باز مرقوم می نمایم و بیادت مسرور و خوشنود  
می گردم نه خسته می شوم و نه ملال حاصل می نمایم زیرا بشارات ملکوت ابهی چنان  
قوتی می دهد که در هر دم حیات جدید حاصل می گردد و انسان بیاد و ذکر دوستان زنده  
گردد. ع

دوران زیارت دوم خاتمه یافت و سفر پر خاطره و پرحادثه جناب طراز به انتها رسید. "جوان  
نورانی" با کوله باری از یادبودهای وقایع ایام تشرف به ایران مراجعت کرد.  
جناب طراز وقتی که به قزوین آمدند ملاحظه نمودند خواهران عزیزشان مناجات ذیل را از  
برکرده تلاوت می نمودند این لوح بواسطه عبدالعلی سبحانی، پسر عمه جناب طراز که به

حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بود در سنه ۱۳۱۵ به قزوین رسید. جناب طراز در آن موقع در سفر زیارت بودند.

مضامین مناجات مبارک طی سنین متمادیه عمر و توأم با خدمات متنوعه ای که به انجام آن موفق گردیدند ظاهر و باهر شد.

الله ابھی

ای خدای یگانه این بنده خویش را طراز دیباج کینونات فرما و این عبد خود را در بین ملاء امکان بتاج عبودیت سرفراز کن این بینوا را بصرف عنایت پر نوا فرما و این بی سرو سامان را در پناه خویش سرو سامانی بخش از کأس انقطاع بنوشان و از جام عنایت سرمست نما. بنده ضعیف چه تواند و پشه نحیف چه پرواز نماید اوج عزت کجا بال و پر مرغ ذلت کجا. ای پروردگار تو تأیید فرما تو توفیق بخش انک انت الکریم . ع ع

لوح دیگری که ذیلاً زیارت میشود راهنما و مشوق طراز الهی در مجهودات خظیر آینده و مایه ثبوت و رسوخ و پایمردی ایشان در انجام امور مهمه در میادین پر حادثه خدمت گردید. جناب میرزا طراز الله سلیل حضرت سمندر علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان آنچه بجناب آقاسید تقی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید آفرین بر ثبات و استقامت باد ای خوشا بحال تو که چنین در سیل آن دلبر دلنشین ثابت و نابت و مستقیمی این متانت و استقامت موهبت عظیمه حضرت احدیتست که بان موفق و مؤیدی در هر دمی صدهزار شکر نما که آیت رحمتی و رایت محبت از وقایع مؤلمه و حوادث موحشه و مظالم مدهشه خاطر مشوش مدار این ره ره عشق است نه سیل راحت و عزت و آسایش مظاهر کلیه حقیقت رحمانیه را ملاحظه نما که هر یک در چه مصائب و بلا یائی در سیل رب البرایا جانفشانی نمودند و هر مشقت و آفت و عذاب الیمی را قبول کردند دیگر معلومست ما که بنده آن آستانیم چگونه باید بنمائیم از تو بسیار مسرورم که چنین قدم ثابتی داری و قوه استقامتی جمیع احبای الهی را از قبل عبدالبهاء تحیت مشتاقانه برسان ع ع

جناب شیخ محمد کاظم سمندر در شهر رشت نیز حجره تجارت دایر نموده بودند و جناب طراز مدیریت شعبه را بعهدہ داشتند و مشغول تجارت بودند. خاطرہ ای کہ جناب طراز از آن دوران بعنوان یکی از تجربیات پرارزش زندگی یاد کرده اند چنین است:

خادم حجره بواسطه بیماری و یا سبب دیگر چند روزی غایب شد و نظافت حجره انجام نگرفت روزی این مطلب را با دفتردار در میان گذاردم و با لطافت یادآوری کردم کہ بہتر بود حجره را تنظیف سازد. اما او کہ صاحب ادارہ نبود و شغل خاص حسابداری را بہ عہدہ داشت متعذر شد و اظهار داشت کہ پدر شما بنده را بہ عنوان حسابدار و کاتب معین فرمودہ اند نہ بہ عنوان نوکر، و او فقط مسئل کار خود می باشد. صاحب حجره و ادارہ است کہ در حقیقت مسئل واقعی امور سائرہ می باشد و جبران ہر نقصی با او است. این تذکر حکیمانہ را بجا دانستم و چون صاحب حجره بودم سحرگاہ روز بعد قبل از آمدن دفتردار بہ حجره رفتم بہ تنظیف آن پرداختم. درحین جارو کردن و نظافت خوشحال بودم. از خود پرسیدم چرا من از انجام این کار راضی ہستم و دفتردار ناراضی است؟ بہ علتش پی بردم. این حجره حجره من و پدر من است، متعلق بہ من است. ولی این شخص برای گرفتن مزد اینجا آمدہ است. شغل خاصی بہ عہدہ دارد و بہ این علت متعذر است. اما من برای دریافت مزد کار نمیکنم. تذکر او از جہتی حکیمانہ بود و مرا متذکر نمود. بہ خودم و بہ احباً میگفتم کہ خویشتن را صاحب خانہ در امر الہی بدانیم نہ میہمان و برای ہر خدمتی مہیا و آمادہ باشیم و احساس مسئولیت نمائیم. للہ خدمت کنیم نہ برای منافع خصوصیہ و شخصیہ. امر الہی را متعلق بہ خود دانیم و خود را متعلق بہ امر اللہ شماریم.\*

من امر را برای خود نمی خواہم بلکہ خود را برای امر می خواہم.

---

\* از بیانات جناب علی نخجوانی.

اجازة تشرف جناب سمندر

در اوائل سنه ۱۳۱۷ هجری قمری توقیعی بدیع بخط حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب سمندر صادر گردید و بصرف اراده آن حضرت، دوران انتظار برای تشرف پایان یافت و ایشان به صرف اراده مرکز میثاق به ارض اقدس احضار شدند. در متن لوح اشاره به قضایای بسیاری است که در ارض اقدس جریان داشت و جناب سمندر هم از حوادث جنبی آن بی نصیب نماندند.

هوالبهی

ای سمندر پرشرر نار موقده الهیه آنچه مرقوم گشته مضمون معانی جانپور بود و مال سلسال خوشگوار سراج ابتهاج برافروخت و آتش اشتیاق روشن کرد زیرا کلمات آیات شوق بود و عبارات اشارات احتراق از فراق لهذا احرام کعبه مقصود بر بند و قصد طواف مطاف ملأ اعلی کن چون بارض مقصود رسیدی حکمت عدم موفقیت در سنه ماضیه را مشاهده خواهی نمود و حیران خواهی گشت که این چه لطف و انعامی بود و این چه فضل و احسانی که زیارت معلق بچنین ایامی گشت و کذلک یجزی الله المحسنین و یقدر لهم کل خیر فی ملکوت الغیب و الشهود و انه بعباده الثابتین لرؤف رحیم و الحمد لله رب العالمین

عع

حکمت احضار جناب سمندر و اعضاء خانواده ایشان در بحبوحه اوضاع متلاطم و پر آشوبی که بعض افراد نزدیک خاندان حضرت عبدالبهاء بانی آن بودند و جزو عوامل مؤثر ایجاد جو تیره خصومت ها محسوب میشدند ضمن شرح موجز و مجمل در یادداشت های جناب طراز درج گردیده است.

ایشان مینویسند:

باری بعد از صدور اذن از منبع رحمانیت و مصدر الطاف و عنایت، حضرت پدر سمندر و امه البهائ والده معصومه خانم و جناب اخوی غلام بها (آقامیرزا غلامعلی) و محترمه زن عمو، والده آقای نبیل زاده و حضرت آقاعلی ارباب قزوینی ابن حاجی نصیر شهید، آهنگ آستان مقدس نمودند و توجه بارض اقدس کردند و عیون و ابصار خویش را به لقای آن دلبر

بی‌همتا روشن و منور ساختند و افتده و قلوب افسرده خود را بماء بیانات و عنایات لانهایات آن بحرکرم و شمس تابنده سقایه نمودند و ایادی رجا بیارگاه فضلش بلند نموده بشکر الطافش پرداختند و چون روز دوم رسید امر و مقرر فرمودند که برای زیارت روضه مبارکه مهیا و آماده شوند و در آن ضریح معطر و روضه منور جبین بر زمین نهاده الطاف و مواهب بی‌پایانش را شکر نمایند و برای کلّ طلب تأیید و تمنای موفقیت بخدمت نمایند، حسب الامر آن مولای توانا اطاعت نمودند و چون داخل محوطه روضه مبارکه شدند همشیره مخدوع در آنجا مشغول تضرع و زاری و جزع و بی‌قراری بوده طرفین متوجه یکدیگر شده معلوم است چه حالی دست می‌دهد چه قریب نه سنه میگذشت و ابوین فرزند خود را ملاقات ننموده و فرزند نیز ابوین خیرخواه و برادر آگاه خود را ندیده بود بیان آن حال و چگونگی آن احوال و حوادث و وقایع آن عصر و ليله در آن بقعه مبارکه و رفتار و کردار و اقوال و اذکار و روش ناهنجار و ظهور و بروز اسرار حقد و حسد از ناقضین عنود و اخوان حسود و عونۀ آن قوم جحود نسبت به طلعت یوسف مصر بقا و مستظللین در ظلّ آن شجره مبارکه انیسا را حضرت پدر با قلبی مجروح و چشمی مرمود و کبدی مقروح و هیکلی افروخته و دلی از هرجهت سوخته و قلمی مؤدّب و عباراتی متین و نمکین بقوه ایمان و تربیت یزدان و تعالیم مبارکه حیّ سبحان در عگا تدوین نموده بطرز مکتوب ارسال مصر فرموده و آن جزوه حقائق واقعه و رمزی از ملاحظه آن حرکات نالایقه بوده و حضرت متصاعد الی الله حاج میرزا حسن علیه رحمة الله طبع و منتشر در بلاد فرمودند تا وضع و شریف صغیر و کبیر کاملاً به دسائس حزب فتور و خدعه و حيلة آن قوم بی‌شعور و تدابیر آن معدود مجهول واقف شوند لهذا آن واقعه را متعرض نمی‌شوم و برساله مذکوره مرقومه پدر پاک‌گهر محول می‌نمایم.

فقط برای دانایان عالم و متوجّین بتاج انصاف لوحی را که وقت مرخصی بصرف طبع و اراده مبارک به افتخار این ذره نابود عنایت فرموده‌اند درج می‌نمایم کفایت می‌نماید و حماقت آن جمع احمق را مجسم می‌سازد و طالبین بر تاریخ را آگاه می‌نماید.

هو الله ق جناب آقامیرزا طراز علیه بهاء الله

هو الله

ای نهال بیهمال بوستان الهی حضرت ابوی باکمال شوق و شادمانی طی مسافت نمود و قطع جبال و تلال و دریا و درّه و صحرای پر مشقت فرمود فنعم مقال "ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی" ولی چه فایده که بمحض ورود با والده و اخوی قصد زیارت تربت محمود نمود بمجرّد وصول و ملاقات همشیره مخدوع لطمه چرب و شیرینی میل فرمود و ورقه مظلومه امة البهء والده وجوان نورسیده جناب اخوی یک فصل کامل طیانچه و کتک و سیلی و دگنگ میل فرمودند هنیئا و مرثیا جای شما خالی سفره بسیار رنگین بود و نقل شیرین و پسته و بادام مقشّر و نمکین و بعد از آن محض هضم طعام دعوی افترائی نیز در حقشان قائم شد که دست تعدی گشودند و داد ستم و خودپرستی دادند اشخاص بهمراه خویش یعنی ابوی آوردند پرده عصمت فرزند خویش دریدند و مراعات عفت نپسندیدند دست بگیسو دراز نمودند و بیکسو سراسیمه کشیدند زدند و بستند و بدن خستند و آنچه خواستند کردند خلاصه الآن حضرت ابوی از گیر کرام کاتبین مستنطق رستند تو مفت جان بدر بردی از برای تو این کتک و دگنگ مهیا بود و سفر ضیافت مهیا جانی رایگان از این احسان نجات دادی اگر میل داری بسم الله تا در بیشه ترکه و دگنگ موجود پیشه حضرات این اندیشه منما نهایتش سرودستی شکسته یابی و دست و پا بسته بینی و تن خسته گردد و شکایت و فریاد از ظلمت بحکومت پیوسته گردد و از این ماجری چون پسته خندان گردی و چون نرگس دیده حیران گشائی و چون بنفشه از کثرت درد و تعب خراب بر زمین افتی و چون گل از پیرامنی خار نازنین گردی اگر میل داری زودی بیا زودی بیا سفره حاضر است و میزبان منتظر دیگر گله مکن و شکایت منما نهایت بذل و بخشش و کرامت در ضیافت دارند بر عکس سفر سابق معامله خواهند نمود والبهاء

علیک.ع.ع

هو الله

ق جناب آقامیرزا طراز علیه بهاء الله

ای غلام درگاه جمال ابهی طراز نهالهای جنت ابهائی از چه محزون و پراندوهی باز اوج  
محبة اللّهی از چه دلخون و افسرده و مغمومی بالی بزن پروازی بکن شهنازی برآر جمع را  
بشورآور شمع را بسوزافکن مقاومت غوائل کن و مقابلی بمشاکل، باید افواج بلا را بکمال  
اقتدار مصادمه نمود و بفضل و قوّت و نصرت ملکوت ابهی آن افواج کالامواج را شکست  
داد زیرا در حصن حصین میثاق استقرار داری حضرت ابوی و امة البهاء والده و اخوان را  
تکبیر برسان. عع

در لوح ذیل بار دیگر از قلم میثاق باران رحمت یزدانی بر قلوب افسرده دو یار وفادار فرو  
میریزد و به زبان و کلام بنده نواز به استقامت و مقاومت آنان در برابر امتحانی سخت و  
جانگذار شهادت میدهد.

هو الله.

ق جناب آقامیرزا طراز الله ابن جناب سمندر علیه بهاء الله الانور

ای نهال جنت ابهی از لطف قدیم و فضل عظیم ذات قدیم امیدوارم که از فیض سحاب  
عنایت در جو بار احدیّت طراوت و لطافت زاید الوصف یابی و در کل احیان از نسائم مهّب  
میثاق پر اهتزاز باشی اول ثابت بر میثاق سمندر نار سدره سیناء حضرت والد را تکبیر ابداع  
ابهی ابلاغ نما و بگو ای بنده پاینده دیرین جمال ابهی در هر دمی بخاطر آئی و در هر  
نفسی در قلب عبدالبهاء بگذری در عتبه مقدسه چون سر بنهم دعا و ندبه نمایم ای رحمانم  
ای منّانم ای حیات روح و جانم بنده پروفایت سمندر نار عشق را در فاران روح و ریحان و  
سیناء ملکوت عرفان و آتش تجلی حرارت محبت پایدار فرما و مظهر الطاف بی پایان نما  
زیرا بفضل و موهبتت چون ذهب ابریز از آتش امتحان و افتتان بارخی تابان در آمد اینست  
فضل ابدی اینست عنایت سرمدی و البهاء علیک. عع

اخوان را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ کن در کل احیان بذکرشان مشغولیم و همچنین ورقه ثابتّه  
نابته راسخه امة الله المهیمن القیوم والده را و همچنین سائر ورقات را. عع  
نکات بسیار مهمّ و قابل توجهی در ایّام سفر جناب سمندر در ارض اقدس اتّفاق افتاد که  
هر یک جهات مختلف داشت و نمودار مسائل متناقض و متفاوت و پیچیده ای بود. در واقعه



برخورد ناقصین با جناب سمندر و خانواده ایشان چندین نکته فوق العاده دقیق و عمیق وجود دارد. اولاً حضرت عبدالبهاء در میانه حلّ سایر مشکلات حائله شخصاً درگیر زحمات فراوان شدند و برای رهایی جناب سمندر و همسر و فرزند ایشان در دوائر دولتی رأساً اقدام فرمودند. ثانیاً فراهم آوردن وسائل رهایی حضرات در آن بحران و با وجود افراد مخالف و معاند که در دستگاه دولتی شاغل بودند، نشان قدرت و عظمت مقام و مرتبت خاصّ و والای آن حضرت بود. نکته ثالث منش و رفتار مثل اعلامی این ظهور در برابر منافقین و معاندین است.

جناب طراز می نویسد:

روز دوم والده را احضار فرمودند و به جوهر رحمت و عنایت و منتهای عطوفت و مکرمت حضوراً اخطار فرمودند: اگر شما حتماً دختر خود را بخواهید برای من سهل است او را خلاص نموده و تسلیم شما کنم که همراه ببرید و اگر رضای مرا خواهی چون والده مکدر میشود من میل ندارم لذا به جمال مبارک بگذار و تفویض کن.

والده به قدوم مبارک مرکز عهد افتاد و عرض کرد: رضای ترا میخواهم و از خود بقدر خردلی اراده ندارم. امر امر تو و حکم آن تو. تسلیم صرفم و تفویض محض و از تو حسن مآل میطلبم و بس.

والده تا آخر ایّام حیات مورد الطاف و اعطاف بی پایان شد و در دریای فضل و جود غوطه ور گردید و مناجات غفران از قلم و لسان طلعت میثاق در رحلت او صادر شد.

این سفر پر حادثه تشرّف ۲۲ روز بیشتر امتداد نیافت چه که فتنه و فساد اهل طغیان غلیظ بود و جور و عدوان ناقصین در هر سرزمین شدید ولی فُلك میثاق و سفینه شریعه نیر آفاق به عظمت و جلال و ابّهت و جمالی و سلطه و استقلال در مقابل دریای حوادث و اقیانوس مصائب و طوفان شدائد و امواج متاعب مقاوم بود که حیرت آور بود از جهتی با متانت عظیم و شکوهی بدیع و از طرفی با سرعتی شدید طیّ مسافات می فرمود که حتی ساکنین آن فلك اعظم الهی مات بودند و ناظرین به آن سفینه مبّهوت که این چه سلطنت است و این چه عظمت و این چه شهامت است و این چه استقامت این چه قدرت است و

این چه احاطه این چه تصرف است و این چه نصرت حمداً له ثم شکراً له مآلاً آن یوسف مصر بقا از بئر و جبّ اخوان بی وفا و عَوْنَةُ بی حیا نجات یافته با استعلائی عظیم به سریر سلطنت الهی استقرار یافت و اخوان حسود به ذلّت و پستی بل هزاران مرتبه اشدّ مبتلا و دچار شدند تعالی مقامه و جلاله و استعلاّته فی القلوب العشّاق.

الحاصل این سفر ثالث بود که حضرت پدر فضلاً و رحمةً در مصائب و بلائیای وارده بر هیکل زیبای میثاق در واقع سهیم و شریک شدند و به امواج پرطغیان دریای غفلت و غرور و تارک وصایای ربّ غیور و غافل از جنود تأیید طائف حول آن وحید فرید کاملاً مستحضر و آگاه گشتند چه که محال بود بتوان باور کرد که این قوم پرلوم تا این اندازه برای قلع و قمع امرالله کمر بسته اند این بود بعد از مراجعت کما فی السّابق منقطعاً عن العالم و متمسّکاً بحبل فضله الاثم الاعظم رشته امور روحانی را بدست گرفته بقدریکه میسر و میسر بود بخدمت امر مالک یوم نشور مشغول شدند. سنه ۱۳۱۹ رسید و این علیل به نوبه های حمله ای مبتلا و گرفتار و از شغل و کار و رفتن بازار بحکم اطبّا ممنوع شدند بفاصله یک ماه لوحی نازل و در صورت امکان امر بحرکت و سفر آذربایجان فرمودند و یا ارسال شخص کافی و منقطع هرکه باشد. در این ضمن انقلاباتی عظیم و حوادثی بنیان کن از قبیل آتش سوزیهای گیلان و اتلاف اموال به ایادی جمعی از غافلین از یوم مآل و صدور امر جدید از مصدر الطاف طلعت فرید وحید بجهت تبلیغ امرالله و تثبیت نفوس به عهد و میثاق الله حرکت فوری میسر نبود. لهذا حضرت متصاعد الی الله حاجی عبدالکریم علیه رحمة الله و غفرانه و رضوانه حاضر شدند که به روح و ریحان اتّباعاً لامرالله سفری بآذربایجان فرمایند و در افق آن اقلیم که بدم اطهر حضرت مبّشر بذرش افشاند شده سیری کرده و سقایه و آبیاری نمایند الحمدلله این سفر از آن متمسّک بحبل عطای محیی بشر در منظر اطهرش و محضر مقدّسش مقبول و باعث احیاء نفوس و نزول برکات آسمانی معنوی الهی الی سرمدالدّهور در آن خاندان گردید. تا سنه هزار و سیصد بیست و یک هجری قمری رسید قدری استقرار و استحکام به الطاف ملیک علاّم در امور تجارت پدر حاصل گشت و الواحی عدیده صدور

یافت من جمله چند سطری از لوحی برای تذکر بازماندگان و عائله و دودمان بل برای قاطبه  
دوستان زینت این اوراق می شود.

خطاب پدیرم سمندر علیه بهاء الله مالک القدر:

یا سهیمی العزیز و انیسی الکریم و ندیمی الوجیه فی العتبه الربانیه اذا غبر وجه الامور  
لا تحزن ستطفح علیک كأس السّرور بفیض موفور فی هذا الیوم المشکور یا حبیبی ما من نفس  
الا و تتکدر الکأس علیها یوماً ما بقدر مقدور حتی لا تطمئن النفوس و لا تنجذب الی هذه  
النشئه الفانیه و الحیات العنصریه بل یتعلق القلوب بالملکوت الرحمانیه و یستبشر النفوس  
بالفیوضات الابدیة و لها حکم غامضه و اسرار خفیّه ... الی آخر بیانہ الالطف الاحلی.

☆ پدیرم سپس برادرزاده عزیز خود جناب آقا شیخ احمد نبیل زاده علیه بهاء الله را که بهترین  
همراه و اعظم یادگار برادر جلیل صدیقش بود برداشته متوکلاً علی الله و متوسلاً بحبل فضله  
و مطمئناً بجنود تأییده و توفیقه بایالت آذربایجان حرکت نمودند و الحمد لله در این سفر در  
مدینه زنجان که به خون هزاران شهید رنگین شده بود و در تبریز و میلان و غیره بزیارت  
دوستان دیده روشن نمودند و طالبین را از ماء معین و رحیق مختوم مشروب نمودند و در  
تثبیت اقدام و تسریر قلوب و رفع اوهام انام حتی المقدور سعی موفور و بذل مجهود نمودند  
اما خوب است بدانیم در این سنه که یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری است در ایران  
ویران آتش طغیان و حقد و حسد علماء سوء چه شعله و نیرانی ایجاد و احداث نمود که  
سرتاسر مملکت را فراگرفت و بطوری طغیان داشت که ابداً احدی امید حیات دمی و  
زندگانی شبی نداشت طوفانی بلند شد که هر هوشمند سر بزیر افکند و انگشت حیرت از  
غیرت و استقامت اهل بهاء گزید چنانچه در صفحات گذشته این اوراق اشاره شد و مشروح  
آن در تاریخ امر مذکور است مقصود در چنین سالی و چنین حالی و چنین بحرانی آن طیر  
ناری با انقطاعی عجیب در اقلیم وسیع آذربایجان به ذکر و ثنای جانان و تثبیت قلوب  
دوستان و بذرافشانی در آن بوستان و تغنیات آیات رحمان و بیان دلایل و حجج و برهان  
اشتغال داشت که قلم و بیان از شرح آن عاجز است. قرب صدنفس را در یزد و اردکان و  
تفت و منشاد و غیره شهید نمودند و اموال به غارت بردند و بیوت معموره را مخروبه نمودند

و در تمام ایران بهائیان هدف سهام و سنان اهل غلّ و عدوان بودند. و الواحی که از قلم توانای طلعت میثاق نیر آفاق صدور یافته اعظم برهان بر ظهور و بروز آن انقلاب و طوفان است و بیان و تصدیق قبول آن حرکات مذبوحه در عشق و محبت آن دلبر احدیه. قوله تعالی:

... زیرا در زمان امن و آسایش هرنفسی کوشش تواند و پرستش کند و ستایش و نیایش نماید در موسم بهار هرکس سیر و تنزه کوهسار طلبد و بدشت و صحرا رود و سیر دریا جوید اما در موسم شتا و شدت طوفان و برف و باران و سیل روان اگر نفسی سیر صحرا کند یا سفر دریا نماید کاری از پیش برده و همّتی نموده و خدمتی کرده و کرامتی فرموده الحمدلله آن بنده باوفا در بحبوحه بلا سفر به آن صفحات نموده تا سبب اعلاء کلمة الله گردد و نشر نفعات الله نماید این همّت را کرامتی در عقب و این مشقت را موهبتی در پیش عنقریب ظاهر و آشکار گردد و علیک التحیة و الثناء ع

طراز الهی مدّتی پس از درگذشت فرزند دومشان که در تاریخ چهاردهم ربیع الاول ۱۳۲۱ اتفاق افتاد، به شهر رشت عزیمت نمودند و حین فعالیت های تجاری بقدر امکان و با سعی فراوان به تبلیغ و تنویر افکار مردمان می پرداختند. همسر ایشان طرازیه خانم در قزوین زندگی می کردند. در آن اوقات فرزند بزرگشان محمد هشت ساله بود. طرازیه خانم در خاطرات خود درباره جناب طراز مینویسند:

ایشان... به مرض حصبه گرفتار و امید شفا نبود. در اواخر ناخوشی خواب مفصلی دیدند که دلیل شفا و مسافرت به ساحت اقدس بود فوراً اذن تشرف به آستان مبارک رسید. طراز الهی برای ابویشان نوشتند من مأذونم. یکدست لباس برای من تهیه نمائید، طرازیه خانم بدوزد با خودتان همراه بیاورید. میرزا محمد را هم با خودتان بیاورید من با خودم ببرم. من (طرازیه) ... درخواست و تمنا کردم خودتان عوض آمدن ابویتان به رشت، به قزوین تشریف بیاورید همدیگر را ملاقات کنیم... صلاح ندیدند.

بدین ترتیب در اوایل سال ۱۳۲۳ خوشبختانه فضل الهی شامل شد و از آن بیماری نجات یافتند ولی شدت ابتلاء بمرض باعث ضعف فوق العاده جسمانی گردیده بود. بگفتا خبری خوش از ساحت اقدس رسید و مولای قدیر "میرزا طراز" را احضار فرمودند.

دم مسیحائی مولی، جان تازه عطا کرد و جناب طراز آماده سفر گردید. در سال ۱۳۲۳ مطابق با ۱۹۰۸ میلادی، در حالیکه اوضاع ارض اقدس منقلب و بحرانی بود این احضار بسیار غیرمنتظره بنظر می رسید. حضرت عبدالبهاء به علت مشکلات و تضییقات فراوانی که وجود داشت بسیاری از احبای مقیم ارض اقدس را مرخص نموده بودند.

از تاریخچه زندگانی جناب طراز در سالهای بین ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ جز در حافظه منسوبین و افرادی که در آن زمان از نزدیک جناب طراز را می شناختند و یا با ایشان در تماس مداوم بوده و شاهد و ناظر آن بودند اطلاعات زیادی فعلاً در دسترس ما نیست.

اصولاً ایرانیان قدیم و بخصوص احبای طبق رسوم و فرهنگ پیشین، تاریخ زندگانی فردی خویش را چندان مهم فرض نمی کردند تا به تدوین و حفظ آن اقدام کنند. در اکثر تواریخ بهائی شرح حیات نویسنده فقط بجهت ارتباط با دیگران و یا در رابطه با موقعیت های خاصی نگاشته شده است.

نگارش دفاتر یادداشت های جناب طراز نیز بنا به تشویق و دستور حضرت ولی امرالله ادامه یافت و بعد جمع آوری و حفظ شد. محققاً نکات دقیقی که مرقوم نموده اند در آینده ایام که در اوضاع و احوال جهان تغییرات کلی حادث و حاصل خواهد شد دورنمایی زنده از جهان گذشته و زندگانی روزمره مردمان از اواخر قرن ۱۹ تا اوایل قرن بیستم منظور خواهد گردید.

یک خاطره از سنه ۱۳۲۱ ه ق، که طی نامه ای در سال ۱۹۵۹ میلادی مرقوم نموده اند در باره انقلاب عظیم آن سال می نویسند:

انقلاب عظیم برای بهائیان در ایران از رشت شروع شد. من در تجارتخانه پدرم سمندر علیه غفران الله در سرای کامرانیه قرب دیوانخانه حکومتی... بودم. من و برادرم میرزا غلامعلی برای تشییع جنازه استاد هاشم معمار قزوینی، که برادر شاعر معروف میرزا باقر

(مسعود) بود رفتیم. جمعیت چندین هزار نفر بود و فتنه و فساد برپا کرده بودند. به حجره باز گشتیم و به خدا سپردیم.

گویا شخص مفسدی یک عکس دسته‌جمعی از بعض احبّا به دست آورده و به علماء سوء تسلیم نموده بود و نسخ متعدّد از آن را در کوچه و بازار نصب کرده بود و اهالی را از هر نوع مکالمه و معامله با نفوسی که در عکس دیده می‌شدند منع کرده بود.

شب مرحوم سپهسالار اعظم ولی‌خان تنکابنی، فرستاده بودند جسد را عمّال حکومت با لباس در محلّی به نام باغ شاه در بیرون شهر دفن کردند. فردای آن روز اشرار مطّلع شدند و رفتند جسد را بیرون آورده و هنگامه برپا کردند. مرحوم سپهسالار امر فرمودند عاملین را دستگیر و تنبیه کنند. شنیدیم قریب شصت نفر را گرفتند و آوردند و چوب زدند. گوش بعضی را به درخت میخ زدند. حاجی خمّامی مجتهد شهر که جمیع مفاصد از او بود نقشه کشید و بر روی یک ورق کاغذ بزرگ آنچه که فحش رکیک بود به خود و عائله‌اش در آن درج کرد و به اسم میرزا ابراهیم که عضو محفل روحانی بود امضاء کرد و برای سپهسالار فرستاد. سپهسالار چاره‌ای ندید جز آن که میرزا ابراهیم را دستگیر کند.

عده‌ای از احبّا از شهر خارج شدند و عده‌ای من جمله جناب منیر نبیل‌زاده که همراه من به رشت آمده بودند و جناب آقا غلام‌علی (برادرم) و جناب آقا علی ارباب (نصیراف) تصمیم گرفتیم استقامت کنیم و بمانیم.

باری این فتنه از رشت شروع شد به طهران آمد حکومت جلوگیری نمود به اصفهان رفت غلیظ شد تا به یزد رسید که متجاوز از هشتاد نفر در یزد در تفت و در اردکان در حسین‌آباد در منشاد شربت شهادت نوشیدند.

در آن سنه مدّت ۱۴ ماه ما را به حمّام راه ندادند و سلمانی قادر نبود ما را اصلاح کند. ناچار تیغ سلمانی از طهران طلبیدیم و یکدیگر را اصلاح می‌کردیم. بیاد دارم روزی پسر عمویم میرزا منیر نبیل‌زاده مشغول اصلاح سریکی از دوستان بود و سی نقطه سر او را برید. خنده و گریه توأم بود...

آنچه از آن دوران یعنی سال‌های بین ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ به صورت سند محکم و متقن باقی مانده است و در کمال امانت در خانواده طراز الهی نگاهداری شده و به ارض اقدس ارسال گردیده است، الواح و آثار مبارکه می‌باشد. در حقیقت حالات و صفات جناب طراز از اوایل نوجوانی تا آخر حیات عنصری تجلی عنایاتی است که از قلم الهی در حق او نازل و صادر گردیده است. از جمله مناجات زیبا و مهیمن حضرت عبدالبهاء برای بنده "صادق دلبر ابهی" زیب این دفتر می‌گردد.

قزوین جناب میرزا طراز علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

اللهم يا ملجئ المنيع و ملاذی الرفيع و غياثی و عیاذی و ملاذی انی اتضرع الی سُدّة رحمانیتک و حضرة فردانیتک ان تنزل کلّ تأییدک و توفیقک علی عبدک الذی قد ولد فی مهد محبتک و رضع من ثدی معرفتک و تربی فی حجر عبودیتک و نشأ فی حضن روحانیتک حتّی بلغ اشدّه بفضلک و ادرك رشده بعنایتک و اخلص وجهه لوجهک و توجه الیک بمجامع قلبه متوکلاً علیک ایّ ربّ انه یتمنی کلّ خدمة فی عتبة قدسک و یتبغی تمام العبودیة فی باب احدیتک حتّی یصبح ناشراً لنفحات رحمتک و منادياً بامرک فی مملکتک و متذکراً بذکرک بین عبادک و هادياً لاهل الضلال الی معین رحمانیتک و بذلک یتقرّب الیک و یدنو الی حضرة قدسک ربّ ربّ ایدّه علی هذه الموهبة العظمی و فقهه علی هذه المنقبة الكبرى و اشرح صدره بنور معرفتک و اطلق لسانه بنفثات روح قدرتک و اجعله مرتلاً لآیات التّوحید فی محافل التّجريد و مترنماً بالحنان التّقدیس فی ریاض التّفرید و متنزّهاً فی فردوس المعانی بمشاهدة انوارک الرّحمانی و التحدّث بنعمتک بین خلقک بظهور آثار موهبتک علی هیکله النّورانی انک انت الکریم انک انت الرّحیم و انک انت ذو فضل عظیم. ای بنده صادق دلبر ابهی این مناجات بجهت حصول آمال آنجناب بدرگاه ذوالجلال گردید تا تأیید و توفیق عنایت شود و البتّه این حاجت روا گردد خدمات حضرت سمندر نار موقده الهی از بدو طفولیت الی الآن در آستان مقدّس مقبول و محبوب و مشهود حال نیز یوماً فیوماً در ازدیاد است از جمله مجلس

تبلیغ که جدیداً فراهم آورده‌اند و البته تأیید می‌رسد ورقه موقنه مطمئنه ممتحنه  
امه‌الله‌المهمن‌القیوم‌والده و خاله را بتحیت ابدع ابهی از قبیل عبدالبهاء مسرور و مشعوف  
نمائید و جناب معلّم و حضرات اخوان کرام را نیز نهایت اشتیاق ابلاغ دارید و علیکم  
التّحیّة‌والثناء ع

همانطور که ذکر شد نظر به اهمیّت شناخت ساخت اجتماعی و عرفی و فرهنگی و  
امکانات و نوع و وسائل زندگانی و سفر و جهات بسیار دیگر در آن اوقات و همچنین کسب  
بعضی اطلاعات در باره موقعیّت‌های خاصّ در دوره مرکز میثاق الهی سعی شد حتّی  
المقدور بعض جزئیات سفر سوّم جناب طراز با حفظ اصالت نحوه نگارش ایشان بیادگار  
برای نسل معاصر و نسل‌های آینده درج گردد.

#### فصل هشتم

زیارت سال ۱۳۲۳

عشق یکتا گهر بحر وجود است که ما

دل به دریا پی این گوهر یکدانه زدیم

علّت احضار جناب طراز معلوم نبود و در بدو امر موهبتی غیر مترقبه می‌نمود. بدون تردید  
اشتیاق قلبی هر فرد مؤمن رسید احضاریّه از ارض اقدس و از ساحت مولای مهربان بود و  
این منقبت در هر زمان و موقعیّت فضل بزرگی محسوب میشد که بهر علّت و سبب نصیب  
شخص می‌گردید و دیگر مسائل و غوامض سفر در برابر آن ناچیز بود. جناب طراز  
نمیدانستند که این سفر مقدمه چه دوران عظیم و مهمّی در زندگانی ایشان است ولی همان  
شوق دیدار دوست هم‌چون مغناطیسی قوی او را به کوی محبوب میکشید. از خلال  
یادداشتهای جناب طراز که ذیلاً درج میگردد بازتاب احساسات پر شور و مشتاقانه ایشان را  
در این سفر پر حادثه و طولانی میتوان مشاهده کرد.

بسم الله تعالی



الحمد لله بفضل و عنایت صرفه بحتة حق سبحانه و تعالی جلّ جلاله و رأفت و محبت و همت پدر بزرگوار روحی فداه موفق بحرکت برای این سفر بهجت اثر شدم و تخمین دوساعت از آفتاب رفته، سه شنبه سلخ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۳ از رشت با درشکه عازم پيله بازار شدیم و جناب اخوی آقا غلامعلی روحیفداه الی راهدارخانه ما را مشایعت نمودند و جناب آقا سید عبدالکریم تا پيله بازار مرا همراهی کردند. الحمد لله بسلامت به آنجا وارد شده نزد آقا میرزا احمد قزوینی و بعد نزد آقا مهدی لطفعلی قزوینی به انبار رفتیم بگتتاً باران شدیدی گرفت بعد از نیم ساعت کرجی مسافری که آن را جهت تعمیر به روسیه برده بودند حاضر شد و روانه انزلی شدیم تخمیناً ۱۴ نفر از هر قبیل سرنشین داشت ولی تعداد خدمه آن فقط سه نفر بودند. جهت باد موافق نبود و باد مخالف و باران شدید تا مدتی ادامه داشت و حرکت کرجی را مشکل کرده بود. جناب آقا مهدی لطفعلی قزوینی مرا روی صحنه کرجی دیدند که در آن باران و طوفان چتر ندارم، رفتند چتر نوری خود را برای چاکر آورده و مرحمت فرمودند و بنده را ممنون عنایت خویش نمودند تا خداوند توفیقی دهد که از خجالت ایشان ظاهراً و باطناً برآیم انشاء الله تعالی.

بعلت تعمیراتی که کشتی لازم داشت حرکت از مقصد به سوی بندر انزلی به تأخیر افتاد ولی عاقبت آماده حرکت شد. مسافت نسبتاً کوتاه راه را طی کرده و یک ساعت و نیم به وقت غروب مانده وارد انزلی شدیم.

مسافرت نفوس به تنهایی در داخل و خارج از ایران با اوضاع متغیر و ناموافق که از جهات فراوان از لحاظ راه و وسائل مسافرتی و خوراک و وفور بیماری ها و غیره وجود داشت کار مشکل و خطرناکی بود و افراد سعی میکردند همراه و یا همراهانی در سفرها داشته باشند تا در صورتی که گرفتار حوادث و یا ناملایمات غیر منتظره شدند آنها را یاری و مساعدت نمایند بدین جهت بود که هنگام عزیمت جناب طراز منسویین در صدد یافتن همسفری برای ایشان برآمدند ولی کوشش ها به ثمر نرسید.

ایشان مینویسند:

اطرافیان هرچه کوشیدند همراهی به جهت حقیر در این سفر فراهم شود چون تقدیر نبود از تدبیر نتیجه حاصل نگشت و به تنهایی به سوی مقصود روان شدم. در بندر انزلی جلوی گمرک خانه، اثاثیه را تفتیش نمودند و پاسپورت (گذرنامه) را قول کشیدند.

چون در مدت انتظار و طول سفر غذا نخورده بودم به سردرد مبتلا شده و برای رفع خستگی به سرای معین رفتم تا محلی برای یکساعت کرایه کنم ولی اینگونه توقف های کوتاه معمول نبود و محلّ مورد نظر به سختی پیدا شد. بعد مقدار وجه باقی مانده را که همراه داشتم به پول روسیه (منات) تبدیل نمودم، تصادفاً در حال عبور با آقامیرزامهدی عکاس رشتی روبرو شدم و ایشان بنده را با تعارفات بسیار همراهی کردند و به کنار اسکله آمدند. قرار بود از انزلی با کشتی واکنسکی که متعلق به تقی اف امام ویردی بود حرکت کنم لذا برای تهیه بلیط مراجعه کردم ولی کارکنان چهارمنات بابت آن می خواستند. این مبلغ بیش از قیمت عادلانه بود. آقامهدی عکاس محبت کرد و از یک نفر از اجزاء کشتی که از دوستان او بود بلیط را به قیمت سه منات گرفت! و خداحافظی کرد و رفت.

غروب آن روز کشتی از انزلی حرکت کرد. هوا نسبتاً مناسب بود وقتی وارد کشتی شدم یکنفر از آشنایان قدیم آقامیرزاالیاس کلیمی الدری را همسفر خود یافتم که او نیز قصد حرکت به بادکوبه داشت و با ایشان مانوس شدم.

خداوند سبحانه و تعالی را شکر نمودیم که رعایت ما را فرمود و رفیق و مونس قبل از ورود ما بکشتی حاضر فرمود جلّ جلاله.

\_ساعتی از نیم شب گذشت ناگهان باران و باد تند و سختی سرگرفت. جناب طراز که به سفرهای دراز با قایق های کوچک و ناراحت عادت داشتند قبلاً تا حدودی در سر پناه کشتی محلی برای خود پیدا کرده بودند. جمیع سرنشینان مجبور شدند جای خود را تغییر دهند اما جا باندازه کافی در زیر سرپوش و پناهگاه وجود نداشت. تلاطم دریا موجب دگرگونی حال مسافرین هم شد ولی خوشبختانه مدت طوفان کوتاه بود و صبح هوا ساکن گردید.

جناب طراز ادامه میدهند:

کشتی به آستارا رسید وساعتی بعد دوباره حرکت کرد. توقف بعدی در لنکران بود نزدیک ظهر به آنجا وارد شد و مدت توقف تا یکساعت به غروب مانده ادامه یافت و سپس بطرف بادکوبه براه افتاد الحمدلله که دریا در نهایت راحت و هوا صاف و احوال ما نسبت بشب قبل بسیار خوب بود بعد از صرف جزئی چائی و غذای حاضری در نهایت راحت خوابیدیم محلّ ما سطحه کشتی بود ولی چون امشب هوا خوب بود خوش گذشت. سلامت تخمین دوسه ساعت بظهر پنجشنبه دوم جمادی الاول کشتی وارد بادکوبه شد.

بادکوبه

جناب طراز در بادکوبه از کشتی پیاده شدند و نزدیک پل شهریک درشکه کرایه کردند و به دکان آقامشهدی عبدالخالق که متولی مسافرخانه بادکوبه بود رفتند و از آنجا برای دیدار دوستان به مسافرخانه عزیمت نمودند و حاجی درویش و خادم ایشان آقامحرم را ملاقات کردند. معلوم شد اوضاع تفلیس شلوغ است و راه باطوم نیز بسته است.

دو فروند کشتی روسی که کشتی جنگی است بخاطر ششصد نفر که یاغی شده‌اند و در عدسیه خرابکاری کرده‌اند در اطراف باطوم است. بدین جهت مانع حرکت کشتی شده‌اند.

توقف در بادکوبه اجباری بود جناب طراز دو نامه برای قزوین ورشت نوشتند و با مصاحبت با دوستان سرگرم و مشغول شدند از جمله افرادی را که ملاقات نمودند استادعلی اشرف و یک جوان بنام خواجه اودیس مسیحی بود. او کفّاش بود و در شهر رشت تبلیغ شده و ایمان آورده بود جناب طراز مدتی با وی صحبت کردند و از اشتعال و انجذاب او بسیار مسرور شدند.

به علت ناامنی در آن مناطق، حاجی درویش بسیار نگران عده ای از زائرین بود که قرار بود چندین روز قبل به بادکوبه مراجعت کرده باشند. یوم جمعه رسید و خبر دادند سه نفر مسافر از ساحت اقدس به سلامت وارد شدند. زائرین از راه رسیده آقامحمد اسکوئی،

آقامحمدعلی، و آقامیرزا عبدالباقی حامل خبرهای خوبی بودند و از صحت و مسرت هیکل مبارک بشارت دادند.

جناب طراز می نویسد:

بعد این فقیر ضعیف را از اخبار راه مستحضر فرمودند. با آن اذکار که راه آهن باطوم بسته است و دریا منقلب است و وضع تفلیس مشوش است و کشتی ها به باطوم نمی روند، متحیرم که خداوند مهربان این عبد ناتوان را با این انقلابات راه و تنهایی حقیر، چه قسم و بچه اسباب و وسیله، بقوه الهی بمقصد می رساند یقین است تصور نمی توان نمود مگر بجوهر فضل و عطا و قوت و قدرت الهیه و بس. انشاءالله بمقصد می رساند. امیدوارم نگارنده را نیکو نگاه دارد و بمقصود نائل و فائز فرماید. آمین یا رب العالمین.

شب شنبه در بادکوبه پنجم جمادی الاول بود. عید مختصری گرفته بودند. قریب هشت نفر در جلسه آمده بودند ... معلوم شد روز حرکت این عبد از شهر رشت غره ماه (اول) بوده است و بنده از شدت ذوق اشتباه نموده ام بهرحال تاریخ بادکوبه را صحیح دانسته و صبح شنبه که پنجم ماه بود بعضی از دوستان محترم تشریف آوردند... الواحی تلاوت شد و بنده هم عریضه ای به آقایان بنی اعمام به عشق آباد عرض کردم و خدمت مسافرین دادم که شب همراه خود ببرند و همچنین عریضه به رشت به حضرات اخوان و سایرین... نوشتم. بعد به سرای حاجی مرتضی قلی حجره آقامحمد آقا تبریزی خیاط ... و سرای حاجی سلیمان خدمت جناب آقامحمد صادق تبریزی تاجر برای ملاقات رفتیم در محل نبودند. لذا به حجره آقامحمد جعفر اصفهانی رفته و خط جناب ارباب را که همراه داشتم به ایشان رساندم ... و حضرات مسافرین یکساعت از شب رفته سلامت روانه عشق آباد شدند.

ما نیز به دفتر کشتیرانی فرانسه که کشتی آنها از باطوم می آمد مراجعه نموده و راجع به وقت ورود کشتی سؤال کردیم. کارکنان دفتر گفتند چون اوضاع ناحیه مغشوش است وقت معلوم و مشخص نیست و ممکن است تا یکماه تأخیر داشته باشد. قبلاً اجبای الهی نیز اظهار داشتند که اوضاع باطوم خیلی منقلب بوده و خرابیهای زیادی اتفاق افتاده است. با وجود این وضع و هم چنین نبودن کشتی ناچار توقف نمودم و امر را تسلیم بحق کردم امیدوار

بفضل و عطای او که محروم نفرماید و بزودی اسباب غیبی و امنیّت واقعی عطا فرماید آنّه مقتدر قدیر. اخبار نامساعد مرتّب میرسد عصر دیروز جناب استادعلی اشرف تشریف آورده فرمودند بسیار نگران برادرشان استادآقابالا هستند که به طرف باطوم حرکت نموده بود عاقبت تلگراف او از سوخته پل رسید و معلوم شد که در طول سفر و هنگام عبور کشتی از اسلامبول .... و باطوم، ملاحظه کرده اند هر دو این شهرها شدیداً منقلب است. در باطوم نار حرب مشتعل و عدسیّه را نیز دولت به توپ بسته است. به این ملاحظات حضرات راضی به حرکت من نشدند. شب را راحت نموده و میهمان جناب حاجی قلندر روحیفداه بودم.

باطوم

دوشنبه... روزنامه یومیّه "حیات" که ترکی است آوردند نوشته بود که تفلیس و باطوم شلوغ است و کشتی به باطوم نمی آید لهذا مشورت نموده قصد به حرکت عشق آباد شد در این احوال جناب استاد محمدعلی سلمانی و جناب آقاجفعلی و ابن جناب استادعالی افندی از ساحت اقدس از راه پل وارد شدند گوئی عالمی را بما دادند نهایت سرور و فرح را از زیارت ایشان پیدا نمودیم. امروز جناب آقاموسی اینجا آمدند... مسافرین اشیاء و اسباب خود را آوردند قدری آب غذا را زیاد نموده با مسافرین صرف شد.

امروز صبح سه شنبه به قرار تقویم بادکوبه هشتم و تقویم رشت ایران هفتم است. از خدا می خواهم که امورات را بصرف فضل سهل وآسان سازد انشاءالله تعالی. الساعه که پنج بغروب مانده یوم سه شنبه هفتم جِ مادی الاول است به اتفاق جناب آقاعبدالله گنجه ای بسمت باطوم حرکت کردیم. قیمت بلیط هفت منات بود... صبح چهارشنبه هشتم دو ساعت از آفتاب گذشته وارد تفلیس شدیم جناب آقاعبدالله گنجه ای خداحافظ نموده به تفلیس رفتند. ما نیز بعد از نیم ساعت توقّف به باطوم حرکت نمودیم ...

تقریباً سه ساعت بغروب مانده به آستانسیّه پریل رسیدیم معلوم شد این واگون به تفلیس بر می گردد ... لذا به واگون دیگر منتقل و دو ساعت یا کمتر از آفتاب گذشته بود که واگون جدید به طرف باطوم حرکت نمود و حوالی ظهر وارد باطوم شدیم.

یوم پنجشنبه نهم جمادی الاول در قهوه مشهدی علی اکبر منزل نمودیم. حضرات گفتند که پنج روز تمام بازار و دکانها بسته بود امروز به میمنت قدم شما بازار را باز کرده اند... باری تا دوشنبه ۱۳ ج اول، در باطوم توقف شد، یعنی کشتی نبود ولکن در این چند روز توقف دو نفر یکی آقامحمدباقر فتاد که ساکن مرو است و مدتی در قزوین خدمت آقای حکیم باشی بوده اند و یکنفر دیگر وارد شدند و از زیارت مسافین نهایت فرح و انبساط حاصل نمودیم چه که بشارت صحت و مسرت هیکل مبارک را می دادند و از طرفی بجهت انقلابات ساحت اقدس محزون شدیم...

باری امروز که سه شنبه ۱۴ ج اول بود چهار ساعت بغروب مانده در کشتی روس وارد شدیم رفیق راه، جناب آقا صفدر بیک شیروانی که جهت فروش قالی به اسلامبول می روند قبل از حقیر آمده بودند و در کشتی جای بسیار خوب گرفتند ... بعد جناب آقا شیخ احمد جناب آقاضیاء الله افندی (ابن جناب حاجی علی اصغر میلانی) جناب آقامیرزا فضل الله جناب آقامیرزا علی اکبر جناب آقامشهدی تقی آش پز طهرانی هم در کشتی برای خدا حافظی تشریف آوردند... اظهار مهربانی نموده تشریف بردند الحق حضرات احبای باطوم منتهای محبت را فرمودند و بنده فقیر را بی اندازه خجل کردند خداوند حفظشان فرماید انشاء الله تعالی ربّ ایدهم علی خدمه امرک و نشر نفحاتک و وفقهم یا الهی برضائک و ثبتهم علی عهدک و میثاقک انک انت العزیز الحکیم.

☆ طرابوزان

الان صبح چهارشنبه ۱۴ جمادی الاول است کشتی به اسکله ریزه متعلق به عثمانی رسید. سه ساعت نیم از آفتاب گذشته از ریزه حرکت نمود چهار ساعت تمام طول کشید تا وارد طرابوزان شد. فرصتی بدست آمد و به دکان جناب آقامشهدی حسن اسکوئی رفیق قدیم حقیر رفتیم که در سنه ۱۳۰۹ بعد از صعود حضرت مقصود خدمت ایشان رسیده بودم ... دوباره به کشتی برگشتم و حدود یکساعت نیم بغروب مانده کشتی از طرابوزان حرکت نمود.

☆ سامسون

صبح که یوم جمعه ۱۶ جمادی الاول بود وارد اسکله سامسون شد. در اینجا هم به امید دیدار دوستان از کشتی پیاده شدم ... در بازار شخصی ما را صدا کرد معلوم شد عجم است. او حاجی ابوالحسن را شناخته بود چیزی نگذشت از عنوان و سؤالات مختلف قهوه‌چی و شناسائی جناب آقا صفدر بیک معلوم شد بهائی مستقیم و مشتعل خوبی است. وی یک لوح که به افتخارش نازل گردیده بود و همراه داشت به ما نشان داد و آنرا زیارت کردیم.

بعد یک جوان که آقا کربلایی محمد تبریزی نام داشت ملاقات شد دیدار او بی اندازه باعث مسرت ما شد. ایشان هم از این تصادف مسرور شدند زیرا در آن محل تنها و غریب بودند. از خدا برای این جوان غریب طلب تأیید و نصرت نمودم تا بر امرش مستقیم فرماید. ... باری کشتی قریب دوساعت بغروب مانده حرکت نمود ... حقیر امشب والدۀ ماجده خواب دیدم که نزدیک روضه مطهره منزل دارند و بیمار هستند و بنده می‌خواهم بروم از شهر حکیم حاضر کنم ... بعد نزدیک صبح خواب دیدم حضرت مولی‌الوری روح ماسواه فداه در قزوین در خانه ما تشریف دارند و تاج مبارک در زمین است مثل آنست تازه از خواب برخاسته‌اند و رأس مبارک را می‌شویند گیسوان مبارک مشکى و بلند است و شانه می‌فرمایند در این احیان اخوی آقا غلامعلی و آقا میرزا هادی و آقا عزیزالله عطار بقسمی که معمول سایر مجالس بود وارد شده و نشستند ولی هیکل مبارک توجهی ننموده و بیانی نفرمودند. حقیر پریشان شده به آنها اشاره کردم بایستید، تعظیم کنید.

امیدوارم بفضل و عنایت حضرت مولی‌الوری روح ما سواه فداه که هیچیک از احبّاء و اصفیایش را محروم نفرماید و بما یحبّ و یرضی موفق گرداند.

☆ اسلامبول

صبح شنبه ۱۷ شهر جمادی الاول شمسی در اسکله سیتوب وارد و یکساعت از ظهر گذشته به اسکله آتیه‌بولی رسید. صبح روز بعد کشتی در دریا بسیر خود ادامه می‌داد و چهارساعت به غروب مانده به دهنه‌وارد شد. الی یکساعت نیم به غروب مانده در میان بغاز راه افتاد تا اینکه به مقصد رسید. جناب آقا صفدر بیک با حقیر نزد کاپیتان رفتیم پرسیدیم کشتی بیروت

حاضر است جواب داد چهار روز طول دارد و باید در کشتی بمانید تا بیاید. دیدیم چاره دیگری نیست رفقائی که برای دیدن من به کشتی آمده بودند تشریف بردند.

سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاول در کشتی بودیم که قایقچی صدا کرد میرزا طراز الله کیست؟ گفتم بنده هستم. گفت اشیائی برای شما داده‌اند. اما من نمی‌توانستم بدون اجازه پلیس از قایق خارج شوم لذا قایقچی از پلیس دریا برایم اجازه خروج گرفت و رفتم. ملاحظه شد خطی از جناب آقامیرزا غلامحسین، اخوی جناب حاجی غلامرضا اصفهانی و جناب آقا صفدر بیک رفیق راه رسیده است. و نان و قدری خورش بازاری و خیار تازه خوب و نان سمیط جهت چائی مرحمت فرموده و فرستاده‌اند و مرقوم داشته‌اند هرچه سعی کردیم به کشتی بیائیم اجازه ندادند و آخر الامر اینها را فرستادیم. بی‌نهایت از مرحمت ایشان خجل شدم.

صبح پنجشنبه ۲۲ ج اول، کشتی که باید ما را به بیروت ببرد وارد شد. نزدیک ظهر قایقچی آمد و اشیاء را بقایق حمل کرد. کشتی مسافرتی ما یک کشتی فرانسوی بود. هنگام ورود به آن رئیس پلیس حضور داشت. کرجی‌بان تذکرها را گرفت و برد بعد از مدتی پیشکار آقای پلیس آمد و گفت چه می‌دهید تذکره شما را درست کنند. باری چه عرض کنم جای سکوت است هریک ربع مجیدی که پنج قروش باشد داده تذکره را امضاء فرمودند و اجازه دادند! ما به کشتی آمدیم ولی نه بعنوان سرنشین، چون جای ما روی سطحه است.

صبح جمعه بیست و سوم شهرج اول، کشتی هنوز در علیّه ایستاده بود. دو سه ساعت به غروب مانده کشتی عازم حرکت از اسلامبول شد ... دو ساعت از شب گذشته (عصر ۲۴ ج اول) کشتی وارد اسکله از میر شد. صبح یکشنبه ۲۵ ج اول، پیاده شدم و برای دیدن شهر رفتم و روز به عصر منتهی شد و به کشتی برگشتم.

از میر

صبح دوشنبه ۲۶ ج اول، هنوز کشتی در از میر ایستاده است. پنج ساعت بغروب مانده از از میر حرکت نمود. جای همه یاران و دوستان حضرت یزدان در این سفر بهجت اثر سبز است الحمد لله بحر در نهایت سکون و کشتی در منتهای جلال در



حرکت و ابداء انقلابی نیست و ما اگر بد بگذرانیم از افکار باطله خودمان است و خداوند سبحانه و تعالی از هر جهت تفضل فرموده اگرچه بظاهر در این سفر این چاکر روسیاه برخلاف اسفار ماضی که رفقا و آقایان دوستان محترم را خدمتگزار بوده طی مسافت می نمودیم، در این سفر بالعکس واقع، از حین حرکت احدی را رفیق و شفیق نداشتیم و مطمئن بحفظ و حراست حضرت باری تعالی بودم چه که این سفر به اجازه و اراده صرفه الهیه واقع به حسب ظاهر ابداء اسباب موافق نبود و اشهد بالله بضاعت ظاهره اقتضا نمی نمود ولکن جمیع امور و افکار و حوادث بیک طرف و اراده سلطان قضا و تقدیر بیک طرف، چون اراده و مشیت نافذ او تعلق گرفت که مورضعیفی را به آستانه مقدس خود فائز گرداند لهذا نه رفیق نه مانع نه صاحب نه حائل نه اسباب نه اقتضا هیچ چیزی را مانع نفرمود و بلکه در هر آن تأیید شدید فرمود.

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کرویایان عالم بالا

لهذا در محلّ، رفقا و دوستانی از ریگ بیابان خلق فرمود در نهایت محبت و مهربانی که همه این عبد را خجل فرمودند مخصوص جناب آقا صفدر بیگ شیروانی که از باطوم الی علیه همسفر بودیم.

صبح یوم سه شنبه ۲۷ شهرج اول است و در سطحه کشتی نسیم لطیفی می وزد و دریا در نهایت سکون و درمنتهای جلال طی مسافت می نماید. رفقا در از میر نهایت مهربانی را نمودند و مصارف از میر یعنی ناهار و قهوه ها و چائی ها را تماماً متکفل شدند و قبول وجه ننمودند ما هم در کشتی بآنها مهربانی نموده و مینمائیم. کشتی امروز از نزدیک یک اسکله که نام او آستانیکه است گذشت. اسکله های کنار دریای مملکت عثمانی کلّ خوب و پرنعمت است. در وقت حرکت از از میر از خداوند مسئلت نمودم که این قوم را بصراط مستقیم هدایت کن و این غافلان را هوشیار فرما و بخودشان وامگذار و خلقی از اهل بهاء و ساکنین در سفینه الله در این بلاد مبعوث فرما لا اله الا هو البهی الابهی.

شب را در کشتی خوابیدم و کشتی حرکت می کرد ... خواب دیدم که تازه بساحت اقدس وارد شده ایم. والد ماجد و والده محترمه یقیناً مشرف هستند بنده خدمت والده عرض کردم

حضور حضرت ورقه علیا علیها سلام الله عرض بندگی مرا برسانید تا خودم فائز شوم والده فرمودند بالنیابه از تو دامن ایشان را زیارت کردم ... یقین است تعبیر این خوابها در ساحت اقدس خواهد شد

... چهارشنبه ۲۸ شهرج اول، کشتی همچنان حرکت می نماید و هنوز بجائی نرسیده ایم. امشب که شب پنجشنبه ۲۹ شهرج. اول است در عالم رؤیا دیدم که در کشتی با حضرات اجزاء عملجات اختلافی حاصل شد به یکی از اجزاء گفتم حال شما را بدریا می اندازم... نمیدانم چه شد که او را رها نموده چست و چالاک در حالت انقطاع از همه چیز محض غرق شدن خود را به دریا انداختم. گویا شب بود اجزاء عملجات متوجه گردیدند و مجال ممانعت بجهت احدی نبود. پس از افتادن به دریا یک جامدان زرد شکیل مقفل تازه ای را دیدم. فوری آن را گرفتم عملجات که این عمل را دیدند بنده را به کشتی کشیدند و گفتند عجب چیزی پیدا کردی این از تصادفات نادر عالم است. شوخی و جدی گفتم انشاءالله چندین هزار جینه (گینی) انگلیسی اسکناس دارد. گفتند، سرکیف را باز کن گفتم ممکن نیست این کیف باید نزد کاپیتان باز شود چه که در روی دریا اخذ شده است. نزد کاپیتان آمدم آنها قصه را حکایت نمودند که فلانی خود را بدریا انداخت از اتفاق این کیف را پیدا نمود کاپیتان با حالت تحیر اظهار داشت، چیز عجیبی است ولی مال اوست دخلی به ما ندارد. گفتم شما باز کنید. او چمدان را باز کرده سه قطعه پارچه که من جمیع الجهات سبز بود. یکی بافته از ابریشم سبزرنگ به عرض چهار انگشت و طول چندین ذرع که مانند کمر بند و بسیار محکم بود و دیگر حلقه انگشتری یک سنگ سبز تیزی داشت و آیه مبارکه است قد بدئت من الله و رجعت الیه و منقطعاً عماسواه و متمسکاً بسمه الرحمن الرحیم که یک طرف او هم بخط جناب مشکین قلم اسم اعظم و امثال اوست و تاریخ ظهور حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه و جمال قدم جل اسمه الاعظم و حضرت مولی الوری روح العالمین فداه بود. دو سنگ یا دو عقیق سبک داشت که این دو فقره در او درج بود بعد معلوم شد که این کیف مال یکی از احبای امریک است که در ساحت اقدس اینها را تحصیل نموده و هنگام عزیمت به امریک از دست او بدریا افتاده است باین علت قدری

محزون شدم که این بیچاره بچه زحمت اینها را تحصیل نموده و بدریا افتاده در این احیان و افکار، صاحب کیف که همان اهل امریک بود حاضر شد. به او گفتم امشب نزد ما باشید و صبح بروید. رؤیای آن شب بسیار پر معنی و تعبیر بود.

بیروت

صبح پنجشنبه ۲۹ است کشتی وارد اسکله طرابلس شام شد و ۸ ساعت بغروب مانده کشتی به سوی بیروت حرکت نمود. الحمدلله بفضل و عنایت مخصوصه سلطان تقدیر روح ماسواه فداه سه ساعت بغروب مانده در ۲۹ شهر جمادی الاول وارد بیروت شد.

در بیروت آقاعنایت الله خبر داد که الحمدلله مسئله ارض مقصود گذشت بنحوی که ابداً بحضور مبارک و طائفین نیامدند و جستجو نکردند. در سر و قلب خود عرض کردم.

بدین مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

شب در خوان تنها بودم از شدت گرما و کثرت پشه خواب دست نداد جزئی خواب رفتم آنهم خواب دیدم که ساحت اقدس رفتم اما مشرف نشده مرخصم فرمودند و به ایران مراجعت کرده ام و با اخوی، آقاعبدالله صحبت می دارم... صبح جمعه (بتقویم آنجا) سوم ج ثانی، آقامحمد مصطفی و روحی افندی و ضیاء افندی را ملاقات نموده از اخبار سلامتی در ارض اقدس مسرور شدم.

۲ جناب سمندری تعداد زیادی از رؤیاهای خود را که در مواقع خاص زندگی دیده اند ثبت نموده اند. ایشان در تعبیر بعض رؤیایها تبخّر داشتند و در طول حیات تعبیر تعدادی از رؤیایهایشان که برای دوستان نیز به مناسبت نقل کرده بودند به وقوع پیوست. ایشان محض نمونه در ضمن خاطراتشان از چند رؤیا یاد نموده اند.

شرح سفر جناب طراز گوشه ای از یادبودهای جوامع پیشین ما است آنگاه که پایه های نخستین ستونهای افراشته امر الهی به دست یاران خدوم و مخلص و مظلوم در حال پی ریزی بود. شناخت ارزشهای انسانی که در آن زمان به ذهن مردمان چندان آشنا نبود در بررسی روال جامعه نو پای امر الهی و در زنجیره روابط دوستانه یاران با یکدیگر محسوس و ملموس است. دیدار با دوستان و ملاقات با یاران دور و نزدیک جزو لا یتجزی برنامه روزانه

جناب طراز محسوب می‌شد. در تمام صفحات خاطرات ایشان نام فرد و یا افراد بطور مشخص یادداشت گردیده است. انگار روزی نیست که ایشان خود را از فیض دیدار نفوس محروم و معذور داشته باشند.

تداوم مصرانه‌ای که در این قسمت در درج بعض نکته های نگاشته شده در متن خاطرات روزانه ایشان دنبال گردیده است در درجه اول حفظ اصالت روح مطالب و حوادث از دیدگاه جناب طراز است. وقایع روزانه همان روند عادی زندگانی مردم است و ایشان در این برهه از زمان زائر منتظری هستند که در عین حال هر روز از صبح تا شب ناظر آن وقایع میباشند و گاه از کمک های دوستان برای انجام مقصود بهره‌مند می‌شوند. اخبار رسیده را بررسی میکنند و اوضاع را می‌سنجند و در با امیدواری توأم با التهاب چشم به راه دوخته‌اند:

ایشان مینویسند:

صبح دوشنبه که ۴ ج ثانی است معلوم گردید که برای تشرّف اذن جدید لازم است. در این اثناء پاکت آقامیرزا جلال از حیفا و هم چنین خطّ جناب حاجی سید تقی بتاریخ ۲ ج ثانی رسید مشعر بر این موضوع بود که فردا صبح با حاجی غواصّ، عازم شام و از آنجا عازم بیروت هستند. در نامه حاجی سید تقی قید شده بود که حضرت عبدالبهاء ایشان را نیز مرخص نموده بودند و نوشته بود مأمورین قصد دارند نام نفوسی که در ایّام حضرت بهاء الله در رکاب ایشان به ارض اقدس آمده‌اند ثبت دفتر کنند تا ملاحظه نمایند چند نفر هستند. بعد آقامیرزامیر ابن جناب آقامیرزا محمد قلی از شام با آقامحمد علی صباغ صیدانی وارد شدند معلوم شد خطّی به آنها حسب الامر رسیده که شما با اهل عیال به صیدا بیایید و بمانید و آقامحمد علی به ارض مقصود بروند... این اخبار که رسید معلوم شد تلگراف اجازه تشرّف حتماً لازم است و هم چنین گفتند که باید اجباراً تذکره عبور و مرور عثمانی تهیه کنیم. لهذا آقا محمد مصطفی حدود ۲۰ کلمه به حیفا به آقامیرزا جلال تلگراف نمود که

"پسر سمندر حاضر، چائی دارد می خواهد آنجا بیاورد بفروشد، فروش می رود یا نه؟ تلگرافاً خبر دهید. مصطفی"

برای رفتن به ارض اقدس لازم بود با توجه به اوضاع آن محلّ علّتی وجود داشته باشد و صریحاً اخذ ویزا به عنوان تشرّف ممکن نبود.

یک روز آقا محمدعلی صباغ قدری از توکل صحبت نمودند این عبارت به یادگار از ایشان درج می شود: یکنفر از رؤسای عرب در صیدا در ضمن صحبت به ایشان گفته است، در امورات بعضی اعتقاد به تدابیر دارند و داریم در صورتیکه چون شمس واضح است اگر آن قصد من عندالله تقدیر نشده باشد تدبیر ما لغو می شود... "دَبَّرَ لَا تُدَبَّرُ" واقعاً انسان وقتی تدبیر می کند باید به تقدیر راضی شود و توکل نماید انشاءالله تعالی.

دوشنبه ششم شهر جمادی الثانی خدمت جناب آقامحمد مصطفی رسیدم و بعد به ملاقات جناب آقا حسین افندی رفتم. حاجی محمدنامی اهل شوشتر که در بغداد و کاظمین بوده و از احبّای ثابت فقیر است و حال در بیروت مقیم میباشد آنجا بود قدری صحبت نمود.

جناب حاجی سیدتقی راهی مصر بودند. چهارشنبه هشتم دو بغروب مانده در خدمت ایشان به منزل جناب آقامحمد مصطفی رفتیم و در اطاق فوقانی منزل ایشان با جناب ضیاء افندی که در آن جا درس می خوانند دیدار نمودیم. ساعت سه بعد از ظهر بود در زدند و جواب تلگراف حقیر را آوردند:

بیروت محمد مصطفی بغدادی، "نعرّفکم بعد \_ جلال"

این تلگراف به امر طرف حضرت عبدالبهاء صادر گردیده بود.

دیگر امر را بحق سبحانه و تعالی قولاً تسلیم نموده ایم خدا کند حالتی دست دهد که جمیع امور را سرّاً و جهراً بحق بگذاریم انشاءالله تعالی.

پنجشنبه ۹ جمادی الثانی عصر، جناب حاجی سیدتقی را که عازم حیفا و پورت سعید بود تا کنار دریا مشایعت نموده بعد خدمت ضیاء افندی به قهوه خانه بزرگ کنار بحر رفتیم. جناب حاجی عبدالله غواص هم آمد.

آن شب مدتها فکر و خیال و جزئی تب از شدت زکام عارض شد و مانع از خواب گردید. وقت اذان بود خوابی دیدم و بیدار شدم مدتی نشستم تا حالت گریه بدرگاه حضرت احدیه توجه کردم. در خواب دیدم. گفتند، حضرت مولی الوری روح ماسواه فداه، عبائی به عنوان خلعت بجهت تو تهیه فرموده‌اند. باری امیدوارم بفضل و عنایت حق سبحانه و تعالی که صبری بمن عطا فرماید و یا زود مرا بلقاء فائز فرموده و یا از این جهان خاک نجاتم بخشد.

یارب این آرزو مرا چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان

... صبح جمعه دهم جمادی الثانی، طی نامه ای خبر از ارض اقدس رسید که الحمدلله هیکل مبارک روح ماسواه فداه و تمام طائفین سلامت در ظل مبارک بوده‌اند.

بعد خدمت جناب آقامحمدمصطفی رفتم. حاجی محمدشوشتری آنجا آمد و وقایع آمدن بقزوین را در معیت حضرت طاهره علیها سلام الله، همراه با جمعی دیگر و دستور عزیمت به بطهران را مفصل بیان فرمودند خیلی

مستفیض شدیم.\*

صبح شنبه است امروز با دو نفر جوان کلیمی که در لبنان مشغول تحصیل هستند و از دکتر یونس خان خطی آورده بودند ملاقات شد. صبح یکشنبه ۱۲ شهرج ثانی ظهر بود به مخزن جناب حسین افندی آمدم ولی کاغذی از حیفا یا عگا نبود. جز خداوند مهربان کسی نمی‌داند

---

\* جناب طاهره همراه جمعی از پیروان حضرت ربّ اعلی از سفر کربلا و بغداد به ایران باز گشتند. ایشان در بین راه عده ای را مرخص فرمودند و بقیه تا قزوین همراه جناب طاهره آمدند ولی پس از مدت کوتاه به تمام همراهان باقیمانده دستور دادند همگی فوراً از شهر خارج شوند زیرا واقعه عظیمی اتفاق خواهد افتاد. طولی نکشید حاج محمدتقی برغانی عموی جناب طاهره به قتل رسید و مشکلات زیادی برای مؤمنین ایجاد شد. چه می‌گذرد. آقامحمدصالح مصری که انیس آقامیرزایونس خان هستند آمده بودند خدمتشان مشرف شدم. خداوند مرا فدای احببای مخلصین خود فرماید انشاءالله تعالی

سه شنبه ۱۴ جمادی الثانی، عصر مخزن جناب آقامحمدمصطفی آمدم جناب حسین افندی و ضیاء افندی و آقامحمد صالح مصری کلّ محزون بودند معلوم شد روزنامه مصری الاهرام، بعضی مطالب حزن آمیز نوشته به اندازه ای مرا منقلب نمود که نتوانستم به خوان بیایم و در خدمت جناب حسین افندی و نفوس مقدّسه بسر بردیم. امروز که چهارشنبه ۱۵ شهر جمادی الثانی است از خوان سیّد رشید حلاج، نقل مکان نمودم.

صبح پنجشنبه ۱۶ شهر جمادی الثانی است مناجاتی تلاوت نموده و حالت رقتی از هجر محبوب دست داد و جمیع دوستان و احبّای رحمن را دعا کردم امیدوارم محبوب آفاق دعاهاى مرا اجابت فرماید انشاء الله تعالى.

۳ نوید مشو جانا کامید پدید آمد

امید همه جانها از غیب رسید آمد

مدّتی از ظهر گذشته بود رفتم به خدمت آقامحمدمصطفی و حضرت حسین افندی رسیدم فرمودند حال ما می خواستیم برای تبریک منزل شما بیائیم و بشارت دادند پاکات از حیفا از آقامیرزا جلال رسیده است نوشته اند که فلان کس اجازه دارند و لکن موقوف است به اینکه آقامیرزا جلال این هفته به بیروت آمده و تکلیف معین شود. از وصول این مکتوب قدری قلب راحت شد و امیدوار شدم که بمقصود می رسم.

تعلیقۀ حضرت خدایگانی ابوی به تاریخ ۱۵ شهر جمادی الاول و تعلیقۀ بنی اعمام از بخارا و عشق آباد ۱۹ ج، اول هردو رسید بی اندازه مسرور و خشنود شدم امیدوارم جمیع احزان بدل بسرور بی پایان شود آمین یا رب العالمین

امروز جمعه است، منتظر بودم آقامیرزا یونس خان از ارض اقدس بیایند ولی جناب محمد صالح صالح افندی که از جبل (کرمل) آمده بودند ملاقات شد و اطلاع دادند آقامیرزا یونس خان فردا خواهند آمد.

شنبه ۱۸ شهر جمادی الثانی، شب را در منزل گاهی در خواب، گاه بیدار، گاه در غفلت و گاه متذکّر گذرانیده و در خواب یک دفعه مشرف شدم چند نفر هم فائز بودند. فرمودند، فلانی عینک مرا بگیر و بیاور. بنده هم برخاستم دنبال این خدمت رفتم.

شنبه ۱۹ همراه جناب میرزایونس خان و جناب ضیاءافندی به منزل محمدصالح افندی رفتیم. عصر شد در خدمت جناب آقامیرزایونس خان کنار دریا آمدیم قدری راه رفته از بیانات حضرت عبدالبهاء نقل میکردند منجمله ذکر بلایا و شهادت و صدمات بحسب ظاهر بود که وقتی در احیان شهادت شهدای یزد، یونس خان حضور مبارک عرض کرده بود: مولی جان دیگر بس نشد تا چه وقت این بساط باشد؟ فرموده بودند جناب خان شما نمی دانید این مصائب و این قتل غارت و غیره موهبت حضرت احدیت است چه که اگر هرچندی این واقعات دست ندهد بکلی غفلت خلق را فرا می گیرد و احباء بکلی بخود مشغول شده و ذکر حق و امرالله را فراموش کنند. این موهبت حضرت احدیت است.

دوشنبه ۲۰ جمادی الثانی ... از جناب آقامیرزاجلال خطی از حیف مشعر بر وصول تلگراف آقامحمدمصطفی که برای حرکت مأذونند و اظهار نگرانی از اخبار روزنامه مصر، اهرام، بود واصل گردید ضمناً نوشته اند حرکت من عجالاً تأخیر شد تا بعد خدا چه خواهد.

رشته صبرم به مقراض غمت بریده شد

همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع

سه شنبه ۲۱ شهر جمادی الثانی، تلگرافی از جناب ابراهیم بیک مأمور سفارت از عکا بجهت کارگذار دولت یعنی سفارت علیه ایران رسیده که از حضرت والی ایده الله به خواهید بجهت وکیل متصرف عکا امر صادر کنند که حضرات ایرانیان که در اینجا هستند و می خواهند به مصر و اطراف سفر کنند ممانعت نکنند و اگر اشتباهی در تبعه بودن آنها دارید من بشخصه حاضرم ثابت کنم. طولی نکشید غواص باشی آمد و عین تلگراف را آورد از نظر جناب آقامحمدمصطفی گذراند. انشاءالله مأمور مربوطه موفق به اطاعت امر مبارک خواهد شد.

خوابهای عجیب و غریب دیدم که بتحریر نمی آید منجمله خواب چراغ بود که اولاً یکی بود بعد دو می نمود و متحرک بود و روشنائی او بسیار کم و کوچک. گفتند اینها مأمورین استنطاق هستند... به بنده کسی امر کرد چراغ ها را روشن کن و بنده روشن کردم. انشاءالله خیر است.



چهارشنبه ۲۲ شهر جمادی الثانی است، یک غواص آمد و بقول خود محرمانه اطلاع داد که حضرت عزت‌تو والی، بعد از ملاحظه تلگراف جناب ابراهیم بیک فوراً به وکیل متصرف عکا تلگراف نمود که حضرات ایرانی ها هرکجا می‌خواهند بروند ممانعت نکنند و لکن باید تذکره عثمانی را چنانچه قانون مملکت است داشته باشند. همگی دوستان از وصول این خبر که گشایشی برای مجاورین و مسافرین است مسرور شدیم و با قلب مطمئن به محل اقامت خود مراجعت نمودم.

پنجشنبه ۲۳ شهر جمادی الثانی، جوانی از احبای جدید مصر که از قرنطین خلاص شده بود وارد شد. اسم او ریاض سلیم و بسیار مؤمن، مشتعل و منجذب به نفحات الهی و خاضع عند ذکر اولیاء ربّانی تشریف آورده مصافحه نمودیم و احوالپرسی کردم. اخبار بسیار خوب از محافل روزهای جمعه دادند که تقریباً یکصد نفر حاضر می‌شوند و حضرت ابوالفضائل دقیقه‌ای فرصت ندارند جمیع علماء فضلاء عرفا، عقلاء جوانان و غیره هریک به‌عنوانی خدمت ایشان می‌رسند و کسب فیض می‌نمایند.

صبح جمعه ۲۴ شهر جمادی الثانی، امیدوارم امروز خبر خوشی از ارض محبوب برسد که حیات تازه حاصل شود انشاءالله.

ساربان بارمن افتاد خدا را کرمی

که امید کرمم هم‌ره این محمل کرد

امروز مرقومه جناب آقامیرزاهادی افنان روحیفده تاریخ ۲۲ جمادی الثانی از حیفا رسید معلوم شد از شنبه ۱۸ جمادی الثانی، وکیل متصرف در عکا، سخت قلعه‌بند نموده به اندازه‌ای که احدی را نمی‌گذارد به حیفا و بهجی و باغ رضوان رفت و آمد کنند. دروازه بحر و بر هر دو را به مأمورین سپرده است و جناب آقامیرزا جلال حتی نتوانسته است از عکا به حیفا بیاید و هنگامی که ابراهیم بیک به عکا وارد شده است یکسر به بیت مبارک منتقل گردیده است.

بی‌اندازه از ظلم وکیل متصرف محزون و مغموم شدیم. از کثرت احزان ندانستم جواب مرقومه جناب آقامیرزا هادی را چه عرض کردم و لکن بعد از ظهر خبر رسید که وکیل

متصرف عزل شده و متصرف جدید عنقریب وارد می شود. عند بعد کلّ شدّه رخاء و مع کلّ کدر صفاء.

شنبه ۲۵ جمادی الثانی، حقیر نامه ای از خدایگانی ابوی داشتم وصول عرائضی که از باطوم تقدیم شده بود و ورود حضرت حاجی امین را به عشق آباد اطلاع داده بودند. از خدا توفیق می خواهم حالت روحانیتی عطا فرماید که عریضه ای عرض کنم انشاء الله.

صبح سه شنبه ۲۸ جمادی، معلوم شد امروز باز بعضی از اخبار ناگوار راجع به ارض اقدس شایع است در نهایت حزن و گرفتگی افکار به منزل آمدم. این روزها بواسطه کسالت کم بیرون می روم و قلب تماماً متوجه به زیارت است و ابواب مسدود، تا کی اراده الهیه تعلق بگیرد و این دست، بدامن محبوب برسد انشاء الله تعالی امید بفضل اوست و بس

پنجشنبه غره شهر رجب ۱۳۲۳ خدمت جناب آقا حسین افندی رسیدم خبری از جایی نبود و تازه ای نداشتند. امشب شب جلوس حضرت پادشاه عثمانی است شهر را آئین بسته اند همه جا اعلام بر در و دیوار زده اند و در بازارها راه عبور نیست در آنجا طبل می زنند و مردم گرم عیش و عشرتند در حالیکه حزب الله محزون و دلگیر قوله:

عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار.

صبح ۴شنبه هفتم رجب است به مخزن رفتم بشارت دادند که شخصی با نام مستعار (کمال) با واپور کوچک به بیروت آمده است و بشارت داده که آن سختی ها مبدل به راحت شده است و قلعه بند مرتفع شده و کلّ در ظلّ مبارک مستریحند. خبر بسیار مسرت بخشی بود اما راجع به عزیمت من، اخباری تازه نرسیده نبود.

پنجشنبه ۸ شهر رجب، رفتم مخزن خدمت جناب آقا حسین افندی مشرف شده خبر تازه ای نبوده است.

جمعه نهم شهر رجب، تذکره را دادم که به امید حقّ تذکره مخصوص عبور و مرور دولت عثمانی را بگیرند و حاضر باشد تا انشاء الله وقتی امر مبارک رسید بی معطلی حرکت کنم. یا محبوب تو بینا و آگاهی خودت تفضلی فرما.

امروز خطّ جناب آقارضا رسید و بر راحتی طائفین حول مقامات متبرکه استحضار حاصل نمودم و چند عریضه من جمله بشارت سلامتی هیکل مبارک را با پست سفارشی برای ابوی به قزوین فرستادم تا از نگرانی بیرون آیند.

بعد دوستان به من خبر دادند برای تماشای صحنه‌ای به شهر بروم. شخص جوانی بسن ۲۲ الی ۲۵ سال که عمّامه به رسم این صفحات بر سر داشت و بقول خودش در سواد رسمی زحمت کشیده بود از جای برخاست و عبارات اسماء الله بر زبان می راند و صوت را کم کم بلند می کرد مثل این بود که اختیار از کف می دهد. سر و هیکل را مرتباً حرکت می داد بنحوی که سر مکرّر به دیوار می خورد. دهانش کف کرده و عرق می ریخت. آن هیئت به تحریر نمی گنجد. مدّتها تماشا کردیم و بعد به اتفاق حاجی عبدالله نزد او رفته و قدری احوالپرسی نمودیم. او شجره نامه خود را آورده بود. از او سؤال کردم در این حدیث شریف چه می گوئید "تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه" در جواب من، نطق خنکی کرد. حاجی عبدالله اشاره کرد و گفت حرف زدن با این مرد صلاح نیست، برخاسته و مراجعت کردیم.

دوران توقّف و انتظار در بیروت طولانی شد زیرا در آن ایّام طوفان نقض به شدّت میوزید مرکز میثاق از هر طرف هدف تیرهای خصومت های گوناگون گردیده بودند. از طرفی تعدادی از افراد فامیل مبارک در سلک دشمنان در آمده و به مبارزات ناهنجار مبادرت می ورزیدند. عدّه ای نیز در جامه دوستی و امانت ظاهر شده و اخبار جامعه اسیر و مظلوم را با تحریف و تنقید منتشر نموده و باعث شدند که ایّام سجن و سرگونی مرکز عهد و میثاق به چاشنی خیانت های آنان طعم تلخ تری یابد و در بسیاری از جهات زهر مهلک گردد. معاندین قدرتمند از این موقعیت دردناک برای تشدید محدودیت ها استفاده کردند. حضرت عبدالبهاء تحت فشار عوامل ظلم و ستم بودند و در عین حال برای جلوگیری از ایجاد سوء تفاهات مأمورین دولت و ملت، حزم و احتیاط را رعایت می فرمودند. علّت تأخیر تشرفّ جناب طراز به حضور مبارک نیز معلول وجود عوامل فساد و فتنه در ارض اقدس بود. شرح تشرفّ ایشان نمونه ای از زحمات زائرین است که پس از تحمّل سفری

طولانی در آن شرایط نامساعد راهها و فقدان امنیّت جانی و مالی، مجبور میشدند مدّتها در انتظار دیدار محبوب بمانند.

درمورد جناب طراز وجود موانع باعث شد که روزهای زیاد از صبح تا شب به امید دریافت خبر خوش اذن تشرّف، به دیدار دوستان میرفتند ولی انتظار به پایان نمی رسید و آتش اشتیاق شدیدتر و التهاب درون فزون تر میگشت تا اینکه روز دوشنبه ۱۲ رجب فرا رسید.

۴ بار ابر عنایت به کشتزار امید

که برق حادثه برباد داده خرمن من

\_جناب طراز به شرح خاطرات خودشان ادامه میدهند:

صبح به مخزن رفتم. در میان پاکات رسیده لوح مبارک هم عنایت شده بود. متن پیام چنین بود:

"میرزا طراز مأذونست"

نزدیک ظهر بود فوری خدمت آقامحمدمصطفی که به علّت بیماری در منزل مانده بودند رسیدم و از ایشان خداحافظی نموده و از آن جا به خوان، محلّ اقامت خود آمدم و مخارج چند روز اقامت و غیره را پرداخت نموده، اشیاء و اثاثیه ام را بستم و در معیّت ضیاءافندی به گمرک خانه آمدم. در گمرک که آن روز بسیار شلوغ بود اسباب را بازدید نموده و خلاص کردند و آنها را در قایق گذاردیم. حسین افندی و ضیاءافندی و حاجی عبدالله تا کنار اسکله برای خداحافظی تشریف آوردند. هنگام غروب در واپور خدیوی، بلیط سفر را به قیمت یک مجیدی گرفتم. کشتی حدود ساعت ۴ حرکت کرد. شب مهتاب و هوا خوب و در نهایت فرح و انبساط بود. یوم سه شنبه ۱۳ رجب قریب دو ساعت از آفتاب گذشته وارد حیفّا شدم در اسکله حیفّا آقامیرزا حسین و حاجی سیّدجواد را دیدم. حاجی سیّدجواد عازم پورت سعید بود در اسکله با ایشان خداحافظ نموده و به قهوه (قهوه خانه) حاجی ضعلان رفتم و منتظر ماندم تا آقامیرزا جلال به آنجا آمد و با هم به مخزن ایشان رفتیم.

در مدّتی که در قهوه خانه بودیم جمعی از ناقضین گرد ما آمدند و جمع شدند که ابداً میل ملاقات آنها را نداشتم.

چون امروز دیگر کروسه برای عزیمت به عگا پیدا نشد مجبور به توقف گردیده و عصر خدمت آقامیرزاسیّد هادی افنان رسیده بسیار مسرور شدیم شب درجبل در عمارت جدید شخصی در خدمت آقامیرزا جلال بودیم.

صبح کروسه حاضر بود عازم عگا شدم. در دروازه عگا از کروسه پیاده شده و به مسافرخانه خدمت جناب آقامحمدحسن رفتم. ایشان ورود مرا به حضور مبارک عرض کرد. بعد جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی تشریف آوردند و البته در خدمتشان معلوم است چه سروری حاصل شد.

باری امروز صبح چهارشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۲۳ بود. حوالی سه ساعت به ظهر مانده وارد مسافرخانه و ساحت اقدس شدم و سجده شکر نموده و جبین بر تراب مسافرخانه نهادم و شکر خداوند را بجای آوردم.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید.

اجازه تشرّف حضوری

بسم الله المقتدر الغفور الرحيم

غمهاش همه شادی بندش همه آزادی

یک دانه به او دادی صد باغ مزید آمد

امروز عصر که چهارشنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۲۳ بود جناب آقامیرزا محسن از حضور مبارک اجازه تشرّف مرا خواستند و آن حضرت احضارم فرمودند. مکاتیب و عرایض هم که همراه بود در دستمال ابریشم گذارده به اطاق مبارک در طبقه بالا رفتم چند دقیقه پس از ورود من، تشریف آوردند. همین که از قهوه‌خانه صوت مبارک بلند شد که، هان میرزا طراز آمده؟ فوراً به قهوه‌خانه رفتم. شمس جمال اقدس محبوب طلعت معبود طالع گشت روی اقدام مبارک افتاده بوسیدم. بعد فرمودند بیا من تو را ببوسم.

در راه بین قهوه‌خانه و اطاقی که قرار بود در آنجا مشرف شوم مزاح می فرمودند کمابیش بیان مبارک این بود: میرزا طراز ابولحیه شده است.

در صندلی جالس شدند. آقامیرزا محسن و دو نفر دیگر در حضور بودند ولی بنده، ملتفت حضور آن دو نفر نشدم. لسان عظمت ناطق شد، در راهها صدمه نخوردی؟ عرض کردم الحمدلله خیر. فرمودند در بیروت چطور؟ تعظیم کردم بعد فرمودند بلی، با وجود این اوضاع ما شما را خواستیم. اظهار عنایت مخصوص فرمودند و پرسیدند: جناب سمندر خوبند، الحمدلله اخوان خوبند؟ تعظیم کردم. بعد ذکر حاجی شیخ محمد نبیل اکبر قزوینی (جدّ مرفوع) اعلی الله مقامه را فرمودند که از اول امر این خانواده خادم امر بوده‌اند و در تبلیغ امرالله و خدمت ایام گذرانیده‌اند و باموالهم و نفوسهم خدمت کرده‌اند و لا تأخذهم فی الله لومة لائم. بعد سه مرتبه فرمودند من از احبّای قزوین بسیار راضی هستم چرا که اینها با هم متحدند متفقند، محبند، دوستند. جناب سمندر وجودشان در آنجا بسیار مثمر ثمر است. اظهار عنایت بسیار در حق ایشان فرمودند که از تحریر و تقریر حقیر مقدّس و منزّه است. بعد فرمودند ما از انگور\* شما قدری خوردیم. سؤال فرمودند، ابراهیم بیک از شام مراجعت نمود؟ عرض کردم بلی و احوالات را عرض کردم. مختصر فرمودند، میرزامهدی (زعیم الدوله) از مصر به علیّه نوشته بود که مرا بعکّا بجهت مأموریت بفرستید. خیلی خبیث است. بعد فرمودند والی با متصرّف بد شد ما را مال المصالحه قرار دادند...

دستمال مکاتیب عرائض دوستان و بستگان را که همراه داشتم تقدیم کردم آن را گشودند و مکاتیب را برداشتند و فرمودند، بیا دستمال خود را بگیر. دست مبارک را بوسیده و دستمال را گرفتم. مرخص شده از حضور به قسمت بیرونی بیت آمدیم و تا ساعت دو نیم در خدمت سایر

---

\* زائرین گاهی موادّ غذائی بعنوان سوقات به ارض اقدس میبردند.

دوستان بودیم ... بعد اغیاردرچادر حضور مشرف شدند و ما در خدمت جناب حاجی میرزا حیدرعلی روحیفداه به‌خوان مسافرخانه آمدیم. پس از صرف شام بتحریر این مختصر جسارت نمودم.

روز پنجشنبه پانزدهم رجب بعد از استحمام\*

در خدمت جناب حاجی به خانه مبارک رفتیم. در زیر دالان بیت مشی می فرمودند و هبة الله یکی از احبای مقیم ارض اقدس، از حیفا آمده و در محضر مبارک بود، گویا قبلاً عریضه ای فرستاده و پول خواسته بود. با او نزدیک نیم ساعت صحبت فرمودند که، عهد و میثاق بکنار، حال مطلب صرفاً دشمنی و عداوت است. میرزا محمدعلی می گوید هرچه می شود بشود.

امروز بردن اخبار از اینجا به آنجا بسیار ضرر دارد. تو می روی به عیالت می گوئی و او می رود فوری آنجا می گوید. مثلاً حال میرزا طراز را من آوردم، می خواهم کسی نفهمد، ولی تو میروی به حرمت می گوئی چون حجابی مابین زن و شوهر نیست، و او می رود آنجا می گوید، آنها می روند در سرایه می گویند و در نتیجه فساد بر پامی شود... بعد فرمودند، تو اگر یکسر آنجا باشی و اخبار اینجا را نبری من آنچه دستم می رسد در حق تو محبت می کنم ولیکن این وضع فعلی اسباب فساد است. البته بجهت من ضرری ندارد چه که خداوند بجهت من ضرری خلق نفرموده و چیزی که ضرر بجهت من داشته باشد خلق نشده است آنچه بشود عین آرزوی من است دیگر از دارزدن و کشتن، چیزی بالاتر هست؟ این عین آرزو و ذکر دائمی من است.

بعد فرمودند گمان مکنید که اگر مرا ببرند شما راحت می شوید؟ خیر شب اول شما را به یک آخور می اندازند و به عصمت شما تجاوز میکنند. اینجا غربت است ایران نیست. دوره مرکز میثاق دوره فضل و احسان بود. در ارض اقدس با ناقضین عهد و پیمان الهی مدارانمودند. مشکلاتشان را حل نموده و اعمال غیر منصفانه ای

---

\* استحمام و تنظیف برای تشرف بحضور مبارک.

که آنان را نسبت به شخص آن حضرت مجری داشتند به چشم اغماض نگریستند و ستر فرمودند و تا آخر حیات مسؤلیت سرپرستی و تأمین معاش آن خانواده وسیع را در بحبوحه خطرها و مشکلات همه جانبه، در کمال جد و کوشش عهده دار گردیدند.

میرزا محمد علی با نامه نویسی‌ها و طرح شکایات بی اساس و خبرچینی و جعل اخبار دروغ و بی پایه به حضور افراد و مقامات دولتی، باعث شد که دولت مرکزی عثمانی یک هیئت تفتیشیه برای رسیدگی به بعض دعاوی و اخباری که از ارض اقدس واصل گردیده بود اعزام دارد. هیکل مبارک در خطر جدی قرار داشتند.

از جهتی ناقضین در صدد دستیابی به ثروتی بودند که فعلاً وجود نداشت\*.

مخارج ارض اقدس به سختی تأمین می شد حضرت عبدالبهاء به صدها نفر از مستمندان در کشور فقیر فلسطین کمک و مساعدت می نمودند. با وجودی که تضییقات مالی فراوان و دشواری بسیار بود محرومیت‌ها را به خود هموار نموده و سخاوتمندانه وسائل راحت و آسایش برادران و اطرافیان‌شان را فراهم میساختند.

بهرحال اگر نتیجه اعمال ناقضین منجر به دستگیری و یا زندان و سرگونی حضرت عبدالبهاء میشد بدون شک آنان نیز در این مصیبت بزرگ خواه و ناخواه درگیر و شریک بودند.

جناب طراز در خاطرات خود می نویسد:

بعد قدری از اعمال شنیعه عبدالله را ذکر فرمودند که در این اوقات چه کرده و چه می کند. فرمودند هرکه ثابت است باید بکلی از همه چیز آنها (ناقضین) منقطع گردد تا محفوظ بماند نه این که مردّد باشد... من نهایت محبت را به آنها می کنم که فساد نشود، ولی خبر از اینجا نبرند.

---

\* املاک واقع در ارض اقدس که در دوره حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء ابتیاع گردید در دوران حضرت ولی امر الله رسماً به ثبت رسید. و خیالاتی که ناقضین برای تصرف املاک ارض اقدس داشتند عملاً غیر ممکن بود.

گویا عده ای از روی نادانی و یا همدستی با ناقضین به خبرچینی مشغول بودند. انسان احساس می کرد به خاطر مظلومیت و صبرمبارک در برابر ظالمین و معاندین، می خواهد خود را هلاک کند. آنها که حیا ندارند، خجالت نمی کشند، شرم نمی نمایند، خسته



نمی‌شوند. در بین بیانات این ضرب المثل را ذکر فرمودند، "یار دارا بودن و دل با سکندر داشتن".

امروز عصر در چادر بحضور مشرف شدم پرسیدند، اگر ناقضین ریش تو را بگیرند چه می‌کنی؟ بعد فرمودند، بسم الله... وقتی نشستم اظهار داشتند، من از احبای قزوین راضی هستم. "بازگو از نجد و از یاران نجد". بعد به لسان عظمت بیان فرمودند که جهت این است که احبای قزوین با هم به محبت و صفا و روحانیت رفتار می‌نمایند. و بعد فرمودند محبت دو قسم است یکی محبت کردن بیکدیگر، خدمت کردن، دوست داشتن، دست گیری کردن، رفتن، آمدن. یکی این است که از ملاقات و زیارت بیکدیگر ملتذ و مهتر می‌شوند یعنی اگر انسان حزنی داشته باشد محض زیارت احباء حزنش مرتفع شود و غم و اندوهی و یا هرچه داشته باشد بعد از ملاقات رفع شود و از زیارت احباب تازه و زنده و مسرور شود. باری شرحی فرمودند و بعد احوال جناب معلّم را پرسیدند. عرض کردم پیرمرد شده و چشمشان ضعیف شده است. پرسیدند، چندسال دارند؟ عرض کردم تخمیناً هشتاد سال. اظهار عنایت فرمودند و بعد راجع به قزوین سؤال کردند، قزوین چقدر احباب دارد؟ عرض کردم سیصد چهارصد نفر فرمودند تبلیغ چطور است؟ عرض کردم پیشرفت صحیح ندارد در سال جمعی می‌آیند تحقیق می‌کنند و لکن بجائی نمی‌رسند موفق نمی‌شوند. فرمودند، می‌ترسند.

در ابتدا هم عرض کرده بودم رجای احبای قزوین این است که موفق و مؤید به حفظ عنایتی گردند که در حق آنها شده است. ذکر ایلات مخصوصاً طائفه مافی (از طوایف کرد) را فرمودند. عرض کردم ابتدا جمعی از ایلات ایمان آوردند ولی چون عمق نداشت موفق نشدند و رفتند. حضرت حکیم‌باشی خیلی سعی کردند چندان ثمری به ظهور نرسید. بعد از حکومت سؤال فرمودند عرض کردم سالار اکرم از طائفه کلانتر مرحوم و بسیار عاقلند و خوب رفتار کردند احباء از ایشان راضی هستند و با جناب حکیم‌باشی معاشرت دارند... بعد ذکر جناب حاجی واعظ و قریه قدیم آباد را عرض کردم که آقاملاّحیدرقلی را در آنجا تبلیغ کردند و ایشان اسباب هدایت جمع دیگر شدند. رجای جناب حاجی واعظ این

است که خداوند این مؤمنین جدید را تأیید فرماید تا مستقیم شوند. فرمودند، اگر خداوند اینها را تأیید نکند پس که را تأیید می فرماید، البته تأیید میکند. و وعده وصول تأیید دادند. بعد ذکر جناب دکتر صالح افندی را عرض کردم فرمودند جوان خوبی است و بسیار استعداد دارد اگر مستقیم بماند... هفته ای یک روز یکشنبه ها به پاریس بیاید و احباء را ملاقات کند. فرمودند: مطلب استقامت چیز بزرگی است و بسیار مشکل است. جسارتاً عرض کردم، استقامت را هم از حضرت مولی الوری بجهت ایشان رجا می کنم که خداوند حفظش فرماید و مستقیم بدارد. دعا نمودند و چند مرتبه فرمودند "فاستقم كما امرت".

شب در حضور مشرف شدیم قرآن خوان آمد چند سوره قرائت نمود. بعد قصه ای از عضدالدوله فرمودند که سلطان و حکمران بود و از قاهره و مصر، تا هندوستان تحت حکومت وی قرار داشت و بسیار مسلط و مقتدر بود در ایام جشنی که خود در روز جمعه یا شب جمعه معین کرده بود و جمیع شهرها و پایتخت را باکمل مایمکن تزیین نموده بودند... وزراء و امراء گفتند امشب با نوشیدن شراب جشن کامل می شود. سلطان گفت شراب بی باران لذت ندارد اگر باران می بارید بسیار خوب بود. خداوند او را به امتحان انداخت. فوراً از جانب حق سبحانه و تعالی حاجت او برآورده شد و باران خوبی بارید... سلطان از نزول باران مغرور شد و گفت گذشته از این که جمیع ناس در تحت اطاعت و حاضر بجهت هر امری هستند قادر الهی هم کذلک...

نعوذ بالله من هذا الفكر السقيم. سلطان بغتاً دچار معده درد سخت شد و قولنج عارض گردید. فریاد و فغان زد. اطبا و حکمای حاذق آوردند. هرچه کردند نتیجه نداد. علی الاتصال امراء و وزراء می آمدند و احوال پرسی می کردند و جواب او این آیه بود که ورد زبان نموده و می گفت قوله تعالی "ما اغنى منى مالیه هلك عنى سلطانيه". بعد به او اصرار کردند وصیت کن، گفت وصیتی ندارم مرا در زیر پای حضرت امیر علیه السلام دفن نموده و این آیه را بر سنگ بنویسند "کلبهم باسط ذراعیه بالوصید". (سگ آنان دستهایش را در کنار غار دراز کرده بود)

جای همه دوستان سبز بود تا وقتی که به قسمت فوقانی بیت تشریف بردند مکرراً آیه اول را قرائت می فرمودند.

امروز الحمدلله سه مجلس بدون استحقاق بصرف فضل مشرف شدم... همه را یاد کردم. بلی عرض عبودیت و فنای جناب آقا شیخ احمد و ضیاء الله افندی و سایرین را عرض کردم. انسان بیانات مبارک را در حضور از شوق فراموش می کند.

جمعه ۱۶ رجب. صبح بعزم بیت مبارک حرکت کردم. از دروازه اول که وارد شدم چشمم به جمال محبوب افتاد ملاحظه شد تقریباً یکصد نفر فقیر، زن و مرد، صغیر و کبیر کنار دیوار نشسته اند از نفر اول یک به یک به همه وجه هفتگی عنایت می فرمودند و مرخص می شدند تخمیناً بیش از نیم ساعت از ابتدا تا انتهی طول کشید واقعاً زیارتی از اخلاق و صبر و حلم مبارک کردم که به وصف نیاید بعد تشریف آوردند و جلوس نمودند مدتی مشرف بودیم بیانات مبارک در موارد متفرقه بود... اغیار مرتب به حضور می آمدند. باز بعد از ظهر مشرف شدیم فرمودند بیائید برویم آن خانه را به بینیم. در حضور به خانه ای که جلوتر از بیت مبارک بود رفتیم. این همان منزلی بود که جمال قدم جل شانه مدتها در آنجا تشریف داشتند. مشغول تعمیر بنا بودند و حضرت عبدالبهاء دستوراتی جهت رنگ و نجاری و غیره آن ساختمان صادر فرمودند و اظهار داشتند، صاحب این خانه وصیت کرده بود که اگر همه املاک را فروختید، این یکی را نفروشید... بجهت این خانه خیالات داشتند ولی خدا والی را توفیق داد که با ما همراهی نمود و اینجا خریداری شد.

حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس به تمام امور جزئی و کلی شخصاً رسیدگی می کردند. ساختمان بنا میکردند، باغها را سرکشی نموده و گیاهان را آبیاری مینمودند. شرح خاطرات تشریف جناب طراز سرشار از تجسم دو جنبه حیات روحانی و جسمانی مرکز میثاق است. گاه ترسیم اوقاتی است که آن حضرت در اوج قدرت و عظمت معنوی بر کرسی صیانت و هدایت و رهبری جامعه اسم اعظم جالسند و ملهم به الهامات غیبی بوده و قادر به رفع مشکلات و معضلات حائله مشاهده می شوند و اوقات دیگر گوشه هائی از زندگانی روزانه عادی ایشان را تصویر میکند و سادگی رفتار و صفا و صمیمیتی که مثل اعلاى امر بهائى

در انجام امور جاری یومیّه داشتند بازگو مینمایید. همه این موقعیّت ها و جهات زندگانی حضرت عبدالبهاء بدون هیچ گونه حجاب و رادعی قابل درک است. حقایق و وقایع در جامه کلمات و یا در پرده احساسات شخصی پیچیده نشده و پنهان نمانده است. در قسمت دیگری از خاطرات جناب طراز، رویّه حضرت عبدالبهاء در انجام سایر امور ملاحظه میگردد:

بعد تشریف آوردند تلمبه آب را رسیدگی کردند. از چهل ذرعی، وضع زمین را تخمین زدند چاه آب حفر شد و آب بالا آمد. بعد ... در حضور به بیت مبارک آمدیم. فرمودند، از شهر که به اینجا می آئی مثل اینست از جهتم به بهشت می آئی. هوای اینجا اینقدر لطیف و تمیز است و هوای شهر کثیف. شب هم به بیرونی تشریف آوردند. کاغذ جناب حاجی میرزا محمد تقی طبسی را که خیلی مفصل بود از جناب حاجی خواستند و ملاحظه فرمودند. قرآن خوان آمد و مشغول قرائت شد. مدّتی به سکوت گذشت سپس فرمودند انسان وقتی سکوت کرد در بحر افکار غرق می شود. در حال ترک محلّ دستور دادند، در چادر جهت ورود میهمانان چراغ بگذارند. ما به منزل مراجعت کردیم و بنده دچار تب شدید شدم و جمیع استخوان هایم درد می کرد...

صبح شنبه ۱۷ رجب، حالم به قسمی ناراحت بود که درب بیت نرفتم. جناب آقامیرزاهادی روحیفداه تشریف آوردند و در خدمت ایشان قدری نشستیم و وقتی که تشریف بردند هنوز درجه تب بالا بود. برای رفع تب، پاشویه کردم و در نتیجه قدری حالم سبک شد... عاقبت تب قطع شد و در خدمت جناب حاجی به بیت مبارک رفتیم بخاطر کسالتی که داشتم بر روی لباس عبا پوشیدم. هنگام تشرّف حضرت عبدالبهاء در کنار باغچه جالس بودند و چیزی مرقوم می فرمودند بعد از اتمام آن و در حال مشی، بقدر نیم ساعت بیانات مبارک ادامه داشت. مختصراً آنچه در نظر مانده این است، اوّل فرمودند، آقامیرزا طراز امروز معبّا شده. حاجی عرض کردند چند روز است تب می کند... فرمودند به آقامحمدحسن سپرده ام هرکه آثار کسالتی پیدا کرد فوری مسهل بخورد. حاجی عرض کردند، مزاج عیبی ندارد پاشویه کرد. فرمودند وقتی انسان تب کرد همان آب در مزاج سمیّت پیدا می کند ...

بعد خطاب به من فرمودند بین ما تو را در چه وقتی خواستیم بجهت اینکه ما جناب سمندر را بسیار دوست داریم چه که شصت سال است از اول امر و از زمان حاجی شیخ (پدر سمندر) الی حال، این عائله در تحت شمشیر بوده‌اند و همیشه ثابت و نابت و راسخ لاتأخذهم فی الله لومة لائم. بعد فرمودند انصاف اینست، شصت سال است این عائله شب و روز در خدمت امرالله مشغول بوده‌اند و مثل آهو بودند که در چنگ سگی باشد که هر آن بخواهد او را بدرد. همیشه مبتلی به درد بوده‌اند. شب امید صبح نداشته‌اند و صبح امید شب. مثل حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء که چون در میان خلق مشهور باین اسم و موقن و مستقیم در امر بودند، اعداء یقین داشتند و آنها را یک دفعه نابود کردند. اینها هم همینطور ثابت و مستقیمند. بعد فرمودند خوشا آن شبی که امید صبح نباشد و لکن به حالت تذکر و تنبه و توجه و مسرت، و اگر بر عکس حالت تذکر نباشد دیگر عالمی بدتر از او نه... بیانات و عنایات زیاد فرمودند...

شب هم در بیرونی مشرف شدیم بعد از قرائت قرآن شمه ای درباره محمدشاه، حاجی میرزا آقاسی و بیرون آمدن جمال قدم جلّ ثنانه از حبس و وضع یحیی و درویش شدن او، و گدائی کردن او در گیلان الی آخر، بیان داشتند.

میرزا یحیی پس از شهادت حضرت ربّ اعلی چنان مضطرب و پریشان گردید که امر الهی از صفحه ضمیرش رخت بریست و چندی از خوف جان به لباس درویشی در جبال مازندران پناهنده شد و رفتار و حرکاتش در صفحات نور باعث گردید که اغلب نفوس که در ایام اقامت حضرت بهاءالله در آن حدود در اثر همم و مساعی موفور مبارک بشرف ایمان فائز شده بودند تزلزل حاصل کردند. حتی بعضی از آنان بصفوف دشمنان پیوستند. مشارالیه چندی در رشت رفت و در اطراف و نواحی گیلان در حال تقیه و استتار میزیست تا به کرمانشاه عزیمت نمود و برای اینکه خود را از انظار مستور دارد و از آفات و صدمات محفوظ نگاهدارد، در خدمت شخصی به نام عبدالله قزوینی که به کفن فروشی اشتغال داشت در آمد و به فروش امتعه کارخانه وی مشغول گردید تا هنگامی که جمال اقدس ابهی در اثناء حرکت به عراق از آن شهر مرور فرمودند. میرزا یحیی اظهار تمایل نمود که در

ملازمت هیکل اقدس بسر برد ولی در خانه جداگانه باشد تا بتواند بطور ناشناس در بین ناس محشور و به کسب و کار مشغول گردد. برای این منظور مبلغی وجه از هیکل مبارک اخذ و چند عدل پنبه خریداری کرده به لباس عرب از طریق مندلیچ خود را به بغداد رسانید و در سوق ذغال فروشان که یکی از محلات پست آن شهر بود استقرار یافت و عمّامه‌ای بر سر نهاد و به اسم حاج علی لاص فروش به شغل جدید مشغول گردید.

جناب طراز در خاطرات خود مینویسند:

یکشنبه ۱۸ شهر رجب. صبح در چادر تشریف داشتند به من فرمودند باد می آید، شما به اطاق بروید. اطاعت کردم و به اطاق آمدم در آنجا جناب آقارضاقتاد پاکت های رسیده از قزوین و رشت را مرحمت فرمودند خواندم. از مرقومه اخوی از رشت بسیار محزون شدم. وضو گرفتم و در این بین از چادر احضارم فرمودند به نیابت اخوی پای مبارک را بوسیدم و نشستم. احوالات پرسیدند، گزارشات را عرض کردم که قدری میان احباء ... کدورت حاصل شده بود ولی الحمدلله رفع شده است، اوضاع احبای اشتهارد و ککن بهتر است، از حال جناب آقایی صراف که کدخدا هستند سؤال نمودند او قبلاً به زیارت ارض اقدس آمده بود. عرض کردم حال ظاهراً ترقی نموده و حاکم بازار است. پیش از این خدمت می کرد، به مجالس می آمد، ولی اکنون دیگر مجال ندارد. از تعداد علماء و طلاب شهر سؤال کردند به استحضارشان رسید که نسبت به کوچکی شهر قزوین زیادند. علما تا حال راضی نشده اند مدرسه‌ای بجهت تربیت اطفال تأسیس شود و وقتی احبای یک مکتب مختصر تأسیس نمودند معاندین آن را هم برهم زدند.

قاری به اطاق آمد و مشغول شد... بعد از اتمام آن، به جناب حاجی فرمودند مؤید السلطنه محمدحسین میرزا، به اندازه یک جزوه سؤالات بزرگ و عجیب نموده است. حاجی عرض کردند اگر جواب عنایت شود باز سؤالات خواهد کرد. حضرت عبدالبهاء در جواب حاجی میرزا حیدر علی تبسم فرموده و تشریف بردند.

امروز که دوشنبه ۱۹ شهر رجب بود اغیار در قسمت بیرونی بیت حضور یافتند... پس از رفتن میهمانها، ... به حقیر فرمودند تنها بیا. در معیت هیکل مبارک به خانه فخوره حرکت کردیم در بین راه فرمودند ملاحظه کن در چه وقتی و در چه انقلابی تو را آوردیم و مکرر فرمودند بگو... ولی من در حضور مبارک سکوت میکردم.

در بیت فخوره بعد از گردش در اطاقها عرض کردم جناب والد مکتوب نوشته بودند عرض بندگی و عبودیت عرضه داشته‌اند و اخوی خطی نوشته و قسم داده است حضوراً تقدیم نمایم. در این حال دست مبارک روی شانهم بود بوسیدم. فرمودند کاغذها را بده عرض کردم حاضر نیست بعد تقدیم می‌کنم ... ذکر جناب آقاعلی ارباب و سایر احبای رشت و آقامیرزا مارکار را عرض کردم فرمودند خوشند؟ عرض کردم الحمدلله عرض عبودیت و فنا عرضه می‌دارند بعد وقت بازگشت در بین راه پرسیدند، جناب سمندر حالا تجارت هم می‌کنند عرض کردم خیر، خودشان مدتی است کار نمی‌کنند. فرمودند جناب سمندر منقطع شده‌اند... از نوع تجارت استفسار نمودند. احوال را عرض کردم. به بیت رسیده وارد شدیم. اغیار منتظر ایشان بودند.

همان شب باز در بیرونی مشرف بودیم و در محضر مبارک قرآن استماع نمودیم. صبح سه‌شنبه ۳۰ رجب. اول وقت به بیرونی (حیاط) بیت رفتم و مشرف شدم اظهار عنایت فرمودند نبض مرا دیدند و دست بسر و صورت من کشیدند و بعد فرمودند الحمدلله احوالت خوب است... قدری بعداً نیز مشرف شدیم ... بعضی از یاران مقیم ارض اقدس را احضار نموده و گویا امر فرمودند از اراضی مقدسه خارج شوند. زیرا اوضاع جامعه کوچک امر در ارض اقدس و شخص حضرت عبدالبهاء نامعلوم بود و ایشان سعی داشتند احبای مجاور را از خطر دور نگاه دارند.

بعد از ظهر هم مشرف شدیم در باره اهل فتور شرور بیانات و کلماتی فرمودند که درج آن ممکن نیست چه که بطور صحیح در نظر باقی نمی‌ماند. عصر دوباره احضار فرمودند و در محضر مبارک بسوی خانه فخوره حرکت کردیم. فرمودند از جناب ابوی و غیره صحبت کن ... آیا آقامحمدجواد فرهادی پیر شده‌اند؟ حالشان چطور است؟ عرض شد مخصوصاً

مکتوبی به رشت برای حقیر مرقوم داشته و می‌خواستند عرض بندگی و عبودیتشان را در محضر مبارک تجدید نمایم و عرض کنم پسرشان آفاشیخ احمد فوت شد و بسیار علت حزن ایشان گردید و محزونند از این که عنایتی در حق ایشان نشده است عرضشان اینست که یقیناً خطائی کرده اند. بعد لسان عظمت در حقشان ناطق شد که ایشان جمیع ایام خود را صرف خدمت امرالله نموده اند استقامت عجیب کرده اند از خانواده‌های بزرگ هستند از مخلصین هستند حدود چهل و پنج سال قبل به بغداد آمدند ملاقات کردم، حال باید پیر شده باشند، هشتاد سال باید داشته باشند. مدتی در راه تا نزدیکی آن خانه، اظهار عنایت در حق ایشان و خانواده و خدماتشان فرمودند. جایشان بسیار خالی بود که استماع نمایند. باز شب در محضر مبارک مشرف بودیم بیاناتی هم فرمودند منجمله فرمودند رؤسای تلگرافخانه حیفا و عگا هردو معزول شدند تازه نتیجه ظاهر شده حال ابتدای آن است، ما تلگراف دادیم برای مصر مخابره کنند به دو جا فرستادند (آنان تلگرافات را به مأمورین دولت نیز تسلیم کرده بودند).

امروز که یوم چهارشنبه ۲۱ شهر رجب است. موفق شدم یک نظر مشرف شوم و بعد هیکل مبارک تشریف بردند. من هم به منزل خود در مسافرخانه برگشتم و مشغول نوشتن مکاتیب شدم و باز در خدمت جناب حاجی، به خانه مبارک رفتیم و مختصری مشرف شدیم در مدت روز سه بار این شرفیابی مختصر تجدید شد. طبق معمول میهمانها به حضور آمدند و پس از عزیمت آنان تقریباً سه ساعت مشرف بودیم و مدتی بیانات فرمودند که از هزار، یکی در نظر مانده است. اول ذکر روس را فرمودند که ما برای او الله المستغاث خواندیم بعد معلوم شد عقیده او اینست که آنچه ارمنی و نصاری و کاتولیک و غیره بود روس نماید و در مدارس زبان روسی تعلیم کنند، دیگر زبان ارمنی نخوانند و نسبت به مسلمانان آنجا نیز بالمآل خوب نبود لهذا این شکست برای او بسیار لازم بود. حال تا حدی حریت داده است و ضرری هم به او نخورده است نه غرامت جنگ می پردازد و نه مملکتش از دست رفته است منتها منشوریا را که از چین در اجاره داشت از دستش خارج شد و جزیره ساخالین را هم نصف کردند ... حال وقت تبلیغ است با این پیش آمدها خدا دارد ترتیب



کار را می دهد و دست غیب در کار است باید طوری بشود که یک بهائی در بادکوبه روسیه، مطابق با هزارنفر باشد. وقت وقت تبلیغ است اما چه فائده نه ترکی دان داریم و نه مبلغ ... امروز وجود یک مشرق‌الذکار در بادکوبه بسیار مهم است از هر چیز واجب تر است ... باید امروز مشرق‌الذکار در همه جا حتی در قراء برپا شود، ولو یک اطاق باشد. بعد از آقاموسی\* یاد کردند که معلوم نیست در این آتش انقلابات به او هم صدمه وارد شده است یا خیر، و قدری از وضع نفت صحبت فرمودند. بعد در ادامه بیانات راجع به آقاموسی فرمودند، ما موقع عزیمت وی از ارض اقدس، می خواستیم به او بگوئیم که جمیع حقوق الله قبل و بعد تو را با یک مشرق‌الذکار که در بادکوبه بسازی مصالحه می کنیم. بعد ملاحظه پیش آمد و اظهار نکردیم. حال خوب است مشرق‌الذکاری بسازند چه که بادکوبه محل عبور و مرور مسلمین برای حج است و هم چنین در خراسان و در فرنگستان که از جمیع فرنگ به آنجا می آیند و می روند و محل عبور و مرور

---

\* موسی نقی اف مردی ثروتمند و صاحب چاه‌های نفت در روسیه بود. در اوقاتی که اوضاع مالی او اقتضا میکرد از موهبت خدمات بسیاری که در آن برهه از زمان از وی ساخته بود محروم گردید. پس از حدوث انقلاب در روسیه همانند سایر ثروتمندان آن کشور، مال و منال خود را تماماً از دست داد.

نفوس از هر قسم میباشد بسیار واجب است. بعد فرمودند خدا کارهای ما را کفالت فرموده، کفیلی مثل خدا داریم ... او اراده فرموده کارهای ما را بی اسباب اجرا فرماید بشر چه می تواند بکند تدبیر او چه می کند؟ مثلاً بشر تدبیر می کند از چاه دلو دلو آب بیرون آورد و باغچه را آب دهد یا زمین را آبیاری کند. خدا یک دفعه باران نازل می فرماید عالم را مستغنی می کند. بشر تخم می پاشد رحمت الهی او را نمو می دهد و می رویاند ... بعد فرمودند ما خودمان (مشرق‌الذکار) می سازیم، خودمان می سازیم.

امروز پنجشنبه ۲۲ شهر رجب است و حضرت ربّ العزّه مولی العالمین روح ماسواه فداه، تفضلاً وعده فرموده اند که برای نهار به مسافرخانه تشریف فرما شوند. جناب حاجی

ضیافت ترتیب داده‌اند جای همهٔ دوستان امروز سبز است. باری امروز طلعت من اراده‌الله روح ماسواه فداه به مسافرخانه نزول اجلال فرمودند و هشت نه نفر در محضر مبارک بودند غذا را چیدیم قدری کباب میل فرمودند و کمی از آبگوشت. چون حقیر مشغول خدمات بودم و ننشستم، هیکل مبارک یک کاسه آبگوشت عنایت فرمودند در نهایت خوبی بیاد جمیع احبّای الهی صرف شد و شکر حق را نمودم.

شب در حضور مشرف شدیم عظیم‌خان افغانی که اصلاً اهل بربر است و مؤمن نیست و تفنناً اینجا مانده است در حضور بود و به زبان فارسی از مطالب متفرقه ای که مربوط به او و آن مجلس نبود صحبت می‌کرد. او را نصیحت فرمودند و بعد اظهار داشتند،

زبان در دهان ای خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد نداند کسی      که جوهر فروش است یا پيله‌ور

زبان بریده به کنجی نشسته صمّ بکم

به از کسیکه نباشد زبانش اندر حکم.

بعد فرمودند چهارنفر چهار کلمه حرف زده‌اند که باید با آب طلا نوشت. یکی گفت هرچه گفتم مالک و دارای آن نیستم، هرچه نگفتم مالکم. دیگری گفت هرچه گفتم خواستم برگردانم نشد، هرچه نگفتم کلّ عنه مسئولا.

دفعهٔ بعد که تشریف آوردند ... پرسیدند دیگر تب نکردی؟ عرض کردم خیر. فرمودند ببینم. نبض و سر را ملاحظه فرمودند دست مبارک را بوسیدم. بعد فرمودند همشیره (ثریا خانم) پیغام داده شما را ملاقات نماید ولی اینجا نمی‌آید منم پیغام دادم باید کاغذ بدهید و شرط کنید که کتک نزنید و بعد بروید دعوا برپا نموده عرض داد نمائید. در این صورت اشکال ندارد. بعد فرمودند او (ثریا خانم) در دست حضرات مبتلی است به مرور او را تقلیب کرده‌اند. عرض کردم بنده با او کاری ندارم. فرمودند می‌دانم تو کاری نداری و لکن در خانه آقاسیّدعلی با او به محبّت ملاقات کنید و ابداً صحبتی از این مقوله ها ننمائید چه که ایمان با وجدان است و با زور نیست او به وجدان خود و شما هم به وجدان خود... ثبوت و استقامت را حقّ شهادت می‌دهد مثل زبر حدید می‌ماند لا تاخذهم فی الله لومة لائم ... بعد

ذکر ناقص اکبر و قصه واقعه حضرت ابوی روحیفداه را فرمودند که محمدعلی چه کرد. منجمله فرمودند آن مرد (میرزا محمدعلی)... ریشه خود را بدست خود بریده و آهک و زرنیخ به پایش ریخته است ... نزد حضرات نصاری گفته است که وصایای پدر ما را عمل نمودند، حقوق ما را ندادند و ظلم کردند...

فرمودند همه را من تحمل کردم و لکن این مطلب را نمی توانم تحمل کنم که می گوید ادعا می کنم من رجعت مسیحم. این را دیگر نمی توانم تحمل کنم. بعد مرا به حاجی حیدر علی سپردند و فرمودند بروید مسافرخانه وقت ناهار است غذا بخورید.

شب هم مشرف بودیم و مثل همه شب قرائت قرآن را در حضور مبارک استماع کردیم. امروز که صبح شنبه ۲۴ شهر رجب است صبح و عصر رفتیم بنحو اختصار مشرف شدیم ولی شب مفصل مشرف بودیم ... فرمودند ببینید بر سر انبیاء عظام چه آوردند چه افتراها زدند چه صدمات وارد نمودند چه چیزها در حقشان گفتند... در قرآن مکرراً حکایات و قصص قبل را بر آنها نازل فرمودند که شاید متنبه شوند و آن اعمال قبیحه جاریه را مرتکب نشوند... ولی با وجود تکرار روایات، از خواب غفلت بیدار نشدند و همه بجزای اعمال خود رسیدند و مخدول و منکوب گردیدند. خداوند امر خود را بلند فرمود و مرتفع کرد و عالم را فرا گرفت. بعد به آقامحمد مهدی گفتند، شما کی می روید؟ عرض کرد این هفته. فرمودند تأخیر ابداً جائز نه من بیش از این نمی توانم بگویم، تأخیر جائز نیست شوخی بر نمی دارد، در حرکت تعجیل کن. اگر قضیه شهر علیه (اقدام به ترور سلطان عثمانی) واقع نشده بود حال وضع قسم دیگر بود. آن قضیه را به تعویق انداخت حضرات (هیئت تفتیش دولت) خیالات خوبی بجهت ما ندارند و لکن چون قلب من ساکن است قلوب مطمئنند. من از روی اخبار نمی گویم، با اخبار کار ندارم، می دانم چه هست ... الحمدلله جمعی از مجاوران را روانه کردیم و جمعی دیگر هم می روند ... بسیار رسم اینها بد است در هیچ مملکتی چنین نیست مثلاً در ایران قاتل را یا فوری می کشند و یا بعد از چند ماه حبس خلاص میکنند و لکن اینجا خیر اینطور نیست.

بمناسبت عرض قرآن خوان فرمودند شخصی بقائم مقام مرحوم نوشت. شنیده‌ام شما یک چاقوی دوسر انگلیسی خوب دارید که ممتاز است اگر او را بمن مرحمت فرمائید بسیار خوب است در جواب او قائم مقام مرحوم نوشت، چاقویی که شنیده‌اید اشتباه است. این شمشیر ذوالفقار است دو سر دارد و آنهم مال من نیست مال جدّ من بوده‌است. حالا مثل ماست.

باری مجلس منتهی شد. قبل از این بیان هم فرمودند که عصر خیلی دلتنگ بودم آقامیرزا حیدرعلی صحبت حبس سودان خود را نمودند قلب من باز شد مسرور شدم من با این گونه صحبت‌ها مسرور می‌شوم.

امروز که صبح یک‌شنبه ۲۵ رجب است از خواب برخاسته پس از صرف چائی، رفتم درب خانه مبارک، در چادر تشریف داشتند اغیار در حضور بودند و رفتند. از دور هیکل مبارک را زیارت نموده و ایشان به اطاق خود تشریف بردند. الی نزدیک ظهر درب خانه بودیم. عدّه دیگری از مردم آمدند و در طبقه بالای بیت مشرف شدند بعد حضرت عبدالبهاء روی پله‌ها تشریف آوردند و به من دستور فرمودند آقاسیّدیحیی را خبر کنم. فوری رفتم و ایشان را آوردم فرصت ملاقات بیش از این نبود به خوان برگشتم. عصر هم در بیرونی غیر بهائیان حاضر بودند از دور مشرف شدیم. ولی شب مفصل بحضور فائز بودیم بعد از اتمام قرائت قرآن، رئیس معزول تلگرافخانه آمد. او را دلداری داده و می‌فرمودند صبر کن غصّه مخور انشاءالله کار شما بهتر از اول می‌شود امید را از خلق بردار و کلاً به خداوند امیدوار شو. بیانات مبارکه تمام به زبان ترکی بود بعد قصّه شیرینی محض تنبه و تذکر او و دیگران فرمودند، وقتی فلان متصرف عکّا عزل شد من حیفا بودم علّت استعفا این بود که او دختری داشت با شخصی عروسی کرد برای عروسی تهیّه تدارک دیدند و همه چیز فراهم نمودند در شب اول، دختر مورد پسند واقع نشد فردا داماد تعرّض نمود و دختر را بیرون کرد معلوم است به پدر و مادر چه می‌گذرد. دختر هم از غصّه و صدمه فجاء (سکته) کرد و مرد. او از جهتی اولاد منحصر به فرد پدر بود و پدر بسیار به وی تعلق خاطر داشت البتّه آنها صاحب پسری هم بودند ولی عقل سلیم نداشت. لذا بستگی والدین

به دختر بیشتر از پسر بود. در اثر این حادثه متصرف از کثرت حزن و اندوه دیوانه شد. تلگرافاً از شغل حکومت استعفا داد و به حیفا آمد. در لوکائته، با عیال و طفل و خدمه منزل نمود. احدی از بزرگان و رؤسای حیفا از او دیدن نکردند. ما رفتیم دیدن کردیم او را به منزل دعوت نمودیم عیال و اطفال او را به خانه آوردیم ده روز پذیرائی کردیم. آنها خانه ما را عزاخانه ساخته بودند و علی الاتصال گریه می کردند، زن و مرد جز گریه کاری نداشتند من مرتباً آنان را تسلی می دادم امر به صبر و بردباری می کردم، ساکت می نمودم. آن مرد می گفت دخترم آن طور شد، از شغلم استعفا دادم، خود و عیالم راحتی و آرام نداریم.

بعد فرمودند، عاقبت محلی در خارج لوکائته جهت اینها گرفته و منزل کردند هرشب به لوکائته می رفتم او را نصیحت و تسلی می دادم. پانزده روز طول کشید احدی نزد او برای احوال پرسی نیامد و کسی اعتنا نکرد. برادرش در شهر کبیر(اسلامبول) شخص محترمی بود و شغل خوبی داشت. یک روز بین ساعت چهار و پنج بعد از ظهر از برادرش تلگرافی به این مضمون آمد که بشارت باد تو را ای برادر به این که استعفای شما از بابت حکومت بسیار بسیار بموقع واقع شد و اظهار شفقت و مرحمت از حضرت سنیّه نسبت بشما زیاد و مأموریت بزرگ خوبی مخصوص شما معین. دقیقه ای تحمل مکن بیا. من از لسان اراده مبارک حضرت سنیّه بشما تبریک می گویم.

وقتی تلگراف رسید این شخص از طرفی مسرور بود و از طرفی گریه می کرد، قرار و آرام نداشت. تلگراف واصله را داد، ملاحظه شد که خداوند بجهت او این طور فراهم ساخته است. ساعت پنج بود قائم مقام قاضی و مفتی شهر و رجال همه آمدند و گفتند، تشکر می کنند، دعاگو بودند و خیلی از خبر فوق مسرور شده و تبریک می گویند. او نیز تلگراف را به آنها نشان میداد تا ملاحظه کنند و قدری از سرور او محزون شوند!.

باری به زبان ترکی بیانات لطیف جهت آن شخص که در حضور بود فرموده و نصیحت می کردند که شما هم غم نخورید حضرت حق انشاءالله بشما هم باب سرور را مفتوح می فرماید. شب بخواب میروی صبح بیدار می شوی و می بینی ابوابی مفتوح فرموده که خودت متحیر می مانی.

بعد آن شخص را به طبقه بالا برای صرف شام بردند. این همان رئیس تلگرافخانه بود که تلگراف مبارک را که قرار بود به مصر بفرستد بجهت رؤسای معاند شهر نیز فرستاد.

صبح دوشنبه ۲۶ شهر رجب است. رضای حق را آملمیم و توفیق دارین را مسئلت می‌کنیم. امروز درب خانه مبارک رفتم تشریف آوردند و در چادر، آقامیرزانورالدین را احضار فرمودند نزدیک یکساعت نزول آیات بود حقیر کنار دیوار که بسیار نزدیک بود نشسته و تماماً به اصغاء تغنیات محبوب فائز گشتم و مستفیض شدم جای همه دوستان سبز بود بسیار لذت بردم.

بعد از چادر بیرون تشریف آوردند کنار باغچه ایستاده بودم دسته گلی دست مبارک بود عنایت نمودند و فرمودند که این نزد تو باشد. دست مبارک را بوسیدم. بعد خطاب به اطرافیان فرمودند، کسی یک خوشه از این انگور بچیند به میرزا طراز بدهم. دستور ایشان انجام شد به دست عنایت آن را مرحمت فرمودند و بیاد همه دوستان و خانواده و احبابی رشت و قزوین صرف شد. جای همه سبز بود. دوباره به بیرونی رفتم جمعی اغیار حضور داشتند و رفتند. هیکل مبارک در باغچه چادر مشی می‌فرمودند جناب حاجی میرزا حیدرعلی و بنده ضعیف را احضار فرمودند به جناب حاجی گفتند قدری صحبت کن تا زنگ صحبت‌های اینها برود. در حین مشی از ابراهیم سؤالاتی در باره باغ جنینه و کشت و وسائل مربوطه با آن نمودند و حتی قیمت حیواناتی که برای شخم زدن لازم بود پرسیدند و مقایسه کردند. برای نگهداری باغ تذکرات لازم را دادند و بعد با مهربانی و میهمان‌نوازی خاص خودشان بدست مبارک یک خیار کوچک از باغ چیدند و آوردند و شستند و میان جماعتی که حاضر بودند تقسیم کردند. دست فضال ایشان را بوسیدم.

بعد هرکس در حضور عرضی داشت عرض کرد و جواب شنید وقتی جماعت متفرق شدند حقیر و حاجی را در چادر به حضور طلبیدند. جناب حاجی ذکر کاشان و حاجی محمدحسین حاجی لطفعلی را عرض کردند خیلی اظهار عنایت نموده و فرمودند او مؤمن و موقن بود من از او راضی هستم مکرر بعضی گفتند حقوق (حقوق الله) نمی‌دهد گفتم کار نداشته باشید من از او راضی هستم بعد فرمودند بعضی نفوس هستند که همان

وجودشان باعث نصرت امر است. او از آن قبیل بود وجودش ناصر امر بود. بعد ذکر فرمودند که هرچه می‌کنیم خطه خراسان به نار الهی مشتعل نمی‌شود. از اوضاع تبلیغ در قزوین پرسیدند عرض کردم بد نیست در عرض سال جمعی می‌آیند تصدیق می‌کنند ولکن سر سال اغلب رفته‌اند و مخمود شده‌اند روی هم رفته باز نسبت به بعضی جاها عیب ندارد جناب حاجی واعظ \* با بعضی افراد حشدراند که بسیار خوب است ولکن اغلب مبتلا به مصرف تریاکند.

از اوضاع مبتلایان و معتادین و عکس العمل حکومت سؤال کردند و

---

\* شیخ ابراهیم قزوینی معروف به حاجی واعظ از علما و فضیلا مشهور امر بهائی است. بعد نام جناب نصرالسلطنه به میان آمد که در حکومت گیلان مصرف تریاک را سخت نهی نمودند، همت کردند و پیش بردند. فرمودند خیلی او همراهی کرد مردکاران محکمی است حال کجاست؟ عرض کردم در طهران پیشکار حضرت ولیعهد (محمدعلی میرزا) است. درباره جناب امین‌الدوله اظهار عنایت نموده و فرمودند او نوشت، که وقتی صدارت داشتم مؤمن نبودم و افسوس می‌خورم که خدمتی نکردم. اگر بار دیگر مصدر کار شدم خدمتها خواهم کرد. فرمودند و حال آنکه خدمت بزرگ نمود. خدا با ما گاهی شوخی می‌کند امین‌الدوله قصد داشت این دفعه اگر مصدر کار شود این امر را به رسمیت شناخته و اعلان نماید اما خدا خواست که ما از همه جا منقطع باشیم و امرش را بی‌اسباب مرتفع نماید و منتشر فرماید. بعد فرمودند جمال مبارک در باره معتمدالدوله مرحوم فرمودند که او متصاعد نشد مگر برای اینکه خلق گمان نکنند امرالله بواسطه اقدامات او پیشرفت نمود، خیر، امر الهی بدون اسباب پیش میرود. اغلب بزرگان و اغنیا موفق بخدمت و تبلیغ و ادای حقوق (حقوق الله) نمی‌شوند. فقرا و ضعفا در هر شأن چه انفاق مال و چه خدمت مقدمند و مؤیدند. بعد فرمودند خداوند اراده فرموده امرش را بواسطه ما ضعفا مرتفع فرماید.

امشب شب ۲۷ رجب است. فرمودند بنا به اعتقاد اهل سنت امشب شب معراج پیامبر اسلام است. بعد سه فرد شعر عربی قرائت فرمودند.

سپس درباره عقاید شیعه و اهل سنت صحبت کردند و در مورد معراج فرمودند، حضرت محمد همیشه در معراج بودند.

یک دسته گل سفید دست مبارک بود فرمودند تعداد کم است از همین نفر جلو می دهم، یک گل هم به بنده عنایت کردند. بعد جناب حاجی میرزا حیدرعلی لطف کردند و گل‌های خود را که از دست مبارک گرفته بودند به من دادند و سه عدد گل سفید را به مسافرخانه آوردم.

امروز صبح سه شنبه ۲۷ شهر رجب است. عظیم خان افغانی در حضور

---

\* جناب طراز ارادت و محبت سرشار نسبت به حاجی میرزا حیدرعلی داشتند تا حدی که آرزو نمودند در پای مقبره ایشان به خاک سپرده شوند.

مشرف بود ما هم مشرف شدیم با قهوه از میهمانان پذیرائی شد. به عظیم خان درباره وفاداری تذکراتی میدادند.

خلاصه بیان مبارک این بود که تا کسی مؤمن نباشد و توجه به حق نداشته باشد و دارای ایمان حقیقی نباشد وفا ندارد کسانیکه مؤمن نیستند اعمالشان به علتی مربوط است، ضیافت می کنند، پذیرائی می کنند، خاضعند، احسان و انعام می نمایند اما اکثر به طمع و خیالی مربوط است بعد که آن خیال و نیت انجام شد دیگر اعتنا نمی نمایند چون اعمالشان لله نیست.

مثلاً دوفروسی سال با هم به کمال محبت در ظاهر همراه هستند و بعد به خاطر اختلاف جزئی تمام را بر هم می زنند و به خون یکدیگر تشنه می شوند و بکلی آن حال محبت مبدل به عداوت می شود. آن وقت است که معلوم می شود اساس این محبت و وفا لله نبوده بل بجهت منافع ظاهره شخصی بوده است.



فرمودند میرزا طراز، آن چه بر جمال مبارک وارد شد باید عیناً بر من وارد شود... این ها که اطراف من هستند عیناً همان نفوسی هستند که در اطراف جمال مبارک بودند.

در دنبالهٔ بیانات داستان گم شدن نعمان ابن منذر را هنگام شکار و میهمان‌نوازی حنظله را تعریف کردند و از وفای به عهد و حفظ قول و قرار که آن عرب چادر نشین مسیحی از خود نشان داد تمجید نمودند.

صبح چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۳ به تحریر مختصر احوال پرداختم. حضرت عبدالبهاء در اطاق بیت تشریف داشتند و به تصحیح الواح مشغول بودند.

وقتی اوضاع ارض اقدس مشوّش گردید مردم عادی نیز از موقعیت نا معلوم مجاورین بهائی استفاده کرده و بعضی اموال آنان را غصب مینمودند از جمله یکی از احبّاء به نام حاجی خان ضمن نامه‌ای نوشته بود نزدیک دو بیست رأس بزهای خود را به شخصی از اهالی محلّ سپرده است ولی آن شخص با اطلاع از وضع متزلزل احبّاء، این موضوع را انکار و حاشا نموده و قصد ندارد بزهای حاجی خان را به وی برگرداند.

جناب طراز مینویسند:

حضرت عبدالبهاء پس از استماع این مطلب، به آقانورالدین فرمودند قلم و کاغذ بیاور و در حالیکه مشی می فرمودند توقیعی به زبان ترکی به قائم مقام صفوت نازل فرمودند. یک جمله از بیانات ایشان این بود که سی و هفت سال در این بلا با کلّ از اعالی و ادانی به محبّت و شفقت و رحمت و مهربانی رفتار کردیم آیا این، جزا و نتیجهٔ آن اعمال و احوال ماست؟

هنگام عصر بعضی در حضور بودند و بعد اختصاصاً جناب حاجی و این مور ضعیف را احضار فرمودند و از اخبار مندرج در روزنامه استفسار کردند و آقارضا مطالبی را به استحضار رسانید. در مورد جنگ بین روس و جاپان و وقایع غیر منتظره دیگر، حضرت سرّالله الاعظم اظهار داشتند خدا گاهی کارهایی برخلاف رأی خلق میکند که خلق از آن خوشش نمی آید. جمعی موقّق می شوند و جمع دیگر موقّق نمی شوند. شخصی والی و وزیر بغداد بود و حکم او نافذ و امر او شدید و در جمع زخارف بی نظیر بود و ترتیباتی هم

بجهت جمع زخارف داشت صاحب مکنّت و ثروت زیاد شد و احکام او جاری بود ولی بعد از مدّتی یاغی و طاغی شد و وقتی از اسلامبول به والی و وزیر حلب امر شد با سپاه زیاد و توپ بیاید و بغداد را فتح کند و وزیر قبلی را دستگیر کند، حاکم یاغی شده بغداد فوراً سه اردو برای مقابله با سپاه دولت ترتیب داد ولی ناخوشی طاعون در اردو افتاد و شدّت یافت و باعث مرگ تعداد زیادی از عساکر حاکم و مردم بغداد گردید. حاکم متمرد نیز فرار کرد. مردم بغداد عریضه‌ای رأساً به دولت مرکزی تقدیم نمودند و مالیات دوازده سال را که حاکم قبلی نپرداخته بود تقدیم کردند و فرمانبرداری خود را تجدید نمودند. در عوض استدعا نمودند وزارت بغداد در اختیار آنان باقی بماند و وزیر حلب نیز به مقرّخویش برگردد و جنگ تمام شود. در علیّه (اسلامبول) با پیشنهاد آنها موافقت شد و دو نامه را در جوف یک پاکت برای وزیر حلب فرستادند. یکی از نامه ها دستور بازگشت وزیر حلب بود و در نامه دیگر موافقت دولت مرکزی به اهالی بغداد اعلام گردیده بود. وقتیکه این فرمان به وزیر حلب رسید بسیار متغیّر و متأثر شد و تصمیم گرفت به دستور رسیده اعتنا ننماید و وارد بغداد شود و برمسند حکومت نشیند. لذا نامه دولت را به اهالی بغداد تسلیم نکرد و ۲۴ ساعت مهلت داد تا کلیدهای دروازه های شهر بغداد را بیاورند و به او تسلیم کنند و تهدید کرد که در غیر این صورت بغداد با خاک یکسان شده و مردمش را اسیر خواهد نمود. بزرگان شهر مضطرب شدند و گمان کردند که اقدام آنان باعث این بدبختی گردیده است و بسیار از عمل و تدبیر خویش نادم شدند و کلیدهای شهر را بردند و تقدیم نمودند. وزیر حلب بدون هیچگونه گرفتاری وارد شهر شده و بر سریر حکومت و وزارت نشست و بعد از دو روز به دولت اسلامبول اطلاع داد وقتی امر و فرمان آنها رسیده که او بغداد را فتح نموده بود. بدین ترتیب چندین سال مستقلاً در آنجا وزارت نمود تا آن که از حکومت بغداد عزل شد و ولایت شام به او محوّل گردید و والی شام به سمت حاکم بغداد تعیین شد. در بین راه دو حاکم با هم روبرو شدند. والی شام که به طرف بغداد می آمد گفت، من مدّتی در شام بودم احوالات و ترتیبات آنجا را بشما می گویم که مسبوق باشید و شما ترتیب امور بغداد را بمن بفرمائید که من مسبوق باشم.

هر دو وزیر موافقت کردند. آن که از شام به بغداد میرفت رموز حکومت را بیان کرد و آنکه از بغداد به شام میرفت گفت ترتیبات بغداد زیاد است و فرصت نیست و چگونگی بسیار، من مختصر و مفید خلاصه مطلب را به شما میگویم، و اظهار داشت در بغداد یک نفر هست که جمیع امور جزئی و کلی در دست اوست و غالب و قاهر بر کلّ است و دارای همه چیز هست و او جمیع امور را اصلاح می کند و هر مشکلی را حلّ می نماید و هر زخمی را مرهم می نهد و شما باید با او بسازی و راه بیائی و او را در دست داشته باشی اگر اینگونه نمائی یعنی اگر او را نگاه داری، غالب و قاهر و مستدام خواهی بود و اگر نتوانی او را نگاه داری و از دست دهی ابداً امکان فرمانروائی نخواهی یافت. پرسید اسم او چیست؟ گفت اسم او توفیق است. هنگامی که وزیر جدید به نزدیکی بغداد رسید همه وزراء اعیان و رجال در بیرون دروازه شهر از او استقبال نمودند ولی او در انتظار توفیق بود، با خود فکر کرد این شخص بزرگ باید مرد متکبر و مغروری باشد که به استقبال او نیامد. تا یک روز از یکی از رؤسا و بزرگان احوال توفیق را پرسید و گفت وزیر قبلی خیلی از او تعریف و تمجید نمود اگر اینجا هست چرا به بدیدن ما نیامد؟ بزرگان شهر ملتفت شدند که مسئله توفیق چیست. عرض کردند بلی، آنچه در باره ایشان گفته اند تماماً صحیح است و لکن توفیق اینجا تشریف ندارد و در رکاب وزیر پیشین بشام رفت.

هیكل مبارک پس از نفل این حکایت تبسمی فرمودند و رفتند. من در قلب، رجای توفیق برای کلّ اهل بهاء نمودم زیرا توفیق رفیق شفیق است اگر بتوانیم با او مانوس شویم و با جدّ و جهد نگاهش داریم.

یوم پنجشنبه ۲۹ شهر رجب است. بتحریر مختصر پرداختم و از خدا توفیق و تأیید مسئلت نمودم.

امروز تنها به حضور مشرف شدم و عریضه خود را که در آن رجای توفیق و تأیید و موفقیت اناث و ذکور عائله بجهت خدمت به امرالله الی ابدالآباد نموده بودم بخصوص برای اخوی آقاغلامعلی که چنین رجا کرده بود و هم چنین مکتوب جناب والد را در جوف تقدیم کردم.

پس از چند دقیقه تشریف آوردند. یک پاکت دست مبارک بود گشودند و بعد از ملاحظه عریضه بنده و مکتوب جناب ابوی، آن را به من رد کردند ولی عریضه پدرم را در جیب بغل گذاردند. امشب هم جمعی از مردم میهمان مبارک بودند و ما دیگر مشرف نشدیم.

صبح جمعه سلخ شهر رجب است در محوطه بیرون بیت فقراء زن و مرد و بچه، کنار دیوار نشسته بودند. آنچه بنده شمردم تعداد یکصد و پنجاه نفر بودند. به دست مبارک به همه آنها احسان و انعام فرمودند. بعد آقانورالدین آمد و الواحی که قبلاً نازل شده بود برای تصحیح و ملاحظه مبارک آورد. در حال حرکت آن ها را اصلاح فرمودند...

در آن ایام میرزا حیدرعلی از افراد قلیلی بود که در حضور مانده و مرخص نشده بود حضرت عبدالبهاء با او مزاح میفرمودند و اظهار عنایت می نمودند که، من هروقت آقامیرزا حیدرعلی را می بینم مسرور می شوم. وجه آئینه قلب است. بعد دست محبت به محاسن جناب حاجی زدند و فرمودند مطرّز اطراز چطور است؟ ... میرزا اطراز را کی سرگون می کنی؟.

بعد ابوالقاسم باغبان آمد و یک دسته گل آورد. به او فرمودند ببر به خانه متصرف بده. امشب حضور مشرف شدیم پرسیدند در بازار چه خبر است؟ ابراهیم کاشانی عرض کرد که مردم شایع کرده اند و می گویند هیئت اعزامی مقرر داشته که عجم ها (ایرانیان) تماماً باید بروند این است که یکی یکی می روند. فرمودند اگر حکم هیئت بود همه یک دفعه می رفتند. به هر کس که این حرف را میزند بگوئید که امر با خداست، نه هیئت و نه غیر هیئت احدی نمی تواند بما ضرری برساند امر ما دست خداست ... شصت و سه سال است که این کشتی چوبی شکسته ما در بحر جلوی امواج و طوفان علی الاتصال در حرکت است بالا می رود پائین می آید. چقدر کشتی های زرهی آهنی خرد شد و مضمحل گشت و این کشتی را خدا نگاه داشت و روز بروز بزرگ تر شده و می شود. شما فکر خودتان باشید که جمیع کشتی هایتان یا غرق شده و یا گرفتار طوفان است و در میان بلا مبتلا. مدتی به زبان عربی بیانات تفسیری فرمودند. به مناسبت قصه بهلول را فرمودند که اینها سه برادر بودند یکی عالم و فاضل و متبحر و مغرور بود و دیگری تاجر و ثروتمند و برادر سوم که نامش بهلول بود

هیچ یک از خصوصیات برادرانش را نداشت. یک روز برادر عالم و فاضل، بهلول را ملامت کرد و او را فردی مهمل خواند. بهلول در جواب او گفت، بموجب قرآن مجید، من بر شما تقدّم دارم و از شما عالم تر هستم ... سورة تبارک قرآن را برای آن دو برادر از بر خواند ... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الّذی بیده الملك و هو علی کلّ شیء قدير الّذی خَلَقَ الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسنُ عملاً و هو العزیز الغفور (سورة الملك). ولی بهلول کلمه ایکم را ایکم خواند و احسن عملاً را اوفرُ مالا. به او گفتند خطا خواندی ایکم نیست "ایکم" است و "اوفر مالا" (دارنده مال فراوان) نیست "احسنُ عملاً" (نیکوکارتر) است.

بهلول گفت پس به موجب این آیه، من که اهل عمل هستم بر هردوی شما برتری دارم. صبح شنبه غره شهر شعبان است در خدمت جناب حاجی مشرف شدیم پرسیدند، میرزا طراز زیارت رفتی یا خیر؟ عرض کردم همه روزه زیارت می‌کنم. (مقصودم زیارت خود ایشان بود). فرمودند نه استغفرالله، امروز عصر با آقامیرزا حیدرعلی برای زیارت مبارکه بروید اگر همشیره هم آمد ملاقات کنید و اگر نیامد که هیچ. بعد شمه‌ای راجع به قضاوت های کوتاه بینانه مردم صحبت کردند که چگونه محسنات یکدیگر را با موازین خود می‌سنجند و باور میکنند و انتقاداتشان منحصرأ بر پایه عیب جوئی و مبتنی بر افکار شخصی است. امروز عصر از جناب حاجی پرسیدند، میرزا طراز به زیارت نرفت؟ حاجی عرض کرد وقت معین نفرمودید.

اخوان هیکل مبارک و بستگان آنها\* که در ساختمان‌های کنار قصر بهجی زندگی میکردند اغلب اخبار رفت و آمد احبّ را به مأمورین دولت وقت گزارش میدادند. بعلاوه در ایامی که هیئت تفتیش دولت عثمانی به حیفا آمده بود ممانعت‌ها شدیدتر شده و نه تنها محدودیت‌های جدیدی برای حضرت عبدالبهاء به وجود آوردند بلکه عده‌ای از مجاورین نیز مشمول این سخت‌گیری‌ها گردیدند لذا زائرین و مجاورین فقط با مشورت و اجازه حضرت عبدالبهاء به روضه مبارکه میرفتند.

از این جهت حاجی حیدرعلی منتظر ماند تا وقت عزیمت معین شود.

---

\* افرادی از منتسبین خاندان مبارک از قبل و در آن احيان تمام اوقات را صرف تهیة لوايح افترائيه نموده و بر ضدّ حضرت مولی الوری توطئه می کردند. مفتشین حکومت عثمانی دوازده نفر بودند و از اسلامبول به عکا آمدند و در باغ مجاور بیت که متعلق به عبدالغنی بیضون که از معاندین حضرت عبدالبهاء بود سکونت اختیار کردند. دشمنان، آنحضرت را متهّم نموده بودند که در مقام اعلی مشغول ساختن قلعه و حصار برای مقاومت در برابر دولت وقت هستند و لشکری فراهم نموده اند. مفتشین مدت ۱۲ روز در عگا ماندند. در این مدت حضور آنان کوچک ترین تأثیری در اراده حضرت عبدالبهاء در انجام امور جاری نداشت.

میرزا طراز مینویسند:

فرمودند، عصر بروید. گفتم که کروسه (درشکه) حاضر کنند... محظور برداشته شد حالا دیگر جمعه و یکشنبه اذن نمی خواهد هرکس می تواند به زیارت برود مگر کسانی که قلعه بندند مثل آقا حسین آقا، اگر او بخواید برود مانع می شوند. آنچه می بایست بنویسند نوشتند.

بعد فرمودند جمال مبارک در ایام حیات بجوهر مظلومیت ظاهر بودند باید بعد از صعود هم مظلوم باشند که حتی زیارت تربتشان منع شود و اگر ما ادنی قدمی برداریم متعرض شوند و به جمیع حرکات ما اعتراض کنند. فرق است مابین اعتراض آنها بما و اعتراض ما بآنها. آنها اعتراض می کنند چرا به جمال قدم مؤمن شدید ما اعتراض می کنیم چرا شما نشدید. آنها اعتراض می کنند چرا ما صادقیم، ما اعتراض می کنیم چرا شما صادق نیستید بل کاذبید. ولی اعتراض آنها بر ما علت ارتفاع امروبقای ذکر و جنت المأوی است.

همان روز با کروسه به قصر بهجی رفتیم و روضه مطهره و مرقد منوره را زیارت نمودیم جناب آقامحمدحسن اطلاع دادند که همشیره در منزل آقاسیدعلی افنان منتظر ملاقات با شما است. جناب حاجی به مسافرخانه رفتند و بنده بقدر ربع ساعت با ثریا خانم ملاقات رسمی نموده و احوال پرسی کردیم و مرقومه مختصر جناب والد را به او دادم و خدا حافظ

نموده به باغ فردوس آمدیم. آن شب دسته گلی که از باغ‌های حول روضه مبارکه چیده بودم توسط آقا اسدالله به حضور مبارک تقدیم کردم. پرسیده بودند که آورده؟ عرض کرده بود طرازالله.

شب مسافر جدید، آقاعمو علی نجف آبادی از راه زمینی به ارض اقدس آمد. معمولاً هریک از زائرین حامل خبری از نقطه‌ای بود و دیدارشان در آن مرحله بحرانی بسیار مغتنم بود. آرامش روحی احباً در میان آن آتش فتنه و انتقام، حکایت از نیروی خلل ناپذیری مینمود که از قلب حضرت عبدالبهاء نشأت میگرفت. جناب طراز مینویسند:

امروز که صبح یکشنبه دوم شهر شعبان ۱۳۲۳ است به در خانه مبارک رفتم و مختصر مشرف شده و مراجعت نمودم. عصر دوباره به اتفاق حاجی رفتیم و مشرف شدیم. فرمودند زیارت بروید. جناب حاجی عرض کرد میرزا طراز دیروز رفت و با همشیره ملاقات نمود اگر امروز برود و او را ملاقات نکند صحیح نیست و اگر با او ملاقات کند سبک است. فرمودند خیر، بروید زیارت.

در خدمت جناب آقامیرزاهادی و بعضی دیگر رفتیم و زیارت نمودیم از قضا ثریا هم کسی را نفرستاد که توسط او درخواست ملاقات کند. پس از زیارت بنده در خدمت آقامیرزا حسین ابن حضرت اسم الله و آقا ابوالقاسم از آن جا پیاده یکسر مراجعت نمودیم، بسیار خوش گذشت. جناب حاجی دسته گلی حاضر کرده بودند به حضور مبارک تقدیم کرد. به بنده امر فرمودند در خدمت حاجی به اطاق دیگر برویم.

کس دیگری به جز ما دو نفر در حضور نبود. پرسیدند، همشیره را دیدی؟ عرض کردم امروز خیر. فرمودند نیامد؟ نخواست؟ عرض شد خیر. فرمودند دیروز ملاقات شد؟ عرض کردم بلی و فی امان الله فرمودند.

۷ ای ملهمی که در صف کروبیان قدس

فیضی رسد به خاطر پاکت زمان زمان

الحمد لله ثم الحمد لله که در این آخر عمر محروم نشدم و به لقاء محبوب آفاق فائز شدم خداوند مرا موفق برضایش فرماید.

امروز صبح که دوشنبه ۳ شهر شعبان بود در قسمت بیرونی بیت مشرف شدیم ولی اغیار در حضور بودند بیانات از تواریخ قبل می فرمودند ذکر حضرات افشار بود فرمودند ۲۱ قبیله بودند افشار اصلش اوشار است و شاه سمند و اغلب ایلات یورت ... که اینها از دست چنگیز فرار نموده به خراسان آمدند و بعد در بلاد متفرق شدند. شمه‌ای در باره آنان بیانات فرمودند.

عصر عبوراً یک نظر به لقاء فائز شدم و ایشان تشریف بردند. یک ساعت از شب گذشته جمیع حاضرین و احباب را به اطاق فوقانی احضار و اظهار عنایت به کل فرمودند اهلاً و سهلاً. بعد اخباری را که آقامحمدعلی قنّاد در شرح انتقال خود از اراضی مقدسه و اسکان در مصر نوشته بود با یاران در میان گذاشتند. جناب حاجی عرض کردند که آقامحمدعلی بسیار خوب و مسرور رفت. او می گفت وقتی در ظلّ مبارک وارد شدم ابتدا نه زبان می دانستم نه صنعت و کار بلد بودم و نه مایه داشتم حال الحمد لله هر سه را دارا هستم و خدا را شکر می نمایم.

اثرات تربیت در ظلّ امر در زندگانی حتی ظاهری اکثر افراد کاملاً واضح و مبرهن بود. حضرت عبدالبهاء نزدیک یک ساعت بیانات فرمودند که، لئن شکرتم لایزیدنکم هر قدر انسان شکر نعمتهای الهی را نماید خداوند بیشتر به او عطا می فرماید و لکن خوب است انسان به نعمتهای ظاهر و باطن الهی متذکر و متنبه باشد زیرا تا متذکر نباشد تشکر نمی کند. وقتی فکر و تعقل نمود و ملاحظه کرد که عنایات جمال قدم بدون استحقاق شامل حال گردیده است آن وقت متشکر می شود و آن تشکر علت ازدیاد خیر و برکات می گردد و ضد آن، که کفران و غفلت از عنایات الهی باشد علت خسران در دنیا و آخرت می شود. جمیع امورات بسته به افکار و خیالات است مثلاً وقتی که ما در خانه عبود بودیم و در یک اطاق ۱۳ نفر بسر می بردیم در نهایت راحت و منتهای مسرت بودیم و وسعت آن را کافی تصور می کردیم و لکن حال الحمد لله وسعت محلّ بظاهر زیاد است و لکن خیال، محلّ را تنگ



کرده و وسعت را کم نموده است چه که می‌گوئیم این اطاق میهمانخانه است، این اطاق ناهارخوری است، این اطاق خواب است، این اطاق درس اطفال است و این اطاق... میهمان و قس علی ذالک. همه اطاقها اختصاص به چیزی و کاری دارد به این جهت عمارت به این وسعت نسبت به آن روز، تنگ ملاحظه میشود. این از فکر است.

بعد فرمودند انسان اگر حمال باشد و متذکر به نعمت الهی باشد و تشکر کند، جنت و راحت و سرور و آسایشی بهتر از آن موجود نیست و اگر سلطان و دارای همه چیز باشد ولی دائماً در جهنم افکار مستغرق باشد این سلطنت به یک قاز نیارزد و آن حمال که قلبش مطمئن بعنایات الهی و متشکر بنعمای حق سبحانه و تعالی است بر این سلطنت ارجح و اولی است.

بعد مثل دیگری آوردند از زندگانی روزمره مردمانی که بظاهر غنی و راحت و در باطن معذب و گرفتارند و دسته دیگر که در فقر و نیستی شاد و مسروند نه غم زیاد و کم دارند و نه ترس از دست دادن اموال. تکیه بر پشتیبان حقیقی داده‌اند و به قدرت و محبت او امیدوارند.

خلاصه بیانات مبارک این بود اگر ما هرگاه متذکر شویم از کدام یک از نعمتهای الهی می‌توانیم متشکر باشیم؟ نعمت حیات را که جمال قدم عطا فرمود؟ نعمت ایمان و ایقان را؟ نعمت لقا را؟ و یا نعمت زندگی در ظل امر مبارک را؟. شیخ سعدی علیه الرحمة می‌گوید هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. انسان یکبار در وقتی که نفس میکشد (دم فرو میبرد) متذکر و متشکر است که این چه عنایتی است که خداوند عطا فرمود زیرا این نفس، حیات تازه عطا نموده و نفس دیگر که بر می‌آید تشکر می‌کند که این نفس باعث فرح و انبساط و راحت جسم و روح است. پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بھر نعمتی شکر واجب یعنی نفسی که فرورفت تشکر باید نمود و نفسی که برآمد تشکر دیگر لازم دارد. انسان علی‌التّصال نفس می‌کشد و ابداً متذکر و شاعر نیست. جمال قدم جل ذکره الاعظم همه چیز را بما عطا فرمود و بجهت ما مقدرات حیات ابدی و مسرت جاودانی و ذکر دائمی که ابدی و فنا ناپذیر است مقرر داشت و لکن

اگر قصور نکنیم و ابواب عطا را سدّ ننمائیم. از حقّ و ذکر حقّ و عنایات و الطاف خفیه الهی غافل نشویم و فرح و سرور و تذکّر را مبدّل بغفلت و کفران نکنیم. فکر و خیال و حرص و آز مال و اموال دنیا نار جهیم را ایجاد می‌نماید یقین است که خداوند تبارک و تعالی می‌داند، عالم السّر والخفیّات است.

از بیانات مبارک به نحوی خجل و شرمنده و منفعل از افکار و خیالات خود شدم که از خدا خواستم که مرا متذکّر فرموده و از این عالم ببرد و یا افکار باطله و خیالات بیهوده را دور فرماید آنّه ارحم الراحمین.

فرمودند که در ایّام قبل جمیع دانایان و عقلاء و علما و فضلا آرزوی ایّام ظهور را می‌نمودند و متذکّر و متشکّر آن نعمت بودند چقدر مسرور و خشنود بودند و حال الحمدلله ما در ایّام مبارک بودیم و از کأس لقا نوشیدیم و به عنایات الهی فائز شدیم و در ظلّ مبارکش تربیت گشتیم باید شب و روز تشکّر نمائیم و متذکّر عنایات حقّ باشیم و آن عنایات و الطاف و مراحم و شفقت و فضل و موهبت و حیات امریه و زندگی سرمدیه را به خواهش‌های نفسانیّه و افکار مبادله نکنیم و یوسف الهی را به دراهیم معدوده نفروشیم ولی مبادا وقتی که به نعمت فوز لقا در ایّام مبارک متذکّر شدیم غرور و تکبر حاصل کنیم، باید خاضع تر شویم، خاشع تر گردیم، عبودیت بیشتر نمائیم. این است سجّیه متذکّرین.

بیانات مبارک سنگ را ملایم و نرم می‌فرماید، نمی‌دانم دل‌های ما چه هست؟ خدایا تو قلوب را پاک کن و ما را محروم مفرما و بآنچه سزاوار است فائز کن.

صبح سه‌شنبه چهارم شهر شعبان ۱۳۲۳ در حضور جناب حاجی حیدرعلی روحیفداه به تحریر مشغولم و در خدمت ایشان همراه با جناب آقامیرزا نورالدین و آقامیرزامیر نحو می‌خوانم.

سپس در خدمت جناب حاجی بیش از نیم‌ساعت مشرف شدیم. پاکت جناب والد را با پاکت‌های جناب حاجی برای امضاء تقدیم کردیم و جناب آقامیرزاهادی افنان پاکات را بردند که ارسال نمایند.

به حضور حضرت عبدالبهاء رفتیم فرمودند که ناپلئون با پانصد هزار لشکر و توپ و تفنگ به جنگ روس رفت و موفق نشد. ما یک تنه در میان این طوفان و هجوم اعداء از داخل و خارج و بلایا و رزایا قرار داریم.

عصر یک نظر ملاقات شد و هنگام شب آن حضرت مشغول بودند و ما را به حضور نپذیرفتند.

صبح چهارشنبه پنجم شهر شعبان است. مسروریم و در حقّ کلّ دعاگو هستیم. صبح فقط یک نظر به فیض لقا فائز شدیم ولکن هنگام شب در قسمت بیرونی بیت قبل از آمدن قرآن خوان بیانات می فرمودند همه عائله مبارک و دوستان رحمن جمع بودند و آنان را زیارت کردیم. از جناب آقارضا پرسیدند، روزنامه‌ها را خواندی؟ چه تازه دارد؟ آقارضا مطالب روزنامه‌ها را بطور مختصر عرض کرد. منجمله درباره مسئله خاتمه جنگ بین روس و جاپان و دعوت قیصر روس از سران دول به عنوان مذاکره برای استقرار صلح عمومی و پادرمیانی امریکا برای ایجاد صلح بین دو کشور فوق الذکر بود. در سال ۱۸۹۹ نیکولاس دوم تزار روسیه از سران کشورها دعوت کرد تا در اولین کنفرانس صلح که در شهر لاهه تشکیل می شد شرکت نمایند. فرمودند دست غیب در کار است و چنان کار می کند که به وصف نمی آید و از توصیف خارج است.

بعد صحبت توریتهای غرق شده در کانال سوئز و صدمات وارده به کشتی‌ها و آتش سوزی‌های ناشی از انفجار آنها شد.

فرمودند کار بجائی برسد که بالون‌های خیلی مافوق اینها بسازند که به ارتفاع بسیار دور در آسمان پرواز کند و توریتهای زیاد از آسمان به روی زمین بریزد به طوری که احدی نفهمد از کجا بوده است. همه دستشان از همه گسیخته شود و فرار کنند. اینها همه مقدمات و اسباب صلح عمومی است که بشارتش نازل شده وقتی که خود را مجبور دیدند برای برقراری صلح عمومی اقدام خواهند کرد تمام اینها را خدا می کند، عنوان صلح عمومی را رئیس جمهور امریک نمود ولکن به جهت ما فرقی نمی کند، باید این جام بدور بیاید، ساقی هرکه باشد و خمخانه دست هرکه باشد و هرکه مواظب شود فرقی نمی کند. این جام

الهی باید بدور آید، هر کدام از این‌ها (ممالک) می‌خواهند خود اقدام کند که اسمی از آن باقی بماند، در صورتی که ما می‌خواهیم نتیجه حاصل شود هر که موفق شد فرقی نمی‌کند، وضع همین طور می‌گردد و می‌گردد تا بدست احبّا می‌افتد و وقتی که دست آنها افتاد درست می‌شود. خدا چنین خواسته است که به دست آنها جاری شود.

پس از اتمام بیانات عدّه‌ای به دیدن ایشان آمدند.

امروز که صبح پنجشنبه ششم شهر شعبان است. در نهایت فرح و سرور در ظلّ عنایت ربّ غفور در مسافرخانه و در خدمت حضرت حاجی روحیفداه مشغولیم و از عهده تشکر عنایات الهیه عاجز و قاصر. پس از گذشت چند ساعت برای تشرفّ رفتیم در بیرونی بیت جالس بودند. در کنار باغچه به جز بنده دو نفر دیگر حضور داشتند که یکی عظیم‌خان افغانی و دیگری جناب حاجی بودند. مدّتی مشرفّ بودیم به عظیم‌خان فرمودند، اینهمه سرد و گرم دنیا چشیدی و خوب و بد و راحت و ذلّت و زحمت و مشقّت دیدی و سیاحت و گردش کردی از عالم چه فهمیدی و چه دانستی؟. عرض کرد قربان هیچ. این عالم بی‌فایده است. فرمودند حقیقت را بگو چه نتیجه ای گرفتی؟. عرض کرد هیچ. سیاحت برای کسی نتیجه می‌دهد که در دنیا گردش کند و آنچه چیز خوب یا قانون صحیح دید برود و در مملکت خود در حکومت مجری دارد والاّ فایده دیگری ندارد.

پس از رفتن عظیم‌خان به دوستان انداز فرمودند نزد این شخص به من مکتوب ندهید و نخوانید. این شخص جاسوس است، همینقدر محبّت کنید که مکدّر نشود و زیان نرساند. ملاحظه می‌کنید که من هم صحبت نمی‌کنم و سکوت می‌کنم و او حرف می‌زند و عاقبت خسته می‌شود و می‌رود.

هنگام شب مدّتی بیانات و بشارات از ترقیّ امرالله فرمودند. مضمون بیانات این بود که، دست غیب در کار است و امرالله در همه جا رو بعلو و ارتفاع. نظر ما باید حصر در امرالله باشد هر وقت امرالله در علو و ترقیّ و ارتفاع است جمیع ما هم راحت و مسرور و خوشنودیم و اگر هر آنچه واقع شود ولو ما را به صلاح هم بکشند خوب است. بعد فرمودند در بعضی نقاط در تبلیغ معرکه می‌کنند و مشغولند و چند جا ساکن است که آن هم به علّت فصل

احباب با اغیار است. در عشق آباد ارتباط و معاشرت جریان ندارد و حال آنکه حکومت در بمبئی یک قطعه زمین را حصار کشیده و به عنوان گلستان جاوید در اختیار احباء گذاشته است. کیخسرو (باغبان مقامات متبرکه) را هم در آنجا دفن نمودند.

حکایات فراوان و بشارات بسیار است اما حال و در این اوقات اظهار آن اقتضا ندارد. این ایام امرالله بسیار مرتفع شده و می شود مجمل همینقدر می گویم که جمال قدم روحی لاجبائۀ الفداء می فرمایند که اگر هیچکس زحمت نکشد و خود را موظف نکند، من امر خود را مرتفع نموده و می نمایم.

نتایج حرکت و اقدام و خدمت کم کم معلوم می شود. حکمت اقتضا نمیکند اگر مقتضی بود مقام و موقعیت امرالله را در عالم توجیه می نمودم.

صبح جمعه هفتم شهر شعبان است با انبساط خاطر در مسافرخانه حق بیاد جمیع دوستان مشغولیم. در خدمت جناب حاجی به بیت مبارک رفتیم در اطاق بالا تشریف داشتند و اغیار تا نیم ساعت بظهر مانده در حضور مشرف بودند و برای ما فرصت دیدار حاصل نگردید.

۹ طراز دولت باقی ترا زبید

که همتت نبرد نام عالم فانی

رنج محرومیت در آن روز پاداشی در پی داشت و موهبتی بی نظیر و مثل. دلدادۀ روی جانان در پی سالهای زندگانش که از محبت یزدانی پر بار و ثمر گردیده بود بار دیگر هدیه ای ثمین و مخصوص از دوست دیرین و یار حقیقی دریافت کرد.

جناب طراز شرح این عنایت را چنین بیان مینمایند:

ظهر شد آقاسید اسدالله قمی که از طائفین حول مبارک بودند به مسافرخانه آمدند و اظهار داشتند، حضرت محبوب روح العالمین لفضله الفدا به بیرونی بیت تشریف آوردند و مشی می فرمودند در همان حال انگشتر اسم اعظم را از انگشت مبارک بیرون آورده فرمودند فوری، الساعه این انگشتر را ببر به طراز الله بده.

نمی‌دانم از این عنایت جدید الهیه و فضل صرف ربّانیه که شامل حال این مور ضعیف شد چه حالی دست داد به آستان مقدّسش سوگند که از شدّت فرح و سرور جامه‌ام از عرق تر شد و از غایت هیجان نمی‌دانستم چه کنم. فکر کردم که اگر این انگشتر از جانب یک سلطان ظاهره به یکی از وزراء و امراء اعطا شده بود افتخارها می‌نمود و شهر را آئین می‌بست، ضیافت‌ها می‌نمود و وجد و طرب و عیش و سرور برپا می‌کرد و خلعت‌پوشان می‌گرفت. امروز از سلطان حقیقی و مرکز میثاق الهی انگشتر دست مبارک به اراده‌الهی بمن فقیر کمتر از ذره عطا شد افسوس که دسترسی به امکانات ندارم و روسیاهم والاّ یک جشن عظیم برپا می‌کردم.

به‌جناب آقا سید اسدالله عرض کردم که در مقابل این خلعت پربها جز سر و جان چیز دیگر و قابل تقدیم ندارم ولکن رجا کنید یک روز به مسافرخانه تشریف‌فرما شده و نهار میل بفرمایند امید است بصرف فضل قبول شود و مفتخر گردم آمین یا ربّ العالمین.

انگشتر اهدائی نگین عقیق اسم اعظم و حلقه نقره‌ای داشت. جناب طراز این حرز متین را در محفظه‌ای زیبا قرار داده بودند و پیوسته در جیب خود بر روی قلب نگاه میداشتند. در سفرهای اخیر که همراه فرزند عزیزشان دکتر مهدی سمندری بودند آن ودیعه مبارک را به ایشان مرحمت کردند.

خاطرات جناب طراز ادامه می‌یابد:

بعد از ظهر در کنار باغچه بیت به حضور مشرف شدیم پس از اظهار عنایت فرمودند به زیارت بروید کروسه حاضر است.

هیکل مبارک وسائل زیارت را نیز فراهم نموده بودند در خدمت جناب حاجی و بعضی دیگر به زیارت روضه مبارکه در عکا رفتیم بسیار خوش گذشت. این بار بالئیباه از والده ماجده و جمیع اماءرحمن خانواده زیارت کردم. در مسافرخانه بهجی که آقامهدی آنجا هستند همه دوستان را یاد نمودم. از ما با چائی پذیرائی کردند و بعد به‌نهایت انبساط مراجعت نمودیم و شب هم مفصل حضور مبارک مشرف شدیم.

از حاجی راجع به وضع باغچه‌های اطراف روضه مبارکه پرسیدند زیرا آن حضرت تحت نظر مأمورین تفتیشیه بودند و به اطراف نمی رفتند. آن شب آقارضا در باره آیه‌ای از قرآن سؤال کرد. به این مناسبت وضع انسان را در مراحل مختلف زندگی توجیه فرمودند که هروقتی اسمی دارد، جنین - رضیع - طفل - صبی - مُراهق - بالغ یا رشید - شَاب - فُتَى - کَهْل. بعد ذکر حضرت خاتم انبیاء ص. را فرمودند که خلق عقیده دارند حضرت در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند و جمیع علوم و فنون و آنچه بود در آن وقت به ایشان عنایت شد و حال این که میفرماید: "كنت نبياً قبل ماء و التین..." آن حضرت از ابتداء خلقت نبی بوده‌اند و دارای علم بودند. منتهی مشاعر و مدارک خلق آماده و مقتضی ظهور نبود لذا ستر شد تا آن که وقت معهود فرا رسید. بعض حکماء عقیده دارند که عقل و خلقت اولیه یکی است و ترقیات و بروزات و ظهورات و آنچه می شود از مجاهده و کوشش و سعی است و اگر کسی ریاضت بکشد و مجاهدت کند می تواند خویشتن را بمقام انبیاء برساند و لکن انبیاء عظام می فرمایند انبیاء در خلقت فرق کلی دارند و بشر هر قدر کوشش نماید و زحمت کشد و مجاهده کند به مقام انبیاء نمی رسد. اختلاف مابین حکماء و انبیاء اینجاست. مثلاً حجر هر قدر ترقی نماید و کوشش کند و مجاهده نماید به مقام نبات نمی رسد منتهی ترقی آن در عالم جمادی است و نبات هر قدر تربیت شود و سعی وجد و جهد نماید که به مقام حیوان رسد و قوه حساسه پیدا کند امکان ندارد. ترقی نبات در عالم و رتبه نباتی است و مافوق بر جنس خود یعنی رتبه حیوانی نمی شود و حیوان هر قدر سعی کند و ترقی نماید ممکن نیست قواء بشریه تحصیل کند زیرا از جنس انسان نیست و همچنین بشر هر قدر سعی و کوشش و ترقی در جمیع شئون نماید در رتبه خلق باقی میماند و هرگز به مقام انبیاء فائز نشده و نمی شود.

بعد فرمودند مثلاً ده طفل را در یک سن به مدرسه می گذارند و معلّم یکی است و جمیع شئون تعلیم و تدریس و تربیت در باره کلّ آنان یکسان و ابداً فرق ندارد اما دو نفر از میان این اطفال صاحب هوش و گوش و علم و کمال و فضل میشوند و چند نفر حدّ وسط و چند نفر دیگر بهره کمتری دارد. پس معلوم شد که آن دو نفر در خلقت اولیه خود با سایرین

فرق داشته‌اند. ممکن است طفل ده ساله بر مرد شصت ساله غالب شود ولی هرگز حنظل شهد نمی‌شود. باغبان در باغ اشجار را تربیت می‌کند درخت گلابی میوه گلابی عمل می‌آورد ولی درخت حنظل نمیتواند. هم چنین هر درخت گلابی نیز درجات دارد یک درخت گلابی درخت جنگلی است و میوه‌اش نسبت به گلابی باغ مطبوع نیست در صورتی که آن هم در مقام خود گلابی است. البته تمام آن‌ها خوبند ولی هر کدام درخور مقام و شأن و رتبه خود هستند.

اگر افراد در امور محوله و مسؤولیت‌هایشان قصور ورزند مؤاخذه می‌شوند اما یکی که طبعاً نسیان دارد او را نمی‌توان مؤاخذه کرد که چرا نسیان دارد، خلقتش اینست و مؤاخذه در حق او روا نیست.

یک معدن الماس است یک معدن فیروزه و یک معدن یاقوت و یکی معدن سنگ سیاه است، سنگ سیاه را ردّ نمی‌توان کرد خلقت این است و خوب است و لکن قلب ماهیت یک سنگ به الماس بسته به استعدادی است که به اراده و مشیت کامله، در سنگ و در محیط اطراف آن موجود میباشد.

صبح شنبه هشتم شهر شعبان. عازم بیت بودم جناب حاجی همراه من نیامدند در بین راه آقااسدالله مسگر را دیدم و ایشان گفتند که حضرت عبدالبهاء احضار فرموده اند. جمیع ارکانم مرتعش بود تا درب بیت رسیدم آقامیرزانورالدین در اطاق بالا در حضور بود وقتی جلوی پله‌ها رسیدم مرا صدا کرد. بالا رفتم و به فوز لقا یک نظر فائز شدم. فرمودند، بروید آن اطاق همشیره آمده شما را ملاقات کند.

بعد بشیر را فرستادند تا همشیره را به اطاق هدایت کند. همشیره آمدند و تقریباً دو ساعت تا وقت ظهر در اطاق مبارک صحبت کردیم و آنچه به عقل ناقص من رسید و خداوند از لسان جاری کرد بر او گفتم. هیکل مبارک هم در اطاق کوچک مجاور مشغول نزول آیات بودند و صوت و لحن مبارک را خوب می‌شنیدم.

از آنطرف تا حدّی به اصغاء کلمات الهی موقّق بودم و در این طرف با همشیره‌ام آنچه در قلب بود از هزار هزار یکی را گفتم.



گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای.  
باری از خدا خواسته و می‌خواهم که او را هدایت فرماید و دست او را بگیرد. اوست  
مقلب القلوب و بس.

جناب روحی‌افندی از بیت مبارک مقداری انجیر آوردند و پذیرائی شدیم. بعد وقت ناهار  
رسید حضرت شوقی‌افندی تشریف آوردند و دعوت به ناهار فرمودند. همشیره برای صرف  
ناهار رفتند و بنده به مسافرخانه آمدم. احساس کردم تا اندازه‌ای دلم خالی شد. خداوند  
متنبه و متذکر و آینه‌قلب را تطهیر و پاک فرماید. شفای ظاهر و باطن به دست حق است.  
مرکز میثاق عصر آن روز هم پیغام فرستادند و هم حضوراً فرمودند، هر وقت به زیارت  
می‌روی، روز یکشنبه یا روز جمعه، با همشیره ملاقات بنما.

حضرت عبدالبهاء برای رهائی ثریاخانم از دامان ناقضین و بازگشت او به آغوش ثابتین  
میثاق سعی فراوان مبذول داشتند. چنانچه در خاطرات جناب طراز مذکور است بارها  
ایشان را برای دیدار خواهر مخدوع فرستادند و وسائل ملاقاتشان را با یکدیگر فراهم کردند.  
تشویق آن حضرت در طول اوقاتی که جناب طراز در ارض اقدس بودند ادامه داشت. از  
چگونگی مذاکرات و گفتگوهای جناب طراز و ثریاخانم اطلاعی به دست نیامد بهمین  
جهت به آنچه در متن خاطرات ایشان بود اکتفا گردید. طرازیه خانم همسر جناب طراز در  
خاطرات اولین تشریفشان به حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه علیا در ارض اقدس،  
اشاره به ملاقات با ثریاخانم نموده‌اند و از مذاکراتی یاد کرده‌اند که در حضور حضرت ورقه  
علیا و منیره خانم همسر حضرت عبدالبهاء درباره‌ی ثریاخانم جریان داشته است ایشان ضمن  
خاطرات خود مینویسند که، ثریاخانم برای ملاقات من آمدند و برای مهدی یک لباس  
هدیه آوردند. به ایشان گفتم بهتر است به حرف پدرشان گوش کنند و نصایح ایشان را  
بپذیرند. در حضور حضرت ورقه علیا بودیم منیره خانم از ثریا صحبت فرمودند و از رفتار  
ناقضین نسبت به مرکز میثاق گله‌مند بودند ولی حضرت ورقه علیا به ادامه‌ی این گفتگومایل  
نبودند.

۶ در خاطرات میرزا طراز مرقوم گردیده است.

شب هم به حضور مشرف بودیم مدتی از بیانات مبارکه مستفیض شدیم. از احوال پرسیدند و محبت کردند.

صبح یکشنبه نهم شهر شعبان، بیاد جمیع دوستان به ذکر هیکل میثاق و شرف لقا مسرور و خوشنودیم امیدواریم جمیع دوستان در کلّ بلاد مسرور باشند آمین.

باری به بیرونی بیت رفتیم و مشرف شدم و لکن اغیار در حضور بودند. بعد به مسافرخانه آمدم. و بنا به توصیه مبارک و هم چنین بالنیابه از طرف تمام عائله و مخصوصاً پسرعمه و عیال و اطفالشان و جناب آقا فرج الله و سایرین در خدمت جناب آقا محمدحسن، به روضه مبارکه مشرف شده رجای توفیق و تأیید و خیر دنیا و آخرت و استقامت نمودم امید است مقبول درگاه حق شود. بعد هنگام غروب حسب الامر مبارک، همشیره را هم به قدر یکساعت ملاقات نموده و با او بسیار صحبت کردم از خداوند بهی الابهی جلّ شأنه می طلبم و از فضل صرف حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه امیدوارم اثر بدهد و او را باو نگذارد و دستش را بگیرد. آمین یا رب العالمین.

پس از مراجعت، در بیرونی بیت مشرف شدیم شرح مبسوطی در باره ارث بیان فرمودند.

صبح دوشنبه دهم شهر شعبان الحمد لله هیکل مبارک امروز مسرور بودند.

وقت عصر و شب نیز موفق به زیارت شدیم. یار و اغیار هر دو دسته آمدند و از فیض وجود اقدس سرالله اعظم بهره ها بردند و رفتند.

شرح زندگانی پر مشغله و پر مسؤولیت حضرت عبدالبهاء در یادداشتهای مختصر و مجمل روزانه جناب طراز فقط منحصر به اوقاتی است که با افراد به علل مختلف در تماس بودند.

در تمام روزها در بین ملاقاتها و دیدارها و صدور اوامر برای انجام امور و رسیدگی خصوصی به آنها، از اوقاتی یاد شده است که آن حضرت به اطاق خود میرفتند و به سایر مسؤولیت های گسترده و سنگین محلی و ناحیه ای و جهانی می پرداختند.

جناب طراز به یادداشت های خود ادامه می دهند:

صبح سه‌شنبه یازدهم شهر شعبان، فرصت دیدار فقط در حال عبور ممکن گردید ولی میهمانان مثل هر شب دیگر آمدند.

صبح چهارشنبه ۱۲ شهر شعبان در خدمت جناب حاجی به بیت رفتیم و ایشان عرایض خود را تقدیم داشتند بقدر نیم‌ساعت مشرف شدیم و اظهار عنایت فرمودند و به طبقه فوقانی بیت تشریف بردند.

هنگام تشرّف در شب از مشکلات وارده بر حضرت رسول صحبت فرمودند و در دنباله بیاناتشان اظهار داشتند که مردم حقیقتاً کتاب قرآن را نمی‌خوانند. پس از خاتمه صحبت ما را ترک فرمودند و طبق روال و شیوه مبارک به قصد دیدار از بعض اهالی آن ناحیه، به منزل آنان تشریف فرما شدند.

صبح پنجشنبه ۱۳ شهر شعبان است در خدمت جناب حاجی روحیفداه درب خانه مبارکه رفتیم در طبقه بالای ساختمان تشریف داشتند. فقط یک نظر مشرف شدیم. نیم ساعت بعد ایشان برای دیدن میهمانان به قسمت پائین تشریف آوردند. شب‌هنگام نیز در اطاق فوقانی عده دیگری از مردم شهر به ملاقات ایشان آمدند و در نتیجه برای ما فرصتی باقی نماند که فائز شویم.

صبح جمعه ۱۴ شهر شعبان است دیشب دو خواب دیدم و از شدت آن موضوع مضطربانه از خواب بیدار شدم. حتی در خواب گفتم خدایا مرا به میدان امتحان وارد مکن و اگر اراده کردی حفظ کن.

ظهر بقدر نیم‌ساعت مشرف شدیم اظهار عنایت فرمودند و احوال پرسى کردند و فرمودند، دیشب خواب نکردم.

عصر در خدمت جناب حاجی و بعضی از یاران بروضه مبارکه رفتیم و به نیابت جناب ابوی و والده مشرف شدیم. سپس با همشیره ملاقات نموده و آنچه به اقتضای وقت بنظر آمده مذاکره شد. امروز باز مایوس شدم یعنی از اول یأس داشتم ولیکن با توجه به اوضاع و احوالی که شاهد آن بودم امید داشتم که شاید خداوند او را متذکر فرماید ولی حال که دیگر ملاقات نتیجه نداد مراجعت نمودم.

حکمت احضار جناب طراز تا آخرین روزهای اقامت ایشان در ارض اقدس کاملاً مشخص و معلوم نبود.

حضرت عبدالبهاء در طی آن دوران چندین بار تذکر دادند " ما ترا در چنین وقتی اینجا آوردیم". به نظر میرسید مأموریت جناب طراز مشاهده اوضاع مغشوش ارض اقدس، خصومت آشکار بعضی از منتسبین، اتمام حجّت با ثریاخانم، کارشکنی های مأمورین دولت وقت و خطرات احتمالی نسبت به جان حضرت عبدالبهاء، سنگینی بار مسؤولیت های آن حضرت و مسائل بسیار دیگری بود که ایشان گاه تلویحاً و گاه صریحاً در باره آن صحبت می فرمودند و جناب طراز میبایست به یک عنوان شاهد عینی و موثق، حقایق مشهود را همانند وقایع بعد از صعود جمال اقدس ابهی به اطلاع یاران منتظر ایران برساند زیرا در آن اوقات امکان تشرف محدود بود و اوضاع فلسطین ناآرام، امید به رفع تضییقات در ارض اقدس و تخفیف محظورات خصوصاً نسبت به مرکز میثاق بعید می نمود. ایشان می نویسند: ☆ شب به حضور مشرف شدیم بیانات مفصّل فرمودند. از اخبار روزنامه ها استفسار کردند. بعد فرمودند آقامیرزا طراز باید خیلی مسرور باشد چه که در این وقت ما شما را اینجا آوردیم و حال باید روانه کنیم. سپس از حاجی حیدر علی پرسیدند، چند وقت است اینجا است؟ حاجی عرض کرد یک ماه است و جز رضای مبارک نمی خواهد، هرچین امر فرمائید حاضر است. فرمودند، بلی، خیر آنست که اول می گوئیم چه که جز خیر احباً چیزی نمی خواهیم. بعد هرکه هرچه خواست و گفت این مطلب دیگر است و لکن بیان بیان اول است و خیر کلّ، مطالبی هست که اسرار است و نمی توان گفت چه که اسباب فرع و جزع و فساد می شود لذا ستر می کنیم. و لکن ما نمی خواهیم دست و پای احباب بسته باشد و از خدمت باز بمانند و وجودشان بی ثمر شود مختصر می گوئیم کار در اینجا سخت می شود و دست و پا بسته می شود ولی احبّاء در بلاد دیگر آزادی دارند و هرکدام مانند شیرند و خدمت می کنند. فرق است مابین من و شماها، من هرکجا که باشم دست و پایم باز است، بسته نیست و لکن دست و پای شما سخت بسته می شود. اگر احبّاء در خارج باشند مرا هرکجا

ببرند آنان می‌توانند بیایند و مرا ببینند و لکن اگر آنها گرفتار باشند دیدار با من ممکن و میسر نمی‌شود.

بعد فرمودند در این اوقات بسیار لازم است کسی از اینجا به ایران برود. باز طوفان می‌شود و لکن بعد آرام می‌گیرد.

اول مجلس فرمودند ظاهراً این ارض آرام است و لکن اطراف منقلب است. کلّ منتظر و مترصدند به ببینند بر ما چه وارد میشود، منتظرند.

صبح شنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۳ است برخاسته بذکر او مشغول و به دعای احبای الهی مسرور بودم و عریضه‌ای به حضور مبارک عرض کردم. محتوای نامه بطور خلاصه چنین بود که این مور ضعیف و پدر و اخوان و مادر و عائله به غیر از رضای مبارک نمی‌خواهیم و جز طلب استقامت در سبیل خدمت به امرالله و احبّاءالله رجا نمی‌کنیم. از شکر نعمتهای ظاهر و باطن عاجزیم و استدعا داریم هم چنانچه از اول امر الی حال از هر امتحانی حفظ فرمودی الی آخرالآخر حفظ و حمایت فرما. این بنده برای حرکت به نهایت فرح و سرور حاضر و امر مبارک را ساجد و عامل. هر دقیقه امر فرمائید حرکت می‌کنم. جمعی از احبّاء رجای عنایت کرده‌اند اگر اراده قبول می‌فرمائید صورت اسامی را تقدیم کنم.

این عریضه توسط آقامیرزا جلال تقدیم شد در باغچه ملاحظه فرمودند و نظر به ملاحظه عدم امنیّت و سایر جهاتی که در آن ایام اهمیّت داشت عریضه را پس از قرائت پاره کردند و دستور دادند محو کنند. بعد تشریف آوردند از آقامیرزا جلال پرسیدند کشتی حیفاً چه وقت حاضر است؟ عرض نمود، دو هفته دیگر. فرمودند در باره کشتی کوچک که به عگا می‌آید تحقیق کن و خبر بیاور.

معلوم شد آن کشتی امروز آمده و رفته است و ورود بعدی روز چهارشنبه می‌باشد. در خدمت حاجی مجدداً به حضور رفتیم. فرمودند، چهارشنبه حرکت کنید. بعد حاجی را به مدت یک ساعت احضار فرمودند و پس از ایشان، بنده را احضار کردند و مشرف شدم. فرمودند با حاجی قرار حرکت شما را دادیم، سفر خوبی است بسیار سفر خوبی است ... حاجی بشما می‌گویند.

در بین راه که به مسافرخانه می آمدیم جناب حاجی به من فرمودند عنایتی در حقّ تو شده است که تصوّر او را نکرده و نمی کنی. سرکار آقا ارواحنا فدا فرمودند میرزا طراز در قزوین کاری ندارد باید به ایران باز گردد و برای تبلیغ به جمیع شهرها حرکت کند ولکن او تنهاست.

حاجی میرزا حیدر علی نزدیک بیست نفر از احبّای عکا و عشق آباد و نقاط متفرقه دیگر را اسم برده بود ولی هیچ کدام مورد موافقت حضرت عبدالبهاء قرار نگرفته بودند. تا ذکر پسرعمو آقامیرزامنیر نبیل زاده به میان آمده بود و با همراهی ایشان در این اسفار طویل موافقت فرموده بودند که دستور العمل برای حرکت میرزامنیر صادر نمایند و یک لوح هم در جواب عریضه تقدیمی من، به افتخار عموم عنایت فرمایند. دامن جناب حاجی را بوسیدم و مدتی از این مژده ها سرمست بودم.

هنگام شب که مشرف شدیم فرمودند می خواهیم آقامیرزا طراز را روانه کنیم، معرکه است، معرکه است. سپس ذکر عشق آباد، خراسان، طهران، آذربایجان، قزوین و بادکوبه را فرمودند.

بیانات امشب ایشان به تحریر نمی آید. از حقّ تأیید و نصرت می طلبم که به رضای او فائز شوم.

خوشبختانه احبّا در ارض اقدس در هر شرایطی که بودند وسائل مکاتبات با نقاط دیگر را فراهم میکردند و با وجود بندوبست شدیدی که در آن روزها بر محدودیت های گذشته مضاعف گردیده و بعض آزادیهای نسبی احبّا به شدت تقلیل یافته بود باب مراسلات باز بود و جناب طراز از منسویین و نزدیکان نامه دریافت میکردند و جواب ارسال میداشتند. یکی از نکات جالب توجه از ایّام اولیه امر، همکاری افراد احبّا در حمل و یا ارسال نامه ها از نقطه ای به نقطه دیگر است که علاوه بر افراد موظف و معین، آنان هم به سهم خود در این کار خطیر و لازم مشارکت میکردند. در یادداشتهای جناب طراز ذکر رسید و یا ارسال نامه ها در مواقع اقامت ایشان در ارض اقدس مکرر ملاحظه میشود از جمله نامه هائی است که در روز ۱۵ شعبان از شهرهای رشت و قزوین برای ایشان رسیده است. ایشان می نویسند:

یکشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۲۳، صبح و مختصری هم عصر به حضور مشرف شدیم. مفهوم بیان مبارک این بود که آن چه خدا می کند تمام خوب است. آن روز جمیل افندی پسر آقا ابوالقاسم فوت شده بود. فوت این جوان که به رضای الهی فائز شد بسیار در من تأثیر نمود. از خدا خواستم کلّ به رضا فائز شویم و مثل او از این عالم برویم. شب مصادف با مولود حضرت خلافت پناهی آید الله تعالی (حضرت علی بن ابی طالب) بود و شهر را چراغان نموده و زینت کرده بودند.

صبح دوشنبه ۱۷ شعبان عریضه ای حضور حضرت خدایگانه فریده وحیده، خانم اهل بهاء، ورقه علیا، عرض کردم و هدیه ای تقدیم نمودم. در بیت مبارک، صدای حضرت عبدالبهاء را می شنیدم که مشغول نزول آیات بودند و مناجات تلاوت می فرمودند. سه شنبه ۱۸ شهر شعبان، از روزهای نادر در زندگانی این بنده بود مراحم حقّ بی شمار و زبان تشکر و امتنان قاصر و کوتاه بود.

شکر کند عارف حق کز همه بردیم سبق

بر زبر هفت طبق اختر رخشنده شدیم

صبح از بنده پرسیدند، به قصر مبارک رفتی؟ عرض کردم خیر حضرات گفتند وقت کافی نداریم. فرمودند الان برو و پیش از ظهر مراجعت کن. سپس فرمودند، همراه من بیا تا یک مال برای تو تحصیل کنم.

عرض کردم پیاده می روم. فرمودند خیر خسته می شوی.

ایشان تا کروسه خانه پیاده تشریف آوردند ولی مال (حیوان سواری) نبود. به آقا اسدالله دستور دادند، برو مال بگیر تا میرزا طراز به قصر برود. بعد خودشان باز هم مقداری راه تشریف آوردند و مرا تا جلوی جاده همراهی فرموده و مرخص کردند.

در روضه مبارکه بیاد همه زیارت نمودم و کلّ را دعا کردم و بار دیگر با همشیره مخدوع، ملاقات کامل نمودم و اتمام حجّت کردم ولی او به خیالات بیهوده خود، میل آمدن با من

نکرد و لکن بنده هم فروگذار نکردم آنچه در دلم بود به کمال محبت باو گفتم و او را متذکر کردم و خیالم راحت شد.

پس از مراجعت از عکا، درب خانه مبارک رفتم مولای مهربان در اطاق خود تشریف داشتند لذا مزاحم نشدم و به مسافرخانه باز گشتم. بعد از ظهر بود. مرا احضار فرمودند به تنهایی مشرف شدم.

این قسمت از خاطرات سفر ارض اقدس شامل نتیجه و علت اصلی احضار جناب طراز است که پس از مدت ۴۰ روز اقامت در اعتاب مقدسه و استفاضه از برکات الهیه و نعم و مزاحم بی نظیر حضرت عبدالبهاء، به جناب طراز ابلاغ گردید. زیارت اماکن مقدسه که اغلب به دستور صریح مرکز میثاق انجام میگرفت قوای معنوی ایشان را توسعه بخشید. مشاهده عینی مقاومت و استقامت حضرت عبدالبهاء در برابر هجوم قوای مخالف و مقتدر و مظلومیّت آن حضرت در بحبوحه بلایا و گرفتاریهای قدیم و جدید، و حکم و اندرزهای شایان و هدایت صریح و دقیق ایشان، گرما بخش و محرک قوای روحانی مکنون در وجود جناب طراز بود و آنرا در مسیری که مورد نظر هیکل مبارک بود به حرکت در آورد.

ادامه بیانات حضرت عبدالبهاء در خاطرات جناب طراز به شرح زیر مرقوم گردیده است: فرمودند، از اینجا به عشق آباد میروی. آیا آقامیرزا حیدرعلی به شما گفتند؟ عرض کردم بلی. پرسیدند چه کسی را بجهت معاونت خود برمی داری؟ عرض کردم آقامیرزامیر را. فرمودند بلی می روی او را بر می داری و به خراسان و بعد در همه جا گردش می کنید. باید از جمیع احباء عهد بگیری که با هم عهد و میثاق بندند و بیعت کنند که با هم دوست باشند، مهربان باشند، همشان یکی باشد و بد یکدیگر را ابداً نگویند. اگر یکی خطا کرد مثل این باشد که کلّ خطا کرده اند، اگر یکی خدمتی از او ظاهر آن خدمت را از آن کلّ محسوب دارد. اگر به یک نفس صدمه وارد شد مثل این باشد که به کلّ صدمه وارد شده است. در احزان و سرور شریک و سهیم شوند، در امرالله مستقیم باشند و خود را فدای یکدیگر کنند. بعد فرمودند در امریکا چهارصد نفر نفوس متحد شده اند و کاغذ مهر کرده اند که فدائی یکدیگر بوده و در امور ظاهر، باطن، صورت و معنی با یکدیگر متحد و متفق باشند. شما



نیز در هرکجا که میروید باید نفوس در آنجا عهد و پیمان کنند که متحد و هم‌رأی و هم‌عقیده شوند و فدائی یکدیگر گردند. در خاتمهٔ بیانات فرمودند، تو را فردا نمی‌فرستم، چند روز دیگر باید بمانی چون بعضی مطالب است باید به شما بگویم. بعد در حضور آن حضرت چائی صرف شد.

حضرت عبدالبهاء اول مجلس از بنده استفسار نمودند، با همشیره ملاقات کردی؟ عرض کردم بلی معلوم است که خداوند اراده فرموده بود اتمام حجّتی با او بنماید در این مجالس که با همشیره داشتم از هر راهی، بهر عنوانی صحبت شد مؤثر نگردید. فرمودند بسیار خوب.

وقت عصر، کلّ یاران را در اطاق مبارک احضار فرمودند عجب شبی بود و چه زیارتی داشتیم و چه بیاناتی شنیدیم. قلوب ما از بیانات جانسوزش بگداخت. اگر بخواهم از هزار کلمه یکی را بنویسم ممکن نیست. فقط محض نمونه تحریر و مرقوم می‌دارم.

بعد از اظهار عنایت به کلّ حاضرین، در اوّل بیاناتشان فرمودند حوصله‌ام بسیار کم شده است نمی‌توانم با این خلق ملاقات کنم قبلاً از ملاقات و صحبت های آنان ابداً کدورت و ملال خاطر حاصل نمی‌شد حال چنین نیست ... مخصوصاً نسبت به کسانی که ظاهرشان غیر باطنشان است و همچه گمان می‌کنند که مرا فریب داده‌اند.

سی و هفت سال است با خلق به‌نهایت محبّت و رأفت و اخلاق و روحانیّت و دوستی و الفت معاشرت نمودم ابداً اظهار کسالت ننمودم و کسل نشدم. هر غریقی را علّت نجات شدم، هر قاتلی را علّت حیات گشتم، هر مریضی را اوّل پرستار شدم، هر محزونی را اوّل دلجو بودم، هر عیالی را مداوا نمودم، هر فقیری را اوّل دستگیر بودم، هر مشکلی را بجهت عموم مردم حلّ و فصل کردم، نظر به تعالیم جمال قدم حرکت کردم، لله، فی سبیل الله و بدون هیچ گونه نیّت و مقصدی.

بعد دو شعر عربی تلاوت فرمودند که یکی از دو شعر این بود  
نصرتُ اذا ات علیّ سهام تکسرت النّصال علی النّصال

فرمودند، آنقدر تیر آهنی بر این قلب وارد شده و محلّ گرفته است که دیگر آنچه تیر می‌آید به قلب اصابت نمی‌کند، به آنها می‌خورد و بر می‌گردد. فرمودند موقعی که ما در ادرنه بودیم بهیچ کس خدمتی بظاهر نکردیم و کاری برای آنها انجام ندادیم و دوران توقّف ما نیز کوتاه بود ولی وقت حرکت با اینکه عساکر دور بیت را گرفتند و مانع ایجاد کردند، احدی اعتنا نمود و جمعی از مردم می‌آمدند و در حین حرکت ما تماماً گریه می‌کردند. اگر این اقدامات که در اینجا کردیم در ادرنه انجام شده بود، کلّ ساجد و مؤمن شده بودند.

فرمودند بشماها می‌گویم سچیّه خود را از دست ندهید، عداوت کردند خیر کنید، مال شما را بردند تحمّل کنید، دروغ گفتند اعتنا نکنید ... ولکن گمان منمائید که خداوند از ظلم آنها می‌گذرد، خیر. اگر به کسی یک کلمه راست بگوئید و او در مقابل دروغ بگوید خدا ابداً نمی‌گذرد ولکن اگر گاهی ملاحظه میکنید کسانی که بشماها عداوت نمودند و ظلم کردند مکافاتى ندیدند و خداوند آنان را اخذ نکرد حکمتی دارد، ممکن است یک سال، دوسال، پنج سال، ده سال یا بیشتر به آنها مهلت می‌دهد و بعد حکم صادر می‌فرماید... شما همگی در ظلّ مراحم جمال مبارک قرار دارید، مؤیدید، موفّقید، منصور و غالب بر جمیع اهل عالم هستید مطمئن باشید. بظاهر احتمال دارد ما را چوب بزنند و حبس و یا سرگون کنند، به قتل برسانند و یا در دریا اندازند ولکن جسد را حکمی نه، اصل روح انسان است، روح ما غالب است و آنها کلّ مغلوب. انسان میدانند این عالم بقائی و ثباتی ندارد آیا اگر مثل خلق به خاطر ابتلاء به مرض و ناخوشی از این عالم برود سزاوار است و یا این که در سیل جمال قدم جان سپارد. بعد فرمودند دیروز تمام عائله در اندرون (بیت) محزون مشاهده شدند. من بآنها چیزی از اوضاع حائله نگفتم رسم من چنین نیست، هیچوقت نمی‌گویم ولکن حضرات از خارج از بیت می‌شنوند. پرسیدم چرا محزونید؟ گفتند آخر قضایا بر این منوال است. خوب، مطلب حبّ و انس مطلبی است و فکر و عقل مطلبی دیگر. مثلاً وقتی کسی می‌خواهد بجهت تجارت سفر نماید البتّه آنهایی که به او انس دارند محزون می‌شوند ولی آن انس مانع نمی‌شود و شخص با عقل می‌سنجد که نتیجه این سفر بزرگ، عظیم و مفید است و لذا به قضا راضی میشود و از تقدیر شاکر می

گردد. حال شما راضی هستید ما مثل اهل عالم بخوریم، بخوابیم، و در آخر با امراض از این جهان برویم یا در سبیل جمال مبارک به آنچه سزاوار است راضی شویم تا صیت امرالله مرتفع شود و عزت ابدی حاصل گردد؟.

نفوس موقنین از استماع کلمات مولای عزیز از فرط تحسّر و اندوه بیتاب و توان شدند. حال هیکل مبارک در این اوقات دل سنگ را آب می نمود امیدوارم دلهای ما که از سنگ سخت تر است نرم شود و متذکر گردد و انشاءالله عواقب کلیّه امور خیر باشد.

سفری فتاد جان را به ولایت معانی

که سپهر و ماه گوید که چنین سفر ندارم

صبح چهارشنبه ۱۹ شهر شعبان، هیکل مبارک بیرون منزل تشریف داشتند. تنها در حضور بودم مدّتی بیانات و دستورالعمل فرمودند و اظهار داشتند، امروز شما را روانه نکردیم ... شما باید به عشق آباد و بعد به خراسان بروید و همه جا اول به احباب بشارت بدهید و از قول ما به آن ها بگوئید که شما نظرتان به انقلابات ارض اقدس و روضه مبارکه نباشد و به جهت محظورات وارده بر احبّاء محزون مشوید و از کار باز نمانید نظر شما باید حصر در امرالله باشد و به امر ناظر باشید نه اینکه وقتی خبر مسرت بخش از اینجا میرسد مسرور شوید و هنگامی که خبر حزن انگیز رسید محزون و مغموم شوید. بلی ارض مقدّس گاهی ساکن و گاهی منقلب است. حواریون حضرت مسیح اگر همه اوقات را به گریه و زاری و حزن به خاطر شهادت حضرت مشغول می شدند امر مسیح مختل و معوّق می ماند. پس باید احبّاء و حزن و اندوه را کنار گذاشته با انقطاع و توجّه و اتّحاد و محبّت به تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله مشغول باشند ... من بجهت بلایا و رزایا خلق شده ام اگر مثل سایر خلق باشم چه حُسن دارد.

فرمودند در امریک چهارصد نفر متّحد، متفق، هم عقیده، هم رأی، محبّ و صادق یکدیگر شده اند و عهد و پیمان بسته اند و سواد آن عهد نامه را نزد من فرستاده اند آن را به شما می دهم شما هم در همه جا هر قدر که ممکن است نفوس را جمع کنید. کلّ باید عهد

ببندند و بعد آن جمع با سایرین پیمان کنند تا کلّ حکم نفس واحد و روح واحد و هیکل واحد شوند.

فرمودند در عهد حضرت رسول همان اقرار و تبعیت کافی بود، قولوا لا اله الا الله تفلحوا، در این ظهور چنین نیست، قول عمل می خواهد. اول باید به وحدانیت و عظمت جمال قدم و الوهیت او اقرار کنند بعد به مبشریت نقطه اولی روح ماسواه فداه و ثالث توجه و تشبث و ثبوت بر عهد و میثاق الهی است. باید با یکدیگر عهد کنند که جان در سبیل یکدیگر دهند.

در آخر بیانات خود فرمودند همه را می نویسم و به شما می دهم ... باید جمیع احبّای مرا ای حقّ باشند و از او بتمامه حکایت کنند.

بعد مجدّد در خدمت جناب حاجی به حضور رسیدیم. فرمودند مردم منتظرند کشتی بیاید و ما را ببرد و ما مشغول اسباب کشی و نقل مکان هستیم خیلی عجیب است ... از اعظم غرائب است ... ولکن باید هم اینطور باشد.

حاجی عرض کرد کارهای خدا نباید مشابه کار خلق باشد. فرمودند بلی خود ما اقرار می کنیم که این جنون است ولکن جنون بالله و جنون فی سبیل الله.

در مورد هم سفر من در مأموریتی که در پیش داشتم، جناب حاجی عرض کرد آقامیرزامنیر تازه راحت شده و مشغول کار است و عیال و اطفال دارد اگر بنویسم حقوق ماهیانه ای برای او مقرر کنند ممکن است مقدور نباشد و پردازند و در نتیجه ترتیب زندگانی او به کلی مختل خواهد شد اما آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی که در طهران است و اشتعال هم را دارد و میرزا طراز نیز او را ملاقات کرده است بنظر می رسد برای این کار اصلح باشد.

فرمودند بسیار خوب بسیار خوب، فوری بنویس و تأکید کن که یا در عشق آباد و یا در خراسان خود را به میرزا طراز برساند و تعجیل کند.

لهذا امروز جناب حاجی مرقومه را نوشتند و هیکل مبارک امضاء فرمودند و بلافاصله فرستاده شد هذا تقدیر العزیز الحکیم.

عصر در اطاق مکتب‌خانه با حضرت شوقی افندی و جناب حاجی و روحی افندی و سایرین نشسته بودیم مناجات و اشعار مبارک را بصوت بلند می‌خواندند. حضرت عبدالبهاء تشریف آوردند همگی بیرون آمدیم، قدری اظهار عنایت فرمودند و بقرآن‌خوان فرمودند این کبر چرا اینقدر مذموم است؟. قرآن خوان عرض کرد هذا عمل الشیطان. فرمودند کبر از جمیع معاصی و خطایای عالم بدتر است، رأس جمیع اعمال ناموافق است، آنچه شرارت و خباثت و غرور است کلّ از او پیدا شد، کبر از شیطان تولّد شد.

بعد ذکر اهل عکا به میان آمد فرمودند، بسیار عجیب است اگر یکنفر از ما نسبت به این مردم خلافی مرتکب گردیده و یا تعدی نموده بود باز مطلب و موردی برای خصومت و معاندت آنها وجود داشت ولکن سی‌وهفت سال جز محبت، رأفت و شفقت کار دیگر نکردم ... وقتی موشکافی می‌کنیم ملاحظه می‌شود که جوهر تمام اعمال آنان حسد است ولاغیر وکلّ این اعمال از حسد سرچشمه می‌گیرد.

از آتش حسد و بغضا در دوران اقامت در بغداد یاد نمودند که چگونه تر و خشک از لهیب آن ایمن نماند. بعد باز بیاناتی فرمودند. بمناسبت فرمودند حدیث است: "القبرِ اِمامًا روضة من روضات الجنة و اِمامًا حفرة من حفرات النار" بعد حضرت فرمودند "بین قبری و منبری روضة من روضات الجنة".

امشب آن حضرت قدری مسرور بودند ولکن به ملاحظه ضعف ماست وگرنه تعدیلی در سخت‌گیری‌های تازه داده نشده است.

صبح پنجشنبه ۲۰ شهر شعبان، کمتر از یکساعت منتظر بودم که تشریف آوردند. آقا ابوالقاسم گل آورد تقدیم کرد. یک مشت از آن گل بحقیق فقیر مرحمت نمودند و مرا تنها به حضور طلیدند. چند مرتبه فرمودند بگو. ولی انگار لال شدم. بعد لسان عظمت به جوهر فضل ناطق شد و بیانات و دستورالعمل صادر فرمودند.

این سفری که تو می‌روی باید مستبشر به بشارات الله باشی چه که در وقتی که هجوم بلایا و طوفان بود مشرف بودی از یک طرف خولی از طرفی شمر ذی‌الجوشن از طرفی سنان ابن‌عنس از طرفی ابن‌سعد از طرفی یزید عنید و قس علی ذلک هجوم نموده‌اند. بعد

فرمودند: تو این سفر از طرف من می‌روی، باید کسی که از جانب من می‌رود عین من باشد مثل این باشد خود من رفته‌ام، به‌انجذاب و اشتعال عظیم، باید آیت کبری باشی همینکه مستبشر به بشارات الله شدی تأییدات قدس الهی با تو است. مثل کره نار بر هر جا وارد شوی باید چنان اشتعالی در میان احباء برپاسازی که به‌وصف نیاید.

عصر طرف مغرب بود حقیر را تنها در حیاط احضار و چند مرتبه فرمودند بگو. اما من هیچ نتوانستم عرض کنم. بعد جناب آقامیرزا حیدر علی را احضار و درباره حرکت بنده صحبت کردند و فرمودند، آمدن رفسنجانی به خراسان یا عشق‌آباد و یا به طرف رشت و قزوین مدتی طول می‌کشد. میرزا طراز معاون نمی‌خواهد خودش به طهران بیرون و او را برمی‌دارد شاید یک نفر دیگر آقامیرزا عبدالحسین تفتی را هم بر میدارد و از طهران به خراسان و عشق‌آباد و از آنجا به تفلیس سپس به آذربایجان و بعد به اصفهان، کرمان، شیراز، کاشان و سایر اطراف می‌روند.

حاجی میرزا حیدر علی از طرف خود و بنده اظهار انقیاد و اطاعت نمود.

در ادامه فرمایشات حضرت عبدالبهاء فرمودند، شنیدیم محمد علی با مفتی هر دو خوشحال و خندان در کوچه می‌رفتند. چه چیز از این بالاتر است که انسان هم سبب و علت سرور اعلی عدو خود و هم علت سرور دوستان باشد. بعد در باره میرزا ابوالفضل فرمودند کتب ائیم و ابن ائیم (حاج محمد کریم خان کرمانی و فرزندش) به دست میرزا ابوالفضل رسیده و بسیار اظهار سرور و فرح نموده زیرا از کتبی است که در دسترس نیست و به زحمت توانست آنها را تحصیل کند.

طولی نکشید که حضرت ورقه علیا بنده را احضار فرمودند حدود یک ساعت به حضور ایشان و منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء مشرف شدم. خیلی اظهار عنایت فرمودند. از جانب والده و جمیع اماء الله دامنشان را بوسیدم و عرض کنیزی جمیع اماء رحمن را معروض داشتم. حضرت ورقه علیا نسبت به کل آنان اظهار مرحمت فرموده و گفتند، ما در این اوقات همیشه در فکر احباء الله هستیم که از شنیدن این اخبار موحدش بر آنها چه می‌گذرد به طوریکه گاهی خود را فراموش کرده و مصائب خویش را از یاد می‌بریم.

ذکر همشیره (ثریا) شد مفصل راجع به او صحبت کردیم سپس تقاضای مرخصی نموده و به طبقه پائین بیت آمدم.

هیكل مبارک درباره کیخسرو (کیخسرو از احبای پارسی نژاد است که مناجات مصدر به: "ای خداوند بمانند این یار عزیز را پیروز" در حق او نازل گردیده است) فرمودند، حقیقت اینست که به وصیت جمال قدم عمل نمود از کسب و تجارت و امورات دیگر گذشت و به دنبال آن خدمت رفت. وقتی که مسیو دریفوس در هندوستان سخت مریض بود و در خطر جدی قرار داشت آقامیرزا محمود از بمبئی هند، کسی را برای کمک به معالجه او طلبید کیخسرو برای کمک داوطلب گردید و به بمبئی رفت ولی خود سخت بیمار شد و عاقبت درگذشت و مسیو دریفوس از بیماری نجات یافت و سالمأً به پاریس بازگشت.

صبح جمعه ۲۱ شهر شعبان است، بیاد جمیع دوستان در بلدان مشغولم و در مواقع زیارت اولاً خداوند ثانیاً قلب منیر اولیاءالله شاهد که کل را یاد و دعا نموده و می نمایم و بجهت عموم رجای نصرت و راحت و استقامت می نمایم امید است اجابت فرماید.

تنها به بیت رفتم بعد از نیم ساعتی تشریف آوردند روز جمعه و نوبت دیدار فقرا بود بعد از اینکه همه آنها را روانه فرمودند اطفال مشق خود را حضور آورده و تقدیم نمودند و هریک مورد عنایت قرار گرفتند. بعد فرمودند میرزا طراز بیا.

☆ نم نم باران میبارد. از استماع بیاناتشان روح من به پرواز در آمد گویی جسم بی جان شدم و توان از دست رفت.

نغمه درس حقیقت همه خواندیم به جان.

ابتدا فرمودند، این سفر که می روی باید ☆ کتاب مبین باشی حضرت امیر می فرماید، وانت الکتاب المبین باحرفه یظهر المضمهر. بعد فرمودند انسان دو جنبه دارد جنبه الهی و جنبه ارضی، وقتی آن جنبه الهی و آسمانی بجهت انسان آمد او خلق دیگر می شود، در عالم دیگر می رود و بکلی راحت و آسایش و شب و روز خود را صرف تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله و هدایت نفوس می نماید مثل کره نار می سوزد و هیچ نمی خواهد که خاموش شود و هیچ آبی آن اشتعال و آن نار را خاموش نمی نماید.

فرمودند الحمد لله از اول امر مبارک زحمت کشیده‌اید. جمیع احبّاء صدمه دیدند و خدمت کردند آن چنانکه از اول آدم تا این ظهور، احدی این قسم جانفشانی نکرده بود ولکن باید روز بروز این اشتعال و انجذاب و جانفشانی را بیشتر نمایند، کلّ به خدمت و نصرت و جانفشانی قیام کنند بنحوی که هم خداوند و هم خلق بر فداکاری و موفقیت آنها بیشتر از پیش شهادت دهند.

فرمودند اینها را می‌گویم در ذهنت نگاهدار. یاران از هیچ واقعه‌ای مضطرب نشوند پریشان نگردند سکون اختیار نکنند اگر مرا بکشند یا سرگون بلد نمایند یا غل و زنجیر کنند ابداً بحال آنان فرقی نکند. اگر من رفتم جمال قدم حاضر و ناظر و مؤید گل هستند. ابداً در خدمت امرالله فتور ننمایند.

بعد فرمودند من بسیار نگرانم و قلب من مضطرب است که مبدا بعد از من احبّاء فتور کنند و از فتور آنان بعض خلق عالم خشنود شوند و بگویند امر موقوف شد و خوابید، خیر، باید بیشتر همت کنند و جانفشانی نمایند و امرالله را مهمّ شمرند و شب و روز آرام نگیرند. علت این که من بعد از صعود مبارک پرده‌ها را گشودم به خاطر خلق بود که نگویند جمال قدم صعود کردند و امر موقوف شد. می‌دانید که بعد از صعود جمالقدم صیت امرالله بلندتر شد و صوت آن عالم را احاطه نمود و اشراقات شمس حقیقت شرق و غرب را منور فرمود... حال هم همینطور باید باشد.

بعد فرمودند فرق است مابین نفوسی که روز به کسب و کار مشغولند و شب مناجات و لوحی می‌خوانند و ذکر حقّ می‌گویند با نفوسی که همشان بتمامه مصروف تبلیغ و خدمت است و با انجذاب و اشتعال به نشر نفحات پروردگار مشغولند.

فرمودند ملاحظه می‌کنی که این اوقات ما به جز مطالب مهمّ و واجب چیزی نمی‌نویسیم. تو باید کتاب مبین باشی و کلّ را به بشارات الله مستبشر سازی. امیدوارم که این خون هدر نرود و انشاءالله نمی‌رود. این عالم را حکمی نیست.

☆ در ملکوت الهی ابدالآباد نزد هم مجالس و محشور خواهیم بود.



بعد فرمودند من منتظرم نفوسی مبعوث شوند و کلّ اوقات خویش را صرف امرالله نمایند. الحمدلله جميع احبّاء اهل وفا هستند و کلّ وفا نمودند ولکن من می‌خواهم وفا و جميع خدمات آنان روز بروز ازدیاد یابد. حضرت سیدالشهداء روح‌الوجود له الفداء هل من ناصر فرمود و یکی از دوستان و فدائیان جمال قدم هل من ناظر.

عرض کردم به تأییدات مبارک امیدوارم کلّ برضا فائز شویم و از ماسوی‌الله حبّاً لجمالہ بگذریم و خود و امکان را فراموش کنیم.

ازحقّ طلبیدم که جوهر بیانات مبارک ابدالآباد در قلوب نقش بندد و محو نشود. بیانات مثل غیث هاطل جریان داشت. تأکید آکید نمودند که احبّاً از دولت خود اطاعت و حمایت نمایند و ذکر خیر گویند و دعا کنند. با جميع ملل و امم عالم مهربان و غمخوار و دوست باشند و در اصلاح امور کوشش نمایند.

عصر مشرف شدیم. کروسه حاضر شد ایشان تا جلوی کروسه تشریف آوردند و فرمودند من برای بدرقه شما آمدم، بفرمائید بالنیابه از من به کمال خضوع و خشوع و تضرّع و ابتهال زیارت کنید و دعا نمائید و طلب تأیید کنید.

هیكل مبارک را دیدم که همان جا کنار جاده ایستاده بودند تا کروسه دور شد. با کمال تضرّع به روضه مطهره و مرقد منوره فائز شدیم و زیارت نمودیم و حفظ و حمایت ظاهری هیكل مبارک را از شرّ اعداء از آستان جمال قدم مسئلت نمودم و کلّ احبّاء را دعا کردم و بجهت کلّ توفیق طلبیدم و تأیید مسئلت نمودم.

بعد از مراجعت هنگام شب به لقاء فائز شدیم سه دانه گل که از باغهای اطراف روضه مبارکه چیده بودم به حضور تقدیم نمودم.

پس از احوالپرسی فرمودند من از محلّ تنها که صدائی هم نباشد بسیار لذت میبرم ... وقتیکه در خضر (ایلیا) بودم یک شب کلّ در خواب بودند و من ساعت پنج برخاسته به صومعه‌ای که آنجا ساخته اند رفتم در آن بالا ابداً صوتی و صدائی نبود و ذیروحي مشاهده نمی‌گشت. بحر در نهایت خوبی و مهتاب در اعلی درجه نوربیت بود تا صبح آنجا ماندم.

راجع به اخلاق خلق فرمودند این انسان است که بی جهت می زند و می گزد بدون اینکه کسی بر او صدمه ای یا ضرری وارد کرده باشد این بشر است که بجهت یک درهم هزارنفر را تلف می نماید، هیچ درنده و سبعی این چنین نیست ... خداوند شمشیر را مبدل به قلم فرمود... و اگر ضعف خلق نبود در این ظهور اعظم خوردن گوشت را بکلی حرام می فرمودند.

صبح شنبه ۲۲ شهر شعبان است قصد رفتن به درب خانه مبارک را دارم. اول صبح نیز به آستان مقدس مقام اعلی فائز شدم. بعد در حضور مبارک حاضر شدم. درباره حضرت ابوالفضائل فرمودند حضرت ابوالفضائل از گلپایگان آمد و کلمه الله او را جذب کرد و مشغول نوشتن فرائد است ولی ناقص اکبر که خود را غصن می داند اوراق شبها می نویسد. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. بعد از احوال احبای مصر سؤال فرمودند بعرض رسید همه راحت و مسرورند ولی از اخبار ساحت اقدس نگران هستند.

فرمودند خداوند بجهت من غیر از خیر، خلق نفرموده ... بجهت من ضرری خلق نشده و به جهت احبای او نیز ضرری موجود نگشته است چه که آنچه واقع شود خیر ما در آنست. دیگر بلائی به ظاهر اعظم از آنچه که بر سر عیسی ابن مریم آوردند متصور می شد؟ تاجی از خار بر سر حضرت گذاردند و جماعت اطفال و ارادل به سخریه و استهزاء مشغول شدند. اگر حضرت را آن روز بر سریر سلطنت نشانده بودند و جمیع سلاطین تاجهای خود را در محضرش بر زمین می انداختند و تعظیم و تکریم و سجده می کردند بقدر آن تاج خار و آن بلایا برای ایشان عزتی نداشت آن ذلت، عزت ابدی و ذکر سرمدی در عالم غیب و شهود بود.

فرمودند افکارم متوجه بعض نفوس است که در میان احباب هستند و طبعاً اختلاف را دوست دارند ولی مقاصد خود را بیان نمی کنند و تولید اختلاف می نمایند علت حزن من اینست. اگر خداوند تأیید می فرمود که ما بیت العدل را تأسیس می نمودیم، ☆ خود در تحت اطاعت بیت العدل بودیم، اول عامل خود ما بودیم و دیگر برای کسی حرفی باقی نمی ماند. چه کنیم که اسباب فراهم نیست.

صبح یکشنبه ۲۳ شهر شعبان است بیاد جمیع دوستان و یاران در بقعه مبارکه به دعا مشغولیم و از حق بجهت کلّ توفیق خدمت مسئلت می‌نمائیم.

جناب طراز اغلب اوقات به همه دوستان توصیه مینمودند که از بارگاه الهی رجای توفیق خدمت نمایند. ایشان اظهار میداشتند چه بسیار اتفاق می‌افتد شخص در دوران زندگانی حتی موقعیتی برای ارائه خدمت مهمّ و مؤثر نمی‌یابد و لا محاله از انجام آن محروم میماند.

شرح‌خاطرات ایشان در این قسمت جزئی از اقدامات پی‌گیر فرزندان ناقضین امر الهی در امریکا میباشد و مانند سایر بخش‌ها بدون شرح و بسط اضافی نگاشته شده است:

امروز در مخزن (دکان) حاجی سیدیحیی مدّتی مشرفّ بودم و بعد در حضور مبارک به بیت آمدم. جمعی دیگر در آن جا حاضر بودند. فرمودند از امریکا نوشته‌اند میرزا محمدعلی ناقص اکبر بسیار کار بجا کرده که اطفال خود را به امریک فرستاده است آنها مرآت خوبی هستند و از شأن و مقام و حقیقت و علم و شئون پدر خویش حکایت می‌کنند. و همچنین اطفال جحود کلّ به لهو لعب مشغول هستند و هیچ احدی حتی ابراهیم خیرالله به آنان اعتنائی ندارد در حالیکه آنها نزد او میروند و می‌آیند. هرکه را می‌بینند در صدد بستن قرار دادوستدی با او میباشند. نوشته است که اصل پدر من است و بعد از او من هستم ولی نوشته خود را به هر مطبعه‌ای که برده است قبول ننموده و طبع نکرده‌اند. بعداً او به اداره یک روزنامه که چاپ دستی می‌نماید مراجعه کرده و آنها به وی گفته‌اند در صورتی نوشته او را طبع می‌کنند که آن را امضا نماید و شعاع این شرط را پذیرفته است اما پس از انتشار، هرکس نوشته شعاع را دیده است ادّعی او را بی‌معنا و سخیف یافته و حمل بر سفاهت او دانسته است. اگر سکوت کند برای او خیلی بهتر است.

آقاسیدعلی گفت جمعی به دیدن میرزا محمدعلی آمدند و به اشاره گوشزد کرده‌اند که اعمال پسرهایش در امریک اسباب بدنامی خود اوست. در جواب گفته است که آنها شیطانند. چکنم از من حرف نمی‌شنوند.

فرمودند هیچ کاری جز فساد از میرزاحمدعلی ساخته نیست. امروز جمیع هم خود را صرف فتنه و فساد نموده و در صدد قتل من برآمده است. با تزویر محبت میکند و به ظاهر تملق میگوید و مردم را با من دشمن میکند تا امر جمال قدم را منهدم سازد. هرروز به یک امید زندگانی می نماید. این ایام خوشحال است که لایحه ای سخت و محکم بر علیه ما داده است که برگشت ندارد از جمله ذکر علم (پرچم) کرده است که حضرات علم را پیدا کرده و به اسلامبول برده اند درحالیکه چنین چیزی حقیقت ندارد و قطعات اسم اعظم بوده است لا غیر.

وقتی میرزاحمدعلی از نفوذ در جامعه بهائی و اضمحلال قوای معنوی نفوس مایوس گردید راه مبارزه خطرناکی را پیش گرفت و با ایجاد شبهه و سوظن در افکار مأمورین دولت و مردم عادی، به خصومت با مرکز میثاق ادامه داد. سر لوحه اعمال و رفتارشان انهدام قدرت سرپرستی حضرت عبدالبهاء بود. تلاش مذبحخانه وی و همدستانش از سرحدات فلسطین به خاک امریکا کشیده شد ولی با وجودیکه محیط جدید وسعت مناسب و به ظاهر مطلوب برای تبلیغات آنان داشت موفقیت مورد نظر حاصل نگردید. احبای تازه نفس امریکا تحت تأثیر قضاوت ناشی از خودخواهی و نقض عهد الهی قرار نگرفتند و طومار وفاداری تاریخی خود را به حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم داشتند. اهمیت این طومار نه تنها در دوران ابتلائات شدید و غلیظ بسیار عظیم بود بلکه امروز نیز نشانه ای از زنجیره وحدت جامعه امر محسوب میشود و بازتاب نگرش و اعتقاد عمیق افرادی است که دیوار محدودیت های ذهنی فرسوده تقلید کورکورانه را فرو ریختند تا مستقیماً از حرارت تابش آفتاب حقیقت مستفیض و بهره مند گردند.

جناب طراز مینویسند:

هنگام غروب اغیار در حضور بودند. ما هم قدری در خدمت و مصاحبت حضرت شوقی افندی بودیم بعد کروسه حاضر شد و به روضه مبارکه مشرف شدیم. شب نیز در حضور مبارک مشرف شدیم.

صبح دوشنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۳ به یکی از مسافریں فرمودند . ما می‌خواهیم میرزا طراز الله را روانه نمائیم رفیق و همراه ندارد شما با او بروید تا بادکوبه با هم باشید و از آنجا جدا شوید. جمال قدم و ملاً اعلی الیوم بجمیع احبّاء ناظرند که چه قسم حرکت می‌نمایند و چه نوع رفتار می‌کنند الحمد لله عموم دوستان در نهایت ثبوت و استقامت و مسرورند حقیقتاً چه مبارک یومی است هرکه امروز به نفعات الهیه رفتار کرد روز بروز ترقّی می‌نماید و هرکه غیر از این حرکت نماید بسیار تنزل می‌نماید. فرمودند احبّاء اشهد بالله چه در اینجا و چه در ایران کلّ صدمه خورده‌اند محلّ اعتراض خلق و افتراء واقع شده‌اند از اوّل امر صدمات خورده‌اند و در نهایت استقامت مقاومت فرموده‌اند حال باید قدرت و قوّتشان بیشتر شود، فطن و زیرک باشند، نظر به امر الهی داشته باشند، توجه به وضع من و بقعه مبارکه نمایند زیرا پیوسته در تغییر و تبدیل است آنها باید به کار خود و خدمت و تبلیغ مشغول گردند. الحمد لله که احبّاء در همه نقاط مضطرب نشدند و دست از خدمت نکشیدند و مشغول کار خود بودند فقط قدری محزون شدند. بعد فرمودند. بامزه اینجاست که احبّای امریکا نوشته‌اند ما می‌دانیم که هیکل مبارک مایل هستند به شهادت نائل گردند و ما هم دعا می‌کنیم! بعد چند مرتبه فرمودند. انشاء الله انشاء الله. انسان که به این مقام رسید ابداً مضطرب نمی‌شود چه که امروز بسیار روز دقیقی است الحمد لله احبّاء در همه جا مستقیم و مشتعل و مشغول خدمت می‌باشند و لکن چون در هر مقام، اعظم از او نیز هست این است که حضرت رسول (ص) عرض کردند "ربّ زدنی فیک تحیراً". شمس وقتی به اشدّ درجه می‌تابد اشجاری که ریشه آن محکم است نمو و ترقّی می‌نمایند و آنچه سست است از تابش شمس می‌خشکد.

شب، حضرت عبدالبهاء ضمن بیانات دیگر، ذکر حضرت اعلی روح ماسواه فداه فرمودند که در ارومیه مردم آب حمام مبارک را تبرکاً بردند. آن وقت به اسم سیادت و علم معروف بودند. اما بعد که امر اعلان شد مردم ایشان را انکار نمودند.

صبح سه‌شنبه ۲۵ شهر شعبان است خطاب به آقاسیف الله فرمودند آقاسیف الله، هر طور بود تو خود را در میان این طوفان رساندی این سکون از سکون و اطمینان من است اگر اندکی

مضطرب شوم فوراً کلّ جامعه از هم می‌پاشد و متلاشی می‌شود. این آرامش از قرار و سکون من است. یقین است که اوضاع بر هم می‌خورد و بدا ندارد... فرمودند، الان در اسلامبول مشورت می‌کنند، یکی می‌گوید که مرا بدریا اندازند یکی می‌گوید به فیزان طرابلس غرب ببرند یکی می‌گوید به قلعه طرف حجاز منتقل کنند. تا اراده خدا چه کند. فرمودند ناقضین بسیار خوشحال و مسرورند. عجب اینجاست که آنچه آمال و آرزوی آنهاست عین آمال و آرزوی من است و آنچه را آنها می‌خواهند من نیز همان را طالبم. سپس آنحضرت ما را برای تماشای یک حمام بردند که خود ایشان ساخته بودند. فرمودند در ایام جمال قدم خواستیم حمامی درست کنیم فرمودند آن وجه حمام را بین فقرا تقسیم کنید.

سپس مرکز میثاق قدری از اعمال ناهنجار جواد یاد نمودند و فرمودند جمال بروجردی در طهران خانه داشت. وی طی نامه ای به من نوشت که زمینی هست و می‌خواهم خانه جدید بسازم مبلغ هزارپانصد ... را حاضر نموده‌ام، مابقی را شما باید فراهم کنید.

جمال مبارک در این مدت مدید در عکا یک وجب زمین بجهت خود فراهم نمودند و جمیع خانه‌ها و اموالشان در موطن اصلی از دست رفت و این شخص با این گونه افکار خود خواهانه می‌زیست. درخواست وی بی نهایت مرا متأثر کرد در جواب به او نوشتم که ما به جهت خود خانه فراهم نکردیم و به جهت هیچکس خانه تهیه ننمودیم.

در حضور مبارک به خانه ... رفیتم در طبقه بالای عمارت اطاقها را به ما نشان دادند و فرمودند جمال مبارک چندین مرتبه به این اطاق تشریف آوردند، بسیار با روح است.

بعد به اطاق دیگر رفتیم و راجع به اثاثیه آن اطاق توضیح دادند که، اینها صندلی های مبارک است، این رختخواب مبارک است و غیره، آن‌ها را بسیار از محلی به محلّ دیگر حمل و نقل کردیم و حال به این جا آوردیم که باقی بماند.

هیكل مبارک جالس شدند و به ما هم تعارف نمودند بنشینیم مدتی فائز بودیم. در طبقه پائین ساختمان درباره گذارشات ناقضین فرمودند، حضرات لائحہ داده‌اند که من مکنت زیاد دارم، خانه و عمارات و املاک متعدّد دارم در صورتی که این محل متعلق به بارنی

است و ساختمان کرمل، با اسم آقامیرزا محسن و خانه بزرگ حيفا در تملک یک شخص پارسی است ولکن ظاهراً کلّ با اسم ما میباشد.

در خاتمه گردش در آن خانه، در حضور مبارک به بیت آمدیم وقت ورود دستورالعمل هائی برای حفاظت چاه آب به مسؤولین خانه دادند و خطاب به حاضرین فرمودند، ما در این طوفان بلایا خیلی کارها انجام می دادیم، خانه ساختیم، خریدیم، تعمیر کردیم.

☆ از من پرسیدند: میرزا طراز برای که اینها را می کنیم؟ و خود جواب دادند، برای جمیع بندگان هر که باشد، برای کلّ عباد رحمن است.

هیكل مبارک عادت داشتند هر روز پیاده روی کنند و اغلب در حال مشی یاران را به حضور طلبیده و بیانات میفرمودند. البته عوامل دیگر از قبیل نوع زندگانی و فقدان وسائل نقلیه و هم چنین انتفاع از هر فرصت قلیلی که ممکن میگردید مزید بر این عادت گردیده بود. مکرر در یادداشتهای جناب طراز ذکر شده است که در حال مشی و یا حین عبور در حضور مبارک بودند و بیانات ایشان را استماع می نمودند:

در حال مشی مدتی مشرف شدیم خطاب به آقامیرزا حیدرعلی فرمودند، می خواهیم آقاسیف الله را همراه میرزا طراز بفرستیم. بعد مکرر از حاجی خواستند صحبت کند حاجی عرض کرد حاجی واعظ در قزوین بسیار اهل خدمت و تبلیغ است و خیلی کار می کند مکرر رجا کرده است یک سطر خط مبارک را داشته باشد.

همچنان که قبلاً ذکر شد در ایام جمال قدم احباً به خاطر حفظ احترام و رعایت مقام آن حضرت عرایض خود را خطاب به کاتب می نگاشتند در دوره حضرت عبدالبهاء هم این رویه ادامه داشت و گاه یاران نامه ها را به نام مجاورین می فرستادند و آنان در اوقات مناسب و مقتضی تقاضاها و عریضه ها را به حضور مبارک تقدیم میکردند و یا به سمع ایشان می رساندند.

در قسمت فوق ملاحظه می شود که استدعای حاجی واعظ توسط حاجی میرزا حیدرعلی به اطلاع مبارک رسید. در آن روز احبای تازه تصدیق آبا ده نیز انتظار دریافت عنایت نامه مرکز میثاق بودند و این خواهش در حضور مطرح شد.

جناب طراز در یادداشت های خود می نگارند:

صبح چهارشنبه ۲۶ شهر شعبان است در مسافرخانه به دعای جمیع دوستان مشغولم و بجهت جمیع دوستان رجای استقامت کبری می نمایم.

همراه آقاسیف الله به خانه جدید فخوره رفتیم و مدتی مشرف شدیم و بعد به مخزن جناب حاجی سیدیحیی تشریف آوردند جالس شدند به جناب حاجی سیدیحیی فرمودند شما عصر می روید. عرض کرد بلی. فرمودند شما کی می روید میرزا طراز؟. عرض کردم هر وقت بفرمائید اطاعت می کنم. در حضور ایشان تا درب خانه مبارک آمدیم بعد از مدتی مشی، فرمودند چون حاجی سیدیحیی هم می رود خوب است با هم باشید، هم امروز عصر حرکت کنید ... نوشته ها را به تو می دهم یک سر به طهران می روی و رفسنجانی را برمی داری گردش می کنی و اگر مقتضی شد تفتی را هم برمی داری و اگر ممکن نشد که هیچ .

پس از استماع دستورات مبارک به مسافرخانه رفتیم و اشیاء را جمع آوری نمودیم. یک بسته نبات همراه عریضه خدمت حضرت ورقه علیا روحی فداها فرستادم ... و رجای عنایت و دعا بجهت والده نمودم.

ظهر به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدیم معلوم شد که آمدن رفیق ما آقاسیف الله، منتفی گردیده و به او دستور داده اند به مصر عزیمت نماید. باری حقیر، یگه و تنها در پناه حق ماندم.

سپس آن حضرت مرا به اطاق بالا احضار فرمودند یک پاکت مختوم مرحمت نموده و فرمودند که در این خاک همراه داری، وقتی که به روسیه رسیدی آن را ندیده و سر بسته محو کن. پاکت دیگر محتوی لوح عمومی و عهدنامه اهل امریک را مرحمت فرمودند که دستور العمل اینست: " باید کلّ با یکدیگر عهد میثاق کنند ضرر یکی ضرر کلّ نفع یکی نفع کلّ، فدائی کلّ گردند..."

الواح مبارک و عهد نامه احبای امریک

جناب طراز در باره این دو لوح مبارک مینویسند:



این لوح مبارک مع لوح بعد در سفر سوم این بنده در سنه ۱۳۲۳ هجری نازل و عنایت شده که این بنده شرمنده بمعیت و رفاقت مرحوم آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی علیه غفران الله، در جمیع ایران و توران حضور احبای رحمان مشرف شده قرائت نمائیم و دوستانرا به مصائب و بلا یای وارده بر حضرت عبدالبهاء روح المخلصین لمظلومیة الفداء، در این سنه آگاه کنیم و عهد اتحاد و اتفاق صمیمی حقیقی بجهت خدمت و بندگی آستان مقدّسش گرفته بگذریم.

بخظّ کاتب

یا صاحبی السّجن

الهی الهی لا احصى ثناء علیک و کیف احصى الثناء و قد ذهلت عقول اولی العرفان عن النّعت والبیان و کلت السن النّاطقین عن المحامد والتّبیان و جفت اقلام البلغاء و طویت صحف الفصحاء عند الذّکر والثّناء و اتّی مع عجزی و قلّة بضاعتی کیف احرك لسانی بذکرک الّذی تقدّس عن الافواه و تنزّه عن الصّدور من الاقلام و اذا کلت اجنحة النّسور عن الصعود فی هذا الفضاء فکیف حال بغاث منکسر الجناح فلیس لی الا ان استغرق فی بحار الحیره و الفناء و الخوض فی غمار الصّمت عند الثّناء و اقرّ و اعترف بعجزی و ذلّی و فقری فی مورد النّعت و البیان و الحیره و الاضمحلال فی موقع وصف بافصح اللغی فاعظم النّعوت الصّمت و السّکوت و افصح البیان کفّ اللّسان عن الذّکر و التّبیان و بما انّ الأمر کان مقضیاً یا الهی و الحیره و الاضمحلال مرضیاً یا محبوبی ارجع من هذا المقام الی التّوجه الی عباد مکرمون و ادعوک باسمک القیوم و جمالک المعلوم و نجوم سمائک السّاطعة المقدّسة عن الغیوم ان تؤیّد بقوّتک القاهرة عبادک الّذین انتشروا فی السّاهره علی حکمتک الباهرة و اجعلهم کالجبال الرّاسیه تقاوم بتأییدک کلّ داهیه و یثبتوا علی حبّک بقلوب صافیة و یقوموا علی اعلاء کلمتک فی کلّ ناحیه و یبشّروا بتجلیاتک ببلاغه کافیه حتّی لا یتزعزعوا لما یسمعون انّ عبدک الذّلیل قد وقع تحت مخالف ذناب ضاریة و لا یتزعزعوا من اضطرام نیران الاعتساف علیه و لو كانت هاویه بل یزدادوا ایماناً و اطمیناناً و یشتدّ ازورهم علی خدمتک و تتقوی ظهورهم علی عبادتک و یتأجّجوا کالنّار الموقده

بنسمات محبتک و یخلصوا وجوههم لوجهک و یحصروا اورادهم و اذکارهم تهلیلاً و تسیحاً و تقدیساً لربوبیتک و ینادوا بذکرک بین بریتک و یصرخوا بملکوتک فی بریتک و یحفظوا دینک فی مملکتک و یتحدوا کنفس واحدة بین عبادک ربّ ربّ قد احاط الظلام کلّ الافاق فاجعلهم اشعة نیرالاشراق فی کلّ الجهات ربّ ربّ قد خبت مصابیح الانصاف و شبت نیران الاعتساف من المفترین بالبهتان العظیم فی کلّ الاطراف و وقع عبدک الدلیل فی خطر عظیم و هو مستبشر بالبلاء الشدید و مترصد الخطب الجسیم فی سیلک یا ربّ الکریم ربّ ربّ انلنی کاس العطاء الّتی اتمنیها منذ نعومة اظفاری او ان الصّبی و کلّنی بتلک المنحة العظمی والبسنی الرّداء الحمراء ثوباً من الدّم المسفوک المسفوح منی علی الثری فی سیل الفداء وانت تعلم انّ هذا العطاء عند عبدک اعظم المنی یرلی یا ربّی الرّحمن و طهرنی عن هذه الاردان و ارفعنی الیک مطیباً فرحاً مسروراً مستشهداً فی سیلک یا الله المستعان انک انت الکریم المستعان و انک انت العزیز المنان.

ای یاران عزیز عبدالبهاء و احبّای جلیل جمال ابھی هرچند مصائبی چند در آن واحد واقع و وارد و محن و آلام بیحدّ و پایان حاصل باوجود چنین بلاء مبین عبدالبهاء در نهایت صفا بذکراهل وفا مشغول و بیاد احبّا مألوف و بمحبت اصفیا مشغول هر دم از آستان اسم اعظم ربّ ادرکنی و ادرک احبّائک بتأیید ملائکة قدسک و توفیق ملکوتک علی الفداء فی سیلک والشّهادة فی محبتک و بذل الرّوح حبّاً بجمالک فریاد برآورد و امید از ربّ مجید چنانست که این موهبت جلوه نماید و این جانفشانی بکار آید ای احبّای الهی امتحان شدید است و خطر عظیم مختصر این است که اخوی با جمعی عقد مشورت بستند و در افترا و بهتان بیکدیگر پیوستند طرحی ریختند و غباری انگیختند که منتهی بمحو و اضمحلال عبدالبهاء گردد لائحہئی ترتیب دادند جمیع کذب و بهتان من جمله این عبد علم یا بهاء الابهی در این کشور بلند نمود و در شهر و قری فریاد برآورد و نفوس را بر اجتماع در ظلّ این علم دعوت کرد و بعضیان و طغیان بر حکومت دلالت نمود و قلعهئی در کوه کرمل ساخت و بنیانی عظیم در حیفا بنا نهاد و باسران عسکر دول اجنبیّه عقد الفتی

انداخت وانعام و اکرام بساخت و اساس سلطنت و دین جدید بنهاد تربت مبارکه را مطاف طوائف مختلفه کرد و مقصدش تفریق دین مبین است و جمعی از مأمورین و غیره را در ظلّ علم مبین گرفته لهذا جمعی مأمورین بفحص و تفتیش آمدند و بمجرد ورود متفقین اخوی را ملاقات نمودند و از ایشان فحص و تفتیش کردند مندرجات لائحه را اخوی و حضرات تشریح نمودند و تفصیل دادند و انجمن تفتیش بدون تحقیق تصدیق نمودند و مراجعت فرمودند و جناب اخوی علمّی ترتیب داد که بر پرچمش یا بهاء الابهی مرقوم و سرّاً تسلیم حضرات کرد و آنان آن علم را با خود برده باخلاصه تحقیقات تقدیم حضور اعلی حضرت سلطان ایده الله علی العدل والاحسان نمودند لهذا بهیچوجه امید نجاتی نه مگر حفظ و حمایت الهیه و عدالت اعلی حضرت ملوکانی زیرا چنین افتراء و بهتان با تصدیق هیئت تفتیش معلومست چه تأثیر و مضرت دارد از تقریر و تحریر خارجست و جناب اخوی را امید چنانست که بعد از آنکه خون این مظلوم را هدر دهد و یا این جسد علیل را بقعر دریا اندازد و یا در بادیه صحرا آواره و بی نام و نشان کند آنوقت یاران الهی گویند که جز میرزا محمد علی کسی نیست و بغیر از او نداریم باید بدامنش بیاویزیم و متابعتش کنیم و او میدانی وسیع یابد و جولانی عظیم کند و بعد از اعدام عبدالبهاء راحت و خوشی نماید عیشی مهیا کند و سفرهئی مهتا سازد و بنهایت راحت و خوشی زندگانی نماید هیئات هیئات این چه تصوّر محال و چه اوهام. احبّای الهی چون جبل ثابت و راسخند و مانند شمع روشن و لائح مؤمن بحقّند و موقن بجمال مبارک اینقدر بیوفا نیستند که اطاعت و انقیاد قاتل عبدالبهاء نمایند و پیروی اول ناقض میثاق الله سبحان الله او گمان کند که باوجود این نقص میثاق و مخالفت امرالله و هتک حرمت دین الله و تحریف کتاب الله و قتل عبدالبهاء باز او را مقامی و شأنی با وجود آنکه بنص صریح میفرماید اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود باری ای احبّای الهی قدم را ثابت کنید و قلب را قوی نمائید و بکمال قوّت برخدمت امرالله قیام کنید و ابدأً از حوادث بقعه مبارکه و شدّت بلاء بر عبدالبهاء ولو در بادیه صحرا بی نام و نشان گردد فتور میارید و قصور موزید ابدأً نباید از این وقایع تفاوتی بحال شما راه یابد بلکه ثابت تر و راسختر و منجذب تر

ومشعل تر گردید تاجهان شهادت دهد که بندگان جمال مبارک را هیچ بلائی فتور نیارد و هیچ مصیبتی قصور ایراث نکند این سراج را هیچ بادی خاموش ننماید و این آفتاب را هیچ ابری پنهان نکند بحر محیط الهی را هیچ سدّی حائل نگردد و بنیان عظیم را هیچ گردبادی خراب نکند بلکه حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چون هدف هزار تیر جفا گشت و شهید شد امرالله عظیم تر گشت و نفعه الله بیشتر منتشر گردید و نفوس منجده هزار بودند بیست هزار گشتند مقبل بودند جانفشان گردیدند صامت بودند ناطق شدند و چون جمال مبارک از اینجهان بملکوت ابهی صعود فرمودند نفوس مقبله دو صد چندان شدند کلمه الله صیتش جهانگیر شد و جم غفیر در اروپا و امریک منجذب ندای حق جلیل گردید محصور در ایران بود در ممالک غرب انتشار یافت حال نیز از بلای عبدالبهاء وهنی بر امر واقع نگشت و فتور و سستی حاصل نشد بلکه شعله شدید شد و نور الهی مبین گشت و نفوس در نهایت تضرّع و ابتهال بعبودیت حضرت ذوالجلال و خیرخواهی عموم عالم انسانی قیام نمودند ای احبّای الهی بجمیع ملل عالم از آدم تا خاتم بجان و دل خیرخواه و مهربان باشید ابدأ بضرر نفسی ولو عدوّ شدید باشد راضی نگردید بلکه بالعکس در خیر اوبکوشید و در هر مملکت که ایّام بسر میبرید بحکومت آنسامان در نهایت صداقت و اطاعت و خیرخواهی خدمت نمائید ابدأ کلمهئی دون خیر بر زبان مرانید و این بنصوص قاطع جمال مبارک ثابت و در الواح موجود و مقید است هرکس مخالف آن حرکت نماید حق از او بیزار است و جمال مبارک بری از آن و علیکم التّحیّة والتّناء ع ع

جناب طراز راجع به لوح زیر مرقوم داشته اند:

این لوح مبارک هم در سنه ۱۳۲۳ سفر ثالث بنده عطا شد بخط و خاتم مبارک مختوم که در جمیع بلاد بزیارت احبّاً مشرف شده قرائت نمائیم و کل را بمفاد بیانات مبارکه دلالت و تشویق کنیم و متحداً متفقاً منجذباً بجانفشانی در سبیل محبت الهی پردازیم و امر بود سواد هم نشود.

بنده عاصی طراز الله سمندر زاده

طومار وفاداری و عهد و میثاق احبّای امریکا اقدام مجدّانه ای بود که تجلّی این بیان مبارک را محقّق ساخت. "قطعه امریک در نزد حقّ میدان اشراق انوار است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار..."

هو الله

ای احبّای باوفای جمال ابهی چهارصد نفس مبارک از دوستان غرب بالاتفاق این نامه را ارسال نموده‌اند و با یکدیگر عقد اتّحاد و اخوّت و یگانگی بسته طرح الفت انداخته‌اند و محض تأیید و طلب دعا نزد عبدالبهاء فرستاده‌اند از عنایت حضرت رحمانیت امیدوارم که برمضمون نامه موفق گردند انّ ربّی لعلی کلشیّ قدیر و بالاجابة جدیر حال احبّای رحمان در ایران و توران نیز باید اقتدا بآنان نمایند و با یکدیگر عهد و میثاق نمایند ولی احتیاج بنوشتن نیست انجمن انجمن نه نه جمع شوند و با یکدیگر عهد و میثاق نمایند که کل باهم در جمیع امور وارده چه راحت و چه زحمت شریک و سهیم باشند ضرّ هریک، ضرّ کلّ، خیر هریک خیر کل، نفسی در حقّ نفسی دیگر کلمه‌ئی جز خیر تفوّه ننماید و ابدأ بدگوئی نکند و اگر قصوری یافت عفو و سماح فرماید و معامله بالعکس کند و در حق جمیع ملل عالم جز خیر نخواهد و در هر مملکت که زیست کند بحکومت آنسامان در نهایت صدق و اطاعت و خیرخواهی و امانت حرکت نماید دوستان را خادم صادق باشد دشمنان را خیرخواه موافق گردد در محبّت الله ثابت و راسخ باشد و در سیل جمال ابهی جان فدا نماید و در نزول بلا خوشنود و صابر گردد و از هیچ مصیبتی فتور نیارد و بتبلیغ امرالله بقدر امکان بکوشد و در ارض اقدس هر بلا و اضطرابی واقع گردد ابدأ تفاوت در حال او حاصل نشود بلکه روشنتر و شعله‌ور شود و اگر عبدالبهاء بر فراز دار رود و یا در قعر دریا مقرر یابد و یا در صحرای بی‌پایان بی‌نام و نشان گردد ابدأ فتور نیارد و قصور نکند بلکه چون شمع برافروزد و چنان آهنگی خوش در ذکر جمال ابهی برافرازد که اهل ملأ اعلی را بسرور آرد ع

جناب طراز می نویسند:

هیكل مبارک در دنبالهٔ بیانات مفصل و متقن در بارهٔ دو لوح فوق مکرر فرمودند، مجلس نهٔ باشد، بعد آنها با سایرین عهد پیمان نمایند.

فرمودند، احدی نباید سواد این لوح را بردارد چه که به ملاحظه‌ای ضرر دارد. باز اظهار عنایت فرمودند. من به نیابت خانواده و والدهام، دامن مبارک را بوسیدم و رجای عنایت کردم. مرخص فرمودند

عصر آن روز... احضار نموده فرمودند، کاغذی به خط خودم به والدهات نوشتم، این از آن کاغذجات نیست، ☆ این خانوادهٔ شما را خاندان حق نمود و متصل کرد.

☆ حضرت عبدالبهاء در آن روز در نهایت کرم و عطوفت لوحی به افتخار فاطمه سلطان خانم، همسر اول جناب سمندر مرحمت فرمودند.

فاطمه سلطان خانم نوه عموی جناب سمندر بود. او دختر جناب عبدالرضا و نوهٔ آقا محمدرضا، برادر جناب حاجی شیخ محمد ملقب به نبیل اکبرقزوینی است. فاطمه سلطان خانم همسری صدیق و فداکار و بسیار همراه بود و در خانوادهٔ بزرگ سمندر مقام و منزلت خاص داشت. در دوران جوانی با عشق سرشار با همسر گرانقدر خویش پیوند زندگی بست و تا آخر عمر در کلیهٔ حوادث کوچک و بزرگ سهیم و شریک همسر بود و وجود شریفش باعث افتخار و سربلندی بی سابقه‌ای برای یکایک افراد خاندان گردید. لوح ذیل به یاد این بانوی ارجمند زیب این دفتر میگردد:

☆ هو الله

ورقة مبارکه ضجیح حضرت سمندر نار موقده علیهما بهاء الله

ایتها الورقة المبارکه شکر کن جمال قدیم و حیّ قدیر را که از بدایت حیات در ظلّ شجرهٔ طور نشو و نما نمودی و جام صهبای محبت الله را از دست ساقی هدی نوشیدی و در تحت عفت و عصمت شخصی در آمدی که منادی میثاقت و رافع رایت وفاق شمع جمع روحانیانست و آیت رحمت حضرت یزدان از فضل و جود ربّ مسجود امید چنانست که آن خانمان و دودمان در ظلّ جمال مبارک خاندان حضرت رحمان باشند و در جهان

جاودان علم افزاند حضرت سمندر نار سدره سینا را با جمیع متعلقان تحیت و ثنا برسان و  
علیک الثنا ع ع

۲ جناب طراز در دنباله خاطراتشان شور و سروری را که در وجودشان از این احسان بی نظیر  
مرکز میثاق ایجاد شد چنین توجیه نموده اند:

☆ روی اقدام مبارک افتادم دیگر حال معلوم است دیوانه شدم، اذن طواف خواستم،  
فرمودند استغفرالله. ولی طواف کردم و رجای تأیید نمودم و عرض کردم یا من اراده الله آیا باز  
مشرف می شوم؟ فرمودند انشاءالله، و قبل از اینکه مرا مرخص کنند فرمودند برو از  
آقامیرزابدیع الله خداحافظی کن. اطاعت امر نمودم و برای خداحافظی رفتم.

هنوز بعضی ترجمه ها باقی مانده بود لذا دوباره مشرف شدم. به میرزانورالدین فرمودند برو  
فوراً تمام کن، فوری و بیاور. انتهی

باری با احباب خداحافظی نموده و کروسه گرفتم و به حیفا آمدم. وقت غروب در بیت یک  
شخص فرانسوی بودیم. جنابان افنان سدره مبارکه آقامیرزامحسن و آقامیرزاهادی روحی  
فداهما و جناب حاجی سیّدیحیی و آقامیرزاجلال روحی هم حضور داشتند. اهل حرم  
مبارک تشریف آوردند و مقداری خرما برای والده مرحمت فرمودند.

شدت هیجان و غلیان احساسات جناب طراز در آن اوقات توصیف ناپذیر است از طرفی  
مدت چهل روز در حصن موهبت و نوازش الهی مستریح بودند و از جهت دیگر مسؤولیت  
خطیر و بی نظیری به ایشان محول گردیده بود عجب نیست که این دو حالت یعنی  
احساس توّمان راحت و تشویش که در آخرین شب های اقامت در اعتبار مقدّسه داشتند  
در یادداشت هایشان منعکس گردیده است.:

☆ آن شب راحت به خواب رفتم ولی از ساعت چهار و نیم بامداد بیدار شدم و تا نزدیک  
اذان صبح روی آب انبار (در سطح حیاط) راه رفتم و دوباره بعد از اذان قدری خوابیدم.

جناب طراز عهد نامه احبّای امریک را سالها در صندوق امانات شخصی در طهران  
نگاه داشتند ولی بعد از صعود حضرت ولی امرالله آن را توسط جناب سهیل سمندری به  
ارض اقدس فرستادند و تقدیم هیئت ایادی امرالله و مخصوصاً امة البهائه روحیه خانم

نمودند تا در محفظه آثار محفوظ بماند. احبای غرب که برای زیارت می آمدند از دیدن آن لوحه تاریخی و ارزشمند فوق العاده مسرور بودند و پس از تأسیس بیت العدل اعظم به استحضار آن هیئت نورا رسید.

جناب طراز در خصوص آخرین روز تشرّف می نویسند:

صبح یوم پنجشنبه ۲۷ شعبان بمخزن آمدیم امیدواریم حقّ آنی مرا به خودم نگذارد آمین یا ربّ العالمین، پیاده به مقام اعلی رفتیم آقارحمت الله نگاهبان مقام حاضر نبودند، مدّت زیادی در اطراف مقام گردش کردم و همه را یاد نمودم و مخصوصاً مناجات عائله را تلاوت کردم و دعا کردم. در این حین آقارحمت الله آمد و یک خوشه کوچک انگور سفید خوب از اطراف باغ مقام پیدا کرده بود و این عبد فقیر را میهمان کرد. بعد درهای مقام را باز نمود، تماشا نمودیم و زیارت کردیم. سپس به آقارحمت الله گفتم من میل دارم دیر را که جمال قدم تشریف برده اند به بینم. ایشان الاغ آورد سوار شدم و او پیاده همراه من آمد و به دیر رفتیم. از خادم دیر خواست که از سرپرست آن اجازه ورود بگیریم. بعد تمام دیر را گردش کردیم در یک جا صورت آب و ابن را کشیده اند و در جائی دیگر مجسمه حضرت مسیح علیه السلام را نصب کرده اند که تاج خار بر سر دارد و روی پاها و دستهای مبارک میخ زده اند بسیار تأثر آور است و حال انسان از مشاهده مظلومیت آن حضرت تغییر می کند. نمی دانم این مظلومیت شصت و چند سال چه خواهد کرد؟ اثرات صدمه سه ساله حضرت مسیح باعث شد که دین حضرت مسیح شرق و غرب را احاطه نمود حال این مظلومیت کبرای اب و ابن، عالم را چه خواهد کرد. امید است عمّا قریب جنت ابهی شود و جمیع مواعید ظاهر گردد.

باری مقام خضر را نیز از دور دیدیم که هیکل میثاق به آنجا تشریف میبردند ولی داخل غار نرفتیم.

دیر بسیار مفصل بود پله های زیادی داشت که تا بام دیر کشیده شده بود. اطراف آن محلی بسیار باصفاست و در جوار محلّ ورود موعود کتب و صحف عالم است اگر چه تاکنون مقیمان دیر از استماع خبر بزرگ خود را محروم نموده اند و در انتظار باقی مانده اند.



بعد حضور حضرت حرم، منیره خانم علیها سلام الله مشرف شده و اذن مرخصی گرفتم از آنجا به مخزن آمدم و با دوستان و آشنایان خداحافظی کردم. غروب روز پنج شنبه ۲۷ شعبان به اتفاق جناب حاجی سیدیحیی و جناب آقامیرزا جلال در نهایت راحت با کرجی آمدیم تا سوار کشتی شویم و لکن ورود به کشتی قرنطینه بود و قدری سخت گذشت.

جناب طراز سفر دور و دراز و پرثمر و اثر را آغاز کردند و از همان راهی که به ارض اقدس آمده بودند به سوی ایران باز گشتند در حالی که آن وجود خاضع و خاشع، به خلعت محویّت آراسته شد و به عنوان نماینده سرّالله الاعظم حضرت عبدالبهاء، انتخاب گردیده و اکلیل جلیل این افتخار بزرگ بر تارک پرورده ید عنایت الهی مستقرّ و تابان بود و تعابیر رؤیائی که هنگام عزیمت به ارض اقدس دیده بودند تماماً به وقوع پیوست.

جناب طراز خاطرات سفر را چنین ادامه میدهند:

صبح امروز که جمعه ۲۸ بود بسلامت وارد بیروت شدیم و من در خوان حلاج در همان اطاقی که موقع آمدن به ارض مقصود منزل کرده بودیم اقامت نمودم و به خدمت آقامحمد مصطفی رسیدم. نهمین تعلیقه (نامه) جناب والد که در مدّت سفر بنده مرقوم و ارسال داشته بودند رسید و زیارت شد و جواب عرض نمودم. خداوند عاقبت را خیر فرماید شب را در خدمت هم سفران حاجی سیدیحیی و آقامیرزا جلال، نان و پنیر و انگور گرفته در لوکانتّه شرق روبروی باغ ملت رفتیم و غذا خوردیم. آقایان آنجا خوابیدند و بنده به منزل آمدم.

صبح شنبه ۲۹ شهر شعبان است حاجی عبدالله تشریف آوردند و پس از عزیمت آنها بنده در مخزن خدمت علی افندی ماندم. و بعد تذکره را بردیم تا برای مسافرت به روسیه ویزا بگیریم. ساعت ۱۱ به منزل مراجعت کردیم جناب آقامیرزا یونس خان تشریف آوردند و در خدمت ایشان به منزل جناب آقامحمد مصطفی رفتیم. شب بعد حضرات برای دیدار ما آمدند.

حال که صبح یکشنبه به روایتی سلخ شعبان است و به قانون و تقویم، اول ماه محسوب داشته اند، در منزل بیاد دوستان مشغولیم.

یادداشت‌های جناب طراز در چند روز اقامت در بیروت شامل دیدار و ملاقات با احبّاً و دوستان است. در حقیقت مأموریت ایشان در حین عبور از این نواحی، دیدار یاران و ابلاغ پیام حضرت عبدالبهاء بود.

ایام رمضان شروع شده و طبق سنت مذهبی حاکم بر جامعه آن روز، افراد غیر مسلمان نیز رعایت ایام رمضان مینمودند و صرف غذا در خارج از منزل ممکن و میسر نبود. جناب طراز مینویسند:

صبح دوشنبه غره رمضان المبارک است. بنده بیاد ذکر ساحة اقدس بسر می‌برم. در خدمت جناب علی‌افندی بجهت خرید به مخزن عمر و مخازن دیگر رفتیم و قدری هم اطراف محلّ را تماشا کردیم.

هر روز جنس تازه و مد تازه ای در بازار است که انسان حیرت می‌کند. جمیع حواسّ متوجه ترقی صنایع و علوم است و بس. اگرچه از روحانیات محرومند ولی در علوم تقدّم بر طوائف عالم دارند. افسوس که ما اهل ایران در روحانیات جز قول چیزی نداریم و در علوم جز تعرّض بعبادالله چیزی تحصیل نکرده‌ایم. امیدوارم خداوند حالت تذکّر عطا فرماید و بیدار کند انّ ربّی لغفور رحیم ...

شب به منزل برگشتیم و جناب حاجی محمد شوشتری برای ملاقات با ما آمدند. مدّتی مؤانست نمودیم و آیات و مناجات تلاوت شد و قدری نبات تبرک بایشان دادم. بی اندازه در حضور ایشان خوش گذشت چه که بذکر محبوب گذشت.

صبح سه‌شنبه ۲ شهر صیام. روز را در خدمت جناب علی‌افندی و گاهی در خدمت آقایان حاجی سیدیحیی گذرانیده و شب را نیز مدّتی در لوکانتّه ایشان بودیم...

صبح چهارشنبه ۳ شهر صیام. چون حاجی سیدیحیی قصد عزیمت به عکا را داشتند برای ترتیب حرکت ایشان به عکا به کمپانی واپور مراجعه کردیم. حرکت کشتی یکسره از بیروت به عکا بود. بعد از تهیّه جا در کشتی برای سفر حاجی سیدیحیی، به مخزن خدمت جناب آقامحمد مصطفی رفته و شب مدّتی با جناب حاجی محمد شوشتری به تلاوت قرآن مجید و آیات مشغول شدیم.

صبح پنجشنبه ۴ شهر صیام. پوسته نمره ۳ واصل شد از خبر صحت هیکل مبارک مسرور شدیم. جناب حاجی محمد حاضر است و صحبت می‌کنیم واقعاً حاجی محمد روح است. ایشان ضمن سخنان خود نکته ای را تذکر دادند که باید با طلا نوشت، طبق تبیین بیان حق، همه کس، خدا را دوست دارد و حاضر است جان خود را فدای حق نماید و مینماید و لکن اراده حضرت عبدالبهاء این است که احباء و اهل عالم یکدیگر را دوست بدارند و جان فدای یکدیگر کنند.

وقت سحر خوابی دیدم و بیدار شدم و شمع روشن کردم و بتحریر این خواب محض یادداشت مشغولم امیدم بحق است که خیر باشد هیکل مبارک جالس بودند و بنده مشرف هستم. فرمودند یک کاغذی پیشتر به آقاغلامعلی نوشته بودم. بعد مخاطب به اهل مجلس فرمودند، این شخص همیشه کاغذ می‌نوشت و از ما درخواستی داشت خدا هم باو عطا می‌کرد ولی یکدفعه آنچه داشت خدا از او گرفت و به دیگران داد خدا کم نمی‌گیرد، یک دفعه می‌گیرد.

صبح جمعه پنجم شهر رمضان است از حضرت مولی سائلم که این عبد روسیاه را آنی بخود نگذارد. امروز معلوم شد واپور روسیه آمده و فوری برگشته است لذا مجبور شدیم بلیط واپور فرانسه برای عزیمت به از میر گرفتیم.

صبح شنبه ششم است. از جناب آقا محمد مصطفی نود و چهار منات گرفته که عشق آباد بجناب حاجی وکیل الدوله تحویل بدهم. نه ساعت از روز گذشته بود که واپور از بیروت حرکت نمود در این سفر با جناب حاجی عبدالله همراه هستیم. دریا هم خوب است. شب مدتی بیدار بودم و مشغول مناجات و شب و روز در حال سفر از خدا می‌خواهم توفیق را از ما نگیرد.

صبح یکشنبه هفتم. جمعی کلیمی‌های اهل بخارا که از قدس می‌آیند فارسی خوب می‌دانند آنها هم عازم عدسیه و کاشقند هستند گاهی نزد ما می‌آیند.

امروز صبح یوم دوشنبه هشتم صیام است کشتی سلامت وارد اسکله سیسام شد. بسیار جای آباد و بزرگی است برای کشتی‌ها حوضچه درست کرده‌اند و تمام سطح کوهها آبادی

است و زراعت توتون و انگور زیاد عمل می‌آید. این مردم در حمایت خارجیان هستند و به جز عدهٔ قلیل افراد مسلمان ندارد. بیک (افسر) و سربازهای آن لباس ظریف قشنگی دارند و سال بسال مالیهٔ معینی بدولت علیه میپردازند ... بیرق مخصوص دارند و بسیار ترقی کرده‌اند.

صبح سه‌شنبه نهم شهر رمضان هنگام طلوع آفتاب به از میر رسیدیم حاجی عبدالله از کشتی پیاده شد. بعد از ظهر جناب آقامیرزا محسن اسکوئی اخوی‌ها مشهدی‌حسن که در طرابوزان هستند همگی آمدند و از زیارت ایشان بسیار مسرور شدم.

صبح ۴شنبه دهم رمضان. با یک مجیدی بلیط اسلامبول گرفتم و ساعت نیم بغروب مانده از از میر حرکت نموده شب ساعت پنج وارد اسکلهٔ مدلی شد. صبح پنجشنبه ۱۱ شهر صیام وارد اسکلهٔ چناق قلعه شد و لنگر انداخت. می‌گویند عدسیه و بعض شهرها منقلب است. خون‌ریزی زیاد شده ولی اطمینان بنده به فضل الله حاصل است لا غیر.

گر نگهدار من آنست که من می‌دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

انشاء الله امانت‌های (الواح) حقیر بسلامت به بادکوبه بحضرات برسد. واپور ساعت چهارونیم از چناق قلعه به طرف علیّه حرکت نمود و ساعت شش از جلوی گلی بولی گذشت و چون کاری نداشت توقف ننمود. شب را نزدیک شهر در دریا لنگر انداخت. در این کشتی سه چهار نفر مسلمان بیشتر نیستند. جمیع رگاب یهودی هستند که از قدس شریف می‌آیند. کشتی خلوت است و از جهات عدیده راحت. شخصی به نام قاضی عبداللطیف افندی که اهل طرابلس است پهلوی هم منزل داریم. در از میر معلوم شد در انقلاب عدسیه جمعی از یهود را کشته‌اند و امروز در چناق قلعه معلوم شد تلغراف آمده که در یک شب هزار و پانصد نفر از یهود و غیره (ارامنه) کشته شده و سلطان عثمانی استعفا داده و مملکت بدون امپراطور است. مردم هرچه می‌خواهند می‌کنند. باری این عبد متحیر و لکن بفضل و عنایت حضرت یزدان مطمئن هستم.

صبح جمعه ۱۲ شهر رمضان وارد علیّه شده واپور در اسکله لنگر انداخت. در این جا قاضی افندی همسفر من از کشتی پیاده شدند و رفتند بنده هم بذکر حق مشغول شدم. مدتی احزان مبارک را یاد آورده و گریستم و از حق خواستم که ظلم و ظالم را از عالم محو فرماید.

امروز بعض حضرات یهود به شهر رفتند و خبر آوردند که اوضاع عدسیّه خراب است اگر چه باطوم مثل آن جا نیست ولی اوضاع آن دیار نیز آرام نیست. اخبار روزنامه هم مشعر بر این قصّه بود.

صبح شنبه ۱۳ شهر رمضان است متحیرم که به باطوم بروم و یا به عدسیّه حرکت کنم. تصمیم گرفتم به باطوم بروم تا تقدیر چه باشد.

حضرات یهود آمدند و با من صلاحدید کردند. آنان نیز در این اوقات سخت می بایست تصمیم صحیحی اتخاذ نمایند. پرسیدند چه کنند؟. به آنها تذکر دادم بروید با هم مشورت کنید آنچه را کلّ متفق شدند عمل کنید. خود نیز برای رفتن به باطوم به پلیس مراجعه کردم. مأمور مربوطه گفت باید شما از کشتی پیاده شوید و به دفتر مخصوص صدور ویزا بروید تا تذکره و اوراق شما را به بینند و بازرسی کنند و بعد اجازه بدهند. ملاحظه شد این اقدام مخالف امر مبارک است و نباید اوراقی که به همراه دارم به دست کسی بدهم زیرا همه زحمات هدر می رود. توکل بحق نموده و بلیط مسافرت برای عزیمت به عدسیّه گرفتم و کشتی دو ساعت بغروب مانده حرکت نمود.

آن شب در خواب دیدم که به اتفاق جناب حاجی میرزا حیدر علی حضور حضرت عبدالبهاء مشرف هستیم فرمودند برو همشیره و دختر عمویت را بگو بیایند عرض کردم آنها را جمال قدم احضار فرموده اند. فرمودند، بعد از تشرف بیایند ولکن احدی با آنها نباشد عرض کردم کلّ رضای تو را می خواهیم. بعد لوحی به جهت همشیره و دختر عمویم مرحمت نمودند. قدری از لوح را خواندم و با خود گفتم این لوح مخصوص آن دو نفر است و سایر اعضاء فامیل محزون می شوند ولی ملاحظه شد که در متن لوح عنایت در حق کلّ گردیده است.

صبح یکشنبه ۱۴ رمضان در دریای عظیم بعون الله الملك الکریم سفر میکنم. با حضرات یهودیان قدری صحبت کردم امروز الحمدلله سلامت هستم و اطمینان بفضل حق دارم. تشرّف جناب طراز در آن ایام خطیر و نا آرام ارض اقدس مصادف با حوادثی بود که یکی پس از دیگری اتفاق افتاد. قدرت عظیم سلطان عثمانی افول کرد. جنبش های متمرّدین و ناقضین امرالله در طوفان بیدادگری ها و ستم خود ساخته آنان مضمحل گردید و آتش فتنه و آشوب نقض ریشه سست و بی مایه مدّعیان کاذب را نابود کرد. دیوانخانه ظلم و عدوان ویران شد و در مقابل آن امواج فعالیت های خادمین راستین که از بطن دریای پرتلاطم مشیت الهی برمی خاست اوج گرفت. بازار تنقید از رونق باز ماند و تحریکات مخالف بی اثر شد. جریان پیشرفت امر، ورای ناهنجاری های موجود در اجتماع آن روز، به حرکت درآمد و همچنان ادامه یافت.

زائر جوان در حاشیه زمان از کنار وقایع بزرگ و کوچک عبور میکرد و به قدرت عظیم معنوی عهد و میثاق متکی و مطمئن بود.

بازگشت از زیارت سوم

وجود تو چو بدیدم شدم ز شرم عدم

ز عشق این عدم آمد جهان جان بوجود

جناب طراز پس از چهل روز زیارت که از هر جهت و لحاظ بسیار مهم و کم سابقه بود و با اوامر و مأموریت های فراوانی که به ایشان محوّل گردیده بود به ایران مراجعت کردند. در مدّتی کمتر از نه روز در قزوین توقّف نمودند و در این مدّت حتّی جامه دانهایشان را هم باز نکردند و در حقیقت بدون هیچگونه اتلاف وقت به دیدار جناب علی اکبر رفسنجانی شتافتند. ایشان طبق تمایل و اراده حضرت عبدالبهاء برای همراهی جناب طراز در سفرهای طولانی آینده تعیین شده بودند قبل از مراجعت جناب طراز از ارض اقدس به ایران، این خبر را جناب حاج میزراحی در علی به جناب رفسنجانی طی مرقومه ای به این مضمون اطلاع دادند که: شما را به حضور مبارک پیشنهاد کردم با اینکه بسیاری را بساحت اقدس عرض نموده بودم و همه از نفوس مهمّه بودند قبول فرمودند ولی شما را فضلاً قبول

فرمودند که در مأموریت مخصوصه معاون و مساعد و انیس و مونس آقا میرزا طرازالله بشوید. خود را آماده نمائید که از طهران با ایشان همسفر شوید و بسیار بسیار قدر این سفر بدانید. در کتاب تاریخ صدرالصدور مرقوم گردیده: در سال ۱۳۲۴ هـ ق مطابق با ۱۲۸۴ شمسی، یکی از وقایع تاریخی مهمّ امر در این سال مأموریت مخصوص مبلغ مخلص شهیر حضرت آقا میرزا طرازالله سمندری علیه بهاءالله بوده از ساحت اقدس با لوح و دستور مخصوص عازم ایران میشوند که در بین یاران انجمن های نه نفری تشکیل دهند... این جوان نورانی که از خاندان مهمّ و مخلص و قدیمی امر بوده با شور و انجذابی عدیم‌الظنیر در طهران تشکیل انجمن های نه نفری داده است و ایجاد اتحاد و هیجان فوق‌العاده در بین احبّاء الرحمن نموده... الخ

اولین ملاقات طرازلهی در طهران با محفل مقدّس روحانی بود که اعضاء آن متشکل از حضرات ایادی امرالله و نفوس منتخبه آنان بودند.

جناب طراز در آن محفل لوح مبارک را تلاوت نموده و عهدنامه یاران امریکا را که شاید بیش از چهار متر طول داشت ارائه دادند.

مجاهدین جوان با شور و هیجان برای سفر بزرگ آماده شدند و وسائل اولیه را مهیا نمودند. آنان مدّت چندماه قبل از شروع سفرهایشان نزد یکی از پزشکان بهائی اصول ابتدائی پزشکی را آموختند تا در حین مسافرت به نقاط و نواحی دور افتاده که امکان دسترسی به وسائل طبّی و درمانی وجود نداشت تسهیلاتی از این طریق ایجاد شود و بتوانند بیماریهای ساده را درمان کنند.

بخاطر حوادثی که در طیّ دو سال قبل از آن برای احبّای ایران اتفاق افتاد تضییقات شدیدی بوجود آمده و یاران تحت فشار شدیدی قرار داشتند و به مصائب بیشمار مبتلی شده بودند سفر در چنین موقعیت دشوار بود و رعایت منتهای حکمت در آن مقطع زمانی لازم و ضروری به نظر میرسید تا مبدا معاندین بهانه جدیدی یافته و مشکلات تازه‌ای برای جامعه بهائی ایجاد کنند.

## فصل نهم

سفرهای تبلیغی و تشویقی همراه

جناب میرزا علی اکبر رفسنجانی

امروز در بازار دانائی گوهر استقامت گرانبهاست

در چنین شرایط حسّاس این دو نفس نفیس سفرهای طویل پنجساله را آغاز کردند و به نقاط مختلف ایران و ترکستان حتّی دهات و قصبات دوردست و ناشناخته آن کشورها سفر نمودند.

گاه با قاطر یا الاغ و زمانی با گاری و اغلب پیاده راهها را پیمودند و از یاران دیدن کردند و پیام محبّت حضرت عبدالبهاء را به آنان ابلاغ نمودند و به آنچه مأمور بودند با کوشش و همتّ موفور اقدام کردند. راهها بسیار ناامن و نامساعد و سخت بود و هر لحظه در معرض خطر حمله راهزنان قرار داشتند ولی آن دو یار روحانی با اطمینان خاطر از این که اوامر حضرت عبدالبهاء را اجرا میکنند با آسایش خیال به سفر پر حادثه تاریخی خویش ادامه دادند.

در طول مدّت سفر حضرت عبدالبهاء که از دور شاهد و ناظر بر جریان فعالیتّ مبلغین جوان بودند با ارسال الواح عنایت آمیز، سفرهای دو مبلغ غیور را به مواهب الهیه متبرک ساختند و ابواب تأییدات متواتره را مفتوح نگاه داشتند.

چون شرح سفر جناب طراز و جناب علی اکبر رفسنجانی در این مجلد نمی گنجد، از تعداد الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب طراز و جناب میرزا علی اکبر رفسنجانی که در دوره مسافرت پنج ساله آنان به نقاط ایران و ترکستان نازل گردیده است، مجموعاً نه لوح، در این کتاب منتشر می شود تا از محتوای بیانات حضرت عبدالبهاء در این الواح، برکات سفرهای دو مبلغ جوان و پر شور که مستمراً تحت راهنمایی مرکز میثاق انجام وظیفه مینمودند مشهود و واضح گردد.

مسلماناً با توجّه به کلمات مبارکه در متن الواح، هرگونه تعریف و توصیفی در باره مجهودات جناب طراز و جناب رفسنجانی در این اسفار طولانی، نه تنها توجیه ناقص و نارسا از



اقدامات آنان و نتایج حاصله از آن محسوب می‌شود بلکه تعبیر و تفسیری غیر ممکن از بیانات و توضیحات مبارکه نیز می‌باشد.

البته هر لوح باید جداگانه با در نظر گرفتن اوضاع زمان و مکان مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد تا فحوای کلام حضرت عبدالبهاء معلوم و مکشوف گردد.

امید است یاران عزیز جواهر مودوعه در این الواح زیبا و رسا را با نظر تیزبین و پژوهشگرانه خویش بیابند و اسرار نهفته در صدف کلام را از اعماق اقیانوس علم و حکمت الهی کشف کنند.

طهران

بواسطه میرزا عبدالله جناب آقامیرزا علی اکبر و جناب آقامیرزا طراز الله فی ایّ ارض کانا  
هو الله

ای دو بلبل گلبن معانی، الطاف بینهایت حضرت رحمانی را ملاحظه نمائید که آن دو زجاج را بسراج هدایت کبری روشن نمود و آن دو مرغ سحر را در گلشن الطاف بابدع الحان تغنی بخشید تا بگلبنانگ روحانی بر شاخ گل رحمانی بیان حقائق و معانی نمائید و اسرار معنوی آشکار کنید در سبیل جمال قدم آواره کوی و صحرا گردید و سرگشته اقالیم و دیار شوید بهر بلد مطموری که رسید معمور کنید و بهر گلخنی که مرور نمائید گلشن پرگل و ریحان فرمائید مانند ابر بهاری بهر خطّه و دیار فیض باران نیسانی مبذول دارید لسان تبلیغ بگشائید و ستایش محبوب آفاق کنید و بیان حجّت و برهان نمائید و اسرار بیان و تبیان ظاهر و آشکار کنید یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً اثر خامه حضرت طراز سبب حصول عجز و نیاز شد و بنهایت خضوع بدرگاه ربّ و دود تضرّع و ابتهال نمودم و شما را تأیید ملکوت ابھی خواستم فی الحقیقه سزاوارید زیرا از هر دیار که گذشتید آثار انجذاب یاران و اهتدای نفوسی از طالبان ظاهر و آشکار گردید طوبی لکم و حسن مآب بخّ بخّ لکم یا ایّها الاصحاب طوعاً لکم یا هداة الاحزاب و اشوقی الیکم فی جوف اللیالی و بطون الاسحار و ارجوربی ان يجعلکمنا نجمین ساطعین لامعین مؤیّدین بنور الهدی فی الافاق از

بشارات تحاریر آن دو بنده درخشنده جمال مبارک قلوب شادمانی یافت نفوس کامرانی  
جست الحمد لله که در این سفر مؤید و موفقید و جمیع دوستان نهایت ستایش و تشکر از  
احوال و اخلاق و اطوار و گفتار شما مینمایند آبا ده را آباد نمودید و در همت آباد همتی  
مبذول داشتید و در وزیر آباد ندای الهی بلند نمودید و در سایر مواقع نجوم ساطع گردیدید و  
از فرح و انجذاب و شور و انبساط احبای الهی مژده دادید نفوسی که بهمت آن یاران  
جدیداً اقبال نموده اند و اصغاء کلمة الله کردند البته در درگاه الهی مقرب شوند حضرت  
آقا حسین خان نیتی که در همت آباد فرموده اند و زمین مرغوبی که بجهت مشرق الاذکار  
ابتیاع کرده اند این خدمت در ملکوت احدیت مانند دماء مطهره شهدا مقبول خواهد شد از  
فضل ربّ الفضل والجلود استدعا مینمائیم که مسافر خانه عنقریب معمر و مشرق الاذکار  
بناء مرصوص گردد من از آن یار مهربان بدرجهئی خوشنود و شادمان که به بیان و بنان از  
عهده بر نیایم زیرا مسئله مشرق الاذکار اهمیتی بیشمار دارد تأسیس الهی است و بنیان  
صومعه رحمانی ربّ اید اسیر حبک علی قبل اکبر و طراز کتاب عرفانک سلیل سمندر  
الانور بکلّ تأییداتک الملکوئیة و الطافک الربّانیة و آثارک الرحمانیة و اشف احدهما  
شفاء عاجلاً و زده صحّة و عافیة بفضلک و موهبتک انک انت الکریم الرحیم الوهاب و  
انک انت العزیز المقتدر المختار ع

☆ لوح مبارک زیر در شب آخر اقامت در قم، در سنه ۱۳۲۵ هجری رسیده و زیارت شد.

طهران

جناب آقامیرزا علی اکبر و جناب آقامیرزا طراز الله علیهما بهاء الله الابهی

هو الله

ای دو منادی حقّ الحمد لله سفر با قطار نمودید و نافه اسرار و نفعه مشکبار بر جهان نثار  
فرمودید بهر کشوری عبور کردید و فیض موفور مبذول داشتید مانند سحاب هدی رشحات  
هدایت کبری بهر کشوری شایان و رایگان نمودید و مانند نسیم صبحگاهی بهر اقلیم که  
رسیدید نفوس را با هتزاز آوردید و آگاه نمودید خدمات شما در آستان مقدّس جمال ابهی  
روحی لاجبائه الفداء مقبول و عبودیتتان مثبت و تأییدات متتابع و توفیقات مترادف و جنود

ملکوت ناصر و ملائکه مقربین حاضر لهذا مطمئن بالطف حضرت رحمان باشید و عزم آباده و شیراز و سواحل خلیج فارس نمائید علی الخصوص نیریز و جهرم و اگر ممکن بهندیان نیز مرور نمائید در راه اگر در کاشان و اصفهان و قم امنیتی نیست مکث مفرمائید سریعاً عبور کنید و علیکما البهاء الابهی ع

در جواب عرایض و گزارشات اقدامات مبلّغین، لوح زیر به بوشهر ارسال گردیده است و در متن آن مژده فتح و ظفر در میدان خدمت است و اعطای لقب "دویار مهربان عبدالبهاء" به دو منادی عهد و میثاق. القاء روح عبودیت آستان حضرت رحمان است و نوید عاقبتی پر ثمر و پر بار. وظیفه انتقال مهر و محبت یزدانی است و اتصال معنوی یاران به مرکز حبّ و وفاق:

بوشهر

دومنادی میثاق جناب آقامیرزا علی اکبر و آقامیرزا طراز الله فی ایّ ارض کانا  
هو الله

ای دومنادی میثاق تحاریر متعدده از آن دو سراج منیر وارد شد و مضامین سبب سرور و حبور هر قلب حزین الفاظ در نهایت حلاوت شهد و شیرین و معانی الهام حضرت نور مبین هنیئاً لکم و مریئاً هذا الماء المعین و سقیاً و نعیماً لکم هذا الرّحیق فی الکأس الانیق از عون و عنایت حضرت خقی الالطاف امیدوارم که در مدن و قراء موفق بنشر نفعات الله گردید و مؤید بر تثبیت نفوس بر عهد و میثاق الله شوید هر محفلی را مشکاة نور نمائید و هر مجمعی را کأس مزاجها کافور بنوشانید و بنطق بلیغ تبلیغ امر بدیع نمائید و بیان فصیح نفّس مسیح اثبات کنید و برهان عظیم و سلطان مبین ظاهر و آشکار کنید افسردگان را برافروزید و پرده اوهام بسوزید بی نصیبان را نصیب بخشید و محرومان را محرم اسرار نمائید ... تأییدات روح القدس شامل است و فضل و موهبت جمال ابهی کامل، الهام غیبی رسد و فیوضات لاریبی رخ بگشاید امروز تأیید با نفوسی است که در عبودیت آستان مقدّس، عبدالبها را شریک و سهیمند و در خدمت درگاه احدیت قرین و ندیم، این شرکت ریح عظیم دارد و این اسهام کنز دفین بخشد ای دویار مهربان، عبدالبهاء از قصور در بندگی شرمندگی دارد

و از فتور در امور عفو ربّ غفور جوید ولی اگر یاران مانند شما مرافت نمایند و معاونت فرمایند و بعبودیت پردازند و در این شرکت ربّانیه داخل گردند قصور مبدل بکمال موفور گردد و عجز بقوت و قدرت کامله مؤید شود باری در شهرها شهره آفاق شدید و در قری و ضیاع نشر آثار ربّ الابداع نمودید در هر چمنی نغمه‌ئی ساز کردید و در هر حدیقه‌ئی آهنگ و آوازی بلند نمودید واتی اسئل الله ان يجعلکما نجمین ساطعین فی افق العلی و شجرتین مُدهامتین ربّانیتین بفیض مدرار من الملاء الاعلی و ریحانتین مؤثقتین فی الحدیقه النوراء و حمامتین متغردتین علی فروع السدره المنتهی و در هرارضی که وارد احبای الهی را یک‌یک از قبل عبدالبهاء روی و موی ببوسید و ببوئید و تحیت مشتاقانه بگوئید و علیکما البهء الابهی ع

موفقیت های تبلیغی در این اسفار نه تنها باعث احیای روحانی نفوس کثیره گردید بلکه شور و انبساطی جدید در دل‌های دویار و یاور امریزدان تولید نمود و وعده دیدار مولای توانا به آنان ابلاغ شد.

بوشهر حضرت طرازالله و حضرت علی اکبر رفسنجانی علیهما بهاء الله الابهی  
هو الله

ای دو منادی حق الحمد لله که باکمال جدّ و جهد بتبلیغ امرالله در جمیع ایران پرداختید و سبب سرور و شادمانی یاران الهی گشتید ندای حق بلند گردید و صیت امرالله را گوشزد هر مستمند و ارجمند فرمودید سبب حیات جمّ غفیری شدید و علّت مسرت و بشارت جمعی عظیم گردیدید درگاه احدیت را بنهایت صداقت عبودیت نمودید و آستان الهی را بغایت راستی پاسبانی فرمودید از فضل و موهبت پروردگار امیدوارم که نتایج گلیّه یابید و ثمره این خدمت را در ملکوت ابهی موهبت بیمنتها مشاهده نمائید بعد از آنکه بندرهای شیراز را عبور و مرور فرمائید و یاران را بوجد و طرب آرید و نفوس مستعده را تبلیغ کنید عودت بارض مقصود نمائید که مانیز از دیدار شما فیض یاب شویم و علیکما البهء الابهی ع

در این اسفار مبلّغین جوان برای جلب تأییدات غیبی به کفّ نفس پرداختند و با یکدیگر عهد و میثاق بستند تا از هرچه دنیوی است چشم پوشند و افکار خود را منحصرأ متوجه به فیوضات الهیّه نمایند تا بدین ترتیب آنچه به قلب القاء گردید انجام دهند و حضورشان مطبوع شود و صحبت و سخنانشان مؤیّد به قوهّ جذبیّه الهیّه گردد.

از جمله تصمیم گرفتند از نوشیدن چای که بسیار به آن عادت داشتند صرف نظر نمایند. این امساک تا وقت تشرفّ به حضور حضرت عبدالبهاء رعایت گردید.

ارتباطات روحانی آنان با مقتدای اهل بهاء در تمام طول سفر جریانی مداوم داشت. علاوه بر انجام مسؤولیّت های محوّله، به یاری مردم از هر قبیل همّت گماشتند. از بیماران پرستاری کردند و برای معالجهّ بعض ناراحتی های آنان از کمک های اولیّه بهداشتی که آموخته بودند استفاده کردند.

بادیه پیمانان با فراغت خیال به ریسمان معنوی خدمت و ایثار آویختند. اگرچه ظاهراً شباهتی به قهرمانان افسانه‌ای مبارز و شجاع نداشتند ولی در میدان استقامت، پایداری قهرمانانه و جانانه نمودند و عاقبت نمونهّ زنده فداکاری و خدمت برای همگان شدند و شهادت حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر سند محکم و متین این ادّعا است. میفرمایند:

اما مبلّغان که به تبلیغ میروند باید در نهایت محویّت و فنا سفر کنند تا نفّس در نفوس تأثیر نماید اگر براحت و رخا و وسعت و صفا حرکت کنند ابدأ تأثیر نماید و بکرات تجربه گردیده البتّه در عمل مدرسه بکوشید که بسیار اهمیّت دارد و نفوس مبلّغه باید متوکلاً علی الله منقطعاً عما سواه منجذباً بنفحاته متوکلاً علیه مانند جناب میرزا علی اکبر و آقامیرزا طراز الله سفر نمایند.

در ایّام نوروز همان سال ۱۳۲۷ مطابق ۱۹۰۹ جناب طراز در سفر شیراز و اردستان بودند. ناگهان در شهر نیریز با هجوم شخصی به نام شیخ زکریّای نوایجانی که از عمال سیّد ابوالحسن لاری بود، یکبار دیگر رشته امن و راحت یاران گسست و به تحریک این دو نفر هیجان اهل فتور و قصور فوران یافت و موج تعصّبات اوج گرفت. غبار تیره اوهام و خرافات

از بعد بصیرت مردمان کاسته و باعث گردید معاندین امر در شهر نیریز به احباً حمله کردند و هیجده تن از یاران را در کمال قساوت به شهادت رساندند. اموالشان تاراج شد و عده زیادی مجبور به ترک خانه و موطن خود گردیدند. در این آشوب و طغیان هیچ قدرت محلی به کمک مظلومان نشتافت. بعضی از نسوان بهائی از ترس تجاوزات تبهکارانه معاندین، بر لب چاه‌های آب ایستادند و آماده بودند تا در صورت لزوم و رویارویی با مهاجمین، قبل از این که به آنان حمله شود خود را در چاه آب اندازند.

حضور دو مبلغ شجاع، جناب طراز و جناب میرزا علی اکبر رفسنجانی باعث شد که به همت آنان و احبای منتفذ سروستان، یاران فراری و آواره به سروستان آمدند و بسیاری از افراد و خانواده‌های آنان در منازل احباً در سروستان اسکان یافتند و برای دادخواهی اقدام نمودند. تا آن که اوضاع محلی تدریجاً آرام شد و آوارگان مظلوم توانستند دوباره به شهر نیریز بازگردند.

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در جواب عریضه دو مبلغ غیور و حارس و حامی یاران است. در متن لوح احساسات مبارک از حدوث وقایع دشوار و بی رحمانه منعکس شده و مراتب تقدیر ایشان از مجهودات کسانی که در رفع مشکل و حل غوامض کمک نموده اند ابراز گردیده است:

شیراز جناب آقامیرزا علی اکبر و جناب آقامیرزا طراز علیهما بهاء الله الابهی  
هو الله

ای دو یار باوفای من نامه مفصل شما رسید مضمون مفهوم گردید و آه و فغان دل و جان بعنان آسمان رسید که چنین ظلمی شدید واقع گشت و نفوس مبارکی شهید شدند درندگان پنجه گشودند و دندان تیز نمودند گرگان بجولان آمدند و سباع ضاریه هجوم نمودند و آن نفوس مبارکه را روی و موی بخون پاک بیالودند تیروسنان آزمودند و دست طغیان و عدوان گشودند و آن جانهای پاک را خون بر روی خاک ریختند ذآب کاسره را کاری جز درندگی اغنام الهی نه و کلاب خاسره را شغلی جز سفک دماء غزالان رحمانی نه ولی طیور حدیقه معانی بسبب شهادت کبری بجهان الهی پرواز نمودند و غزالان صحرای محبت الله بوسیله

فدا ببر وحدت شتافتند حمامه تقدیس بحدائق ملکوت طیران نماید و ستاره توحید از افق  
تجرید طلوع نماید و همواره بدرقه عنایت رسد و خطیب محبت الله این خطاب فرماید :  
گرخیال جان همی هستت بدل اینجا میا  
ور نثار جان ودل داری بیا و هم بیار  
رسم ره این است گر وصل بها داری طلب  
ورنباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

حکمت قربانی نیریز را در نامه‌ئی مرقوم گردیده لهذا یک سواد ارسال میشود تا ملاحظه  
فرمائید و در میان یاران انتشار دهید و بجهت مصارف بازماندگان شهدا و آوارگان نیریز  
بواسطه باکودبه هزار تومان و چیزی ارسال میگردد نهایت سعی و کوشش شد تا این مبلغ  
میسرگشت و زیارت مفصل مکمل بجهت شهداء نیریز مرقوم شد درجوف است از برای  
آوارگان بخوانید و نزد بازماندگان شهدا بفرستید. بجناب حاجی محمدعلی زائر تکبیر ابدع  
ابهی ابلاغ دارید و بگوئید در نظری و بیادت قلوب مشغول، فرشی که میخواهی بجهت  
مقام اعلی ارسال داری مأذونی وعلیک البهاء ابهی

بجناب آقا حیدر علی سروستانی و احبای سروستان نهایت ممنونیت این عبد را ابلاغ دارید  
فی الحقیقه در خدمت مهاجرین آوارگان نیریز بالتیابه از عبدالبهاء جانفشانی نمودند و سبب  
سرور و شادمانی من گردیدند و بدرویش قربانعلی عرب تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید  
وجناب آقامیرزا احمد از مهاجرین نیریز را باجمیع آوارگان بنهایت اشتیاق تحیت ابدع ابهی  
میرسانم آن نفوس مبارک فی الحقیقه شایان ستایشند و سزاوار نهایت محبت و نیایش  
همواره بذکرشان مشغولم و از درگاه الهی طلب الطاف نامتناهی مینمایم ع

وصول این نامه را مرقوم نمائید ع

جوامع بهائی از آغار ظهور امر حضرت رحمن با یکدیگر هم بستگی و همدردی و  
همکاری نزدیک داشتند و در وقایع و حوادث مختلف نهایت مساعدت و پشتیبانی خود را  
فعالاً و قولاً به ثبوت رساندند. مثل اعلای ظهور و بروز این یگانگی و وحدت، هیاکل

مقدّسه امرالله بودند. در واقعه تأسف آور و مؤلمه نیریز نیز بار دیگر کرم و سخاوت حضرت عبدالبهاء شامل حال یاران ستمدیده و مظلوم گردید.

بواسطه جناب بشیر

جناب آقامیرزا طراز و آقامیرزا علی اکبر علیهما بهاء الله الابهی  
هو الله

ای دو بنده مقرب درگاه کبریا مکتوب شما رسید و بجهت آوارگان سروستان نامه مفصل مرقوم شد برسانید و همچنین بواسطه حضرت افنان از طرف عشق آباد بقدر امکان اعانه ارسال گردید انشاء الله میرسد فرصت ابداً ندارم دو کلمه جواب مختصر مینگارم که اگر چنانچه سیر و حرکت در بندرهای خلیج فارس بجهت فتن و فساد و تسلط قطاع الطریق مخطر بعد از حصول مقصود در آن صفحات رأسابینجا حرکت نمائید چون مکتوب آوارگان مفصل بود نامه شما مختصر گردید معذور بدارید و علیکما البهاء الابهی ع ع  
جناب طراز در تاریخ ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۹، در جواب نامه یکی از احبای سروستان جناب آقامحمدحسن ابن حاجی محمدحسین عطار که از خدمات ایشان در آن ایام شداد قدردانی نموده است مرقوم داشته اند:

هروقت هنگام ورود احبای نیریز را به سروستان متذکر میشوم و ثبات و استقامت و مردانگی و خلوص احبای سروستان را در همراهی و مهربانی و معیت و معاونت و معاضدت ایشان بخاطر میآورم گوئی مست میشوم و متذکر عوالم روحانی و ملکوتی الهی آنان می شوم ...  
قوت میابم ...

جناب طراز در دنباله نامه با حالت خضوع و خشوع مبنویسند:

... ابداً موفق به خدمتی نبودم ... اگر جنبش و حرکت و روح و ریحانی بود از متصاعد الی الله میرزا علی اکبر رفسنجانی بود. بنده هم خدمتگذار آن شخص محترم بودم ...



مقارن با این احوال رمس مطهر حضرت ربّ اعلی که مدّت شصت سال در خفا از جانی به جای دیگر منتقل می شد، به دست مبارک حضرت عبدالبهاء در مقرّ دائمی که در کوه کرمل بنا گردیده بود مستقر گردید و زیارتگاه ابدی اهل عرفان و ایمان شد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخار یکی از احبّا میفرماید اگرچه شهادت احبّا سرشگ غم از دیده روان ساخت و موجب تأثر شدید و اندوه جانگداز گردید اما اثرات روحانی این جانبازی را باید فیض الهی و منشاء سرور در ملکوت ابهی دانست. آنحضرت قلوب جریحه داریاران ایران را با بشارت جدید التیام می دهند و مژده داده اند در روز نهادن رمس مطهر حضرت ربّ اعلی در کوه کرمل، تلگرافی از احبّای امریکا واصل شد که حاوی اعلام انتخاب قطعه زمین برای بنای اولین مشرق الاذکار غرب و انتخاب نمایندگان اولین انجمن شور روحانی امریک بود.

جناب محمد علی فیضی در کتاب "نیریز مشگینز" می نویسد:

در همان لحظات از ایّام نوروز سال ۱۳۲۷ که این حوادث دلخراش در نیریز بوقوع می پیوست جمعی از یاران و دوستان نیریز به فیض لقای مولای عزیز خود حضرت عبدالبهاء مشرف بوده و دیدگان خود را به وجه منیر آن سرور ابرار دوخته و گوش هوش را به بیانات مبارکه اش متوجه ساخته بودند. که ناگهان هیکل مبارک رو به دریا نموده و با حالتی تأثر آمیز فرمودند طوفان است، طوفان شدید است. زائرین به دریا نگریسته دیدند دریا آرام است. بعد با هیمنه و سطوت عجیبی فرمودند: بلا خوب است بلا خوب است. زائرین نمی دانستند چه واقع شده ... "

جناب آقامیرزا محمد شفیع روحانی نیریزی در کتاب خاطرات تلخ و شیرین، در باره سفر تاریخی جناب طراز و همسفر فداکارشان مرقوم نموده اند:

اولین و بهترین خاطره شیرین ایّام حیات این بنده شرمنده در حدود سنّ دوازده سالگی آغاز گردید چه که بغتة احساسات روحانی در نهادم بیدار و عشق و حرارت محبة الله در قلبم ایجاد گردید و واسطه این فیض جناب میرزا طراز الله روحی لعنایة الفداء و جناب آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی علیه غفران الله بودند که در سال ۱۳۲۶ هجری قمری این دو نیر

درخشنده روشنائی بخش محافل و مجامع نیریز شدند. جلسات با شکوه بزرگ، مرگب از احباب و معدودی اغیار منعقد و اغلب اوقات در پشت بامها جمعیت از یار و اغیار موج میزد. جناب سمندری با قیافه‌ای نورانی و روحانی که قدوهٔ حسنه بودند آن اوقات جملات را با لهجهٔ ترکی و پرجاذبه ادا میفرمودند و گاهی سرودهای امری که مطلع بعضی از آن اشعار در نظر است ... قرائت میفرمودند... و همه هلهله کنان جواب میدادیم. سپس با بیانات عالیّه احبّا را به تکالیف خود آشنا میفرمودند و آقای رفسنجانی با لحن جذّاب لوح شیخ را که تمام از حفظ داشتند در محافل قرائت و با توضیحات کامل قلوب را منجذب به نفعات الله میگردانیدند... براستی آن اوقات چنان نائرهٔ عشق و حرارت محبت الله در عموم شعله ور بود که هر فردی از شیخ و شابّ و رجال و نساء حتّی اطفال خردسال مشتاق جام بلا و کأس فدا بودند...

حوادث نیریز صفحهٔ دیگری از جانبازی یاران مهد امرالله به تاریخ مصیبات ناشی از تعصّبات دینی افزود. تجربه ای گرانبار بود که بارها به انواع مختلف در نقاط دور و نزدیک این سرزمین تجدید گردیده بود.

در لوح زیر حضرت عبدالبهاء از پایان وقایع دردناک نیریز اظهار مسرت و انبساط خاطر فرموده اند.

شیراز جناب آقامیرزا طراز و آقامیرزا علی اکبر علیهما بهاء الله الابهی  
هو الله

ای دو یار عزیز من نامه‌های مرسول وصول یافت و جواب مرقوم شد و ارسال گردید در ایّام توقّف در شیراز با کمال عجز و نیاز شما را تأیید غیبیه طلبم و توفیقات لاریبیه جویم تا چنانکه شاید و باید بخدمت و عبودیت ملکوت احدیت موفق گردید از خبر رجوع مهاجرین نیریز قلوب را فرح و سرور حاصل گردید البتّه تا بحال قدری راحت شده‌اند این بلایا و محن فی الحقیقه عطایا و منح است و سبب حصول کام دل و راحت جانست اعاناتی که از سائر

بلاد ارسال نمودند بسیار بجا واقع و در درگاه حضرت رحمان مقبول واقع گردید جناب آقا عبدالکریم سروستانی مأذون حضورند و علیکما البهاء الابهی ع حضرت عبدالبهاء در هریک از الواح طلب تأیید برای حصول موفقیت مبلّغین مینمودند و علت جلب تأییدات را در هر مرحله از مراحل اقدامات آنان معین فرموده، تعلیم میدادند و راهنمایی می کردند. چنانچه در لوح زیر میفرمایند خلوص نیت آنها عامل جذب تأییدات است.

شیراز بواسطه جناب بشیر الهی، جناب آقامیرزا طراز و جناب آقامیرزا علی اکبر علیهما بهاء الله  
الابهی  
هو الله

ای دو ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضامین شیرین سرور جدیدی حاصل گردید آن دو طیر گلشن الهی را الحمد لله نغمه و آوازی عطا شده است که قلوب را مجذوب و نفوس را مفتون مینماید این از تأثیر خلوص در امر الله است و روز بروز ازدیاد یابد فی الحقیقه در این سفر موفق به امور عظیمه گشتید و مظهر الطاف ربّانیه گردیدید در جمیع مواقع تأیید رسید و هذا من فضل ربّی و اسئله ان یزیدکم ایماناً وایقانا و یثبتکم علی الصراط المستقیم و یدیم علیکم فیض سحاب رحمته و یؤیدکم بروح جدید ان ربّی لعلی کلّ شیء قدیر بشارت ائتلاف و اشتعال و انجذاب احبّای الهی سبب راحت جان و مسرت دل و وجدان گردید زادهم الله اشتعالاً بنار محبّه و انجذاباً بنفحات قدسه و التهاباً فی نیران الاشواق و حنوا الی ملکوت الاشراق و اتضرّع الیه ان یقدّر الشفاء و حصول العافیة من الداء لکما و یصونکما فی صون حمايته مادمتما حیاً فی الحیوة الدنیا و یقدّر لکما الفوز باللقاء و الخلود فی الجنة المأوی فی الحیوة الاخری بحضرت موقر الدوله نهایت عواطف روحانیه این عبد را ابلاغ نمائید از خدمات ایشان نهایت مسرت حاصل و انّنی اعفر جبینی بتراب الذل و الانکسار الی عتبة ربّی العزیز المختار و ارجوله التّأییدات الربّانیه و التّوفیقات الصّمدانیه علی ممرّ القرون و الاعصار ان ربّی یؤید من یشاء علی ما یشاء انه لقویّ عزیز مختار و تحیت ابدع

ابهی بجناب آقاعبدالغفار و جناب آقامیرزامحمود عصّار و جناب حاجی محمدرضای خیّاط  
برسانید و ائی بقلبی و روحی اتمنی لهم الفیض و الفلاح و الفوز و التّجّاح حتّی یترنّحو من  
اقداح طاّفحة بصهباء محبّة الله و علیهم التّحیّة و الثّناء و جناب آقاسید علی همشیرهزاده  
حضرت متصاعد الی الله منشادی اذن حضور دارند بشرط آنکه بیایند و بعتبه مقدّسه مشرف  
گردند و مراجعت بشیراز کنند و بتمشیت امور و خدمت جناب آقامیرزامحمّد باقرخان  
مشغول گردند ع ع

خاطرات زیادی از توقّف جناب طراز و همراه ارجمند ایشان در شیراز بجای مانده است.  
یکی از خاطرات داستان زیر است که ایشان برای بسیاری از دوستان نقل کرده اند:

جناب اردشیر هزاری از مبلغین فعّال جامعه امر بودند و ذوق و شوق تبلیغ در وجودشان  
روزافزون بود در مواقع مقتضی بشارت ظهور موعود کلّ امم را به طالبان حقیقت میدادند و  
آنان را به بیت تبلیغی جناب محمّد باقرخان دهقان یا جناب محمّد حسن بلورفروش در  
شیراز هدایت مینمودند.

جناب بلورفروش مغازه بلورفروشی خود را بدو قسمت بیرونی و اندرونی تقسیم کرده قسمت  
بیرونی را مخصوص کسب و کار بلور فروشی و قسمت اندرونی را به محل سکونت  
شخصی و در واقع به بیت تبلیغ تبدیل کرده بود. جناب اردشیر هزاری در هر فرصت اگر  
مبتدی هم نداشت بدیدن جناب بلور فروش میرفت بامید آنکه اگر ایشان مبتدی دارد در  
مذاکرات تبلیغی شرکت نماید. روزی بهمین منظور بمغازه جناب بلورفروش میرود و چون  
وی را سرگرم کار و کسب خود میبیند به قسمت اندرونی توجّه میکند و در آنجا به مطالعه  
کتب امری مشغول میشود اندکی بعد دو جوان متین و آراسته وارد میشوند و بوی سلام  
میگویند و احوالپرسی میکنند لحظاتی بعد جناب اردشیر هزاری بتصّور اینکه آنان مبتدی  
هستند شروع به صحبت میکند و میگوید اجازه میخواهم به حضورتان عرض کنم من از  
خانواده ای زردشتی هستم هنگامیکه شنیدم که موعود جمیع انبیاء و مرسلین ظاهر شده  
تحقیق کردم و چون حقانیت امر مبارک برایم مسلم شد تصدیق نمودم النّهایه برای نیل به  
این موهبت ناچار بودم چندین پلّه را طی کنم بعبارت دیگر حقانیت پیامبران ادیان دیگر

یعنی حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد را بپذیریم ولی شما که مسلمانید فقط یک پله را باید طی بفرمائید و موعودی را که در انتظارش بوده‌اید و ظاهر شده‌است بشناسید جناب هزاری هنگام ادای این مطالب متوجه تبسم آن دو جوان میشود و از اینکه چنین مبتدیهای مستعد و آماده‌ای یافته غرق در سرور و نشاط میگردد ولی در اینوقت آندو وجود بزرگوار با ذکر الله ابهی او را از تصویری که داشته بیرون می‌آورند و یکی از آنان خود را طرازالله سمندری و دیگری اکبر رفسنجانی معرفی میکند. ایادی عزیز امرالله جناب طرازالله سمندری این خاطره را بارها تکرار میفرمودند و جناب اردشیر هزاری را مبلغ خود معرفی و قلمداد مینمودند! پیوند دوستی و صفا و صمیمیت بین جناب طرازالله سمندری و جناب اردشیر هزاری از همان زمان برقرار شد بطوریکه وقتی هردو در قزوین به تجارت مشغول بودند با یکدیگر تبادل نظر میگردند که کار و کسب را رها کنند و عازم سفرهای تبلیغی شوند. جناب طرازالله سمندری میپرسیدند، برادر جان اگر به سفر رفتیم و مکان و غذائی نیافتیم چه باید بکنیم؟ جناب اردشیر هزاری پاسخ میداد به لانه یا بیشه‌ای پناه میبریم و از علفهای بیابان سدّ جوع میکنیم و به سفر ادامه میدهیم. جناب طرازالله سمندری سفرها را آغاز میکنند و ابتدا به یزد میروند و از آنجا عازم نقاط اطراف یزد میشوند و در همان ایام شرحی به جناب اردشیر هزاری مینویسند. توجه به نکاتی از آن نامه بسیار دلپذیر است ایشان مینویسند:

"برادر روحانی و مونس ایام و لیالی جانم فدای آنکه دل به جانان بسته و از غیر او بریده و در هوای محبت او پریده و میبرد حمد خدا را ارتباط معنوی عظیم است و تعلقات روحیه بیکدیگر شدید... سه ماه است از یزد خارج و در تمام بیلاق و قشلاق اطراف و کوه‌ها و درّه‌ها و بیابانها همه جا را سیر نمودم و بلقای احباء الهی رسیدم و حیاتی تازه یافتیم... رفیق شفیق بزرگوارم قرار بود که این سفر را با هم بنمائیم و به اکل علف بیابان قناعت نمائیم و صیت امرالله را معاً بلند کنیم... گر چه مقدر نبود در این سفر همراه باشیم ولی در عوالم جان و روان همواره بیادتان بوده و هستم و جایتان خالی که به عوض علف بیابان و بستر در لانه و بیشه، گوشت آهو و بره خوشمزه و میوه جات عالی و آبهای پاک و پاکیزه و هوای

تمیز و لطیف فراهم است ... رویهای چون آفتاب و وجوه نورانی در آسمان امر الهی را زیارت نموده و مینمایم.

توقف و سکون برای جناب طراز و همراه و معاضد شریف و بزرگوارشان جز در مواقع ضروری نه میسر بود و نه مقتضی حال و احوال. دو طیر بادیه‌پیما از افقی به افق دیگر در پرواز بودند و روایح قدسی پیام بدیع الهی را به سرزمین‌های مشتاق به‌مراه می‌بردند.

شیراز

جناب آقا میرزا علی اکبر و جناب آقا میرزا طراز علیهما بهاء‌الابهی

هو الله

ای دوبادیه‌پیما حمد کنید خدا را که سرمست پیمانۀ پیمانید و در دشت و صحرا و کوه و بیابان بادیه‌پیمائید ساغر هدایت کبری در دست دارید و از صهبای محبت جمال مبارک سرمستید طالبان را جرعه‌ای بخشید و تشنگان را از چشمۀ حیات بنوشانید در خصوص حرکت مرقوم نموده بودید، در حدیث شریف است که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام می‌فرماید ما رأه المؤمنین حسناً فهو عند الله حسن، پس آنچه یاران مصلحت دانند همان را مجری دارید و علیکما البهاء الابهی ع ع

هم‌چنین در لوح مبارک خطاب به محفل روحانی طهران می‌فرمایند:

... جناب آقا میرزا طراز و آقا میرزا علی اکبر این دو نفس مبارک بسیار سبب سرور قلب عبدالبهاء شدند یقین است که به خدمات کلیه موفق خواهند شد و در ملکوت الهی مانند ستاره صبحگاهی درخشنده و تابان خواهند گشت و علیهما البهاء الابهی یوم ولدا و علیهما بهاء الابهی یوم بلغا و علیک البهاء الابهی یوم نادا و علیهما البهاء الابهی یوم یدرکان لقاء ربهما فی ملکوت ابدی قدیم و علیکم البهاء الابهی ع ع

مبلغین همچون نسیمات رحمان بودند از هر مدینه‌ای که گذشتند گلهای تازه شکفتند و گلزار الهی را آراستند. باعث شور و انجذاب در قلوب نفوس گردیدند. بعضی از یاران به‌تبع این دو جوان مبارز با اعزام فرزندانشان به سفرهای تبلیغی موافقت کردند. از جمله

جناب محمدحسن بلورفروش نیت خود را طی عریضه‌ای حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم کرد و جواب ذیل مرحمت گردید:

شیراز جناب آقا محمدحسن بلورفروش علیه بهاء الله  
هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از مضمون چنان معلوم گردید که آرزوی دل و جان شما این است که سلیل جمیل در سبیل ربّ جلیل جانفشانی نماید و به رفاقت حضرت طراز و علی اکبر سیر و سفر در بلاد نماید لسان فصیح بگشاید و به ثنای ربّ جمیل پردازد منطوق گردد و نصح ظفر یابد و فتوح، تشنگان را به عین هدایت دلالت نماید و از عین یقین بنوشاند و به حقّ الیقین برساند این نیت بسیار مبارک است و این مقصد بینهایت ارجمند امیدوارم که مؤید و موفق گردد. امة الله المنجذبه حرم محترمه را از قبل من تحیت ابدع ابھی ابلاغ دارید ع ع

ذکر ثمرات ذیقیمت سفر پنجساله دو مبلغ جوان و دست پرورده مرکز میثاق در لوح مرحوم سررشته دار مرقوم گردیده است. محققاً جزئیات و کلیات خدمات آنان در طول تاریخ امر جاودانه باقی خواهد ماند و به مرور زمان منتشر خواهد گردید.

... ملاحظه نمائید که از سفر جناب میرزا طراز و جناب میرزا علی اکبر چه نفحه جدیدی دمیده شد. به هرجا وارد شدند مکاتیب شکرانه و مدح و ستایش آن دو وجود مبارک متتابعاً رسید از این واضح و مشهود گردید که عبور و مرور چقدر تأثیر دارد ولی به شرط آنکه مارّین در نهایت انقطاع و انجذاب باشند چنانچه حضرت روح می فرماید که از شهری چون خارج می شوید غبار آن مدینه را از کفشتان بتکانید.

عاقبت دوران دشوار مسافرت که توأم با مسرت و موفقیت‌های روحانی بود به پایان رسید. در طول این مدت بر تاریخ گذشته امر اوراقی چند افزوده گشت. جامعه بهائی با حوادث جدیدی رو برو شد و تجربیات بیشتری آموخت و اندوخت.

فصل دهم

تشرّف چهارم به حضور حضرت عبدالبهاء

به اتّفاق جناب رفسنجانی

تلگراف اجازه تشرّف جناب طراز و جناب رفسنجانی در تاریخ مارچ ۱۹۰۹ مطابق ۵ صفر ۱۳۲۷ به امضای احمد و (مهر مبارک) از پورت سعید توسط جناب سروش الملک به بوشهر رسید و وعده ای که به آنها در الواح قبل داده شده بود تحقق یافت.

اصل این تلگراف در اوراق و نامه های جناب حاجی میرزا حیدرعلی میباشد.

Tarazollah, Aliakbar, Maazoon

طراز الله و علی اکبر مآذون

بدین ترتیب دو مبلغ جوان پس از اتمام مأموریت چند ساله اجازه یافتند به حضور مبارک مرکز میثاق مشرف گردند.

حال مزاجی جناب طراز در اثر مسافرت های سخت و طولانی مختل شده بود و حضرت عبدالبهاء که آن دو وجود عزیز را زیر نظر مرحمت و عنایت خود داشتند. باب لقا به روی آنها گشودند و "دویار عزیز عبدالبهاء" از راه بمبئی عازم ارض اقدس شدند.

تشرّف ایشان از اواخر ذیقعده ۱۳۲۷ آغاز گردید و در اوائل محرم سنه ۱۳۲۸ خاتمه یافت. در این تشرّف علاوه بر جناب علی اکبر رفسنجانی همسفر پنجساله جناب طراز، جناب حاج محمد رضا انصاری نیز حضور داشتند.

یادداشت های تهیه شده از بیانات حضوری حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در سفر چهارم جناب طراز به ارض اقدس، قسمتی به خطّ خودشان و بقیه به خطّ جناب سیّد ابوالحسن افغان می باشد.

شرحی که ذیلاً درج میگردد از نکات مهمّ و جالبی است که در این تشرّف مورد بحث قرار گرفته و از متن یادداشت های ایشان انتخاب و تنظیم و تدوین گردیده است:

۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸

روز ۲۴ ذیحجه بعض احبّاء و زائرین را احضار فرمودند اول جناب آقا رحمت الله وارد شدند خطاب به ایشان فرمودند: جناب آقا رحمت الله مرحبا ... ایشان صبح ها به جهت ما



مناجات می خوانند ولی خواندن دو جور است ایشان به حالت مناجات می خواند ولی بعضی مناجات را مثل حرف زدن می خوانند، مناجات نمی خوانند.

بعد فرمودند احبای الهی جمعاً در سبیل الهی خدمت کرده اند هرکه بقدر قوه و بلکه فوق طاقت و قوه خود خدمت کرده است. بعد فرمودند، نادر پیدا می شود نفسی که خدمت نکرده باشد و تحمّل بلیات و مشقّات در سبیل جمال مبارک ننموده باشد.

بعد فرمودند جمال مبارک تاجی بر سر احبّاء گذاردند که جواهرات آن تاج قرون و اعصار را روشنی می بخشد ولی امروز مقام احبّاء معلوم نیست از بعد معلوم می شود، در ملکوت ابهی مقامشان معلوم است و مثل آفتاب واضح و روشن، اما در عالم ناسوت معلوم نیست چنانچه سابق هم همینطور بوده است. مثل حواریون حضرت مسیح، مثل پطرس که ماهی گیر بود و در آن ایام شانی نداشت و او را سخریه و استهزاء می نمودند آنروزها شخصیّتی نداشت که صورت او را بر پرده نقّاشی ترسیم کنند ولی امروز پای مجسمه او را می بوسند در صورتیکه اصلیت آن هم معلوم نیست ... این عالم ناسوت شانی ندارد اوهام است تصوّر است نه تحقیق ... مقصود این است که ذکر حواریون حتی در عالم ناسوت هم باقی است. بعد مکرّر فرمودند العزّة لله و لاحبّائه.

۲۶ ذیحجه الحرام سنه ۱۳۲۷

جناب محمّد ارسطو که راهی هندوستان بودند بحضور مبارک عرض کرد وقتی که مسلمان بودم به نیت تهیه مسجد، زمینی در آنجا خریدم حال قصد دارم آنجا را عمارت خوبی بجهت امر بسازم که نفوس مجتمع شوند و ذکر حق گویند و بجهت انجام این عمل، رجای تأیید دارم. فرمودند این قطعه زمین را برای مسجد خریده ای، نباید نیت خود را تغییر دهی زیرا در این امر تعصّب نیست ما جمیع خلق را دوست داریم و چون ملاحظه کنیم که خداوند کلّ را خلق فرموده و بانواع الطاف و نعمتها متنعم ساخته ما نیز باید روش و سلوک او را تعلیم گیریم و با خلق بنهایت محبّت و مهربانی رفتار کنیم والا معارضه با حقّ نموده ایم.

مثلاً اگر پادشاهی به شخصی اکرام و انعامی نماید و من آن شخص را اذیت نمایم البتّه معارضه با پادشاه نموده‌ام ... اگر خداوند به نفسی دولت، راحت، عزّت، ثروت و اولاد عطا فرماید ولی من او را اذیت کنم، مانند آنست که خدا را تعلیم دهم که این شخص لایق و قابل این احسان نیست. این معارضه با حقّ است. از این گذشته در این ظهور اعظم تعصّبات بکلی متروک گردیده و همان قسمی که خداوند با کلّ رفتار می‌فرماید ما نیز باید از او سرمشق گیریم و با خلق بیامیزیم.

روزی شخص بت پرستی وارد خانه حضرت ابراهیم شد. آن حضرت غذائی مهیّا نمود چون بر سر مائده نشستند و خواستند شروع به طعام کنند شخص بت پرست، نام بتی را بر زبان راند آن حضرت قدری مکدّر شد خطاب رسید که ای ابراهیم این شخص نود سال دارد و من او را نود سال متحمّل شدم. تو نتوانستی یک دقیقه او را تحمّل نمائی؟

سپس در دنباله بیاناتشان به جناب ارسطو فرمودند، به جمیع مسلمین آن صفحات بگو که ما کلّ را دوست داریم اگر در جائی بخواهند مسجد یا کلیسائی بنا کنند معاونت می‌نمائیم چنانچه در این صفحات هر وقت هر ملّتی معبدی بسازند و از ما معاونتی بطلبند آنها را کمک می‌کنیم زیرا حضرت بهاءالله این گونه تعصّبات را از میان برداشت. حال اگر چنانچه حضرات پس از اصرار زیاد که به آنها شده باشد در بنای مسجد در زمین شما اقدام نمودند آن وقت بآنها بگو که من هرچه به شما اصرار نمودم اقدام نکردید لهذا مجبورم که خود محلّی در این جا بسازم. آن وقت آنچه می‌خواهی بساز.

شب ۲۷ ذیحجه الحرام مجاورین و مسافرین مشرف شدیم. بعد از اظهار عنایت فرمودند: آقامیرزا طراز ... تو صحبت بدار. بنده شرمنده عرض کردم انسان مادام که در خارج است خیلی عرایض حاضر نموده که وقتیکه بآستان مبارک فائز شد بخاکپای مبارک عرض کند. ولی وقتی مشرف می‌شود تمام فراموش می‌شود. فرمودند: بلی حقّش است که فراموش کند باید فراموش کند.

ناگهان بنده، بیاد مسافرتم به قریه خیرالقری افتادم عرض کردم در خیرالقری وضع احباء بسیار خوب است کمال روحانیت را دارند در اول ظهور ده خانوار بوده‌اند حضرت اول

من آمن بعضی از آن ها را تبلیغ فرموده‌اند حال ۴۰ خانوارند و سحرها زن و مرد در مشرق‌الاذکار مجتمع می‌شوند و پس از دعا و مناجات به سرکار خود می‌روند. یکی از اهالی مرا برای دیدن کشتزار خود برد... او می‌گفت این زراعت من و این زراعت اغیار، ملاحظه کنید چقدر فرق دارد؟ در نتیجه برکت خدمت با مر است که حاصل من اینطور بلند و خوب رشد نموده و مال آنها ضعیف مانده است.

به حضور مبارک عرض کردم، اوضاع در خیر القری نمونه زمانی است که همه مردم در ظل امرالله وارد شوند. آنها مالیات خود را می‌برند و تسلیم می‌کنند احتیاجی نیست که مأمور دولت بیاید.\*

فرمودند: دهقان الهی تخمی می‌پاشد بعضی از آنها به اراضی شوره‌زار می‌افتد و محو و نابود می‌شود و آنها که در اراضی طیبه مقدسه قلوب می‌افتد گل و ریاحین انبات می‌نماید. در قرآن می‌فرمایند: مَثَلُهُمْ مِنَ التَّورِيَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ كَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطَاُهُ فَازَرَهُ فَسْتَغْنَى فاستوی عن سوقه يُعْجِبُ الزَّرَاعِ (سوره فتح)

مضمون این بود تخمی که در ارض طیبه انبات شود سنبله بسیار بلند و راست و پردانه میزند بقسمی که زارعین از مشاهده آن مسرور می‌شوند و يعجب الزراع كمثلهم فی التوریه و الانجیل.

باز فرمودند: که دهقان حقیقی در این عصر، امر زرعی فرموده که انبات عظیم خواهد نمود.

---

\* در ایران آن روز اخذ مالیات بواسطه مراجعه مأمورین انجام میشد.

در باره یاران خیر القراء فرمودند: چقدر خوب است که خودشان مالیات را می‌برند و می‌دهند که ابداً حکومت به دنبال آنها نفرستد و نیاید... وقتی خواهد شد که حکومتی نباشد یعنی احتیاجی به حکومت نباشد، برای حکومت کاری باقی نماند. هر نفسی حقوق دولت را جمع نموده و برساند حتی ساکنین ندانند محل حکومت کجاست، چه که کار خلافی نمی‌کنند که به وجود آن محتاج شوند، خیانت نمی‌کنند تا جرمی تعلق گیرد.

بعد بنده عرض کردم از طوائف موجوده بجهت نمونه می مانند؟ فرمودند خیر نمی مانند چه که تعلیمات و نصایح مبارک در این ظهور اعظم طوری است که تعصب باقی نمی ماند. اینکه در ادوار سابق باقی مانده اند بجهت تعصب بوده ولی در این ظهور بهیچوجه تعصبی نیست... امروز من بجهت ارسطو در خصوص زمین که به نیت مسجد خریده بود گفتم، به مسلمانها بگویند که بیائید مسجد بنا کنید. البته آنها بنا نخواهند کرد ولی نتیجه این عنوان این است که عداوت و بغضا در میان نمی ماند... وقتی گفت و نساختند بعد خودش می سازد... چندی پیش من با یک شخص مسیحی صحبت می کردم بکلی بی جواب ماند. من باو گفتم که شما حضرات مسیحی می گوئید مسلمانها متعصبند و ما متعصب نیستیم. خوب مسلمانها چه تعصب دارند بحضرت مسیح و حضرت موسی معتقدند و بنهایت ستایش و ادب اسم ایشان را ذکر می کنند و آنها را از جانب خدا پیغمبر می دانند و بزرگوار می خوانند حتی اگر کسی در اسلام کلمه ای در باره حضرت عیسی بزشتی بگوید شریعت اسلام او را نجس و کافر می دانند و اگر هر قدر توبه نماید توبه او قبول نمی شود حال شما انصاف دهید آنها متعصب هستند یا شما؟ که به پیغمبر نسبت های ناروا می دادید و کذاب و قتال و غیره می دانید حال شما هم اگر محمد را مثل آنها شخصی بزرگوار بدانید چه ضرر دارد؟ ما چه زیان بردیم؟ اگر شما هم اسلام را مثل ما بپندارید و درباره آن خوب بگوئید زیان می برید؟...

بنده عرض کردم هزار یک لذائذی را که امروز احبای الهی می برند در آنروز اهل عالم نمی برند. فرمودند: بلی امروز یوم جمال قدم و عصر اسم اعظم است روز عروسی است ایام بهار است بعد ایام تابستان و خزان و زمستان می رسد

بنده عرض کردم در مورد وعده صلح عمومی که جمال قدم جل ذکره فرموده اند، انقلاب دست داد آیا بعد صلح می شود؟ فرمودند: این بعد از انقلابات و حوادث عظیمه است که رخ می گشاید.

بعد عرض کردم در همین قرن واقع می شود فرمودند. بلی در این عصر و قرنی که در او داخلیم. انتهی

فرمودند: من وقتی در بیروت بودم شخص مشهور به دیدن من آمد گفت، من شنیدم که حضرت باب گفته است عالم معالجه می شود. به او گفتم همین طور خواهد شد. گفت بسیار مشکل است. گفتم اگر شما می خواهید، خوب گوش بدهید قدری صحبت کنیم. گفت البته گوش می دهم. گفتم ... خیال می کنید که این مسئله محال است ولی علم بر من واضح و مشهود است باید شما معلومات خودتانرا کنار بگذارید و حکم شوید. گفت بفرمائید گفتم اول بگوئید بینم مدخل امراض از چیست؟ گفت عوارضی است که بر انسان وارد می آید. گفتم سؤالی دیگر از شما می نمایم جسم انسان مرکب از عناصر است که میزان اعتدالی دارد باید بعد خود و میزان خود باشد و طبیعت آن باید تمام باشد تناقض و تضاد نداشته باشد. در آنوقت عوارضی حاصل می شود؟ گفت نه. گفتم مدخل امراض در این هستی این است که در میزان اجزای اصلیه آن اختلال حاصل می شود. مثلاً هر جزء باید مقدارش معین باشد جزء شکری و جزء حدیدی مقدارش باید بحسب موازنه تامه معین باشد... اگر در هر جزء تناقض حاصل شود مثلاً در جزء شکری تضاد حاصل شود این مدخل امراض است. این هست یا نیست؟ گفت بله. گفتم حال اگر جزء تناقض پیدا کند اطعمه ای داده شود که جزء در آن بسیار باشد موازنه پیدا خواهد کرد یا نه؟ جزء شکری تناقض حاصل نماید اگر از مطعومات شکری باو داده شود تضاد حاصل می کند یا نه؟ گفت می کند. بعد موازنه تام می شود یا نه؟ گفت می شود؟. بحصول موازنه طبیعی اعتدال حاصل می گردد یا نه؟ گفت می گردد. مرض دفع می شود یا نه؟ گفت می شود. پس باین برهان ثابت شد که اگر طبیب تشخیص مرض بدهد و قاعده و قانونی درست داشته باشد که بفهمد در چه جزء از اجزای مرکبه تناقض و تضاد حاصل شده است و غذائی بدهد که آن جزء ناقص تضاد پیدا کند و جزء تضاد تناقض حاصل نماید، اعتدال و موازنه طبیعی حاصل گردد و یقین هست که آن مرض زائل شود اینست که بسیار واقع می شود که مریض از هرگونه دوا بمشورت اطباء استعمال می نماید مرض زائل نمی شود ولی تصادفاً غذائی تناول می نماید یا میوه ای می خورد آن مرض بکلی زائل شود.... از این گذشته قوای خمسه در انسان موجود، قوه باصره، قوه سامعه، قوه شامه، قوه ذائقه و قوه

لامسه، آیا این قوا که در انسان خلق شده است قوه ممیزه است یا نه، تا بد را از خوب، موافق را از مخالف تمیز دهد آیا ممکن است که انسان بواسطه بصر از مشاهده گلخن مستفید شود و یا آنکه از مشاهده گلزار و گلشن متضرر گردد؟ آیا سمع که قوه ممیزه مسموعات است ممکن است که از استماع صوت بد مستفید شود و از نغمات خوش متضرر گردد؟ گفت خیر. گفتم شامه قوه ممیزه مسمومات است آیا ممکن است که انسان بواسطه قوه شامه که ممیز مسمومات است از روایح کرپهه مستفیض شود و یا آنکه از روایح طیبه متضرر شود؟ گفت خیر. پس گفته شد که ذائقه نیز قوه ممیزه مطعومات است چگونه می شود که از ادویه بد ذائقه انسان مستفید گردد و چگونه می شود که از اطعمه مقبوله موافق، ذائقه متضرر شود جمیع اینها قوای ممیزه است که تمیز بین موافق و مخالف دهد. این حیوانات که در این صحرا هستند آیا فن طبابت خوانده اند و مطلع بر آن شده اند که این گیاه نامتناهی در صحرا کدام یک موافق و کدام یک ناموافق است کدام یک سم است کدام یک درمان؟ این واضح است که نمی دانند ولی بمیزان شامه و میزان ذائقه هرگیاهی را استشمام نمایند و بچشند اگر در ذائقه و شامه آنان موافق نیاید تناول نمایند و اگر موافق آید تناول نمایند و چه بسیار که حیوان بمرضی مبتلا شده در چمن میگردد گیاهی پیدا نموده و آن گیاه را میخورد و از مرض خلاص میشود، چرا؟ بجهت اینکه آن حیوان گیاهها را استشمام نموده و چشیده است. یک گیاه در شامه و مذاقش گوارا آمده آن را تناول نموده و از مرض خلاص شده است. پس معلوم شد که به اغذیه معالجه توان نمود زیرا جمیع حیوانات از نظر جسمانی با انسان مشترکند، بقوه ممیزه و شامه و ذائقه گیاه موافق را از گیاه مخالف تمیز دهند و این سبب شود که در اکثر مواقع از امراض خلاصی یابند و از این معلوم شد که می توان به طعامی که بی نهایت در مذاق انسان گواراست، مقصود گوارائی سابق و اشتهای حقیقی است خود را معالجه نماید. طبیب باید تمیز بدهد که مریض بر این طعام نهایت اشتهای صادق دارد یا کاذب، چه که ممکن است اشتیاق زیاد به آب دارد و حال آنکه آب مضر است. باری این صحبت باین منتهی می شود که باید کشف قواعد و دلائلی نمود که بآن میزان طبیعی اجزای مرتبه انسان معلوم گردد و

طیب واقف شود که چه جزئی تناقض یافته و چه جزئی تزیید جسته تا اطعمه و فواکه بمریض دهد. جزء تناقض تزیید یابد و جزء تزیید تناقض یابد و اعتدال حقیقی حاصل گردد آنوقت احتیاج به ادویه نماند.

روز دیگر بمناسبتی فرمودند: وقتی ما به عکا آمدم عکا خیلی سختی داشت اما نمیدانی چقدر خوب بود، چقدر حلاوت داشت. در سبیل الهی در ایام آسایش و راحت و فوز نعمت فرح و مسرت، هرکس بنده خداست ایمان و ایقان انسان در وقت بلایا و امتحان معلوم می شود.

یک نفر از حاضرین عرض کرد، ما نمی توانیم تحمل کنیم، حضرت داود می گوید خدایا ما را به امتحان نیاور به عدل با ما رفتار مکن بفضل رفتار کن.

فرمودند: نه تنها حضرت داود بلکه همه ما این را می گوئیم. اگر خدا بعدل رفتار کند نفسی باقی نمی ماند ولکن حرف در آن است که از برای نفوس مقدسه، امتحان نعمت است لکن از برای نفوس ضعیفه که ایمانشان ضعیف است امتحان بلای ناگهانی است. هرگز طلای خالص از آتش امتحان خوف و هراسی ندارد از آتش امتحان نمی ترسد. انسان به دوست و یاری که او را امتحان نکرده باشد اعتماد نمیکند. اگر شخص به بیند که دوستش در راه دوستی با وی مشقت و زحمت و بلا و مصیبت دیده و تحمل کرده است، به آن دوستی اعتماد می کند والا بر سر سفره مهیا و عیش مهتا هرکس دوست است. مجنون یک بیتی می گوید:

وکلّ یدّعی وصالا لیلی و لیلی لا تفر لهم بذاکا

می گوید جمیع مدعیان به وصال لیلی گمان کنند که این حق آنان است و در عشق او ثابت و راسخ بوده اند اما لیلی قبول نمی کند، یعنی ادعای آنها را قبول نمی کند... حق ایمان و ایقان نفسی را بمجرد ادعای او قبول نمی کند وقتی اشک بر رویها جاری شد آنوقت معلوم می شود کی واقعا می گرید و کی بزور گریه می کند... وقتی که امتحانها در میان بیاید آنوقت معلوم می شود کی نفس مطمئنه است.

مثل حکایت حضرت ایوب است شیطان گفت خدایا تو باو نعمت دادی، صحت دادی، خانمان دادی، دولت دادی، بهرکس اینها را بدهی بنده تو است. خداوند فرمود نه! ایوب بنده صادق است و حال امتحانش می‌کنیم. جمیع مواهب مبدل شد، نعمت بزحمت مبدل شد عزت بذلت مبدل شد و حضرت ایوب ثابت و مستقیم بر عهد الهی باقی ماند... همیشه انبیای الهی در صدمات و بلایا مبتلا بودند این صدمات و بلایا در سبیل الهی نهایت سرور و فرح و انبساط است.

من از برای خلیل پاشا والی بیروت پیغام فرستادم زیرا خلیل پاشا خیلی تهدید و اذیت می‌کرد هر روز یک تلگراف می‌فرستاد. عاقبت مرشدش را در اینجا دیدم و به او گفتم من از برای خلیل پاشا پیغام محرمانه دارم، تا بحال محرمی نیافتم، حال چون تو مرشد او هستی بتو می‌گویم و می‌خواهم این پیام را بفرستم: تو در تلگرافهایی که در حق من می‌نویسی و برنامه‌هایی که در حق من می‌فرستی مرا "عبّاس بهائی" یا "عبّاس ایرانی" می‌نویسی و گمان می‌کنی که این خطاب برای من توهین است و حال آنکه فخر من است زیرا تو مرا از کسانی می‌شمی که من نهایت آرزو را دارم که بنده آنها باشم. مثلاً به موسی می‌گویند، موسی بن عمران ابراهیم ابن تارخ، نه ابراهیم پاشا، ابراهیم آقا، ابراهیم خان. یامی‌گویند، هارون پسر عمران، یا عیسی ابن مریم، یا محمد ابن عبدالله، یا حسین ابن علی، یا علی ابن ابیطالب. فی الحقیقه اگر به من می‌گفتی عبّاس خان، عبّاس افندی، عبّاس پاشا این از برای من توهین بود، لهذا من از تو بسیار در این خصوص متشکرم و دیگر اینکه تو بدان که خدا از برای من ذلت خلق نکرده چیزی را که خدا از برای من خلق نکرده کسی نمی‌تواند آن را از برای من اجرا کند زیرا اعظم ذلت در دنیا اینست که شخص ظالمی دستور دهد مظلومی (حضرت ربّ اعلی) را بگیرد از زندان بیرون آورد بپای دار ببرد. بعد به یک فوج سرباز بگوید آتش شلیک کنید گلوله بزنید...

این اعظم موهبت است عزّتی از برای من اعظم از این نیست حضرت باب را که محبوب من است بر دار زدند هزار گلوله زدند انشاءالله یکروز بینم مرا در سرِ دار هزار گلوله می‌زنند و سبب او هم تو باشی، انشاءالله چنین روزی را ببینی بلکه چنین موهبتی و چنین نعمتی



بهتّ شما از برای من حاصل شود. باری شنیدم که در محرمّ گریه کرده‌ای و گفته‌ای که بر سیدالشهداء ظلم کردند. ظلم ظلم است چه بر من وارد شود و چه بر او. مادام که خودت ظلم می‌کنی چرا بر سیدالشهداء گریه می‌کنی حال کمال آزادی را داری هیچ کوتاهی نکن آنچه از دستت می‌آید بکن.

روز دیگر فرمودند: صحبت مدرسه همدان بود. این مدرسه خیلی اهمیّت دارد در عالم وجود اعظم از دانائی چیزی نیست علم و دانش است که سبب ترقی امم است علم و دانش است که سبب هدایت و نورانیّت انسان است علم و دانش است که معمور و آباد می‌کند علم و دانش است که مزبله را گلستان می‌کند علم و دانش است که جنگل را بوستان می‌کند علم و دانش است که ملل ذلیل را عزیز می‌کند لهذا در عالم وجود اهمّ امور علم و دانش است فرق میان انسان و حیوان امتیازش چیست؟ بعقل و علم و دانش است امم و ملل جاهله از حیوان پست‌ترند جهل است که امم افریقا را باین درجه ساقط نموده‌است لهذا باید احبّای الهی نهایت همّت را مبذول دارند که مدرسه همدان چنان نورانی گردد که در آن مدرسه هم جمیع فنون بنهایت اتقان تدریس و تعلیم شود و هم علم الهی که توحید و تبلیغ است و همچنین سایر علوم باید در آن مدرسه به نهایت ترویج یابد. معلّمین مدرسه باید مربّی باشند و اطفال را نه تنها تعلیم دهند بلکه تربیت هم نمایند، اخلاق روحانی بیاموزند و سنوحات رحمانیّه تعلیم دهند تا اطفال مانند شمع روشن انوار کمالات انسانی مبذول دارند مسئله تربیت بسیار مهمّ است این از اعظم اساس الهی است جمیع انبیاء بجهت تربیت نفوس آمدند، شاخه کج بتربیت راست شود درخت جنگلی بتربیت میوه‌دار شود طفل نادان بتربیت دانا شود بدخلق بتربیت خوش‌خلق شود لهذا معلّمین آن مدرسه باید، نفوس مؤمن، موقن، خوش‌اخلاق، خوش‌اطوار، دانا و مربّی باشند تا از مدرسه اطفال نتیجه حاصل شود والاّ نتیجه ساقط است. باری من بسیار آرزو دارم که مکتب همدان نهایت ترقی حاصل نماید و بر جمیع مدارس ایران تفوّق یابد.

حال مبلغ جسیم از حقوق (حقوق الله) در همدان جمع شده بود نوشتم تا جمیع آنرا صرف مدرسه اطفال کنند. دعا می‌کنم و از ملکوت ابھی طلب تأیید می‌نمایم. باری جمیع احبّاء

باید به آن مدرسه خدمت کنند کلّ احبّای همدان چه کلیمی چه فرقانی (از اسلاف کلیمی یا مسلمان) همّت بگمارند که آوازه و صیت آن مدرسه بلند شود. جمیع اهل ایران نهایت اعتماد به تعلیم و تدریس و تربیت آن مدرسه حاصل نمایند.

بعد به جناب آقامیرزا فرمودند: مدرسه عشق آباد هم باید چنین باشد.

روز دیگر جمعیت زیاد بود. جوانی به نام حسین مظلوم از امریکا آمده بود. از حالات امریکا سؤال فرمودند عرض کرد... جمیع دوستان مشتعلند. از هر فرقه، یهودی مسیحی، طبیعیون و مسلک‌های دیگر عالم فوج فوج در دین الله داخل می‌شوند مجالس بزرگ منعقد می‌کنند و در روزنامه‌ها اعلان می‌دهند که فلان روز فلان ساعت در فلان جا ما بهائیان مجلس داریم هرکه میل دارد بیاید با ما صحبت دینی بنماید.

فرمودند: من وقتی این غزل را نوشتم که شرق معطر نما، غرب منور نما، نور بلغارده، روح بسقلاب بخش، همه می‌خندیدند که این یعنی چه؟ الحمدلله خدا همه را ظاهر و عیان کرد... حالا آمریکائیان خودشان خودشان را تبلیغ می‌کنند مبلغ لازم ندارند ولی در ژاپون و هند و غیره مبلغ لازم دارند.

آن شخص عرض کرد، نفوذ کلمه الله از شمشیر محمد برنده تر است. فرمودند بله در این امر شمشیر، نفحات الهیه است آن شمشیر می‌کشد این جان می‌دهد، آن خراب می‌کرد این آباد می‌کند، آن بی‌سرو سامان می‌کرد این سرو سامان می‌دهد، خیلی فرق است میان آن شمشیر و این شمشیر. لیکن حقّ یفعل مایشاء و یحکم ما یرید است آنوقت چنان اقتضا کرد و حالا چنین اقتضا می‌کند، آن شمشیر، قلاع از سنگ و آهک فتح می‌کرد و این شمشیر قلاع قلوب را مسخر می‌کند، آن شمشیر حکایت از قهر الهی می‌کرد این شمشیر از رحمت بی‌منتهای الهی، آن شمشیر سبب فصل و تفریق بود این شمشیر سبب وصل و تألیف است. لکن حقّ یفعل مایشاء است لایسئل عما یفعل، آن شمشیر اذا رأیتم الذین کفروا ضربوا الرقاب، این شمشیر عاشروا مع الادیان بالروح والریحان.

از بدایت عالم آن چه در کتب سماوی و در تواریخ ذکر شده، تا بحال در هیچ دوری از دوران انبیاء، ندای الهی در مدّت قلیله جهانگیر نشده و آوازه و صیت امرالله در جمیع

اقالیم منتشر نگردیده است، الا در این ظهور. چون به کتب رجوع شود واضح می شود که علت از چیست. این از بریدگی این شمشیر است و از قوت آن بازو، با وجود این عجب است که اهل ایران هنوز غافلند هنوز محتجبند، هنوز در شبهه اند و هنوز متزلزلند و هنوز مضطربند. ندای الهی اهالی غرب را که هزاران فرسنگ دور هستند بیدار نموده ولی در ایران که وطن حق است هنوز خفته بسیارند و در خواب گرفتارند. صور اسرافیل هم آنها را بیدار نکرد و لابد روزی خواهد آمد که ایران را خدا بیدار می کند. بسیاری از ایرانیان مثل عنکبوت می مانند هرچه پرده هایشان را میدری فوراً یک پرده دیگر می سازند، هرچه شبهاشان را رفع می کنی یک شبهه دیگر می آورند.

روز دیگر فرمودند: امروز من رفتم خضر ایلیا.

عربی می گوید: جمال مبارک سه روز در آنجا تشریف داشتند.

فرمودند: بعد از حضرت سلیمان یاربعام فساد بزرگی بلند کرد خلق را تحریک کرد که از پسر سلیمان خواهش کنید که چون تو تازه بر تخت نشسته ای در تکالیف و مالیات تخفیف بده. راجبعام در این مورد به مشورت پرداخت. دانایان گفتند تخفیف بده، نادانان گفتند این اول یوم جلوس تو هست اگر حرف خود را پیش نبوی مردم جری میشوند و هر روز فتنه خواهند کرد. راجبعام گفت، در ایام سلیمان مالیات کم بود من زیاد می کنم. این عمل سبب شد که ده سبط را از رجبعام جدا کرده و فساد بزرگی برپا نمود و کار بجائی رسید که حرب در گرفت و مردم به دو فرقه تقسیم شدند. چند صد سال اختلاف ادامه داشت و آنرا به اسم حق گذاشتند... بعد بنی اسرائیل عبده اصنام شدند. بعل، را که هیکلش شبیه هیکل انسان و سرش مثل سر گوساله بود از مس ساخته و در زیر آن آتش روشن می کردند و کاهن، طفلی را در سر آن می گذاشت تا می سوخت... بعد ایلیا پیدا شد حضرت ایلیا شریعت الله را دوباره مجری داشت. در همین مغاره می نشست و تدریس می کرد و تعلیم می داد لهذا من خیلی او را دوست می دارم. همیشه در هر دوری نفوسی به عنوان به اصطلاح (حقانیت) می خواستند علم مخالفت بلند کنند. عنوان این بود که مقصودشان حق است و این را وسیله قرار میدادند تا آنکه قدری گوشهای مردم را آماده کرده و بعد مقاصد خودشان را کم

کم ترویج می دادند. دزد ماهر کسی است که اول رفیق قافله و بسیار خیرخواه و مهربان می شود تا اینکه قافله به او اعتماد میکند و عاقبت او قافله را همراه می آورد و سرکوه تحویل دزدها می دهد، بعد حقیقت معلوم می شود...

احبای الهی باید بسیار هوشیار باشند در نهایت فطانت و ذكاء باشند همین که ببینند کسی اظهار خاصی می کند بدانند که مقاصد او تفریق است. اگر هرکس به هر عنوانی که باشد عنوان جدیدی می کند و اعتراضی بیان می کند، بدانید که مقاصد سری دارد و سبب اختلاف می شود. در این امر جمال مبارک یک میزانی قرار داده اند که آن میزان دافع در رفع اختلاف باشد. بیت عدل بنص قاطع در ظلّ حمایت جمال مبارک است، یعنی بیت عدل عمومی که جمیع بهائیان انتخاب نمایند. هر اختلافی که واقع شود بیت عدل عمومی بنص قاطع الهی حکم است آنچه حکم بکند حکم، حکم حق است در این صورت دیگر نمی شود شخص واحد، عنوانی و استدلالی بکند... بیت عدل است که ملاحظه می کند، قبول قبول مبارک است لهذا اختلاف نمی ماند... میزان بیت عدل است حتی اگر در مسئله ای از مسائل الهیه در میان دو شخص اختلاف حاصل شود حکمی که بیت عدل می دهد همان است. لهذا در این دور امید چنان است که اختلافی نماند اما این بیت عدل، بیت عدل عمومی است که بهائیان شرق و غرب عالم بقاعده انتخابات، انتخاب میکنند نه بیت عدل خصوصی، زیرا اگر بیت خصوصی باشد شاید میان بیوت عدل، اختلاف حاصل شود یک بیت عدل بگوید چنین است یک بیت عدل بگوید چنانست.

سپس بدست مبارک بمسافرین هریک یک پرتقال عنایت فرمودند بعضی از حاضرین ردای مبارک را بوسیدند. حضرت عبدالبهاء فرمودند: جمال مبارک اینگونه حرکات را نهی فرمودند ما خلق جدید، این عادات قدیمه را باید کنار بگذاریم در این امر دست بوسی، پابوسی، سجده کردن، حرام است ما همه بندگان جمال مبارکیم همه برادریم. آن حضرت می فرماید: إخوان علی سرر متقابلین، پیش نصاری که می روند دست می بوسند ... در بغداد همراه با شیخی سواره به محلی که در یک فرسنگ و نیم بغداد است رفتیم از

بس که مردم دست این شیخ را بوسیده بودند مادیان (اسب) ما وقتی از دور کسی را می‌دید فوراً می‌ایستاد تا آن شخص می‌رسید دست شیخ را می‌بوسید بعد مادیان بسرعت راه می‌افتاد.

با تأنی فرمودند، شریعت‌الله دو قسم است یک قسم اساس دین‌الله است و آن تعلق بروحانیات دارد و قسم دیگر فروع است و آن تعلق بجسمانیات دارد و آنچه که اصل دین است الهی است و اساس شریعت‌الله است و تعلق بروحانیات دارد تغییر و تبدیل نمی‌نماید، ناسخ و منسوخ ندارد جمیع انبیای الهی بآن مبعوثند این شریعتی است که لایتغیر و لا یتبدل است، آن راستی است و حق پرستی است و محبت و مهربانی است و امانت و دیانت است و مروّت و عدالت است و صبر و حلم است و پاکی و آزادگی است و توجّه بخداست تنزیه و تقدیس است است طهارت قلبی است بشارت روحست عشق الهی است اخلاق رحمانیست این اساس دین الهی است لایتغیر و لا یتبدل است اصل شریعت مقدّسه الهی همین است که از نتایج ایمان و ایقان است. قسمی دیگر که تعلق بجسمانیات دارد آن احکام و معاملات و طرز و کیفیت عبادات است این قسمی که فروع شریعت‌الله است نظر باستعداد و اختلاف اوقات تغییر و تبدیل حاصل می‌نماید بظهور بعد این احکام نظر باستعداد وقت شاید بعضی منسوخ می‌شود و بعضی باقی می‌ماند. در زمان ابراهیم علیه‌السلام عالم استعداد احکام تورات را نداشت در زمان نوح علیه‌السلام عالم استعداد احکام زمان ابراهیم را نداشت مثلاً جمیع حیوانات دریا در ایّام نوح مباح بوده بعضی در ایّام موسی حرام شد این نظر باستعداد وقت و قابلیت زمان است احکامی که در زمان موسی نازل شد در زمان ابراهیم نبود، چرا نبود؟ بجهت اینکه زمان آن استعداد را نداشت اگر زمان استعداد داشت خدا... رحمتش واسع است پس این احکام که در زمان حضرت ابراهیم نازل شد نظر باستعداد آن زمان بود چون حضرت موسی آمد عالم آن استعداد را پیدا کرد و شریعت الهی نازل شد. دیگر آنکه اکثر این احکام جسمانی تابع وقوعات است مثلاً عید فطر تورا. چون بنی اسرائیل از مصر خلاص شدند آن ایّام مبارک گردید و عید شد اگر مبارک نمی‌شد آن ایّام عید محسوب نمی‌گردید ... همچنین احکام

جسمانی توراة و معاملات موافق آنزمان بود اگر حالا بخواهی اجرا بکنی ممکن نیست احکام قتل در تورات است که نمی‌شود اجرا کرد مثلاً می‌شود یکی که چشم کسی را بیرون بیاورد، چشمانش را بیرون بیاوری؟ یا اگر یکنفر سنگی بزند و دندان کسی را بشکند سنگ بیاورید و دندانش را بشکنید؟ یا اگر کسی پدرش را فحش دهد، کشته شود؟ این احکام قبل از شریعت رسول بوده است.

اسرائیل بعد از دافعة بخت‌النصر این احکام را ساقط کردند چون دیدند که اگر بموجب حکم تورات عمل کنند این باقی مانده بخت‌النصر را هم باید بکشند. الان در جمیع عالم یک حکم قتل است که آنهم برای قاتل است در مورد آن نیز همه عالم استدلال میکنند که حتی قاتل را جایز نیست بکشند ... اما در زمان حضرت موسی جائز بود. شریعت الله مانند طبابت است طیب انسان را بموجب مقتضی علاج کند نه اینکه نادم باشد از این که چرا بار قبل نوع دیگری معالجه کرده... حکیم حاذق مریض را بمقتضای مزاج معالجه کند هر مریض هر مرضش دوائی لازم دارد. جنین از خون تغذیه میشود، طفل شیرخوار بعد از تولد شیر می‌نوشد، بعد از رشد دندانها اطعمه صرف میکند این نظر باقتضای سن طفل است، خداوند چنین مقرر فرموده است.

روز دیگر فرمودند من امروز خیلی خسته هستم امروز مفتی و قونسول آمدند ... هم‌نشینی با نفوس بسیار فرق می‌کند اگر انسان با شخص متکبر و متحجر هم‌نشینی کند، قساوت قلب حاصل کند وقتی با شخص متذکر معاشرت کند بر روحانیتش می‌افزاید... ای خوشا وقتی که در حبس بودیم در هنگام سختی کسی برای ملاقات نمی‌آمد، آسوده بودم، مراسلات بشرق و غرب می‌نوشتیم، باغ ساختم، در عکا به تنهائی یک خانه چوبی در باغ ساختم. هرکس خیال می‌کرد که ما را به دریا می‌اندازند یا به جزیره فیزان می‌فرستند ولی من بکمال تسلیم درخت می‌کاشتم و دیگران بر من می‌خندیدند که چرا این زحمت را می‌کشم. حکایت مناسبی از برای آنان می‌گفتم: هارون‌الرشید روزی بر پیر نودساله ای گذر کرد دید درختی می‌کارد گفت این درخت چیست گفت درخت خرما گفت چندسال دیگر ثمر می‌دهد گفت بیست سال گفت ای احمق تو حالا می‌کاری از برای بیست سال دیگر

گفت یا خلیفه مردم کاشتند ما خوردیم حالا چه ضرر دارد ما بکاریم مردم بخورند. هارون الرشید را این سخن پسند آمد صد درهم بداد پیر سجده کرد گفت چرا سجده می کنی گفت مردم می کارند بعد ثمرش را می خورند من حالا کاشتم و ثمرش را هم حالا خوردم. خلیفه صد درهم دیگر داد. مرد ثانیاً سجده کرد و گفت مردم می کارند یک ثمر می خورند من کاشتم دو ثمر خوردم. هارون گفت برویم، اگر یکساعت دیگر بمانیم باید همه خزینه مملکت را باین پیر بدهیم. حال ما الحمدلله ثمره این زحمات و بلایا را چیدیم چه خوش است انسان در زیر زنجیر باشد و مناجات کند.

بخت النصر... هم خیلی مصیبت به بنی اسرائیل داد از بسکه بنی اسرائیل متردد بودند متصل از برای آنها شبهات حاصل می شد، شبهات اینها را باین بلایا انداخت. انسان باید ثابت باشد، راسخ باشد، قوت قلب داشته باشد، مضطرب نباشد. اگر بنی اسرائیل ثبات داشت باینجا نمی رسید نه وقوعات بخت النصر، و نه وقوعات طیطوس واقع نمی شد. انسان باید تمکین و استقرار داشته باشد حتی در امور دنیوی و جسمانی تمکین و استقرار چقدر خوبست. مثلاً در تجارت و زراعت و صناعت تمکین چقدر خوبست ...

احبائی که ما در انگلیس داریم خیلی راسخند مثل جبل هستند از هیچ طوفانی حرکت نکنند مضطرب نشوند اما احبای الهی در دول و ملل دیگر متصل شبهات دارند و ما را زحمت می دهند. روز دیگر... از حکیم موسی از مدرسه امریکائی های همدان سؤال فرمودند. عرض کرد اول مدرسه آنها رونق خوبی داشت ... مدرسه احباب که باز شد اوضاع آن دو مدرسه رو بقهقرا رفتند.

فرمودند، این حضرات پروتستانها خیلی در صحبت اغماض می کنند. هیچ چیز در دست ندارند. یک روز در حیفا یک پروتستان با دو نفر یهودی که بحسب ظاهر پروتستان شده بودند به اینجا آمدند. من با ایشان صحبت کردم. آن دو نفر یهودی خیلی مسرور شدند چه که دلائل دینیّه ما از روی توراّه بود. بعد گفتم شما قائلید که حضرت مسیح باید از آسمان بیاید؟ گفت بله، گفتم بچه دلیل؟ گفت در انجیل است. گفتم در انجیل هم مذکور است که ابن الانسان نزل فی السماء یعنی حضرت مسیح از آسمان آمد و حال آنکه از بطن مریم

آمد. از همان آسمانی که آمد بهمان رفت و از همان آسمان هم خواهد آمد. گفت، در آنوقت ستاره‌ها میریزد، جمیع نوحه خواهند کرد و می‌آید ابن انسان با ملائکه الهی آخرالقول. گفتم، باز در انجیل می‌فرماید که وقتی ابن‌الانسان ظاهر می‌شود مانند دزد می‌آید بیدار باشید اگر صاحب خانه می‌دانست در چه ساعت از شب دزد می‌آید بیدار میماند لهذا شما نیز حاضر باشید زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسرانسان می‌آید. حال از شما سؤال می‌نمایم آیا می‌شود این همه کارها بشود و خلق خبر نشود؟ بقول خودتان می‌گوئید که هریک از این ستاره‌ها چند هزار مرتبه از این کوه بزرگترند چه طور می‌شود که این همه ستاره‌های نامتناهی بزمین بیفتند؟ مثل اینست که هزاران هزار کوه بر سر یک مورچه‌ای بیفتند.

... اول چنین تصور کردند که آسمان نور است و زمین ظلمات هستی، و حالا خود حضرات می‌گویند که فناً آسمانی نیست چه طور می‌گویند مسیح از آسمان می‌آید... باری این مسئله آسمان مصرح از کتب الهیه است ولی حکمای یونان و رومان و مصریان بحسب عقل خودشان تصور کردند که هفت ستاره متحرک است و هشتمی ثابت. گفتند لابد... این افلاک حرکتی مخصوصه دارند بعد گفتند مادامی که هریک حرکت مخصوصه دارد چطور می‌شود که همه طلوع و غروب می‌کنند... حکمای خلف گفتند زمین دور خودش می‌گردد و تمام عقائد آنها را باطل کردند... چون این سماء تفوق بر ارض دارد و مشرف بر ارض است لهذا منتظرند که آن موعود از آنجا بیاید. حضرات گمان کنند که این نور ظاهری مکانی دارد و حال اینکه این نور عبارتست از تموجات اثیری، و یک عرضی از اعراضست که از شمس می‌آید مثل اینکه صوت عبارت از تموجات هوائیه است مثل امواج آب که وقتی او را حرکت دهی از موج هوا، سماخ گوش متأثر می‌شود. پس اگر بخواهیم بگوئیم که نور شرفی دارد این چراغ بهتر از انسان است و بر جمیع انبیاء شرف دارد و از این عجب تر کرم شب‌چراغ بهتر از آنست چه که آن کرم روشن، و انسان هیچ نوری ندارد پس معلوم شد که نور عرضی از اعراضست نور کاشف اشیاء است لکن خودش خبر ندارد، مظهر اشیاء هست، اما مُدرک نیست، نور بصر انسان، مظهر اشیاء است کاشف



اشیاء است اما ادراک نمی‌کند. این عقل است که ادراک می‌کند و اوست که کاشف است. لهذا حضرات مسیحیان منتظرند که آن موجود (موعود) از آسمان بیاید... سنگ را بسنگ بزنند آتش بیرون می‌آید در این صورت سنگ بهتر از انسان است، یا فسفر همیشه روشن است...

شب هفتم محرم سنه ۱۳۲۸ همه مسافری را که هفده نفر بودیم احضار فرمودند و کلّ مشرف شدیم. به زبان ترکی و فارسی اظهار عنایت بکلّ فرموده و احوال‌پرسی کردند... فرمودند نوشته‌اند که می‌خواهند بعضی از سنگهای تاج ایران را بفروشند تاج ایران عدل است نه سنگ، اگر بتوانند بر سر این مملکت تاجی از عدل بگذارند درست است تاج سنگ چه ثمری دارد، پادشاهان قدیم ایران افتخار به عدل می‌کردند نه به تاج و سنگ، ایرانیان بجهت اینکه شمس حقیقی از افق ایران طالع شده است باید کاری کنند که اقلیم ایران تاج عالم شود و آن وحدت عالم انسانی و اتحاد است. آفتاب اتحاد و اتفاق عموم بشر بهمه عالم روشنائی می‌دهد لکن شدت نفوذش در خط استواء است. انشاء الله تعالی الهی شدت تأثیرش در ایران باشد ایرانیان باین فیض و فوز بیشتر از دیگران فائز شوند.

فرمودند آقا سید مصطفی نوشته‌است در شهری از شهرهای هندوستان پنجاه، شصت نفر یک دفعه مؤمن شده‌اند. امروز مکتوبش رسید. ایرانیان نباید نوعی رفتار کنند که دیگران از ظهور شمس حقیقی بیش از آنان فیض عظیم برند و منافع تعالیم الهیه در ممالک سائره بیشتر از ایران تأثیر کند زیرا ایران مطلع شمس حقیقت است باید از ایران، انوار بسائر اقطار منتشر شود. جمیع عالم استعداد دارد فقط مبلغ لازم است اگر عالم استعداد نداشت ظهور الهی واقع نمی‌شد نفس ظهور دلیل بر استعداد دارد اگر ارض استعداد نداشته باشد آفتاب طلوع نمی‌کند نفس طلوع آفتاب دلیل بر استعداد اوست. از طلوع نتایج عظیمه حاصل میشود و معادن و نباتات و حیوانات پرورش می‌یابند. عالم مثل جسم انسانی و امرالله مثل روح است تا جسم استعداد نداشته باشد روح جلوه ننماید نفس ظهور روح، دلیل بر استعداد جسم است

تربیت اطفال خدمت بزرگی است باید آن را تربیتی الهی تلقی کرد. اخلاق اطفال را باید تربیت کرد که اهل هوی نشوند اطفال مثل شاخه‌ترمی مانند شاخه تازه را هرطوری بخواهی تربیت می‌توان کرد شاخه کج بتربیت راست شود، درخت جنگلی بتربیت درخت بوستانی شود، گیاه بی‌ثمر بتربیت با ثمر شود، انسان جاهل به تعلیم دانا شود، مرغ وحشی طیر دست‌آموز می‌شود، سباع درنده رام شوند، تربیت تأثیر بسیار عظیم دارد. جمیع انبیاء بجهت تربیت خلق مبعوث شدند. خلاصه آن که تربیت سبب حیات است، تربیت سبب نجات است، تربیت سبب علو درجات است، تربیت انسان وحشی را انسان کامل می‌کند، مزبله را تربیت کنی گلستان شود، خاک را تربیت کنی لعل بدخشان شود. مربی لازم است بدون مربی انسان انسان نمی‌شود انبیاء اول مربی عالمنند حضرت موسی علیه‌السلام قوم اسرائیل را بتربیت جلیل کرد بعد از اینکه ذلیل و اسیر آل فرعون بودند، فقیر بودند غنی شدند، جاهل بودند عالم شدند جهان بودند شجاع شدند، سفیل و سرگردان بودند سر و سامان یافتند. چنان ترقی کردند که شهره آفاق شدند حضرت عیسی علیه‌السلام امم غرب را تربیت کردند تا آنکه باعلی درجه ترقیات رسیدند حضرت رسول علیه‌السلام اعراب بادیه را تربیت کردند اعراب متوحشه را تربیت کردند نفوس جاهله را تربیت کردند تا در جمیع مراتب وجود بمنتهی درجه ترقی رسیدند. پس واضح و مشهود شد که اول مربی عالم انبیاء هستند، مربی کل هستند، مربی عمومی هستند، مربی عالم انسانی هستند و هرکس بتربیت آنها بتعلیم اطفال پردازد متابعت انبیاء و اولیای الهی کرده است.

روز دیگر احضار فرمودند بیکی از احبباء جناب آقامحمدباقر فرمودند، تو باید به مصر خدمت آقامیرزا ابوالفضل بروی. خدمت او خدمت منست چه که نفس مبارکی است به امر خدمت می‌کند مشغول نوشتن جواب به حسینقلی بادکوبه و آقازین العابدین بادکوبه‌ای است این حضرت شب و روز آرام ندارد علیل هم هست، مزاجاً علیل است، حال قدر این نفوس معلوم نیست ولی در ملکوت ابهی معلوم است لکن بعداً در همین عالم ناسوتی هم قدر و منزلت این نفوس معلوم می‌شود.

جناب حکیم موسی عرض کردند، قربان اینکه در تورات حضرت یوشع به آفتاب گفت بایست ایستاد یعنی چه؟ فرمودند شما این را با قواعد تطبیق می‌کنید، البتّه از قدرت الهی بعید نیست و لکن اینها معنی دارد چه که اگر بظاهر باشد جمیع تواریخ طوائف عالم ... چنین امر عظیمی را خبر می‌داد اما مقصد این است که شمس حقیقت در آن سیر و نفوذی که داشت بجهت آن حرب غروب نکرد، نصرتی که یوشع نمود سبب شد که آن شمس امرالله زود افول نکرد...

عرض کرد چرا می‌گویند ۳۶ ساعت آفتاب را نگاهداشت؟

فرمودند، مقصود از عدد نیست، منظور اینست که بر دوره نورانیّت آن افزود. در کتب سماوی هر روز یک سال است و هر ساعت عبارت از نیم روز است یعنی نیم شش ماه بر نصرت امر حضرت موسی بواسطه یوشع امتداد حاصل شد.

در مسئله حضرت ابراهیم که مسلمین می‌گویند آفتاب ایستاد نیز مقصد همین است.

مثلاً اگر اهالی مکه شق القمر را می‌دیدند ایمان می‌آوردند. اینها معنی دارد اما مسلمین ابداً قبول نمی‌کنند. حال این مسئله نیز همین طور است اگر ملوکی که جنگ می‌کردند این واقعه را می‌دیدند دیگر محاربه نمی‌کردند. فکر کنید اگر امروز سرداری بایستد بگوید آفتاب بایست و آفتاب بایستد دیگر طرف مقابل جرئت محاربه ندارد. اینها همه معانی دارد اما نه اینست که از قدرت الهی بعید است.

عندالله ایمان اجباری مقبول نیست. ملاحظه کنید آیا دوستی اجباری پیش شما مقبولست؟ بشخص بگوئید اگر ایمان نیاوری ترا می‌کشم و او ایمان آورد؟. این ایمان نیست ایمان باید به معرفت باشد به بصیرت باشد به هدایت باشد بنشر نفعات باشد باشراق انوار باشد اگر غیر این باشد مثل مسلمان شدن یهودیهای همدان و مشهد خواهد بود... یهودیهای مشهد مدتی به ظاهر به دین جدید وارد شدند ولی در حقیقت و باطن یهودی باقی ماندند.

جناب آقامیرزا آقاخان عکاس عرض کردند موقعیت اشخاصی که اعمالشان پسندیده است ولی ایمان ندارند چگونه است؟ فرمودند، ... بالنسبه بخلق، معلوم است آنها از دیگران ممتازند. آن اعمال خیریه که دارند بی‌ثمر نیست. در حیّز و مقام خودشان ما اینها را دشمن

حقّ محسوب نمی‌کنیم جمیع دوست هستند جمال مبارک دشمنی را برداشتند. اگر کسی سلطنت پادشاه را انکار کند لکن بموجب اوامرش عمل کند مقبول است؟ نه، لکن باز بهتر از عاصی است. باز هرچه هست ولو اینکه امر را نمی‌شناسد ولی اطاعت کرده‌است. در این کور الهی آن نفرت، آن کره، آن اجتناب، آن بغض، آن ضدّیت، آن عناد، همه این چیزها منتفی شده‌است ابدأً نظر باین چیزها نمی‌شود مثلاً الان این شخصی که این هدیه را فرستاده‌است (مقصود مبارک یک زن انگلیزی یا امریکائی بود. او بعد از یک مجلس شرفیابی بحضور مبارک، چنان شیفته امر گردید که پس از مراجعت بدون اینکه ایمان آورده باشد از روی محبّت، یک دستگاه حرارت سنج به عنوان هدیه فرستاد، مؤمن نیست ولی خوش‌رفتار است، طلب خدمت می‌کند، ایتم را تربیت کند جمیع اموالش را در راه حضرت مسیح انفاق کرده و تمام عمر خود را صرف خدمت و تبلیغ امر حضرت مسیح نموده و شوهر اختیار نکرده است.

هیكل مبارک دعا فرمودند انشاءالله مؤمن شود.

فردا صبح زود هشتم شهر محرم سنه ۱۳۲۸ بود احضار شدیم. فرمودند، ما یکبار صبح و یکبار عصر مجال پیدا می‌کنیم که باحباء برسیم ... من همیشه با شما هستم. قلبم، جانم و دلم با شما است دقیقه‌ای از ذکر شما انفکاک ندارم.

بعد صدای ناقوس کلیسا را شنیدیم فرمودند، هزارونهد صد سال است ناقوس می‌زنند هنوز کلال و ملال پیدا نکرده‌اند سبحان‌الله صدای مس و برنج را ندای الهی می‌شمرند، جماد است و مقدّس می‌دانند و دعوتش را اجابت می‌کنند فوراً بکلیسا می‌روند اما گوشها را از ندای الهی محروم می‌کنند و از استماع کلمه حقّ نهایت استیحا ش دارند. خود مسیح فریادمی‌کرد هیچ گوش نمی‌دادند بلکه نهایت توهین و تکفیر را مجری می‌داشتند حال وقتی صدای جماد و جسم معدنی (زنگ کلیسا) را که با اسم او نصب کرده اند استماع می‌کنند بسوی او می‌شتابند. چقدر خلق محتجبند، مهجورند، در هر ساعت در یوم مسیح، هزار شبها القاء می‌کردند بهر وسیله‌ای بود در تزییع امر حضرت مسیح می‌کوشیدند حال در جمیع آفاق با اسم او بشارت می‌دهند. اینست شأن خلق.

جناب حکیم موسی عرض کردند هدایت نفوس صرف فضل است یا استعداد خودشان؟ فرمودند، سبب هدایت، فضل است، سبب حیات فضل است، مثلاً این چشم و گوش را فضل الهی عنایت کرده است ولی چگونه است که این فضل به بعض مردم دون نیز عنایت می‌شود؟

فرمودند: فضل است، لکن قبول فضل، استعداد لازم دارد... مثلاً آمدن باران فضل است ولی اگر زمین شوره‌زار باشد فضل را قبول نمی‌کند. پاکی و ناپاکی خاک از خود او است. طفل بر فطرت الهیه خلق می‌شود، خاک پاک است ولی بعد کثیف می‌شود، حکمت الهی اینست که از شاهد منتفع می‌شود و از سمّ متضرّر، ولی انسان بدرجه‌ای می‌رسد که خود را بتریاک معتاد می‌کند که اگر نخورد می‌میرد این عادت در او خلق نشده است. باغبان آب را که باین درخت‌ها می‌دهد محض فضل است لکن شجره مبارکه، ثمره طیّبه می‌دهد و شجره جنّیه ثمر زقوم می‌دهد. این مبارکی و این خبث، اکتسابی است یک شخص در جمیع اوقات در فکر نفس خویش است و یکی در جمیع اوقات در فکر حقّ است البته فضل شامل شخص دوم میشود. یک طفل مدرسه می‌رود تحصیل می‌کند و دیگری همه اوقات را ببازی مشغول، لابد این بمثل او نمی‌شود. الحمدلله ما باید خدا را شکر کنیم که آن فیض قدیم و فوز عظیم چنان بما احسان شده است که تا الی الابد نتایجش را می‌بریم زیرا ما را در مدرسه تقدیس داخل کرد و تعالیم الهی را بما ارزانی داشت که سبب حیات ابدی باشد.

جناب آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی عرض کردند، اینکه در قرآن می‌فرمایند. "الحمد لله الذی جعل الظلمات والنور" جعل ظلمات و نور را بخود نسبت داده یعنی چه؟

فرمودند: ظلمت عدم نور است، وجودی ندارد، یهدی من یشاء و یضّل من یشاء، وقتی که هدایت نفرموده ضلالت است، فقر عدم غنا است جهل عدم علم است. علم که نیست جهل است نور که نیست ظلمت است چشم که نیست کوری است، مال که نیست فقر است نه اینکه فقر، وجودی داشته باشد.

روز دیگر فرمودند مجلس مبعوثان اسلامبول سوخته است آن را آتش زده اند. این محل قصر بزرگی بود همه پادشاهان که از اروپا می آمدند آنها را آنجا منزل می دادند مظفرالدین شاه را در آنجا منزل دادند. دولتیان این قصر را برای مجلس مبعوثان نمی دادند، ولی سلطان محمد خامس داد...

این بنیانهای سیاسی و امور عمومی هر قدر محکم و متین باشد باز متزلزل است همیشه در معرض آفات است مثلاً استقلال ایران و عثمانی بنیانش متزلزل بود هر چند بظاهر استقرار داشت اینست که منقلب شد. بنیانی که الی الابد باقی و برقرار است تزلزلی ندارد رخنه نمی پذیرد ویران نمی شود اساسش متین و رزین است و کنگره اش با آسمان می رسد و از هر خطری محفوظ و مصون است آن بنیان الهی است که در برابر صدمات شدید عالم مقاومت می کند و در مقام خود محفوظ و مصون و باقی و برقرار است. بجهت وقایع اولیه که در یزد واقع شد و چند نفر از احباب را قطعه قطعه کردند و سوزاندند، هم بواسطه و هم مکتوباً به امین السلطان که در ایام ناصرالدین شاه، و در آن موقع در نهایت استقلال و استبداد بود. پیغامی فرستاده شد. تقریباً عبارتش اینست: هر بنیانی به پایان بنیادش ویران گردد مگر بنیان الهی که پایان ندارد و الی الابد امن و امان، پس بهتر اینست که خدمت بدیوان الهی نمائی تا بایوان رحمانی راه یابی و بنیانی بنهی که انهدام نپذیرد. امین السلطان را گمان چنان بود که بنیان دیوانش باقی و برقرار است ولی عاقبت ویران شد.

جناب حاجی محمد جعفر مراغه ای شعری ترکی از جناب دخیل علیه غفران الله و رحمة ه در باره شهدای یزد خواندند که ذکری از جناب دخیل شود. فرمودند، جناب دخیل ببغداد آمد ایامی چند آنجا بود و بساحت اقدس مشرف شد و مظهر الطاف بی پایان گشت و الیوم در ملکوت الهی مانند شمع روشن است. دخیل جلیل است خدمت باستان مبارک کرده است سبب هدایت نفوس گردیده است.

بعد به جناب آقامیرزا علی اکبر فرمودند مناجات بخوان و بعد از تلاوت فرمودند: یک آخوند اینجا آمد از آن آخوندهای پرغرور بود. در اینجا از مناجاتهای عربی تلاوت می شد و این آخوند دائماً ذکر صحیفه سجادیه را می نمود و او را می طلبید. روزی جناب آقاسید احمد

مرحوم افنان این موضوع را به من گفتند. صحیفه سجادیّه به این شخص داده شد، ممنون شد و رفت. بعد آمد و آن را آورد گفتم چرا برگرداندی؟ گفت یک وقتی این صحیفه خیلی در نظر من رونق داشت حال که این مناجاتها را شنیدم دیدم صحیفه سجادیّه پیش اینها هیچ رونقی ندارد.

جناب آقامیرزا علی اکبر عرض کردند حاجی حیدر مرحوم علّت تصدیق خودشانرا برای ما می گفتند می فرمودند در مجلس با جناب نیّر و سینا صحبت شد به قانون علمی از عهده جواب برنیامدند تا اینکه لوح خراسان را زیارت کردم، ملاحظه نمودم که آیه "جُندُ هنالک مهزوم من الاحزاب" از آیات فصیحۀ قرآن است ولی اگر بنا باشد بنظر انصاف یک آیه غیر فصیح در تمام لوح خراسان پیدا کنیم همین آیه است که در آن لوح نیز آمده است و این سبب ایمان من شد.

فرمودند: احبّا باید ملاحظه و رعایت خانواده و بستگان او را داشته باشند.

شنبه ۱۱ محرم سنه ۱۳۲۸، جناب آقامیرزا علی اکبر عرض کردند مقصد از اصحاب کهف چیست؟

فرمودند: مقصد از اصحاب کهف نفوسی بودند که از احوال دنیا گذشته اند مقصد این خاک عنصری نیست مقصد آن کسانست که از شدت انجذاب بنفحات الهی بحق مشغولند، مثل اینکه بکلی از این عالم بی خبرند. در این جهان خواب هستند و در آن جهان بیدار. کهف، کهف ایمانست.

عرض کردند، آن بنیان چه بود؟

فرمودند: آن بنیان الهی است آن کهف محبت جمال مبارکست آن بنیان مبنی بروصایا و نصایح جمال مبارکست "حبّک کهفی المنیع و ملاذی الرفیع".

عرض کرد مقصود از کلب چیست؟

فرمودند نفوس پستی که در ظلّ آن نفوس بودند، ملاحظه کن که چه کهف منیعی است که با وجودی که جمیع دول و ملل عالم در نهایت تعرّضند و در نهایت امن اینجا جمع هستیم. چه کهفی از این بهتر است؟ در وسط دریا خشکی لذت دارد در توی آتش برداً و

سلام لذت دارد. این لذت دارد که ما با وجود جمیع اعداء در ظلّ او نشستیم و در لحن خوش صحبت می‌کنیم. سردی خود چه اهمیتی دارد ولکن اگر انسان در وسط آتش باشد و خنک باشد لذت دارد. آیا کھفی از این مصون‌تر و محفوظ‌تر است؟ لاوالله.

عرض کردند مقصود از گاوی که در تورات امر شده است بنی اسرائیل ذبح کنند و در قرآن ذکرش بسیار است چیست؟ فرمودند آن گاو هم نفس بوده است که در برابر نفس مقدّس امرالله مردود بوده این است که فرمودند ذبح کنند تا آنکه نفس مقدّس امرالله زنده شود یعنی ترک متابعت از نفس خود کنند مقصود از ذبح ترک متابعت از او است. بسیسیاری از نفوس بر حضرت موسی برخاستند یکبار هفت‌هزار نفر منافق در میانشان پیدا شد که غیبت حضرت را غنیمت شمردند و گوساله پرستیدند. حضرت موسی حکم غریبی کرد فرمود همدیگر را بکشید منافق‌ها را واداشت که همدیگر را کشتند.

قارون شخص معتبر و از اقربای حضرت هارون یعنی پسرعموی ایشان بود. او نیز بر حضرت موسی قیام کرد و هجوم نمود و در گوساله‌پرستی از دیگران متابعت کرد بدین جهت حضرت موسی لوح‌ها را شکست. حضرت موسی از هارون پرسید چرا متابعت دیگران کردی؟ گفت ترسیدم بگوئی چرا بنی اسرائیل را تفریق کردی و سبب پراکندگی آنها شدی. امتحانات همیشه بوده و هست تازگی ندارد در جمیع دورها و کورها امتحان حاصل می‌شود که اگر حقّ است بصورت حقّ درآید اگر غیر حقّ است و ظاهری است بصورت ظاهر درآید. کسی که در باطن مغرض است و در صورت ظاهر اطاعت امرالله می‌کند اگر بگوید من مغرضم کسی نزدیک او نمی‌آید لابدّ براین است که یک عنوان دیگر می‌کند. هارون هرچه خواست عنوانی کند نیافت لذا گفت من ترسیدم بنی اسرائیل متفرّق شود ... و اظهار نداشت که محبّت گوساله مرا به این کار واداشت. جمیع نفوس علما و فضلا و مشایخ که همیشه مجادل حقّ بودند عنوان بود مثلاً ملأ محمدمقانی خودش را در گل می‌انداخت و فریاد میکرد یا رسول‌الله ببین چه بر سر ما می‌آورند. ابن ذئب بالای منبر می‌رفت و بر شریعت‌الله ناله میکرد که ای مردم شریعت‌الله محو شد، عقاید فاسد شد، اساس الهی بهم خورد، پیغمبر فراموش شد، امام از خاطر رفت و قرآن متروک شد. عنوان این بود ولکن



حقیقت حال محض حفظ ریاست و اجرای شهوات نفس و هوای شخصی بود. برای اینکه مردم ببینند شخصی ... مو را پریشان کند، بر سر خود زند و ناله کند که ای وای شریعت الله از دست رفت، عبادت نماند، خشیت الله نماند، فسق شیوع یافت، خطیات احاطه کرده و مردم از خدا غافل شده اند!

شخص بیهوش و بی فکر توجه به لفظ می کند ولی انسان ذکی فکر می کند که این شخص را چه علتی به این امر واداشته است. مقصد ملامحمدممقانی حفظ ریاست و شهرت و ازدیاد آن بود اما بظاهر وقتی فتوای قتل حضرت باب را صادر کرد گفت ای مسلمان ها این میگوید من سید اولاد رسول هستم. این سید را می بینید شریعت رسول را پایمال کرد، این سید را می بینید میگوید قرآن را از میان بردارید، این سید را می بینید میگوید قبر سید الشهداء جد مرا خراب کنید و برای نوکر من قصر و بارگاه بسازید! اگر او صریحاً میگفت مرض ریاست دارد عکس العمل مردم جاهل چه بود؟ چه کسی به حرف او گوش میداد؟

خصوصت روزنامه ثریا

در یکی از ایام تشرف حضرت عبدالبهاء اشاره به خصوصت های روزنامه ثریا فرمودند. نشریه ثریا یک نشریه اخبار هفتگی بود که در قاهره\_ مصر، در سال ۱۳۱۶ ه ق مطابق با سالهای ۱۸۹۸\_ ۱۸۹۹ میلادی انتشار یافت. بدو تحت نظر و مدیریت میرزا علی محمدخان اهل کاشان اداره می شد و بعداً زیر نظر فرج الله خان انتشار یافت. این نشریه شهرت بسزائی یافت و در طول دوره استبداد هیچ روزنامه دیگری تا این اندازه مورد استقبال قرار نگرفته بود.

میرزا محمدعلی خان این نشریه را در دومین سال انتشار به سیدفرج الله واگذار نمود و خود روزنامه پرورش را تأسیس کرد.

حضرت عبدالبهاء در لوح ابن ابهر میفرمایند:

... اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت. در بدایت با علی محمدخان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند بعد بهم زدند سبب عداوت میرزا علی محمدخان شد روزنامه پرورش احداث کرد و به جهت عداوت با صاحب ثریا نهایت مذمت را از احباء

علی‌الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود و در مجالس و محافل افترا و بهتان زیاد زد و حال آنکه ما ابداً تعلق به هیچ روزنامه نداریم ...

جناب میرزا علی‌اکبر رفسنجانی

جناب طراز در باره همراه و همکار و معاضد ارجمند خود جناب میرزا علی‌اکبر رفسنجانی اظهار میدارند در طهران در منزل یکی از احباب در لوحی که به افتخار آن شخص بود ملاحظه شد حضرت عبدالبهاء به خط مبارک مرقوم فرموده بودند:

... چه میگوئی میرزا علی‌اکبر خود را فدای امر مبارک کرد ...

جناب طراز مینویسند:

حضرت عبدالبهاء دست روی شانه میرزا علی‌اکبر نهاده و فرموده بودند میرزا علی‌اکبر بیا من آن روح تبلیغ، آن جان تبلیغ را به تو بگویم ... سعی کن مردم را دوست بداری، قلباً مردم را دوست بداری، اگر تو مردم را دوست داشته باشی آنها ترا دوست خواهند داشت وقتی که ترا دوست داشتند آنچه بگوئی می‌شنوند. میرزا علی‌اکبر مناجات‌ها و الواح بسیاری از حفظ داشت، لوح ابن ذئب، رساله سیاسیّه، لوح توحید، کتاب اقدس ... را از بر نمود. وقتی که پس از سفر پنجساله به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدیم روزی آن حضرت در غیاب میرزا علی‌اکبر از من پرسیدند میرزا طراز میرزا علی‌اکبر خیلی آیات از حفظ دارد؟ عرض کردم بله. دوبار فرمودند: بین حبّ چه میکند؟

زندگینامه جناب علی‌اکبر رفسنجانی در این مختصر نمی‌گنجد اما وفا حکم میکند ولو در نهایت اختصار از منشأ و مال ایشان ذکری به میان آید.

جناب سهیل سمندری ضمن شرح مختصر درباره جناب علی‌اکبر رفسنجانی مینویسند:

ایشان در قریه بهرام آباد معروف به رفسنجان در خانواده‌ای مسلمان متولد شدند در طفولیت در مکتب به تلاوت قرآن پرداختند و خواندن و نوشتن آموختند. با دیوان خواجه و گلستان سعدی به خوبی آشنا گردیده و مقدمات عربی را فرا گرفتند به نحوی که معانی لفظی آیات مبارکه قرآنی را تا حدی می‌فهمیدند. در حدود سنین ۱۲ سالگی در اثر فوت پدر مجبور به ترک تحصیل گشته و شاگرد بنا شدند. جناب سمندری می‌فرمودند که جناب رفسنجانی

روزی اظهار نمودند ملاحظه کنید دستهای من از شانه تا سر انگشتان کشیده و بلند است. این به اثر کشیدن آب و گل در دوسطل بوده که چند سال پای کار بنا می‌آوردم. ایشان بلند قد و سوخته رنگ بودند. در هفده هجده سالگی با ذخیره ای که از شغل شاگرد بنائی و قناعت به جا مانده بود به راهنمایی و مساعدت بعضی از خیرخواهان دگّه عطّاری و کاغذ و قلم فروشی در بازار دایر میکنند. و نظر به داشتن تقوی و درستی و خوش قولی و تعصب شدید اسلامی مورد توجه مردم واقع میشوند. یکی از احبّا که در بازار دگان داشته به فکر تبلیغ ایشان میافتد و با هزار زحمت به عنوان تلاوت قرآن در اسحار رمضان با ایشان مربوط میگردد. پس از یکدوره مطالعه قرآن معنی آیه‌ای که دالّ بر معانی تازه‌ای بوده سؤال میکند. آقامیرزا علی اکبر که فوق العاده باهوش بود و رگه‌ای از سوء ظن هم در وجودش بوده برای گمراه نشدن فوراً ترک رفاقت میکند بطوریکه اگر گاهی از جلوی دگان این بزرگوار ردّ میشده است روی بر میگردانده تا وی را نبیند. سال دیگر ماه رمضان مؤمن بهائی با عذرخواهی و اشاره به آیه مبارکه الكاظمین الغیظ ... دوباره به ختم قرآن میپردازند. شخص بهائی از میرزا خواهش میکند که چون شما عربی میدانید و من نمی دانم لطفاً مفاد آیه‌ها را برای ما بیان بفرمائید. به این ترتیب به تدریج آقا میرزا علی اکبر متوجه عظمت مطلب میشوند و طالب ملاقات با احبّا میگردند و موفق به تصدیق امر می‌شوند و خود نیز افرادی مانند میرزا علی اکبر رفیعی را تبلیغ میکنند. اقدامات تبلیغی ایشان بر ملا میشود و در اثر هیاهوی مردم ناچار دگان را به قیمت ناچیزی میفروشند و به طهران آمده جزو شاگردان حضرت صدرالصدور قرار میگیرند و از شاگردان برجسته ایشان میشوند. در ضمن قدری زبان انگلیسی و فرانسه میآموزند. جناب سمندری میفرمودند که میرزا علی اکبر با وجود همه کارها، هر روز یک غزل در معارج عشق و یکی در معارج عقل میسرودند. بنده در سفر شش ماهه به رفسنجان مجموعه‌ای دست‌نویس از اشعار ایشان را زیارت کردم. جناب میرزا علی اکبر به خاطر شرکت در سفر پنجساله مورد الطاف الهیه واقع شده و در لندن جزو ملتزمین رکاب حضرت عبدالبهاء بودند. سفری هم ایشان را به سویس فرستادند و سفری مأمور آلمان فرمودند. میرزا مقداری آلمانی خواندند و مرتّب در فکر ازدیاد معلومات بودند.

جناب طراز راجع به مراجعت ایشان به ایران مینویسند:

جناب میرزا علی اکبر رفسنجانی در حدود سی هفت یا سی هشت سالگی حسب الامر مبارک به ایران مراجعت مینمایند و در یکی از بالاخانه های سرای حاجب الدوله که محل رفت و آمد احبّا بوده منزل میکنند حضرت عبدالبهاء فرموده بودند احبّا و دوستان رعایت احوال ایشان نمایند. من از قزوین در آن ایام رفتم طهران دیدن ایشان، مشاهده کردم در آن اطاق تنها زندگی میکنند، از روی ساعت و دقیقه اغذیه مختلفه ترتیب داده با نهایت دقت برای تقویت و تحصیل صحّت، هر چند ساعت مصرف میکنند و نیز مداوا می فرمایند. عرض کردم شما را چه شده؟ گفت گرفتار مرض مهلک سل و تب لازم شده ام و مجبورم مراقب خود باشم شاید شفا حاصل شود. در اروپا اماکن خوش آب و هوا مخصوص این نفوس ترتیب داده اند که بوسیله غذاهای لازمه سرساعت و دقیقه، و ادویه مرتّب و منظم مداوا میکنند اما اینجا میسر نیست. این ترتیبی که من در اکل و شرب و صرف ادویه لازم برای خود داده ام و به جلسات و دعوت احبّا برای حفظ آنها از سرایت مرض نمی روم آنها را متوهم کرده که عقل را از دست داده ام. به ایشان گفتم هوای قزوین بسیار لطیف و به اثر باغهای بسیار که تا یکی دو فرسخ اطراف آن را احاطه کرده است عالی و تمیز است. تشریف بیاورید با هم به قزوین برویم. من به این نیت آمدم که شما را با خود ببرم. همه گونه مراقبت و مواظبت میکنم. حضرت حکیم کریم ... تشریف دارند تحت مداوا قرار میدهند و به فضل حق بزودی خوب خواهید شد و به خدمت آستان مقدّس دوباره قیام خواهید نمود. هرکاری کردم که ایشان را ببرم قبول نکردند و گفتند در این گوشه چون رفت و آمدی نیست این مرض به کسی سرایت نمی کند اما آنجا احبّا فوق العاده مهربانند می آیند و من نمی توانم مانع شوم آنوقت مثل من گرفتار می شوند. بعد از چندی شنیدم ایشان به رفسنجان رفته اند.

"میرزا علی اکبر خود را فدای امر مبارک کرد ..."

روابط دو مبلغ جوان در طول اسفار طولانی به دوستی صمیمانه و فداکارانه ای انجامید. جناب علی اکبر رفسنجانی در معیت جناب طراز بعد از یک سال سفر به خراسان و عشق آباد و مرو و قصبات و نواحی آن حدود، حسب الامر حضرت عبدالبهاء برای استراحت مختصر

و کوتاه به طهران بازگشتند و جناب طراز به قزوین آمدند و چهار ماه زمستان و سرما در قزوین ماندند. همین که فصل سرما گذشت جناب طراز چند روز قبل از اعیاد رضوان برای اجرای دستور حضرت عبدالبهاء به طهران رفتند تا به شیراز عزیمت نمایند ولی راه‌های فارس ناامن بود و مبلغین جوان ادامه سفر را صلاح ندانستند و مدتی در طهران در انتظار بهبود وضع آشفته ناحیه توقف نمودند. پس از چند ماه جناب سمندر آنان را به قزوین فرا خواندند. اقامت آنها در قزوین دو ماه طول کشید.

روزی جناب رفسنجانی به والده جناب طراز گفتند من باید لله این مطلب را عرض کنم که فی الحقیقه در این اسفار پسر عزیز شما با من مدارا می‌کرد. در صورتی که من معاون ایشان بودم ولی او بود که به جوهر محبت و خضوع رفتار می‌نمود و در هر امری مرا بر خود مقدم می‌داشت.

جناب طراز در این باره می‌فرمودند من همیشه رعایت ایشان را می‌نمودم. عرایض که عرض میشد، در آخر مینوشتم، علی اکبر و طراز الله. ابدأ در هیچ شأنی خود را مقدم نشمردم. تمام الواحی که در این اسفار از قلم مرکز میثاق نازل شد، اصل آنها را برای مسرت خاطر و اطمینان خاطر ایشان به ایشان تقدیم کردم و برای خود از روی آنها سواد برداشتم. الآن معلوم نیست اصل این الواح مبارکه کجاست.

جناب طراز با روحی مستبشر از عنایات مولای رؤوف و مهربان به زادگاه خویش مراجعت کرد. علل احضار جناب طراز به ارض اقدس و اعزام ایشان به قزوین پس از اسفار طولانی، در دو لوح مبارک یکی خطاب به طرازیه خانم و دیگری خطاب به معصومه خانم مذکور است.

هو الله

ای ورقه رحمانیه ... حضرت طراز را به شرق و غرب و شمال و جنوب فرستادم در هر اقلیم نغمه و آواز بلند کرد و چنان گلبانگی زد و شهنازی بلند نمود که نفوس را به استقامت بر امر مبارک دمساز و همراز نمود قدری علیل شد لهذا چندی در جوار تربت مقدسه مولی الجلیل راحت نمود حال او را به قزوین محض راحت و آسایش روزی چند میفرستم تا مدتی در آن

کشور به خدمات مشغول گردد و بعد فکری جدید شود و به تبلیغ امر نور مبین سیر و حرکت خواهد نمود و علیک البهاء الابهی ع ع

هو الله

ایتهالمشتملة بنار محبة الله حمد کن خدا را... جناب میرزا طراز دیباچه ایمان و ایقانست و شاهباز اوج محبت حضرت بی نیاز چندی بود که در سبیل الهی آواره هر دیار بود حال به قزوین فرستادیم تا به دیدار او کام دل و جان شیرین نمائی و علیک البهاء الابهی ع ع

فصل یازدهم

اختتام سفرهای پنج ساله، مراجعت به قزوین  
دوران تشرف دو ماهه و کسب فیوضات از محضر حضرت عبدالبهاء خاتمه یافت. بعد از اسفار تبلیغی که متجاوز از پنج سال (۱۳۲۳ الی ۱۳۲۸) بنا به اراده و دستور حضرت عبدالبهاء انجام دادند بنا بر توصیه مرکز میثاق به قزوین مراجعت نموده و مقیم گردیدند. اولین اقدام لازم پس از بازگشت اشتغال به کار برای امرار معاش بود زیرا جناب سمندر فعالیت تجارتي را بالمره ترک نموده و تمام اوقات به خدمات امری مشغول و مألوف بودند. حضرت عبدالبهاء به جناب طراز در ایام تشرف اخیرشان فرموده بودند به قزوین بروید، هرچه جناب سمندر فرمودند اطاعت کنید. و در جواب عرض جناب طراز که مایل نیستند دوباره به تجارت و امور مالی مشغول شوند فرمودند میرزا طراز کمش خوبست!  
لذا ایشان بر حسب توصیه حضرت عبدالبهاء دوباره به کسب و کار مشغول شدند و در ضمن به خدمات امری و اجتماعی پرداختند و در هر دو فعالیت معنوی و صوری مؤید و موفق بودند.

طرازیه خانم همسر جناب طراز هم در آن اوقات تمام وقت خویش را صرف اداره مدرسه توکل بنات قزوین نموده و همراه با اداره آن مؤسسه بدیع امری، به اداره امور منزل و پذیرائی مستمر از مبلغین و مسافری و زائرین و متحرّیان حقیقت قائم و مشغول بودند.

یکی از وقایع مهم که در اوایل سال ۱۳۲۸ قمری اتفاق افتاد مربوط به جناب قائم مقام الملک کاشانی و برادرشان جناب مختار السلطنه میباشد. جناب طراز از این وقایع چنین یاد کرده اند:

جناب قائم مقام همراه با یک نفر از احبای دهات طالقان که توسط یاران به ایشان معرفی شده بود به قصد تشرّف به ساحت اقدس به قزوین آمده به منزل حضرت سمندر وارد شدند. من دیدم شخصی را که همراه آورده اند اگرچه نفس مؤمن مشتعلی است ولی نمی تواند در چنین سفر دور و دراز و در طی راهها از عهده خدمات لازمه بر آید... به جناب قائم مقام عرض کردم این شخص را مرخص بفرمائید من شخص لایق و مناسبی را همراه شما می فرستم. جناب ایشان فرمودند من باید هرچه زودتر حرکت کنم زیرا تمام افراد خانواده من ... و دیگران همه دشمن امرالله و در نهایت تعصب و بغض و عداوتند. اگر بفهمند من در راه زیارت حق هستم بر سر من هجوم آورده مانع می شوند. لذا اخوی، آقامیرزا عبدالله را خدمتشان معرفی کردم که از طریق رشت و انزلی و اسلامبول به ارض مقصود بروند. حضرت آقاباباجان (جناب سمندر) راهنمایی و سفارشات لازمه را به اخوی فرمودند و حضرات با سرعت به طرف رشت رهسپار شده و با اولین کشتی از انزلی به بادکوبه رفتند. هنوز ده روز نگذشته بود خانواده ایشان مطلع گردیده و مادرشان به پسر دیگرش مختار السلطنه، میگوید همه جا شایع شده برادر بزرگتر تو دیوانه شده و از دین مقدس خاتم الانبیاء خارج گردیده، برای دیدن عباس افندس به عکا رفته است. باید هرچه زودتر خود را به او برسانی حتی اگر پشت دروازه عکا رفته باید او را برگردانی.

یکروز صبح زود دیدم چکش در را به قوت و شدت میکوبند بطوریکه همگی نگران و مضطرب شدند. من بسرعت بسمت در دویده و به عادت معمول پرسیدم کیست؟ مخاطب

با لحنی تند مرا به گشودن درب خانه امر نمود. وقتی درب منزل را باز کردم دیدم شخصی است با لباس دیوانی که همراه با چند سوار نظامی آمده است. او پرسید خانه شیخ کاظم بابی اینجاست؟ عرض کردم بله. گفت به قائم مقام بگو برادرت مختار السلطنه آمده تا تو را به طهران ببرد، مادرمان منتظر است. من با نهایت ادب عرض کردم بسیار خوب بفرمائید پیاده شوید، کلبه ما را به قدم خود مزین فرمائید. او باخسونت دستور قبلی را تکرار کرد و گفت ما فرصت نداریم باید زود برگردیم. دوباره من با خضوع و خشوع عرض کردم امر جنابعالی مطاع است اما شما الساعه از راه رسیده اید، اقلأً یک استکان چائی میل بفرمائید و اندکی رفع خستگی کنید ولی وی باز هم با شدت تقاضایش را تکرار کرد. این بار من نیز متقابلاً با صدای تحکم آمیز به او پاسخ دادم و اظهار داشتم برحسب فرمایش پیغمبر اکرم که فرموده اکرموا الضیف، من مأمور و موظفم که میهمان را با نهایت محبت و احترام پذیرائی کنم و شما هم طبق قوانین مقدسه اسلام نباید پذیرائی و اکرام را رد کنید. مختار السلطنه در حضور سواران و ندیمش که منشی او بود بعد از شنیدن سخنان من و دلیل محکم اسلامی، راهی جز پیاده شدن نداشت. حضرات را در نهایت تکریم به خانه وارد کردیم. مختار السلطنه و منشی را به اطاق مخصوص میهمانان بردیم و همراهان به اطاق تنزیه هدایت شدند و صبحانه شاهانه اعیانی حضورشان نهادیم. مختار السلطنه با مشاهده قطعات خط نویسی درشت: یا علی الاعلی، یا بهی الابهی، کن مع الله معک، و قطعات کوچکتر از کلمات مکنونه مثل: "ترسم از نعمه ورقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوی و جمال گل ندیده به آب و گل باز گردی" که در اطاق قرار داشت تا حدی فوران آتش فرو نشست. منشی وی خطاط بود. او نیز بعضی سؤالات نموده و جواب حکیمانه شنید. من به مختار السلطنه گفتم برادر شما پنج شش روز است حرکت فرمودند و حضرت عباس افندی در رمله اسکندریه تشریف دارند لزومی ندارد جنابعالی به عکا بروید. شما میتوانید از اسلامبول با کشتی یکسره به اسکندریه بروید.

ایشان با منشی خودشان مدت یک هفته در منزل جناب سمندر ماندند و پذیرائی شاهانه از آنان ادامه یافت. من در هر فرصت مباحث امری مطرح کردم و بدین ترتیب بر اطلاعات



حضرات افزوده شد ولی با این آب‌ها عداوت وی شسته و برطرف نمی‌شد تا بسوی مقصود  
عزیمت فرمود و در طول راه با خود میگفت اگر به رمله برسم با یک حرکت عباس افندی را  
کشته و جهان اسلام و بالاخص ایرانیان را از شر این طریقه باطله نجات میدهم...!

شرح تشرّف مختارالسلطنه را جناب میرزا منیر نبیل‌زاده که در آن ایام در حضور مبارک  
حاضر بودند نگاشته اند. مضمون یادداشت‌های ایشان اینست که در آن روز خیمه‌ای برپا بود  
و جناب نبیل‌زاده به جهت ورود و تشرّف مختارالسلطنه پرده خیمه را بالا نگاهداشته و  
ملاحظه میکنند حضرت عبدالبهاء در قسمت بالای خیمه بر صندلی جالسند و شخص  
دیگری در حضور ایشان نیست. این قسمت حدود هفت متر با محلّ ورود فاصله داشت.

حضرت عبدالبهاء به خطاب مهیمن میفرمایند: جناب مختارالسلطنه،

شد غلامی که آب جوی آرد آب جوی آمد و غلام ببرد

دام هر بار ماهی آوردی ماهی این بار رفت و دام ببرد

مختارالسلطنه با آن هیکل پر طنطنه از جای کنده شد، جلو صندلی روی پاهای مبارک  
افتاد و از هوش رفت. هیکل مبارک به احبّای حاضر فرمودند جناب مختارالسلطنه را به اطاق  
برده بخوابانید و روی او را بپوشانید سرما نخورند تا به هوش آیند.

مختارالسلطنه یک روز حضور حضرت عبدالبهاء عرض میکند در قزوین آقامیرزا طرازالله  
نهایت محبّت را مجری داشت. هنگام پذیرائی با چائی و میوه و یا گستردن سفره غذا، در  
هر حال با تلاوت آیات و کلمات حضرت بهاءالله در لوح سلطان و الواح مبارکه خطاب به  
ملوک و بزرگان جهان و نقل احادیث به تبلیغ من مشغول بود.

حضرت عبدالبهاء در جواب او فرمودند میرزا طراز درس نخوانده و به مدرسه نرفته،  
کلمه‌ای از آنچه آخوندها میخوانند ندیده، آنچه می‌گوید ناشی از فطرت است. او جوهر  
خلوص و تقوی است. آنچه میگوید منبعث از تأییدات ملکوت ابهی است. من از او راضی  
هستم.

در اوائل سال ۱۹۱۰ میلادی شرکت پارسیان شعبه‌ای در قزوین دائر کرده و جناب طراز به‌مدیریت شرکت مذکور دعوت شدند. توسعه این مؤسسه که در اثر فعالیت های ایشان حاصل شده بود بسیار مورد تشکر و تقدیر صاحبان آن واقع گردید. ضمناً در طی این دوران با مراکز امری متعدّد مکاتبه مینمودند و همچنین در سمت منشی محفل روحانی قزوین خدمت میکردند.

آخرین فرزند جناب طراز (مهدی) در جولای ۱۹۱۱ متولّد شدند و دوسال نیم بعد طرازیه خانم همراه با کودک خردسالشان برای تشرّف عازم ارض اقدس شدند. این تشرّف مقارن با بازگشت حضرت عبدالبهاء از اسفار غرب بود و جناب طراز بواسطه طرازیه خانم از حضور مبارک طلب هدایت در باره تغییر شغل نمودند و در نتیجه به تجارت شخصی اقدام کردند. بنا به امر حضرت عبدالبهاء جناب طراز قریب هفده سال در قزوین اقامت نموده و حجره تجارت داشتند و معاملات تجاری ایشان با تجّار و سایر طبقات و بانک و ادارات دولتی شهر برقرار بود. مورد اعتماد و احترام همه بودند و چون در ابلاغ امرالله به نفوس مستعدّه از هر طبقه بالاخص تجّار و علما میپرداختند به نام امر مشهور و معروف بودند و القابی به ایشان از طرف آنان داده شده بود.

در دفتر یادداشت هایشان در باره اوضاع تجاری و اقتصادی خود مینویسند:

در یک روز هر قدر مال التجاره میخواستیم، میتوانستیم بخریم ...

بهیچوجه محتاج سرمایه پولی برای تجارت نبودیم. همه تجّار افتخار میکردند و ... واسطه می فرستادند که از آنها خرید کنیم ... رونق تجارت ما در آن ایّام طوری بود که محسود اهل سرا و محلّ اعتماد و اطمینان کلّ بود.

جناب طراز نه تنها در کار تجارت خصوصی بلکه در امور مالی مربوط به جامعه بهائی فردی امین و مورد اطمینان حضرت عبدالبهاء بودند درجه اعتماد آن حضرت را از این عبارات که خطاب به جناب امین و درباره حقوق الله است و در دوره جنگ جهانی اول، هنگامی که جناب طراز به تجارت مشغول بوده‌اند صادر گردیده است میتوان استنباط نمود.

... در کرمانشاه بانک عثمانی تشکیل شده بتدریج خود شما یا جناب باقراف یا شخص بسیار امینی مانند آقامیرزا طرازالله سمندری قزوینی به بانک تسلیم نمائید. در دوران حضرت ولی امرالله این ثقه و اعتماد نسبت به جناب طراز استمرار یافت. از جمله در توقیع آن حضرت خطاب به فاطمه خانم افنان در مورد ارسال کتاب نفیس مستطاب ایقان مذکور است:

... این آثار نفیسه را تسلیم بنده صادق امین آستان مقدس جناب آقامیرزا طرازالله سمندری نمائید ...

#### خدمات در دوره اقامت در قزوین

خدمات جناب طراز در این دوران در درجه اول اقدامات تبلیغی بود و خانه ایشان بدل به دارالتبلیغ گردیده بود. در این منزل بفراخور احوال نفوس، حشر و پذیرائی به عمل میآمد. مجالس و محافل خصوصی و عمومی تشکیل میشد. جشن های بزرگ منعقد میگشت، کلاسهای درس امری برای اطفال و جوانان و نسوان دایر بود.

سالیان دراز جناب طراز عضو محفل روحانی قزوین بودند و در سمت منشی محفل انجام وظیفه میکردند. و در این دوران حضرت عبدالبهاء چندین لوح به افتخار ایشان مرحمت فرمودند.

<هوالله قزوین جناب میرزا طرازالله ابن سمندر  
هوالله

ای شمع طراز رخی در نهایت حسن و جمال افروخته داری صبیح و ملیح و جمیل و جلیلی زیرا پرتو محبت الله در جبین مانند نور مبین میدرخشد صباحت و ملاححت اینست و فی وجوههم نضرة النعیم تا غبار عبودیت آستان مقدس زینت روی و موی است پرتو جمال از شمایل انسان ساطع و لامع الحمد لله تو بان فائز و جمیع آن خاندان، پس بشارت باد تو را و جمیع خاندان حضرت سمندر نار موقده را و علیک التّحیة والتّناء ع

لوح دوم در همان سنه ۱۳۲۸ در جواب عریضه ایشان که مبنی بر استدعای کسب موفقیت در تبلیغ و خدمت تقدیم شده بود، عنایت گردید و باعث انبساط خاطر جناب طراز در استمرار اقدامات مخلصانه ایشان شد.

قزوین جناب آقامیرزا طراز الله علیه بهاء الله الابهی ۷ ج ۱۳۲۸  
هو الله

ای منادی پیمان نامه شما رسید ببارگاه احدیت عجز و لابه گردید و طلب عون و عنایت شد تا آن نفس مؤید مصدر الطاف بیحصر و بیحد گردد و بتبلیغ امر مبارک موفق شود مطمئن باش که نفثات روح القدس دمیده و افواج ملاً اعلیٰ بنصرت رسیده و جنود ملکوت ابهی پیایی متتابعاً نازل و عون و صون شدید حاصل ربّ انّ عبدک طراز اخلص وجهه لوجهک الکریم و بلّغ نبأک العظیم و هدی الناس الی الصراط المستقیم و وفقته علی خدمه عتبتک بفضلک المبین و جعلته آیه حبّک بین العالمین ربّ اجعله لی شریکاً و سهیماً فی عبودیّتک بین المخلصین انک انت الکریم انک انت الرحمن الرحیم ع

<تهیه و انتشار نشریه

جناب طراز مدّتی قبل از صعود حضرت عبدالبهاء و تا شش سال بعد از ولایت حضرت شوقی ربّانی، به انتشار اخبار امری که بوسیله چاپ عکسی تهیه میکردند ادامه داده و آن نشریه را بصورت زیبا و جالبی در آوردند.

تهیه نشریات در آن زمان کار آسانی نبود. ایشان بوسیله مکاتباتی که با جوامع مختلف بهائی داشتند اخبار را از نقاط دور و حتی خارج از ایران دریافت میکردند و پس از آن که اخبار مورد لزوم و ضروری را استخراج نموده و منظم و مرتّب میکردند به خطّ خود با جوهر مخصوصی که سرخ رنگ بود می نوشتند و بوسیله اسباب ژلاتین به صورت نشریه ای تکثیر می نمودند. ابتدای هر نشریه با عکس یکی از مشاهیر امر و شرح حیاتش آغاز میشد بعد اخبار محلی و جهانی که حائز اهمیت بیشتر بود درج میگردد و بوسیله عکاس کلیه صفحات عکسبرداری میشد و سپس با کاغذ عکاسی مخصوص، نسخ متعدّد و لازم تهیه میگردد. اخباری که به وسیله مراسلات میرسید هرگز قطع نمی شد و نشان تداوم مکاتبات

ایشان با افراد و جوامع بهائی و هم چنین رضایت‌مندی آنان از انتشار این نشریه بود. احبّای قزوین اول نفوسی بودند که از برکت دریافت اخبار خوش ترقّی و تعالی امرالله در جهات اخری، پیوسته مسرور و افروخته بودند. معمولاً تعداد صد نسخه از این نشریه آماده میکردند و به نقاط مختلف ایران و حتّی خارج از کشور ارسال میداشتند.

ارسال اخبار از طرف جوامع و افراد بهائی و در عوض وصول نشریات نامبرده مبادله‌ای جالب و مؤثر محسوب می شد. اقدام ایشان مورد تشویق و تقدیر حضرت عبدالبهاء بود و پس از صعود مرکز میثاق مورد توجّه حضرت ولیّ امرالله قرار گرفت و یاران مقیم ارض اقدس در مکاتیب خود ذکر می نمودند که نشریات تهیّه شده در محفل دوستان و در محضر مولای مهربان قرائت میشد.

در اوایل ولایت حضرت شوقی ربّانی یکی از نشریات حامل عکس و وصف حال مبارک بود.

نمونه‌ای از مطالب نشریه مذکور که بنام (اخبار امری) با خطّ و انشاء زیبا و فصیح جناب طراز نوشته و تهیّه شده است ذیلاً درج میگردد:

اخبار امری

۲۳ تیر ماه ۱۳۰۵

محفل روحانی قزوین

۴ محرم ۱۳۴۵ شهرالکلمات ۸۳

شماره ۱۲۳

بنام همایون غصن ممتاز

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

۱\_ الحمدلله از آستان مقدّس ارض اقدس پاکات خوش تاریخ از فائزین بلقay نور مبین و طائفین حول رضای محبوب عالمین که مبشّر صحّت و سلامت هیکل مبارک و عائله مقدّسه است رسیده و زیارت شده و از نفوذ کلمه الله و علو امرالله در خاک فلسطین و

بالاخص حیفا که محلّ اشراق انوار آفتاب عنایت است کاملاً حکایت نموده و بشارت داده و افئده و قلوب متمسکین و متمسکات بحبل ولای مبارکش را حیات تازه و مسرت بی اندازه بخشیده.

۲\_ از اوّل سنه الی حین چند دسته مسافرین و مسافرات محترم بعد از زیارت و طواف اعتبار مقدّسه مبارکه علیا و تشرف به لقای دلبر بیهمتا وارد و این مستضعفین را بماء بیانات و بشارت و عنایات حضوری که از فم اطهر استماع نموده آنچه را بچشم سِرو سر مشاهده کرده سقایه و آبیاری نموده حرکت فرمودند، از تشکر این نعمت بواقع عاجز و قاصریم و جدّاً نهی شدید عظیم مبارک را از دخالت در امور سیاسی بهر اسم و رسم که باشد بیان کردند چه که عاقبت آن وخیم است و دخالت در آن مخالف تعالیم ربّ رحیم و مغایر اصول امر نبأ عظیم تأکیدات اکیده بر اتّحاد حقیقی معنوی واقعی و عفو و اغماض در امور و عمل بوصایا و سجایا و تعالیم ربّ غیور و غفور.

۳\_ محفل روحانی و لجناب مهمّه امری و مجامع و مجالس عمومی کلّ کمافی السّابق دائر و برقرار و هر یک در قسمت و خدمات راجعه بخود حتی المقدور و المیسور و رعایت حکمت منزوله در آثار و الواح حضرت مکّم طور فتور نپسندیده و انشاءالله نمی پسندیم و بعجز و انکسار از آستان مقدّس حضرت مختار موقّیّت تامّه و قیام بلاعود برای خدمت و عبودیّت در امرالله مسّلت نموده و مینمائیم

۴\_ لجنه صندوق خیریّه در سنّه ماضیه همّت نمایان نموده و بجمیع قوی در جمع اعانات معمولی و فوق العاده برای مصاریف باهضه که پیش آمده کوشش نموده و حوالجات محفل را پرداخته و بهمم عالیّه عموم احبّاء عباد و اماء امور ولو بزحمت بوده اداره شده امیدواریم بلطف الهی در این سنّه جدید بموقّیّتی عظیم نائل گردند و گردیم.

۵\_ لجنه معارف (تعلیم و تربیت) هم در این سنه با وجود اینکه بحوادث و موانع مهمّه مصادف شده الحمدلله امتحانات مدرّسین بنین و بناتش بد نبوده و در موقع امتحان نهائی شش ساله باحضور ریاست محترم معارف و هیئت ممتحنه تلامذهاش خوب از عهدّه برآمده الحمدلله با عدم اسباب از هر جهت و تنگی قافیّه از هر حیث باز امتیاز بر سایر

مدارس این شهر داشته‌اند و این نبوده مگر بواسطه فضل و عنایت الهی و جنبهٔ للهیت معلّمین و معلّمات که حتّی المقدور منظور داشته‌اند. لهذا محفل روحانی از کارکنان مدرّسین مذکور تشکر مینماید و امیدوار است بهمم عالیّه ایشان روز بروز معارف این حزب در این شهر توسعه یابد و شهرهٔ آفاق گردد و از هر حیث تلامذه‌اش بر تلامید سایر مدارس تفوّق جویند. لیس ذلک علی الله بعزیز.

۶- لجنه خادمین و خادّات اطفال دروس اخلاق حمد خدا را در قسمت خود قصور نموده‌اند و بوظایف روحانی خویش همه هفته مشغول بوده‌اند منتها آنها هم گاهی بحوادث و موانعی برخورد و بزودی در رفع و دفع آن کوشیده با حضور نمایندگان محفل روحانی و لجناب سائره امتحان داده و کلاس پنجمی نیز تأسیس نموده و خادمین و خادّات خوب میدانند که این مؤسسه مقدّسه بنصّ قاطع الهی اهمّیت تامّه دارد روز بروز بر توسعه و استحکام آن میکوشند تا اخلاق روحانی بحول و قوهٔ الهی جزء لاینفک وجودات اطفال شود و آداب و اطوار پسندیدهٔ حق، خواسته از بدو طفولیت تزریق بآنها گردد تا در آتیّه نزدیکی حائز همه نوع کمالات و معلومات روحانی و مادّی شوند کمال تشکر را محفل روحانی از مساعی ایشان دارد.

۷- لجنه تسوید آیات نیز بخدمت خود اشتغال دارند نسخ اوّلیه نزدیک باتمام است امیدواریم نسخ ثانی عنقریب شروع و بنصرت و مدد الهی خاتمه یابد و این امر مهمّ اتمام پذیرد و انجام این خدمت جالب و جاذب فیوضات روحانیّه و سبب و علّت فتوحات و ظهور بشارات صمدانیّه شود انشاء الله تعالی.

۸- از جمیع نقاط داخله و خارجه و مدن و قصبات اوراق اخبار روحانی و مجلّات امری که هر یک حکم مائده آسمانی داشته و دارد رسیده و میرسد و در مجامع عمومی عباد و اماء قرائت میگردد و سبب روح و ریحان و مزید اطلاعات این افسردگان میشود ماضعفا را بقصور و غفلت در اجرای وظائف روحانیّه خودمان متذکّر میدارد بنحویکه بر موفّقیت آن حقائق نورانیه غبطه برده و بر سرعت سیر ایشان در خدمات که از هر جهت گوی سبقت را از ما ربوده‌اند حسرت میبریم و تمنا و آرزوی پرواز در آن هوا و فضا مینمائیم و از افکار

بدیعه‌شان استمداد می‌طلبیم و بآیة مبارکه لاتیسوا من روح الله ولا تقنطوا من رحمة خود را امیدوار مینمائیم.

۹\_ از خدا می‌خواهیم که مصائب وارده بر احبّاً در این سنه و دماء مسفوکة مقدّسه مبارکه برادران عزیز و آه و حنین ایّام و لیالی و سرشک خونین خواهران و مادران بهائی و جزع و فرع اطفال معصوم بیگناه ایشان در قصبه جهرم باین اخلاق رذیله و عادت قدیمه و سبعیّت و درندگی غافلین و معرضین از حق خاتمه دهد و این فئه قلیله و اغنام مظلومه و نهالهای مغروسه بدست باغبان احدیه از ظلم اعدا در آتیه محفوظ و مصون مانند آنّه قویّ قدیر و بالاجابة جدیر. قوله یا اسم جود لولا کتاب سبق من عندنا لارینا الغافلین و الظالمین ایّنا اعلی و اقدر در این ظهور اعظم ملاحظه نموده‌اید که چه مقدار از اعدا را بقوه عظیم اخذ نمود مع ذلک احدی متنبّه نشده و کلّ از باده غفلت مدهوشند و از شطر رحمت الهی بعید و لکن عالم بظلم حامله شده سوف یرون الظالمون ما عملوا فی ایّام الله المهیمن القیوم. انتهى

۱۰\_ حضرت حاجی آقای واعظ علیه بهاء الله جداً هفته‌ای دو روز به عده‌ای از امام‌الرحمن که بشوق و ذوق تمام حاضر میشوند تدریس درس تبلیغ مینمایند و الحمدلله از مساعی و زحمات ایشان ثمرات و نتایج حسنه بظهور رسیده امیدواریم در آتیه هر یک از تلامذه بتربیت و تعلیم و تدریس دیگران مؤید و موفق شوند بعون الله و عنایته

طرازالله\_ منشی محفل

در صفحه اول نشریه نوشته شده است:

آنچه متحدالمآلها و اوراق اخبار و مجلات از داخله و خارجه زیارت شده بقرار ذیل است  
حیفا\_ بیروت\_ اسکندرونه\_ اسلامبول\_ مصر\_ بمبئی\_ رنگون\_ کراچی\_ شنکای\_ بغداد\_  
عواشق\_ عشق آباد\_ بادکوبه\_ مرو\_ قهقهه\_ خورشیدخاور\_ مسکو\_ لندن\_ نیویورک\_  
طهران\_ قم\_ کاشان\_ اصفهان\_ نجف آباد\_ یزد\_ سیرجان\_ رفسنجان\_ بندرعبّاس\_  
کرمان\_ دهج\_ انار\_ عراق\_ ملایر\_ کرمانشاهان\_ صحنه\_ همدان\_ نراق\_ نیشابور\_  
مشهد\_ قوچان\_ محمدآباد\_ دره جز\_ فاران\_ بشرویه\_ خیرالقری\_ بیرجند\_ شیراز\_ جهرم\_



نیریز\_ آباده\_ دزدآب\_ همّت آباد\_ کوشکک\_ بارفروش\_ بندرجز\_ ساری\_ رشت\_ پهلوی\_ لاهیجان\_ لنگرود\_ سیاه کل\_ دیلمان\_ شهبسوار\_ تبریز\_ ارومیه\_ مراغه\_ خوی\_ زنجان\_ کله درّه\_ ککن\_ محمّدآباد.

آدرس: کتبی میرزا طراز الله؛ تلگرافی طراز

<در آن اوقات نشریّه Star of the West در ماه مارچ ۱۹۱۰ به دو زبان انگلیسی و فارسی که قسمت فارسی بنام نجم باختر معروف بود در امریکا تأسیس یافته و منتشر می شد و به ایران نیز ارسال می گردید. یکی از شماره های منتشره این نشریّه به دست ارباب جرائد ایران افتاد و باعث ایجاد عکس العمل های ناموافق آنها شد. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جناب طراز به این مسئله اشاره نموده و میفرمایند:

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از لطائف معانی آن عواطف قلب روحانی فوران یافت فی الحقیقه نامه های آن جانهای پاک مورث سرور و روح و ریحان است ... اما مسئله نجم باختر که در رشت بدست بیگانگان افتاد حکمتی در آن بود تأثیراتی خواهد نمود اصحاب جرائد سهو فرمودند اوراق بهائیان آفاق را احاطه نموده است نه ایران، استهزاء و هذیان اصحاب جرائد سبب رسوائی خود آنان است زیرا باید زبان بشکرانه بکشایند که الحمد لله ایران چنان نفوذ در امریکا نموده که چنین جرائدی نظیر نجم باختر تأسیس گشته این جای شکر است نه شکایت و این سبب عزّت ایران و ایرانیان است نه ذلّت فما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً یاران الهی را فرداً فرداً تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار مختصر اینست که عبدالبهاء در نهایت اشتیاق است و علیک و علیهم البهاء الابهی ع

اهمیت نشریات از بدایت ظهور امر الهی واضح و عیان بود. موقع شناسی جناب طراز و کوششهای بی دریغ ایشان موجب شد که این نشریه به هر نقطه ای که میرسید مورث سرور احباب میگردد و در مجامع عمومی به سمع جمع یاران میرسید و در محدودیت محیط اجتماعی آن روز یکی از منابع دریافت اخبار امری شناخته میشد. افراد و مجامع بهائی نیز

متقابلاً با ارسال خبرهای محلی در اکمال آن همکاری و معاضدت نمودند و ناشر مصرّ و فعّال را با مساعدت های خود مطمئن ساختند تا در این طریق باقی ماند و به اقدام مؤثر و نافع خویش ادامه دهد.

### استنساخ و تسوید الواح

شهر قزوین یکی از مراکز گنجهای ثمین آثار و الواح بود. استنساخ الواح اصل، از آغاز ظهور این امر الهی یعنی از دوره حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاءالله تا آخر دوره میثاق، در این شهر زیر نظر ایشان انجام گرفت. وقتی دستور استنساخ الواح از مولای حنون به ایران رسید، جناب طراز به سمت منشی محفل روحانی قزوین انجام وظیفه میکردند. ایشان به محض وصول دستور مبارک، با جدّیت تامّ و اقدامات مؤثر به خدمت قیام کردند، نفوسی که واجد صلاحیت بودند برای کمک به این امر دعوت نمودند و با وجود مسؤولیت های بسیار دیگری که داشتند، در عین حال که بر جزئیات کار نظارت مینمودند خود نیز شخصاً قسمتی از جریان امر را عهده دار شدند. بیش از دو سال این کار خطیر و دقیق جریان داشت تا به پایان رسید و از مجموع الواحی که در قزوین جمع آوری شده بود تعداد ۱۸ مجلد تهیه شد و به حضور مبارک تقدیم گردید.

جناب طراز از سنین ده یازده سالگی به تسوید الواح و آثار مبارکه مشغول شدند و با علاقه و اشتیاق فراوان به این عمل مبرور تا آخر عمر ادامه دادند که در ضمن تاریخ حیات ایشان در موارد متفاوت از آن ذکر گردیده و در این کتاب به بعضی از آنها اشاره میشود.

جناب طراز در سفرهای طویل با کنجکاوی در صدد یافتن آثاری بودند که در دسترس عموم احبّاً قرار نداشت. در یکی از سفرهایشان به اصفهان در منزل میرزا اسدالله خان وزیر لوحی را در میان اوراق ایشان زیارت کردند که امروز بنام یکی از الواح اتحاد معروف است. این لوح به خطّ حضرت بهاء الله بود. بدون درنگ از آن رونوشت برداشتند و طبق معمول خودشان که همیشه آنچه به دست میآوردند با دوستان تقسیم میکردند، رونوشت را به همه جا فرستادند و به مصر نیز ارسال داشتند تا در کتاب ادعیّه حضرت محبوب چاپ شود.

اکنون لوحی که مطلع آن با "هو" آغاز میشود سومین لوح ائتّحاد است و در کتاب مذکور بچاپ رسیده است.

اقدام دیگر ایشان تسوید دستخطی از حضرت بهاءالله، از دوران کودکی آن حضرت است که در فصول بعد شرح آن داده شده است. هم چنین جمع آوری و تسوید توابع حضرت ولیّ امرالله در دوره خدمت جناب طراز در دفتر محفل مرکزی ایران است و مجموعه‌ای از الواح و توابع خطاب به خودشان را نیز در چند مجلد خوشنویسی نموده اند.

علاوه بر تسوید آثار و الواح بیشمار، جناب طراز به تسوید مدارک و اسناد تاریخی و نوشتجات معتبر متقدّمین مبادرت می نمودند که یکی از آنها نامه جناب ابوالفضائل خطاب به یک شخص مهمّ در آباءه است و دیگر سوادبرداری از تاریخ جناب فاضل مازندرانی است.

روشن بینی و آینده نگری در خاندان جناب سمندر از نسلی به نسل بعد انتقال یافت. صورت برداری از روی خطّ الواح اصل و مقابله آنها، نگارش تواریخ و ضبط وقایع، حفظ و نگهداری اشیاء متبرکه و مرقومات مؤمنین اولیّه و متقدّمین عالی مرتبت امرالله از جمله اقدامات قابل ملاحظه ای بود که بعد از صعود جناب سمندر توسط بعض فرزندان ایشان ادامه یافت و وصایای حضرت بهاءالله در لوح خطاب به جناب سمندر: "... باید حزب الله در صیانت و حفظ الواح جهد بلیغ نمایند..." دنبال گردید. نتایج حاصله از این اقدامات مجدّانه، هدایای ارزشمندی بودند که در دوره حضرت ولیّ امرالله به مرکز جهاجهانی بهائی تقدیم گردید و برای نسل ها و جوامع آینده امر محفوظ ماند.

صعود جناب سمندر

در لوح نازله از قلم اعلی میفرمایند:

و اما حکایت عفو و مغفرت بعد از عرض امام وجه این آیات نازل قوله تعالی: یا سمندر علیک بهائی و عنایتی قد غفرک الله فضلاً من عنده و ما تقدّم من ذنبک انه هو ارحم الراحمین نسئل الله ان یؤدک فی کلّ الاحوال علی ذکره و نصره امره و یقدر لک ما

قدّره لاصفيائه و يكتب لك اجرالمقربين و المخلصين من قلم عطائه انه هو الغفور الرحيم  
انتهى

در نیمه زمستان سال ۱۹۱۸ - ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ه ق، جناب شیخ محمد کاظم سمندر به عوالم الهی صعود نمود و جناب طراز، از مهر و سروری پدر بزرگوارشان که در دوره میثاق نیز مطمح نظر و فضل حضرت رحمان بودند محروم گردید. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک که مدّتی قبل از این واقعه اسف انگیز نازل گردیده است در مورد جناب سمندر میفرمایند:

<هو الله ق جناب آقامیرزا طراز الله ابن جناب سمندر علیه بهاء الله الانور  
ای نهال جنت ابهی از لطف قدیم و فضل عظیم ذات قدیم امیدوارم که از فیض سحاب عنایت در جو بار احدیت طراوت و لطافت زاید الوصف یابی و در کلّ احیان از نسائم مهیب میثاق پر اهتزاز باشی. اول ثابت بر میثاق سمندر نار سدره سیناء حضرت والد را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ نما و بگو ای بنده پاینده دیرین جمال ابهی در هر دمی بخاطر آئی و در هر نفسی در قلب عبدالبهاء بگذری در عتبه مقدسه چون سر بنهم دعا و ندبه نمایم ای رحمانم ای متّانم ای حیات روح و جانم بنده پروفایت سمندر نار عشق را در فاران روح و ریحان و سیناء ملکوت عرفان و آتش تجلی حرارت محبت پایدار فرما و مظهر الطاف بی پایان نما زیرا بفضل و موهبت چون ذهب ابریز از آتش امتحان و افتتان بارخی تابان در آمد اینست فضل ابدی اینست عنایت سرمدی و البهاء علیک. ع ع  
اخوان را تکبیر ابداع ابهی ابلاغ کن در کلّ احیان بذکرشان مشغولیم و همچنین ورقه ثابتة نابتة راسخه امة الله المهیمن القیوم والده را و همچنین سائر ورقات را. ع ع  
پس از درگذشت جناب سمندر خاندان بزرگ ایشان روال زندگی پدر را دنبال کردند. در حقیقت نصایح حضرت عبدالبهاء بود که آنان را به مراحم حق امیدوار فرموده و خطّ مشی زندگانی راستین را در غیبت عنصری پدر محبوب و ممتحن معین و مشخص نمودند.  
در لوح محمد بشیر در باره بازماندگان سمندر میفرمایند:

از صعود حضرت سمندر روح المخلصین له الفدا نهایت تأثر و تحسّر حاصل آنچه ذکر شود بیان مافی الضمیر مستحیل عنقریب مناجاتی ارسال میگردد از قرائت آن انتقال خواهید یافت که حزن و الم و همّ و غمّ بچه درجه حاصل گشته ولی الحمد لله که آن دوحه ریاض موهبت فروعی در نهایت لطافت و روحانیت باقی گذارده که شمع او را روشن و مزرعه او را گلشن نمایند.

حضرت عبدالبهاء پس از صعود جناب سمندر زیارت نامه ای برای جناب ایشان و لوح مفصلی برای بازماندگان مرحمت فرمودند  
هو الله.

النّفحة المعطرّة و الرّائحة المعنبرة السّاطعة من جنّة الابهی تمرّ علی جدثک المنور و رمسک المعطر ایها السّمندر و الباز الاشهب و عقاب الاوج الاکبر اشهد أنّک هتک السّبحات و خرقت الحجابات و کشفت الظّلمات بقوّة الآيات البیّنات و لبّیت للنّداء المرتفع من ملکوت الابهی و هدیت الظّماء العطاش علی عین الیقین و ینبوع الحقّ الیقین و دعوتهم الی النور المبین و ارشدتهم الی الصّراط المستقیم و اعلیت ذکر ربّک بین العالمین و ما وهنت منک القوی اذ اشتدّ اللّوم من اهل الشّقاء و کنت فی کلّ یوم علی خطر عظیم تحت سیوف الظّالمین و فدیت روحک فی کلّ حین و نطقت بالبرهان العظیم و اقامت الادلّة القاطعة و الحجّة الدّامغة للملحدین اثباتاً للحقّ و ازهاقاً للباطل استغراقاً فی بحر الهدی و قضیت ایامک متجرّعاً کأس المرّ المذاق فی سبیل نیر الآفاق مع ذلك ثبت علی الميثاق و تبرّئت من اهل النّفاق و اجتنبت زمرة الشّقاق و دللت الكلّ علی ثبوت الاقدام و مقاومة الاقوام و المنافرة من اللّثام النّاقضین للعهد و المعارضین للحقّ اسئل الله ان يجعل سلالتک سالکین فی المنهج القويم ثابتین علی الصّراط المستقیم حتّی یصفّوا زجاجک و ینوروا سراجک و یسلکوا فی منهاجک و یجعلوا مضجعک محفوفاً بطبقات النور النّازلة من سماء ربّک الغفور و یطیبوا قلوب من والاک و من یحوم حول حماک و یشکروا من خلقک و سواک انّ ربّی حنون علیک و انّنی ولوع بک و متمنّ زیارة رمسک.

و علیک البهاء الابهی ۲۸ ذیقعدة ۱۳۳۷ عبدالبهاء عبّاس

قزوین منتسبین حضرت سمندر نار موقده علیهم بهاءالله الابھی

هوالله

ای بازماندگان آن نفس قدسیه نجم ساطع لامع حضرت سمندر غضنفرجمه لاهوت در مدّت حیات بترویج آیات بیّنات مشغول و بخرق حجابات اهل شبهات مألوف و بترتیل کلمات تامّات مانوس دقیقه‌ای فتور نفرمود و در جمیع موارد مانند جبل باذخ ثابت و راسخ بود بنیانی متین و بنیادی رزین و رصین در این دور بدیع بنهاد که کنگره‌اش بملأ اعلیٰ رسد قدر این زحمات او را بدانید و در اکمال این بنیان بکوشید و شجره طیبه که در ارض فردوس غرس نموده آبیاری نمائید یعنی روش و سلوک او بگیرید و باخلاق و خوی او جلوه نمائید تا این شجره اصله ثابت و فرعه فی السّماء و یوتی اکله فی کلّ حین گردد جمیع رفتار را تطبیق بگردار او نمائید تا هریک شاخه برازنده از آن شجر شوید والولد سرّابیه گردد زیرا حسن اخلاق چون باشرف اعراق جمع شود نسبت حقیقت گردد والاّ اگر سوء اخلاق بشرف اعراق معارضه نماید نسبت مقطوع زیرا مجاز است نه حقیقت آنّه لیس من اهلک آنّه عمل غیر صالح، امیدوارم که از عنصر جان و دل آن نور مجسم و روح مصوّر باشید وصیّت نامه ایشان ملاحظه گردید در نهایت روح و ریحان مرقوم گردیده بود وصیّت نامه باید چنین باشد جمیع باید دستورالعمل از این گرفت. دگان زرگری که متعلّق بحق و بامانت در تصرف ایشان بود. ثلث از سهام وراثت غیر موجود که راجع به بیت‌العدل است هر زمان که تشکیل گردد و حال راجع بمرکز عهد وجه اجاره آنرا بدختر مرحوم حاجی حسن تسلیم نمائید ...

جناب طراز در تاریخ مختصر و مجمل که درباره حیات پدر بزرگوار مرقوم نموده‌اند ضمن یادآوری اوضاع جامعه بهائی، در اعزاز پدر بعض خدمات ایشان را ذکر میکنند:

پدرم اسفار عدیده از قزوین به رشت و گیلان و طهران نمودند. ولکن چند سفر آن به امر و اراده مبارک و مخصوص خدمت و اجرای وظائف اوامر آن‌ماه طلعت بود و الحمدلله ثمّ شکرأ له در همگی موفق و مؤید بودند و مورد لطائف عنایات و اعطاف واقع شدند و شاهدهی اعظم و اتم در ذکر آن اسفار که فضلاً از لسان شفقت و قلم مبارک جاری و صادر

شده نداشته و ندارم. چون ایشان در آثار مبارکه حضرت نقطه روح ماسواه فداه دقیق و عمیق و مطلع بودند و در اول دوره بواسطه مذاکرات و محاورات با حضرات یحیائیه در این مباحث ورزش داشتند احباء را عموماً و جوانان آن دوره را خصوصاً به اعتراضات مهمه اهل بیان بعنوان سؤال و جواب که رساله آن اکنون موجود است آشنا کرده و باجوبه کافیه وافیه به نصوص قاطعه در بیان فارسی و عربی و توقیعات بدیعه و آثار عظیمه سائره حضرت نقطه ارواحنا لدمه الاطهر فداء مطلع و آگاه و متذکر و پرانتباه می فرمودند لذا چند ماهی در طهران و چندی در رشت و قزوین که محل اقامت ایشان بود بیشتر از همه مشغول بودند.

در آن سنوات مخصوصاً در گیلان بعضی از آن قوم جهول رخنه در مبتدیان تازه و نفوس ساده بی اطلاع نموده لاینقطع همه روزه ساخته ها را خراب و سبب ایذاء و اذیت ناطقین و احباب بودند محفل مقدس روحانی ایشان را از قزوین طلبیدند و مجلسی بنام تدریس بیان و تفهیم نکات و دقایق مکنونه مسطوره مرموزه مختومه آن تأسیس نموده کاملاً حضار را به نکات مهمه و اجوبه دندان شکن و جملات ساده محکم متقن در اثبات امر مقدس حضرت من یظهره الله جل ذکره و ثنائیه مطمئن و متیقن نموده صف معرضین را پراکنده و سنگر منحوسه را مطمور نموده مؤمنین موقنین و مقبلین راسخین را فرح و نشاط و رسوخ و انبساط چندین برابر افزوده با وجهی روشن و قلبی بتأییدات الهی شاد و خورسند مراجعت فرمودند طوبی بجنابه و بشری لحضرت و نعیماً لمقامه.

کذلک سفری حسب الامر بطهران نمودند که در اجوبه اعتراضات معرضین و افترات مبغضین و تألیفات مجعوله بعضی مستشرقین باصول و اساس شریعه رب العالمین حضرات برگزیدگان متصاعدین الی الله حضرت آقاسید مهدی گلپایگانی و حضرت آقاشیخ محمد علی قائمی محترم حضرت نبیل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و حضرت نعیم آن واقف بر موز کتب عتیق و جدید و قرآن مجید سهیم و شریک و معین باشند. لهذا چند ماه در آن سفر بهجت اثر در طهران مصاحب و مؤانس آن وجوه نورانیه بودند و شب و روز در انجام آن منظور و مقصود کوشیدند تا الحمد لله به ساحل مقصود رسیدند و در ضمن به اکمال تاریخ مرقوم خود پرداختند و با نفوس مهمه در آن سفر ملاقات کردند و بقدر مقدور و فرصت

و میسور در نشر نفعات طیبۃ الہیہ و ہدایت نفوس طالبہ و سقایۃ گلستان الہی و بوستان رحمانی با خضوع و خشوعی کہ مخصوص خودش بود فتور و قصور نفرموده و با مسرت سرشار و شکر تأییدات حضرت پروردگار مراجعت نمود کلّ ذلک من فضل اللہ و تأییدہ و مواہبہ.

در لوحیکہ از قلم مرکز میثاق در کشتی سلیتک آمریکا نازل شدہ می فرمایند:

ای سمندر نارفاران الہی ... خدمات آن خاندان از بدایت طلوع صبح حقیقت تا این اوان مشہور جهان است و مشہود روحانیان گواہ عاشق صادق در آستین باشد احتیاج بیان نہ فی الحقیقہ آن خاندان سزاوار و شایان ہرگونہ عنایت است و این خدمت اخیرہ ضمیمہ آن خدماتست الحمد للہ نیت صادقہ و ہمت بارقہ و عبودیت دائمہ بقول شاعر: با شیر اندرون شد و با جان بدر شود، ظاہر و مصداق این شعر تحقق یافت .

سفر دیگر ایشان در سنہ ۱۳۳۲ ہجری قمری بود. ہیکل مقدّس میثاق از سفر چندین سالہ غرب بہ فلسطین و اراضی مقدّسہ مراجعت فرمودند و عرائض و اخبار ایران مرتباً مستمرّاً تلقاء وجہ می رسید و ضعف مبارک شدید بود و قوی بکلی از دست رفتہ بود و اطّباء حاذق و ماہر بنحو استدعا و التماس تمنّا نمودہ بودند کہ چندی ذات مقدّس از تقریر و بیان و تحریر اجوبہ دوستان خودداری فرمایند تا قدری اعصاب راحت نماید و خستگی برطرف شود و ضعف بہ قوت مبدّل گردد ولی چطور ممکن بود. دلبر شرق از غرب عودت فرمودہ و قرار و آرام از احبّای شرق اخذ شدہ ہمہ بی اختیار اذن تشرف می طلبیدند و آرزوی لقای آن ماہ جبین داشتند حتی نگارندہ تلگرافاً بجهت قرینہ خود طرازبہ خانم فرہادی و آقااسداللہ اخویشان و غیرہ اذن خواستم فضلاً اجابت فرمودند و تلگرافاً بہ کلمہ: مأذونند مفتخر و متباهی ساختند.

باری ورود مبارک شور و نشوری جدید در احبّای ایران انداخت و روح و ریحانی بدیع ایجاب و ایجاد کرد. ولی در این حال در طهران مشکلاتی تولید شد و بہ سمع الطف اعزّ امنع اعلی رسید و سبب حزن آن ورقاء احدیہ گشت لوحی از سماء مشیت بہ خطّ مبارک



محرمانه صادر و حضرات پدرم و حکیم کریم آن صاحب خلق عظیم را معاً امر بحرکت طهران فرمودند که بزودی بشتابید و رفع و حلّ مشکلات فرمائید.

لذا پدر بفوریت معاً بطهران مسافرت نمودند و پانزده روز توقّف کردند و با تأییدات غیبی و نصرت الهی رفع مشکلات نموده مؤیداً مظفراً منصوراً به قزوین مراجعت فرمودند.

در آن احیان قرینه‌ام طرازیّه تلقاء وجه طلعت عهد احدیّه حاضر و مشرف بوده که بی اندازه اظهار مسرت و رضایت و بهجت بی نهایت از احبّای قزوین فرموده تا باین کلمه منتهی شد که هروقت مشکلاتی در سایر جهات حاصل شود از قزوین برای رفع و دفع و اصلاح آنها می فرستم. الحقّ آن ایام قزوین بهشت برین بود و نفوس مبارکی بخدمت قائم بودند و روح اتّحاد در بین آنان موج بود و جوه نورانی قلوب فارغ و آزاد از غیر حبّ و عشق الهی مجالس در غایت گرمی محافل رشک خلد برین مدارس بنین و بنات کاملاً سبب امیدواری و محلّ اعتماد و اطمینان اهالی از اعالی و ادانی و امورات مادّی احبّاء بالنسبه به قزوین در کمال رفاهیت و آسایش و عبور و مرور مسافرین از هر سرزمین در لیالی و ایّام باعث تسریر قلوب مستضعفین. نعم الهیّه از هر جهت کامل بود و الطافش بتمام معنی شامل.

چنانچه حضرت مولیّ الوری در پایان سفر جناب سمندر به شمال کشور میفرمایند:

حضرت سمندر نار موقده میثاق الحمد لله آن حزب نفاق را در رشت مقهور و رسوا فرمودند و مفاد جاء الحقّ و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً را آشکار نمودند حال نیز بسیار لازم که جوانان را جمع نمایند و بدلائل و براهین و از نصوص حضرت اعلیٰ زبان بگشایند تا غافلان را بلکه بیدار کنند و این خفّاشان را از این حفره نجات دهند. حضرت حکیم و جناب سمندر الحمد لله موقّند و مؤید ...

حسب الامر مبارک، پدرم در طهران مجلس تدریس بیان و ادّله و برهان در مقابل یحیائیها بجهت جمعی از مبلغین جوان و طالبین اطلاعات عمیقه در دوره بیان داشتند و عکس نفوس مبارکه با حضور پدرم سمندر علیه غفران الله و بهائه موجود است در خزینه آثار خودم و در طهران هم در بعضی عائله‌ها خواهد بود. در این مجلس یک دور مسائل مهمّه بیان

فارسی و عربی و اشارات در سایر آثار مبارکه حضرت اعلی روحی لدمه الاطهر فداء را تدریس و تشریح و تبیین نمودند و پس از اتمام مراجعت فرمودند.

تعداد قریب ۳۰ نفر در کلاس حضور یافتند از جمله: جناب آقاسیدحسن هاشمی زاده، جناب مطلق، جناب آقامیرزاتقی خان قاجار، جناب ابن سینا، جناب رستگار، جناب اخوان الصفا، و از خانواده ارجمند و جناب میرزامحمدخان پرتوی بوده اند.

خدمات و اقدامات جناب طراز قبل و بعد از صعود پدر همچنان ادامه داشت. در آن دوره علاوه بر مجهودات ذکر شده، سفرهای کوتاهی به نقاط نزدیک قزوین به منظور تبلیغ و تشویق احبباً نمودند. از جمله سفر به قراء مجاور شهرهای قزوین و گیلان و طهران بود که نتایج بسیار سودمندی حاصل گردید. در سیاهکل گیلان والد شهید مجید جناب دکتر مسیح فرهنگی بوسیله جناب طراز تصدیق امر مبارک نمودند.

در مسافرت‌های بعد به قسمت‌های شمال ایران، پدر شهید نازنین جناب دکتر فرامرز سمندری بوسیله جناب طراز موفق به معرفت الله گردید و از ایشان اجازه خواست نام (سمندری) را به عنوان نام خانوادگی خود برگزیند جناب طراز توصیه نمودند از حضرت ولی امرالله کسب اجازه نمایند زیرا این نام، لقب اهدائی صاحب امر است و توسط منسویین انتخاب نگردیده است. استدعای ایشان به حضور مبارک تقدیم شد و بعزقبول حضرت ولی امرالله واصل گردید.

جناب طراز "آیت ثبوت و رایت استقامت"، خدمت در میادین دیگر را نیز وظیفه حتمیه خود شمرده و مجدانه سعی داشتند که از هر فرصت برای ارائه هرگونه خدمت استفاده سرشار برند و به سهم خویش در تحکیم بنیان جامعه بهائی همت نمایند.

عنایت حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا سیاوش با عباراتی کوتاه شارح آن خدمات و روح و اثرات آن میباشد:

... قزوین به وجود حضرت حکیم و جناب واعظ و طراز الهی بهشت برین است...

کلاس درس اسپرانتو ۱۳۲۷

جامعه بهائی قزوین از همان اوایل دوران ظهور حضرت باب راه ترقی و توسعه فکری پیش گرفته بود و به سرعت از سایر جوامع آن شهر جلو افتاده بود. سیر ترقی شامل زنان نیز گردید و در زمانی که اغلب آنان بی سواد بودند و فقط بعض نسون در خانواده های متمکن میتوانستند از سواد نسبی برخوردار گردند نسون بهائی در صدد بر آمدند زبان دیگری تحصیل کنند. در آن اوقات زبان اسپرانتو بسیار مورد نظر و توجه بود. برای اولین بار در ایران در سال ۱۳۲۷ مطابق ۱۹۱۹ میلادی با همت و پشتکار و پشتیبانی مردان روشن بین و مطلع جامعه بهائی، کلاس تدریس زبان اسپرانتو برای نسون تشکیل گردید و با استقبال فراوان روبرو شد. عده ای با اشتیاق در کلاس مزبور شرکت کردند و عده زیادتری توسط آنان با زبان اسپرانتو آشنا شدند.

#### صعود حضرت عبدالبهاء

صعود حضرت عبدالبهاء تجربه ای فوق العاده ناگوار و فاجعه ای سخت و جبران ناپذیر بود. جناب طراز از اوان جوانی تحت قیادت و هدایت آن حضرت پرورش یافتند و مراحل رشد روحانی و معنوی خود را پیمودند. در هر قدم مشمول عنایات مخصوص بودند و در بحر فضل مستغرق. مروری بر خاطرات ایشان شاهد این مدعا است که چگونه در اولین تشرّف، حضرت عبدالبهاء توجه خاص نسبت به جناب طراز نوجوان نمودند و پس از آن مفتخر به دریافت الواح متعدّد و اوامر مبارکه شدند و به القاب مهیمن طراز البهء و عبدالبهاء و رقّ البهء، منادی پیمان، طراز دیباج الحبّ، ثابت بر پیمان، طراز اقلیم راز، طراز جنت ابهی و بادیه پیمان... مخاطب گردیدند و در نهایت به کسب رضای مقتدای خویش نائل گشتند و به این بیان مکرم مفتخر گردیدند:

میرزا طراز الله فی الحقیقه طراز ربّانی و در نزد عبدالبهاء عزیز و جلیل و عظیم است.

جناب طراز سر تسلیم در برابر اراده حق فرود آورد. تخم امیدی که حضرت عبدالبهاء در دل و جان او نشانده و با نیشان مرحمت آبیاری نموده بودند اکنون نهالی بالغ گردیده بود و می توانست بیش از پیش در مقابل حوادث مقاومت و پایداری کند و حتی به حمایت و حفاظت نهال های دیگر در بوستان الهی موفّق گردد لذا با ثبوت و رسوخ کامل قدم به

دوران ولایت عهد گذاشت و در پهنه گسترش توسعه دایره امرالله داوطلب خدمات جدید گردید.

فصل دوازدهم

دوران ولایت امرالله

توابع صادره حضرت ولی امرالله

حضرت ولی امرالله پس از جلوس بر اریکه ولایت امرالله توابع متعددی خطاب به جناب طراز صادر فرمودند و در هر یک بنا بر ضرورت وقت و امکاناتی که در آن موقع وجود داشت ایشان را برای انجام امور متنوعه هدایت و دلالت نمودند. جناب طراز تا شش سال بعد از صعود حضرت عبدالعبدالبهاء در قزوین اقامت داشتند و به خدمات پیشین مانند انتشار نشریه و سفر به قراء و شهرهای نزدیک مشغول بودند.

توابع مبارکه به ترتیب سالهای نزول و صدور آنان که بر مبنای موقعیتهای خاص بوده است از سال ۱۳۴۲ ه ق، آغاز گردیده و در شهرهای مختلف ایران شرف وصول یافته است. اولین تویع به تاریخ ۱۴ جمادی الاول ۱۳۴۲ ه ق، در قریه اشتهارد واصل شد.

برادر عزیز و بنده مخلص مقرب درگاه کبریا را آنی فراموش ننموده و نمایم مطمئن بفضل و مواهب الهیه باشید و دقیقه‌ای محزون و مغموم و مأیوس نگردید زیرا در نزد حضرت عبدالعبدالبهاء عزیزید و هر دم مورد الطاف مخصوصه حضرت احدیت این عبد تعلقی مخصوص به آن حبیب و متعلقین و منتسبین آن نجم الهی حضرت سمندر نار موقده ربانیه داشته و دارم و آنی آن نفوس زکیه را از دعا فراموش ننمایم.

بنده آستانش شوقی

عوامل مخالفت‌ها، همچنانکه در اوایل دوره میثاق اتفاق افتاد بار دیگر در عهد ولایت امر سر از پرده استتار بیرون آوردند و شؤونات نفسانی و تمایلات فردی آنان به صور گوناگون نمایان گردید. اگر چه تعداد این افراد بسیار قلیل و محدود بود ولی هیاهوی اندیشه‌های

مخرب آنها در برابر اکثریت نفوس که از تالم و تحسّر واقعه صعود حضرت عبدالبهاء موقتاً خموش و ساکت گردیده بودند، به گوش میرسید.

دوره امتحانات شدید و غلیظ بود و مخالفت‌ها و خصومت‌ها محک ثبات و وفای یاران به عهد و پیمان الهی گردید. در میانه اختتام دوره میثاق و افتتاح دوره ولایت امرالله، در بعض جوامع بهائی وجود افراد ثابت قدم و در عین حال مدافع لازم و ضروری بود تا نفوس ساده دل را در برابر هجوم قضاوت‌های غیر عادلانه و انتقادات بی پایه حفاظت و صیانت نمایند و از بروز و یا سرایت مرض تمرد جلوگیری کنند.

جناب طراز به موجب توفیق ذیل پس از درگذشت پدر بزرگوار، رکن محکم و متین جامعه بهائی قزوین محسوب گردیدند

هو الله

نجل جلیل ممتاز آن‌سمندر نار موقده ربّانیه را آنی فراموش ننموده و نخواهم نمود فی الحقیقه دیده اب بزرگوار بلکه اعین عموم ابرار و اغیار را از حسن سیرت و اخلاق روشن نمودید و باکلیل جلیل موهبت الهیه مکّلل و سرافراز گشتید سراج وهّاج حکیم الهی را برافروختید و بوصایای حضرت عبدالبهاء دفاعی عجیب نمودید وجود همچو رکن رکینی در این ایام در مدینه قزوین لازم و تبلیغ از لوازم ضروریّه این ایام. یاران را تشویق نمائید تا به این امر خطیر بدل و جان لیلاً و نهاراً پردازند.

بنده آستانش شوقی

مورخ ۱۹ جمادی‌الاول سنه ۱۳۴۳ در مدینه قزوین زیارت گردید.

احبّای قزوین از صدر امر در زیر لوای حضرت مقصود گرد آمدند و در سراپرده معنویت آشیانه ساختند از همان اوان نیز مورد آزار دشمنان قرار گرفتند و هدف امیال و مقاصد سوء افرادی گشتند که در ظاهر ادّعی حبّ الهی می نمودند و در پنهان به انهدام بنیان امرش مشغول بودند. در چنین اوضاع و احوال، حضرت ولیّ امرالله دوستان را تشویق به تبلیغ

نفوس می نمودند تا بدین ترتیب هم مصائب حائله را فراموش کرده و هم به تحکیم و تقویت اساس اعتقادی خود کمک نمایند.

جناب آقامیرزا طرازالله سلیل حضرت سمندر نار موقده ربّانیه علیه بهاءالله العزیز الجمیل ملاحظه فرمایند

هوالله

حبیب روحانی مطمئن بتأییدات الهیه باشید و صابراً شاکراً مطمئناً بترویج دین مبین پردازید یقین است موفق خواهید شد. بنده آستانش شوقی  
مورخ ۱۹ شهر شعبان ۱۳۴۳ در قزوین زیارت شد.

قزوین سلیل حضرت سمندر جلیل آقامیرزا طرازالله علیه عنایة الله محبوبنا الجمیل  
هوالله الابهی

ایها الحیب الودود آنی آن یار باوفا را فراموش ننمایم چه که در سبیل حق فدائی حقیقیند و در اخلاق و رفتار قدوه ابرار مجامع تبلیغ را سراج وهاجند و آب بزرگوار را یادگاری بیهمتا. امیدوارم یوماً فیوماً بر موفقیّت بیفزایند و بمنتهی آمال فائز گردند. بنده آستانش شوقی  
مورخ ۸ ج ثانی سنه ۱۳۴۴ در مدینه قزوین زیارت شد.

جناب طراز، یار با وفا و قدوه اصحاب مذکور گردید و با جنبش و تلاش خلل ناپذیر خود، جوهر انجذابی را که در درون قلب و روان او جاری بود به منصفه ظهور رسانید.

قزوین جناب ... آقامیرزا طرازالله ابن سمندر زید اجلاله العالی

یار معنوی

از نامه اخیر نفعه جانبخش عشق الهی استشمام گردید فی الحقیقه آن یار با وفا در آن مدینه سراجی وهاجند و نوری لامع قدوه اصحابند و خادم حقیقی منقطع دلداده حضرت ربّ الارباب نزد اینعبد بسیار عزیزند و در سلک خاصان و روحانیان محشور نعیماً لکم بشری لکم علی هذه الموهبة العظمی در نهایت سرور و اطمینان مداومت در خدمات نمائید چه که اجرتان عندالله عظیم است عظیم.

بنده آستانش شوقی

مورخ ۲۲ آپریل ۱۹۲۶ ، ۲۵ شوال سنه ۱۳۴۴ در اوقات اقامت در قزوین زیارت شد. احساسات روحانی و وجدانی افراد را نمی توان با مرکب قلم بر روی صفحه کاغذ رقم زد. آن احساسات در عوالم علیا بر صفحه الواح مبارکه الهی ثبت و ضبط می گردد. ملاحظه تجلیات عشق رحمانی را دیده روشن بین لازم و بازتاب حبّ یار دیرین و قدیم را جز اعیان قلوب صافیه مشاهده و ادراک ننماید. این رازی است که جز حقّ قادر به توجیه و توضیح حقیقی آن نیست.

قزوین

محبّ معنوی آقای آقامیرزا طراز الله سمندر زاده زید عزّه و اجلاله یار معنوی با وجود تراکم مشاغل و غوائل بیاد آن نفس زکیّه مانوس و مألوفم در این جوار پرانوار فراموش نگردید زیرا سرّ آب بزرگوارید و مقتدای حقیقی ابرار و اخیار در همّت و خلوص، مشاراً بالبناید و در خدمت و ثبات آیه عظمی. طوبی لکم بشری لکم علی هذه العظیة الكبرى و الشرف الاسنی و المقام الاعلی.

بنده آستانش شوقی

در مدینه قزوین در تاریخ ۱۹ ذیقعدّه ۱۳۴۴ زیارت گردید. دایره نفوذ امرالله در ارکان عالم در توسعه و تزايد بود و اثرات حقائق مودوعه در آن در آفاق و انفس جریان یافته بود. چنانچه در تویح ذیل بیان میفرمایند:  
قزوین جناب آقامیرزا طراز الله سمندر زاده زید عزّه و اجلاله

هو الله تعالی

یار معنوی هزار شکر مولای توانا را لایق و سزا که باثرو عده های قاطعه مقدسه اش الویه فتح و ظفر موعود را بر اعلی قلل افراشته و در مقامات عالیه ولوله ای عظیم افکنده امراء و ملوک و خردمندان را شیفته و آشفته آئین مقدس نموده و در اقالیم سبعة ندای رنّان اسم

اعظم را مرتفع ساخته عنقریب ملاحظه خواهید نمود که چه قیامتی برپا گشته و چه پرتوی شمس حقیقت بر عالمیان انداخته و انّ جنّنا لهم الغالبون.

بنده آستانش شوقی

در قزوین در تاریخ ۱۹ ربیع الآخر سنه ۱۳۴۵ و در غره جمادی الاول سنه ۱۳۴۵ واصل و زیارت شد.

حضرت ولی امرالله مستمراً مواهب موفور مبذول داشتند و در توقیع منیع ذیل در غایت سادگی و زیبایی کلام، با ذکر عظمت و قدرت امر الهی در کشتزار قلب "بنده صادق درگاه الهی" و "اعزّ اصحاب" دانه های امید و اطمینان افشانند.

زاده سمندر جلیل حضرت میرزا طراز الله زید عزه و اجلاله

هو الله تعالی

یادگار آن شخص بزرگوار محزون و مغموم باشید و از حوادث و تلّونات عالم تراب ملول و افسرده مگردید ملاحظه نمائید که ید قدرت چه ولوله ای در عالم انداخته و بیچه سرعت و قوتی قلوب زبردستان را ربوده پس مسرور باشید و شاکر و مطمئن باشید که از اعزّ اصحابید و در صف اول مقربین وارد از خاصان حقّ محسوسید و در زمره برگزیدگان حقّ در این کور اعظم محشور طوبی لکم ثمّ طوبی لکم.

بنده آستانش شوقی

تاریخ توقیع فوق، ۲ جمادی الاولى سنه ۱۳۴۵ است و تاریخ وصول ۲۲ جمادی الاول در مدینه قزوین میباشد.

صعود میرزا عبدالحسین برادر ارشد جناب طراز

در سال ۱۹۲۶ برادر بزرگتر جناب طراز، جناب عبدالحسین سمندری که در بعض الواح مبارکه بنام سمندر زاده خطاب گردیده اند بعوالم الهی صعود نمودند. شرح زندگانی و خدمات متنوعه آن مرد بزرگ و اقدامات مهمه ایشان در ایران و ترکیه و عشق آباد و سایر نقاط، آنقدر وسیع است که جا دارد در آینده کتابی مفصل و جداگانه در باره ایشان نوشته



شود. از جمله خاطرات تشرّفات میرزا عبدالحسین به حضور جمال اقدس ابهی در اوقات مخصوص و در دورهٔ عزیمت جمال مبارک به کوه کرمل و بریائی خیمه‌گاه در آن نقطه است که امروز زیارتگاه اهل بهاء است. در آنروز جناب مشگین قلم تابلوی زرین و زیبائی حاوی یکی از الواح مبارکه و به شکل مرغ و مهذب تهیهٔ نموده و بحضور هیکل مبارک تقدیم نمود و جمالقدم پس از توشیح، این هدیهٔ نفیس را به جناب میرزا عبدالحسین عنایت فرمودند.

جناب میرزا عبدالحسین، فرزند ارشد جناب سمندر بودند. از بدایت زندگی در ظلّ تربیت پدر بزرگوار و جناب معلّم، تا حدودی زبان فارسی و عربی آموختند و میتوانستند آثار و الواح را صحیح تلاوت نمایند. خطّ بسیار زیبائی داشتند و کتب عدیده به خطّ خوش از الواح مبارکه نگاشتند. بعضی از این مجلّدات نزد فامیل بیادگار مانده است. مجموعهٔ کلمات مکنونه و بعضی مناجاتهای صادره از قلم اعلی و الواح مبارکه را در عشق آباد خطّ نویسی نمودند که در آنجا به همّت احبّای الهی به طریق چاپ سنگی بطبع رسید و انتشار یافت. ایشان صاحب صوت ملیحی بودند و بواسطهٔ تعلیم جناب معلّم با آوازهای کلاسیک ایرانی آشنا گردیدند. مطالعات تاریخی فراوان داشتند و از کتب مقدّسه و تاریخ ادیان اطلاعات بسیار اندوخته بودند. حالات ادب و نزاکت و وقار و در عین حال شوخ طبعی، ایشان را مجموعاً شخصیتی محبوب و دلپذیر ساخته بود. از بدایت جوانی در حجرهٔ تجارت پدر مدیریت داشتند و چند سالی هم نزد عمّ بزرگوارشان جناب محمّدعلی نبیل ابن نبیل قزوینی، در امور تجاری درمدینهٔ کبیره اسلامبول، کمک مینمودند. تاریخی در بارهٔ وقایع اسلامبول و نیز از احوال خود نگاشته اند که اصل آن در محفظهٔ آثار امری بین المللی میباشد.

ایشان پس از صعود جناب نبیل ابن نبیل به قزوین آمدند و با عموزادهٔ خود ساذجیه خانم، ازدواج کردند. در قزوین در مدرسهٔ بهائی توکل تدریس میکردند. مکارم اخلاقی ایشان زبانزد یاران و نزدیکان بود و ایادی امرالله جناب خاضع پیوسته خصوصیات آن مرحوم را می‌ستودند. میرزا عبدالحسین چند سالی در عشق آباد بسر بردند و با بعض یاران در امور

تجاری همکاری داشتند. ایشان مخاطب چندین لوح از قلم اعلی میباشند. یکی از الواح جمال اقدس ابهی که به افتخار ایشان نازل گردیده است ذیلاً درج میگردد.

عبدالحسین ابن جناب سمندر علیهما بهائی

بنام گوینده پاینده ندایت را شنیدیم و از شطر سجن بتو توجّه نمودیم و باین کلمات علیا که هر یک بمثابة آفتاب حقیقت از مطلع فم رحمن اشراق نموده ترا ذکر مینمائیم. لعمرالله هذا مقام عظیم و هذا المقام الذی کان امل المقرّین و المخلصین، انشاءالله بر حفظ آن موفق شوی. از عریضه ات عرف خلوص استشمام شد و حرارت محبت الهی مشاهده گشت. لعمری هذا ینبغی لک لنسبتک الی من سمیناه فی المنظر الاکبر بالسّمندر ان اشکر و کن من الذّاکرین انا ذکرنا اباک بذکر به نصب المیزان و مرّت الجبال. طویب لک و لابیک و عمّک و للذین فازوا بهذا المقام الاسنی ..."

جناب طراز علاقه شدیدی به برادر عزیزشان داشتند و فوق العاده به ایشان احترام میگذاشتند. در دوران زندگانی بیش از سایر برادران با میرزا عبدالحسین در امور تجاری و روحانی همکاری نمودند.

حضرت شوقی ربّانی پس از صعود جناب میرزا عبدالحسین ضمن صدور تویع مبارک، اظهار همدردی و عنایت در حقّ آن نفس نفیس و محترم فرمودند.

جناب آقامیرزا طرازالله سمندرزاده زید عزّه و اقباله

مورخ ۱۵ جمادی الاوّل ۱۳۴۵

هوالله تعالی

یار غمگین از خبر وحشت اثر صعود برادر نازنین بجهان علیین تأسّف و تحسّر و تأثر بی منتها حاصل. هرچند آن کوکب لامع از اینجهان تنگ متواری گشت ولی در آسمان ملکوت الله نورافشان و درخشان است آن یادگار سمندر جلیل از قفس تن برهید و به آب بزرگوارش در اعلی الجنان بیپوست از زندگانی نتایج و ثمرات کلّیه ببرد و در زمره مقرّبین محشور گشت.

پس محزون مباشید زیرا ختامه مسک شد و به آنچه آرزوی اهل بهاست نائل گردید.

بنده آستانش شوقی

تاریخ زیارت توقیع بالا ۲ جمادی ثانی در مدینه قزوین است.

جناب طراز به خط خود در زیر توقیع مرقوم داشته اند:

۱۷ نوامبر ۱۹۲۶ در صعود مرحوم آقامیرزا عبدالحسین داداشم علیه غفران الله

تلگراف دیگر این است:

سمندر توسط روحانی طهران

تسلیم برادرانه و ادعیه مشتاقانه شوقی

توضیح اوضاع جامعه بهائی آن دوران از حوصله این کتاب خارج است و در تاریخ عمومی امر نکات و جزئیات وقایع درج و ثبت گردیده است آنچه در تدوین این قسمت کتاب مورد نظر/ میباید درج شمای محیط از خلال کلمات و توضیحات مبارکه حضرت ولی امرالله در ادوار مختلفه و هم چنین نقشی است که جناب طراز در جریان بعض جزئیات و یا کلیات وقایع تاریخی بر عهده داشتند.

از حیفا بقزوین جناب آقامیرزا طراز الله سمندر زاده زید عزه و اجلاله

هو الله تعالی

یار معنوی دو نامه قبل نیز واصل و بر مضامین اطلاع کامل حاصل حقا که در موارد باسء و ضراء چون جبال راسیات ثابت و راسخید و با وجود موانع و مشاکل متنوعه متعدده در هدایت نفوس و تحکیم و تعزیز مؤسسات امریه ساعی و جاهد هذه نعمة و موهبة یتمسساها المقربون و تشتاق الیها قلوب المخلصین و لکم اجر موفور من الرب الغیور

بنده

آستانش شوقی

از حیفا بقزوین جناب آقامیرزا طراز الله ابن سمندر زید عزه و اجلاله

هو الله تعالی

یار دیرین نامه مختصری از قبل نیز واصل و از فحوایش رائحه معطری استشمام گردید زیرا دلالت بر ثبوت و انقطاع از ماسوی الله می نمود در این جوار آن برادر عزیز روحانی را بیاد آورم و از اعماق قلب مزید تأیید و توفیق خواهم علی الخصوص در این لیلۀ صعود ربّ معبود در روضه مبارکه بیاد و ذکر آن محبوب القلوب احبّاء مشغول و مألوف خواهم بود.

بنده آستانش شوقی

تاریخ توقیع ۵ خرداد سنه ۱۳۰۶، ۲۰ ذیحجه ۱۳۴۵ در مدینه قزوین زیارت شد.

توقیع دیگر از طرف هیکل مبارک مرقوم گردیده و در جواب عریضه ایشان است:

از حیفا به قزوین

۷ جمادی الثانی ۱۳۴۵

زاده سمندر جلیل حضرة میرزا طراز الله زید عزه و اجلاله

طراز دفتر عجز و نیاز، عریضه عبودیت فریضه به لحاظ مشرق عنایت الهیه فدیت رحمة هائز، فرمودند حزن در عالم رؤیا تعبیرش سرور است و مایوسی امیدواری و قهر علامت مهر و گریه سبب تبسم و خنده و چون کینونت انسان متذکر باشد و خویش را نسبت به اوج اعلی ذره ادنی داند این حالت سبب صیانت و حسن عاقبت شود و جاذب تأیید ملکوت احدیت گردد لذا امید چنان است که همواره در عبودیت اسم اعظم پر عجز و نیاز باشند و در خدمت احبّاء الله مفتخر و سرافراز.

و این به امر مبارک مرقوم شد. عبد ذلیل زرقانی

دستور محفل مرکزی طهران

عزیمت به آذربایجان

در سال ۱۹۲۷ جناب طراز الهی برای مطالعات تجاری به طهران رفتند و سه ماه در حجره جناب میثاقیه مشغول بودند ولی محلّ اقامت ایشان بنا به دستور مبارک در قزوین بود تا آنکه محفل مرکزی که قبل از محفل روحانی ملی ایران تأسیس شده بود بواسطه جناب ملا بهرام اخترخاوری از ایشان خواستند به آذربایجان عزیمت نمایند و به خدمات تبلیغی و

تشویقی مورد نیاز جوامع بهائی در نقاط دور و نزدیک در خطه آذربایجان پردازند. جناب طراز درخواست محفل مرکزی و موقعیت خودشان را دقیقاً طی دو عریضه به استحضار حضرت ولی امرالله رساندند و کسب تکلیف نمودند.

در آن زمان مؤسّسات امری، جدیداً تأسیس یافته و برای جناب طراز مشخص و معلوم نبود که آیا این تشکیلات میتوانند تصویب هیکل مبارک را تغییر دهند و محلی که برای ایشان تعیین شده بود عوض کنند. در جواب عریض تقدیم شده، توقیعی به شرح زیر از ارض اقدس واصل شد:

<هوالله

یار حقیقی و برادر روحانی

بر مضمون دو نامه اطلاع حاصل البتّه آنچه را محفل مقدّس مرکزی قرار دهند و از آنجناب استدعا نمایند بدل و جان قبول نمایند زیرا آن امنای محترم بشدید القوی مؤیدند و بالهامات الهیه ملهم قدر و اجر این اطاعت و جانفشانی در بارگاه الهی عظیم و جزیل است اینعبد آن فدائی و دلدادۀ امرالله را آنی فراموش ننموده و در اجرای این وظیفه مقدّسه و انجام این مأموریت مهمّه تأییدات جلیّه و خفیّه حضرت احدیه خواهم مطمئن القلب و مستریح الفکر باشید.

بنده آستانش شوقی

غره جمادی الاولی ۱۳۴۶ در مدینه مبارکه طهران زیارت شد

بعد از زیارت توقیع مبارک جناب طراز بساط زندگانی و کسب و کار دائمی و قدیم را در قزوین بکلی برچیدند و در همان سال مقارن با ۶ قوس (ماه آذر)، مطابق با نوامبر ۱۹۲۷ به مأموریتی که محفل مرکزی ایران در نقاط آذربایجان معین کرده بود اقدام نمودند. همسرشان طرازیه خانم نیز پس از قریب ۲۰ سال تعلیم و سرپرستی مدرسه توکل قزوین، زمام امور را به دست با کفایت محصلین تربیت شده سپردند و به اتفاق تنها فرزندشان مهدی، رهسپار آن دیار گردیدند و مدّت دو سال در آذربایجان به خدمت پرداختند.

توقیعات مبارک زیر هریک در نقطه‌ای از نقاط آذربایجان به دست جناب طراز رسیده است در مجموع حاوی تعدادی از مناطقی است که در طی دوران دو ساله اقامت در خطه آذربایجان، به آنها سفر نمودند.

تبریز جناب آقا میرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند  
ناشر امر حضرت پروردگار را از این جوار پر انوار بابت ادکار ذاکر و تأییدات متابعه از ملکوت اسرار از برای آن برگزیده حضرت کردگار همواره متمنی و آمل. خدمات خالصانه و همم مبذوله در سبیل تبشیر و تبلیغ امر نازنین چون شمس واضح و مشهود. اثراتش حتماً من بعد آشکار و پدیدار گردد. پس با قلبی شاد و مطمئن در این سبیل مداومت نمائید تا جنود تأیید من جمیع الجہات احاطه نماید و آنچه آرزوی دل و جان است تحقق یابد.  
مورخ رمضان ۱۳۴۶ - ۷ مارچ ۱۹۲۸ بنده آستانش شوقی

توقیع فوق هنگام اقامت در تبریز زیارت گردید و اولین توقیع واصله پس از شروع یک دوره سفرهای تبلیغی در دوره ولایت امر بود و در جواب آخرین عریضه تقدیمی ایشان از قزوین به ارض اقدس میباشد.

توقیع بعدی نیز اغلب در جواب عرایض و استدعای ایشان صادر گردیده است:  
< تبریز جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند  
حفظکم الله و ایدکم فی جمیع الاحوال علی ما يستعلوا به امر ربنا الغنی المتعال  
بنده آستانش شوقی

تبریز جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.  
خادم حقیقی صادق جانفشان حضرت مقصود را روحی پرفتوح و قلبی مستبشر ببشارات الهیه خواهم نامه عنبر شمیمه علت نشاط و روح و ریحان این عبد مستمند گردید حقا که حصن حصین را پاسبان وفادارید و شریعه حضرت رب الانام را مروج و خادمی جان نثار. در

صف اول مبلّغین محشورید و بر صراط مستقیم و منهج قویم لیلاً و نهاراً سالک قدر این مقام را بدانید و در نهایت وجد و اطمینان در این سبیل مداومت نمائید جنود لم تروها معین و ناصر و ممد و ظهیر شماست مطمئن باشید.

بنده آستانش شوقی

ذیقعدۀ ۱۳۴۶ ۲۴ اپریل ۱۹۲۸

مسافرت در ایام زمستان بسیار مشکل بود. در اکثر قراء و نواحی ایران جاده، و یا راه منظم و مرتب وجود نداشت. مردم نزدیکترین مسافت را برای رسیدن به مقصد انتخاب میکردند و گاه ناچار بودند از میان مزارع و باغها و یا دشت و کوهسار و درّه ها عبور کنند. اکثر جاده‌ها خاکی و سنگلاخ و ناهموار بود و به مجرد فرا رسیدن فصل باران و برف، پوششی ضخیم از گل و لای به وجود می‌آمد. وقتی که مسافر پس از پیمودن چنین راهها به محلّ مورد نظر وارد می‌شد، مخصوصاً اگر بعلل متفاوت ناچار بود با پای پیاده سفر کند، با مشکل کمبود آب برای نظافت و رفع گرد و غبار سفر و برو میگردید. تصوّر آن اوضاع و مشقّاتی که مبلّغین فداکار و مخلص برای اعلان امرالله و ملاقات احبّاً در آن‌گونه نواحی و شرایط تحمّل میکردند بدون تردید برای نسل آینده ممکن نیست. باید اذعان داشت که فقط نیروی محرکه معنوی لازم است تا شخص در چنین اوضاع نامساعد همه دشواریها را نا دیده گرفته و بخاطر ادای فریضه روحانی خویش راحت خانه و خانواده را ترک گوید و در بیراهه های ناشناخته و غریب طیّ مسافت نماید و به فضل الهی امیدوار و مطمئن باقی ماند.

یکی از سفرهای جناب طراز در پائیز سال ۱۹۲۸، از تبریز آغاز شد. قسمتی از خط سیر ایشان سفر به میلان، اسکو، اردبیل، ایلخ چی، ممقان، گادگان، شیشوان بود و در هر یک از این نقاط هرکجا باقتضا چند روزی الی یک هفته توقّف نموده و با احبّاً ملاقات کردند و در تحکیم محافل روحانیّه مقدّسه و تشکیل مجالس عمومی و کلاسهای تربیت اطفال و ترتیب محافل اماء الرّحمن و تشویق مادران و پدران به تربیت دختران کوشیدند و بقدر امکان مادران و خواهران و برادران و فرزندان روحانی را به منصوبات کتاب و عمل به وصایای حضرت ربّ الارباب و محبّت عمومی و اتّحاد معنوی دلالت کردند و متذکّر

داشتند: دورهٔ حرف و لفظ گذشته، یوم یوم عمل و ظهور اثمار این شجر است و باید حضرت ولیّ امرالله را بعمل خالص و فعل پاک نصرت کرد. وفا بحضرت عبدالبها و سزاوار بندگان مخلص او چنین است.

جناب طراز پس از صعود حضرت عبدالبهاء برای بار دوم از حضور حضرت شوقی ربّانی استدعای تشرف نمودند. در توقیع ذیل به این تقاضا اشاره گردیده و جواب عنایت شده است .

اردبیل حضرت ناشر نفعات الله آقای آقامیرزا طراز الله سمندر علیه بهاء الله ملاحظه نمایند  
منادی امر کردگار و مقتدای ابرار و اخیار آنی فراموش ننمایم و از آستان حضرت پروردگار  
تأییدات متتابعه از ملکوت اسرار از برای آن عزیز مسئلت نمایم خدمات مشعشعهٔ متمادیه  
خالصانهٔ آن برگزیدهٔ ربّ الانام بر صفحهٔ قلب این عبد مرتسم و در صحائف ملکوت ابهی  
منقوش و مثبت لا تمتحوه ممر القرون و الاعصار پس شاد و مطمئن القلب و امیدوار باشید  
و بتمام قوی بر ایفای وظیفهٔ مقدسهٔ خویش قیام نمائید وقت زیارت و طواف مراقد مقدسه  
مظهره نیز خواهد رسید و آن جناب مظفراً مکلاًلاً به تقبیل آستان مقدس فائز و مفتخر خواهند  
گشت و این عبد با قلبی سرشار از محبت و ممنونیت بآن مقرب آستان حضرت احدیت در  
جوار بقاع علیا ایامی مؤانس و مصاحب و مجالس خواهد شد بهیچوجه من الوجوه مغموم  
و افسرده و مأیوس نباشید زیرا سرور خاطر و اطمینان قلب و نشاط مستمر آن جوهر محبت و  
وفا و آیت خلوص و تقوی در نزد این عبد بینهایت عزیز و ثمین است آنرا حقیر شمارید  
زادکم الله سروراً و فرحاً و عزّاً و نصراً و روحاً و ریحاناً.

بندهٔ آستانش شوقی

تاریخ جمادی الاول ۱۳۴۷

یکی از طرق تقویت بنیهٔ روحانی یاران در ایام حیات هیاکل مقدسهٔ امر بهائی، مراحمی بود که در جواب عرایض خصوصی افراد به آنان ابلاغ میگردید.

آذربایجان جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ابهی ملاحظه نمایند



ناشر امر پروردگار و حامی و ناصر آئین حضرت کردگار را فتوحاتی باهره در میدان تبلیغ خواهیم و سرور و نشاطی زائدالوصف از ربّ متعال تمنا و استدعا نمایم نفوس مذکوره در نامه عنبر شمیمه آن فدائی جمال ابهی از مقربین ساحت کبریا محسوبند و در سلک مختارین ملکوت محشور در حقّ کلّ دعا نمایم تا بآنچه سزاوار و اراده حضرت مقصود است موفق و مؤید گردند.

بنده آستانش شوقی

۲۸ ژانویه ۱۹۲۹ شعبان ۱۳۴۷

در ذیل این تویع از قبل حضرت ولی امرالله به خطّ منشی در باره جناب طراز چنین مسطور است

... خدمات مبروره و مساعی و مجهودات خالصانه ایشان در درگاه احدیت بعزّ قبول و رضا فائز و آنچه را اعلاّثاً لامرالله و ارتفاعاً لکلمة الله مجری داشته و میدارند کلّ محبوب و مقبول و محمود و پسندیده نزد این عبد است در حقّشان دعا نمایم در هر محلی و در هر مجمع و محفلی بتأییدات ملکوت ابهی و نصرت جنود ملأ اعلی مؤید و موفق گردند. تویع دیگری که از طرف هیکل مبارک به خطّ منشی در تاریخ ۲۵ سپتامبر واصل گردید مشعر بر دریافت گزارش اقدامات جناب طراز است و نظرات و دستورات هیکل مبارک را در آن برهه از زمان مشخص میدارد:

... مشروحات مرقومه سبب سرور قلب انور گردید. مرور و عبور آن حبیب معنوی بدیاری و بلاد و ملاقات با طبقات نفوس و القاء کلمة الله و انبعاثات روح الفت و اتحاد در بین یاران الهی، جمیع این مراتب مورث روح و ریحان گردید و از موفقیت آن بنده جانفشان سبیل الهی و فانی در عتبه مقدسه رحمانی، بهجت و مسرت زایدالوصف رخ داد. البته تأییدات ملکوت ابهی را متتابع ببینند و توفیقات ملأ اعلی را متواصل مشاهده فرمایند. انوار اخلاص آثارش مخفی نماند و ظهورات حبّ و وفا تأثیرش مستور نگردد بلکه تجلی آن فضل قدیم و فیض مستدیم دائماً، ابداً، مستمراً در مشکوة قلوب صافیه برافروزد و ضیاء و لمعان آن مجمع امکان را روشن و درخشنده فرماید و هذالحقّ مبین.

بعض سفرهای تبلیغی اخیر مقرب درگاه الهی در معیت جناب حاجی محمد رضا انصاری به صفحات آذربایجان انجام شد. نتایج حاصله آن در ضمن توفیق زیر توجیه گردیده است.

مراغه جناب آقامیرزا طراز الله سمندری و جناب حاجی محمد رضا انصاری علیهما  
بهاء الله الابهی

رمضان ۱۳۴۷ ۲۲ فوریه ۱۹۲۹

دو یار جان نثار، خدمات جلیله آن دو وجود نازنین در ساحت حضرت رب العالمین بابدع اوصاف مذکور و مقبول و مشهود است و این عبد در کمال سرور و امتنان و رضایت تضرع بدرگاه حضرت احدیت نمایم تا یوماً فیوماً بر همم و اقدامات عالیه بیفزائید و در بین جمهور مشاربالبنان گردید و تعالیم سامیه را گوشزد عموم از تمام طبقات نمائید حفظکم الله و ایدکما فی جمیع الشئون و الاحوال.

بنده آستانش شوقی

توفیق فوق در ۶ ماه می ۱۹۲۹ واصل گردید.

استدعا و طلب دعا برای موفقیت در مجهودات وسیع تبلیغی و تشویقی پیوسته ممد نیرو و استقامت برای جناب طراز محسوب می شد هیکل مبارک که بیش از هر کس به نیاز دورنی ایشان واقف و آگاه بودند در هر مقام تقاضای قلبی آن مظهر وفا و صفا را اجابت نموده و او را به دعای مستمر، متبرک و امیدوار می ساختند. نظائر توفیق زیر بارها از ساحت اقدس واصل گردید و عطش محبت در دل "منادی امر پروردگار" به آب رحمت و فضل سیراب شد.

تبریز ناشر نفحات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.  
حفظکم الله فی حصن حمایته و کلائته و ایدکم بملائکة تأییده و جعلکم رایة قدرته و آیه موهبة بین بریته.  
بنده آستانش شوقی

و به خط منشی مبارک مسطور است

فرمودند: تأییدات الهیه عظیم است و توفیقات سبحانیّه شدید، نفوس مخلصه منجذبه چون با عزم و حزم کامل قدم بعرضه خدمت گذارند و بنصرت امرالله و اعلاء کلمه الله پردازند جنود اقتدار ملیک مختار ظهیر و مجیر آنان شود و قوای غیبیه صمدانیّه مدد فرماید و غلبه و انتصار بخشد چنانچه الحمدلله در جمیع مواقع و تمام مراتب و در ملاقات با کلّ طبقات نفوس از فضل و الطاف رحمانیه منصور و مظفر گشتید و یقین است که آنچه حاصل و واقع از ظهور و بروز تأییدات لا ریبیه سلطان احدیه است...

آخرین توقیع مربوط به مأموریت آذربایجان به تبریز ارسال گردید و حضرت ولیّ امرالله ضمن اظهار رضایت از مجاهدات جناب طراز ایشان را در صف اول منادیان و حامیان اسم اعظم محسوب و مخاطب فرمودند.

تبریز جناب آقامیرزا طراز الله سمندر زاده علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

ناشر نفحات الله و مروج شریعة الله و رافع صیت دین الله را تأییدات متتابعه از ملکوت اسرار خواهم از مضمون نامه فرح و انبساط زاید الوصف واصل زیرا از معانیش انوار مظفریت عظمی ساطع و از اشارات و دلالاتش عرف خلوص و ثبوت و محبت بی منتها متضوع ایدکم الله اعظم من هذا و قدر لکم ماتتوق الیه افئدة المقرّین فی الملاء الاعلی آنی از یاد نروید زیرا از حامیان وفادار حصن حصین محسوسید و در صف اول منادیان اسم اعظم محشور. پس شاد و مطمئن باشید.

بنده آستانش شوقی

تاریخ وصول این توقیع، رجب ۱۳۴۸ مطابق ۲۰ دسامبر ۱۹۲۹ در طهران میباشد.

از حوادثی که همزمان با دوران اقامت و اسفار جناب طراز در آذربایجان رخ داد صعود یکی از احبای مخلص و مشهور جناب میرزا محمود زرقانی بود. همسر ایشان از منسوبین نزدیک جناب طراز بود و در شرح حال خودشان از این خانم نام برده اند. جناب زرقانی در معیت حضرت عبدالبهاء به کشورهای غرب سفر کردند و به خدمت در حضور فائز و موفق

بودند. سفرنامه مفصل و مشروح که از این اسفار تاریخی و متبرک تهیه و تدوین نمودند در تاریخ امر جاودانه به یادگار خواهد ماند.

در توفیق تسلیت آمیز مولای عزیز خطاب به جناب طراز، نکات مهم خدمات زرقانی به اختصار یاد آوری گردیده است.

محبوب معظم محترم حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری روحفداه ملاحظه فرمایند یار معنوی خبر وحشت اثر صعود آن یار و مساعد و ندیم نازنین جناب آقامیرزا محمود زرقانی اسکنه الله فسیح جناحه بینهایت علّت تأثر و تحسّر و تأسّف گشت فی الحقیقه خادمی فعال و کاتبی بی نظیر و مشاوری هوشمند و با کفایت بود و در ارض اقدس بخدمات مهمه ای موفق و قائم. حضرات متعلقین و منتسبین را تسلیت دهید و از دریای غم و الم بساحت اطمینان و سکون و تسلیم و رضا کشانید علی الخصوص حرم محترمه آن متصاعد الی الله را اجرشان عندالله بسی عظیم است و مقامشان در ملکوت الله بغایت رفیع این عبد از اعماق قلب حزین سرور و آرامی و آسایش و موفقیت آن مؤمنه مقربّه صابره ممتحنه را از درگاه مولای خون راجی و متمنی بوده و هستم پس شاد و مطمئن باشند.

بنده آستانش شوقی

توفیق فوق در تاریخ جمادی الاولی ۱۳۴۶ در تبریز زیارت شد

مراجعت از آذربایجان

طراز الهی " پس از قریب دو سال اقامت و فعالیت در آذربایجان، طبق هدایت و دستور مولای محبوب بهمراه خانواده به طهران عزیمت کردند. خانواده در طهران مستقر شدند و ایشان حسب الامر راهی سفرهای متعدد و طولانی در داخله ایران به منظور تبلیغ نفوس و تشویق یاران گردیدند. مرغ بلند پرواز نیک آشیان، بار دیگر از نعم زندگانی ظاهری چشم بریست و سبکبال در آسمان خدمت اوج گرفت. با توکل و انقطاع کامل و توجه تامّ به تأییدات الهیه به موفقیت های فوق العاده نائل آمد و موجبات رضایت خاطر مولای محبوب را فراهم ساخت. کوی به کوی و قریه به قریه و شهر به شهر را پیمود و هزاران هزار خاطره های ثمین و شیرین در دلها باقی گذاشت. روزها و ماهها و سالها یک بیک فرا رسید

وگذشت و او همچنان در حرکت و تلاش بود. قهرمان مبارز و خستگی ناپذیر به "جوهر وفا و مقتدای حقیقی اهل بهاء" از قلم مولای حنون مخاطب گردید.

توابع مبارکه ذیل گویای مواهب روحانیّه حاصله از این اقدامات و مسافرت های ایشان به بعض از نقاط میباشد

یزد

۵ می ۱۹۳۰ - ۱۴ ذیحجه ۱۳۴۸

ایها المتمسک بالعروة الوثقی خوشا به حال آن حیب لبیب که در دیارالله سیارید و به نشر نفعات الله مانوس و مألوف این خدمات در لوح محفوظ الهی مثبت و اثراتش الی ابد الدهور مقرر و محتوم پس شاد و مستبشر باشید و در این میدان وسیع به هممتی خلل ناپذیر مداومت نمائید انه یحییکم و یعینکم و یمدکم بتأیداته الغیبیة فی جمیع الشئون.

بنده آستانش شوقی

یزد ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۰

ایدالله ذلك الرّشید والقائم بكلّ القوى على خدمة امر ربنا المجید على ما ترتفع به اعلام الهدایة فی تلك الارحاء

بنده آستانش شوقی

طهران

ایدالله ذلك الرّشید والحیب التّیّل والقائم بكلّ القوى على خدمة امر ربّی الجلیل على ماتتموّج به اعلام الهدایة بین البریة.

بنده آستانش شوقی

بارغۀ رأفت و عطوفت و صمیمیت حضرت ولیّ امرالله نسبت به خادم جانفشانش از افق احسان تابان و در دو توقیع به تاریخ ۲۵ اپریل و ۲۰ جون ۱۹۳۱ منعکس گردیده است.

یار صمیمی آنی نگذرد مگر آنکه به خاطر آئید مساعی مبذوله و همم عالیّه متمادیّه آن نفس نفیس در ساحت عزّ کبریا مذکور و به نعوت و اوصاف لاتعدّ و لاتحصی منعوت

مطمئن و خورسند باشید و به جدیتی خلل ناپذیر در این سبیل مداومت نمائید آنه معینکم و  
ظهیرکم فی جمیع الشئون و الاحوال.  
بنده آستانش شوقی

نسائم روح بخش عنایات مولای خون در مرور بود و مرد مبارز در چالش تا خدمتی قابل  
عرضه دارد. بفرموده معهد اعلی:

"باری کدام عاشق صادقی است که دعوت دوست حقیقی را بشنود و با سر و جان به کوی  
جانان نشتابد؟ کدام پروانه جان سوخته ایست که خود را "وسیله کبری" جهت صون و  
حمایت شمع حقیقت بیند و بال و پر در آتش فدا نسوزاند". (پیام معهد اعلی شهرالاسماء  
۱۳۸)

طهران

جناب آقامیرزا طرازالله سمندری علیه بهاء الله الابهی

ناشر نفعات الله و رافع دین الله را همواره تأیدی متتابع از ملکوت علی خواهم سعی  
مستمر لاینقطع آن حبیب با وفا در ترویج مصالح و تمشیت امور امریه شایان تمجید بی  
منتها و تحسین ملاً اعلی است تالله هذه موهبته تتوق الیه افئدة المقرّبین فی الجنة العلیا  
زادکم الله عزّاً و توفیقاً و اقبالاً

۲۰ جون ۱۹۳۱\_ صفر ۱۳۵۰ ق بنده آستانش شوقی

جناب طراز شتابان به کوی دوستان در هر دیار روان بودند و چون گوی در میدان خدمت در  
چرخش و تلاش.

سفینه امرالله علی رغم آشوبهای زمانه همچنان به پیش میرفت. مقاومت معاضدین به  
انحاء مختلف ظاهر میشد. عدهای با جعل اکاذیب به تخدیش اذهان مردم همت گماشته و  
آتش فتنه و فساد بر پا داشتند. مردم ساده دل و بی رأی و بی تصمیم در پس تقلید  
کورکورانه بر توسعه دایره مخاصمات افزودند و در نتیجه دایره محدودیت های متنوع را بر  
مظلومان ممتحن تنگ تر ساختند.

ساری مازندران

حضرت ناشر نفعات الله جناب آقا میرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند  
منادی امر پروردگار از هبوب صرصر امتحان هراسان و پریشان نگردید و از اراجیف مبطلان  
و مکذبان افسرده و پژمرده مشوید نفس انقلاب ممد آئین نازنین است و اعتراض و مقاومت  
اهریمنان علت اشتهار و استحکام اساس امر رحمن وقت استقامت است و زمان جانفشانی  
و ابراز شجاعت و شهامت ... آنچه باقی و پاینده تأسیسات عالیّه متزایدّه یاران است و  
اقدامات مستمرّه آشفتگان جمال رحمن انّه ینصرکم و یحفظکم و یمدکم بتأیداته  
المتابعة من عالم الاسرار مطمئن و آسوده خاطر باشید. بنده آستانش شوقی  
در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۳۱، ۳ رجب ۱۳۵۰ در ساری زیارت شد.

در هریک از توابع صادره حضرت ولی امر الله - دقائق و نکات فراوان وجود دارد که میزان  
اتم و اقوم بر وجود استعدادی بدیع در کسب فیوضات معنویه در نهاد "طراز الهی" است و  
علت و سبب اعتلا و ارتقاء مقامات روحانی و مراتب و شؤون رحمانی در این بنده پاینده  
آستان یزدانی است.

حضرت ناشر نفعات الله جناب آقا میرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند  
یار نازنین بشری لک بما اختصک الله بفضل لا تعادله خزائن السموات و الارض و ارفعک  
الی مقام تتوق الیه افئدة المقربین فی الجنة العلیا حقاً که تأسی و اقتداء بآب بزرگوار نمودی  
و گوی سبقت را از همگنان و هموطنان ربودی و لمثلک ینبغی هذا الفضل العظیم و التصر  
المبین زادک الله عزّاً و فخراً و توفیقاً.

بنده آستانش شوقی

۱۷ مارس ۱۹۳۲ ۱۶ شهر العلا ۸۸ در کاشان زیارت شد.

صعود حضرت ورقه علیا

در آن ایام جامعه بهائی با صعود غم افزای دخت والا کهر جمال اقدس ابهی رویو گردید.  
این مصیبت از جهات بسیار برای فرد فرد احبّا دشوار و جانگداز بود.

حضرت ورقه علیا، پناه صادق و شجاع حضرت ولی امرالله در خیل بسیاری از بستگان نامهربان و عهد شکن بودند. وجود عزیز و تسلی بخش این خانم بی همتای زمان در آن دوران وزنه ای برای عالم بهائی و یادگار ثمین و اصیل شارح امر اعظم بود. خدمات جلیله مهمه حضرت ورقه علیا در حفظ و نگاهداری جمع اهل بهاء در ایام مخصوص بعد از صعود مرکز میثاق تا مراجعت حضرت شوقی ربّانی به اراضی مقدسه علیا، قدرت شایان توجه و خلاقه ایشان را در رهبری و هدایت و صیانت جامعه ثابت نمود.

نمونه ای از احساسات و توجه حضرت ورقه علیا نسبت به حضرت ولی امرالله در نامه ای خطاب به جناب امین الهی به تاریخ اول ربیع الثانی ۱۳۴۰، مشهود است. چنانچه در متن نامه ذکر فرموده اند آن را پس از مراجعت حضرت ولی امرالله به ارض اقدس مرقوم نموده اند:

... تحیت مشتاقانه مهجوره را به جمیع احبّاء و اماءرحمن آن سامان ابلاغ نمائید و به کلّ ذکر نمائید کمتر حتی الامکان عرایض به حضور ولی امرالله معروض دارند و ملاحظه داشته باشند. این مطلب را اهمّیت دهند. سرور و نشاط و راحت فکر مبارکشان را طالب و آمل باید باشیم تا مصداق بیانات نازله در الواح وصایای مبارکه به ظهور رسد و اثمار جنیه لطیفه این سدره مقدسه ظاهر و آشکار گردد...

وقتی تلگراف حضرت ولی امرالله مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۲ به ایران رسید و صعود حضرت ورقه علیا اعلان گردید حالت تحیر توأم با غم و اندوه شدیدی در قلوب مؤمنین و یاران صدیق ایران همانند سایر نقاط عالم بهائی ایجاد کرد. احبّاء احساسات عمیق و همدردی صمیمانه خود را طیّ عرایض بیشمار به ساحت مولای خون تقدیم داشتند. حضرت ولی امرالله در آن ایام حزن انگیز و پر مشغله پیام های عمومی صادر نمودند و به عرایض خصوصی افراد پاسخ عنایت فرمودند و بدین وسیله آلام حائله را با مساعدت معنوی و تشویق و ترغیب یاران به انجام وظایفی که روح متصاعده مبارکه را شاد مینمود تسکین دادند.



دو توقیع مبارک ذیل که در شهر شیراز زیارت شد مشعر بر احزان شدید است که از این فقدان ظاهری حاصل گردیده است.

شیراز

حضرت ناشر نفحات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

بَدَلُ اللَّهِ حَزْنَ أَحِبَّائِهِ وَ أَمَائِهِ بِالْفَرَحِ وَ السَّرُورِ وَ الْهَمِّهِمُ الصَّبْرِ وَ الْإِصْطِبَارِ وَ جَعَلَهُمْ آيَاتٍ نَاطِقَةً بِذِكْرِهَا نَاشِرَةٌ لِأَثَارِهَا بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ.

بنده آستانش شوقی

شیراز ناشر نفحات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند  
ایها الحبيب قلب در احتراق است و فؤاد در سوز و گداز نیران احزان در فوران است و صدر در اشد هیجان این التهاب را عبودیت خالصه نخبه عزیزان ایران تسکین دهد و این ثقل فادح را همم متعالیه متزایده آن حبیان تخفیف دهد جعلهم الله مفاتيح حبه و هذا آيته بين خلقه.

بنده آستانش شوقی

همچنین به خط منشی مبارک مرقوم گردیده است:

شیراز حضرت ناشر نفحات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

۱۲ شهر المشیة ۸۹ بدیع - ۸ اکتبر ۱۹۳۲

عریضه تقدیمی مورخه ۷ شهر العزة سنه ۸۹، در این احیان به ساحت قدس محبوب عالمیان حضرت ولی امر الله ارواحنا لاحزانه الفداء واصل و مشرف و دعا و مناجات و تأثرات و حسرات از صعود بقیه البهاء ثمره سدره المنتهی حضرت ورقه علیا ارواحنا لمرقدها فداء تلقاء وجه طلعت مقصود معلوم و به لحاظ نورا فائز با وجود احزان مستولی بر قلب لطیف مسلی و معزی حقیقی در کمال شفقت و رأفت و مهربانی بیان تسلیت و تعزیت و امر به تسلیم و رضا در این فاجعه عظمی و مصیبت کبری فرمودند معلوم است که آن

جوهر بقا و کینونت علیا در تمام دوره حیات گرفتار مصائب و بلایا و هدف سهام بلایا و رزایا بود و مصائبی که جبال راسیات را مندک و بنیان وجود را متزلزل و منهدم می ساخت ولی آن نور هدی و سراج ملاً اعلی به حشمت و جلال و عظمت و وقار و سکون و اصطباری ظاهر و باهر که ملاً اعلی را متحیر فرمود و سگان فردوس ابهی را مجذوب و مفتون صفات و کمالات و سجایای الهیّه خویش نمود. آن چهره ملیح چون گل خندان و آن وجه صبیح چون مصباح فروزان رنه صوت دلربایش محیی دل و جان بود و بیانات لطیفه اش مانند درّ و گهر نور افشان. آن مظلومه آفاق جز علو امرالله و ارتفاع کلمه الله و ذکر و ثنای جمال ابهی فکر و یاد حضرت عبدالبهاء و اظهار رأفت کبری و مهربانی و نوازش عظمی و تسلی غمزدگان و خیر و احسان به نوع انسان آرزو و مقصدی نداشت پس اگر اهل بهاء در مصیبت آن کوکب سماء تقدیس و تنزیه و شعاع تفرید و تجرید از دل و جان آه و سوز برآرند حق دارند و اگر در ماتم آن بدر درخشان و مه تابان از روح و روان بنالند و بزارند سزاوارند. فرمودند اهل وفا و یاران آن طلعت نورا را سزاوار چنان است که به حبل اصطبار تشبث جویند و به کمال همّت و خلوص بر عبودیت و خدمت قیام و اقدام و اقتدا به آن کنز ثمین ملکوت ابهی نمایند.

نورالدین زین

حسب الامر مرقوم گردید

احساسات رقیقه ای که جناب طراز در روابط قلبیه و ظاهری با مولای محبوب داشتند در تمامی اقدامات و مجاهداتشان متجلی بود و آنی از جلب رضایت آن حضرت فارغ نبودند. پیوسته به دوستان توصیه مینمودند تا حد امکان خاطر یگانه گوهر بی همتا را شاد و مسرور سازند و با خدمت و اطاعت از اوامر صادره آن حضرت، به تحقق نوایای مبارکه کمک و معاضدت کنند.

توقیع زیر هنگام سفر جناب طراز به نی ریز، در آن شهر زیارت شد.

شیراز ناشر نفعات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ابهی ملاحظه نمایند. ایها الحیب اللیب یادت همواره مذکور خاطر است آنی آن یار پروفا را فرمواش ننمایم و خدمات جلیله مستمره متزایده آن خادم برازنده آستان مقدس را از نظر گذرانم و قلب و روح

را بخلوص و انقطاع آن یار مهرپرور مستبشر و پراهنراز گردانم زادک المولی فی خدمه امره و  
تبیین شریعتہ عزاً و فخراً و توفیقاً  
بنده آستانش شوقی

۶ شهرالمسائل ۸۹، ۲۷ دسامبر ۱۹۳۲ اول اسفندماه ۱۳۱۱

جناب طراز در اوایل سال ۱۹۳۳ از سفر فارس به طهران مراجعت کردند. تویع زیر از  
ارض اقدس به شیراز ارسال گردیده بود و از آن جا به طهران فرستاده شد.  
شیراز ناشر نفعات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند  
حبیب نورانی حفظک الله من اریاح الشبهات و جعلک آیه قدرته و مصباح هدایتہ و علم  
معرفته فی تلک الارجاء.

بنده آستانش شوقی

۴ شهرالجلال ۹۰، ۱۲ اپریل ۱۹۳۳ خردادماه ۱۳۱۲

اگرچه امکان دسترسی به متن عرایض جناب طراز به حضور مبارک ممکن نگردید ولی از  
فحوای بیانات مبارک و مرقومات ارض اقدس تا حدودی میتوان به اوضاع و احوال ایشان  
در سفرها و رویارویی با مسائل و گاه مشکلاتی که در گوشه و کنار جوامع بهائی وجود  
داشت پی برد. جناب طراز هرگز پیروزیهای را که در طول مأموریت های محوله نصیب  
ایشان میشد نتیجه اقدامات خود محسوب نمی داشتند و پیوسته به تأییدات الهیه متکی  
بوده و قلباً و لساناً بر این عقیده مؤمن و معترف بودند.

در تمام توایع، پشتیبانی هیکل مبارک و جریان و فوران تأییدات الهی تأکید گردیده است.  
طهران ناشر نفعات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

ایها الخلل الوفی تعلقات روحیه این عبد و روابط قلبیه و دیه چنان ثابت و مستحکم و متین و  
استوار است که شرح نتوانم در اعماق قلب و هویت فؤاد حب آن عزیز و مهر آن یار نازنین  
مغروس و منقوش و از تطورات و تلونات و شئونات ناسوتیه ترابیه مصون و محفوظ  
آسوده خاطر باشید و از یأس و اندوه درکنار.

۱۵ شهرالتور ۹۰ بنده آستانش شوقی

۱۹ جون ۱۹۳۳ طهران زیارت شد و به خط کاتب مرقوم گردیده:

همچنین فرمودند بنویس مطمئن باشند و بهیچوجه من الوجوه مضطرب و پریشان نگردند از اصحاب سفینه حمرايند و از ارکان شریعه نورا، فارس مضمار انقطاعند و از ممثّلین برازنده مقرب ممتحن دین الله، فرمودند، ثقه و اعتماد و تعلق و محبت اینعبد نسبت به آن وجود نازنین دائم و برقرار مطمئن و شاد باشند.

جناب طراز در سالهای بین ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ سفرهایی به نقاط دور و نزدیک ناحیه مرکزی ایران داشتند فهرست بعضی اسفار در این دوسنه، از دفتر یادداشتهای ایشان درج میگردد. تواریخ ذیل به سال شمسی است:

کاشان ۱۸ بهمن ۱۳۰۹

بارفروش ۳۰ تیر ۱۳۱۰

بندرجز آبان ۱۳۱۰

کاشان ۳ دی ۱۳۱۰

کاشان ۱ فروردین ۱۳۱۱

طهران خرداد ۱۳۱۱

شیراز مرداد ۱۳۱۱

شیراز ۱ فروردین ۱۳۱۲

طهران ۷ خرداد ۱۳۱۲

۲۴ بهمن حرکت از طهران به قم

در این اوقات که آخرین ماههای سال ۱۹۳۳ به پایان میرسید روند پیشرفت جامعه امر از نظر تحکیم مؤسّسات آن به تدریج تغییر یافته و زمینه استقرار تشکیلات جدید و بدیع آماده میشد. مبلغین سهم بسزائی در تعلیم و تربیت افراد برای درک و فهم اصول اداری و خدمت آنان در تشکیلات آینده امر به عهده داشتند و جناب طراز از این جهت نیز پیوسته مترصد

دریافت راهنمایی های هیكل مبارک بودند تا اقداماتشان را با منویات آن حضرت و ضروریات جامعه موافق و مطابق سازند.

در جواب درخواست استدعای ایشان توفیقی در تاریخ ۱۵ شهرالقدره ۹۰ مطابق ۱۸ نوامبر ۱۹۳۳ صادر گردید:

طهران

ناشر نفعات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند یار حقیقی این عبد با وجود مشاغل و غوائل لاتعدّ و لاتحصی بیاد آن جوهر وفا و مقتدای حقیقی اهل بهاء و متمسکین بعروه و ثقی مشغول و از آستان ربّ غفور آن خادم غیور را فضل موفور طلبم حفظک الله فی حصن حمایته و قدّر لک کلّ خیر فی ملکه و ملکوته.

بنده آستانش شوقی

در همین توفیق به خطّ کاتب مرقوم گردیده:

فرمودند: آن نفس رحمانی از مخلصین و مقربین درگاه آن نور مبین است و سرحلقه فدائیان و منقطعان آن سلطان سریر علیین، و این عبد شهادت دهم که آن یار روحانی را نیت پاک و خالص و مراد، ما ارادة المحبوب است. علوّ همّت بتمامها از فطرت لطیفه و صافیة است.

فرمودند: الحمد لله در هوای محبّت الله طائرند و در سبیل رضای حقّ متحرک و سائر و بنشر انوار تعالیم الهیه قائم و ایفاظ نفوس سلیمه مستعده مشغول و مداوم. و مخصوصاً امر فرمودند که خدمات جلیله اخیره آن وجود نازنین را در مرکز ایران از قبل این عبد مذکور دار. آخرین توفیق قبل از شروع سفرهای طولانی و ممتدّ بعد، در ۲ شهرالمسائل ۹۰\_۱۳ دسامبر ۱۹۳۳\_۵ دیماه ۱۳۱۲ شمسی، در طهران زیارت شد.

طهران جناب آقا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

ایها الحیب اللیب خدمات و مجهودات عظیمه آن جوهر وفا و آیت حبّ و تقی در عاصمه آن اقلیم جاذب تأییدات ربّ ابهی و فیوضات و مواهب مولای بیهمتا بوده و خواهد بود این خدمت فراموش نگردد حال وقت سفر و تبلیغ است و لملک ینبغی هذه العطیة الكبرى و المنحة العظمی والشرف الاسنی و الموهبة العلیا الّتی تتوق الیها حقایق

الملا الأعلى فی الجنة العلیا.

بنده آستانش

شوقی

خدمت در دفتر محفل ملی ایران

فعالیت‌ها و مجاهدات جناب طراز همچنان ادامه داشت و گزارش نتایج مأموریت‌ها به عرض مبارک میرسید. محفل روحانی ملی ایران برای اولین بار در تاریخ امر بهائی در رضوان سال ۹۱ بدیع مطابق با ۱۹۳۴ میلادی و ۱۳۱۳ شمسی قمری تشکیل گردید. محفل جدید التاسیس اساسنامه مشروح و مفصلی تنظیم نمود و رسماً نام محفل مرکزی به محفل روحانی ملی ایران تغییر یافت.

محفل ملی به منظور تحکیم روابط افراد جامعه با یکدیگر و تشویق آنان به انجام خدمات روزافزونی که در جامعه مورد احتیاج بود و هم‌چنین سرپرستی بعضی از امور دیگر در دفتر محفل، از جناب طراز دعوت نمودند که با روحیه مخصوص خودشان از کلیه مراجع کنندگان، بالاخص از یارانی که از راههای دور و یا سایر ولایات و اطراف کشور به دفتر محفل می‌آمدند استقبال و پذیرائی کنند و بر روحانیت و سرور آنان بیفزایند و در عین حال امور دفتر محفل را بر عهده گرفته به رسیدگی به مکاتبات و کارهای جاری آن مشغول گردند. این دستور توسط سه نفر از اعضاء محفل، منجمله جنابان غلامرضا امین امین و حضرت ورقا. که به دیدن جناب طراز رفتند به ایشان ابلاغ گردید. با وجودیکه ایشان امر تبلیغ را مرجح بر سایر خدمات میدانستند در نهایت محویت و فنا اطاعت نمودند و مجری داشتند. اطاقی در حظیره القدس اختصاص دادند و از صبح تا شام در ضمن رسیدگی به مراسلات محفل روحانی، توابع مبارک حضرت ولی‌امرالله و دستورات ایشان را که در بین اوراق محفل روحانی در طی سنین عدیده یعنی بیش از ۱۲ سال باقی مانده و استفاده از آن منابع هدایت به آسانی میسر نبود، جمع آوری و بر حسب تاریخ منظم نمودند و بوسیله جناب لطف الله موهبت بصورت مرقعات در مجلّات متعدد در آوردند و به محفل روحانی ارائه دادند تا مطالعه شود و اوامر و دستورات از متن آن استخراج گردد و اگر وظایفی محول

گردیده و انجام نشده است معین شود. باین ترتیب استفاده از این منابع مهم، آسان و میسر شد.

در همان سال ۱۹۳۴ ماری ملکه رومانی بعد از این که تصدیق امر بهائی نمودند ابلاغیه هائی انتشار دادند و نطق هائی ایراد نمودند.

اولین نطق های ملکه ماری، توسط جناب طراز به محفل ملی فرستاده شد تا طبع و نشر شود.

### فصل سیزدهم

آغاز سفرهای طولانی از طهران به دستور

محفل روحانی ملی ایران

مدت خدمت در دفتر محفل ملی ایران به پایان رسید. در اکتبر سال ۱۹۳۴ محفل روحانی ملی تصمیم گرفتند که دو نفر از یاران به سراسر کشور مقدس ایران به سیر و حرکت پردازند و دوستان الهی را با وظایف مقدسه خود آشنا نموده و بر اجرای تصمیمات محفل روحانی ملی مبنی بر نشر و توسعه و تحکیم مبانی امرالله تشویق و ترغیب کنند. تصمیم محفل روحانی ملی مورد تصویب حضرت ولی امرالله قرار گرفت. دستور اعزام مبلغین شامل تمام ایالات ایران می شد و قرار بود برای هر یک از این نقاط یک نفر تعیین گردد و دو نفر نیز در سطح ملی برای انجام این وظیفه انتخاب شوند.

دو تویع زیر در جواب تصمیم محفل ملی در مورد اعزام دو نفر مبلغ عنایت شد. در تویع خطاب به محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران می فرمایند:

طهران محفل مقدس ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه

حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه این سفارشنامه مرقوم و ابلاغ می گردد که هر چند خدمات اخیر جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاءالله الابهی در مرکز بسیار ممدوح و مشکور و مقبول حضور واقع ولی اراده مبارک چنان که آن جوهر انقطاع و منادی امرالله همواره عبور و مرور بر مراکز امریه در قسمتهای ایران نموده لسان بلیغ به تبلیغ گشایند و به وظیفه مقدسه و تشویق و تحریص یاران رحمن بر استقامت و رسوخ و اتحاد و اتفاق قیام

نمایند در عنایت نامه خطاب بایشان آنچه سزاوار لطف و مرحمت و سرور و رضایتمندی و اظهار عطوفت و مهربانی قلبی است بیان فرموده‌اند لهذا سفارش قطعی اکید فرمودند که من جمیع الجهات اسباب مسافرت ایشان را فوراً فراهم نموده به اطراف و اکناف آن اقلیم اعزام نمایند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید

نورالدین زین

در توقیع دیگر به محفل روحانی ملی بهائیان ایران چنین میفرمایند:

... راجع به اعزام دو نفر مبلغ سیار به اطراف ایران فرمودند: این نیت بسیار ممدوح و مقبول و اولین وظیفه مقدسه ناشر امرالله آقامیرزا طرازالله سمندری است که اخیراً به این عمل مبرور مخصّص و منتخب گشته اند.

ابلاغ دوره جدید اقدامات همراه با راهنمایی ها و تشویق و ترغیب آغاز گردید و هم زمان یعنی در تاریخ ۱۱ شهرالعلم ۹۱ - ۲۶ اکتبر ۱۹۳۴-۲۷ آبانماه ۱۳۱۳ شمسی قمری، توقیع زیر خطاب به جناب طراز واصل شد.

طهران

ایهاالشهم الغیور جولان در مضماری تبلیغ اولین فریضه و از خصائص حتمیه و تکالیف وجدانیة آن فارس دلیر و مبارز شهیر و منادی امر ربّ قدیر است جنود ملاً اعلی در ملکوت ابهی صف بسته مستعدّ نزول و تأیید و نصرت و تقویت آن مجاهد عزیزند اجر این قیام در این ایام جزیل است و تأثیرات روحانیّه اش در دو عالم بی نظیر و مثیل. و لمثلک ینبغی هذه العطیة الكبرى و الموهبة العظمی التي تتوق الیه ارواح المقربین فی الرفیق الاعلی.

بنده آستانش شوقی

حضرت ولیّ امرالله سرپرست و حافظ جامعه‌ای در ایران بودند که از هر طرف با تضییقات بسیار روبرو گردیده و مصادف بود. آن وجود مقدّس در عین رسیدگی به مشاغل متعدّد و ممتدّ لحظه ای یاران ممتحن و رنج کشیده مهد امرالله را بخود وا نگذارند و بلا انقطاع در تعالی روحیه آنان به جهت استقامت و ادامه خدمت سعی بلیغ مبذول داشتند. در تحمّل



بلایا با دوستان حق شریک و سهیم گشتند و قلوب محزون پیروان ربّ مجید را به الطاف بی پایان و بشارات جدید تسلی داده و به وعود محتومه مظهر کبریا امیدوار ساختند. در متن مرقومه ذیل به خطّ کاتب، که در شیراز واصل گردید مهر و محبت سرشار حضرت ولیّ امرالله نسبت به خادمین درگاه الهی معلوم و مشهود است و اقدام به اسفار تبلیغی جدید به طراز الهی توصیه و تأکید گردیده است:

طهران ناشر نفحات الله حضرت آقامیرزا طرازالله سمندری علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند.

عریضه تقدیمی آن یار روحانی مورّخه ۱۶ شهر العزّه ۹۱ به ساحت انور حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه واصل و مشروحات معروضه به لحاظ عطف و شفقت مخصوصه فائز کلام شهد مصفی، مرام جانفشانی در سبیل محبوب ابهی، جمیع شؤون محو در اراده آن سلطان بقا، افکار حصر در خدمت و اعلاء کلمه الله، آن جوهر وفا را چنین سزا و نصیب و قسمت این موهبت عظمی. چه سعادت و منقبتی اعظم از آن که مدت حیات اسیر کمند عشق آن دلبریکتا زبان ناطق به ذکر و ثنای ربّ اعلی و اوقات صرف تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله. بروز و ظهور این مراتب از آن سراج ساطع حقیقی باهر و لامع و آثار خدمات عظیمه مشهود و لائح لهذا هزار بشارت باد آن حبیب معنوی را که وجود مبارک بسیار اظهار تعلق شدید و اعتماد کامل و رضایت تامّ از آن جوهر انقطاع فرمودند و فرمودند بنویس هرچند خدمات اخیره ایشان در مرکز ممدوح و مشکور و مقبول است ولی جولان در مضممار تبلیغ و عبور و مرور بر مراکز امریه در قسمتهای ایران و مقاومت دسائس مغرضین و مغلین و تحریص مؤمنان بر ثبوت و اتحاد در این ایام پر افتنان اولّ وظيفه مقدسه و فریضه مخصوصه اصلیه آن بنده ممتاز درگاه حضرت احدیت است. فرمودند نامه ای به محفل ملی مرقوم گشت و سفارش اکید شد که من جمیع الجهات اسباب مسافرت ایشان را فوراً فراهم نموده و به اطراف و اکناف آن اقلیم اعزام نمایند زیرا آن رجل رشید از اعمده جامعه محسوب و در سلک ایادی امرالله محشور و بصفات و شرائط منادیان حقیقی اسم اعظم متّصف و مشهور...

شرح سفر آذربایجان و ستایش از یاران الهی در تبریز و قراء و اطراف بسیار سبب سرور خاطر وجود اقدس شد و مخصوصاً ذکر جناب آقامیرزاغلامحسن خان شریفی علیه بهاءالله را نموده بودید مورد لطف و مرحمت بدیعه منیعه شدند و اظهار مهربانی موفور در حق آن نفس روحانی فرمودند.

موفقیت نجل جلیل آقا میرزا مهدی در تحصیلات و نجاح در امتحان و کذلک محسن آقای امین امین موجب سرور خاطر انور شد. اظهار عطوفت در باره آن دو نهال بوستان محبت الله فرمودند تا بطراز کمالات صوری و معنوی مزین شوند و بخدمت عتبه قدس رحمانی مؤید و موفق گردند.

ذکر جناب آقامحمد علیه بهاءالله و ستایش از روحانیت و نورانیت ایشان و اولاد و احفادشان نموده بودید کلّ بدایع اذکار از لسان شفقت مذکور شدند استدعای امة الله گوهرخانم روشن\* علیها بهاءالله برای اجازه حضور بعتبه مبارکه مقبول واقع. فرمودند مأذون زیارتند.

---

\* مادر شهید مجید جناب روحی روشنی .

قرینه معظمه امة الله المحترمه طرازیه خانم علیها بهاءالله را از قبل وجود مبارک عاطفت و ملاطفت مخصوصه ابلاغ دارید لزال در بساط مکرمت مذکور بوده و هستند و همچنین همشیره مکرمه امة الله خاتون جان\* و امة الله صغری خانم و صبیبه شان معصومه خانم و فرزند آقامیرزا حبیب الله و نجل متصاعدشان آقامیرزا احمد یکان یکان برشحات لطف بی پایان مفتخر شدند امیدواری حضرتشان چنان که همشیره مریضه از کوثر شفا بیاشامند و متصاعد الی الله در دریای بخشش و غفران خداوند غفور و رحمن مستغرق شوند و مؤمنین و مؤمنات و موقنین و موقنات از کنز روان و گنج شایان فضل و عطای ربّ منان بهره و نصیب موفور برند و بهرگونه سعادت و موهبتی فائز و نائل گردند.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید نور الدین زین

۱۱ شهرالعلم ۹۱، ۲۶ اکتبر ۱۹۳۴

جناب طراز در ذیل رونوشتی از توقیع مذکور به خط خودشان مینویسند:

توضیح آنکه پس از آنکه محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان در ایران تشکیل شد بنده در مازندران یا آذربایجان بودم مرقوم داشتند فوری بطهران بروم فوری رفته سه نفر اعضاء منتخبه مهمّه تشریف آوردند و ابلاغ فرمودند که باتّفاق آراء قرار شده تو در طهران اقامت نموده تحریرات محفل را باطراف و اکناف مرقوم داری و آرشیو محفل مقدّس ملّی را تو اداره کنی اطاعت کرده اساس آرشیو که الواح ۱۲ سألّه حضرت ولایة العظمی روحی لرمسه الاظهر فداء بود جمیع سال بسال هریک را مرقع نموده مجلّد کرده به محفل مقدّس ملّی بهائیان برده تسلیم کردم ایادی امرالله آقای فروتن علیه بهاءالله تحویل گرفتند. امور در چندماه مرتّب و منظم شد. این لوح و لوح دیگر نازل شد.

بدین ترتیب و بنا به دستور حضرت ولیّ امرالله سفرهای تبلیغی جناب طراز مجدداً آغاز گردید. محفل ملّی طیّ مکتوبی از ایشان دعوت نمودند و جناب طراز بدون اتلاف وقت بار سفر را بستند. اول به اراک و بعد به سایر نقاط ایران عزیمت کردند. اسفار ایشان تا سال ۱۹۴۰ امتداد یافت.

---

\* داستان زندگی خاتون جان خانم به قلم خانم ملیح بهاردرمجلّه پیام بهائی درج گردیده است.

تعطیل مدارس بهائی در ایران

و تأسیس مدرسه دخترانه قزوین

آغاز سفرهای جناب طراز در آن زمان مقارن با تعطیل مدارس بهائی در ایران بود. توضیقات جدید و شدیدی نسبت به جامعه کلّی امر و احبّاً جریان یافته که لغو اجازه کار مدارس از لحاظ اهمیّت موضوع در صدر همه آنها قرار داشت زیرا برای اولین بار جامعه بهائی موفق گردیده بود بنیادی رسمی بر مبنای فرهنگ بهائی تأسیس نماید.

یادآوری تشکیل این مدارس بخصوص مدرسه توکل دختران در قزوین بخاطر ارتباط مستقیم تشکیل آن با خاندان جناب طراز ضروری است.

روند جهان بسوی ترقیّات علمی و اجتماعی و فرهنگی پیش میرفت و نهاد بسیاری از علوم جدید در حال پی ریزی بود. در مهد امرالله افراد روشن بین با همت و کوشش فراوان و شجاعت چشمگیر موفق به تأسیس و تشکیل مدارس بهائی در قزوین شدند. مشکلات و محدودیتهائی که در بدو امر و در جریان کار وجود داشت با همکاری و معاضدت مجدّانه یکایک یاران مشتاق و محفل روحانی قزوین مرتفع گردید.

دکتر مهدی سمندری در یادداشتهای خود در بارهٔ مدرسهٔ دختران قزوین در رابطه با طرازیّه خانم مادر ارجمندشان می نویسد:

طرازیّه خانم همسر جناب طراز از بانوانی بود که در ارتقاء فکری و علمی نسوان ایران سهم بسزائی داشت شش سال از بحبوحه جوانی خود را نوعی گذراند که ابداً با روح پرفتوحش توافق نداشت. طرازیّه خانم در یادداشت‌های حیاتشان مختصراً مینگارند: "خدایا چه عمری میگذرانم نه اهل دنیا هستم و نه بخدمتی موقّعم گاهی خدمت حضرت سمندر درس عربی میخواندم و اوقاتی میرفتم خدمت باباجانم آقامحمدجواد در ضمن هم خیاطی میکردم."

در این اوقات شش ساله بود که قرینش برحسب امر یکتا مولای رئوف و علیم حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداء بسیر و حرکت در بلاد و تبلیغ امرالله و تألیف قلوب احباءالله مشغول و مألوف بود و او هرچند در کمال میل و رضا تحمّل مفارقت و هرزحمتی مینمود ولی قلباً مایل بود که خود نیز مصدر موقّیتی مستقل گردد از قضا دختریکی از منسوبان را بخواهش پدر در منزل بشاگردی قبول و به تدریس پرداخت چندی بعد باصرار والدین و وساطت جناب سمندر چند دختر را از خانواده دیگر پذیرفت ولی در یادداشتهای خود مینگارد: "عرض کردم در خانه، از بچه درس دادن نفرت دارم مثل ملّا باجی‌های قدیم..."

تدریجاً عدهٔ دیگری از احبّاً مراجعه و تقاضای قبول دختران خود جهت تحصیل مینمودند و طرازیّه خانم برای احتراز از تدریس بشکل مکتب‌خانه‌ها، عذر خواسته و در یادداشت‌های خود چنین نگاشته اند... "ولی سرّاً در فکر بودم اگر مدرسه باشد مشغول این خدمت بشوم برای اینکه امر مبارک را اطاعت کرده باشم و به تعلیم و تدریس دختران پردازم. شبی در

عالم رؤیا بلقay من طاف حوله الاسماء فائز شدم در بستر استراحت فرموده بودند یک ورقه بمن عنایت فرمودند حروفات مقطّع در او نوشته شده بود. بعد از یکسال جناب آقا میرزا نصرالله خان محقق الدوله (نراقی) که آن زمان لقبشان معتمدالوزراء بود بریاست پست قزوین مأمور شدند قرینه محترمه و دخترشان فرخ خانم را فرستاده نزد کمینه فرمودند باید دختر مرا بپذیری عرض کردم از طرف من خدمت آنحضرت عرض ارادت نمائید عرض کنید اگر مایل هستند واقعاً من دختر شما را تدریس نمایم قیام و اقدام فرمایند مدرسه مختصری تأسیس نمایند که عموم دخترهای بهائی از او بهره مند شوند با این وضعیّت حالیه در منزل من دوست ندارم، در زحمت هستم، تمام اطفال احباب را جواب گفتم اگر دختر شما را قبول کنم سایرین محزون میشوند. فردا صبح میز و نیمکت دادند آوردند خانمشان هم تشریف آوردند عرض کردم این مدرسه نمیشود باید مدرسه تأسیس نمائید. حضرت عبدالبهاء روحی لعنایاته الفداء مکرّر در مکرّر امر اکید فرموده اند تربیت و تعلیم دختران واجب تر از پسران است زیرا که این دختران روزی مادران خواهند شد اگر بی تربیت باشند علّت بی تربیتی جمعی از اطفال میشوند در این صورت این امر الزم امورات است من خودم را برای انجام این خدمت حاضر نمودم برای رضایت حضرت عبدالبهاء شاید بخدمتی موفق شوم و ایام جوانی بهدر نرود. بعد از چند روز جناب آقامیرزا عبدالله مرحوم پسر حاجی باقر نبیل که ناظم و معلم مدرسه توکل بنین بودند تشریف آوردند فرمودند فلانی اگر مدرسه باشد شما حاضرید از برای خدمت. عرض کردم بلی خودم بحضرت معتمدالوزاره پیشنهاد نمودم این بود حضرت معتمد فوراً بمشورت و صوابدید محفل روحانی و تشویق و کمک جناب آقا میرزا عبدالله و اجازه حضرت سمندر بکمال سرعت اقدام نمودند دفعه دیگر در محفل مطرح کردند مذاکره نمودند برای محلّ که متناسب باشد منزل جد بزرگوارم، منزلی که برای مشرق الاذکار تقدیم و بهمین نام از طرف حضرت بهاءالله قبول و معروف شده است تعیین شد حضرت سمندر فرمودند اگر راه دور باشد نمیتواند برود جناب آقامیرزا منیر نبیل زاده از طرف محفل تشریف آوردند پرسیدند مدرسه هرکجا مفتوح بشود میتوانید بروید؟ عرض کردم با کمال افتخار حاضریم در همان مجلس با حضور جدّ محترم و حضرت سمندر

تمام قراردادهای خاتمه یافت و توسط ایشان ابلاغ نمودند که روز اول ماه شوال المکرم سنه ۱۳۲۷ هجری قمری در منزل مقرر حاضر شوید برای تحویل گرفتن اثاثیه و سایر لوازمات مدرسه. اطاعت شد. همه نوع خطر از طرف معاندین در تقدیر بود خداوند بید غیب حفظ فرمود مردمان عوام اوهام پرست بر ضد مدرسه بودند اما فضل و عنایت و تأییدات الهی شامل حال گردید موفقیت کامل حاصل شد بقسمی که خودم حیران ماندم که یک نفر شخص ضعیف گمنام چگونه اینطور مورد توجه و اطمینان یار و اغیار گردید در مثل قزوین جایی که هنوز بوی معارف بمشامشان نرسیده بود از اسم مدرسه بنات وحشت داشتند از طرفی هم باور نمیکردند جنس اناث بتواند مدرسه اداره کند یا تدریس نماید محال می انگاشتند بفضل الهی از هر خطری محفوظ ماند و خوب پیشرفت کرد...

در لوح مبارکی که از قلم گهربار حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه بافتخار طرازیه خانم نازل چنین میفرمایند:

قزوین امة الله المنجذبه طرازیه حرم آقا میرزا طراز الله علیها بهاء الله الابهی  
هو الله \_ ای ورقه رحمانیه نامه تو رسید و عجز و نیازت در آستان جمال مبارک  
روحی لاجبائه الفدا مقبول گردید الطاف بی پایان از هر جهت شامل حال تو گردد و عون و  
عنایت حضرت رحمن در حق تو کامل شد. بخدتمتی که قیام نمودی مقبول است زیرا در  
دبستان بنات ادیب محبت الله شدی و درس مقامات توحید میدهی البتّه موفق خواهی  
گشت و خاتمه اعمال فاتحه الالطاف خواهد شد... الخ

این مدرسه که بنام مدرسه توکل بنات موسوم شد تا مدت مدیدی مدرسه منحصر بفرد دخترانه قزوین بود و مکرر بعضی معممین شهر مردم عوام را تحریک نمودند و تصمیم بر حمله و تخریب بنیان مدرسه گرفتند و ناچار چندین بار تغییر محلّ برای دبستان و انتقال از جایی بجایی دیگر ضرورت یافت. مدرسه دائر و سیر تکاملی خود را ادامه میداد تا بواسطه ورود قشون روس در مقدمه جنگ بین المللی اول بقزوین، امنیت شهر مختل و مدرسه بنات موقتاً تعطیل گشته و در این فرصت آن خادمه آستان احدیه با طفل دو سال و سه ماهه خود

(مهدی) بسعادت تشرف و زیارت حضرت مولی‌الوری روح ماسواه فداه نائل گردید. پس از مراجعت بقزوین با اندک فاصله خدمت اجتماعی یعنی (اداره مدرسه) را شروع نموده و ادامه داد.

کلاً ۱۹ سال تمام با کمال جدّیت و فداکاری بخدمت اجتماعی و معارفی خود صمیمانه مشغول و با هر مشکل و ناملایمی روبرو شده و با متانت و بردباری و اطمینان و توکل بحضرت باری موانع حاصله را رفع و زائل کرده و در نتیجه موفق گردید عده‌ای از دختران را تا آنجا تعلیم و ترقّی دهد که در مدرسه او وظیفه آموزگاری را عهده‌دار شوند و سرانجام نیز کاملاً قادر به اداره کلیّه امور مدرسه گردند.

از جمله این تلامذ خانم ملیح بهار و گوهر خانم روشنی اسکوئی بودند که بعد از ایشان در قزوین و اسکو در آذربایجان، به تدریس و اداره مدارس بهائی ادامه دادند.

طرازیه خانم همراه جناب طراز و مهدی سمندری به تبریز عزیمت کردند و در آنجا نیز بعضویت لجنه ترقّی اماء الرّحمن و خادّات اطفال منصوب گردیدند. جلسات پرجمعیت از اماء الرّحمن با حضور ایشان در تبریز تشکیل شد. طرازیه خانم با زبان ترکی آشنائی داشتند و بدین سبب شرکت کنندگان در مجامع عمومی که اکثریت آنان جز به لسان ترکی به زبان دیگر صحبت نمی‌کردند به راحتی و بدون واسطه از استماع سخنان ایشان بهره‌مند می‌شدند.

یکی دیگر از اقدامات مجدّانه و مؤثر طرازیه خانم تشویق نسوان به ترک دُخان بود. استعمال دُخان در آن ایام معمول و در جلسات بهائی نیز مانند سایر جوامع جاری بود و اغلب نسوان آگاهی با الواح و آثار مقدّسه که درباره لزوم اجتناب از این عادت مضرّه است نداشتند. طرازیه خانم اقدام به تأسیس کلاس اکابر نسوان نموده عده‌ای را شخصاً تدریس و تربیت کردند و در قصبه اسکو مدرسه‌ای تحت مدیریت گوهرخانم روشنی اسکوئی تأسیس نمودند و با سابقه و مهارتی که داشتند در اندک مدّتی چه حضوراً و چه کتباً راهنمائی و مساعدت‌های لازمه را مبذول داشتند و مدرسه مزبور بنام مدرسه بهائی شهرت و اهمیّت یافت و عده شاگردان در ظرف سه سال بشصت نفر بالغ شد.

هم زمان با تعطیل مدارس بهائی تضییقات دیگر در ایران جریان داشت و حتی ازدواج بهائی غیر قانونی اعلام گردید. ولی در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ یاران در کشورهای دیگر موفقیت‌های جدیدی حاصل کردند. از جمله در سال ۱۹۳۳ کنفرانس بهائیان ایالات متحده آمریکا و کانادا در شیکاگو تشکیل شد. مدارس تابستانه بهائی دایر گردید. قانون اساسی محفل روحانی ملی آمریکا تنظیم و تهیه شد. اجازه نامه محافل مشترک هند و برما و السینبرگ آلمان اخذ گردید. در رضوان سال ۱۹۳۴ قانون اساسی جامعه بهائیان ایران تنظیم و اعلام گردید. وصول این اخبار خوش مزید تقویت روحیه یاران بود.

ادامه اسفار جناب طراز

در دوره ولایت عظمی

مسیر مسافرت "فارس دلیر" به نقاط داخلی ایران، گوشه‌ای از تاریخ امر و جوامع بهائی و افراد یاران را در آن برهه از زمان در برمیگیرد. سرگذشت زندگانی ایشان در حقیقت در رابطه با جامعه بهائی ایران و بعداً جامعه جهانی بهائی شکل میگیرد ولی فعلاً در این قسمت سعی گردیده است مشخصات اخلاق و رفتار ایشان و موفقیت های حاصله را که مورد تقدیر و تمجید و تأیید حضرت ولی امرالله قرار گرفته است از خلال توفیقات مبارک معرفی نموده و مرور نمائیم.

۱۹ شهرالعلاء ۹۱\_۲۰ مارچ ۱۹۳۵

ایها الحبيب قیام عاشقانه و خدمات صمیمانه و همم عالیه و مجهودات متمادیه و مساعی متزایدۀ آن محبوب القلوب احباً و منادی و حامی و معین عزیزان محبوب ابھی در این ایام پر ابتلا مورت فرح و ابتهاج بی منتهای این عبد ضعیف است و موجب مسرت و ممنونیت این قلب کئیب، قدر و منزلت این همم مبذوله و مساعی مشکوره حال معلوم نه من بعد کشف و عیان گردد و علت انتباه و اسباب عبرت بیگانه و آشنا شود استقامت نمائید روح الهی و جنود آسمانی ظهیر و حافظ و ناصر آن عزیز است مطمئن باشید.

بنده آستانش شوقی



طهران ناشر نفحات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

(یار دیرین و حبیب نازنین و رکن رکن شرع مبین را در آن سرزمین با قلبی طافح از محبت و ممنونیت ذاکر و مکبرم نامه سابق بتاریخ ۱۹ شهرالمشیه نیز واصل و نفحه جانپوری از معانی و عبارت آن متضوع صد هزار آفرین بر خلوص نیت و حسن اقدام و استقامت آن خادم برازنده درگاه حضرت احدیت در این سبیل بتمام قوی مداومت نمائید جنود لن تروها از ملکوت علی مدد بخشد و انّ هذا لوعد غیر مکذوب. بنده آستانش

شوقی

۱۶ شهرالقدرة ۹۲ ، ۱۹ نوامبر ۱۹۳۵

همدان

ناشر نفحات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند یار معنوی حقیقی، در این انقلاب اعظم که به اراده غالبه نافذه شارع این امرمبرم احداث گشته، قیام عاشقانه نمائید و کل را به آنچه شایسته و از لوازم این یوم رهیب است دلالت نمائید انّه یلهمکم و یمدکم و یقدر لکم کل خیر فی ملکوته

بنده آستانش شوقی

۱۶ شهر السلطان ۹۱ بدیع

در زمستان بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ تزییقات وارده بعد از بسته شدن مدارس بهائی ادامه یافت و یاران مضطرب و نگران بودند که مبدا شدت آن توسعه یابد. ملاقات با احبای مقیم نقاط دور دست الزام آور گردیده بود تا از ارتباط با مراکز امری محروم نمانند. کیفیت اوضاع اجتماعی روز چنین اقتضا میکرد که اوامر و اخبار توسط فرد یا افراد به مناطق دور افتاده فرستاده شود. در این سبیل "مجاهد بی نظیر و مثیل" جناب طراز از هر لحاظ شایسته و برازنده این گونه اقدامات بودند.

طهران ناشر نفحات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

یا حبیب‌القلب و الفؤاد. ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش، قیام عاشقانه آن فارس مضممار الهی در این ایام پرافتتان و انقلاب سزاوار صد هزار تمجید و تحسین است اجرش لا تحصی و تأثیراتش لاتعدّ و لا تفتنی. پس مسرور باشند و بقوه‌ای ملکوتی و جذبی بدیع و عزمی متین بآنچه شایسته این یوم رهبیب است قیام و اقدام نمایند ملائکه تأیید و جنود مجنده ملاً اعلی حافظ و ظهیر است و هادی و معین. بنده آستانش شوقی

۱۵ شهرالمشیه ۹۲ - ۱۱ اکتبر ۱۹۳۵

در مرقومه دیگری که از طرف حضرت ولی امرالله صادر شده عنایات مبارکه به شرح زیر ابلاغ گردید:

طهران حضرت ناشر نفحات الله جناب آقا میرزا طرازالله سمندری علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند.

عریضه تقدیمی آن منادی امرالله مورّحه ۱۷ شهرالنور ۹۳ در این ساعت فرح بخش به ساحت حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا واصل و انبعاثات وجدانیّه و مراتب خلوص و محبت و محویّت صرفه بحتّه کاملاً به لحاظ انور اطهر مشرف و فائز مجدد و مکرر بر مکرر انوار مکرمت ساطع و عرف رضا و عنایت متضوع و بدایع لطف و شفقت ظاهر و لامع البتّه قلم از شرح بیان جزیه و عواطف جمیله وجود اقدس نسبت به آن نفس عزیز روحانی جانفشان سبیل الهی عاجز و قاصر است همین قدر چون شمس واضح و مانند قمر لائح که در هر حین آن یار دیرین از لسان شفقت به جواهرمودت مذکورند و در وقت اظهار محبت آثار بشاشت از چهره مبارک در بروز و ظهور زیرا منقطعاً عمّا سوی الله متوجّهاً بوجهه الباقی بعد فناء الاشیاء سالکاً سبیل رضائه العلیا با قلبی مطمئن و روحی مستبشر و خاطری مبتهج به اول و اقدم و اهمّ و اعظم فریضه مقدسه متعالیه آن، نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله و اعلاء کلمه الله و تشویق احبّ و تحریص اودّا بر استقامت کبری و تشریح حقایق نورانیّه و توضیح بیانات الهیه و تفهیم دستورات عالیّه مبارکه است به تمام قوی مشغول و قائم و مداوم لهذا معلوم و مبرهن که چگونه این شیم مرضیه و مساعی حمیده و همم مشکوره و خدمات

سابقه و حالیه و لاحقہ، طراً به طراز تقدیر و ستایش و تحسین وجود اطهر مزین و موجب سرور و ابتهاج خاطر شریف مکرم حضرتشان بوده و هست...

در سال ۱۹۳۵ و در بحبوحه تحدیدات متوالیه‌ای که نسبت به جامعه بهائی اعمال گردید. قانون رفع حجاب زنان کمک بزرگی به جامعه جوان ایران علی‌الخصوص شرکت آزادانه زنان بهائی در تشکیلات عمومی و مخلوط با مردان نمود زیرا قبلاً حوزه فعالیت های آنان در محدوده خاصی که از نظر فرهنگی برای زنان شناخته و پذیرفته شده بود قرار داشت. در آن ایام کلاس های مشق نطق و دروس امری به سرپرستی مبلغین و دانشمندان اداره و سرپرستی می شد. یکی دیگر از فعالیت های مرجوعه به جناب طراز نیز در زمینه تدریس و تعلیم جوانان بود که بسیار مورد نظر و علاقه ایشان بودند. جناب طراز این وظیفه خطیر را در سفرها و توقف در نواحی مختلف مجری داشتند و تعقیب نمودند.

اسفار جناب طراز به نقاط و شهرهای مختلف در کشور ایران با صدور توابع مبارکه متبرک گردیده است. بعض توابع که در طی سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ به شهرهای مرکزی و شمال ایران ارسال شده تا حدودی خط سیر سفرهای ایشان را مشخص میسازد.

اصفهان حضرت ناشر نجات الله آقای آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

یا من جعله الله عماد دینه و طراز شریعتہ روائح معطره ثبوت و خلوص بی منتهی که از مضمون نامه آن محبوب القلوب اهل بهاء متضوع سبب سرور و حبور موفور گردید و بر اطمینان قلب و اعتماد راسخ و عواطف حبیه و تعلقات روحیه این عبد نسبت بان خادم شهیر و مدافع و مبارز دلیر و مجاهد بی بدیل و نظیر بیفزود همت مستمر در این سبیل با وجود تضییقات حالیه و موانع متنوعه لازم و واجب. به تستحکم اصول شریعتہ و ترتفع اعلام نصرته و تحقق وعود کتابه و تجلی آثار قدرته و استقلال دینه فی تلک الدیار.

بنده آستانش شوقی

۱۵ شهرالشرف ۹۲، ۱۴ ژانویه ۱۹۳۶

در توقیع دیگر به خط کاتب مرقوم گردیده است

اصفهان حضرت ناشر نفعات الله آقای آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

نامه روحا و اثر خامه آن آیت وفا مورخه ۱۲ شهرالمسائل سنه ۹۲ در این حین به شرف لحاظ اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه فائز نفعات خلوص و وداد و جذبات شوق آن ملیک عباد که از هویت فؤاد صادر موجب تلاطم بحر سرور و تفاهم امواج بهجت و حبور در خاطر نورانی وجود مبارک گردید. مضمون مشحون به بشارات روحانیه بود و عبارات و دلالات حاکی از شمول الطاف و عنایات و تأییدات حضرت بیچون، نظم عقد لئالی محبت بود و نثر اثر انبعاثات وجدانی، آیات تضرع و ابتهال به افصح مقال مذکور و بیّنات خضوع و خشوع به درگاه غنی متعال به ابلغ معانی در جلوه و ظهور، لهذا مکرر در مکرر لطائف عواطف چهره انوار گشود و بدایع مراحم از شطر مکرمت مبذول گشت و مجدّد صحیفه ناصیه خدمات جلیله در مقابل وجه انور مشهود و لسان شفقت به تمجید و تحسین اقدامات باهره آن آیت موهبت جمال مبین متحرک و ناطق شد. به نصّ واضح و تأکید قاطع مخاطباً لآنجناب فرمودند:

البتّه خدمات عظیمه جلیله خود را ادامه دهند و در اطراف و اکناف ایران متوکلاً علی الله منقطعاً عن دونه به کمال اطمینان و عزمی خلل ناپذیر مسافرت نمایند و از انقلابات متزایده داخله مضطرب نگردند و در مجامع عمومی و منازل افراد در مدن و قری متمادياً متتابعاً مؤمنین و مؤمنات علی الخصوص جوانان را تشویق و دلالت و ترغیب به آنچه مقتضیات و وظایف و لوازم ضروریّه این یوم رهیب است بنمایند تا کلّ موفق به تمسک به تعالیم امریه و شعائر و سنن الهیه و اهتمام در امر تبلیغ و استحکام اساس جامعه و تعاون و تعاضد بین عناصر مختلفه و مقاومت امتحانات شدید و رفع مشکلات متنوعه عدیده گردند و بر جانفشانی بیفزایند و دشمنان داخله و خارجه را بکلی مایوس و مقهور نمایند و علم استقلال شریعت الله را در قطب آن اقلیم مرتفع سازند...

ناشر نفحات الله جناب آقاميرزا طراز الله سمندري عليه بهاء الله الابهى ملاحظه نمايند.  
يا من ايده الله بجنود من الملائع الاعلى و لمثلک يليق هذا الظفر العظيم في خدمة امر ربك  
المتعالى المتباهى المقتدر العليم الحكيم. قلب مشعوف است و روح مستبشر حبل مودت  
متين است و تعلق و ممنونيت شديد و كامل اتى افتخربك و بامثالک الذين ثبتوا اقدامهم  
و نصرُوا امر ربهم في هذا اليوم الرهيب حفظك الله فخراً لاحتائه و امنائه و ادامک في کنف  
حفظه و حمايته و قدرک مقاماً رفيعاً في ملكوته بعونه و قدرته وجوده.

۱۵ شهر الجلال ۹۳\_ ۲۳ اپريل ۱۹۳۶ بنده آستانش شوقى

طراز الهى بطور مرتب و مشروح گزارش اقدامات خود را به ارض اقدس تسليم ميکردند.  
تقريباً در تمام توابع که از طرف هيکل مبارک و به خط منشى مرقوم گرديده علاوه بر  
نظرات و ابراز احساسات هيکل مبارک نسبت به مجهودات جناب طراز، حاوی خبر  
دريافت گزارش اقدامات ايشان نيز ميباشد. چنان که در توقيع مورخ ۲۵ سپتامبر مرقوم  
گرديده است:

... مشروحات مرقومه سبب سرور قلب انور گرديد. مرور و عبور آن حبيب معنوی به ديار و بلاد  
و ملاقات با طبقات نفوس و القاء کلمة الله و انبعاثات روح الفت و اتحاد در بين ياران  
الهى، جميع اين مراتب مورث روح و ريحان گرديد و از موقفيت آن بنده جانفشان سبيل  
الهى و فانی در عتبه مقدسه رحمانی، بهجت و مسرت زايد الوصف رخ داد. البته تأييدات  
ملکوت ابهى را متتابع بينند و توفيقات ملا اعلى را متواصل مشاهده فرمايند. انوار اخلاص  
آثارش مخفی نماند و ظهورات حب و وفا تأثيرش مستور نگردد بلکه تجلی آن فضل قدیم  
و فیض مستديم دائماً، ابدأ، مستمراً در مشکوة قلوب صافيه برافروزد و ضياء و لمعان آن  
مجمع امکان را روشن و درخشنده فرمايد و هذا الحق مبين.

دو توقيع مرحمت آميز ديگر زينت بخش اين اوراق ميگردد:

طهران حضرت ناشر نفحات الله جناب آقاميرزا طراز الله سمندري عليه بهاء الله الابهى ملاحظه  
نمايند.

یا حبیب القلب و محبوب الفؤاد ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش مولای مختار  
در ملکوت اسرار از آن سرور اختیار راضی و بندای احسن الف احسن ناطق و مترنم  
بشری لمن اقتدی بک فی هذا الیوم الرّهب بشری لمن یساعدک و یعینک و یقتفی اثرک  
فی هذا الصّراط الواضح المستقیم.

۵ شهرالکمال ۹۳ ۱۵ اگست ۱۹۳۶ بنده آستانش شوقی

طهران حضرت ناشر نفعات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه  
نمایند.

ایها الحیب امر تبلیغ در این ایام از اهمّ امور محسوب اول فریضه یاران جانفشان در  
آسمان است آن یار با وفا در این میدان وسیع گوی سبقت را از کلّ ر بوده و بطرازی بدیع و  
مقامی رفیع و رتبه منیع مفتخر و سرافراز گشته مداومت لازم و ترغیب و تحریص یاران لیلاً و  
نهاراً واجب تا کلّ در این خدمت عظیم مشارکت نمایند و بما ترتفع به مقاماتهم فائز و نائل  
شوند حفظک الله فخرّاً لاحبائه و امنائه. بنده آستانش شوقی

۳ شهرالاسماء ۹۳ ۲۲ اگست ۱۹۳۶

در دوران ولایت حضرت ولی امرالله سیر توسعه و تحکیم ارکان نظم جهانی بهائی بدست  
توانای ایشان انجام گرفت و جریان مراحل رشد و نمو معنوی فردی و جمعی نفوس،  
لامحاله آنان را درجاده ترقی و تعالی و به سوی هدف غائی رهنمون گردید. ولی در بدایت  
این اقدام در جوامع بهائی شرق و در محیطی که مردم هنوز با سیستم های اداری آشنائی  
زیادی نداشتند و در اغلب جوامع که حتی اطلاعات اولیه در باره چگونگی سیستم ها  
وجود نداشت استقرار نظم اداری اقدامی سهل و آسان به نظر نمی رسید. برای آماده  
نمودن اذهان یاران، در مرحله اول احتیاج فراوان به تعلیم معلومات پایه ای و تدریجی در  
نهایت بردباری و شکیبائی بود.

اغلب اوقات اعزام مبلغین و مطلعین صبور به نقاط مختلف و همکاری و مساعدت آنان با  
تشکیلات اولیه جوامع محلی کمک مؤثری برای تأسیس مؤسسات امری و رفع کم سوادی

و احياناً بی سوادى اكثریت افراد نسبت به تشکيلات نظم بدیع می نمود. در یادداشتهای جناب طراز به این گونه مجهودات در طی سفرهایشان مکرراً اشاره شده است و در توابع ذیل نیز رضایت خاطر حضرت ولیّ امرالله از مجاهدات جناب طراز منعکس گردیده است. رشت ناشر نفعات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند. ایها المتفانی فی خدمة امرالله و الناصر لشریعتہ السّمحاء نامۀ پرحلاوت سرور موفور و نشاطی جدید در این قلب کثیب احداث نمود و بر تعلّقات قلبیّه و انعطافات وجدانیّه و انبعثات روحانیّه و احساسات حبیه بیفزود این خدمات بهیّه باهره آنی از یاد نرود هر یک مغناطیس تأییدات و جالب امدادات لاریبیّه مولای فرید، استقامت لازم تا نتایج کلیّه و ثمرات بدیعه عظیمه حاصل و نمایان گردد.

بنده آستانش شوقی

۱۹ شهرالقدره ۹۳ ۲۲ فوریه ۱۹۳۶

رشت ناشر نفعات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

یا من ایده الله بتأیید من عنده و قدرة من لدنه احسنت الف احسنت لعمری انک لقدوة حسنة للابرار یفتخر بک اهل ملاً الاعلی و سگان جنّة الابهی در این سبیل مداومت نمائید زیرا این خدمت جلیل مایه سعادت ابدیه است و جالب تأییدات لاریبیّه حضرت احدیت مولای توانا در ملکوت ابهی از آن یار باوفا و محبوب القلوب احباً راضی و خشنود و خورسند، مطمئن باشید و برهمت بیفزائید و یاران را در مدن و دیار لیلاً و نهاراً تشجیع و دلالت نمائید.

بنده آستانش شوقی

۵ شهرالملک ۹۳ ۱۱ فوریه ۱۹۳۷

توابع حضرت ولیّ امرالله معمولاً به آدرس شهرهای اصلی فرستاده می شد در حالی که "قدوة ابرار و محبوب القلوب احباً" در نواحی اطراف آن شهرها در سیر و حرکت بودند. عشق به خدمت و دیدار یاران بر هر مشکلی که در پیش بود فائق می آمد. این روح محبت و وداد و خدمتگذاری را که با خون ایشان عجین گردیده و در رگها جریان دائمی داشت از

سنین خردسالی و در تحت تربیت پدر بزرگوارشان و رسم آداب خانواده آموخته و اندوخته بودند.

داستان زیر را جناب محمد پرتوی بارها به عنوان خاطره‌ای شیرین از تجربیات اولیّه ایّامی که موفق به تصدیق امر مبارک گردیده بودند ذکر می‌کردند. ایشان یکی از مبلغین پرکار و شجاع امر بودند. جناب پرتوی در همان اوایل تصدیق امر بهائی در معیت جناب حاجی امین از تبریز حرکت کرده و ضمن توقّف در بعض شهرها وارد قزوین میشوند و در منزل جناب سمندر اقامت مینمایند.

در آن دوران در منزل جناب سمندر مرسوم بود بخاطر احترام به احبّاً و مسافریّن و ملاقات کنندگان، پذیرائی از آنان را فرزندان خانواده عهده دار می‌شدند. چنانکه جناب طراز نیز در یکی از نامه‌هایشان از اوان جوانی خود یاد می‌نماید که چگونه شبها تا دیر وقت بر روی پله‌کان منزل می‌نشستند و از فرط خستگی چرت میزدند تا آخرین میهمان برای خواب آماده شود و یا منزل را ترک گوید.

جناب پرتوی در آن زمان هنوز چندان شناخته نشده بودند و خود را احقر و اصغر از جناب امین در امر جدید ملاحظه مینمودند. البتّه ایشان قبل از ایمان به امر بهائی در زمره علمای مسلمان تبریز بودند و طبقه علمای طبق رسوم جاری، همیشه بر عوام الناس برتریّت داشتند. جناب پرتوی پس از ورود به منزل جناب سمندر تصوّر می‌کنند از ایشان و جناب حاجی امین که شخصیت بسیار معروف و مهمّی بودند بیک نوع پذیرائی نخواهد شد و با این طرز فکر و تلقّی، جزئیات برخورد افراد آن خاندان را دقیقاً زیر نظر می‌گیرند.

بدواً پس از ورود مسافریّن به منزل، حضرات به اطاق پذیرائی راهنمائی شده و با گرمی از طرف جناب سمندر مورد استقبال قرار می‌گیرند. چندی نمی‌گذرد که دو تا از فرزندان جناب سمندر با وسائلی مشابه برای شستشوی دست و صورت وارد اطاق می‌شوند تا مسافریّن، خود را از گرد و غبار راه پاک کنند. جناب پرتوی هنوز کاملاً قانع نشده و منتظر سایر اقدامات برای پذیرائی بودند و با خود می‌گویند حتماً موقع شام مرا برسریک سفره با جناب حاجی امین قرار نمی‌دهند ولی هنگام صرف غذا همه افراد خانواده بر سرریک



سفره حاضر می‌شوند. موقع خواب و استراحت فرا میرسد جناب سمندر حاجی امین را به اطاق مخصوص هدایت می‌کنند. جناب پرتوی کنار درب می‌ایستند و منتظر می‌مانند تا محلّ استراحتشان معلوم گردد ولی جناب سمندر با احترام ایشان را نیز به همان اطاق راهنمایی می‌کنند و جناب پرتوی در آنجا دو بستر که هر دو پوشش ابریشمی مشابهی داشت برای خودشان و حاجی امین آماده می‌بینند.

مسافری نزدیک سحر از خواب بیدار می‌شوند تا راهی سفر گردند. افراد خانواده که قبل از آنان بیدار شده بودند بساط صبحانه را فراهم کرده و برای خدمت آماده بودند. هنگام حرکت مسافری، یکی از دختران خانواده دو بسته کوچک که در پارچه سفید رنگی قرار داشت تقدیم آنان می‌کند و اظهار می‌دارد غذای مختصری برای راه است.

این بسته‌ها آخرین محک برای امتحان آن خانواده محسوب می‌شود. در بین راه مسافری برای نهار توقف می‌کنند. جناب حاجی امین می‌پرسند: ملا محمد اول بسته ترا باز کنیم یا مرا؟ جناب پرتوی که بسیار منتظر نتیجه کار بودند می‌گویند، چطور است هر دو را باز کنیم بینیم توی هر کدام چه چیز است بعد تصمیم بگیریم. در تعقیب این پیشنهاد هر دو آنان بسته را باز کرده و تعدادی شامی کباب (کتلت) در هر دو بسته مشاهده می‌کنند. جناب پرتوی با کنجکاو اول شامی کباب‌های خودشان و بعد تعداد متعلق به جناب حاجی امین را می‌شمرند و ملاحظه می‌کنند تعداد محتویات هر دو بسته مساوی است.

ایشان اظهار می‌داشتند: اگرچه مدت اقامت کوتاه بود اما تأثیر تربیت روحانی جدید و تغییر فرهنگ و سنت‌های پیشین در رفتار یکایک افراد خانواده سمندر نمایان بود و محبت و صمیمیت آنان متداوم و مشهود.

روح صداقت و مؤدّت میزبانانم باعث شد تا بیش از پیش به نفوذ و قدرت خلاقه کلمه الهی مطمئن و امیدوار شوم و با قلبی مستریح به مسافرت با جناب حاجی امین و خدمت به آن خادم برازنده ادامه دهم.

امتزاج قول و فعل در روش و سلوک طراز الهی تا آخر حیات مشهود و نمایان بود. پیوسته خود را موظف و مفتخر به خدمت همه دوستان می‌دانستند در عین حال توقع و انتظار

متقابل از سایرین نداشتند لذا رنجشی از کسی در دل نمی‌گرفتند دوستان حق را محترم می‌داشتند و باصبر و شکیبائی در تربیت افراد سعی بسیار می‌نمودند. تا جایی که خلوص نیت و انقطاع و ثبات و استقامت ایشان در آستان مولای محبوب مقبول افتاد و در چند توفیق زیر مورد تأیید و تمجید قرار گرفت.

توضیحاً لازم است ذکر گردد که مقصود از درج تواقیع مبارکه توجیه موقعیت مخاطب آن میباشد و امید است هر یک از تواقیع با دقت نظر و تعمق کامل در کلمات و بیانات نازله مورد مطالعه قرار گیرد.

طهران ناشر نفحات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

أيها العزيز الوفي حقاً که بتمام قوی بر ترویج امر بها قائمی و در استحکام اساس شریعة سمحاء لیلاً و نهاراً جاهد و ساعی این خدمات متمادیه و مساعی جلیله و مجهودات عظیمه و اقدامات متتابعه مغناطیس تأیید ربّ مجید است و جاذب الطاف نامتناهیة مولای قدیر و فرید. اثراتش در آن اقلیم شدید است و اجرش در ملکوت الهی عظیم و جزیل انئی حیّتك من هذه البقعة النوراء بقلب طافح بمحبّتك و اقول احسنت يا أيها الناظر الى الافق الابهی و المتمسک بالعروة الوثقى و المنادى باسم الله العلى الاعلى فى تلك العدو القصى ان استبشر بهذه البشارة الكبرى و كن من الثابتين. بنده آستانش

شوقی

۱۱ فوریه ۱۹۳۷

در ۱۸ شهر العظمة ۹۴ \_ ۲۴ می ۱۹۳۷ زیارت شد.

تبریز حضرت ناشر نفحات الله آقای میرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. أيها العزيز افاض الله عليك شأبيب فضله و ادا بك فخرأ لامره و احبائه و الهمك ما هو خير لك فيكلّ عالم من عوالمه و انه لهو القادر الحافظ الهادي المقتدر الحكيم.

بنده آستانش شوقی

۱ شهرالاسماء ۲۰ ۹۴ آگست ۱۹۳۷ مراغه زیارت شد.

مراغه حضرت ناشر نفحات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

أيها الحبيب اللبيب از نامه اخير عرف خلوص و انقطاع بشأنی متضوع که وصف نتوانم ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش نعیماً لک من هذه الموهبة التي تتوق اليها ارواح المقرين في الفردوس الابهی ان استقم كما امرت سوف تتحقق الوعود الالهيه في تلك القدوة القصوى فسبحان ربنا المتباهي الابهی.

بنده آستانش شوقی

۳ شهرالشرف ۲ ۹۴ ژانویه ۱۹۳۸

رشت ناشر نفحات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند. ايها المنجذب بنفحات الله نامه های متتابع علت ابتهاج قلب حزين است زیرا مدل بر استقامت آن حبيب و پیشرفت امر نازنین در آن سرزمین است این خدمات باهره متمادیه در سجل ملکوت مثبت و اجرش موفور و بابدع اوصاف در ساحت کبریا مذکور و موصوف ان هذا لهو الفوز المبین نعیماً لذلك الخادم الصادق الامین المتمسک بحبله المتین و السالك في صراطه الواضح المستقیم.

بنده آستانش شوقی

۱۴ شهرالجلال ۲۲ ۹۵ آپریل ۱۹۳۸

در سنه ۹۵ بدیع محفل روحانی ملی به علت وجود موقعیت های وسیع تبلیغی تصمیم گرفتند مبلغین بیشتری به نواحی مختلف کشور اعزام دارند و آنان برای مدت طولانی در هر نقطه اقامت نمایند و به خدمت مشغول شوند. در صدر نام مبلغین جناب طراز قرار داشتند. مأموریت خاص ایشان در این دوره نواحی همدان و کرمانشاهان بود و چندین توفیق راجع به مجهودات انجام شده صادر گردید.

کرمانشاه ناشر نفحات الله حضرت آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

أيها الاخ الروحاني بشري لك بما ثبت على ميثاق ربك المتباهي الابهى و خدمت امره  
الاسنى خدمة تتباهى بها سگان رفر البقا في الجنة العليا بذلك قرت عيني و استبشر  
فؤادي و ولع لساني بذكرک و محامدک و عظیم خدماتک و فرط حبک و علو هممتک و  
سمو مقامک و استقامتک و انقطاعک و اشتعالک في هذا الامر الاوعر الاعظم الخطير و  
لك منى الف تحية و سلام و شكر و ثناء يا من جعلك الله طراز دينه و زينة شريعته السمحاء  
في تلك الارحاء.

۱۵ شهرالقول ۷۹۵ ديسمبر ۱۹۳۸

بخط کاتب مرقوم گرديده است،

فرمودند بنویس سفرکردستان دلیلی واضح بر شمول تأییدات لا ربيبة حافظ حقیقی و ناصر  
معنوی است در این ایام که امر تبلیغ در اکناف و اطراف اقلیم ایران بسرعت ترویج و تعمیم  
یافته بر مجهودات متوالیه و مساعی تاریخیه و اقدامات جلیله خویش بیفزایند و اقامت را در  
مراکز مهمه امتداد دهند و نفوس غافله را بیدار و هوشیار سازند زیرا وقت تنگ است و  
حوادث مهمه در پیش. وقت را غنیمت شمردند و در ازاله موانع باقیه نیز همت بگمارند.  
تعلق و ممنونیت این عبد آناً فاناً در ازدیاد، خورسند و مطمئن باشند.  
<جناب طراز مینویسند:

در این تویع عنایت مخصوص جهت ارسال قبا و ارخالق به عنوان (این کنز ثمین) فرموده  
اند.

قبض وصول یک ثوب قبا و یک ثوب ارخالق، تن پوش مبارک حضرت ربّ اعلی که در  
خاندان سمندری از دوران سرگونی حضرت ربّ اعلی به آذربایجان به امانت باقی مانده  
بود، جناب طراز آنها را بنام طرازیه خانم و دکتر مهدی سمندری حضور حضرت ولی امرالله  
تقدیم کرده بودند.

شهرالجمال ۹۰ می ۱۹۳۸

تقدیمی امه الله طرازیه خانم و آقامیرزا مهدی ضلع و نجل جناب آقامیرزا طرازالله سمندری  
علیهما بهاء الله

یک ثوب قبا و یک ثوب ارخالق تن پوش مبارک حضرت اعلی روح ماسواه فداه بواسطه حضرت امین امین علیه بهاء الله البهی واصل گردید.  
بنده آستانش شوقی

حضرت ولی امرالله هم چنین شفاهاً فرمودند این هدیه ثمین بعد از شمایل مبارک، نفیس ترین هدیه ایست که بساحت اقدس رسیده است.  
داستان وصول و ارسال قبا و ارخالق حضرت ربّ اعلی در بخش دوم کتاب مجماً نگاشته شد. جناب طراز این هدایای بی نظیر را به جناب دکتر مهدی سمندری سپردند و ایشان بواسطه جناب امین امین به ارض اقدس ارسال داشتند. پس از تأسیس دارالآثار بین المللی در ارض اقدس، حضرت ولی امرالله امانات ارزشمند و متبرک را در محفظه اختصاصی قرار دادند و از آن زمان به بعد زائرین موقت به زیارت البسه حضرت ربّ اعلی که در اوقات حرکت به آذربایجان برتن داشتند گردیدند.

اقدامات تبلیغی یاران در تار و پود پیچیدگیهای ناشی از تعصبات مذهبی گرفتار بود و با مقاومت شدید بنیادگرایان افراطی ملی نیز مواجه شد و تهدید و تعقیب مظلومان امکان حرکت و توسعه جامعه امر را مختل ساخت. تلاش همه جانبه برای اطفاء نار الهی و انهدام نهال تازه امر بدیع، هم چنان جریان داشت. تشکیلات بهائی تحت رهبری مدبرانه یگانه مرکز ولایت امر برای ابقاء و ادامه فعالیت های محوله سعی فراوان نموده و کوشش میکردند تا روحیه کلی جامعه را تقویت نمایند و از حالت یأس و نا امیدي برکنار دارند.  
حضرت ولی امرالله اغلب رأساً باب مکاتبات را با بعض خادمین جامعه مفتوح نگاهداشتند و چنانکه ذیلاً ملاحظه میگردد با صدور توابع محبت آمیز، به تشویق و تحریص حبیبی که حال او: "به نفسه جاذب تأییدات و مغناطیس الطاف ربّ مجید" توجیه گردیده اقدام فرموده اند.

جناب طراز در سفر کرمانشاه بودند و در این مدت چندین توفیق خطاب به ایشان صادر گردیده است. مضامین این توابع شارح حال و اقدامات آن یار معنوی است.

کرمانشاه ناشر نفعات الله جناب آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الابهی ملاحظه نمایند یا من جعله الله قدوة للابرار و فخراً للاخيار محزون و غمگین باشید و قلب را مطمئن نمائید حال آن حبيب بنفسه جاذب تأییدات و مغناطیس الطاف ربّ مجید. این عبد واقف و شاهد، پس خرم و آسوده خاطر باشید و تانفس اخیر استقامت نمائید. هذا ما ینبغی لتلك النفس الطيبة المنقطعة الناطقة بثناء ربّها الشاهد الخیر بنده آستانش شوقی

۹ شهر السلطان ۹۵ \_ ۲۷ ژانویه ۱۹۳۹

کرمانشاه حضرت ناشر نفعات الله آقامیرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

عریضة تقدیمی آن منادی امرالله مورّخه ۱۷ شهرالعلاء ۹۵ به ساحت اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا واصل و مشروحات معروضه کاملاً به لحاظ انور فائز توجّهات مبارک مجدّد شامل شده فرمودند بنویس: نفعات طیبه که از ریاض معانی نامهای متتابعه آن خادم برارنده و شعله فروزنده متضوع مشام جان و روان را معطر نموده این خدمات فائقه شایان تمجید ملاً اعلی و سگان رفر ابهی و جاذب تأییدات لاریبیه مولای بی همتا قلب این عبد را از هر جهت مطمئن و اعتماد کامل و تعلق شدید و روابط معنویّه متین و مستمرّ و تضرّع و ابتهاج به درگاه غنی متعال متتابع و متواصل و عون و عنایت الهیه نیز در جمیع شؤون شامل و لاینقطع البتّه در این سنه جدیده بر همت فائق بیفزایند و در جمیع بلدان و قری کما فی السابق سیر و سفر نمایند و به قوه اسم اعظم غافلان را بیدار و یاران را تشویق و جوانان را تحریص و تشکیلات امریه را تأسیس و تقویت نمایند جمال ابهی معین و ناصر و حضرت عبدالبهاء مجیر و حافظ و اهل ملاً اعلی ممدّ و مساعد ایشان بوده و خواهند بود مطمئن باشند...

کرمانشاه حضرت ناشر نفعات الله آقای میرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الابهی ملاحظه نمایند

ايها النجل الوفي، اتي اشهد لوفائك وقيامك و ثباتك و علو شأنك و مقامك في ملكوته ان موليك الخير يثني عليك من ملكوته الرفيع و يذكرك تتوق اليك افئدة المقربين. هذه بشاره مني لك في هذا الدور المشعشع البديع. اين موهبت عظمى نتيجة قيام و اقدام عاشقانه آن خادم بيهمتا و ناصر و ناشر نفحات امر جمال اقدس ابهي در آن ديار است. پس با قلبي شاد و روحي بر فتوح و قدمي راسخ در سبيل خدمت و نصرت و مدافعت امر حضرت احديت مداومت نمائيد و منتظر و مترصد بروز و ظهور تاثيرات قويه لاريبي شويد. انه معين عباده الثابتين و نصراء دينه المبين بين العالمين. بنده  
آستانش شوقي

۶ شهرالجلال ۹۶\_۱۴ اپريل ۱۹۳۹

[دوره سفر کرمانشاه پايان يافت. با صدور مواهب رحمانی که از قلم توانای مولای حنون همانند دوره های قبل صادر گردید رشته های پیوند روحانی "قدوة ابرار" و "شعله فروزنده" با مرکز تابش و درخشش نور یزدانی بیش از پیش مستحکم گردید. نوایای سابق محقق شد و اساس متین و راسخ مجهودات آینده جناب طراز بر پایه وعده توفیق و کسب تاثيرات نا متناهی استوار گردید.

صعود میرزا محمد فرزند ارشد جناب طراز

کان بلای دوست تطهیر شماس

علم او بالای تدبیر شماس

میرزا محمد فرزند ارشد جناب طراز در ژانویه ۱۸۹۷ میلادی در قزوین متولد شدند و در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۰ در سن ۴۳ سالگی به علت ابتلاء به بیماری ذات الریه به ملکوت الهی صعود نمودند. ایشان دارای خصائص روحانی و وجدانی فراوان بودند، وجه نورانی داشتند و از سن طفولیت به علت سفرهای ممتد پدر بزرگوارشان رابطه ظاهری بین آنان مقطوع بود ولی در دامان پر مهر مادری شایسته و در ظل تربیت و عنایات جد بزرگوارشان پرورش یافتند و به ثمر رسیدند. دوره تحصیل را ابتدا با شرکت در مدرسه توکل قزوین آغاز نمودند و

سپس در مدرسه تربیت طهران ادامه دادند. سالهای متمادی در مدرسه توکل قزوین تدریس میکردند و به این خدمت فرهنگی مشغول و مألوف بودند.

جناب میرزامحمدسمندری در اوایل سال ۱۳۳۶ قمری با لقایه خانم عندلیبی، خواهرزاده جناب عندلیب شاعر معروف و مبلغ شهیر بهائی عقد اقتران بستند. این ازدواج در دوران حیات جناب شیخ محمدکاظم سمندر باشکوه بسیار انجام شد و جناب ایشان شخصاً به خواستگاری لقایه خانم که پدرش پسر عموی جناب سمندر بود اقدام نمودند و حتی برای اسکان مزدوجین جدید در مجموعه محل زیست خاندان سمندر، بنائی تازه ساختند.

در قسمت های بعدی این کتاب راجع به فرزندان ایشان مطالبی درج گردیده است. جناب طراز هنگام صعود میرزامحمد، در نواحی کرمان سفر میکردند و از خانواده دور بودند. پس از دریافت خبر صعود فرزند عزیزشان مراتب حال را به ارض اقدس معروض داشتند و طلب دعا و غفران نمودند.

توقیع زیر در همان ایام سخت و جانگذار واصل گردید. جناب طراز به خط خودشان در ذیل توقیع مینویسند: پس از فوت مرحوم میرزامحمد علیه رحمة الله.

طهران حضرت ناشر نجات الله آقای میرزا طراز الله سمندری علیه بهاء الله ملاحظه نمایند یا من اعلى الله مقامه بين بريته، اينعبد لازل بذکر خدمات و اقدامات جليله آنخادم برازنده حضرت رب البريه مشغول و مألوف و مشعوف و از مولای قدیر تأییدی جدید در حق آن رکن شدید جامعه پیروان رب مجید ملتمس و متمنی حفظک الله و حقق آمالک فی جمیع الشئون والاحوال. بنده آستانش شوقی

۱۱ شهرالمسائل ۹۶، ۲۲ ديسمبر ۱۹۳۹ - ۱۱ شهرالاعلا ۹۶

توقیع مبارک فوق ختم دوره اولیه خدمات طراز الهی در عهد ولایت عظمی است و بزیارت پنجاه روزه، سهمیه حیات و خدمات ایشان منتهی گردید.

محققاً درک عواطف لطیف و عمیق پدرانۀ جناب طراز نسبت به فرزندان عزیز و فداکارشان آسان نیست. خانواده "طراز الهی" با همان روح ایمان و اصطباری که جزو نهاد جناب طراز



بود در نهایت صبر و شکیبائی و از خودگذشتگی، زندگانی پر تحرک و فعالیت و دوری و فراق ایشان را تحمل می نمودند. هرگز نباید ایثار بستگان و درجه تأثیر و مساعدت آن را در ادامه موفقیت های جناب طراز در میادین مختلف نادیده انگاشت. ایشان فرزندی محبوب و عزیز بودند و همانطوری که در خاطرات خود یاد می کنند درس عشق و محبت را از اوان طفولیت در مهد مادر و آغوش پدر و سایر بستگان آموختند و همان شیوه شایسته را نسبت به فرزندان شان دنبال کردند. اگرچه امر و مسائل مربوط به امور امری را مقدم شمردند و از راحت زندگانی در کنار خانواده گذشتند ولی احساسات عمیقشان که از روح حساس و لطیف نشأت میگرفت در کمال قوت باقی بود. این احساس را همه افرادی که با جناب طراز در تماس بودند به آسانی درک می نمودند و تحت تأثیر نیروئی که از آن منبعث می شد قرار می گرفتند. جناب طراز کاملاً به اهمیت گذشت و انقطاع خانواده خویش واقف بوده و فداکاری آنان را تقدیر نموده و مدّ نظر داشتند. نمونه ای از قدرشناسی ایشان هنگام تقدیم تن پوش های حضرت ربّ اعلی به حضور حضرت ولیّ امرالله است. ایشان آن هدیه ثمین را به نام همسر و فرزندشان تقدیم کردند با وجودی که میدانستند هدایای مذکور تا چه اندازه ارزنده و مورد توجه نسل حاضر و نسلهای آینده می باشد.

در واقعه صعود نابهنگام میرزا محمد نیز توصیف حال طراز الهی در رویارویی با آن حادثه اُسف انگیز جز تصور شخصی نمی تواند باشد لذا نامه ای که در این خصوص به همسر فرزند خود لقایّه خانم نگاشته اند زیب این دفتر می گردد تا از فحوای کلام به شدت تألم و تأثر و در عین حال استقامت و استنباط جناب طراز از این واقعه دردناک پی بریم و با بازتاب روحیه توکل صرف به حقّ و تسلط بر نفس یک پدر، در عین مصیبت زدگی و دردمندی آشنا شویم.

شهر الملک ۹۶

کرمان الی قزوین ضلع محترمه متصاعد الی الله آقامیرزا محمد علیه غفران الله و بهائه و فضله و رحمته

الله ابهی همواره از پدر آسمانی و یکتا ولی امرالله مولای توانا ارواحنا لوحده الفداء برای شما و جمیع اولاد صبر و اصطبار و تحمل و قرار و شکر در این پیش آمد ناگوار مسئلت نموده و مینمایم. امیدوارم یکتا محبوب توانا به جمیع اطفال تسلی و سکون عنایت فرماید. اوست قادر و توانا.

اما این پدر پیر و اسکلت پوسیده جز توجه به خدا و ناله در بیداری و خواب و طلب عفو و غفران و التجای فضل و احسان و تمنای موفقیت و تأیید از برای بازماندگان او چاره و کار دیگر نتوانم. امیدوارم شما خوش باشید و بذکر دوست پردازید و در تربیت اولاد بقدر مقدور سعی مشکور مبذول دارید و حسن مال و خاتمه کار هریک را بتضرع و ابتهاج از غنی متعال بخواهید بلکه خودتان عریضه مختصر بلقاء وجه طلعت باقی ... عرض کنید و بجهة آن متعارج الی الله طلب غفران و برای اولادتان موفقیت در دو جهان بخواهید و یک یک را از طرف من ببوسید و نوازش نمائید.

... من از حالات خود و خواب‌های خود و قلب و کبد محترق خود برای شماها نمی‌نویسم و امور را به قبضه قدرت الهی و علم حق می‌گذارم. جز حق نفسی بر عالم واقف نبوده و نیست. کاملاً بنویسید چند روز مریض شد و معالج که بود و در حین عروج و ساعات آن حالش چه شده و وصایائی حین عروج نمود...

در صفحه مقابل نامه فوق، قسمتی از لوح جمال مبارک خطاب به حرم حضرت ربّ اعلی را با خطّ زیبایی نوشته‌اند و در زیر آن بیان حضرت بهاءالله خطاب به جناب سمندر بعد از عروج برادر عزیزشان جناب محمد علی نبیل ابن نبیل مرقوم گردیده است:

الحمد لله جعل الموت باباً للقاءه و سبباً لوصاله و علّة لحيوة عباده به اظهر اسرار كتابه و ماكان مخزوناً في علمه انه هوالمقتدر الذي لم يعجزه ظلم الظالمين و لم يمنعهم مطالع الظنون و الاوهام ..."

اجازه تشرّف پنجم

در پائیز سال ۱۳۱۹ ش ق ۲۲\_ دسامبر ۱۹۳۹ اجازه نامه تشرّف ایشان به حضور مبارک ضمن توقیع آن حضرت رسید.

فرمودند بنویس این عبد بسیار مشتاق ملاقات آن قدوة ابرار و سرور احباب و اصحابم. دوره اول خدمات در آن اقلیم منتهی و حال مأذون زیارت و طواف بقاع مقدسه اند امید چنانست کسب اجازه از اولیای امور نموده سالماً مظفراً منصوراً به این بقعه نوراء مشرف گردند و اکلیل موهبت کبری را بعد از این سنوات عدیده که در خدمت و اعلان و اثبات و استحکام امرالله و مؤسّسات آن به کمال همّت و خلوص صرف نموده اند بر سر نهند و به آنچه منتهی آمال مؤمنین است فائز و مفتخر شوند

جناب طراز در گوشه این توقیع نوشته اند، امید است بزودی وسائل فراهم و مشرف شوم. در این توقیع همچنین اجازه ارسال آثار والدشان و یادداشت‌های جناب طراز به ارض اقدس صادر گردیده است.

در باره ارسال یادداشتها فرمودند بنویس مجموعه یادداشتها را جلد نموده، ارسال ارض اقدس نمایند تا در قصر مبارک به یادگار محفوظ ماند.

با رسید توقیع مبارک و صدور اجازه زیارت، آرزویی که سالها در دل داشتند به حقیقت پیوست و به اتفاق همسرشان که قبلاً اجازه تشرف جداگانه دریافت نموده بودند عازم ارض اقدس گردیدند.

جناب طراز قبلاً سه بار حضرت ولی امرالله را در سنین مختلف زیارت کرده بودند بار اول آن حضرت ۱۸ ماهه، بار دوم ۹ ساله و سومین بار ۱۴ سال داشتند. زیارت اخیر چهارمین بار دیدار محبوب بود. در آن اوقات ۱۹ سال از صعود حضرت عبدالبهاء میگذشت.

جناب طراز شرح مسافرت و تشرف پنجاه روزه خود را مرقوم داشته اند. قسمتهائی از این خاطرات مشروح و مفصل، خوشه چین و تنظیم گردید و برای استفاده و مطالعه و بررسی دوستداران در فصل آتی درج میگردد.

جناب طراز با القاب مهیمن اهدائی " رکن رکن شرع مبین " که بنا بر قول خودشان از روی فضل و عطا و چشم پوشی از خطا بود و با سپر "مدافع شجاع" حفظ و حراست یاران مظلوم، در بحبوحه انقلابات که اوضاع نامساعد عمومی و اجتماعی نیز فشار مضاعفی بر

دوش جمله احبّا گذاشته بود بدون هیچگونه تأخیر و یا تعلّل و صرف نظر از ناامنی های فراوان، به سیر و حرکت در نقاط مختلف همّت گماشتند. دیدار یک آشنا و یک دوست در آن اوقات خطیر نعمتی برای یاران محسوب میشد. راههای وصول اخبار مسدود بود تشّت افکار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شدّت گرفته و نا امیدي افزایش یافته بود. وجود تضادهای فکری، مذهبی و اجتماعی که اغلب ریشه‌های سنتی و قدیمی داشت در برخورد با یکدیگر و با سایر افکار نوین و مترقی، تصادم سخت و گاه ناهنجاری بوجود می‌آورد.

نائرّه جنگ جهانی ابعادش گسترده تر و دامنه‌اش روز به روز وسیعتر می‌شد. از یک سو باعث تخریب و ویرانی بود و از سوی دیگر سبب آشنائی ملل با فرهنگ های یکدیگر و تعاطی افکار گردیده و پایه‌های روابط تازه ای را بین ملّت های گوناگون عالم بوجود می‌آورد و زمینه بینش وسیعتری برای پذیرش بعض آرمان‌های پیش‌رفته ملل مترقی فراهم می‌ساخت. ولی در مسیر این جریان تند، فقر اقتصادی ناشی از جنگ خانمان‌سوز مزید مشکلات پیشین گشته و تدنی اخلاقی در اغلب جهات زندگانی اجتماعی و خصوصی مردمان داخل کشور ظاهر گردید. احساسات انسانی و رحم و شفقت تحت تأثیر فلسفه ناهنجار تنازع بقا قرار گرفته و امنیت و آسایش نفوس را سلب نمود. در آن اوضاع و احوال نامساعد مردی کوچک اندام با حربۀ ایمان و به نیّت حفظ مظلومان راه ها را می‌پیمود و تخم امید در دلها می‌پاشید.

ای خنک آن را که ذات خود شناخت

در ریاض سرمدی قصری بساخت

فصل چهاردهم

تشرّف پنجم

حضور حضرت ولیّ امرالله

شرح تشرّف جناب طراز به حضور یکتا ولیّ محبوب امرالله مشحون از بیانات مبارک در مواضع مختلف و ابراز عنایات حضوری آن حضرت نسبت به "سراج المبلّغین" است. خاطرات این سفر بی نظیر مشروحاً به قلم جناب طراز نگاشته شده است. در این مجموعه قسمتهای مهمّ آن استخراج و با حفظ دقائق و معانی تلخیص و بازنویسی گردید.

امید خواجگیم بود بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

حسب الامر و اجازه مبارک حضرت ولیّ امرالله جناب طراز در فصل بهار آهنگ کوی دوست نمودند و محرم حرم مقصود گشتند ولی امکانات سفر میسر نگردید و کار تهیّه گذرنامه تمام نشد موقعی اقدامات خاتمه یافت و به نتیجه رسید که مولای توانا به محل تابستانی تشریف فرما شده بودند لذا محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران بوسیله تلگراف از حضور مبارک کسب تکلیف نمودند و دستور طلبیدند. آن حضرت جواباً فرمودند سمندری سفر خود را به پائیز موکول نماید. بعد از صدور این دستور، ایشان به منظور ملاقات دوستان و زیارت یاران رحمان به همدان و کرمانشاهان عزیمت کردند و سه ماه تابستان در آن حدود و نواحی به زیارت دوستان و مصاحبت با آنان ملازم بودند.

اول فصل پائیز به طهران مراجعت کردند و برای تکمیل کارهای مربوط به گذرنامه و هم چنین تدارک وسائل سفر بهجت اثر حاضر شدند شب و روز به مناجات با قاضی الحاجات مشغول و با محفل روحانی مجدداً مشورت نمودند که از چه طریق به ارض مقصود حرکت کنند چه که در آن اوقات اوضاع داخلی سوریه منقلب و راه سفر مسدود بود. کم کم معلوم شد که از طریق شرق اردن می توانند حرکت کنند و از صحرا بعشق آن دلبر بیهمتا با تأییدات جمال اقدس ابهی رهسپار دیار محبوب شوند.

در این وقت شدت جنگ عمومی روز بروز افزایش یافت و اخبار رسیده حاکی از این بود که حتی حیفا مورد تعرض ایتالیا و تحدیدات آنها قرار گرفته است. محفل روحانی ملی صلاح دیدند که کسب اجازه جدید از حضور مبارک نمایند. به محض اینکه تلگراف دایر بر اخذ اجازه تشرف به تلگرافخانه تسلیم شد معلوم گردید تلگراف آن حضرت توسط بغداد به جناب ذکراالله خادم در سفارت عراق رسیده و مضمون این بود:

سمندری مأذون است.

للهذا با جدیت تمام و همم عالیة دوستان راستان تذکره تکمیل گردید و وسائل حرکت مهیا و آماده شد.

جناب طراز و طرازیه خانم روز چهارشنبه ۸ آبانماه ۱۳۱۹ مطابق با اکتبر ۱۹۴۰، ۱۵ شهرالعلم ۹۷ بدیع در ساعت ۸ صبح از طهران حرکت نمودند و در قزوین یک ساعت در منزل همشیره خودشان، خانم مهریه روحانی، با معدودی از دوستان و اولاد فرزند ارشد خود ملاقات کردند و نزدیک ظهر از آنجا حرکت نمودند و غروب وارد همدان شدند و برای توقف کوتاه به منزل آقای کتیرائی رفتند ولی ادامه سفر به تعویق افتاد زیرا اتومبیلی که با آن سفر می کردند احتیاج به تعمیر پیدا کرد و اجباراً روزهای پنجشنبه و جمعه در همدان ماندند و غروب جمعه ۱۰ آبان ماه از آن شهر حرکت نموده و از راه کرمانشاه و خانقین به بغداد عزیمت نمودند. شهر بغداد را بخاطر ایام رمضان چراغانی کرده و مردم در شهر جشن گرفته بودند و در خیابانها جمعیت کثیری گرد آمده بودند و راه عبور و مرور مختل شده بود. بهر ترتیب مسافرین پس از ورود به شهر، در هتل الامین مستقر شدند.

روز بعد که یکشنبه بود با جنابان اسحق بنانی و حسن صفا ملاقات کردند و از بغداد بلیط مسافرت برای روز دوشنبه تهیه نموده و همان شب باتفاق حسن صفا با درشکه که وسیله معمول حمل و نقل مردم بود به حظیره القدس بغداد رفتند. با وجود زمان کوتاهی که از ورود جناب طراز به بغداد میگذشت جلسه ای تشکیل شد و قریب ۲۷ نفر از احباب حاضر شدند. جناب طراز مینویسند:

پس از اجرای برنامه‌های دعا و مناجات امر فرمودند بنده صحبت کنم بقدر یک ساعت صحبت کردم و مناجات آخر را خواندم از اوضاع احبای ایران، انجذابات روحیه و تعلقات قلبیه و موفقیت ایشانرا در مؤسّسات و تشکیلات روحانی حکایت کردم و به تزییقات موجود نیز اشاره نمودم و ثبات قدم و استقامت آنها را شرح دادم و از زحمات متقدّمین تاریخ امر و از وظائف امروز احبّاء بنحو تذکّر عرائضی عرضه داشتم و اهمّیت اوایل ایّام عراق را حکایت کردم. رویهم‌رفته سبب سرور حضرات شد. بعد جناب منیر وکیل شرحی در توضیح عرائض بنده بیان فرمودند مجلس خاتمه یافت ۰۰.

مسافرین صبح روز دوشنبه طبق برنامه قبلی، از عراق حرکت کردند و از راه رُمادی القدوه به عمّان آمدند. در عمّان نیز برای تعویض وسیله نقلیه ناچار شدند ۱۴ ساعت توقّف نمایند زیرا خطّ سیر وسیله قبلی تا عمّان خاتمه یافت و وسیله مسافرتی بعدی به موقع حاضر نشد. مسافرین در تمام این مدّت اجباراً در گاراژ اتومبیل که فاقد هرگونه وسائل راحت بود باقی ماندند. ساعت حرکت وسیله نقلیه بعدی مشخص و معلوم نبود و آنان نمی‌توانستند از محوطه گاراژ خارج شوند و ساعات انتظار را در محلّ مناسبتری بگذرانند. اگر چه شرایط سفر ابداً آسان نبود اما خوشبختانه در طول سفر در بعض نقاط با افرادی روبرو شدند که به آنان برای تهیه وسائل و تأمین بعضی احتیاجات کمک کردند. عاقبت اتومبیل مسافرتی آماده شد و به طرف حیفا حرکت کردند. ساعت سه بعد از ظهر به حیفا رسیدند. جناب طراز و خانم یکسر به بیت مبارک رفتند و از آنجا به مسافرخانه مقام اعلی برای اقامت رهسپار شدند مدّتی نگذشت که اتومبیل مخصوص حضرت ولیّ امرالله آمد و مسافرین را برای تشرّف به بیت مبارک برد.

اولین تشرّف

جناب طراز مینویسند:

۰۰ حضرت ولیّ امرالله یکتا مولای توانا تشریف آوردند بروی اقدام مبارک افتاده و از شوق نفهمیدم هم طواف نمودم هم دست در آغوش شده جمیع ارکان وجودم را رعشه احاطه

نموده و از شدت سرور گریه شوقیه آمد بعد بخطابات مبارکه و عنایات لانهایه و مواهب بیکران فائز شدم از بخت شکر دارم و از روزگار هم.

یوم چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سه شب در مقام بودیم و همه روزه عصرها بلقاء فائز و با اتومبیل از بیت مبارک به مقام آمده آن طلعت نورانی و آن هیکل آسمانی و آن مظهر قدرت و اقتدار الهی و آن آیت رحمت و بحر موهبت رحمانی بتلاوت زیارتنامه و مناجات بنفسه پرداختند و روحی تازه و نشاطی بی اندازه عطا فرمودند و از ید فضل و جود و کرم نامحدود گلی چیدند و مرحمت فرمودند و در مقام اعلی نیز بعد از اتمام زیارت، از گلهای مفروش، گلی به ید فضل از آستان مقدس عنایت فرمودند. همه روزه در باغچه ها و خیابانها مدتی مشی می فرمودند و به بیانات الطف اعز اعلی و ارق از نسیم صبا سمع جان و وجدان را باهتزاز و التذاذ می آوردند و هر آن به کلماتی اعصاب را تقویت فرموده و روحی جدید در این جسد مرده پزمرده دمیدند.

روزی در موضوع یوم الفصل شرحی بیان داشته و دستوراتی دادند و روزی مشروحاً در نظم بدیع منبع شرحی مبسوط فرمودند و آیات مبارکات تلاوت کردند "طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله" قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع" بعد فرمودند خدمات دوره اول شما تمام شد نه اینکه خدمات تمام شد هرگاه جنگ نبود تو را بغرب می فرستادیم ولی امروز ممکن نیست چه که جنگ است حتی به مصر هم اجازه نمی دهند. در بیان اخلاق و رفتار احباء فرمودند:

احباء باید بتمامه در جمیع امور برخلاف روش و سلوک و آداب مادیون و طوائف و ملل سائره رفتار نمایند امین و صدیق و شجاع و دلیر و متین و سنگین باشند نه اینکه بتقلید متمسک شوند و بروش و سلوک طوائف سائره رفتار نمایند.

اتحاد تنها کافی نیست وحدت لازم است و تعادل و تعاضد می خواهد کونوا کالاصابع فی الید و الارکان للبدن می فرماید این خطاب و بیان در مقام اول بملوک است. در موضوع نظم بدیع فرمودند حضرت اعلی روح ماسواه فداه مبشر نظم بودند جمال مبارک



تعالی قدرته مؤسس نظم بدیع بودند حضرت عبدالبهاء مبین این نظم منیع و محافل روحانی امروز مروج و عامل این نظم بدیع.

این بیانات مانند آب زلال و چشمه شیرین عذب گوارا از فم الطف احلی بحلاوت و لطافت و ملاحظی جاری و ساری که بیان آن غیرممکن و لکن امواج بیان طوری است که انسان مست می شود و سُکر روحانی دست می دهد و در عالمی فوق عوالم ظاهره سیر می نماید در باره انتظام مقامات متبرکه مبارکه مقام اعلی و روضه جمال اقدس ابهی فرمودند چون اغلب مردم مادی و مستغرق در امور فانیه اند لهذا من سعی بلیغ نموده و می نمایم تا این مقامات متبرکه در جمیع شئون جزئی و کلی ممتاز و بی نظیر و مثیل باشد. خود این نظم بدیع و هندسه منیع جالب انظار و جاذب قلوب و ارواح است و سبب تبلیغ امرالله و اعلاء کلمه الله و انتشار تعالیم مقدسه مبارکه حضرت بهاءالله است. اساس این امر بر روی مبادی است و مبادی غیر احکام است و حضرت عبدالبهاء مبادی را در نطقهای مبارکه عدیده تشریح و تبیین و تفسیر فرموده اند، مانند وحدت عالم انسانی و مساوات بین رجال و نساء ولی احکام آنست که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده اول باید مبادی را باشخاص و نفوس تفهیم نمود که این مبادی در اعصار ماضیه و قرون گذشته سابقه نداشته از مختصات و امتیازات ظهور اعظم و نبأ عظیم است و در سابق وسائل اجرای این امور میسر و میسر نبود این تعالیم و مبادی را من ترجمه نمودم و در بین رؤسا و ملوک و مملوک منتشر ساختم تا کلّ به این اساس محکم و نظم اعظم مطلع و واقف گردند. فرمودند این مبادی مولد نظم است و این نظم و ترتیب باعث آسایش و راحت و آرامش ساکنین جمیع اقالیم. کلمات حضرت مبشر و جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء را چون تطبیق نمائیم و تعمق کنیم کلّ یکی است ابداً فرقی ملحوظ نه. می فرمایند امروز استقامت کبری و شجاعت و مقاومت لازم، تقدیس و تنزیه و پاکی لازم و مؤثر است. محافل روحانی حال نفوذ دارند ولی باید اهتمام نمایند و مواظب و مراقب باشند و نفوس را لاینقطع تذکر دهند و آنها را به حسن و قبح اعمال متذکر دارند و نصیحت کنند هرگاه نشیندند از جامعه امر خارج نمایند. آن نفوس در خدمات و تشکیلات روحانیّه نورانیّه الهیه شرکت نخواهند

داشت. ملاحظه ثروت و غنا و مقامات نفوس را نمایند امرالله محتاج به ثروت و علوم و فصاحت و بیان و قلم و نفوذ آنها نیست بلکه ناصر امرالله خلوص و انقطاع و استقامت نفوس مبارکه مخلصه است.

عرض کردم احباء از امتداد جنگ می پرسند فرمودند: "بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیم از عقب" و فقرات لوح مرحوم حاجی محمدابراهیم مبلغ را بیان فرمودند کذلک بعضی الواح دیگر که در نظر نمانده است. قوله تعالی "و اذا تمّ المیقات یظهر بغتاً ما ترتعد به فرائض العالم اذا یرتفع الاعلام ویغرّد العنادل علی الافنان."

تمام اسحار را در مقام اعلی در اعتاب مقدسه علیا رفته سر و جبین بر زمین نهاده بالتیابه از احبای ایران مرد و زن پیر و جوان مشرف شده به تلاوت زیارت و مناجات پرداخته با تسلی و اطمینان تام تمام از آنجا خارج شده به طواف مشغول شده و استقامت کبری و فوز به لقاء زیارت اعتاب مقدسه را برای جمیع مخلصین و مخلصات التجاء و التماس نمودیم تا اینکه امر و مقرر فرمودند جناب آقامیرزاعنایت الله اتومبیل گرفته ما را به روضه مبارکه قصر بهجی بردند.

در آنجا زائرین آثار نفیسه ای را که حضرت ولی امرالله جمع آوری کرده بودند و همچنین عکسهای زیبا و مستند را که مشعر بر نفوذ و تقدم امر در جهان بود ملاحظه نمودند و بالاخص کلمات مکنونه عربی به خط جمال قدم که قبلاً زیارت نکرده بودند بسیار مورد توجه آنان قرار گرفت.

زائر آستان الهی مینویسند:

تعمیرات ظاهره قصر در منتهای اتقان و اکمال بود و زیارتش فرح بخش و نشاط آور. معلوم است قصر در مدت سی سنه که در دست ناقضین عنود و معارضین با امر رب الجنود بوده چگونه مطمور و مخروب گردید حال مانند بنائی است که امروز از دست استاد ماهر خارج شده باشد امروز خود این قصر بهجی و آثار مبارکه در آن اعظم مبلغ امر است کذلک باغچه های اطراف و اکناف آن. به محض اینکه به اطاق مبارک مشرف شدیم بیاد روزگار گذشته و ایام الله افتادم. انقلابی عظیم حاصل شد کذلک در روضه مبارکه آن لیله اولی را

که عرش اطهر حضرت بهاءالله استقرار می‌یافت متذکر شده بی‌اختیار شدم با آن حال در حقّ جمیع دعا نموده حسن خاتمه و استقامت کبری برای عموم، التجاء و التماس کردم و بعد بباغ رضوان و باغ فردوس و باغ جناب استادعلی اشرف علیه رحمةالله رفتم و اطاق مبارک را زیارت کرده و مناجات تلاوت نمودیم.

جناب طراز و طرازیه خانم آن شب در قصر بهجی ماندند و با آقای بدیع بشرویه و خانم و اطفال که از قریه محلّ مأموریت خود آمده و قرار بود به محلّ جدیدی بروند ملاقات کردند. حضرات در حیفا مشرف شده و هیکل مبارک فرموده بودند سمندری و قرینه اش در روضه مبارکه و قصر بهجی فائزند شما برای زیارت بروید و آنها را هم ملاقات کنید.

صبح یکشنبه به اتفاق جناب اصفهانی برای دیدن شهر عکا رفتند و خاطرات ایّام دیرین را تجدید نمودند. از خوان جرین که قدیم مسافرخانه اهل بهاء و مکتب اطفال آنان بود دیدن کردند. روزگاری متقدّمین و طائفین حول مقام مانند مرحوم زین‌المقرّین و میرزامشکین قلم و آشجی و استاد محمد علی سلمانی و عده دیگر را در این محلّ ملاقات نموده بودند و خود ایشان نیز در ایّام تشرف چندی در این مکان بسر برده بودند.

اکنون خوان جرین بکلی خراب شده و مخروبه‌ای بیش از آن به جای نمانده بود. انسان باور نمی‌کرد که این خوان سالهای سال مرکز دوستان و محبّان قادر متعال بوده است. در بیت مبارک یادبودهای فراوان از دوران جمال قدم در قلب بجا مانده بود.

ایشان مرقوم نموده‌اند:

اُطاقهای بیت را زیارت نمودم، اولین دفعه تشرف من به حضور جمال مبارک جلّ سلطانه در این بیت بود بیاد روزگار ماضی در ایّامالله و کور طلعت میثاق نیر آفاق اطاق و آثار باقیه را زیارت کردم.

وُ

احساس مفارقت از آن ایام بی‌نظیر بسیار سخت و دشوار بود. شابّ روحانی در سالهای کهولت بار دیگر به مکان مقدس آمده و پس از گذشت ۱۹ سال از صعود مربّی و معلّم توانای خود حضرت عبدالبهاء، آن فضای روحانی را با دل و جان زیارت نمودند.

شرح آن حالات را چنین توصیف میکنند:

به حین حرکت نمودیم و در بیت مبارک حضرت ولیّ امرالله مشرف شده و در رکاب ایشان به مسافرخانهٔ مقام اعلی رفتیم. در حال مشی بیانات فرمودند و حیات تازه دمیدند از قضایای شبهای گذشته که در عکا بودیم سؤال کردند. آنچه به چشم دیده و به قلب احساس کرده بودم معروض داشتم. مسرت از زیارت و مشاهدات خود نمودم. فرمودند ناقص اکبر در مدت اقامت خود با وجود استطاعت مالی دیناری خرج ننمود و قصر را خراب و ویران نمود به او پیام دادم یا قصر را تعمیر کنند و یا خارج شوند تا من تعمیر کنم. بناچار خارج شدند. مدتی طولانی اوقات صرف تعمیر و تزیین و تنظیم و ترتیب شد تا اینکه قصر مبارک که آفتاب حقیقت از افق او سالها طالع و لائح و ظاهر و مشهود بود جلوه‌ای عظیم نمود و به مسافری و مسافرات برای زیارت و راحت، اجازه ایاب و ذهاب داده شد. یک ششم آن الآن رسماً تعلق بناقضین دارد ولی نه ما در صدد خریدیم و نه آنها قادر بر فروش و یا اظهار تملک.

و راجع به تاریخ نیل زرنندی فرمودند:

هشت ماه به ترجمهٔ انگلیسی آن مشغول بودم دوهزار جلد طبع و انتشار یافت بعد جناب قاضی عبدالجلیل بیک سعد، عضو محفل روحانی مصر که شخص نافذالکلمه و مخلص در امرالله است این کتاب را به زبان عربی ترجمه نمودند و تحت طبع بود که تعصبات بحرکت آمد و ادارهٔ معارف مصر جلوگیری و توقیف نموده‌اند امید است بزودی موانع برطرف شده و طبع و انتشار یابد و لکن همین قضیه هم کاملاً به نفع امر تمام شد طلاب ازهر بر احکام کتاب مستطاب اقدس واقف بودند ولی تاریخ امر را نمی دانستند این قضیه سبب شده و می شود که طلاب ازهر بر تاریخ ظهور مالک قدر واقف و مستحضر شوند پس این توقیف نیز به نفع امر خدای خیر و لطیف تمام شد. ذکر حضرت فاضل مازندرانی و تاریخ ایشان و زحمات ایشان عرض شد. فرمودند پنج شش جلد رسیده بسیار خوب نوشته‌اند جلد اول او خط تو بود تمام را خواندم این تاریخ جامع کامل، تاریخ آواره را از میان برد. در بارهٔ وطن و حب الوطن من الایمان فرمودند در سابق این کافی بود و سبب شد

حکومات مستقّله در ارض مبعوث شدند و استقلال سبب آسایش و راحت نساء و رجال بود ولی در این ایام کافی نیست "لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم" لازم است تا آسایش عمومی در اقالیم زمین تأسیس گردد. هر عالم دوست و وطن دوست حقیقی است چه که وطن جزء عالم است مجزّی نیست. امروز تمام عالم، از دول و ملل مانند زنجیر بهم مرتبند! چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار! حکومت مستقّله تولید مشکلات می‌کند. امروز محکمه بین الملل لازم است تا حلّ مشکلات جهان و جهانیان نماید.

۹ شهرالقدره ۹۷ بدیع ۲۱ آبان ۱۳۱۹

بعد از ظهر احضار فرمودند در محضر انور در خیابانهای دوردست و کنار و خلوت مشی می‌نمودند امروز نیز در مورد قصر بهجی و اقدامات و تعمیرات آن و مخالفت حضرات ناقضین و گرفتن کلید از آنها و تسلیم کلید به اهل بهاء بیانات فرمودند. اظهار داشتند کتب بسیاری طبع شده و حاضر است در میقات معین به ایران می‌فرستم.

چهارشنبه ۱۵ شهرالقدره

حضرت افنان سدره مبارکه آقامیرزاهادی روحیفداه و ریاض افندی تشریف آوردند مدّتی از فیض حضورشان بهره‌مند بودیم و عریضه ای را که دهقان به خاکپای مبارک محبوب امکان عرض کرده بود همراه آورده بودند که بنده بخوانم و به سبک تحریر و حال او واقف شوم. شرحی از هرکجا و هرکه سؤال فرمودند عرض کردم. شرحی در ذکر اخوی آقامیرزاغلامعلی و اولاد داداشم آقامیرزا اعطاءالله سمندری و فیروزمیرزا مشروحاً عرض کردم و طلب نصرت و تأیید نمودم بعد مجدد آقای ریاض افندی تشریف آورده امر فرمودند امروز محفظه آیات را زیارت کنیم. رفتیم در دو حجره از حجرات مبارکه زیارت آثار و الواح بخطّ جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و آثار متبرکه و شعرات مبارکه و تاجهای متعدّده و قلمدان و همه چیز فائز و نائل و مشرف شدیم. بسیاری از الواح اصل را زیارت و تلاوت و همچنین الواح خطاب به حضرت عبدالبهاء و حضرت ورقه مبارکه علیا و خطوطی که قبلاً زیارت نشده بود و سابقه نداشت زیارت نمودیم، غروب شد هیکل مبارک حضرت

ولی امرالله ارواحنافداه تشریف فرما شدند امروز معلّمه طرازیه خانم و پسر آقامحمدعلی افنان و دو پسر آقا عبدالصمد هم حاضر بودند مدّتی در محضر مبارک مشی فرموده بیانات می فرمودند فائز بودیم بعد در رسم اطهر حضرت عبدالبهاء ماسواه فداه داخل شده مناجات تلاوت فرمودند. در مراجعت به بیت از وقایع آن روز سؤال کردند: محفظة آثار را زیارت کردید؟ عرض شد دو حجره را زیارت نموده اول شمایل های مبارکه و عکس ادرنه مبارک که عظمت و سطوت و قدرت و هیمنه مبارک طوری است که نفسی انکار نتواند نمود. فرمودند در ایران هم باید محفظة آیات تأسیس شود اول محفظة آیات مرکزی بعد محلی را محافل روحانی باید در بلاد تأسیس نمایند. عرض شد امنیت ندارند اعتماد نیست باید در حظیرةالقدس تأسیس شود که فعلاً اجازه نمی دهند فرمودند: می دانم باید در صدد و فکر آن باشند. در خصوص حظیرةالقدس طهران عرض شد که منع از ساختمان نمودند والا تمام شده بود. فرمودند موقّتی است تمام می شود و اجتماعات خواهد شد حظیرةالقدس مرکز مؤسّسات دارالحکومه، و تشکیلات مشرق الاذکار محل عبادات دارالعباده است. اما امروز آنچه احباء فرستاده اند من در محفظة آثار بنام آنها گذارده ام آثاری را که تو فرستادی آنها را هم آنجا گذاشته ام. نوشتجات سابق همه را مطالعه و زیارت کردم ولی اینها که تازه رسیده است هنوز مجالی نشده، بعد از زیارت آن ها را خواهم گذاشت. آیا به نام شما بگذارم یا جناب سمندر نارالله الموقده؟ عرض کردم البتّه بنام ایشان، بنده لایق نیستم. فرمودند: بعضی آیات هم که لازم بود از آنها استخراج نمودم یکی از آنها این بود که نصوص در کتاب تغییر و تبدیل ندارد اقلّاً الی هزارسال ولکن غیر منصوصات باید به بیت عدل رجوع شود. غیرمنصوص در عهده بیت العدل است پس باید نصوص تماماً معلوم شود. بمناسبت ذکر میس مارتاروت را فرمودند که او آیت انقطاع بود این بود موفّقیت حاصل نموده و ملکه رومانیا به عرفان و ایمان فائز شد و ایمان و اقبال خود را در چند اعلامیه اعلان کرد و نبوت حضرت مسیح و حضرت بهاءالله و حضرت محمد را تصدیق نمود و شهادت داد. این است که میس مارتاروت سرور مبلغین و مبلغات شد. میس کهلر آیت فصاحت و بلاغت بود و میسیس مکسول آیت انجذاب هر سه شهید شدند و

خود را فدای امرالله نمودند راجع به قبر میس کهلر عرض کردم که آقاغلامحسین خان کیوان چندی است از طرف محفل مقدّس ملّی برای این خدمت رفته‌اند و این ایّام الحمدالله زمین خریداری شده‌است. فرمودند بلی خبر رسید ولی دیر شد من منتظرم بزودی اخبار انجام و تکمیل آن برسد مدّتی است احبّای امریک برای این منظور پول فرستاده‌اند. سؤال کردند مارتاروت را دیدی؟ عرض شد در طهران ۱۵ مجلس ملاقات کردم صحبتش بی اندازه مؤثّر بود. صبح از طرف احبّای ایران مقام اعلی را طواف نمودم و استخلاص و رفاهیت و استقلال امرالله را التجاء کردم.

طواف می‌کنم این آستان پر عظمت را

بیاد جمله احباب در تمام اقالیم

جناب طراز در ادوار پیشین که برای زیارت به ارض اقدس رفتند جز ساختمان اولیّه مقام اعلی در کوه کرمل ساخته نشده بود این بار عظمت و جلال بنای مقام ایشان را بی نهایت تحت تأثیر قرار داد. مینویسند:

براستی اگر هرکس صاحب چشمی و دلی و وجدانی باشد شهادت می‌دهد که هندسه و نقشه بدیع که در کرمل بکار رفته نقشه و هندسه آسمانی است الهی است ربّانی است ملکوتی است اعظم مبلغ امرالله است هیکل مبارک با هزاران هزار مشکلات و ناملایمات و اداره امرالله در کره زمین، این اعتبار مقدّسه علیا را در قصر بهجی و کرمل چنان مزین و مطرّز فرموده‌اند که از این آثار عظیمه پی بمؤثّر برند و از این ظواهر پی ببواطن و از این صورت پی بحقیقت. باری چشم از مشاهده این نظم و طراز بدیع خیره می‌شود.

بعد از ظهر خبر دادند اتومبیل حاضر است بهمراه معلّمه به بیت رفتیم هیکل مبارک تشریف آوردند بی اختیار بر اقدام مبارک افتادم و دیده به جمال انور روشن نمودم.

اول اجازه تشریف جناب سلمان دلومی را صادر کردند که بنده به ایشان اطلاع دهم مشرف شوم.

در این قسمت از یادداشتها ملاحظه می‌شود که حضرت ولی‌امرالله با وجود کثرت مسؤلیت‌هایشان تا چه حد نسبت به فرد فرد احباء توجه مخصوص داشتند و علاقمند بودند از زندگانی آنان اطلاع یابند:

در خصوص جوانها تأکید به تلاوت آیات و الواح مفصل حکمت و علم و الواح ملوک و درک و فهم آنها و کسب اطلاعات لازمه بجهت تبلیغ امرالله نمودند. ذکر جوانها در طهران شد. فرمودند مهدی سمندری چه می‌کند عرض شد نظام وظیفه داخل شده دو سال باید خدمت نماید فرمودند تمرین است خوب است فرمودند در خدمات امری شرکتی دارد؟ عرض کردم بقدر مقدور مشغول است و محفل مقدس ملی و روحانی به او اطمینان و اعتماد دارند حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند در مدرسه تأیید تحصیل کن تا موقت به تبلیغ شوی من آرزویی ندارم جز اینکه او بخدمت و تبلیغ موقت شود. فرمودند اگر تو از او راضی هستی منم راضی هستم. عرض کردم بلی قربان. فرمودند انشاءالله با سایر جوانها موقت می‌شوند علم استقلال امرالله را بلند نمایند. در موضوع تعالی و ترقی ملت کلیمی شرحی فرمودند که چهل سنه قبل صریحاً حضرت عبدالبهاء عزت و علو مقام آنها را اطلاع داده اند آن روز حضرات در منتهای ذلت و خواری بودند امروز اگرچه هجرت و تبعید آنها از خاک آلمان و غیره بظاهر ذلت و خواری بود ولیکن این ها کاملاً در اراضی مقدسه مجتمع شدند الآن ۴۰۰ هزار نفرند و نزدیک است تعداد آنها به یک میلیون برسد. آثار عزت و عظمت و رفعت آنها ظاهر و باهر است.

عرض کردم در ایران هم بواسطه تضییقات، حضرات قدری یهود تحت فشار هستند. در این موقع ذکر دکتر جاوید را کردم که او را خلع درجه کردند و سربازش نمودند دچار مشکلات شد و بعضی جوانها نگران بودند مبدا وقتی لایق درجه و مقام هستند آنها را جزء سربازها محسوب دارند. این مذاکره سبب حزن جمعی بوده است استدعا دارد هیکل مبارک توجه و دعا فرمایند. از جناب محب‌السلطان احوالپرسی کردند فرمودند ملاقات کردی؟ عرض کردم چندمرتبه در لجنة تبلیغ مرکزی و غیره ملاقات کردم ایشان پیر و افتاده شده‌اند ولی روحاً الحمدلله جوانند. از جناب باقراف پرسیدند عرض کردم موقع حرکت



چند مرتبه آنجا تشریف آوردند ایشان تعلقات روحیه‌شان به امر شدید است و موفقند. فرمودند در خدمات امری شرکت می‌نمایند؟ عرض شد بلی قربان در یکی دو لجنه عضویت دارند و صفای قلب دارند وصلتی هم در خاندان ما با ایشان شد صبیّه ایشان با اخوی زاده بنده، عزیزالله سمندری که در کارخانه قند کرج شاغل است ازدواج نمودند. سپس از جناب آقامیرزاغلامعلی خان دواچی احوالپرسی فرمودند. عرض شد جناب میرنعمت‌الله خان علائی جمعی قریب سی چهل نفر از احباء را که مشاغل خود را از دست دادند در اداره ارتش با حقوق معین استخدام نموده‌اند من جمله جناب دواچی هستند. فرمودند مزاجاً چطورند؟ عرض شد الحمدلله از پیش بهترند و مشغول. همچنین جناب غلامحسین خان موافقت کردند همسرشان در این سنه سفری به اصفهان و نجف‌آباد نمایند و ایشان بجوهر خلوص و حبّ الهی حرکت کردند. ذکر نجف‌آباد و احبای آنجا و خدمات جناب فیضی مشروحاً عرض شد که الحمدلله توقّف ایشان در نجف‌آباد سبب آگاهی و انتباه و تربیت و تعلیم جمعی دختر و پسر شد که مایه امری حاصل نمودند. فرمودند هم تاریخ امر می‌خواندند و البته انگلیزی هم درس می‌دادند. عرض شد بلی حال محفل مقدّس ملّی ایشان را مأمور به قزوین فرمودند نجف‌آبادیها مانع بودند ولی شاید خود ایشان از توقّف در یک محلّ افسرده و ملول می‌شدند تغییر بهتر بود. فرمودند بلی همینطور است بعد فرمودند قزوین چطور است؟ عرض شد متقدّمین صعود نمودند جمعی از اهالی بخاطر امور اقتصادی مجبور به هجرت شدند جمعیت دیگر باقی مانده‌اند و حبّ و ایمان و خلوص آنها خوب است لکن اطلاعات آنها مکفی نیست. فرمودند اشخاص مستعدّ برای تبلیغ دارند؟ عرض شد مستعدّ البته دارند ولی مربّی می‌خواهند ورود آقای فیضی امید است با توجّهات و تأییدات مبارکه سبب پیشرفت امور روحانی در آن ارض شود.

فرمودند حیفا مورد حملات است شهر معظم شده خطرات هم متوجّه است ولی موقت است. ذکر داریوش ارجمند و مسافرت سه ماهه و استعداد فطری ذاتی او را بخاکپای مبارک عرض کردم که حالا طهران به تحصیل اطلاعات روحانی و شرکت در خدمات

امری و تحصیل لغت عربی نموده تا در آتیه موفق شود. باعجز و انکسار تأیید و موفقیت او را التماس کردم صریحاً وعده دادند.

فرمودند در سابق حکمت و ملاحظه و تقیه سبب حفظ بود ولی حالا سبب ذلت و زحمت و خسران و خذلان می شود امروز روز استقامت و شجاعت و شهادت و مقاومت در مقابل امواج حوادث و مصائب و ناملايمات است استقامت سبب ظهور تأییدات الهیه است و جالب توفیقات سماویّه. فرمودند که حجره محفظه آیات را زیارت کردید؟ عرض کردم بلی قربان. فرمودند حجره غربی را هم زیارت می کنی که ملبوس حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه را که فرستادی بنام تو نوشته ام زیارت می نمائی و الواحات که فرستادی بنام جناب سمندر ثبت می کنم.

طرازیه خانم هم بعد از جناب طراز به حضور مبارک مشرف شدند و بعضی خاطرات ایشان در این کتاب ثبت گردیده است.

در این دوره تعداد دیگری از زائرین نیز در ارض اقدس حاضر بودند که نام چند نفر آنان در دفتر خاطرات جناب طراز ثبت گردیده است از جمله:

جنابان عبدالرحمن اردکانی، اسفندیار سیاوش، مهربان سیاوش، شاه بهرام اردشیر، آقارستم سیاوشی، اسفندیار شاه، فیروزه خانم والده ایشان، بنده کمترین سمندری و قرینه ام طرازیه فرهادی ۰۰

آن شب هوا بشدت بارانی بود و رعد و برق تا صبح ادامه داشت.

روز بعد در محضر مبارک پرسیدند خطوط را نوشتی عرض کردم مراسله ای برای طهران و بغداد نوشته شد اجازه تشریف سلمان دلومی را طی نامه مفصل برای ایشان نوشتم و وعده الطاف و تأییدات و مواهب الهیه را برای اطلاع داریوش ارجمند ارسال داشتم.

امر و مقرر فرمودند اتومبیل هیکل مبارک را آوردند به بیت مبارک خدمت حضرت افغان سدره مبارکه و ریاض افندی رفتیم. پاکتی از جناب میرزا فضل الله نوری از اصفهان رأساً رسیده بود مرحمت فرمودند بخوانم بعد فرمودند یک مقدار قبوض باید نوشته شود ممکن است بنویسی استدعا کردم مرحمت شود که بنویسم. در این حال هیکل مقدس حضرت

ولی امرالله تشریف آورده احضار فرمودند در محضر مبارک مدتی در خیابانها مشی نموده و مشرف و فائز به لقا و به استماع بیانات الطف احلی مفتخر و ملتذ شدم جای همه خالی بود در موضوع آیه کتاب مستطاب اقدس فرمودند احباء اشتباه نموده منظور و مقصود را درک نکرده اند هنوز واقع نشده بعد واقع می شود. در لوح دنیا که ذکر قانون می فرمایند فرمودند یک شأن او را تصدیق و تمجید می فرمایند نه جمیع قوانین را.

ذکر پاریس شد فرمودند حال در اطراف مانند لیون و شهرهای دیگر جمعی احباء مبعوث شده اند. راجع به یکی از اماء الرحمن فرمودند که مجذوب و مخلصه و قائم به خدمت است و بسیار از میس بارنی تمجید فرمودند. او به امریک رفته بود.

در باره جناب یزدانی عرض شد و توجهات مبارک را التجاء کردم که اولیای امور قصد فرستادن ایشان را به پاریس داشتند و ایشان نگران از این سفر هستند. ذکر خدمات در دوائر دولت به میان آمد فرمودند قنسول بیروت شرح مبسوطی نوشت و خواست که من نفسی را در حیفاً معین کنم که قنسول ایران باشد صریحاً جواب گفتم که ما از این امور، تعیین قنسول و قبول این خدمت ها که مخالف دستورات الهی است معذوریم ما نمی توانیم باین امور دخالت کنیم اینها امور سیاسی است و ما ممنوعیم. ایشان نه فقط قولاً نه عملاً دخالت و قبول ننمایند و بگویند در دوائر مملکتی هر خدمتی را بما رجوع می نمایند بنمائید تا عملاً صداقت و امانت و راستی و کفایت و انجام وظائف و خدمت که بغایت راستی و درستی مأموریم و قدردانی خود را اثبات نمائیم تا کاملاً اولیای امور اعتماد و اطمینان حاصل نمایند و همیشه از طرف بهائیان راحت و مطمئن باشند اهل بهاء مأمور تربیت و تهذیب اخلاق عموم بشر در کره ارضند.

احباء هنگام کار در سفارات و ادارات دولتی هیچیک مستثنی نباید باشند و نباید مشاغلی را عهده دار شوند که مجبور از رأی دادن و دخالت در امور سیاست شوند می توانند کاتب باشند مترجم باشند، قس علی ذلک. فرمودند احباء در ایران مطمئنند؟ عرض شد به بیانات الهی و کلمات حق و حب الهی که در دل دارند مطمئنند البته از اخبار منتشره این اوقات اضطراب و وحشت حاصل می شود طوائف سائره تکیه گاه و پناهگاه ندارند ولی

اهل بهاء حصن حصین و اطمینان بحافظ حقیقی دارند. موقع حرکت ما به ارض اقدس کلّ تشریف آوردند و ملاقات نمودند و استدعای دعا و توجّه مبارک را دارند تا در این گرداب حوادث و طوفان شداید و بلایا محفوظ مانند فرمودند: من در حقّ کلّ دعا می‌کنم تا محفوظ باشند.

امروز شرحی از خطابات به‌ملوک فرمودند که چون نصایح و مواعظ را نشنیدند و اقبال نمودند مبتلا و گرفتار و اسیر و دستگیر شدند. عرض کردم بلای لم یدکر می‌فرمایند. فرمودند همین جنگ است که روز بروز امتداد خواهد یافت بعد صلح اکبر می‌شود و بعد از صلح اکبر صلح اعظم خواهد شد.

ذکر دکتر غنی را فرمودند که اینها سست هستند فرمودند وکیل مجلس شده در امور سیاسی دخالت کرده است اینها بعد متنبه می‌شوند. عرض کردم بدو ورودش به ایران بد نبود کمال تعلق و تمسّک را اظهار می‌داشت کم کم آلوده و خود را منفصل نموده است. فرمودند ما منفصل نکردیم خود آنها و عمل آنها، آنها را منفصل نمود لابد با دهقان‌ها هم رابطه دارد. عرض کردم در طهران در خدمت حضرت فاضل روحیفداه در منزل میرزا عزیزالله دائی او بودیم و بجهت تذکّر او رفتیم دکتر غنی وارد شد صحبت ما قطع شد معلوم شد بعداً برای خدا حافظی با دائی خود و رفتن به مصر آمده بود صریحاً میرزا عزیزالله گفت من تلگراف مبارک را باین لحن نشنیده‌ام خودم نوشتم با شرحی درب منزلش دادم. در حقّ جناب آقا علی اصغر قزوینی عنایات فوق‌العاده فرمودند که این نماینده احبّای ایران است عموماً، و نماینده احبّای قزوین خصوصاً. من از او راضی هستم جمیع کارهای پست و تلگراف را با رجوع می‌کنم محلّ اعتماد و اطمینان من است امین است صدیق است آرام است متین است کمال رضایت را از او دارم.

شنبه ۱۶ نوامبر ۱۹۴۰ (۱۳۱۹)

حضرت علیّه سرکار خانم والده هیکل مبارک به‌مراه حرم مبارک سرکار روحیه خانم علیها بهاءالله تشریف فرما شدند و چند دقیقه‌ای تشریف داشتند احوال‌پرسی فرمودند اظهار مرحمت و مکرمت فرموده بزیارت مقام تشریف بردند و مراجعت فرمودند بعد حضرت ریاض افندی

تشریف آوردند به محفظه آثار رفتیم لوحی بود از جمال مبارک ایشان دیکته فرمودند و بنده تسوید کردم بعد کتاب الواح چاپ روسیه داشتند قدری تلاوت کردند نزد من امانت گذاردند امروز چون روز تعطیل حضرات یهود است دسته دسته سواره و پیاده زن و مرد و دختر و پسر برای گردش بالای کوه کرمل می آیند بی اندازه صاف و پاک و لطیف و آفتاب در منتهای درخشندگی است.

اکثر تعمیرات ابنیه و اماکن مقدسه در ارض اقدس توسط احبای خدوم و مخلص انجام می شد و بعد از خاتمه کار بدستور حضرت ولی امرالله به نقاط دیگر و یا موطن خودشان مراجعت می کردند.

پسران آقا عبدالصمد بنام آقاعلی و منصور از جمله افرادی بودند که برای تعمیر قصر مبارک زحمات بسیار کشیدند و هیکل مبارک با اظهار رضایت و مسرت و قدردانی از خدمات آنها، اجازه مرخصی حضرات را صادر فرمودند و آنان به طرف عدسیه حرکت کردند.

عصر جناب طراز همراه ریاض افندی به محفظه آیات رفتند و آثار مبارکه حضرت ربّ اعلی را زیارت کردند و همچنین قبا و ارخالق حضرت ربّ اعلی را که خود ایشان تقدیم نموده بودند این بار در محفظه آثار زیارت کردند و از نعمتی که ممکن است در آینده برای دیگران میسر نگردد، یعنی زیارت مفصل و طولانی از اعتبار مقدسه و اشیاء متبرکه در اماکن و محفظه آثار، شاکر و ممنون شدند. مینویسند:

مغرب شد در این حال هیکل مبارک روحی و روح المقرّبین لوحده و قدرته الفداء تشریف آوردند و مرا صدا کردند و با اظهار مرحمت و مکرمت و عنایت خوش آمدید! گفتند هروقت مشرف شدم مکرراً این کلمه را با کمال بشاشت و مسرت اظهار فرمودند پرسیدند زیارت محفظه آثار رفتید؟ زیارت نمودید؟ اظهار تشکر نمودم و عجز خود را از تشکر از الطاف مبارک عرض کردم فرمودند، همه اینها در مقابل خدمات شما قبل از صعود و بعد از صعود مبارک است. بسیار عنایت فرمودند. بعد عرض کردم مرحوم مختارالسلطنه برادر قائم مقام مرحوم وقتی در رمله اسکندریه مشرف شد و بشرف ایمان و ایقان فائز و نائل گشت خطی به این بنده نوشت بعد از مقدمات، این شعر بود.

من گنگ خواب رفته و عالم تمام کر

من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

حال این بنده هم چنین است، در مقابل عنایات و الطاف مبارک عجز دارم. بعد بالای سروهای قدیم کرمل محلی که جمال مبارک تشریف فرما شدند و اشاره به خرید این اراضی فرموده بودند رسیدیم. حدود یک ساعت در حال مشی، در مورد کرمل و اراضی آن شرح دادند که چه مقدار از زمین را حضرت عبدالبهاء اتباع نمودند و عرش اطهر انور مظهر الهی در آن جا استقرار یافت و چگونه این اراضی که یهود به جدّ تمام می خواستند خریداری کنند با وجود ثروت و اقتدار و معاونت حکومت وقت با آنها، چون اراده جمال مبارک بود اهل بهاء اراضی را خریدند و هر مانعی که پیش آمد زائل و برطرف شد.

فرمودند اینها مقدمات است. در اینجا نه طبقه بیائین ساخته می شود و به خیابان آلمانی متصل می گردد ۹ طبقه هم بالای مقام ساخته خواهد شد که رویم ۱۸ طبقه خواهد بود و مطابق عدد حروف حیّ است و هر طبقه بنام یکی از آنها نامگذاری می شود.

بعد از استقرار تشکیلات روحانی نوبت تأسیسات اداری است. از آیات لوح کرمل تلاوت نمودند و آیه "سوف تجری سفینه الله علیک و یظهر اهل البهائ الذین ذکرهم فی کتاب الاسماء" را بدین ترتیب تشریح نمودند که شریعه الهیه جاری می شود و اعضای بیت العدل اعظم استقرار یافته اوامر الهی را اجرا می نمایند. فرمودند این محل اختصاص بحضرت اعلی روح ماسواه فداه دارد. کعبه الله است محل استقرار عرش مظهر الهی است. حتی مرقد مظهر حضرت عبدالبهاء در اینجا بطور موقتی است به محل دیگر انتقال خواهد یافت. عرض کردم ممکن است روزی روضه مبارکه هم تغییر یابد؟ فرمودند هنوز معلوم نیست. در خصوص لوح امریکا از حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه فرمودند که بشارات کتب مقدسه در اوست. آن را به تو دادند؟ عرض شد بلی قربان. فرمودند حامل آن شما خواهید بود ببرید طهران بتوسط محفل او را بین احباء انتشار دهید تا همه بخوانند و زیارت نمایند و مطلع و آگاه شوند. ذکر مسافرخانه را فرمودند بنده هم وقت یافتم مجدّد ذکر جناب آقامیرزاهادی رحمانی را به حضور دلبر آسمانی عرض کردم که ایشان بسیار جوان

روحانی است در هر مجمعی حاضر است همه را بسرور موفور و نشاط عظیمی همدم می‌نماید. فرمودند مانند پدرش. عرض کردم منتها آمالش فراهم شدن اسباب تشرّف است. فرمودند انشاءالله می‌آید و تأسیس پدر و یادگار او را در کرمل می‌بیند.

بعد به زیارت مقام اعلی رفتیم و حضرت ولیّ امرالله با لحن بدیع زیارت‌نامه را تلاوت فرمودند و روح تازه در جسد پژمرده ما دمیدند. معلّمه هم در زیارت امشب حاضر بودند. پس از اختتام زیارت خداحافظی کردند و فرمودند راحت نمائید.

یکشنبه ۱۷ نوامبر به مقامات عالیّه اعتاب رفتم و سجده در آستان مقدّس نموده زیارت و مناجاتها خواندم و طواف کردم و طلب تأیید و توفیق و استقامت برای کلّ نمودم چندکارت به آدرس بابل آقای دکتر فروغ‌الله بصّاری، قزوین، آقامیرزا رشید جمشیدی شیرازی، کاشان آقای دکتر سلیمان برجیس، زنجان آقای میرزا لطف‌الله موهبت نوشتم.

در خاطرات جناب طراز از حمّام خصوصی در اراضی مقدّسه یاد شده است. این حمّام تحت اداره یکی از خادمین در ارض اقدس بنام آقا اسفندیار بود و ایشان مأمور گرم کردن حمّام بودند که سوختش به طریق گرمابه‌های قدیم تأمین میشد و مسافرین برای استحمام به نوبت از آن استفاده میکردند.

بعضی روزها نوبت به جناب طراز و طرازیه خانم می‌رسید و حضرات این فرصت را معتمن می‌شمردند زیرا حمّام‌های عمومی شهر کثیف بود و احبّاء سعی داشتند حتّی المقدور از آن دوری کنند. جناب طراز می‌نویسند:

خدایا ظاهر ما را تمیز کردی باطن ما را هم از آنچه که محبوب و پسندیده نیست پاک و پاکیزه فرما!

بعد از صرف نهار جناب آقامیرزاهادی افنان تشریف آوردند و مقداری قبوض آوردند که بنویسم.

در آن اوقات بعضی یاران اعانات خود را به ارض اقدس می‌فرستادند تا چندسال اول دوره ولایت امر، حضرت ولیّ امرالله شخصاً قبوض رسید را امضاء می‌کردند ولی پس از

اینکه کارهای امری توسعه شدید یافت فرصت نیز تقلیل یافت و رسید اعانات به نحو دیگری صادر شد. در خاطرات تشرّف مینویسند:

جناب افنان در آن روز کتابی با خطّ شکسته نستعلیق خطّ میرزامهدی کاشانی را همراه آورده بودند میرزامهدی کاشانی برادر حرم مبارک حضرت بهاءالله بود.

کتاب مذکور حاوی الواح قدیم منجمله لوح وفا بود و با خطّ زیبایی نوشته شده بود. بعد اتومبیل آمد در خدمت ایشان به اتفاق معلّمه به بیت رفتیم. در اطاق انتظار با جناب افنان و ریاض افندی مشغول بودیم هیکل اطهر تشریف آوردند و گفتند بسم الله خوش آمدید در محضر ایشان پیاده به راه افتادیم مدت یکساعت و نیم صحبت فرمودند و از برنامه آن روز من سؤال کردند و بعد فرمودند من همه را مشغول بودم. عرض کردم آقا جان چکنم از بنده که کاری ساخته نیست بتوانم کمکی به هیکل مبارک بدهم. فرمودند قبوض را بشما دادند بنویسید؟ عرض کردم عصر مرحمت کردند. فرمودند به مرور بنویس به خودت فشار میاور. چشمت چطور است؟ عرض کردم از دور ضعیف است از نزدیک بد نیست ولی از شدت ضعف اعصاب، چشم ضعیف شده است علّتی ندارد. فرمودند در هم تأثیر می کند. حالا شما باید راحت کنید تا مزاج قدری قوّت بگیرد خدمات اولیّه شما تمام شد نه خدمات شما، حال انقلاب است جنگ است باید به خدمات امری مشغول باشی باز باین جا خواهی آمد در این جا به خدمات بین المللی مشغول خواهی شد نفوس منقطعه مخلصه کمند، کمیابند در ایران و در همه جا کمند. بعد ذکر اطفال و جوانها شد بمناسبت ذکر جناب دکتر حبیب الله مؤیّد به میان آمد. پرسیدند حکمت و کتمان عقیده نمی کند؟ عرض کردم خیر قربان با کمال شجاعت و شهامت در عدلیّه کرمانشاه بهائیت خود را اعلان نموده و الحمدلله مؤیّد است. فرمودند اولادش چطور است؟ عرض کردم بجهت منوچهرخان رجای شفا نموده بودند عنایت شده بود الحمدلله اولاد هم بد نیستند خانمشان قدری ملاحظه دارند من ایشان را برای اخذ تعرفه تشویق کردم.

فرمودند اصرار خوب نیست باید بمرور تبیین نمود. مادران مسئولند باید از طفولیت اطفال را به آداب دیانت تربیت کرد. بعد از مادران، مدارس و دروس اخلاقی مهمّ است. در



امریک از تاریخ نبیل جمله‌هایی را انتخاب نموده‌اند و ترجمه و طبع کرده‌اند و بعضی حکایات درخور استعداد اطفال و بعضی اشکال که باعث میل و رغبت اطفال تهیه نموده و تدریس می‌نمایند. طولی نمی‌کشد همین اطفال در مدتّ قلیل اطلاعات تاریخی و حکایات برجسته‌اش را فرا گرفته و ضبط و حفظ می‌نمایند.

بنده وقت یافتم ذکر حضرت فروتن و تألیفات و زحمات ایشان را در محضر انور تجدید کردم اگرچه در پیشگاه حضور زحمات ایشان مکشوف است ولیکن نظر بوفای ذکر آن جوهر فنا را تلقاء وجه کبریا، عرضه داشتم. فرمودند باید لجنه‌هایی ترتیب شود و آنها اطفال و جوانها را علیحده تحت اداره و سرپرستی داشته‌باشند. عرض شد در طهران این عمل آغاز گردیده‌است و حال گاهی اولیای اطفال را دعوت نموده و گاهی از جوانها جدّاً دعوت می‌شود و یک نفر از مبلغین یا ناطقین برای تذکر و تنبّه و تشویق آنان صحبت می‌دارند و نتیجه هم گرفته‌اند. این مطلب بسیار سبب سرور مبارک شد و تحسین و تمجید نمودند و فرمودند مؤسس این نحو تربیت اروپائیا هستند. جمال مبارک می‌فرمایند: "نهر هنر از بحر آن جهت جاری" اینها را باید تأسی نمود نه همه چیز را. پرسیدند حالا زنها چطورند آیا آزاد شده‌اند؟ باید آزادی را خرج امرالله نمایند نه خرج هواهای نفسانیّه و تقلید از شئونات غیر مرضیّه اروپا. باید در جمیع کارها شرکت کنند وقت معین که برسد دستور می‌دهم هم در محفل روحانی محلی و محفل ملی و کانونشن شرکت نمایند اما حالا باید در لجنه‌ها بر اطلاعات و معلومات خود بیفزایند و هجرت کنند و خدمت کنند. عرض کردم از وقتی مدارس امری بسته شد لطمه عظیم به تربیت دختران و پسران بهائی وارد شد در مدارس غالب معلّمین و معلّمات چون از روح ایمان محرومند و موقع جنگ هم هست غالب به‌درندگی و بی‌ادبی و جسارت و شرارت تربیت شده و می‌شوند اینست که امر تربیت سخت شده‌است و فقط با تدریس در روز جمعه و یک بار در هفته آنهم در مدتّ دو ساعت نمی‌توان سیئات را به حسنات تبدیل کرد\*

در مورد احبّای امریک فرمودند احبّای امریک در بحر پاسیفیک و اتلانتیک و در دول متّحده، باقوّت تمام به نصرت و خدمت و هجرت موفّق شده‌اند در مدتّ کمی ۴۰ اقلیم

منتهی به شصت اقلیم شد و ۲۰ اقلیم تزیاید یافت. ۲۴ محفل روحانی تأسیس شد یک جوان ۱۷ ساله که غیر از زبان انگلیسی نمی دانست چند نفر اسپانیولی را تبلیغ نمود. در مکزیک محفل روحانی تشکیل شد الآن سی نفر شده اند هم تبلیغ می نماید هم لسان می خواند احبّای ایران باید به ممالک هم جوار خود مانند افغانستان، بلوچستان، عربستان، عمان و مناطق جنوبی ایران مسافرت کنند

---

\* اشاره به کلاسهای "درس اخلاق" است.

چند سال بود تذکرمی دادم ولی اجازه برای سفر به آن نواحی و کشورها ممکن نبود تا بالاخره میسر گردید. احبّاء باید تجربه کنند و اجازه بگیرند. احسا شهر جناب شیخ احمد احسائی است تا حال اقدامی نشده است.

باید محفل مرکزی ملی ایران اقدام نماید احبّاء هم معاونت کنند. من بجناب خادم گفتم نگفتند؟ عرض کردم بله. پرسیدند عربی دان هستند؟ عرض کردم دو نفر بنظر من هستند که بدر این مسافرت می خورند یکی جناب علوی و یکی جناب اشراق خاوری هستند اگر این دو قیام نمایند خوب است. فرمودند عربی می دانند؟ عرض کردم از عهده بر می آیند، جوانها شاید بی میل نباشند لکن زبان نمی دانند. باز تأکید فرمودند جوانها باید عربی بدانند و تحصیل نمایند.

به اطلاع مبارک رساندم که آقا خدا بخش عطار برای انجام نظام وظیفه، ناحیه بلوچستان را انتخاب کرد و در ضمن به تربیت و هدایت نفوس مشغول است.

در خصوص بلوچستان و جنوب ایران و عربستان و افغانستان فرمودند اینها در راه هندوستان واقع است لازم است محافل روحانی تأسیس شود. از جناب نبیل یاد شد فرمودند معلوم نیست کاری کرده اند یا نه؟ به امور تجارت مشغولند؟ عرض شد عشق و ذوق او خدمت و هدایت نفوس بوده و هست ابواب غالباً مسدود است تجارتی نیست. فرمودند تجارت باید بقدری باشد که امورات بگذرد. از اوضاع تجارت ایران سؤال کردند عرض شد شلغم فروش هم نمانده است مردم گرفتارند کارها عموماً شرکت و محدود است و آزاد نیست. فرمودند

این هفته شما را به بهجی می فرستم. جمعه روز زیارت قشله است خداحافظ. شما اینجا باشید اتومبیل می آید پیاده نروید.

هنگام سحر مقداری از قبوض اعانات را نوشتم و همراه با معلمه برای زیارت مقام رفتیم. ۱۸ نوامبر در بیت مبارک خدمت جناب افنان بودم و سفارش سلیم نونورا نمودم تا در حق ایشان دعا کنند تا ازدواج مناسب داشته باشند.

مدتی بعد هیکل مبارک قائد مقتدر اهل بهاء تشریف آوردند.

امروز هم در محضر مبارک الی مغرب در خیابانهای بالنسبه خلوت پیاده روی کردیم. بیانات مبارکه در حقیقت مانند غیث هاطل نازل می شد. آن مقدار که بسته گریخته در هر موضوع در خاطر مانده ثبت می شود یعنی مضامین آنها نه عین آنها.

اول فرمودند خوش آمدید، امروز تلگراف ژنو از دفتر بین المللی رسید. بعد ذکر خیر دختر دکتر زامینهف را فرمودند که پدرش مخترع لسان اسپرانتو بوده و اینها کلیمی بودند این دختر به امریک رفت و بشرف ایمان و اقبال فائز شد چون پدرش از طفولیت این لسان را باو تدریس کرده بود محیط و مسلط بود لهذا موفق شد و چند کتاب ترجمه نمود. کتابهای مفاوضات و دکتر اسلمونت و ایقان مبارک را بسیار هم فصیح و بلیغ ترجمه نموده است. بسیار اظهار عنایت نسبت باو فرمودند و بعد بیان فرمودند که احباء بسیار نگران او بودند مدتی بود از او خبری نبود چه که یهود در آن حدود گرفتار تضییقات گوناگون هستند و او هم تحت نظر است لکن امروز خبر سلامتی او رسید. میس مارتاروت بهر مملکتی رسید وسائل ترجمه این کتاب را فراهم نمود و بعد من وجه فرستادم، تقویت کردم تا بطبع رسید. در این موقع جنگ و طوفان موفق شدند به لسان هلندی هم طبع نمودند الآن به چهل لغت موجود است حتی به لسان حبشی دو هزار جلد حاضر است حال وقت انتشارش نیست می رسد حتی توسط شافلاخر بجهت ملک حبشه در قبرس فرستادیم بدست خود تسلیم نمود و سبب حیرت او شد که امرالله در حبشه در مملکت او نفوذ یافته است.

روزی عرض کردم دو نفر از جوانهای نجف آباد ب فکر رفتن به حبشه افتاده اند. فرمودند حالا جنگ است میسر نمی شود. به افغانستان، بلوچستان، مخصوصاً به عمان و احساء شهر

جناب شیخ احمد که تا حال توجّهی نشده بروند. باری امروز خاطر مبارک بسیار مسرور بود. ذکر جناب الله‌قلی سنگسری تلقاء وجه دلبر آسمانی عرض شد و راز و نیازها که در دل داشتند و افکار لایق تقدیرشان لاجل خدمت امرالله و نصرت شریعةالله و خلوص ایشان را عرض کردم. فرمودند باید با کمال اطمینان و شجاعت و شہامت، استقامت و مقاومت کرد و در امور مشورت نمود. محفل مقدّس روحانی ملّی مسئول است باید مراقبت تامّ داشته باشند. لکن البتّه بنفسه مستقیماً نمی‌شود، وظائف زیاد است باید لجنه ترتیب بدهند و لجنات در اطراف امور صحبت کنند و بجائی برسند و نتیجه را بعرض محفل مقدّس برسانند اگر تصویب شد اجرا نمایند.

فرمودند همینطور که علماء سوء مخدول و منکوب شدند سیاسیون هم از میان می‌روند اینها مانند حبابها بر روی آب هستند کلّ زائل می‌شوند. تا مشکلات و امتحانات بمیان نیاید بنیة ایمان و ایقان و روح احبّاء تقویت نمی‌شود بنیة امر و احبّاء بواسطه امتحانات و مشکلات قوی می‌شود. آسایش و راحت، سلوک قوی را ضعیف می‌نماید و سستی و رخا دست می‌دهد فرمودند شیعه به تقیّه و خوف و جبن عادت کرده‌اند عرب در اوّل ظهور اسلام چه شجاعت و شہامتی داشتند و چگونه در همه جا فاتح شدند و مظفّر و منصور بودند ولی شیعه برعکس به تقیّه و جبن همه چیز را از دست دادند. حال احبّاء باید برعکس باشند آنها جبان و خائفند اینها باید شجاع و دلیر باشند امین و صدیق باشند اگر آنها در فکر منافع خصوصی و شخصی هستند اینها باید در فکر عموم باشند و در خیر و نفع عموم بکوشند اگر این چنین شوند تأییدات الهیّه و توفیقات ربّانیّه شامل حالشان می‌گردد والاّ جمیع امور مختل، حتّی امور معیشت غیرمنظم می‌شود. عرض کردم اعداء در کمین و معرضین از هر طبقه مترصد و منتظر حملات باین حزب مظلومند. فرمودند احبّاء باید بکار خود و وظائف خود و خدمات خود و استحکام تشکیلات و مؤسّسات خود مشغول باشند و در کمال اطمینان و توجّه بجمال مبارک اوقات بگذرانند و البتّه محافل روحانی و ملّی باید مواظب باشند این امور وظیفه آنهاست که بر افکار سوء نفوس مستحضر شده و تدبیر برای حلّ مشکلات و حوادث و مقاومت با آنها نمایند و دفاع نمایند.

مکرر فرمودند اگر حوادثی هم پیش بیاید امرالله محفوظ است خداوند اسبابها دارد نفوس آنقدر مشغول بخود خواهند شد که تعرض به احبّاء را فراموش نموده و ارادة الله و امرالله غالب است البته عضوی اگر فاسد شد باید آن عضو فدای صحّت و سلامت بدن شود. در محضر مبارک به دروازه دیر رسیدیم. مانع از ورود ما شدند و گفتند ممنوع است. مراجعت کردیم فرمودند دیر و توابع او را تصرّف نموده اند. حسّی در امام و ملل مسلمان نمانده است. اراضی کرمل با اینکه وسیع است عظیم است احدی را تعرضی و تصرّفی نیست محفوظ است. در باره مساوات که بعضی می خواهند مساوات از جمیع جهات بشود فرمودند نمی شود این امر محال است چه که مخالف خلقت الهی است مقامات فرق دارد و باید محفوظ باشد تا نظم برقرار باشد. در حقوق مساوات ممکن است البته با تعالیم الهی، لکن در مراتب و مقامات مساوات غیرممکن است و مخالف نظام الهی و خلقت است ادراکات و عقول متفاوت است امروز هیچ امری از پیش نمی رود ولو صحیح و حقّ باشد تا چه رسد باموری که مخالف خلقت و ایجاد است.

بعد فرمودند من از ملاقات تو مسرور می شوم انبساط و نشاط حاصل می کنم اینست که عصرها با هم راه می رویم. خسته نمی شوی؟ عرض کردم عادت براه رفتن دارم. خداحافظی کردند و تشریف بردند و به آقاعلی اصغر فرمودند جناب سمندری را این هفته برای زیارت دوشب به قصر می فرستم شما هم همراه بروید و با هم باشید. شب معلّمه هم بالا مشرف شدند. اتومبیل آوردند سوار شدیم و بالا آمدیم معلّمه از کتاب اقدس به حضرات خدّام درس دادند و بنده هم مقداری از قبوض را نوشتم.

۱۹ نوامبر هنگام زیارت صبح و دعا و استدعا، مناجات عائله (سمندری) را که غالب روزها می خوانم امروز هم خواندم و به نوشتن قبوض مشغول شدم.

ساعت چهار بعد از ظهر اتومبیل آمد همراه معلّمه به بیت رفتیم حضرت افنان تشریف آوردند و بهمراه جناب ریاض افندی، حسب الامر مبارک با معلّمه به گلستان جاوید که حضرت عبدالبهاء روح العالمین لرمسه الاطهر فداء ابتیاع و مرتب فرموده اند و قرب مقام خضر و بحر در دامنه کرمل قرار دارد بجهت زیارت تربت مطهر نفوس مبارکه رفتیم و مزار

حضرت وکیل الحق افنان کبیر، حاجی میرزا ابوالحسن افنان که خود را فدا نمودند حضرت حاجی میرزا حیدر علی و حضرت محمدخان بلوچ، حضرت دکتر اسلمونت، حضرت آقاسید ابوالقاسم، حضرت اسمعیل آقا، حاجی محمد شوشتری، حضرت آقا حسین آقابتیزی، قهوه چی مبارک را زیارت کرده و یک سر به مسافرخانه مقام اعلی آمده معلوم شد هیکل مبارک به باغچه مقام تشریف فرما شده اند. به حضور رسیدم فرمودند. بسم الله سر بالائی خیابان بود فرمودند قدری مشکل است شما صحرانوردید، کوه نورد نیستید. پرسیدند هان کجا رفتید. عرض شد به گلستان جاوید. فرمودند سواره آمدید؟ عرض شد بلی قربان. اظهار عنایت فرمودند و فرمودند یک نفر افنان کبیر مؤسس و بانی مشرق الاذکار شرق و یک نفر غربی مؤلف کتاب، در یک نقطه متصل بهم در آرامگاه دائمی قرار دارند دو کتاب در حیفا طبع شد یکی کتاب دکتر اسلمونت ترجمه و طبع شد و یکی دیگر هم تذکرة الوفاء بود عرض کردم اصل نسخه تذکرة الوفاء خط مبارک است یا کاتب؟ فرمودند میرزا احمد سهراب اینجا بود می نوشت و هیکل مبارک تصحیح فرمودند. باین جهت ذکر احمد سهراب را فرمودند در وقتی که حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه در امریک تشریف داشتند نقض احمد سهراب را خبر داده بودند مرحوم دکتر ضیاء بغدادی بمن نوشت حب ریاست او را و ادار باین عمل نمود گمان کرد جمعی با او خواهند بود.

احمد سهراب مطلب را با حيله و تزویر به خانمی که اسم او روحیه است و در نوجوانی با حضرت عبدالبهاء عکس گرفته است مشتبه نموده و چندی با او بود تا آنکه روحیه متذکر شد و بهوش آمد بمن خطی نوشت و بخطای خود اعتراف نمود و برای جبران گذشته قیام به تبلیغ نمود حال بجّد تمام مشغول خدمت و تبلیغ امرالله است. بعد شرحی از دکتر فرید فرمودند که او اراضی را بخارج فروخت و با احمد ملاقات نمود و بهم ملحق شدند. آنهم یکی مثل آواره. آواره چه کرد که آنها بکنند. فرمودند اسپراک دامادشان افلیح شده متنبه شد خطی بمن نوشت نوشتم من توبه تو را قبول نمودم لکن به محفل مقدس روحانی ملی مرکزی امریکا بنویس. باری بعد راجع به ناقص اکبر فرمودند از کمر پیا فلج شد شش ماه

مبتلا بود تا مرد. ادعا نموده و نوشت که من خلیفهٔ بهائیهام هستم پس از مرگ جسدش را به قانون اسلامی در مزار مسلمانان دفن نمودند.

برای زیارت تشریف‌فرما شدند در مرقد حضرت عبدالبهاء روحی لذرات تراب مرقد الاطهر فداء زیارت‌نامه را تلاوت فرمودند فقط بنده و معلّمه بودیم یک مشت گل به ایادی فضیلهٔ به بنده و یک مشت به معلّمه از گلهای مفروش در محلّ مبارکه عنایت کردند. پس از خروج از مقام فرمودند حالا زیارت بیت بغداد و روضهٔ مبارکه هر دو صعب و سخت است، ممکن نیست لذا احباء توجه به بیت شیراز که منصوص است دارند. عرض کردم سنهٔ ماضی هفت صد نفر در شیراز مشرف شده بودند فرمودند عنقریب اماکن مبارکه در ایران معین می‌شود و خریداری شده و می‌شود و در موقع خود بنا خواهد شد و ثبت خواهد گردید آنوقت دستور مخصوصی بجهت زیارت بیت شیراز و بغداد و اماکن متبرکه در ایران و امریکا می‌نویسم که احباء از ایران به ارض مقصود بیایند و از اینجا به امریکا بروند و احبای امریک از آنجا به ارض اقدس آمده و مشرف شوند و سپس به ایران بروند اول بیت‌الله را در شیراز، بعد اماکن متبرکهٔ دیگر را زیارت نمایند.

بشارت روحانی از لسان مشیت بسیار فرمودند برآستی ما را مست و مخمور نمودند و فرمودند خسته شدید راحت کنید خدا حافظ شما. موقع عزیمت سوار اتومبیل شده فرمودند فردا بعد از ظهر بقصر بهجی و روضهٔ مبارکه و جمعه هم بزیارت قشله محلّ سجن اعظم می‌روید. این دفعهٔ اول است. دست دولت است و جمعه‌ها را مخصوص زیارت تعیین نموده‌اند قول اکید داده‌اند بعد تسلیم کنند. عرض کردم اطاق مبارک با تمام قشله را تسلیم خواهند کرد فرمودند خیر تمام قشله را. به مسافرخانه آمدیم و قبض‌ها را تمام نوشتم.

۲۰ نوامبر ۱۹۴۰، شب گذشته زود بیدار شدم قدری کسل بودم لذا یک ساعتی به آفتاب مانده برای زیارت مرقد اطهر حضرت اعلی روح ماسواه فدا رفتم. پس از مراجعت، دو ساعت تمام مروری در یادداشت‌های خود کردم بعد از ظهر آقامیرزا عنایت‌الله و آقامیرزا علی اصغر قزوینی با اتومبیل آمدند و در معیت آنان بجهت قصر بهجی حرکت

کردیم. در مسافرخانه طبق معمول پذیرائی نمودند و پس از گرفتن وضوء برای زیارت روضه مبارکه رفتیم شب در قصر بهجی ماندیم ولی هیچ کدام از ما سه نفر نخواستیم.

۲۱ نوامبر فرصت مغتنمی بود که صبح زود به زیارت روضه مبارکه نائل شویم... و بار دیگر کلمات مکنونه عربی، به خط جمال مبارک و بعضی الواح بخط حضرت عبدالبهاء را زیارت کنیم آن روز به باغ رضوان و باغ فردوس رفتیم و طبق دستور هیکل اطهر اماکن متبرکه را زیارت کردیم و خدام باوفا از ما پذیرائی کردند محفلی از جمع آنان تشکیل شد و حضرات هوشنگ مهربان و ضلع ایشان زمردخانم، آقابهرام بهبهانی والدشان شیرین فرود، آقارستم بهبهانی و آقاشهریارکاشانی نژاد، جناب آقامیرزا علی اصغر، جناب آقامیرزا عنایت الله اصفهانی و سمندری و قرینه طرازیه فرهادی حاضر بودیم.

آن شب نیز در قصر بهجی ماندیم... ظهر به عکا آمدم و مراسلات به مهدی و جنابان خادم و فروتن را به پست رساندم. همانطوری که حضرت ولی امرالله اشاره فرموده بودند برای زیارت سجن اعظم احتیاج به دریافت اجازه بود.

وقتی که ما به درب سجن رسیدیم مدتی معطل شدیم تا آقامیرزا عنایت الله اصفهانی دستخط هیکل اطهر را به مأمورین درب سجن دادند و آنها دستخط را به سرپرست قشله تسلیم نمودند. صاحب منصب قشله با تلفن علت آمدن ما را سؤال کرد و بعد اجازه دادند وارد شویم مأمورین درب قشله را باز کردند و چهار نفر زائرین برای زیارت سجنی که قریب دو سال جمال اقدس ابهی در شرایط سخت و ناگوار در آن زندانی بودند به طبقه فوقانی قشله رفتیم همه منقلب شده گریستیم و "من خلق العالم لنفسه فی السجن".

مناجات خواندیم، دعا کردیم، طلب تأیید و مغفرت نمودیم. عالمی داشتیم که نتوان گفت. از سجن خارج شدیم معلّمه به بیت عبود رفتند و من بهمراه میرزا عنایت الله اصفهانی به منزل عبدالله پاشا که سالها حضرت عبدالبهاء در آن بیت تشریف داشتند رفتیم.

بنده در سنه ۱۳۱۵ هجری و در سنه ۱۳۲۳ در هردو سفر در آن بیت به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودم حتی در سفر ۱۳۲۸ که آخرین تشرّف بحضور مبارک بود همراه با مسافرین در این بیت عکس گرفتیم لهذا به محض ورود بی اندازه متأثر شدم و گریستم.



تمام اطاقها را گردش نموده ولكن آن كیفیت گذشته را نداشت اشجار از میان رفته بود. داریست انگور و خاطراتی كه از آن داشتم دیگر آنجا نبود حتی باغچه پشت تغییر یافته بود. فاطمه خانم طوزه كه پدرش قاسم بهائی اهل عكاست و در صحیة آنجا مشغول خدمت است آمد. الله ابھی گفت، محبت كرد اصرار كرد برای صرف چائی عصر به آنجا برویم ولكن حال من وفق نداد. به بیت مبارك آمدم بنده خدمت آقامیرزا عنایت الله به بازار رفتیم و قدری نان ماست و حلوا ارده و پرتقال خریده و در بیت ناهاری صرف نمودیم. معلّمه همراه حضرات برای دیدن خوان جرین كه مسافرخانه مبارك بود رفتند ولی بنده از شدت تأثر دچار سردرد شدم و چون قبلاً نیز به آنجا رفته بودم در قصر بهجی ماندم و پس از اینكه معلّمه و همراهان مراجعت كردند همگی به اطاق مبارك رفتیم و زیارت كردیم. نزدیک غروب بود كه از قصر به شهر حيفا وارد شدیم و يكسره به بیت مبارك رفتیم. جناب مسترماكسول آنجا بودند از ملاقات ایشان مسرور شدیم مدتی در خدمت جناب افنان و ریاض افندی بودیم تا هیکل اطهر تشریف فرما شدند. بی اختیار به اقدام مباركش افتادم و تسلی خاطر یافتم فرمودند زیارت كردید؟ باغ رفتید؟ قشله رفتید؟ مانع نشدند؟ عرض شد خیر بمحض زیارت دستخط مبارك اجازه داده و احترام نمودند و زیارت كردیم. فرمودند اطاق مبارك ابدأ تغییر نكرده بحالت اولیه است. عرض كردم به بیت عبدالله پاشا هم رفتیم بیت هم مشرف شدیم. اظهار عنایت فرمودند كه اگر خسته نیستید قدری راه برویم لهذا در محضر مبارك رفتم بقدر يك ساعتی مشی فرمودند اول فرمودند جنرال با خانمش كه سالهاست در مزرعه ساكن است اینجا آمده بود او كتب امری زیاد زیارت کرده و اطلاعات دارد و اظهار حبّ می نماید و شرحی هم در موضع امرالله نوشته است آن را به امریک فرستاد كه در كتاب عالم بهائی درج نمایند. بعد در خصوص استقرار عرشین اطهرین بیان فرمودند كه حال اول تأسیس است اینجا نه تربت است نه باغ. اینها مقدمات تشکیلات بین المللی است بعد شرحی فرمودند كه بعداً در حول مقام، تأسیسات روحانی و اداری بهائی هر دو، در این ارض خواهد بود و به نظم بدیع و طراز جدید تأسیس خواهد شد و اقلأ الی يكهزار سال بل علاوه، امتداد خواهد داشت... در ایران هم اول مثل امریکا

مشرق‌الاذکار بین‌المللی ساخته می‌شود و بعد محلی. سؤال فرمودند آثار اصل خطوط مبارکه را زیارت کردی؟ عرض کردم مخصوصاً کلمات مکنونه عربی را. حتی علاقمند شدم که یک نسخه از روی آن بنویسم. فرمودند چه ضرر دارد من قصد دارم عکس آن را بردارم. بمناسبت مقتضی دیدم ذکر جناب موهبت و خانم محترمه شان و احتراقشان از دوری و سفرشان به تبریز و توقف در زنجان را بنمایم. فرمودند باید سعی کنند محفل روحانی اساسش محکم باشد و حظیره‌القدس تأسیس شود. عرض کردم زمینی داشتند به‌خیابان افتاد سنه ماضی یک محل کوچکی تدارک نموده‌اند ولی اگر وفق دهد می‌خواهند در زمین منزل حجّت زنجانی علیه رحمة‌الله حظیره‌القدس بسازند. جداً فرمودند، حظیره‌القدس که محلّ اداری امراست، نباید در اراضی متبرکه باشد.

فرمودند حضرت اعلی مظهر وحدانیت الهی و روضه مبارکه قبله اهل بهاء و بیت‌العدل اعظم واضع احکام غیرمنصوصه یعنی فروعیه است. در اعصار ماضی در ظهور اسلام و حضرت مسیح هم ابتداء مرکز روحانی و اداری در محلّ و مملکت واحد بود بعد مجزی شد روحانی در یک عاصمه و اداری در عاصمه دیگر ولکن در این ظهور اعظم مرکز فلسطین است هم برای روحانی که شریعه مقدسه الهی و مبادی امرالله و احکام فروعیه از اینجا در بلاد منتشر می‌شود و هم مرکز اداری، از هم جدا نمی‌شود، مرکز روحانی و اداری هر دو حیفاً خواهد بود. این نقطه از هر جهت نسبت بجنوب و شمال و شرق و مغرب در منطقه معتدله است. سپس از تولّد مسیح و نشو و نمای آن حضرت و اظهار امر مبارک و مرکز شهادت آن حضرت که در قرب جوار قدس بود هریک را بیان فرمودند. اول کلیسائی که ساخته شد در قدس بود. فرمودند این مشرق‌الاذکار که در امریک است بین‌المللی است در ایران هم مشرق‌الاذکار بین‌المللی بنا می‌شود و بعداً مشرق‌الاذکارهای محلی بنا خواهد شد. حظیره‌القدس مرکز اداری امور امری خواهد بود. اشاره بسختی جنگ و مشکلات می‌فرمودند حتی سؤالی کردم فرمودند معلوم نیست خدا می‌داند یقین کردم بنده استعداد استماع بیان او را نداشتم که نفرمودند عرض کردم بعضی نفوس معرض مغرض می‌گویند امر اسلام در زمان قلیلی عالم‌گیر شد ولی الآن صد سال از شریعه شما گذشته و هنوز تحت

توضیقات شدیده‌اید. فرمودند مردم نمی‌دانند که امرالله در شصت اقلیم انتشار یافته و کلمه‌الله به‌سمع ملوک و مملوک رسیده و آثار امری بالسنهٔ عدیده طبع و آماده شده و من الآن با همهٔ این اقالیم به‌مخبره مشغول هستم. چون وصول پست از ممالک امریکیه چندماه طول می‌کشد مجبور می‌شوم با تلگراف با آنها مخبره کنم گاهی دوپست کلمه تلگراف می‌زنم، چاره نیست. بعد از روی لطف فرمودند پیاده بالا نروید، اتومبیل می‌آید.

۲۳ نوامبر ساعت شش صبح است آهنگ مقام اعلی و محرم زیارت و طواف مرقد وحدانیت کبری نمودیم.

بعد از ظهر جناب میرزاهادی افنان و ریاض‌افندی آمدند و قبوض را تحویل گرفتند.

عصر هیکل اطهر احضار فرمودند روی پله‌های بیت مشرف شدم خوش‌آمد گفتند و در محضر مبارک نزدیک دو ساعت در خیابانهای کرمل راه رفتیم.

فرمودند من مشغول بودم این دو روز صد پاکت به احبای الهی نوشتم. عرض کردم برای ایران هم بود؟ فرمودند تعداد پنجاه پاکت برای ایران و پنجاه یا کمتر برای غرب ارسال گردید ممکن نیست یک نامه بی جواب بماند. عرض کردم تسلی خاطر و مسرت نفوس و اطمینان قلب احبای زیارت آثار مبارک است سروری دیگر ندارند. فرمودند در این دو شب پنج شش تلگراف رسید حتی از ابعد بلاد غریبه، جنوب امریکا، تمام جواب داده شده اسامی را فرمودند. (چکنم انگلیزی نمی‌دانم و اسامی را نمی‌توانم ادا نمایم از اینجهت در سر خود ملولم و جوانهای کاری فعال مخلص روحانی را یاد می‌کنم. ای جای شماها خالی که بشنوید و ضبط کنید و انتشار دهید. باری از موفقیت احبای امریک و فعالیت آنها بیاناتی فرمودند منجمله محلی که چندی قبل یک نفر بهائی نداشت حال عدّه احباب را ۳۷ نفر اطلاع داده‌اند در ذکر شیعیان و اهل تسنن و اختلافاتی که در اول اسلام تولید شد، اسلام را بالمره خوار و در مقابل طوائف سائره بی‌مقدار نمود شرحی بیان داشتند. عرض کردم حکمت این امر چه بود که خاتم انبیاء روح ماسواه فداه مبین کتاب را منصوص و مرقوم نفرمودند؟ جواب دادند جمال مبارک حکمت آن را توجیه نفرمودند ولی متذکر داشتند اگر حضرت رسول یک کلمه به تصریح در کتاب مبین ذکر می‌فرمود این همه

اختلاف و تشّت میان نمی آمد در تمام ادوار قبل از این ظهور اعظم اینطور بود مثلاً حضرت مسیح مقام پطرس را باین عبارت مخصوص فرمودند: **يا پطرس انت الصخرة و ائی ابنی علیک کنستی** و لکن پطرس مقام پطرس را غصب نمود و اینهمه اختلافات شدید بین ملت مسیح تولید شد و تا حال موجود است ولی در این ظهور اعظم مبین آیات را معین فرمودند و محلّ صدور احکام غیرمنصوصه یعنی فرعیّه را بنصّ قاطع تعیین نمودند احکام کتاب را که کلّ موظّف به پیروی آن هستند تعیین کردند و ابواب اختلاف را بالمرّه مسدود فرمودند که تا هزارسال وظائف عموم معلوم و از تشّت و تفریق محفوظ و مصون. یک حکمت آن همین بوده که عظمت و بزرگی و تمامیت و کمال و جلال و سلطنت ظاهریّه و باطنیّه الهیّه و امتیاز نبأ عظیم بر ظهورات قبلیّه و بعدیّه مکشوف و مبرهن گردد الآن صدسال از این ظهور می گذرد. اختلافات عظیمه پیش آمد وقایع عظیمه حادث شد که در ادوار سابقه نظیر نداشت اول ضدّیت حاجی کریم خان بعد یحیی بعد ناقص اکبر بود و بعد از صعود حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه اعداء به مقاومت با امرالله و تفریق و تشّت بجدّ تمام قیام نمودند ولی کلّ مخذول و منکوب و مرعوب شدند و مأیوس و نومید گشتند اختلافات سبب پراکندگی و اشتقاق نشد بل سبب تطهیر و پاکی امرالله از لوث نفوس غیر متّقی و پرهیزکار شد و چقدر لازم بود تا نفوس ناپاک از ظلّ خیمه و سراپرده سید لولاک خارج و دور شوند پس مسلم شد قلم اعلی بنصوص قاطعه ابواب اختلاف را که سبب انشقاق می شد مسدود فرمودند این بود که از ناقضین ذکری نمانده در اینجا ده دوازده نفر مانده اند دختر بدیع الله بجهت دخالت در امور سیاسی مدّتی محبوس بود اینها هم معدوم می شوند. پرسیدند در ایران چطور است ذکری از نقض نیست؟ عرض کردم ابداً ذکری نیست حضرت عبدالبهاء می فرمایند: این که درخت هرز و بی ریشه عنقریب خشکیده و پوسیده و دورافکنده شود مصداقش واقع شد باز می فرمایند که حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم حروف نفی و سجّین هر قدر اهتمام نمودند که تشّت و انشقاق تولید نمایند نتوانستند و خود معدوم شدند.

درب بیت آمدیم جناب آقامیرزا عنایت الله و پسرشان ایستاده بودند با اظهار مرحمت نسبت بآنها، فرمودند دیروز حضرات را همه جا بردید حتی در خوان تا محل ورود قدیم مسافرین با امروز مقایسه شود و به سلطنت و عظمت و قدرت الهیه پی برند.

موقع بازگشت به مسافرخانه بنزین اتومبیل تمام شد. ناچار پیاده شدیم ولی هوا بسیار تاریک بود و در معابر چراغ نبود معلّمه به سختی راه می رفتند و تقریباً راه را درست تشخیص نمی دادیم خوشبختانه یکی از احبّاء رسید و بهترترتیب بود به مسافرخانه برگشتیم. ۲۴ نوامبر پس از انجام مراسم معمول صبح، مشغول نوشتن قبوض اعانات شدم. هر دسته از قبوض را که تحویل می دادم دسته جدیدی تحویل می گرفتم.

در حین نوشتن قبوض بودم که ریاض افندی آمدند و اطلاع دادند که دکتر آلآن برای معاینه طرازیّه خانم و شما می آید. عرض کردم بنده را معاف بفرمائید نتیجه ندارد ولی طرازیّه خانم را هرچه امر بفرمائید اطاعت می کنند.

دکتر آمد و پس از معاینه طرازیّه خانم دستوراتی صادر کرد. ریاض افندی ترجمه مکالمات بین مریض و طبیب را بعهدہ داشتند... سپس به بیت رفتیم هیکل اطهر انور با عنایات و الطاف بیحدّ و حصر تشریف فرما شدند امروز خودداری نموده بروی اقدام اطهر نیفتادم احوال پرسی فرمودند عرض کردم قربان ضعف اعصاب و ضعف قلب و رعشه دارم فرمودند خواب و خوراکت چطور است؟ عرض شد. فرمودند دکتر شما را دید؟ عرض کردم به این دکترها اعتماد ندارم و رجوع نمی کنم شفا را از حقّ می دانم. فرمودند البتّه شفا از حقّ است اینها درست است لکن حکم کتاب "تمسّکوا بالاسباب متوکلاً علی الله مسبّب الاسباب" من توصیه می کنم دکتر شما را کاملاً معاینه کند. حال قدری بیرون برویم با اتومبیل گردش کنیم امروز در محضر مبارک سوار شده و رأس قلّه کوه کرمل رفتیم. در شهر جدید که حضرات یهود ابنیه عظیمه ساخته اند گردش کردیم و فرمودند چندین برابر در شهر ساخته شده است... به محض خرید اراضی فوراً آن را می سازند. فرمودند بین اینها همه یهودند عالم، فتن، زیرک در کار هستند وقتی اعراب دیدند که اراضی آنها نفع می کند فروختند.

در موضوع آبادی کرمل و مواعید الهی فرمودند اغلب انبیاء باین حدود آمده‌اند. بعد در مقابل مقام اعلی پیاده شدند و مقام اعلی را از صدر کرمل و رمسین اطهرین و بقعه مبارکه خانم حضرت ورقه مبارکه علیا را به من نشان دادند و پرسیدند عگا و بهجی حتی قصر و روضه مبارکه را می بینی؟ عرض کردم چشم تشخیص نمی دهد. فرمودند قصر رنگ سفید است و بین اشجار سبز نمایان است بعد مقداری پائین آمده به خیابان رأس باغچه‌های مقام رسیدیم آنجا پیاده شدند و اتومبیل را مرخص نمودند و فرمودند این اراضی تمام راجع بمقام است نه طبقه ساخته می شود از بالا تا مقام ۹ طبقه و ۹ طبقه هم از مقام تا راه خیابان آلمانی در پائین. محفظه آیات موقتی است تمام اطراف اطراف برای تلاوت آیات و ذکر الهی است. از راههای ایران سؤال فرمودند راههای آهن را عرض کردم که بجد تمام راههای فرعی را نیز می سازند. ایران باینجا و حتی هندوستان متصل خواهد شد از حیفا به کلکته متصل خواهد شد، به مصر متصل است. از بیروت به بصره و قصر شیرین در ایران متصل می شود و یک روزه ایاب و ذهاب خواهد شد.

در خصوص حرکات بدیع الله هنگام انتقال رمسین اطهرین فرمودند که او به حکومت شرع و عرف گفت که پسر بهاء الله است و این کار باید توسط او انجام شود. حکومت در باره کتاب الواح وصایا از من پرسید. ترجمه کتاب وصایا که طبع امریک است حاضر بود محل هائی را که ذکر ناقضین و سقوط آنها از امرالله و معاندت آنان را بیان فرموده‌اند مشخص نموده و نشان گذاشتیم و خود توضیحاتی دادم و بالاخره مأمور معین کردند و بفوریت انتقال رمسین صورت گرفت. ساذجیه دختر بدیع الله هنوز بخاطر دخالت در امور سیاسی زندانی است.

ذکر احبای مصر و وسعت دائره امر و استقامت و شجاعت احبای آنجا و وصول پاکت هادی عبدالجلیل بیک را نمودند و فرمودند امروز جواب سؤالات و مطالب او را دادم شخص باکفایت و شجاع و مخلص است در موضوع طبع کتاب تاریخ نبیل به زبان عربی هرگاه ممکن بود تو را می فرستادم ولی حال جنگ است انشاءالله در آینده ترا به مصر و اروپا و امریکا می فرستم. عرض کردم قریان بنده موفق می شوم؟ فرمودند البتّه البتّه. عرض

کردم از ضعف مزاج خود استدعای قوّت و مقاومت و استقامت می طلبم. فرمودند خلوص و انقطاع و بیان شما مقاومت می کند.

پس از سه ساعت که سواره و پیاده مشرف بودم و مشغول عنایات لاتحصی گردیدم به باغچه ها نزدیک شدیم. یک گل سفید چیدند بوئیدند. فرمودند گل فتنه است از ید فضل گرفتم و بوسیدم. بعد در ضریح مطهر حضرت اعلی روح ماسواه فداه داخل شده جناب میرزا علی اصغر را هم اذن فرمودند آمدند زیارت نامه تلاوت کردند و بیرون آمدیم. فرمودند ورقه اخبار حیف را دادم آوردند خواندی؟ خیلی بشارت دارد.

معلمه هم بعد از بنده در بیت مشرف شده بیاناتی هم بایشان همه روزه فرموده و می فرمایند براستی از تشکر این فضل بی پایان عاجزیم. فرمودند قبض ها هم تو را خسته می کند کم کم بنویس، تعظیم کردم که بیکار نمی توانم باشم، بتحریر عشق دارم.

۲۵ نوامبر دیشب چند ساعتی در مصاحبت با خادمین مقیم ارض اقدس گذشت امروز صبح از صمیم قلب در مقام اعلی برای همه احباء در این طوفان حوادث زمانه ثبات قدم و استقامت کبری التجا نمودم.

مقادیری از قبوض باقی مانده است. ریاض افندی آمدند و بمناسبت از جناب نبیلی و مسافرت ایشان به افغانستان صحبت شد همچنین گوشه ای از تاریخ زندگانی میرزا احمد نبیل زاده پسر عم بزرگوار را تعریف کردم که ایشان قصد داشت در تا کر نور توقف کنند ولی بشدت بیمار شدند و ایشان را به طهران آوردند. در طفولیت به حضور جمالقدم مشرف شد و عنایات بسیار در حق او فرمودند و یک قطعه عکس که هنگام سفر میرزا احمد به تبریز و حرکت بنده به دیار اخری در طهران برداشته شد به ریاض افندی تسلیم کردم تا به خاکپای مبارک تقدیم کنند.

آن روز یکی از احبای عرب پورت سعید بنام علی افندی که در روز صعود مرکز میثاق مشرف بوده اند به ارض اقدس آمدند ایشان در سالگرد صعود رمس اطهر حاضر شده و با خاندان حق و طائفین و ثابتین در زیارت اعتاب مقدسه شرکت می نمایند. ساعت سه و نیم اتومبیل حاضر شد سوار شده به بیت رفتیم حضرت افنان سدره مبارکه گفتند قلب مبارک الحمد لله

مسرور است امروز هم از امریکا تلگراف آمده و اخبار فرحبخش بوده است و اطلاع دادند امر مبارک است که در خدمت جناب ریاض افندی بروید با اتومبیل و در شرق کرمل گردش کنید لهذا بنده و محترمه معلّمه و جناب علی افندی مسافر تازه و حضرت ریاض افندی برای گردش رفتیم. بسیار از ملاقات علی افندی محظوظ شدم. در مراجعت به مسافرخانه ریاض افندی خبر دادند هیکل اطهر در باغچه‌ها تشریف دارند برای تشرّف برویم.

هنگام تشرّف عرض کردم از ملاقات جناب علی افندی مسرّت کامل حاصل شد ایشانهم بعرض مبارک رساندند که از ملاقات سمندری مسرور شدند. هیکل اطهر فرمودند. منمهم از ملاقات سمندری مسرورم جناب سمندری سراج المبلّغین است بکمال انقطاع و خلوص به تبلیغ پرداخته است. خدمات دوره اول تمام شده و حال در جوار اعتاب مقدّسه علیا کسب فیوضات روحانیّه می نماید و از هوای کرمل کسب صحّت و سلامت می کند و دوره ثانی خدمات را شروع می نماید. اگر جنگ نبود و اذن می دادند او را به مصر برای ملاقات احبّاء می فرستادم ولی حال نمی شود فرمودند الواح مبارکه به جمیع ملوک نازل شد اهمیّت ندادند اطاعت ننمودند از افکار شخصی و سیاسات خود منصرف نشدند نصایح و تعالیم الهی را نشنیدند همه ذلیل و حقیر و پست شدند مکاید سیاسی همه را ذلیل نمود. احبّاء باید بالمرّه اجتناب نمایند و مسلک خود را غیرمسلک آنها قرار دهند بالمرّه از امور سیاسی کناره جویند. الآن تمام خلق و جمیع ملوک گرفتار و مبتلایند از جنوب تا شمال کلّ در خسران و وبال و متحیر در مآل کار. در چنین وقتی ما تلگراف چندصفحه‌ای با دویست کلمه بامریک مخابره می نمائیم و جواب می رسد. پست نیست مراسلات باید راههای دور را از طریق غیرمستقیم طی نماید. لذا چندماه طول می کشد تا خطوط برسد این است که من با تلگراف مخابره می کنم مأمورین کلّ متحیرند، اغلب مسافات را نمی دانند باید رجوع بخریطه نمایند تا مخارج تلگراف را بگیرند. بعد فرمودند متّحدالمآل را خواندی؟ عرض شد بلی قربان تمام چنانچه فرمودند بشارات است. در خصوص موفقیت دکتر روشن پسر مرحوم حاجی آقامحمّد یزدی علیه رحمة الله در حدود پورت سعید و اسکندریه و مصر اظهار مرحمت و عنایت و رضایت و مسرّت فرمودند. برعکس از پسر میرزا حسین حاجی



معروف توفیق فرمودند این شخص مخالفت نموده و در امور سیاسی دخالت نمود و حال مخدول، منکوب و بیکار شده است املاک دارد و می خواهد به جناب علی افندی بفروشد در این اراضی دکتر روشن شریک و سهیمند. کسی که متدین نشد امانت هم ندارد مبادا به حضرات ضرر برساند به آنها تذکر بدهید به محض ادنی انحراف از امر الهی مخدول و منکوب می شود. مکرر فرمودند به انحراف جزئی، کلی هم نمی خواهد. بعد از جناب عبدالجلیل بیک سعد در مصر اظهار رضایت و مسرت فرمودند که قاضی محکمه عالی بود حال عضو اعظم محفل مقدس ملی محکمه الهی است. فرمودند این جنگ اعظم است جنگ قبلی چهار سال طول کشید. سپس با محبت گفتند خسته نیستی؟ بفرمائید راحت کنید.

۲۶ نوامبر

جواب آزمایش های طبی طرازیه خانم معلوم شد که علت قلبی است. از دیروز آثار ناراحتی در چشم پیدا شده است...

در تشرف امشب فرمودند چون جمال مبارک اول به حیفا وارد شدند حیفا آباد اول شده و می شود و عگا بعداً آباد خواهد شد.

در خدمت مبارک تا مسافرخانه آمدم. پرسیدند تو از راه رفتن خسته می شوی؟ بعد در موضوع محافل روحانی محلی و ملی فرمودند اول تلاوت آیات و مناجات که حالت توجه کامل حاصل شود بعد مشورت در امور و بعد تصمیم از برای اجرا و تنفیذ لازم است. امروز می گویند که در تمام ممالک مشورت می شود لکن حرف است و حقیقت ندارد و امور به استبداد رتق و فتق می شود. بهائیان باید من بعد بعمل کل را تربیت نمایند عمل آنها باید نفوس را متوجه امرالله و تعالیم الهی نماید قول اثر ندارد عمل اثر دارد. عرض کردم در لوحی حضرت عبدالبهاء به محافل روحانی می فرمایند: معاذالله معاذالله اگر اتفاق آراء نشد به اکثریت رجوع شود. فرمودند چون وجدان کل یکسان و یکی نیست فرق دارد و ممکن نیست اختلاف آراء نشود و لکن جزء باید تابع اکثریت باشد بمحض اینکه اکثریت حاصل شد، بدون تردید تنفیذ شود و اجراء گردد آنوقت تأیید و مدد می رسد. احباء

نباید منتظر مکاتیب من باشند مخابره با آنها مهم نیست اصل توجه و توکل و قیام و اقدام بخدمت است خود قیام و اقدام بخلوص و انقطاع جالب و جاذب تأییدات الهیه و موفقیت کامل و حفظ الهی است... احبای ایران روحانیت دارند و احبای غرب و امریکا فعالیت. فرمودند این ایام در بین اماءرحمان امریکا هم اشخاصی روحانی پیدا شده اند که هم روحانیت دارند و هم فعالیت. وقتی روحانیت و فعالیت توأم شود نتایج حسنه حاصل می شود. بعد فرمودند من تا حال مشغول بودم رساله ابن ذئب را به انگلیسی ترجمه نمودم امروز تمام شد. احمدسهراب آنرا با کمک یک خانم ترجمه نموده بود و نوشته بود من با ترجمه فرانسوی و فارسی تطبیق کردم لهذا صحیح است در صورتیکه اشتباهات و اغلاطی داشته باشد سهواً نفهمیده است و هم عمداً، چون سواد عربی نداشت طوطی وار می نوشت منجمله مخافه الله و خشیه الله و تقوی الله را به محبت الله ترجمه نموده و لعمری و لعمرالله، اینها را ترجمه نکرده زیرا بین اروپائیها قسم نیست و در احادیث آخر آن، معنی تربی را ندانسته که این کلمه از تربیت است. نه آن ترجمه ای که او نموده. حال این کتاب را می فرستم امریک تا طبع و منتشر نمایند بسیار مؤثر و مفید است لوح مفصل در اواخر ایام مبارک است. عرض کردم بله قربان بعد از واقعه شهداء سبعة یزد نازل شده و خلاصه جمیع الواح مهمه در اوست. بعد به مقام اعلی رفتند و زیارت نامه تلاوت فرمودند فقط بنده و جناب علی افندی در حضور بودیم هم باز بمناسبت اینکه عرض کردم زیارت رمسین اطهر و تربت حضرت ورقه مبارکه علیا مشرف شدیم و اقتدار و عظمت امرالله در این مقامات عالیه دیده می شود حیرت آور است، شرحی از مشکلات بیان فرمودند از جمله عین الملک وصیت کرده بود مرا بالای سر حضرت والده عبدالبهاء دفن کنید. قنصل ایران از بیروت آمده و حاضر بود و اجری کردند من یک کلمه حرف نزدم ولكن همان وقت سرّاً قلباً تصمیم گرفتم اجساد مطهره را به قرب اعتاب مقدسه مبارکه انتقال دهم بعد به حکومت وقت نامه نوشتم و اجازه انتقال اجساد مطهره را گرفتم ولی این موضع را انتشار ندادم و اعلان نکردم با وجود این بدیع الله مستحضر شد و بنای مقاومت و ضدیت گذاشت لهذا

صریحاً اظهار نمودم که این کسی است که دخترش بخاطر دخالت در امور سیاسی که منافی وصایای مبارکه است در زندان محبوس است و الواح وصایا را ارسال داشتم. مأمورین وقت حاضر شدند و زمین فعلی را هم که متعلق به فرید بود ابتیاع نموده فوراً اسباب انتقال را حاضر کردم و پس از انتقال رمسین با کمال سرعت بنای فعلی ساخته شد. کلّ مات و مبهوت ماندند... هر طایفه در این جا قبرستانی دارد. بهائیان گلستان جاوید دارند. ولکن این اراضی مقدّسه جزء تشکیلات است یعنی جزء اساس تشکیلات بین‌المللی بهائی است.

وضع اراضی مقدّسه طوری است که اغیار مرتب می‌آیند و عکس بر می‌دارند و به اطراف می‌فرستند و افتخار دارند که منزل آنها در مقابل چنین محلّ پرزینت و طراز و پرشکوه و جلال واقع شده است.

در مورد احمدسهراب دوباره تذکر دادند که قبلاً یک زن امریکائی با او همراه بود. پسر ناقص اکبر و جواد نیز در امریک هستند ولکن احدی با آنها نیست و ابداً کاری نتوانستند بکنند. بعد فرمودند چشم من از کار و از شدّت مطالعه و تحریر خسته شده، احبّاء باید قدری ملاحظه نمایند چه که من بکارهای بین‌المللی مشغولم. امروز با ایران هم با محفل و هم با افراد مکاتبه نمودم.

شب چند نفر میهمان از عمّان آمدند از جمله جناب عبدالرحمن اردکانی پسر آقانصرالله بود که ایشان یکی از اولاد علماء و قضات بودند و توسط جناب ابوالفضائل با امر مبارک آشنا گردیدند مدّتی با حضرات به تلاوت آیات گذشت و قدری از احبّای ایران پرسیدند و بنده ثبوت و استقامت و مقاومت و شهامت احبّاء را بعرض رسانیدم.

روز ۲۷ نوامبر حسب الامر حضرت شوقی ربّانی، دکتر آلمانی برای معاینه من آمد و دستورات غذائی و داروئی داد با وجودیکه شب قبل نتوانسته بودم بخوابم ولی شوق دیدار مولا خستگی را از یاد برد و ساعت سه و نیم بعد از ظهر به اتفاق معلّمه به بیت رفتیم اول مدّتی در اطاق میرزا علی اکبر معلّم با جمعی از طائفین که از توابع اطراف حاضر بودند مصاحبت کردیم.

چندی نگذشت بنده را به اطاق طبقه بالا به خدمت جناب میرزاهادی افنان فرا خواندند جمع احبّاء بالغ بر سی نفر شدند. هنگام غروب همه یاران را به اطاق حضرت عبدالبهاء دلالت نمودند، عطر گل دادند و وارد اطاق شدیم و زیارت کامل نمودیم و رائحه طیبیه معنویه را استشمام کردیم. امر کردند ایستاده مناجات بخوانم سپس جناب آقا علی اصغر مناجات تلاوت کردند. شب صعود حضرت مولی الوری بود همه بی نهایت منقلب بودیم. از آنجا به سالن میانی آمدیم و توقّف کردیم همه حاضرین به صف ایستاده بودند. اطلاع دادند که احبّای امریک در حضور مبارک هستند.

من در این سالن مکرّر همراه با سایر مسافین در محضر مرکز میثاق شام خوردیم و بیانات مبارکش را بگوش جان شنیدیم آن احوال پدیدار شد و روح احساس جان گرفت بمحض اینکه پرده اطاق کنار رفت و دیده به دیدار شمایل مرکز میثاق روشن شد و مشاهده نمودم که احباب یکایک به حضور یگانه گوهر ثمین و یادگار عهد دیرین می رسند، دست می دهند و می روند بی تاب شدم و غلیان و هیجان شدید یافتم بی اختیار نعره یا عبدالبهاء بلند نموده و بر زمین افتادم و بر سر کوییدم و از حال رفتم. حضار در عین اضطراب منقلب شدند مدّتی گذشت دوباره بخود آمدم و صامت و ساکت شدم و بحال خود گریستم و بخضوع و خشوع و سجود و رکوع و روحانیت و بشاشت و مسرت اهالی امریک زن و مرد بچه و بزرگ حسرت بردم. هنگامه ای بود. خخدّام و حضرات ولیّ الله خان و رقاء و محمود زرقانی و آقاسید اسد الله قمی و جناب نخجوانی حاضر بودند و فوج جمعیت از محضر مبارک گذشتند.

لطف حقّ خواهم ار مدد گردد تا رهاگردم از یمین و یسار  
شرمم آید در این میدان گشته ام زیر پای یارم خار  
ننگم آید از این تقدیر مانده ام این چنین غمین و نزار  
فکر کوتاه و همّت عالی سیر تقصیر در نهان شد یار  
شعله ای در درون دارم خشک و سرد در تظاها را غیار  
دل محرم از کجا جویم وادی هفت شد مکانم باز

نوبت این بنده ناتوان رسید طلب عفو قصور و شرمساری موفور نموده و از طرف عموم استغاثه نمودم تا مجلس خاتمه یافت قدری سکوت و سکون حاصل نموده اتومبیل آمد ما را به مسافرخانه بالا بردند جمعیت احباب هم پیاده آمدند. بعد جناب افنان و حسین افندی و ریاض افندی و جمیع مسافرین حاضر شدند منجمله جناب بدیع افندی مشغول تلاوت مناجات و ذکر الهی شدند مجلس فوق العاده نورانی و روحانی بود روح و محبت بین نفوس مختلفه موج می زد. وحدت عالم انسانی نمونه اش کاملاً موجود بود حتی مغرض و معرضی هم انصاف می داد. الفضل ما شهد به الاعداء، محقق بود و انکار ممکن نبود در این حال از ما پذیرائی نمودند. حضرت ولی امرالله ارواحنا لوحدته الفداء تشریف آورده یک سر به مقام اعلی توجّه فرموده و بار عام دادند درب اطاق حضرت اعلی ایستاده و شیشه گلاب در دست مبارک بود یک یک حاضرین را گلاب مرحمت فرمودند هوا بارانی و سرد بود تقریباً وقتی همه داخل اطاق شدند هیکل مبارک نیز به تمام وقار و سکون سجده فرموده زیارت نامه تلاوت فرمودند ولی اشک از چشمان مبارک جاری و ساری بود.

بنده در موقع گرفتن گلاب عرض کردم به نیابت جمیع احبای ایران بالاخص محفل مقدّس ملی، روی اقدام مبارک سید انام افتادم فرمودند استغفرالله نهی است. وقتی از مقام اعلی بیرون آمدیم به اطاق حضرت عبدالبهاء روحی لرمسه الاطهر فداء داخل شده در آنجا هم محبوب یکتا با لحنی دلربا مناجات قرائت فرمودند همه از باده محبت و مرحمت و فضل و عنایت مست و از خود بیخبر بودیم. آهنگ رجوع فرمودند صوت مبارک بلند شد و خطاباً فرمودند جناب سمندری و اظهار عنایات لاتحصی فرمودند منجمله فرمودند امشب چشم شما از مشاهده آن قامت دلربا روشن شد و قلب شما محترق گردید بسیار مؤثر است قبلاً زیارت کرده بودی؟ عرض کردم خیر. فرمودند ایران هست. عرض شد یکی هست وقتی بنده در تبریز بودم به نمایش گذارده بودند و موفق به زیارت نشدم خیلی بیانات فرمودند وارد مسافرخانه شده چائی آوردند، نوشیدم. در محضر جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و حال در محضر حضرت ولی امرالله چائی نوشیدن. این

فضل و رحمت را نتوان بیان نمود و یختص برحمته من یشاء و ذلک فضل الله تؤتیه من تشاء والله ذو فضل عظیم.

قریب دو ساعت مشرف بودیم بیانات فرمودند، لذتی بردیم که فوق او متصور نیست با خود گفتم جای جوانهای طهران خالی که تمام بیانات الطف احلی را ثبت نمایند. باری اولاً امر فرمودند شرح صعود مرکز میثاق را جناب حسین افندی تماماً تلاوت کردند سپس پرسیدند این شرح در ایران هم هست؟ می خوانند؟ عرض شد بلی فرمودند. فقرات اولیه محزن است ولکن فقرات اخیر کلّ بشارات و اشارات و اخبار آتیه و نصایح ربّانیه است. به بنده امر فرمودند مناجات بخوان. یک مناجات عربی بصوت جلی خواندم فرمودند. یک مناجات فارسی هم بخوان. مناجات ای خدای یگانه که خطاب بخودم بود تلاوت کردم اظهار عنایت فرمودند یک فضل کامل در ذکر این فرد ناقابل صحبت فرمودند که جناب سمندری بیست سال است بکمال خلوص و انجذاب و انقطاع به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله مشغول است قدوة للاحباب و سراج المبلّغین است. فرمودند سراج جناب سمندر را روشن نموده الولد سرّابیه است.

بیانات و عنایات بسیار فرمودند.

در باره احبّای سنگسر و سیسان و استقامت و ثبات قدم آنان و یأس مأمورین از استقامت آنان. بسیار اظهار عنایت نمودند و ادامه دادند جمال مبارک می فرمایند عزّت را از علماء و همچنین از ملوک گرفتیم مقصود جمیع علماء است. تمام بیانات مبارکه در خصوص ذلّت آنها ظاهر و باهر شد آنچه هم باقی مانده نیز ظاهر می شود و از ایران به عراق عرب سرایت نموده و از ترکیه به مصر. بعد مقداری از الواح ملوک و خطاب به افراد و عموم را تلاوت نمودند و فرمودند هم اساس سلطنت و هم خلافت هردو بر هم می خورد. امپراطوری فرانسه و ناپلئون فرو ریخت و خطاب قهریه به او صادر شد. عرض کردم لوح اول امپراطور فرانسه در ایران نیست اینجا هست؟ فرمودند اصلش نیست سوادش هست مختصر است منتشر نشده است. چون خطابات را نشنیدند و اعتناء نکردند و اهمیّت ندادند مبتلا و گرفتار شدند، عرض کردم ایمان ابوالفضائل با زیارت لوح و وقوع این خطابات به ناپلئون اتفاق

افتاد. فرمودند بلی جنگ گذشته انقلاب اکبر بود این جنگ انقلاب اعظم است. جمال مبارک در ایام توقف در عراق در کلمات مکنونه خطاب بعموم می‌فرمایند "ای اهل ارض بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب" "همین جنگ است باز در لوح حاجی محمدابراهیم مبلغ می‌فرمایند: "ویرتعد فرائض العالم" "ولی مآلاً این جنگ منتهی به صلح اکبر می‌شود و بعد بمرور و تدریجاً صلح اعظم می‌شود، یکمرتبه اتفاق نمی‌افتد تدریجی است. عنقریب در ایران انفصال دیانت از سیاست می‌شود بعد انفصال دیانت بهائی از مجتمع. ذکر پاپ را فرمودند که تحت فشارهای سخت است و بمرور از میان می‌رود. چقدر ملوک از میان رفتند پادشاه نمسه و پادشاه حبشه و چند فقره را شماره فرمودند قاجاریه در ایران بالمره از میان رفتند و همچنین علماء سوء.

سپس آیه مبارکه عنقریب قبه‌های سبز و سفید و نیلگون، سرنگون شود را تلاوت نمودند عرض کردم این بیان بعد از قضایای شهداء یزد نازل شد. فرمودند الآن ایران استقرار ندارد داخل و خارج منقلب است. در ذکر امتیازات این ظهور اعظم فرمودند. وحدت عالم انسانی از مختصات این ظهور اعظم است الحمدلله وحدت و اتحاد و محبت و یگانگی بین احباء حاصل شده این اساس است بعد از خاتمه جنگ اعلان وحدت عالم انسانی خواهد شد. بعد ذکر اخبار کتب مقدسه اشعیا و دانیال را فرمودند حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند ۱۳۳۵ شمسی است که بعد از ختم این قرن در قرن ثانی تعالیم منتشر می‌شود و سلطنت الهیه استقرار حاصل می‌کند. الحمدلله در این طوفان نقداً احباء شرق و غرب همه جا محفوظ بوده و مشغول هستند.

فرمودند. برویم زیارت یکساعت از نصف شب می‌گذشت مجدداً به مقام اعلی رفتیم به دست مبارک عطر عنایت کردند و زیارت‌نامه را تلاوت نمودند.

قبل از تلاوت زیارت‌نامه جلوس نموده و لوح مبارک خطاب به پدرم علیه رحمة را تلاوت کردند که می‌فرمایند: نفوسی مبعوث می‌شوند...

بعد که از اطاق حضرت عبدالبهاء بیرون آمدند مرا صدا زدند و فرمودند.

امشب زیارت شما کامل شد از جانب احبّای ایران و محفل زیارت کردید منم هم همینطور دعا کردم... امر حالا دیگر بتمام نقاط مهمّه رسیده و انتشار یافته حال وظیفه مقدّسه محفل ملی ایران است که ایالات و ممالک مجاور خود را آگاه نمایند و برای اعلاّی امرالله قیامی عاشقانه نمایند جهت مشرق و جنوب دعا می‌کنم نفوسی مبعوث شوند. ملت‌مسانه تمنا کردم که از این عائله هم نفوسی مبعوث شوند فرمودند من دعا می‌کنم. خداحافظی نمودند آقای افنان قدری تشریف داشتند پاکت‌های جناب حاجی میرزا بزرگ افنان را دادند فرمودند بخوان. بقیه حضرات هم تشریف بردند. بنده از جناب افنان استدعا کردم تلقاء وجه عرض کنید و التجاء نمائید اگر اراده مبارک باشد یک عکس برای احبّای ایران برداشته شود خیلی سبب سرور و تسلی خاطر احباب می‌شود. قرار شد تلقاء وجه عرضه دارند اگر قبول شد فبها اگر قبول فرمودند آنّه لمظهر یفعل مایشاء و لا یسئل عمّاشاء است.

۲۸ نوامبر صبح مشغول نوشتن یادداشت‌ها شدم عده‌ای از زائرین در مسافرخانه بودند بالاتفاق متحدالمالی را که در حیفا منتشر می‌شد قرائت کردیم. حقیقتاً اگر ناقضین دیده بصیرت داشتند به جهل صرف طریق هوی را انتخاب نمی‌کردند و از موهبت دنیا و عقبی محروم نمی‌ماندند. چه بسا یاران از نقاط دور با زحمت بسیار برای زیارت به ارض اقدس می‌آمدند ولی ناقضین در کنار دریا از آب رحمت الهی خود را ممنوع ساخته بودند. بعد از ظهر در بیت مشرف شدیم. هیکل اطهر رسیدند جا و محلّتان خوبست. هوا سرد شده آیا راحت هستید؟ از محبّت ایشان اظهار امتنان کردیم. فرمودند من از ساعت شش تا حال مشغول بودم حتّی وقت برای ناهار نیست. من یک وعده غذا می‌خورم. عرض کردم قربان صبحانه چطور. فرمودند فقط میوه می‌خورم.

از جناب علی افندی سؤال کردند از مصر خطّی، خبری داری؟ عرض کرد خیر. به بنده فرمودند از ایران خطّی گرفتید؟ عرض کردم خیر قربان آقای افنان کارتی از جناب دکتر یونس خان داشتند با اینکه مختصر بود دوماه ونیم در راه بوده است معلوم نیست کارت و پاکات ما برسد یا خیر. فرمودند این دفعه توسط بغداد بفرستید. همه جا اینطور است. درباره طبع کتاب دکتر اسلمونت و تاریخ نبیل که بعربی در مصر ترجمه و طبع شده و جلوگیری از



انتشار او صحبت کردند که گویا بعد مرخص نمودند و فرمودند برای هر مملکت دو نحو نشریات است یکی بنحو مجله محتوی مقالات مهمه و مطالب لازمه و کلمات الهیه و یکی ورقه اخبار برای کسب اطلاعات که بعداً به روزنامه بهائی منتهی می شود. من مشروحاً بجناب میرزا احمدخان صمیمی دستور دادم. عرض شد فعلاً ورقه اخبار امری در ایران دایر است ولی فرستادن آن به اطراف مشکل است گاهی خیلی دیر می رسد. فرمودند درست می شود. عرض شد کتاب دکتر اسلمونت را تدریس می نمایند اما چون نسخه اضافی ندارند به زحمت تایپ می کنند. فرمودند نسخه اول آن در حیفاً طبع شد عنقریب در طهران نیز طبع خواهند نمود سپس شرحی در احکام و مبادی امر صحبت فرمودند که هم باید احکام ترویج شود و هم مبادی که حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه در نطقهای مبارک تشریح و بیان می فرمایند.

در این ماه سی تلگراف از شرق و غرب رسیده بیشترین تلگراف از امریکای جنوبی بوده که تازه امرالله در آنجا نفوذ و انتشار یافته است تمام فوری جواب داده می شود و مخابره می نمایند و می رسد. در این طوفان، مسرت و نشاط من به این ها است. مشاغل من زیاد است.

بعد از ما معلّمه مشرف شد.

۲۹ نوامبر امروز مسافرینی که از عمان آمده بودند خدا حافظی کردند و رفتند. من هم به نوشتن قبوض و نامه مشغول شدم. ظهر با معلّمه و علی افندی به بیت رفتیم معلّمه به حضور خانم ها رفتند و ما در اطاق انتظار ماندیم و با جناب افنان در باره گلستان جاوید شیراز و خدمات حضرات پوستچی صحبت شد. و ذکر شیخ سلمان و صعودشان در شیراز به میان آمد. در این بین خبر دادند که احضار نموده اند همراه هیکل اطهر در خیابانهای خلوت به راه افتادیم یک ساعت و نیم بیانات فرمودند.

امروز بمناسبت ذکر جناب سرلشکر علائی و جناب میرنعمت الله خان علائی و مرحوم رحمت الله خان علائی و جناب یزدانی در محضر مبارک شد و البتّه بنده مسکین بحر مواج و بیانات مسلسل مبارک را محال است با این ضعف قوی و عدم حافظه بتوانم ضبط کنم

فقط اشاره به بیانات الطف احمی می‌شود. من جمله بیانات مبارک در موضوع ذلت علماء و ملوک و وزراء و امراء بود. فرمودند که جمال مبارک تمام اینها را خبر داده‌اند وقتی لوح خطاب به ناپلئون نازل شد و برای او ارسال فرمودند، اینطور مذکور است که لوح را انداخت و گفت اگر او خداست من دو خدا هستم. دو سنه طول نکشید که سلطنت امپراطوری بر هم خورد و در هم شکست و او مخذول و منکوب شد و مملکت جمهوری شد، و هم چنین از اوضاع علمای مذهبی و امروزه موقعیت رؤسای پروتستان و کاتولیک و ارتودکس بیان فرمودند که کلّ روبروال است و به ذلت مبتلا و دولت ایتالیا مسلط به‌مقام پاپ گردیده و پاپ در اضطراب و تزلزل شدید است. امور از دست ملوک و سلاطین و دانایان عالم خارج شده و در دست دسته‌جاتی افتاده که هرچه می‌خواهند مجری می‌دارند. این جنگها حکم بالغه دارد و گرنه خطاب مبارک به‌ملک نمسه در کتاب اقدس، مصداقش واقع نمی‌گشت ... حکم بالغه دیگر نیز دارد بعد معلوم می‌شود. بعد در ذکر علی‌افندی و فعالیت و خلوص و انفاق ایشان در تقدیم اراضی بجهت مقام اعلیٰ شرحی فرمودند و اظهار مسرت و رضایت نمودند که ایشان هم اکنون در افق مصر به‌خدمات قائم و مشغولند. عرض کردم امروز ایشان ذکر بیت وسیع خود را نمودند و عکس او را نشان دادند و اظهار داشتند میل دارند که آن جا حظیره القدس بشود. یک سالون خیلی بزرگ و هشت نه اطاق باز دارد.

هیكل مبارک در باره موقوفات امری و اماکن متبرکه توضیح دادند که سه قسم موقوفات داریم یکی موقوفات محلی یکی موقوفات مرکزی و یکی موقوفات بین‌المللی یکی هم حقوق الله است نفوس آزادند باید به‌اختیار خودشان گذاشت هر یک را می‌خواهند اتخاذ نمایند و عمل کنند... جمیع موقوفات را حکومت تصرف نموده‌اند و ما به‌تأسیس موقوفات بهائی در دنیا مشغولیم. در اینجا دیر و اراضی دیر را تصرف نموده‌اند چون از تمام اینها مالیات می‌گیرند مجبور شدند اراضی دیر را بفروشند. حال نیز مالیات می‌دهند و ما یک دینار مالیات نمی‌دهیم چه که جمیع این املاک در اداره طابو که ثبت اسناد املاک است ثبت شده و سی قباله بنام شعبه محفل مقدس ملی امریک ثبت گردیده و قباله‌جات

آن به امریک ارسال شده و شعبه‌ای هم بنام محفل ملی هندوستان تأسیس شده است و کذلک برای مصر درست خواهد شد.

مشکلات این امور را در ابتدای اقدامات بیان داشتند که مجدالدین پسر میرزاموسی که داماد ناقص اکبر بود برای انتقال املاک به محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان امریک مشکلاتی بوجود آورد. چندسال زحمت کشیده شد تا لجنه‌ای و شعبه‌ای بنام محفل مقدّس ملی امریک در فلسطین تأسیس شد و از راه قانونی قیام و اقدام شد تا بنحو احسن این اشکالات برطرف شد حالا اگر مشکلاتی حاصل شود آنها مالک هستند و حقّ دفاع از حقوق خود را دارند و مخالفین چون می‌دانند مؤسّسات بهائی قوی هستند و مقاومت می‌کنند، آرام شده‌اند... در ایران هم اوّل باید محفل مقدّس ملی معرفی شود و آن را به رسمیت بشناسند.

آنوقت شعبه‌ای بنام ایران تأسیس می‌شود و املاک بنام آنها ثبت خواهد شد. پرسیدند حال در ایران اماکن متبرکه را می‌خرند؟ عرض شد تا آنقدر که پیشرفت کند و میسر شود فتور و قصور ننموده و نمی‌نمایند. فرمودند نباید تشهیر شود با کمال متانت و حکمت بخرند و تشهیر نمایند. عرض کردم در اراضی مشرق‌الاذکار حدیقه و غیره بعضی احباء ایاب و ذهاب می‌نمودند محفل روحانی منع نمودند که شهرت پیدا نکند. حتی مدرسهٔ تابستانی را آنجا نبردند و در ملک مرحوم حبیب‌الله‌خان تشکیل دادند. فرمودند او محلّ اعتماد و اطمینان من بود شجاع و فعّال بود رکنی از ارکان امرالله بود.

دربارهٔ شجاعت و استقامت جناب میرنعمت‌الله‌خان علائی و اطمینان دولت به امانت و صداقت ایشان شرحی عرض کردم. فرمودند چطور است با این شهرت و عملیات باو تعرضی ندارند ولی بجناب یزدانی تعرّض دارند. عرض شد فعّالیت و صراحت لهجه و شجاعت و امانت و صداقتش با تأییدات الهی توأم شد البتّه به جناب علائی احتیاج هم دارند بهره‌کده این پست رجوع شود راه خیانت باز است و این شخص به جوهر امانت رفتار نموده است و اما هروقت جناب یزدانی را به اطراف می‌فرستند ایشان صرفنظر از ملاقات با احباب، وصیّت و تبلیغ نمی‌نمایند باوجود این از ولایات شکایات بمرکز می‌آید و آن

شکایات سبب می‌شود که ایشان را منتظر خدمت کنند و شکایات به نام امر است. عرض کردم جناب سرلشکر علایی امین صندوق ارتش هستند. فرمودند معروفند؟ عرض شد بلی امانت و درستی ایشان سبب اعتماد و اطمینان دولت است. پرسیدند در مواقع لازمه قیام و اقدام و حمایت می‌نمایند؟ عرض شد بقدری که بتوانند فتور نمی‌نمایند. بعد فرمودند من راپرت محفل ایران را که بقلم جناب فروتن نوشته شده و ذکر خرید اماکن متبرکه و عکسهای آنها بنحو اکمل ترتیب داده‌اند به امریک فرستادم و تأکید در اهمیت و طبع آن کردم بسیار مهم است، خیلی کتاب نفیس مبارکی می‌شود... شعبه محفل ملی ایران بعد از رسمیت محفل و ثبت آن بعداً بیت عدل خصوصی مرکزی خواهد شد این اسامی امروز موقت است آنچه املاک بنام افراد و حتی بنام من است بنام آن ثبت خواهد شد. بعد عرض کردم حضرت ورقاء وکالت نامه مبارک را به شخص بصیر و خبیر در امور وکالت دادند بنحو اکمل و احسن ترجمه نموده و ترجمه را بصره ثبت و ثمر رساندند و روزی آن را برای ما قرائت کردند. بسیار اظهار عنایت فرمودند.

آنچه امشب یادداشت نمودم یک درصد آن چیزی است که از فم اطهر استماع کردم. ۳۰ نوامبر... مقداری از قبوض را نوشتم.

دوساعت بعد از ظهر همراه معلّمه و علی افندی به بیت رفتیم ریاض افندی از تاریخ شیخیه و یحیائی‌ها سؤال کرد. مقداری درباره تاریخ جناب فاضل مازندرانی و زحمات ایشان در جمع مدارک و اسنادی که متفرّق بود صحبت کردم.

در معیت حضرت ولی‌ام‌الله به مسافرخانه بالا رفتیم امروز بیاناتی در باره هندوستان فرمودند که امروز من مکاتبه با هندوستان نمودم مکاتبات چندروزه با طیاره می‌رسد. در باره جناب میرزامیر نبیل‌زاده فرمودند ایشان به هندوستان رفتند ولی این ایام رفتن مبالغت و مبالغین امریکائی و اروپائی تأثیراتش بیشتر است چه که آنها را بیشتر اهمیت می‌دهند. ذکر شیراز و بیت‌الله شد تذکر دادند که حال اطراف بیت هم خریداری شده... ابدأ نقشه اول را تغییر ندهند هرکجا تعمیری هم می‌شود باید مطابق نقشه اولیه باشد حتی چراغهای برقی در خانه‌های اطراف خوب است لکن در بیت مثل روضه مبارکه باید شمع و زیت بسوزد و

محفل ملی کاملاً باید مواظب و مراقب باشند چه که بیت از موقوفات بهائی است. حضرات افنان حسب الامر خادم آنجا هستند. در مورد بیت الله در بغداد فرمودند که از همه جا مهم تر است. این حظیره القدس که ساخته اند مقدمه ای برای مشرق الاذکار و ارتفاع بیت الله است.

از بنده سؤال کردند آیا زیارت کردی؟ عرض شد عید رمضان بود حضرات ذکر کردند که جمعیت آنجا هستند صلاح نیست.

پرسیدند میرزامنیر آنجا نبود؟ عرض شد چرا شب در محفل ملاقاتی در حظیره القدس حاضر بودند و گفتند از بالای عمارت می توان بیت را زیارت نمود اما از داخل حتی بطور پنهان نیز جائز نیست و افراد یک یک و یا به اجتماع نباید اقدام به زیارت نمایند.

هیکل اطهر در باره وضع بیت توضیح دادند، اول در محکمه جعفری (مذهبی) بعد محکمه ملی بعد استیناف بعد محکمه بین المللی مطرح شد صریحاً نوشتند که بیت متعلق به بهائیان است و شیعیان تعدی نموده و غصباً گرفته اند لذا حکم به استرداد دادند. لکن حکومت عراق و انگلیس اجرا نکردند در این هم حکمتی است. اول مدعی شدند بیت شخصی است و وقتی آن را گرفتند وقف نمودند. عرض شد قربان بیت را (حسینیّه) نموده اند فرمودند تذکر دادند. حسین مقدم بر علی واقع شده و مقام سیدالشهداء مقدم بر علی بوده است... حال بیت موقوفه است و حکومت موقوفات را تصرف می نماید ولی بعداً سهل می شود و به دست احباء می افتد و لکن مضمیء ایام قدری طول می کشد. آیات راجع به بیت را که در کتاب چاپی است تلاوت فرمودند و راجع به خرید زمین در قاهره که در محل مرغوب بجهت حظیره القدس انجام شده است فرمودند که باید بنا بسازند، از حکومت اجازه بگیرند و شروع نمایند. باین مناسبت از علی افندی سؤال کردند در صندوق چه مقدار پول دارند؟ عرض نمود نمی دانم، فعلاً قصد دارند دور محوطه زمین را دیوار بکشند.

در باره اقدامات پروتستانها در ایران سؤال کردند به استحضار رسید که دولت ایران جمیع مدارس آنان را در رضائیه تبریز و اصفهان و طهران و نقاط دیگر از آنها گرفت و اکنون خود دولت مدارس را اداره می نمایند.

فرمودند این مدارس و طبابت و تشکیل بیمارستانها همه از برای ترویج امر حضرت مسیح بود. حتی در شرق اقصی نیز هم خود را سر این کار گذاشتند.

در این موقع جمعیتی برای دیدن باغها آمده بودند با اشاره به بازدیدکنندگان فرمودند ملاحظه کن این جمعیت یهود می آیند بصرافت طبع اینجا گردش می نمایند هر وقت خود بخواهند و برای زیارت داخل مقام اصرار نمایند درب مقام را باز می کنند و آنها به کمال خضوع و خشوع زیارت نموده خارج می شوند. مندوب سامی و خانمش و حکومت فلسطین همه آمدند کفشها را کردند حتی خانمهایشان که عادت به این کار ندارند در اینجا خودشان همه کفش کردند و با نهایت خضوع و خشوع وارد شدند. عرض کردم قربان البته این قضایا را به سمع امپراطوری می رسانند. فرمودند بلی جزء راپرت سالیانه شان گزارش می دهند و آنها خوب مطلعند... امروز از عگا تلفون زدند که حاکم ناصر جلیل که عگا هم حالا جزء حکومت جلیل است و حضرت اعلی می فرمایند:

"من العبد الذلیل الی الرب الجلیل" بخواش خود برای زیارت روضه مبارکه و تماشای قصر آمده است لهذا من نماینده فرستادم تا بروند و حضور یابند. حیف و عگا بعداً یکی می شود و تحت نظریک حکومت اداره خواهد شد.

هنگام مشی در بالا و پای سروها فرمودند جمال مبارک در زیر این سروها استراحت فرمودند و بدست مبارک اشاره باین قطعه زمین و خرید آن نمودند حضرت عبدالبهاء قیام و اقدام برای خرید فرمودند. این قطعات بالا بعداً خریداری شد.

شما فردا می روید به قصر. این دفعه ثالث است. هم بیاد احباء باشید و هم مکاتبه کنید مکتبه مخصوص در قصر هست.

زائرین در ارض اقدس بی کار نمی ماندند و هریک به فراخور حال و استعداد، مأمور خدمت و یا خدمات می شدند.

۳۰ نوامبر یکماه تمام از حرکت جناب طراز و طرازیه خانم از طهران بصوب ارض اقدس می گذشت. وصول مکاتیب دکتر مهدی سمندری که مشعر بر خبر سلامت یاران و یاوران حضرت رحمان بود بسیار باعث سرور خاطر والدین گرامی گردید.

درباره خاطرات روزهای بعد مرقوم نموده اند:

اول دسامبر ۱۹۴۰ بقیه قبوض را نوشته و تمام شد و جناب افنان و ریاض افندی به مسافرخانه آمدند و آن را تحویل گرفتند و اظهار داشتند قبوض دیگری هم هست. جناب طراز ادامه این اقدام را تقبل کردند و سپس به تسوید یک لوح پرداختند که به زبان ترکی از قلم حضرت عبدالبهاء نازل گردیده و در جواب سؤال درباره آیه "والتین و الزیتون" میباشد. طرازیه خانم در فرصت بین تشریفات و بقیه کارهای روزانه تصمیم گرفتند از بادام های درختان مقام باقلوا درست کنند و به این نیت به ترتیب مشغول شکستن بادامها و تمیز کردن و آماده نمودن آن شدند.

لازم به تذکر است که در دوران قدیم بعض خانمهای ایرانی خصوصاً افراد متبحر در فن پخت و پز، هنگام سفر به ارض اقدس شیرینی های خانگی تهیه میکردند و به عنوان سوقات میبردند و گاهی در دوران اقامت در آن اراضی برای تهیه اقسام شیرینی هائی که نظیر آن در محل موجود نبود اقدام میکردند.

جناب طراز بعد از ظهر آن روز طبق دستور حضرت ولی امرالله برای سومین بار به روضه مبارکه رفتند و ضمن دیدن و زیارت سایر اماکن متبرکه با یاران مقیم آن نواحی ملاقات نموده و مجلس پرروح و ریحانی داشتند. ایشان در ایام این زیارت نیز در قصر بهجی اقامت کردند. مینویسند:

۳ دسامبر... بقصد دیدن آرامگاه مفتی به قبرستان عکا رفتیم و مخصوصاً مایل بودم سنگ نوشته را که بخط حضرت عبدالبهاست زیارت کنم ولی درب بسته بود لذا یکسر به بیت مبارک در حیف آمدیم در بیت جناب افنان شش صفحه از خطوط اصل حضرت ربّ اعلی به من نشان دادند در حالیکه مشغول زیارت آنها بودم حضرت ولی امرالله تشریف آوردند از راپرت دو روز گذشته سؤال کردند. روزنامه ای به زبان انگلیزی که در مصر طبع شده و مقاله

مفصلی در ذکر وحدت عالم انسانی بقلم یکی از ورقات امریکای جنوبی در او درج گردیده بود همراه داشتند. نسخه‌ای از این روزنامه را حضور مبارک فرستاده بودند. فرمودند احبّای مصر خودشان اطلاع ندارند، این را (روزنامه) اغیار نزد من فرستاده‌اند. بجناب علی‌افندی فرمودند بدهید مصر عبری ترجمه نمایند و احبّاء مطالعه نمایند. بعد سؤال کردند در قصر راحت کردید؟ عرض شد بلی و خوابی را که در قصر بهجی دیده بودم عرض کردم.

در قصر بهجی خواب دیدم مثل اینکه در عمارت پدرم هستم جمال مبارک تشریف دارند و من به تنهایی حضور مشرفم و از فیض لقا بهره‌مند کلمه‌ای فرمودند من بی اختیار بسجده افتادم برخاستم هیکل مبارک هم قیام فرمودند یک ظرفی از من خواستند من عرض کردم قربان جام سماور منظور است؟ یک جام برنجی محکم صحیح در آنجا بدستم آمد به حضور بردم فرمودند می‌خواهم این ظروف را بشویم دیدم مقداری ظروف مس که آلوده است در آنجا روی زمین است. التماس کردم به بنده عطا شود بشویم فرمودند اینها را همیشه خودم می‌شویم. عرض شد حال عطا شود من بشورم، فوری به اقدام مبارک افتاده ذیل اطهر را گرفتم.

فرمودند این رؤیای صادقه است در ایران نتیجه رؤیای خود را خواهید دید، در نوبت دوم که بخدمات قیام می‌نمائید.

فرمودند امروز اهالی ایران خیلی آلوده و گرفتارند اینطور نیست؟ حتی احبّاء هم بعضی گرفتارند و بعد شرحی در موضوع امانت و عفت و عصمت فرمودند که اگر بر ملکوت جمال بگذرند یا بجبال ذهب عبور کنند اعتناء ننمایند اقوال مکفی نیست و نتیجه نمی‌دهد عمل لازم است باید مبلغین لزال نفوسی را به تقدیس و تنزیه و پاکی و پاکیزگی از شئونات نفسانی دلالت نمایند بالاخص اماء الرحمن را. تا مغرضین را میدان نماند و طالبین را سدّ نشود.

راجع به عظمت و زیبائی مشرق‌الاذکار امریکا فرمودند فوق‌العاده جالب توجه است گنبد نور است تا حال یک میلیون نفر از آن دیدن کرده‌اند نه تنها احبّای امریک از آن استفاده



می‌برند بلکه ملاحظه نمودید که چگونه یک خانم از امریکای جنوبی راجع به آن مقاله می‌نویسد و در صفحهٔ اول جریدهٔ انگلیسی زبان مصر چاپ می‌شود حضرت عبدالبهاء فرمودند وقتی مشرق‌الاذکار عشق‌آباد تمام شد مشرق‌الاذکار امریک شروع می‌شود برای ساختمان مشرق‌الاذکار ایران من دستور دادم اراضی مشرق‌الاذکار را بخرند حال حدیقهٔ احتسابیهٔ باغ انگوری زمین خریده‌اند آیا اینها متصل بهم است؟

مشرق‌الاذکار عشق‌آباد در دشت واقع است مال امریک کنار دریاچه و مال ایران در دامنهٔ کوه خواهد بود. عرض کردم سنگ اول مشرق‌الاذکار امریک را حضرت عبدالبهاء در زاویه بدست مبارک گذاردند احبای ایران مترصد و منتظرند سنگ اول مشرق‌الاذکار ایران را هم حضرت ولی‌امرالله بزمین بگذارند فرمودند انشاءالله انشاءالله. منم بسیار مایلم موانع رفع شود.

عرض کردم در موقع خرید اراضی احتسابیهٔ و غیره جناب میثاقیه هم بسیار زحمت کشیده و همت کردند. فرمودند می‌دانم.

۴ دسامبر... پس از زیارت مقام اعلی از ساعت ۵ صبح مشغول تحریر شدم و مراسلاتی را که در قصر بهجی نوشتم تکمیل نمودم خطی بجناب نبیل زاده پسرعمویم به تبریز و جوف او بجناب حاجی محمد رضا انصاری مراغه، خطی بحضرت اخوی و اخوی زاده، رشت و در جوف آن به جناب ثمری، بندرپهلوی و پاکتی برای جناب داود و صالح طویق، بغداد و نامه به مهدی سمندری و در جوف آن برای جناب ذکرالله خان خادم و چند کارت با پست هوائی به طهران و بغداد و قزوین ارسال شد. امید در حفظ حافظ حقیقی به مقصد برسد.

در تشرّف امروز مدّت یکساعت و نیم ملازم بودیم. فرمودند هرکس به اینجا بیاید به روضهٔ مبارکه می رود و یک شب می ماند ولی مدّت اقامت شما را دو روز قرار دادم که هم زیارت کنید و هم مکاتبه نمائید.

فرمودند امروز بشارت مهمّی رسیده است شما به ایران و علی افندی به مصر بشارت بدهید که در ایالت الینویز که شهر شیکاگو مرکز حکومت آن است رسمیت محفل مقدّس روحانی ملیّ مثبت شد. و حکومت تصدیق نموده و قبول کرده است که محفل روحانی آنجا هم

امور روحانی و هم امور اداری مانند عقد و طلاق را بقانون دیانت مقدسه حضرت بهاء الله انجام دهند و به این سبب نظام نامه بهائی تعدیل می شود و تغییر می کند چون آنروز اینطور نبود حالا این مطلب عظمت و جلال و بزرگی امرالله و نفوذ اهل بهاء را در ممالک متمدنه عالم اثبات می نماید. باحباء بشارت دهید... این از اختصاصات این ظهور اعظم است که امور روحانی و اداری و سیاسی کلّ مرکز واحد است محافل روحانی و مرکزی جمیع این امور را باید رسیدگی و مراقبت و اداره نمایند و کلّ باید مطیع باشند ولو اینکه مخالف حقیقت حکمی شده باشد باید اجرا کنند. ولی حق استیناف دارند که به محفل ملی رجوع نمایند و کذلک به بیت العدل. چه که محافل خطا می کنند ولیکن بیت العدل در تحت عصمت الهی از خطا محفوظ است. شرح مبسوط در این زمینه فرمودند بعد شرحی در خصوص حضرت اعلی روح ماسواه فداه و مقام مبارک که ایشان در مقام اولی مظهر امر الهی و در مقام ثانی مبشر ظهور نبأ عظیم ظهور کلیه الهیه بوده اند و این بنصوص قاطعه است و باید اختلاف عقیده نباشد. کلّ اینطور معتقد باشند. جمال مبارک ظهور کلی الهی، موعود جمیع امم و شارع اعظم هستند و حضرت عبدالبهاء سرالله بودند که حقیقت مقام مبارک نزد ما غیر معلوم است. "مالا عرفتموه فی الكتاب فارجعوا..." مسلم است که بیانات کتاب را عموم حتی خصوص، درک نمی کنیم باید رجوع کنیم و آنچه او فرموده اطاعت کنیم. باید بوصایا رجوع نمود این وصایا بسیار عظیم است و تمام مشکلات عقیده ای را آنجا حلّ فرموده اند. الواح وصایا خالق ولایت بود و ولایت به کلمه او تحقّق یافت.

بعد فرمودند حال وقت تبلیغ و تأسیس است مبلّغین باید سعی کنند که اختلاف عقائدی نباشد و به عموم نیز تفهیم نمایند.

بعد سؤال کردند حالا در ایران اختلافاتی نیست؟ عرض شد خیر. در اول کور میثاق بواسطه تعدیّات ناقضین بعضی عدم اعتدال پیش آمد چنانچه فرمودند در امریک جمعی مقام ایشان را عبودیّت صرفه و جمعی مقامات دیگر قائل شدند که بقلم مبارک رفع شد. در ایران هم به قدرت قلم مبارک حضرت عبدالبهاء الحمدالله اختلافی باقی نماند.

حضرت ولی امرالله بسیار تأکید فرمودند یاران الواح مخصوص وصایا را بخوانند و در موضوع مرقد حضرت عبدالبهاء شرحی دادند که چون محلّ مناسبی نبود اینجا گذاردیم موقتی است بعداً محلّ ساخته می‌شود و تغییر داده خواهد شد بهیچوجه جایز نیست قرب مقام اعلی چیزی باشد چه که ایشان مظهر وحدانیت حقّند.

پرسیدند آیا کلمات حضرت اعلی خوانده می‌شود؟ چقدر خو بست آیات بلحن حجاز قرائت شود مؤثر است. فرمودند در موقع تبلیغ حالا دیگر قناعت باین که جمال مبارک مرّبی عالم بودند نباید کرد ایشان موعود امم و مظهر کلیّ الهیه بودند. باید این موضوع را تفهیم کرد که شمس حقیقت به اشدّ انوار و اشدّ حرارت طلوع و اشراق فرمودند. در ذکر بولس و پطرس و اختلافاتی که پیدا شد و ذکر پاپ شرحی دادند فرمودند چون نصوص قاطعه نبود اینطور شد اینجا الحمدلله باب اختلاف مسدود است و کتاب وصایا دافع و رافع هر اختلافی است.

براستی بیانات مانند بحر مواج و غیث هاطل مسلسل بسمع این مهجور می‌رسید.

۵ دسامبر در قرب درب بیت مشرف شدیم پس از خوش آمدید و بسم الله، فرمودند امروز همراه شما بمقام مشرف می‌شویم در محضر مبارک سوار اتومبیل شدم. فرمودند دیروز خسته شدی خیلی راه رفتیم صحرانوردی کوه‌نوردی تو را زحمت می‌دهد قزوین چطور است بکوه نزدیک است؟ عرض شد فاصله زیاد ندارد قلبم ضعیف است ولی الحمدلله هوای این حدود موافق است هر سفر مشرف شدم با صحّت مراجعت کردم. این دفعه هم خوراک و خواب کلّ بهتر است. فرمودند مقصد منم همین است که هوای کرمل صحّت شما را تأمین کند... حاجی میرزا حیدر علی بکلی از کف رفته بودند مدّتی اقامت در کرمل نمودند جوان شدند...

راجع به خانم ماکسول فرمودند او هم مؤسس و هم مبلغ بود، مادام دریفوس و میسن ری می و بقیه را در پاریس تبلیغ کرد و جامعه بهائی را تأسیس نمود... حضرت عبدالبهاء وعده فرمودند علم امرالله در قلب الازهر بلند خواهد شد به احبّاء وعده فرموده‌اند آثار او ظاهر است. احبّای قطر مصر موفق شدند مبلغ بحبشه فرستادند در آدیس آبابا عاصمه حبشه

کتاب دکتراسلمونت طبع و ترجمه شد و الآن موجود است عکس آنها را دیدی؟ سؤال کردم حالا از آنها اخباری به خاکپای مبارک می رسد؟ فرمودند نمی رسد چه که حبشه تحت تصرف ایتالیا و مصر و حدود آن تحت اداره انگلیس است. بعد ذکر ایران را فرمودند که احباء حالا همه در مرکز جمع و ملحق بساکنین آنجا می شوند؟ عرض کردم قربان مکرر این مطلب را این بنده مطرح نموده ام عاقبت خود را اینطور تسلی دادم شاید این هم به اراده غالبه الهیه باشد تا در موقع سرشماری نزد اشخاصی که ناظر به ظواهر امور و صورت هستند اقلأ عده ای قابل باشند حال نمی دانم حقّ علیم است. فرمودند بلی مشکل است از عائله و بستگان دورشدن و غربت اختیار کردن صعب است. فرمودند باید احباء قیام نمایند عربستان بسیار مهمّ است متصل بایران است هم حضرت شیخ احمد در آن حدود بوده اند و هم حضرت اعلی روح ماسواه فداه از آن نقاط عبور فرموده اند. باید مکه و مدینه فتح شود و علم امرالله در مرکز اسلام مرتفع گردد باید به عمان و جزائر بحرین رفت و با کمال استقامت و انقطاع و متانت امرالله را انتشار داد... احبّای امریک در مدّت قلیل ۲۴ محفل روحانی در جنوب امریک تأسیس نمودند. تأسیس غیر از شرکت در خدمات است. مشکل است. احباء نباید هرکار آسانی را تعقیب کنند بلکه هر قدر امر مشکل تر و صعب تر تأییدات الهیه شدیدتر و عظیمتر و موفقیت بیشتر است. احباء باید امتحان کنند. من نگفتم احباء باید پراکنده شوند حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایای مبارک می فرمایند. یاران وصایای مبارک را بخوانند و بموجب آن عمل کنند. پرسیدند خطّ دکتر مهدی رسید؟ عرض کردم قربان فرستادم از لحاظ مبارک بگذرد فرمودند خواندم خوب زود آمده است.

باستحضار مبارک رساندم در باره سیف منسوب بحضرت باب‌الباب بجناب خادم نوشتم. فرمودند حالا اطمینان حاصل شده که این صحیح است باید کاملاً محفل در اطراف آن تحقیقات لازمه نمایند و آنچه آثار مبارکه موجود است بجناب خادم بدهند و ایشان به عراق بفرستند و بنویسند که آنها را به ارض مقصود ارسال نمایند... جناب دکتر یونس خان هدیه خوبی فرستاده بودند و من مجدّد نوشتم تحقیقات لازمه را بنمایند و بنویسند. مجدّد تحقیقات کرده و نوشتند... گلوله ای هم همراه بود دیدی؟ عرض کردم بلی. فرمودند این

گلوله ولو مال اردوست ولی چون در قلعه پیدا شده منسوب به آنجاست من محافظه نمودم. آنچه منسوب بقلعه است متبرک است باید محفوظ ماند. سؤال کردند در باب سیف (شمشیر جناب بابالباب) کی عنوان کرده؟ عرض کردم آقامیرزا عبدالرفعان بنیائی که ساکن ساری مازندران هستند.

صبح جمعه ۱۴ شهرالقول ۹۷، ۱۵ آذرماه ۱۳۱۹ ششم دیسمبر ۱۹۴۰، به مقام رفتم و بنیابت عائله نیلی صغیر و کبیراناث و ذکور کرمان، خراسان، مازندران، گیلان، طهران، تبریز، قم و غیره هم طواف کرده هم جبین بر آستان نهاده و زیارت و مناجات خوانده حسن خاتمه را برای کلّ بالاخص جناب آقامیرزا علی محمدخان ذبیح علیه بهاءالله الابدی مسئلت نموده مراجعت کردم و مشغول تحریر شدم. جناب آقامیرزا سیدهادی افغان تشریف آوردند قدری خدمتشان بودیم شش صفحه عکس خطوط مبارک را تسلیم کردم و دوباره مشغول تحریر شدم.

بعد از ظهر حضرت ضیائیه خانم و حرم مبارک به مسافرخانه تشریف آوردند معلّمه و بنده در خدمتشان بودیم اظهار مرحمت و مکرمت نمودند و سپس به مقام اعلی رفتند. حضرت ولیّ امرالله کلّیه نامه های وارده را قرائت می نمودند. اغلب نامه ها بصورت گذارشات مربوط به جوامع بهائی در گوشه و کنار ممالک مختلف جهان بود و تعدادی از آنها مبین احساسات و عواطف و اشواق قلبیه یاران و در عین حال انعکاس افکار مستولیه در هراجماع بود.

در دوران اقامت جناب طراز در ارض اقدس کلّیه مراسلاتی که بنام ایشان رسید بدون استثنا از نظر هیکل اطهر گذشت.

چنانکه در بعضی مکالمات و بیانات آن حضرت مشاهده می شود مطالب نامه ها مطرح گردیده و دستوراتی در باره مواضع مختلف صادر فرموده اند.

از جمله در مورد نحوه ارسال اشیاء متبرکه به مقامات ارض مقصود است که جناب ذکرالله خادم حسب الامر هیکل مبارک سهم بسزائی در انتقال آنها بعهدہ داشتند.

در ساعات بعد از ظهر روز ۶ دسامبر جناب افنان اطلاع دادند که حضرت شوقی ربّانی برای زیارت به روضه مبارکه علیا تشریف برده‌اند و معلوم شد که در آن روز شانس دیدار و ملاقات با آن حضرت منتفی است. زائرین در مسافرخانه گرد آمدند و خاطرات گذشته و اخبار رسیده را با هم در میان نهادند. جناب افنان اظهار داشتند حضرت ولیّ امرالله فرمودند یادداشتهای سمندری را هنگام فراغت مطالعه و ملاحظه خواهند نمود.

در یادداشتهای روزهای بعد مینویسند:

۷ دسامبر به نیابت از دوستانی که نامه نوشته بودند به زیارت رفته و التّجا نمودم که کلّ به آمال و آرزوهای خود نائل شوند.

نزدیک ظهر علی افندی دو کارت که از جناب میثاقیه و دکتر مهدی رسیده بود آورد از قرار معلوم پاکات ما هیچکدام به آنها نرسیده است ولی چون حاوی خبر سلامتی دوستان بود راضی و شاکر شدیم چند ساعت بعد به بیت رفتیم. حضرت ولیّ امرالله را پای پله‌های بیت زیارت کردیم. خوش آمدید و بسم الله فرمودند. در اتومبیل سوار شدیم فرمودند من دیروز بروضه مبارکه رفته و بالتّیابه از شما و علی افندی زیارت کردم و صورت اسامی که داده بودید همراه بردم و در حقّ کلّ توجه نموده و موفقیت همه را مسئلت کردم... برای صحّت من راه رفتن لازم است ولی ملاحظه شما را می‌کنم که خسته می‌شوی لهذا بمقام اعلی می‌رویم مقابل مسافرخانه پیاده شدند الی مغرب در باغچه‌های مقام مشی نمودند.

فرمودند حضرت بهاءالله در زندان طهران زیر غل و زنجیر می‌فرمایند: رشح عما از جذبۀ ما می‌ریزد در لوح شیخ به آن اشاره شده است احبّاء زیارت کرده می‌دانند.

در نجیبیه بغداد، الواح مهمّه نازل شد. در ارض سرّ ادرنه که در آنجا مباحله واقع گردید الواح و سور عظیمه از یراعه مبارک نازل شد احبّاء نباید در محافل و مجالس بیک مناجات و لوح قناعت کنند باید الواح عظیمه مانند اشراقات، تجلیات، طرازات، سور ملوک، الواح و شئون علمیّه و مناجات‌های مفصّل عربی را تلاوت نمایند تا بر مواضع آن اطلاع یابند. بیانات حضرت اعلی احسن القصص، خطابات بملوک و محمّدشاه بسیار مهمّ است. در جمیع این الواح ذلّت ملوک و علماء هر دو بیان شده نه فقط خطاب علمای

ایران بود به قسیسین هم هست. الآن ناله اهالی بلند است و نجعل اعلامک اسفلکم و اسفلکم اعلامک است که کلمه است مختصر است ولکن آثار او و بروزات او و تغییرات و انقلابات او بی اندازه عظیم است. احباء باید الواح را بخوانند.

در ذکر یزد و آثار اصلیه و ملبوس حضرت اعلی روح ماسواه فداه فرمودند که آثار در یزد زیاد است حضرات به میل خود حاضر شده اند که آثار مبارکه را بفرستند تا در محفظه آثار ضبط شود. اما این محل کافی نیست ما باید تدارک محلّ نمائیم.

عرض کردم از جمله آثار متبرکه، دفتر تجارتنی حضرت اعلی روح ماسواه فداه است که آن را زیارت کردم. فرمودند نوشتن مجازند بفرستند. عرض کردم با این انقلابات معلوم نیست وضع ایران چه می شود احباء حفظ آثار را از حق ملتسمس اند. فرمودند انقلابات عمومی است. در اروپا شدید است این ارض در خطر است.

به جناب علی افندی فرمودند ملبوس حضرت اعلی را که سمندری فرمودند زیارت کردید؟ عرض کردند خیر. فرمودند دستور زیارت می دهم قبای سبز بسیار نفیس است. در خصوص اطلاع بر آثار مبارکه فرمودند باید آثار مبارکه را در مدارس تابستانه و اوقات سائره بطور درس بخوانند حتی اعضای محافل همه به این عمل اقدام کنند و مشغول باشند. آثار مبارکه ادرنه را که بسیار مهم است زیارت نمایند. عرض شد قربان ممکن است از آثار حضرت اعلی روح ماسواه فداه طبع شود؟ فرمودند بسیاری از آثار حضرت اعلی تحریف شده دلائل سبعة و بعضی محفوظ مانده است از احکام بیانی قسمتی نسخ گردیده است. شاید بعضی از آثار آن حضرت طبع شود... کتاب مهم است امروز اغلب راهها بسته است برای ارسال کتاب از مصر به بغداد، آنها را به اینجا فرستاده اند که ما برای بغداد بفرستیم. کتاب مفاوضات عربی یکی از کتابهای مهم است.

ذکر محبوسین طهران (اعضاء محفل روحانی یزد که در طهران محبوس بودند). را عرض کردم که کارتنی امروز از جناب میثاقیه رسید دادم حضرت افنان از لحاظ انور بگذرانند نوشته اند روز یازدهم این ماه محاکمه آنهاست دعا کنند حق ظفر بخشد. فرمودند چند نفر محبوسند؟ عرض شد پنج شش نفر و عرض کردم برای شهادت هم خیلی حاضرند ولی

تضییقات بنحو حیلہ و تزویر است و مسئلہ ازدواج بهائی مثل سابق ادامه دارد و رسمی نشده است.

فرمودند من دوازده ساعت مشغول کارم. باوجود این، کلیه مکاتیب را می‌خوانم میل دارم با عموم افراد مکاتبه کنم ولی نمی‌شود لهذا مطالبی را در مکاتیب عمومی می‌نویسم که کلّ بخوانند و مطلع شوند. به باغبان فرمودند نارنگی برای مسافری می‌چینی میل کنند. برای صحت شما هردو (جناب طراز و طرازیه خانم) خوب است عرض کردم الحمدلله غرق در دریای نعم مادی و معنوی حقیق. علی‌افندی اجازه گرفتند فردا به یافا تشریف ببرند. فرمودند بروید برگردید در یافا چند نفر اولاد مرحوم عبدالصمد هستند من گفتم در عمان که جزو امارات است مجتمع شوند و محفل روحانی تأسیس نمایند حتماً انتخاب خواهند نمود. در مورد حبّ وطن فرمودند حبّ وطن بد نیست چون از اعتدال گذشت تولید این مفاسد عظیمه و جنگ شد اینها خودپرست و خودخواهند نه وطن دوست. هر امری از امور اعتدالش محبوب وقتی تجاوز نماید سبب ضرر گردد... چندسنة قبل، من الواح مهمه که اندازات و بشارات در آنها بود جمع و ترجمه کردم و به امریک فرستادم طبع شد و انتشار دادند. همه آنها امروز با وقایع و حوادث و انقلابات تطبیق می‌نمایند احباء ملاحظه می‌کنند کلّ از قلم اعلی در سنین اولیه نازل شده و عموم را انداز فرموده‌اند.

یکشنبه ۸ دسامبر، امروز برای یارانی که نامه‌هایشان رسیده بود در مقام اعلی دعا کردم، (میرزا حبیب‌الله خان افغان یزد، جناب گبرئیل، کرمانشاه، یوسف منفرد، فرهنگ ثابت و احبای یزد...)

صبح ریاض‌افندی، برادر حضرت ولی‌ام‌الله، آمدند و گفتند: امروز از سفرنامه‌های شما مطالعه می‌نمودم.

عرض کردم وای بر من. اینها قابل مطالعه نیست بنده اینها را یادداشت کردم که اگر وقتی بخواهم تاریخ حیاتی بنگارم ممکن شود. اواخر از این عمل منصرف و مأیوس شدم خواستم اینها را محو کنم بفکر رسید خو بست قبل از اقدام به این کار، هیکل مبارک را مستحضر سازم و کسب تکلیف کنم اما پس از تقدیم عریضه‌ام، امریه صادر شد که آنها را



جلد نموده به ارض مقصود بفرست. ملاحظه نمودم دیگر چاره جز اطاعت نیست اطاعت کردم.

امروز جناب حسین افندی، برادر حضرت ولی امرالله، را در بیت ملاقات نمودم ایشان نیز گفتند مقداری از یادداشت‌های شما را مطالعه می‌کردم. قضایا را برایشان شرح دادم و عرض کردم اراده الهی تعلق گرفت که این یادداشتها جمع‌آوری گردد تا شاید در آینده مطالبی از آن استخراج شود.

صحبت از جناب حسن بالیوزی و جناب ابوالقاسم فیضی... شد حسین افندی استعداد حضرات را ستودند. از تحصیلات حسین افندی استفسار کردم اظهار داشتند زبان فرانسه و انگلیسی و کمی آلمانی و فارسی و عربی می‌دانند در این گفتگو بودیم که خبر دادند هیکل اطهر تشریف آورده‌اند. با سرعت از اطاق بیرون آمدم. فرمودند: بسم الله بسم الله تنها ماندید؟ عرض کردم بلی قربان علی افندی امروز حرکت کردند. در اتومبیل نشستند و اجازه فرمودند در محضر انور اطهر باشم پرسیدند امروز چه می‌کردی؟ عرض کردم قدری قبوض نوشتم و به جناب خادم و دکتر حبیب الله مؤید و مهدی خطّ نوشتم و عنایات مبارک و بشارت شیکاگو را رساندم. مکرراً اظهار عنایت در حقّ خادم فرمودند بی اندازه از خلوص و انجذاب و روحانیت و فعالیت ایشان تمجید فرمودند.

پیاده روی امروز از مقابل مسافرخانه آغاز شد.

فرمودند قبوض زیاد است تو را خسته کرد وسائل ارسال هم نیست احباء هم منتظرند چه باید کرد.

ذکر امریکا و اسامی شهرها و ایالات و ولایات بود که امروز تلگرافی هم رسید. فرمودند محافل روحانی و مرکزی و مخصوصاً تشکیلات ارتباط شرق و غرب و بالاخص جوانها باید باین اسامی آشنا شوند و ضبط نمایند. بسیار لازم است. من در مسافرخانه هم این اسامی را گذارده‌ام که بخوانند و مطلع شوند.

حضرت ولی امرالله خصوصاً به جوانها توصیه می‌نمودند که زبان انگلیسی را تحصیل نمایند در بعضی شهرهای ایران محافل روحانی محلی کلاسهای درس زبان انگلیسی دایر

کردند و بسیاری از کودکان بهائی نیز از این موقعیت بهره‌مند گردیدند. در شهر قزوین چندتن از جوانان داوطلب تدریس شدند و چندین کلاس در حظیرةالقدس قزوین که از املاک موقوفه مرحوم حکیم‌باشی بود تشکیل شد. شوق و شوری که قبلاً احباء در مطالعه زبان اسپرانتو داشتند تغییر جهت داد و مشتاق تحصیل زبان انگلیسی گردیدند. این کلاسها نیز مانند کلاسهای درس عربی تأثیر بسزائی در پیشرفت کودکان بهائی در مدارس عمومی داشت.

جناب طراز مینویسند:

باز در حق احبای قزوین باین نحو عنایت فرمودند که آقامیرزا علی اصغر نماینده احبای قزوین است من از او راضی هستم هم پاسبان است هم باغبان است هم محلّ اعتماد من در امور پست و تلگراف است در پستخانه اینجا هم شهرت کسب نموده است.

درباره جناب اشراق خاوری و عدم توفیق ایشان برای زیارت اعیان مقدسه فرمودند که احبای از محلّ خود اول اجازه بخواهند و منتظر خبر باشند، بعد از آن مخارج ایاب و ذهاب را کاملاً داشته باشند. قرض نکنند با کمال رفاهیت بیایند و مراجعت نمایند.

جوامع بهائی در شرق تدریجاً به مرحله آشنائی در نحوه اجرای سیستم‌های تشکیلاتی رسیده بود. حضرت ولی امرالله پایه‌های مؤسّسات و تشکیلات امری را روز بروز مستحکم نموده و افراد متوجه دوران جدیدی از پیشرفت جوامع بهائی در چهارچوب تشکیلات و ترتیبات و نظامات نظم بدیع الهی گردیده بودند.

محافل روحانی سعی داشتند احبای را با وضع جدید آشنا نموده و عادت دهند ولی هم‌چنانکه پذیرش هرگونه تغییر مشکل است و احتیاج به زمان دارد، پیروی از قوانین منظوم برای احبای که در دوره عهد و میثاق بیشتر مشمول فضل و عنایت و بخشش و عفو بودند سهل و آسان نبود.

حضرت ولی امرالله با روشن بینی، اوضاع جهان را ملاحظه نموده در استقرار نظم اداری که میبایست در آینده نمونه ای برای جامعه جهانی بشر باشد تأکید شدید داشتند و میفرمودند احبای من دون استثناء مشمول اجرای قوانین و نظامات بهائی هستند.

برای زیارت اعتاب مقدّسه نیز مقرّرات بیشتری منظور گردید. ولی گاهی فوران اشتیاق زیارت آن چنان در دل یاران شدید بود که طاقت و صبر از کف داده و قبل از صدور اجازه تشرّف راهی کعبه مقصود و دیار محبوب می شدند.

جناب اشراق خاوری دانشمند بزرگ و گرامی که موفقیت فوق العاده‌ای در تألیف کتب مختلف امری داشتند به قصد تشرّف تا شام آمدند ولی امکان زیارت حاصل نشد و حسب الامر حضرت ولیّ امرالله مراجعت نمودند و به خدمات و مجهودات شایان توجّه خود ادامه دادند.

این گونه اتفاقات باعث گردید که احبّاء مطمئن گردیدند در نظم اداری بهائی همه افراد از هر دسته و طبقه در برابر قوانین تنظیم شده، حقوق مساوی و برابر دارند و از ارجحیت و امتیازات استثنائی برخوردار نمی باشند.

در خاطرات جناب سمندری مرقوم گردیده است که ایشان پس از صعود حضرت عبدالبهاء فوق العاده اشتیاق داشتند به حضور حضرت ولیّ امرالله مشرّف شوند و با وجودی که بسیار مورد توجّه و عنایت آنحضرت بودند و دو بار درخواست و تقاضا نموده بودند استدعای ایشان معلق به اراده و تصمیم مولای حنون باقی ماند تا موقع مقتضی فرا رسید.

بهرحال معلوم و مبرهن بود که اخذ اجازه تشرّف قبل از عزیمت به ارض اقدس لازم و ضروری است و باب زیارت اعتاب مقدّسه طبق نظم جدید مفتوح و آزاد است. جناب طراز مینویسند:

دنبالاً صحبت در باره جناب اشراق خاوری ادامه یافت بنده پیشنهاد کردم که چون ایشان زبان عربی می دانند می توانند به کشورهای عربی بروند.

هیکل اطهر مایل بودند احبّای ایرانی گوی سبقت را در همه خدمات امریه از میدان برابند. در مورد بلغارستان فرمودند الآن در بلغارستان با اینهمه انقلابات، یک خانم مشعول خدمت و تبلیغ است که حضرت عبدالبهاء منتهای عنایت را در حقّ او می فرمودند در حقیقت آنچه در حقّ او فرمودند مصداقش ظاهر و باهر شده است... عربستان نزدیک به ایران است اگر احبّای ایران همّت نکنند از غرب می آیند و آنجا را با تأییدات الهی فتح

می‌نمایند. بطوری بیانات مبارک مؤثر بود که چندمرتبه خواستم عرض کنم اگر اراده مبارک باشد خودم به آن حدود سفر کنم ولی فکر کردم نه سواد عربی دارم نه زبان می‌دانم نه بنیه دارم. در این فکر بودم که یک مرتبه صحبت از خانمی فرمودند که نه بنیه داشت و نه غیر از زبان انگلیسی می‌دانست و نه توصیه داشت و نه پول و ذکر دوسه نفر را فرمودند که استرالیا را فتح نمودند و موفق‌موفقیت کامل حاصل نمودند. اکثر بیانات مبارک از خاطر رفت زیرا معلّمه پس از تشرف آمدند و گفتند حضرت ولی‌ام‌الله اشاره به نزدیک شدن حرکت ما فرمودند. حال ایشان مرا در حیرت و اندوه فرو برد.

صبح دوشنبه ۹ دسامبر جناب افنان برای تحویل گرفتن دسته دوم قبوض آمدند ولی چون همه حاضر نبود به فردا موکول شد در بیت مبارک رفتیم در این حال طلعت بی‌مثال حضرت ولی‌امر ذوالجلال از بالا تشریف آوردند در روی پله، بنده مشرف شده فرمودند خوش آمدید بسم‌الله بسم‌الله. بعد از احوالپرسی فرمودند محزون نیستید که مراجعت شما نزدیک شده. عرض کردم خیر قربان جز رضای حق و اراده مبارک را نمی‌خواهم آنچه اراده مبارک است آرزوی من است. فرمودند اگر امنیت و آسایش بود شما را حال روانه نمی‌کردم چون انقلابات شدید است و فساد جامعه زیاد، ناچار شما را می‌فرستم که بروید همه مردان، زنان را نصیحت کنید، متذکر نمائید فرمودند یادداشتهای شما الی جلد ۲۵ رسیده ولی ۲ جلد اول آن نیست این‌ها را از بغداد فرستاده‌اند از آنجا تحقیق کنید می‌خواهم مرتب باشد مدتی این‌ها در حجره خودم خواهد بود و مطالعه می‌کنم و هم‌چنین برخی از آثار و الواح مبارکه را که فرستاده‌اید. الآن مشغولیت زیاد دارم.

قبلاً به معلّمه هم فرموده بودند که امروز چهل مکتوب عبری و انگلیسی و فارسی نوشتیم. بعد که قدری فراغت یابم مطالعه می‌کنم. عرض کردم قربان حسب الامر اطاعت کردم و گرنه خجالت می‌کشم. می‌خواستم آن‌ها را محو کنم.

فرمودند خیر سبب سرور و نشاط من است بعد در قصر مبارک می‌گذارم تا همه بخوانند و اطلاع یابند و متذکر شوند. بعد فرمودند شما را از این جا به شام می‌فرستم احباء را ملاقات کنید و از آن طریق بروید. چندی است قصد دارند حظیره القدس بسازند دوسه مرتبه من

اعانه فرستاده‌ام از بغداد هم کمک و اعانه فرستادند در ایران هم توسط جناب خادم مذاکره شد کمکی بدهند ولو کم باشد، مقصود شرکت احباء است. فرمودند تذکره شما را برای اخذ ویزا به سفارت فرانسه می‌دهند تا امضاء نمایند. تشکر کردم. در خصوص شرف اقصی فرمودند در چین جمعیت زیاد است چهارصد ملیون جمعیت دارد با وجود ابتلاء بسیار باز مردمان مستعد پیدا می‌شوند. خرافات زیاد دارند و از تمدن جدید بکلی دور. می‌نویسند در یک مرحله قرب هیجده‌هزار نفوس معدوم شده‌اند در چنین حالی احباء در آنجا پنج جلد از آثار مبارکه مانند مفاوضات، ایقان، نطق‌های مبارکه در اروپا و امریک و کتاب دکتر اسلمونت را به لسان چینی ترجمه و طبع و نشر نموده‌اند و به جمیع کتابخانه‌ها و دوائر مهمه تبشیر نموده‌اند و وحدت عالم انسانی را ترویج نموده و می‌نمایند. بسیار اظهار عنایت در حق جناب اسکوئی نمودند که موفق بخدمت است. فرمودند مردم همه گرفتار و متحیرند. همه می‌دانند تا صلح نشود آسایش حاصل نمی‌شود و لکن راه مطلب را نمی‌دانند لهذا باید به بیانات مبارکه که در خطابات می‌فرمایند باید از وحدت عالم انسانی شروع کرد و بیان نمود: وحدت تجارت، وحدت لسان و خط، وحدت در اعمال شرعیّه، اتباع یک امر و یک قانون. وقتی اختلاف موجود زایل گشت و ارتباط مادی و معنوی و جسمانی و روحانی و اتحاد و اتفاق حقیقی ظاهر شد آنوقت است که عالم به مقام و رتبه بلوغ رسیده‌است. در سنه ستین که حضرت اعلی روح ماسواه فداه اظهار امر فرمودند عالم استعداد برای بلوغ یافت. بعد از این جنگ، تعصبات ملی و تعصبات سیاسی و تعصبات تجاری و قس علی ذلک تدریجاً از بین می‌رود آنوقت نفوس، وحدت وجدان و وحدت عمل در ظلّ شریعت مقدسه الهیه حاصل می‌نمایند و اختلافات عظیمه زائل و الفت و یگانگی که حق خواسته‌است حاصل می‌شود آنوقت است که هیکل عالم به مرحله بلوغ می‌رسد. فرمودند لوحی به خط مبارک حضرت عبدالبهاست بسکه این ایام مهم است عین او را عکس برداشتم، بعد عبارتی از آن را تلاوت فرمودند و سؤال فرمودند زیارت کردی؟ عرض کردم این مضامین زیارت شده ولی این لوح مبارک را خاطر ندارم مضمون این بود: «که بنص قاطع الهی از دخالت در امور سیاسی ممنوعیم. می‌دهم ببرید

ایران احبّاء زیارت نمایند من به احبّای امریک و انگلستان و جمیع نقاط تأکید نموده و نوشته و ترجمه نموده و فرستاده‌ام که احبّای الهی باید بالمرّه بی طرف باشند و ابداً تمایلی بجهت و کراهی از جهت دیگر نداشته باشند چه بیان مبارک خطاب به کافّه بشر این است: **يُحِبُّ الْعَالَمُ**. فرمودند حبّ وطن خوب است بد نیست هرچیز از اعتدال گذشت بد می‌شود، ایجاد تعصّب، ایجاد اختلاف، ایجاد بغض و عناد و ایجاد حسادت می‌نماید و موجب این انقلاب عظیم و جنگ شدید می‌شود. باید اهل بهاء در تمام دنیا از این اوهام و خرافات و تعصّبات در کنار باشند و بکار خود که تهذیب اخلاق عمومی و تصحیح رفتار و گفتار و ترویج تعالیم و مبادی امر پدیر آسمانی است پردازند اگر اعتراضی کنند که الآن عالم رو به تشتّت و انقلاب عظیم و خرابی می‌رود شما چه می‌گوئید؟ جواب این است همین تشتّت و پراکندگی اعظم دلیل و برهان بر لزوم وحدت جامعه بشری و اجتماع توده انسانی در کره ارض است و به تمدّن واقعی حقیقی واصل می‌شود... باید احبّای الهی در ایران اوامر و احکام کتاب مستطاب اقدس را عملی نمایند هر قدر تعرّض و استهزاء هم بینند اعتناء نکنند و اهمیّت ندهند بکار خود مشغول باشند و اگر در جامعه اشخاص آلوده‌ای باشند باید نصیحت نمود دلالت کرد. شرب حرام است و تعدّد زوجات صریحاً نهی است. حضرت عبدالبهاء مبین آیاتند. می‌فمی فرمایند مشروط است بعدالت و عدالت محال. پس توحید عیال مسلّم و محقّق. ولی بیت‌العدل واضح احکام غیرمنصوصه است او می‌تواند تشخیص دهد که مثلاً کدام شخص چه موجباتی برای او فراهم شود می‌تواند عیال دیگر بگیرد چه که احکام غیرمنصوصه راجع به بیت‌عدل اعظم است. شرحی مفصّل در این مقام فرمودند که وصایا را احبّاء به دقت بخوانند. حکم طرد از من نیست در وصایا می‌فرمایند اگر مخالفت نمودند از جامعه اخراج کنید... نفوسی که مغایرت و مخالفت نمایند از حقّ دخالت در انتخابات و عضویت در مؤسّسات بالمرّه محرومند.

پرسیدم در محافل ضیافت چطور؟ فرمودند حقّ ندارند شرکت کنند این محافل برای رسیدگی به امور اداری امری و مشورت در کارها و پیشنهادات به محفل روحانی محلی و از

آنجا به محفل مرکزی برای پیشرفت امرالله است بعداً که امر قوت گرفت اغیار می‌توانند حضور یابند. فرمودند اخراج از جامعه برای این است که جامعه اهل بهاء از هر لوثی پاک و پاکیزه ماند.

یکی از تأکیدات مبارک این بود که شما از طوایف موجوده تقلید نکنید بلکه بکلی از آداب و رسوم مذمومه و شئون نفسانی اجتناب نمائید و به آداب و اخلاق اهل ملکوت ظاهر گردید و بالمره از ملک و شئون آن منقطع شوید و به استقامت کبری، مقاومت با حوادث نموده شعائر الهیه را اجرا نمائید.

۱۵ دسامبر ۱۹۴۰،

اذان برخاستم و بتحریر پرداختم... به اعتبار مقدسه علیا رفتم و در هر دو مقام زیارت نموده مناجات نمودم و جبین بر اعتبار مقدسه نهاده بجزع و فرغ موفقیت عموم را از حی قیوم التماس کردم و طوافی از بالای باغچه‌ها کردم و پای سروها محل سرپرده جمال مبارک روحی لعشاقه الفداء مناجات خواندم و اشک ریختم و طلب موفقیت نمودم.

عصر ساعت ۴ بعد از ظهر اتومبیل آمد همراه معلمه به بیت مبارک رفتیم. قدری خدمت حضرتین حسین افندی و ریاض افندی بودیم تا اینکه هیکل اقدس طلعت ربّانی با الطاف آسمانی و عنایات لانهایات از طبقه بالا به زیر تشریف فرما شدند در روی پله بند بیت به لقاء فائز شده بسم الله بسم الله و خوش آمدید و احوالپرسی فرمودند و بعد اظهار داشتند امروز بالا زیارت می‌رویم. در اتومبیل سوار شده و از لقای خود مانند روزهای دیگر مرا مرزوق فرمودند و پرسیدند علی افندی نیامدند و خبری نرسید. عرض شد خیر. فرمودند من امروز مشغول مکاتبه با شرق بودم. از مازندران خبر انعقاد محفل روحانی در شهر آمل داده‌اند. عرض کردم چند ماه است در آنجا محفلی تأسیس شده و در این ایام جناب آقاسید حسن هاشمی زاده که حال به متوجه معروفند ممامور شدند به بابل بروند و در آمل هم چندی بمانند بلکه انشاء الله نفوسی از خود اهالی آنجا مبعوث شوند. ذکر مسجد آنجا شد که جمال مبارک تشریف بردند. سؤال کردند آیا آن مسجد و منزل حکومت وقت بحال خود باقی مانده است؟ عرض کردم نشنیده‌ام که تغییر کرده باشد وقتی بنده به تا کر نور می‌رفتم دو

شب در آمل بودم. به حزن تمام گذشت. نفسی از احبّاء نبود. در خصوص اماکن متبرکه فرمودند باید لجنة اماکن متبرکه سعی و اهتمام نمایند اماکن متبرکه را بدست آرند و با کمال متانت محافظه نمایند و اگر خرید ممکن نشد اجاره نمایند که محفوظ بماند و تغییر نکند تا بعد وسائل خرید آن فراهم شود هنگامی که این اماکن متبرکه بدست اهل بهاء بیفتد احبّای غرب دسته دسته می آیند تا اول شیراز و بعد سایر نقاط را زیارت نمایند، هنگامه می شود. شرحی در خصوص مندوب سامی بیان داشتند که او به حضور مبارک مشرف شد و کسب اطلاعات کامل نمود و به امریکا رفت و مشرق الاذکار را دید و عریضه ای به حضور مبارک نوشت و در اروپا نظریات خود را در باره امر بیان نمود و کتاب درخواست کرد هیکل مبارک به او جواب دادند.

فرمودند او شخص متعصب نبود منصف بود و مذاکره در هیئت نمایندگان ادیان نموده و بسیار خوب صحبت کرد و الآن در انگلستان است. مندوب سامی حالیه، که نژاداً مسیحی است قبلاً استیذان نموده بود که قصد زیارت روضه مبارکه و قصر مبارک را دارد و امروز با عیال و حکومت عکا که از قدس آمده بودند به آنجا رفتند. جناب حسین افندی هم برای پذیرائی حضرات تشریف برده بودند. آنان کاملاً گردش نموده و حسین افندی تشریف ادوارد براون مستشرق را در اطاق مبارک در قصر حکایت نمودند. حضرات هم آنچه را که وی بجهت این امر و تشریف خود به حضور حضرت بهاء الله نوشته تمام خوانده بودند و عکوس و نقشه و کذلک مجسمه مشرق الاذکار امریک را دیده و بی اندازه تمجید و تعریف کرده و متحیر شده اند. مندوب سامی سنه ماضی هم در مقام اعلی مشرف شد و منتهای آداب را بجا آوردند.

ذکر جناب فروتن علیه بهاء الله را فرمودند که راپرت کامل دوسنه را که سنه ۹۵ و سنه ۹۶ باشد فرستاده بودند آن را به امریکا فرستادم تا ترجمه نموده در کتاب عالم بهائی درج نمایند فرمودند. مرضیه خانم (گیل) و جناب علی قلیخان، مستعد و آماده و حاضر برای ترجمه هستند ترجمه می کنند و تسلیم محفل مقدّس ملی نموده و آنها درج می نمایند.



تاکنون دو مرتبه ذکر خیر جناب علیقلی خان و صبیّه‌شان مرضیه خانم را فرموده‌اند بسیار مسرور شدم که قلب اطهر از این دختر و پدر راضی و مسرورند در باب جنگ و انقلاب مفصل فرمودند که این جنگ امتداد دارد و لکن هر قدر انقلاب شدیدتر و حوادث عظیمتر است تأییدات بیشتر و تأثیرات آن قوی‌تر است. لازال اینطور بوده امر الهی همیشه بانقلابات مرتفع شده‌است. انقلاب سبب ظهور و بروز مواعید الهیه است. جمال مبارک سه مرتبه حبس شدند کذلک حضرت اعلی. جمال قدم سه مرتبه در مازندران مقصود همین آمل است بعد در طهران بعد در سجن اعظم زندانی شدند... اگر این قضایا واقع نمی‌شد و سرگونی جمال مبارک نبود کجا اراضی مقدسه فلسطین به قدم مبارک مزین می‌شد اینجا قلب عالم است و مرکز بهائیت. جمیع مصادیق کتب آسمانی ظاهر شد. حضرات ناقضین نقض عهد نمودند و بظاهر اسباب ذلت و زحمت فراهم کردند ولی آن توضیقات و مشکلات باعث فتح امریک شد. حالا هنوز معلوم نیست بعد از این جنگ اهمیت این اراضی و عظمت امرالله معلوم می‌شود. من در این موقع طوفان و انقلاب شما را به ایران می‌فرستم که به احبّاء اطمینان دهید در آن جنگ و انقلاب سابق الحمدالله احبّاء محفوظ ماندند انشاءالله در این جنگ هم محفوظ می‌مانند. تاکنون که یک سال واندی از جنگ می‌گذرد هنوز مخابره و مراسلات هم قطع نشده و مستمر است. عرض کردم امید است تا آخر باین منوال بگذرد. فرمودند معلوم نیست آنچه بشود و پیش بیاید خیر امرالله است احبّاء باید با کمال اطمینان مشغول باشند. در خصوص تربیت اطفال و تاریخ نبیل فرمودند در امریک لجنه تعلیم و تربیت اطفال استخراجاتی از آن کتاب نموده‌اند و به صورت سؤال و جواب در آورده‌اند چه که فهم آن کتاب از برای اطفال سخت است. آن جزوه‌ها را طبع نموده‌اند و تدریس می‌نمایند احبّای ایران باید آن جزوه‌ها را بطلبند و به اطفال تدریس نمایند... حضرات طریق تربیت را می‌دانند هم منقطعند و هم مطلعند و هم فعّالند در این اقدام فعّالیت لازم است. این جنگ و انقلابات سبب می‌شود که امرالله جلوه و ظهوری عظیم می‌نماید آن وقت دشمنان قوی‌تر و اعتراضات شدیدتر پیش می‌آید. در آن وقت تأییدات الهیه هم عظیم‌تر و نصرت آسمانی بیشتر می‌شود چه که هر قدر

امواج و حملات به امرالله و احبّاء بیشتر شود جلوه و ظهور و عظمت امر مالک یوم نشور بیشتر شود و همیشه امرالله بانقلابات پیشرفت کرده است.

مکرّر با بیانات فصیح بلیغ عظیم در این زمینه بیاناتی فرمودند بعد از شجاعت احبّای خراسان و اوضاع بشرویه و بیت که منسوب به امر است و قریه خیرالقری " و ثبات قدم احبّای حصار صحبت کردند. بمناسبت یاد آوری از خراسان، از حضور مبارک اذن خواستم دو رؤیای خود را، یکی در ماه صفر سنه ۱۳۲۴ در مشهد و دیگری در ماه صفر سنه ۱۳۲۶ در آباده شیراز، به سمع اطهر رساندم. فرمودند بلی اینها رؤیای صادقه است. علت عرض رؤیا این بود که فرمودند جمیع احبّاء در شرق و غرب غبطه از برای تشرف شما می‌برند این تشرف قسمت شما شد. عرض کردم من آرزوی تشرف تنها داشتم. همیشه به منتها مقصود خود بفضل حق نائل شدم. تمنای حفظ می‌نمایم که تا آخرین نفس محفوظ مانم.

فرمودند شما مختارید. نفوس منقطع و مخلص اقلّ از کبریت احمرند، کمیابند بالاخص در این ایّام. عنایات لانهایات به این عبد فرمودند. بعد راجع به میس مارتاروت علیها بهاءالله و آفاسیدابوالقاسم مرحوم فرمودند که من در شب صعود او در یک شب دو خواب دیدم یکی نصف شب و یکی هم موقع عروج او بملکوت ابهی که در وقت اذان بود. و اشاره به قرب مقام محلی که مشی می‌فرمودند کردند و فرمودند دیدم اینها آتش گرفت و سوخت. صبح روز بعد اول به ملاقات مجاورین ارض اقدس رفتم. کم کم می‌بایست وسائل سفر را آماده کنیم. اولین اقدام تهیّه رویداد بود اوراق شناسائی خود را برای اخذ تذکره به قدس فرستادیم.

حسین افندی و ریاض افندی به دیدن ما آمدند. دو صفحه عکس از خطّ مبارک حضرت عبدالبهاء را که هیکل اطهر عطا نموده بودند مرحمت کردند. پاکت مهدی را به حسین افندی دادم تا از لحاظ مبارک بگذرانند و شاید اذن تشرف برای مهدی سمندری از مصدر ولایت عظمی عنایت شود. ذکر خیر فاضل یزدی بمیان آمد که ایشان مدّتی در شیراز

بودند بعد به طهران احضار شدند و به اطراف و کاشان رفتند و مجدّد مأمور عزیمت به کرمان شدند.

هیكل مبارک آمدند باز مانند روزهای قبل در پله‌بند عمارت بیت فائز شده تعظیم کردم فرمودند بسم الله بسم الله خوش آمدید. امروز با شما قدری فوق کرمل گردش می‌رویم. از صحتّ بنده سؤال فرمودند عرض شد الحمد لله بسیار خوب است و امروز رفتیم تذکره را دادیم تا به قدس بفرستند. فرمودند من می‌خواهم شما را به‌شام بفرستم دو سه روز بمانید احبّاء را ملاقات کنید. احبّاء از ملاقات شما مسرور می‌شوند. بشارات ارض اقدس را برسانید و از احبّای ایران برای آنها صحبت کنید. بعد فرمودند من مشغول مکاتبه با شرق بودم پاکتی از جناب بقائی جناب ملاّرمضان رسیده که مأمور به سفر بلوچستان شده که حرکت نماید. عرض کردم یک‌مرتبه تا زاهدان رفته‌بودند خوب انتخابی شد چه که ایشان در سفر مقاوم هستند، اهل سفر هستند. فرمودند معلوماتشان چطور است؟ عرض کردم سواد فارسی دارند و یک دور هم کتاب مستطاب اقدس را نزد این بی‌سواد خوانده‌اند ولی برای آن حدود خوبند. فرمودند فوری جواب نوشتم که محفل ملیّ باید پشتیبانی نماید عقبه را داشته‌باشند و مدد بدهند و کمک بفرستند تا محفل روحانی آن محلّ تأسیس شود و بعد خودشان محفل را اداره نمایند. السّابقون اولئک المقربون. من این بشارت را به غرب می‌نویسم که در ورقه اخبار امری درج نمایند. بشارات شرق را برای غرب و بشارات غرب را برای شرق می‌فرستم.

بنده عرض کردم خدابخش عطار، جوانی بسیار روحانی است او هم خواست داخل نظام‌وظیفه بشود به آن حدود رفت تا دوران نظام خود را بگذرانند. لعلّ در ضمن آن خدمت، خدمتی هم به دیوان الهی نموده‌باشد. هم وظیفه دولتی و هم وظیفه دینانی خود را انجام دهد. فرمودند بسیار خوب. سپس استدعای توجه و دعای مبارک را در حقّش نمودم.

فرمودند امروز هم تلگرافی از فلان نقطه جنوب امریک رسید این کم‌ترین تلگراف و بشارتی بود که از آن نقطه آمد کلمه الله از اقصی بلاد شرق به‌منتها نقطه غرب انتشار یافته‌است. ذکر قفقازیا و ترکستان بود که احبّای آن حدود جمعاً متفرّق و پریشان شدند. فرمودند در عوض

۲۱ اقلیم در آمریکا فتح شد و محافل روحانی تأسیس گشت... حضرات (روسیه) بسیار ظلم نمودند و تعدی کردند خداوند نمی‌گذرد. خود آنها هم نهایت اضطراب را دارند چه که از داخله خود نگرانند. در خصوص امریک فرمودند منحصر بمکاتبه نیست لاینقطع تلگرافات می‌رسد و جواب داده می‌شود. محفل روحانی ملی حال نیز مبلغ به بلوچستان و هم به افغانستان فرستادند تا ترویج وحدت عالم انسانی نمایند انشاءالله موفق و مؤید می‌شوند و محافل روحانی تأسیس می‌نمایند و آنها در انتخاب بیت‌العدل اعظم شرکت می‌نمایند. فرمودند من مشغول کارهای مهم بین‌المللی هستم. بجزئیات نمی‌رسم نقاط و مراکز را من معین می‌کنم. محافل مقدس ملی باید مشورت نموده تدبیر کنند و نفوسی را برای احیا و نجات و تربیت مردم و دعوت بنبأ عظیم اعزام نمایند. عرض کردم ندانستن زبان و علل جسمانی مرا مأیوس نموده است با وجود این اگر امر شود و در صورتیکه بتوانم خدمت نمایم حاضرم به صفحات عمان و احساء بروم.

فرمودند اگر زبان می‌دانستی یا همین قدر زبان آنها را می‌فهمیدی من ترا می‌فرستادم. حال شما باید به طهران بروید به محفل تذکر بدهید و تأکید کنید که آنها بجد تمام درصدد ارسال نفوس به آن حدود باشند. شرحی در ذکر لوح ازدواج فرمودند و لوح را مرحمت کردند. زیارت کردم، عرض کردم قبلاً هم زیارت کرده‌بودم. فرمودند من این لوح را به مسافرین ارض اقدس دادم تا برای مردم بخوانند و به طهران هم فرستادم آیا احباء از مضمون آن مطلع و آگاه شده‌اند؟ عرض کردم بلی و مجدداً آنرا به جناب حسین افندی دادم تا در دفتر بغلی بنده بنویسند که همراه باشد. فرمودند نکته مهمی دارد که یکی درگذشت. دیگری اختیار شد. فرمودند این لوح و لوح دیگر که اشاره به فقرات اشعیا می‌نمایند با فقرات اشعیا تطبیق شده که ذکر مهجوره می‌نماید و بعد برای اثبات مقام و سمو رتبه می‌گوید شوهر تو رب الجنود است. اینها را به احباء خوب حالی کنید که کاملاً مستحضر شوند و آگاه گردند.

باز در ذکر عظمت مقامات مبارکه و تأسیسات در قلب این جبل فرمودند حضرات یهود هرچه می‌خرند بنا می‌کنند ولی ما صریحاً گفتیم در اطراف مقام ابداً خانه ساخته نمی‌شود،

احتراماً فروش نمی‌رود، اینها وقف امر است و گردش‌گاه عمومی جمیع طوائف و ملل و زیارتگاه عمومی است. این‌طور تعهد کردیم و نوشتیم آنها هم اراضی را از مالیات و خراج معاف نمودند و بسیار راضی و مسرور هستند.

در خصوص محافل مقدّس ملّی فرمودند اینها بیت عدل خصوصی هستند و بعد اینها باید بیت العدل عموم را تأسیس کنند چه بیت العدل منتخب منتخبین است •

ابتداء در خصوص تأسیس بیت العدل بمن نوشتند چگونه ممکن است اعمده درست نشده و استقرار نجسته و تأسیس نشده گنبد زده شود. حال الحمدلله مؤسّسات محلّی صورتی بخود گرفته و منظم شده و عادت کرده‌اند و باید بجدّ تمام برای تشکیلات بین‌المللی قیام و اقدام نمایند تا آنها هم منظم و مرتّب شود... احبّای غرب که با تشکیلات آشنا بودند متوجّه مطلب شدند و عملی کردند و موفق شدند. احبّای شرق بکلی بی‌اطلاع بودند. محافل محلّی باید کاملاً تابع محفل ملّی باشند.

بعد عنایتاً به بنده فرمودند خسته نشدی؟ سربالائی را سواره رفتیم و مراجعت را پیاده آمدیم. این راه رفتن برای اشتهای شما و خواب هردو مفید است.

در محضر اطهر تنها به زیارت مقام اعلی رفتیم. عالمی بود بی‌نظیر. هنگام خداحافظی فرمودند اغلب مبلغین در غرب و رقاتند.

۱۲ دسامبر... ساعت ۴ بعد از ظهر به بیت رفتیم. ریاض افندی و میرزا عنایت‌الله آمدند و گفتند که امر شده امروز برای زیارت به قصر بهجی و روضه مبارکه بروید. لذا مجدّد به مسافرخانه مقام آمدم، لوازم را برداشته در خدمت آن بزرگواران به قصر مبارک مشرف و فائز شدیم و بعد بروضه مبارکه رفتیم. در مراجعت بار دیگر مشغول زیارت آثار بدیعه نفیسه شده عالم خوشی داشتیم که الحمدلله زنده ماندیم و عظمت و جلال و سطوت و اقتدار امرالله را تا این اندازه دیدیم که مندوب سامی بعد از استیذان با خانم خود در روضه مبارکه و قصر بهجی آمدند و حکومت عکا در کمال خضوع و خشوع مشرف شده‌اند و روزنامه انگلیسی فلسطین شرح آن را درج نموده است. ریاض افندی روزنامه را همراه داشتند.

خواندند و ترجمه کردند. آن شب شام در عمارت پائین قصر صرف شد و در طبقه بالا استراحت کردیم.

سه ساعت از نیمه شب می گذشت نمی توانستم بخوابم. بیدار شده و چهارکارت برای طهران نوشتم معلوم نبود بار دیگر در این مکان موفق به نوشتن مراسلات می شدم. صبح زود جسارت کردم و ریاض افندی را صدا زدم و بیدار کردم و با هم به روضه مبارکه رفتیم. ۱۳ دسامبر در اطاقهای قصر گردش و تماشا کردیم. ریاض افندی عریضه ای را که ملکه رومانیا حضور یکتامولای توانا حضرت ولی امرالله عرض کرده بود خواندند و ترجمه کردند و بعضی اوراق تسجیل و تصدیق رسمی را که دول امریکا و اروپا و استرالیا و مصر بمحافل مقدس ملّی بهائیان و محافل محلی آنها داده اند خواندند و ترجمه نمودند. بعد نزدیک ظهر شد اتومبیل آمد به عکا آمدیم دستخط مبارک را درب قشله تسلیم مأمورین نمودند. رئیس محبس ملاحظه نموده و اجازه دخول داد. مثل دفعه اول که برای زیارت آمده بودیم، معلّمه بسیار خسته بودند تخت آوردند و ایشان قدری راحت نموده سپس داخل شدیم. رئیس محبس که شخص انگلیسی و درجه سروانی داشت شخصاً با ما بالای ساختمان آمد و امر کرد درب اطاق محبس مبارک را که بالای سر در آن در صفحه ای برنجی به لغت عربی و انگلیسی نوشته شده است محلّ سجن حضرت بهاءالله جلّ ذکرة و ثنائی گشودند و ما داخل شده زیارت نمودیم و چند مناجات تلاوت کرده و خارج شدیم. دوباره درب اطاق را قفل زدند. مأمور زندان عنوان نمود که در جریده انگلیسی نوشته اند مندوب سامی بزیارت قصر بهجی و روضه مبارکه مشرف شده است منم میل دارم بروم. بعضی مطالب را پرسید ریاض افندی و عنایت افندی جواب گفتند. آن شب در قصر بهجی ماندیم.

۱۴ دسامبر پس از زیارت روضه مبارکه، شخصی از اعراب که پیرمردی ۷۵ ساله و در ایام الله هم بود در این حدود حاضر بود و با ما چائی صرف کرد قدری با او احوالپرسی نموده مجدّد بالای قصر رفتم در اطاق مبارک داخل شده باز حال من منقلب شد بی اختیار گریستم و ناله نموده به مناجات پرداختم.

تمام صبح آن روز در باغ فردوس و رضوان در حضور دوستان گذشت از خاطرات گفتیم و شنیدیم و بعد از ظهر به بیت حيفا مراجعت کردیم حسب الامر حضرت ولیّ امرالله لوحی مرحمت کردند و عکس و فقراتی در خصوص نهی از تعدد زوجات و مرقعی از خطوط قدمای امر و خطوط مبارک حضرت اعلیٰ نقطهٔ اولیٰ روحی لارقائه الفداء که جناب آفاسیدجواد کربلائی علیه رحمة الله خود جمع نموده اند که از بین نرود مرحمت کردند تا زیارت کنم.

حسین افندی نامهٔ مهدی را که حاوی اشتیاق او به تشرّف بود از لحاظ هیکل اطهر گذرانیده و فرموده بودند منم دعا می کنم وسائل تشرّف فراهم شود انشاء الله. در این حال خبر دادند هیکل اقدس حضرت ولیّ امرالله روح ماسواه فداه تشریف آوردند فرمودند بسم الله. بنده عادتاً کلاه بر سر می گذاشتم اما در آن موقع کلاه من در اطاق آقامیرزا علی اصغر مانده و در بسته بود و ایشان نبودند. هیکل مبارک فرمودند. حالا ایران دیگر کلاه معمول نیست. عرض کردم احترام این است در دخول به مجمع کلاه را برمی دارند ولی جوانها اغلب کلاه ندارند. فرمودند چون در کتاب اقدس نصّ برای اینها نیست من نهی نکردم ولی منصوص است 'لا تجعلوا انفسکم ملعب الجاهلین' . پرسیدند خوش گذشت عرض کردم الحمد لله بسیار خوش بودیم. فرمودند این دفعهٔ آخر نبود یک دفعهٔ دیگر هم شما را بجهت زیارت می فرستم.

بدین مژده گرجان فشانم رواست. عرض شد دیروز قشله رفتیم مأمور انگلیسی در کمال احترام با ما رفتار نمود و چون در جریدهٔ انگلیسی خوانده بود که مندوب سامی به زیارت آمده است این شخص هم مایل بود در قصر و روضهٔ مبارکه فائز شود. فرمودند بلی روزنامهٔ مذکور صریحاً نوشته است مندوب سامی برای زیارت مزار و مرقد حضرت بهاء الله آمده اند و البته اعتبارنامه های محافل ملیّ را آنجا دیده اند که بسیار سبب انتباه و حیرت آنها شده است. یک بار جمعی از احبّای استرالیا زن و مرد آمدند در قشله برای زیارت رفتند تصادفاً مأمور آن روز قشله استرالیائی بود ابداً تصوّر نمی کرد این امر به استرالیا رسیده باشد وقتی این جمع استرالیائی را دید حیرت نموده چگونه امر حضرت بهاء الله از زندان عکّا

سجن اعظم، به استرالیا رسیده و این افراد مسافت بعیده را طی نموده بجهت زیارت اعتبار مقدسه مبارکه و اماکن متبرکه آمده‌اند. فوق العاده از نفوذ کلمه الهیه تحیر و تعجب حاصل کرد.

بعد سؤال فرمودند اعتبارنامه‌ها را برای شما خواندند و ترجمه نمودند عرض شد. بلی قربان مخصوص مراسله‌ای را که ملکه رومانیا علیها بهاءالله که بحضور مبارک عرض نموده. بعد هیکل مبارک خودشان ترجمه مطالب آن را بیان فرمودند که صریحاً تصدیق رسالت و نبوت رسول اکرم و جمال قدم جل ذکره الاعظم را نموده‌اند و اظهار مسرت و نشاط نموده و اظهار داشته‌است که او را از اظهار و گفتار و تمایل بآن بساط پرانبساط منع می‌نمایند و لکن یک قوه‌ای در وجود، عامل و فرمانده است و نمی‌گذارد او خاموش بماند و اظهار نکند، بی‌اختیار است. یکی از نامه‌ها را به شما می‌دهم همراه خود به طهران ببرید و هم‌چنین یک جلد کتاب جلد ۷ عالم بهائی که در طهران به فارسی فصیح بلیغ ترجمه نمایند و مخصوصاً جوانها بخوانند. بالاخص انگلیسی‌دانها خوب مطلع شوند. در کرمانشاهان هم جناب دکتر حبیب‌الله مؤید تحصیل نموده و انگلیسی خوب می‌دانند ایشان بخوانند و مطلع شوند. این کتاب عالم بهائی بسیار خوب است جمیع مسائل مهمه در او با شواهد و عکسها درج شده کتاب نفیسی است از ایران بخواهند و بطلبند.

شرحی در ذکر متصاعده ملکه رومانیا فرمودند که از طرف پدر از خاندان ملکه لندن است و از طرف مادر از خاندان امپراطور روس مقصد مبارک این بود از دو طرف از خاندان سلطنت است و خانمی خوش قلم و با کمال میباشد. قصد داشت به حیفا وارد شود و ملاقات نماید. حضرت ورقه مبارکه علیا منتظر او بودند چه که در جرائد مصر و غیره سفر ملکه رومانیا را نوشته بودند ولی بمحض ورود ترن حامل ایشان، روحانیون و سیاسیون اسباب فراهم نموده فوراً او را حرکت دادند و ابداً در حیفا توقف ننمود. اتومبیل هم کنار سکه حدید حاضر بود آن را روانه نمودند. بعد مکتوب نوشت و اظهار حزن نمود و صریحاً نوشت که نگذاشتند. در خصوص آیه کتاب اقدس فرمودند که می‌فرمایند! جمهوری بر تو حکم می‌کند نمی‌فرمایند این پسندیده است. عرض کردم در جای دیگر می‌فرمایند اگرچه



جمهوریت نفعش به عموم راجع ولکن آیت سلطنت آیتی است عظیم دوست نداریم اهل عالم از آن محروم شوند سزاوار است مدبرین بین این دو را جمع نمایند. آیا مقصود حکومت مشروطه است؟ فرمودند الآن در انگلستان دانسته و فهمیده‌اند که این نحو پیشرفت نمی‌کند و سبب انقلاب و اضطراب است درصددند اصلاحاتی نمایند چاره ندارند باید متابعت نظام الهی و دستورات آسمانی نمایند تا آسایش حاصل شود. در باره بیت العدل اعظم مجدداً فرمودند دستور مبارک صریح است بیت العدل اعظم منتخب منتخب است. انتخابات بیت العدل اعظم باین نحو خواهد بود احباء باید به اصلاح عالم و تربیت امم قیام نمایند نه اینکه مقلد باشد و تقلید کنند باید نفوس را مجذوب شریعة الله و تعالیم الهیه نمایند نه اینکه خود مجذوب عملیات آنها شوند و تقلید کنند.

سؤال فرمودند آثار مبارکه قصر را زیارت کردی؟ در ایران به احباء بشارت بده. حال از شما بشنوند، بعد انشاء الله خودشان می‌آیند و ملاحظه و زیارت می‌نمایند. از غزلی که آن را به هیکل مبارک نسبت داده‌اند پرسیدم. فرمودند ابداً از من نیست.

پس از عزیمت هیکل اطهر مدتی در بیت ماندیم صحبت تربیت اطفال بود ریاض افندی گفت جمال مبارک فرموده بودند به اطفال به سهولت هدیه بدهید تا آنها از این طریق کرم و بخشش را بیاموزند و عادت کنند و به این منش و اخلاق تربیت شوند.

۱۵ دسامبر ۱۹۴۰

حضرت ولی امر الله بسیار مشغول کار بودند و فرصت ملاقات ممکن نگردید. پس از مراجعت از زیارت مراقده مبارکه در اطاق محل اقامت خود دفتری ملاحظه گردید که از آثار قدیمه یعنی مراسلات حروف دوره اول به جناب آقاسید جواد کربلایی بود و در عراق بدست آورده بودند و به قیمت گزاف خریداری نموده و به حضور حضرت ولی امر الله تقدیم شده بود و ایشان در آن روز برای زیارت بنده مرحمت فرموده بودند.

در این دفتر خطوط مبارکه از قبل از ظهور و نبأ عظیم، الواحات کثیره و مهمه ثبت و ضبط و محافظه شده بود. یک ساعت تمام گاه با ذره بین و مقداری را بدون کمک آن زیارت

نمودم و لذائذی موفور بردم. خطوط جمال مبارک جل جلاله و خطوط حضرت مبشر نقطه اولی روح الوجود لدمه الاطهر فداء و خطوط متقدمین از اصحاب و حتی مرقومه ای که جمال مبارک در سفر کربلا، از کرمانشاه مرقوم فرموده‌اند و نکات مهمه تاریخی و از بیانات حضرت اعلی در ذکر جمال مبارک و جواب سؤالات معلّم البیان حصارى و غیره که بی اندازه نفیس است زیارت کردم. الحق در دریای نعم الهی مستغرق و ممنون و شاکرم. ۱۶ دسامبر جناب هادی افنان برای ملاقات آمدند مابقی ساعات به تحریر مشغول شدم و به تسوید یکی از الواح خطاب به حاجی سیدجواد کربلائی پرداختم.

امروز علی افندی از یافا مراجعت کردند و پاکتی از جناب خادم که در سفر خراسان و توابع آن بودند مرحمت کردند. بعد از ظهر باتفاق ایشان و معلّمه به بیت رفتیم. سواد لوح بدیع تویق منبع در باره انتقال رمسین اطهرین را مرحمت فرموده بودند که بنده زیارت کنم و ریاض افندی یک نسخه از روزنامه انگلیسی که آمدن مندوب سامی را از قدس شریف به عکا و رفتن او را بقصر بهجی و روضه مبارکه نوشته است به من لطف نمودند. بنده هم پاکت جناب خادم را دادم و آقایان عموماً ملاحظه نموده و بر رقت حال و سیر و حرکت و اقدامات عاشقانه ایشان مطلع و آگاه گشتند و مسرت حاصل نمودند.

در این حال که مشغول صحبت بودیم صوت مبارک بلند شد که از بالا به پائین تشریف فرما شدند بنده و جناب علی افندی مشرف شدیم فرمودند بسم الله خوش آمدید امروز بزیارت برویم، اتومبیل ایستاده بود جالس شده امر به دخول و جلوس ما فرمودند. با کمال مسرت و نشاط دلبر آسمانی را در اتومبیل زیارت نموده گویا آفتاب بی حجاب طالع گشته در منتهای سرور بودند. فرمودند نامه‌ها و راپرت‌های مفصل از ایران رسید هم از افراد و هم از محافل محلی و محفل ملی، الحمد لله احباء محفوظ بوده‌اند ولکن مشکلات زائل نشده است. من منتظر نیستم مشکلات زائل شود بل منتظر بشارات اقدامات و موفقیت احباء هستم. مشکلات هر روز بیشتر باعث تقویت بنیه و قوه می‌شود. (البته مطلب این بود نه عین عبارت). فرمودند تمام مدت مشغول مطالعه و خواندن بودم هنوز هم به اتمام نرسیده است. مقداری هم آثار اصل فرستاده‌اند و الحمد لله همه بسلامت واصل گردید.

عرض کردم آثار اصل در ایران بسیار است. فرمودند باید محفظه آثار محلی و ملی تشکیل شود و آثار مبارکه در آنجا استقرار یابد و محفوظ ماند... این محل (محفظه آثار) از آثار مبارکه مملو است، محل کفایت نمی‌کند باید ساختمان جدیدی برای آثار مبارکه بنا شود. شاید جنب مرقد حضرت خانم بنا شود... لازم است آثار مبارکه در ایران هم باشد و باقی بماند.

در اهمیت کتاب مستطاب ایقان بیان فرمودند که این کتاب در مصر به لسان عربی طبع شد. ذکر حضرت حسین ابن علی در آنست، آنها باید بخوانند. بنده عرض کردم قربان اصل آن در شیراز بخط مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه موجود است. مجدد فرمودند چه وقت دیدی؟ عرض کردم در سفر آخر بنده به شیراز که حدود پنج سال پیش بود. در حاشیه چند نقطه آن به خط جمال مبارک مزین است و در نزد دختر مرحوم حاجی میرزا علی علیه رحمة الله است. بسیار ایشان را تشویق نمودم که شایسته این است خود شما این کتاب را به دست خود تقدیم و ارسال حضور مبارک نمائید تا انشاء الله به نام شما ابدالدهر در محفظه آثار بماند.

فرمودند بلی باید تشویق کرد نه اصرار. و بعد پرسیدند خط ریز است؟ عرض شد از خطوط متوسط مبارک است نه خط غبار. فرمودند بسیار مهم است شما سعی و اهتمام نمائید و تشویق کنید که بفرستند. عرض کردم اگر حیاتی باشد و اراده مبارک تعلق گیرد این سفر به فارس بروم و تأییدات مبارک برسد لعل موفقیت حاصل شود. فرمودند من منتظر این بشارت هستم انشاء الله موفق می‌شوید.

در موضوع ازدواج در کتاب اقدس فرمودند که احباً نمی‌فهمند مبین آنچه فرموده آن صحیح است بعضی‌ها گفته‌اند زیاد بر دو تا حرام است اینطور نیست حضرت عبدالبهاء مبین کتاب اقدس و الواح بوده‌اند صریح بیان مبارک را برای شما فرستادم باید در ایران انتشار یابد. دو موضوع را که حائز اهمیت است یکی مسئله شرب و یکی تعدد زوجات است به کل احباً باید ابلاغ نمود، نص قاطع مبارک را انتشار بدهید، ادراک و عقول

مردمان مختلف است هرنفسی عنوانی می‌کند، مانند اجتهاد ناقضین. حتی در قرآن نیز توحید است علما و فقها و مردم نفهمیدند.

عین بیان حضرت عبدالبهاء این است: قوله الاحلی "اعلمی انّ شریعة الله لا تجوز تعدّد الزّوجات لانّها صرّحت بالقناعة بواحدة منها وشرط الزّوجة الثّانية بالقسط و العدالة بینهما فی جمیع المراتب و الاحوال فاما العدل و القسط بین الزّوجتین من المستحیل و الممتنعات و تعلیق هذا الامر بشیء ممتنع الوجود دلیل واضح علی عدم جوازه بوجه من الوجوه فلذالك لا یجوز الاّ امرأة واحدة لكلّ انسان"

در خصوص نظم بدیع فرمودند که اساس آن از حضرت اعلیٰ مظهر امر الهی و مبشر ظهور کلی جمال الهی است.

هر ماه نوزده روز، سال نوزده ماه و هر نوزده نوزده سال عدد کلّشیء است و مقصود از این وحدت است یعنی وحدت الهی، وحدت انبیاء و وحدت عالم انسانی، عدد ۹ اسم اعظم است و نام مبارک. ولی عدد نوزده که ۱۹ واحد بیانی است دلالت بر وحدانیت الهی و وحدت انبیاء و وحدت عالم انسانی دارد. شرحی در این مورد بیان داشتند ولی افسوس که عین الفاظ و عبارات در خاطر من نماند بملاحظت و فصاحت و بلاغت و حلاوتی بیان نمودند که انسان خود را هم فراموش می‌کرد تا چه رسد به عین الفاظ.

فرمودند لکن وحدت سیاسی مقدّم بر اینها است چه که علّت جمیع خرابیها و جنگها و انقلابات موجود ناشی از سیاسیون روی زمین است آنها این طوفان را برپا نمودند و این آتش را مشتعل کردند بالاخص دول مغلوبه. پس اوّل باید وحدت سیاسی تشکیل شود بعد وحدت عالم انسانی که همه اینها را در بردارد.

بعد فرمودند ساعت ۴ و نیم بیدار شدم الی حال مشغول بودم باید همه چیز را بدقت خودم بخوانم و ممکن نیست به دیگری رجوع نمود و بعد از مطالعه و دقت باید دستور و جواب بدهم. در خصوص اماء الرحمن تذکر دادند آنان در همه محافل و لجنه‌ها شرکت و عضویت خواهند داشت غیر از بیت العدل اعظم که منحصر به رجال است و این حکمتی عظیم دارد بعد معلوم می‌شود. اگر وقتی کسانی اعتراض کنند که بعضی احکام کتاب

اقدس موافق امروز نیست باید گفته شود ما هم تصدیق میکنیم ولی حالت حالیه عالم هم موقتی است. عنقریب تغییرات کثیره شدیدیه حاصل می شود آنوقت معلوم می شود که کتاب مستطاب اقدس در حقیقت دوا و غذا و حفظ الصّحه عالم است. از بنده سؤال کردند این دو روز بچه کاری مشغول بودی؟ عرض شد بتحریر. فرمودند این تحریر چشم تو را خسته نکند. عرض شد نقداً مزاجم قوتی گرفته و چشم هم بد نیست الحمدلله.

در ذکر جناب خادم و وصول پاکتشان عرض شد جسارت کردم و پرسیدم از لحاظ مبارک گذشت؟ فرمودند نه نخواندم. عرض شد سفری در دو اتومبیل با عائله و جناب احمدپور و عائله شان به خطه خراسان رفته اند در سنگسر و سمنان و شاهرود و خضرا و مشهد. حتی به بدشت رفته اند و لذت وافر از این سفر برده اند و مسرتی کامل داشته اند. فرمودند جناب خادم مخلصند و فعال و هم شجاع. بسیار اظهار عنایت فرمودند. عرض شد این زیارت امروز را بالتیابه از ایشان نمودم امید مقبول باشد. فرمودند بسیار خوب به روضه مبارک هم می روید بالتیابه از ایشان زیارت کنید و بخواهید که به اعظم از آنچه موفقند مؤید شوند. خداحافظ شما.

دفعه بعد که به اتفاق علی افندی مشرف شدیم فرمودند از ساعت یک و نیم بعد از نصف شب الی پنج بعد از ظهر مشغول بودم مکاتیب و راپرت ها مفصل و حتی خلاصه مذاکرات ها مفصل است ...

فرمودند هر نقطه که محفل آنها اختلال و انحلالی پیدا نمود باید مبلغ آن نقطه بجد تمام سعی نماید و افراد را جمع آوری نموده و اگر عده آنها بالغ بر تعداد معین نیست سعی کنند به حد بالغ برسند و محفل تأسیس کنند. نباید همه در مرکز قسمت بمانند بلکه امور مرکز را مرتب نموده به اطراف قسمتها بروند. نوشته اند جناب حاجی ندیم باشی هم مسافرتی کرده اند و حالا هم قصد سفر دارند. عرض شد بنده همدان بودم تشریف آوردند چند روز خدمت ایشان بودم شخص بزرگواری هستند و مخلص. مکرر هم ساحت اقدس مشرف شده اند. فرمودند بلی بعد از صعود مرکز میثاق هم برای زیارت آمدند، جناب محب السلطان هم بودند. ایشان هم باید به تبلیغ پردازند و محفل ملی امورات مهمه را

به ایشان رجوع نمایند چه که با رؤسا مربوط و آشنا هستند. باید امروز از امرالله به کمال شجاعت دفاع نمایند امروز روز دفاع است. باید بامنتهای اطمینان بدون ملاحظه اینکه نتیجه چه می شود، سوء تفاهمی که ایجاد شده و می شود از اولیای امور دفع و رفع نمایند. در خصوص انتخاب وکلا شرحی مفصل دادند که این امر مهم است باید وکلاء را عموم احباء مرد و زن انتخاب نمایند ولی چون جمعیت زیاد است و مشکل است شما پیشنهاد کنید اگر محفل صلاح بدانند و لازم شود نواحی را تقسیم بندی نمایند. مثلاً آذربایجان یا خراسان ناحیه وسیع است آن را چند قسمت کنند و بهر قسمتی درخور جمعیت دستور دهند که چند نفر را تعیین نمایند تا انتخاب وکلا به نحو شایسته انجام شود و اساس تشکیلات محکم و متین باشد.

در باره ترجمه و طبع کتاب دکتر اسلمونت که در هندوستان تنها به شش لغت ترجمه و طبع شده و می شود اشاره کردند که حضرات انگلیسی ها بسیار تعجب می نمایند که یک نفر انگلیسی مثل دکتر اسلمونت در این امر مبعوث شده و چنین کتاب مفید و مختصر و جامعی ترتیب داده و تدوین نموده زیرا هم مبادی امر را جمع نموده و هم احکام و اوامر مبارکه و هم نصایح و مواعظ و دستورات نصحیه اخلاقیه را بطرز بدیعی تدوین نموده که امروز به چهل لغت ترجمه و طبع شده هنوز هم مشغولند حتی به لسان پلندی ترجمه شده است. عرض کردم در تألیف و تدوین شریک و سهمی داشته اند؟ فرمودند خیر این شخص غیور و با ایمان چند سده بدقت کامل جمیع مسائل امری را مطالعه و مذاقه نموده و عمیق و دقیق شده و بعد مشرف شد و حضوراً بعضی مطالب را پرسید. حتی مترجم، خود من بودم. بعد موفق باین عمل بهجت اثر شد.

البته لازم به یادآوری است که این کتاب پس از تنظیم باز از لحاظ مبارک گذشت بعضی نقاط را حک و اصلاح فرمودند. براستی خوشا به حال این شخص جلیل که مقامش در ملکوت الهی امروز عظیم است و آن به آن مقامش در نزد پدر آسمانی عظیم تر و جلیل تر می شود و به خدمتی این چنین بزرگ موفق شد.

ذکر بنت مرحوم دکتر زندهوف مخترع لسان اسپرانتو را فرمودند که کتاب مستطاب ایقان و مفاوضات و دکتر اسلمونت را ترجمه نمود بسیار اظهار رضایت و مسرت از عملیات این دختر که فخر رجال است نمودند.

راجع به کار زیاد و مشکلات طاقت فرسای محفل ملی ایران، اظهار داشتند بمن نوشتند جواب دادم سعی کنند که نفوس خدوم مخلص فعال را انتخاب کنند. البته بی نقص ممکن نیست اینها بالنسبه است اشخاصی که لایقند انتخاب نمایند.

۱۷ دسامبر

سواد لوح مبارک که عکس آنرا مرحمت فرموده اند برداشتم.

قبل از ظهر به اداره مهاجرت رفتیم تذکره ما از قدس رسیده بود و حال می بایست به امضای کنسول فرانسه برسد. بعد از ظهر جناب افنان به ملاقات ما آمدند و صفحه ای از خط مرحوم آقامیرزا بزرگ والد جمال مبارک را که جناب قائم مقامی فرستاده بودند آوردند زیارت نمودم.

شمعی درون سینه دل برفروختم از هرچه غیر عشق تو دیدم سوختم

جناب افنان اظهار داشتند حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه دستور فرموده اند به جناب خادم بنویسم مسافرت های خود را مداومت دهید بسیار مفید است و چند عدد قلم مرحمت فرمودند که آنها را بتراشم، کذلک حضرت حرم دو قلم چینی توسط معلمه مرحمت نمودند که بتراشم و مشق فرمایند. جوانها یعنی دخترها و پسرها باید از ایشان اقتباس نمایند بچه جدیتی فارسی و خط تحصیل می فرمایند.

۱۸ دسامبر... ساعت چهار بعد از ظهر جناب افنان تشریف آوردند. بنده شرمنده و معلمه و جناب علی افندی را به محفظه آثار بردند. در سه اطاق اول عکس مبارک و شمایل الطف اعزّامع اعلی را زیارت نموده و دو مناجات عمومی تلاوت کردم بعد زیارت خطوط اصل و تبرکات و شعرات و قطعات و ملبوس و تاج های مبارک یک یک فائز و نائل شده بعضی الواح نیز تلاوت گردید.

بعد از ختم زیارت هیکل اقدس انور با عظمت و جلال تمام در باغچه‌ها مشی فرمودند. معلّمه در اطاق مقام ماندند. بنده در خدمت علی‌افندی در بالای مقام به لقاء فائز شدیم بسم الله بسم الله و خوش آمدید فرمودند و سؤال کردند به محفظه آثار مشرف شدید این کوه دوم بود؟ عرض کردم بلی قربان. بعد فرمودند آثار زیاد است من در فکر آن هستم محلی جدید بجهت محفظه آثار بسازم چه که حضرات افنان به میل و اختیار خود حاضر شده‌اند آثار و الواح اصلیّه را بساحت اقدس بفرستند من تکلیف نکردم و نمی‌کنم خودشان بصرف طبع خود حاضر شده‌اند. اینجا مقام اعلی است سزاوار است آثار مبارکه از خطوط و غیره در اینجا باشد. شرحی در این زمینه بیان فرمودند که باید نفوس تشویق شوند. آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء زیاد است ولی آثار حضرت اعلی کم است. بعد فرمودند می‌دانید اجازه شما آمد. (ویزای مسافرت)

برای مبلغین فقط کسب اطلاعات کافی نیست تحصیل مبادی امر لازم است. مجله امری امریک که در شرح وحدت عالم انسانی صحبت می‌نمایند بسیار فصیح و بلیغ و عمیق است مخصوصاً بگوئید که از مجله مذکور و فقرات مهمه کتاب عالم بهائی و ورقة اخبار هرچه می‌رسد ترجمه نموده انتشار دهند و بخوانند و مطلع شوند. بعد از این در ایران و مصر و عراق عرب، تبلیغ باید از روی آن اصول باشد. هر قدر انقلابات و شدائد و بلایا و شعله جنگ شدیدتر می‌شود استعداد هم در نفوس زیاد می‌شود و طالب می‌شوند که مبادی این امر را بشنوند. فرمودند شما در بغداد چند روز بمانید در حظیره القدس وارد شوید و با احباء کاملاً ملاقات کنید آنها هم مسرور می‌شوند. تذکرات را بدهید و از این طرف بسوی ایران حرکت می‌نمائید.

عرض کردم اطاعت می‌کنیم آنچه اراده حق است اجرا می‌شود. مسئله ای را که بسیار بسیار اهمیّت دادند و مدّتی در اطراف آن بیانات فرمودند در باره نفوسی بود که منافع شخصی را بر منافع و عزّ امر ترجیح می‌دهند و ذلت امرالله را نزد ملل و دول می‌پسندند و تمرد از اوامر و دستورات مبارکه می‌نمایند. فرمودند ولو این اشخاص صاحب الواح کثیره و خدمات عظیمه و دارای ثروت و نفوذ و مقامات باشند هیچ‌یک از اینها میزان نیست امروز



میزان متابعت دستورات الهی است. من نوشتم باب توبه، به عمل مفتوح است. هرنفس متنبه شد و بهوش آمد و بیدارگشت و بعمل جبران نمود مجدد داخل تشکیلات و خدمات خواهد شد همان طور که عمل سبب اخراج می شود عمل باعث قبول می شود.

فرمودند جناب متصاعد الی الله دریفوس به جزایر و مراکش و تونس رفتند و با سفیر فرانسه در آن نقاط ملاقات نمودند آنها دانستند که اهل بهاء در امور حکومت دخالت نمی نمایند مطمئن هستند و اجازه دادند ولی حکومت ایران هنوز بعد یک قرن پی به صدق و راستی و عقیده ثابت راسخ اهل بهاء نبرده و ندانسته اند که اهل بهاء بهیچوجه ممن الوجوه دخالت در امور سیاست نداشته و ندارند. امور آنها روحانی است چنانچه حضرت عبدالبهاء در الواح بیست و نهمین فرماید منجمله بخط مبارک مشروحاً مرقوم است قوله تعالی:

"... دیگر آنکه باحباء الله بگو که نفسی ابداً در امور حکومت لساناً فعلاً حکایه روایه مداخله ننماید و همیشه بدعای خیر در حق اولیای امور مشغول شوند زیرا بنص قاطع الهی از مداخله ممنوعند..."

فرمودند وقتی جمال مبارک در ایران ظاهر شدند که ایرانیان در منتها درجه پستی و دتو و ذلت و خاری و تعصب و تقالید و ضدیت و مخاصمه با جمیع مذاهب بودند و سنن الهی چنین جاری شده حضرت مسیح وقتی در فلسطین در شرق اردن اظهار امر فرمودند یهود بالمره از دیانت و سلامت و عمل به تورات مقدس دور و مهجور بودند و عبده او ثان بودند حتی جمیع امورشان تقلید بود و از حقیقت عاری و بری آن روح الهی بتربیت و تهذیب و هدایت آنان قیام فرمود و امر حضرت موسی و تورات را ترویج و تشریح فرمود از زحمات حواریون شرحی بیان فرمودند که در یونان و رومان امرالله را انتشار دادند همینطور حضرت موسی وقتی در مصر اظهار امر فرمودند بنی اسرائیل در غایت ذلت و منتهای زحمت و کمال جهالت بودند آن آفتاب حقیقت و آن آیت رحمت بقوه نبوت و نصرت الهی این نفوس پست را بتدابیر الهی و نصایح ربانی تربیت فرمودند و از حسیض ذلت باوج عزت رساندند کذلک حضرت رسول در حجاز وقتی ظهور فرمودند که پست تر از آنها در ارض نبودند باری حال هم اینطور است بوسیله اهل بهاء ذکر رسول خدا در تمام اقالیم عالم بلند شود و

بقوه‌ای برهان و نصرت پروردگار عالمیان طوائف بعیده و قریبه را باعتراف و اذعان به نبوت ختم رسل وادارند.

فرمودند منصوص است حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند اگر این امر در ممالک خارجه اظهار شده بود کلّ اذعان و اعتراف می‌نمودند و امرالله مستولی شده بود و کلّ در ظلّ امر وارد می‌شدند

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندرا شهر کوران آمده

در ذکر اماءالله فرمودند من بآنها وعده دادم که در موقع خود در محافل روحانی و مرکزی و غیره عضویت خواهند داشت ولی باید خود را از هرجهت آماده و حاضرکنند نه اینکه بهمین وعده باشند باید به کمال جدّیت و تهوّر و انقطاع و استقامت و شهامت و شجاعت قیام عظیمی نمایند. باید مظهر تقدیس و تنزیه و جسور و جری و شجاع باشند، به تبلیغ امرالله پردازند و سبقت بر رجال گیرند تا به عمل، استعداد و استحقاق خود را برای عضویت در محافل روحانی و ملّی و غیره ظاهر و باهر نمایند.

فرمودند امتیازات بوده و هست و خواهد بود. در حقوق، اماءالرحمن با رجال مساویند نه در شئون دیگر. مثلاً در بیت العدل اعظم شرکت ندارند این مختصّ به رجال عدل است و می‌فرمایند حکمتی عظیم دارد بعد معلوم می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

در خصوص محافل نساء مرقوم نموده بودید البته در این خصوص نیز اهمیّت داده نهایت سعی و کوشش را مجری دارید و یقین بدانید که عاقبت ثمر حاصل گردد و این قضیه بسیار اهمیّت دارد و چون چنانکه باید و شاید تحقّق یابد مخدّراتی در آن تربیت شوند که به نطق فصیح و بیان بلیغ جهانیان را به حیرت اندازند و فصحای شرق و غرب را صامت و ساکت کنند الیوم در غرب اثاث سبقت بر رجال دارند نفوس را به ظلّ ممدود خوانند و به نطقی فصیح و برهانی بلیغ و دلیلی جدید زبان بکشایند. و علیک البهاء الابهی ع

علی‌الخصوص اگر ورقاتی نورانیّه و امائی رحمانیّه در نهایت تنزیه و تقدیس و وجد و انجذاب و انقطاع قیام نمایند و به ادّله و براهین الهی اطلاع یابند و حجج قاطعه اقامه کنند

و در کمال وقار و حکمت به اطراف شتابند یقین است سبب هدایت جمعی از نساء گردند  
و الطاف و عنایت حیّ قدیر همدم و نصیب گردد.\*

---

\* در توقیع ۱۱۰ بدیع حضرت ولیّ امرالله شرکت نسوان را در عضویت محافل روحانی ملی  
و محلی به عنوان هدف بیست و سوم قید فرمودند.  
شرحی در موضوع فرزند بکر یعنی اولاد ارشد بیان فرمودند که امتیازاتش منصوص کتاب  
است.

در خصوص ایادی عرض کردم وقت نرسیده به موجب وصایا نه نفر برای خدمات و اجرای  
اوامر مبارک ایادی منتخب شود؟ فرمودند الان کمک من محافل ملی و مرکزی هستند این  
مطلب بعد از تأسیس بیت العدل خواهد بود... بعد فرمودند ایادی از طبقات مختلفه خواهد  
بود نه از یک طبقه و یک صنف. از مؤلفین و مبلّغین و مخترعین و کاشفین و مخلصین و  
منقطعین و متخلّقین به اخلاق روحانی. اینها کلّ ایادی امرالله اند قبلاً محدود و منصوص و  
رابط بین حقّ و خلق بودند و توجّه نفوس بآنها بود حال من سعی می‌کنم تا نفوس به هیئت  
ناظر و متوجّه باشند و اکثریت را ملهم بدانند و به تمام دل و جان متابعت نمایند. ممکن  
نیست در جمیع امور اتفاق آراء حاصل شود لهذا اجزاء باید تابع کلّ باشد و اکثریت باید  
محترم و مطاع و واجب الاتّباع باشد

۱۹ دسامبر

جناب افنان آمدند. قبوض و الواح اربعه را تسلیم ایشان کردم. هیکل اطهر یک لوح که آخر  
آن بقلم اعلیٰ مزین و مطرّز بود عنایت کرده بودند که سواد بردارم و کتابی از الواح برای  
مطالعه مرحمت نموده بودند. امروز یک لوح در خصوص لسان عمومی مرحمت کردند.  
فرمودند آخر لوح به خطّ جمال مبارک است که لسان عربی را تمجید می‌فرمایند. احبّاء  
نباید تقلید از دیگران کنند باید متابعت کلمة الله و الواح مبارکه نمایند. نه در تقریر و نه در  
تحریر تقلید نمایند باید صحبت و نوشتجات کلّ اقتباس از الواح شود فقط عبارت عربی

نوشتن کافی نیست مقالات و غیره کلّ باید هم به عربی نوشته شود هم به فارسی. تعصّب را باید کنار گذاشت این تعصّب است که ایرانیها لسان عربی را ترک نموده‌اند.

فرمودند فردا عصر با هم بزیارت میروید. این دفعه چندم است به خاطر دارید؟ عرض شد پنجم. فرمودند سایر مسافرین بیش از نوزده روز نمی‌مانند و یکی دومرتبه بیشتر بروضة مبارکه مشرف نمی‌شوند. فرمودند شما حامل این الواح بجهت احبّاء هستید. سپس قدری از سنگهای قرمز خیابان مقام و سبزه و نمایش و طراوت آن صحبت فرمودند. عرض کردم جمیع جزئی و کلی این باغها بدع و تازه است. فرمودند یهود می‌آیند و از مقام حضرت خانم، ورقه علیا و این نقاط عکس می‌گیرند چه درجائی دیگر چنین هندسه‌ای ندیده‌اند و نیست. فرمودند این سنگهای مفروش در اینجا نایاب است، از ایتالیا آورده‌ایم. شرحی هم در این زمینه بیان فرمودند چون باران می‌آمد لهذا خدا حافظی فرمودند و تشریف بردند.

دیروز فرمودند جمیع این تشکیلات و نظامات که امروز ملاحظه در عالم می‌شود کلّ برچیده و محو خواهد شد و تأسیسات امری و تشکیلات بدیعه و نظام الهی و اوامر حقّ اجراء خواهد شد. فرمودند اینها مانند پرده‌ای است می‌گذرد.

باری امشب لوح مفصل را که به خطّ خادم الله و ذیل آن اثر قلم اعلی و با خطّ ریز مرقوم گردیده‌است با ذره‌بین خوانده و نوشتم تا مقابله شود. براستی و درستی بحر اعظم، جواهر خود را فضلاً بذل و عطا فرموده. البتّه نفوس قدردان و منصف، بدعاً خلق شده و می‌شوند و به شکر و ستایش هر حرفی از آن قیام خواهند نمود.

بعد در موضوع ازدواج و مشکلات آن فرمودند که اصول مسائل را من دستور می‌دهم و فروع را به محافل محوّل می‌نمایم تا با رعایت مقتضیات که در آنجا وجود دارد و از آن آگاهند، اجرا نمایند. بعد در موضوع عقدنامه‌ها سؤال فرمودند عرض شد یک عقدنامه اسلامی است و یک عقدنامه از برای ملل متنوّعه و بهائی‌ها را هم در آن ثبت می‌نمایند.

در خصوص رجوع کردن به محاضر فرمودند این قسمت را من دستور ندادم محفل داده و در این مقامات امر او امر من است. کل باید متابعت نمایند تا تشتّت و تفرّق حاصل نشود. فرمودند رفتن بمحاضر با تعصّبات و بغض و عناد ممکن است تولید زحمت کند یعنی

به مجادله و مشاجره منتهی شود و اشکالات دیگر حاصل شود لهذا اطاعت نظریه و امریه محفل لازم است. بعد فضلاً فرمودند بنظر تو چه می رسد؟ عرض کردم قربان نفوس مختلفیست بعضی شاید بروند نتیجه هم بگیرند و رعایت و ملاحظه آنها را بنمایند اما عموم همانطور است که می فرمایند. زیرا هم نفوس که مراجعه میکنند متفاوتند و هم مأمورین در اجرای امور فرق دارند.

در موضوع ازدواج با غیر بهائی شرح مبسوط بیان فرمودند که در این امر ابداً مانعی ندارد لکن باید حاضر شوند که در جزئی و کلی مساوات تامّ بین مرد و زن باشد اگر حاضر شدند و جمیع رسومات بهائی را اجرا نمودند مانعی ندارد ولکن اگر قبول نمی نمایند بعداً برای زوج یا زوجه بهائی مشکلات حاصل خواهد شد زیرا در صورت بروز اختلاف، اگر به دوائر مربوطه رجوع کنند تعصبات نمی گذارد احقاق حقّ نمایند. من حتّی به امریک و مصر و همه جا دستور داده ام بدون اجازه ابوبین ازدواج نشود این حکم کتاب است یار و اغیار ندارد. جمال مبارک می فرمایند حکمتی عظیم دارد خود رعایت این عمل سبب تذکر و تنبّه ملل می شود و آنها را متوجّه امرالله می سازد. جوانان در اروپ و امریک هم مستبدند هم مستقلّ. در اجرای اوامر روحانی متابعت ابوبین نمی نمایند.

فرمودند فقط کسب اطلاعات کافی نیست تحصیل مبادی امر بالاخص برای مبلغین لازم است. مجله امری امریک که در شرح وحدت عالم انسانی صحبت می نمایند چقدر فصیح و بلیغ و عمیق است مخصوصاً بگوئید که از مجله مذکور و فقرات مهمّه کتاب عالم بهائی و ورقه اخبار هرچه می رسد ترجمه نموده انتشار دهند و بخوانند و مطلع شوند. بعد از این در ایران و مصر و عراق عرب تبلیغ باید از روی آن اصول بشود.

۲۱ دسامبر امروز در یک صفحه کاغذ، تاریخچه قبا و ارخالق حضرت ربّ اعلی را نوشتم و به ریاض افندی سپردم که به عرض مبارک برساند هرگاه اجازه فرمودند آن تاریخچه را در بقچه ملبوس ضبط فرمایند.

جناب آقامیرزا عنایت‌الله اصفهانی تشریف آوردند حسب الامر به قصر بهجی و روضه مبارکه حرکت کردیم. این کوه پنجم است که برای زیارت مشرف شدیم و در هر دفعه دو شب در آنجا توقف کردیم.

۲۲ دسامبر پیاده تا بقعة الحمراء رفتیم. حال تمام بیابانها به باغات مرکبات و زراعت تبدیل شده بود. در دوره زیارت‌های پیشین همه بیابان لم یزرع بود.

پاکات متعددی مثل هر روز تهیه کردم چندنامه به محافل کرمان، رفسر فسنجان و قزوین به برادرم میرزا عنایت‌الله و فرزندم مهدی و نوهام نشاط خانم از بشارات روحانی و اخبار نوشتیم. ایام فراغت از گرفتاریهای زندگانی بود روح انسان در بساط عزت مالک امکان در آرامش و آسایش وجدان می‌زیست.

۲۳ دسامبر حسب الامر حضرت ولی‌امرالله به همراه معلمه و علی افندی به قصر مزرعه رفتیم در آنجا با جنرال انگلیسی که ساکن قصر است و خانم ایشان از خانواده ملکه انگلستان می‌باشد ملاقات کردیم خانم جنرال شرحی در باره امرالله و ملکه رومانیا نوشته است.

اطاق جمال مبارک را در این جا زیارت کردیم. جنرال گفت این اطاق را فقط محل کتابخانه و تحریر خود قرار داده است و هیچ گونه تغییری در آن نداده است. پس از پذیرائی ما را تا بیرون عمارت مشایعت نمود و درخواست کرد مراتب خلوص و سلام ایشان را به حضور مبارک عرضه داریم و از طرف ایشان و همسرش استدعا کنیم که مسافری را با اطلاع قبلی به اینجا بفرستند.

خانم جنرال بهائی است و خود این شخص پیرمرد محترم و با محبتی می‌باشد.

مدت توقف ما در قصر بهجی تمام شد و به حیفا برگشتیم.

شش نفر زائرین جدید آقانظر رجبی و همسر و فرزندشان و خانم شیخ محمدعلی که دختر نبیل اکبر هستند و خانم امین امین و فروغیه خانم دختر ایشان وارد شدند. در مراجعت از قصر بهجی مجلس گرم و شیرینی با شرکت مستر ماکسول و می ماکسول داشتیم.

مستر ماکسول گفتند می‌آئی ترا به امریک ببرم. عرض کردم برای واکس زدن کفش‌های شما حاضریم. مشکل من ندانستن زبان است که انسان مثل شخص کورو کور و لال است. گفتند

از بس که ریاض افندی آثار و کتب به خط فارسی بمن نشان داده است حالا کمی آشنا شده‌ام اما چرا این خط نستعلیق باین زیبایی و خوبی و خوانا را شکسته نموده‌اید. عرض شد بخاطر سرعت و پیشرفت امر تحریر بوده است زیرا قبلاً وسائل دیگر نبود. به این طریق سریع نوشته می‌شد. علتی دیگر نداشته است.

در این حال ریاض افندی خبر دادند هیکل اطهر تشریف‌فرما شدند، بی‌ایید. برخاستیم مقابل درب بیت به لقاء فائز شدیم فرمودند بسم الله بسم الله خوش آمدید، احوالپرسی نمودند بنده و جناب علی افندی و مسافر تازه جناب مظفر برجیس در محضر انور به راه افتادیم. الی مغرب در خیابانهای بالنسبه خلوت و مرتب، مسلسل بیانات فرمودند. منجمله فرمودند من بدون تعطیل همه وقت مشغولم. با وجود جنگ و طوفان عظیم رشته مراسلات ما ابداً تعطیل نشده است حتی از مراکزی که جنگ در آنجا ادامه دارد اخبار روحانی می‌رسد هیچ چیز مانع امر الهی و انتشار کلمه حق نیست. فرمودند در آلمان یکمرتبه امر کردند جمیع محافل و مجالس و لجنه‌ها را باید تعطیل کنید و کتب را تسلیم نمائید احبای الهی بدون درنگ و تأمل تسلیم کردند این عمل سبب شد که آنها امتیاز اهل بهاء را قولاً و عملاً از سایر احزاب و رعایا فهمیدند بعد احبای قیام و اقدام برای رفع مشکلات و حصول تسهیلات نمودند و تا اندازه‌ای هم موفق شدند و الآن اخبار آنها از طریق امریک می‌رسد... اوامری را که در آنجا صادر می‌کنند قطعی است و چاره‌ای نیست الا اجرای آن. همین متابعت احبای به‌صدق و صفا سبب اطمینان و فتح باب آسایش احبای می‌شود. مشکلات احبای مصر خیلی از ایران بیشتر است مثلاً در مصر علماء الازهر بجده تمام اعلان و اخطار نمودند که این طائفه نجسند چه که دین تازه و شریعت تازه و احکام تازه دارند و این مخالف اسلام است و به "الانبی بعدی" و آیه "خاتم النبیین" متمسک شدند. احبای را از جمع اسلام خارج و طرد نمودند حتی اموات را اذن دفن در مزارهای موجود ندادند و این خبر را طبع و منتشر نمودند. جناب خادم درسنة ماضی روزنامه‌ای را که این خبر در آن بخط جلی نوشته بودند به ایران آوردند. در مصر جز محضر شرع، محضر اداری عرفی برای عقد و نکاح و طلاق نیست. در ایران محاضر غیر شرعی برای ملل دیگر وجود دارد ولی در مصر فقط شرعی

است و الآن عقد ازدواج احبّاء فقط و فقط در محفل روحانی آنجا می شود و جائی ثبت نمی گردد معلوم است که عدم ثبت رسمی ازدواج در مسئله ارث و میراث بعداً تولید مشکلات می نماید ولی این ایام دولت در کلیه نقاطی که احبّاء هستند زمین برای مزار یعنی گلستان جاوید اهل بهاء اختصاص داده اند. بعد فرمودند الآن در تمام دنیا نفوس دانشمند، خردمند، عمیق و دقیق وجود دارند که مواظب و مراقب و متوجه اعمال و رفتار اهل بهاء هستند و منتظرند هرگاه در این طوفان و جنگ عمومی از احبّای الهی استقامت کبری و شهامت و شجاعت و متانت و عمل بوصایای الهی ملاحظه نمایند متوجه به امرالله شوند و اقبال نمایند و در ظلّ شریعه مقدسه الهیه داخل شوند و اگر خدا نخواستہ فتور و سستی ملاحظه نمایند نسبت به امرالله بی اعتناء می شوند و همین فتور و سستی و تزلزل و اضطراب سبب می شود که تأیید قطع شود. اگر تأیید نرسید یاران مضمحل می شوند حتی امور مادیّه آنان بکلی مختلف و معوق می گردد.

چون این بیانات در ذکر امور احبّای یزد و محبوسینی بود که به تهمت گرفتار بودند و شرح مجلس محاکمه آنها بعرض مبارک رسیده بود، بیان فرمودند آنچه واقع شود و این عمل بهرنحوی خاتمه یابد به نفع امرالله است این قبیل امور مهمّ و ابتلاآت که واقع می شود حکم بالغه دارد و مآلاً به نفع امر تمام می شود.

بعد در ذکر امریکا فرمودند شیکاگو مرکز و مقدم بر کلّ است چه که در جوار مشرق الاذکار است الآن محفل ملی امریکا جمیع ممالک و ایالات جنوبی را اداره می نماید اخبار می دهد و می گیرد و هم بامن مخابره می نماید. امروز محافل ملی ایادی من هستند. محفل ملی ایران هم وقتی ممالک و ایالات هم جوار خود را فتح کنند و محافل روحانی تأسیس نمایند باید آنها را تشویق و تحریص کنند و اداره نمایند تا وقتی که خودشان به مبادی امرالله آشنا شوند و اطلاعات کافی حاصل نمایند و بتوانند امور روحانی و اداری خود را اداره کنند. بعد فرمودند ایران هم باید تأسی و پیروی از محفل ملی امریکا کنند عمل آنها سرمشق است جمیع نقاط باید عملیات احبّای امریک را در اداره کردن ایالات و ولایات از آنها بیاموزند و اقتباس کنند.



مبحثی مفصل در خصوص اجتناب و دوری در امور سیاسی فرمودند که این نصوص قاطعه است از بدو طلوع شمس حقیقت می‌فرمایند حکومت ارض را به آن نفوس عطا کردیم و قلوب را از برای خود معین و مقرر داشتیم هرگونه خدمت اداری مربوط به خدمت به وطن و مملکت و نفوس به احبّاء رجوع نمایند باید قبول کنند و با کمال صداقت و امانت و محبت و جدیت انجام نمایند ولی اموری که راجع به سیاست است بهیچ وجه دخالت ننمایند. ولو هرگاه اولیای امور و زمامداران مملکت بخواهند با میل و رضا و طوع و رغبت، اداره کردن مملکت را بتمامه تفویض محفل مقدّس روحانی یا ملّی اهل بهاء نمایند و تسلیم آنها کنند قبول ننمایند و صریحاً بگویند که ما بهیچوجه نمی‌توانیم در این امور دخالت کنیم ممنوع هستیم. فقط کار ما اهل بهاء امور روحانی است. ما علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و در بین جمیع طوائف و ملل ایجاد محبت صمیمی و اتّحاد واقعی و تهذیب اخلاق کنیم در امورات مملکتی و اداری و سیاسی مطیع دولّیم، هرکجا باشیم. در امور وجدانی و اوامر الهی و شعائر امری مشتاق جانفشانی و فداکاری و عشق‌بازی بوده و هستیم و یک قرن است امتحان داده‌ایم و تخطی از دستورات مولای خود ننموده ایم. شهادت اختیار کنیم ولی تجاوز از حدودات الهیه و اوامر مؤکّده الهیه ننمائیم.

بیانات مبارکه آنقدر سریع و دقیق و پرهیمنه بود که بیان نتوان نمود.

در ضمن صحبت متذکّر داشتند که اگر مشکلات نبود بنده را به مصر می‌فرستادند تا کاملاً بر امور احبّاء آن سامان اطلاع یابم و فرمودند من برای سمندری اجازه خصوصی گرفتم که به‌شام بروم و از آن طریق به ایران.

۲۴ دسامبر آقامیرزا علی اصغر قزوینی آمدند و مرقعات الواح مبارکه تقدیمی ما را آوردند دفتر را تاریخ گذارده و بنام خاندان امضاء نمودم.

در آن اوقات خواهر طرازیه خانم که در ایران بود کسالت جدی داشت و معلّمه خانم بسیار نگران احوال او بود. مدّت کوتاهی از فوت میرزا محمد فرزند ارشدشان می‌گذشت و صدمه‌ای شدید از این مصیبت عارض گردیده و اکنون نیز وخامت حال خواهر مزید بر کسالت ایشان شد. صبح سرکار ضیائیه خانم مادر حضرت ولیّ امرالله اتومبیل فرستادند و

طرازیه خانم را احضار کردند تا خبر عروج همشیره ایشان را که موقع حرکت زائرین از طهران اتفاق افتاده بود به او اطلاع دهند.

جناب طراز مینویسند که حضرات، طرازیه خانم را امروز در بیت نگاهداشتند و منتهای محبت و مهربانی و رأفت و عطوفت را فرمودند صرفاً فضل و عنایت حق بود که این خبر در اینجا و قبل از حرکت ما از ارض اقدس رسید که لقاء و زیارت اعتبار مقدسه مبارکه علیا و زیارت خانمها و رفات مبارکه سبب تسلی خاطر ایشان شود والا با این نقاہتی که دارند کار بسیار سخت می شد. ساعت سه بعد از ظهر اتومبیل آمد جناب افنان احضار مرا نمودند اولاً امانات آنچه بود بردم و تسلیم نمودم و ایشان مقداری الواح اصلیه را مرحمت کردند تا خطوط تشخیص داده شود.

در اطاق حضرت ورقه علیا با جمعی حاضر بودیم صحبت از عزیمت ماست و من محترقم. در این حال هیکل مبارک تشریف فرما شدند بسم الله بسم الله و خوش آمدید گفتند و در اتومبیل جالس و امر بجلوس بنده نمودند. فرمودند مسافرت نزدیک شده فردا من به شام مخبره می کنم پس فردا شما حرکت نمائید و سه شب در شام بمانید. هوا سرد است مواظب باشید سرما نخورید مبادا مریض شوید.

راجع به ایران و احصائیة احباء ذکر شد فرمودند تعداد احبای ایران از حضرات زردشتی و مسیحی زیادتر است بعد از ملت اسلام احباء هستند. سیاسیون خائف هستند تعداد احباء را کم می کنند و بمأمورین مربوطه کمتر می گویند و این بواسطه خوف آنهاست.

در لوحی حضرت عبدالبهاء چهل سال قبل خطاب به احبای الهی بشارت دادند که به ظاهر ظاهر کلیمی ها در فلسطین جمع می شوند. فرمودند اینها ساختمان می نمایند و بین حیفا و عکا را آباد می کنند در جنوب شهر و بعداً در قسمت شمال مشغول می شوند. سیاسیون اروپا و دنیا نمی دانند که محرک واقعی کیست که ملت یهود در فلسطین جمع شدند امروز از آلمان و سایر ممالک حتی فرانسه آنها را اخراج می کنند زیرا به ظاهر هم باید در فلسطین جمع شوند. اینان بعد از استقرار به میل خودشان از امر الهی اقبال خواهند کرد.

در مورد مقام اعلی فرمودند زمینهای لازمه دور مقام خریداری شد و محفوظ است این زمینها را نه اجاره می دهند و نه ساخته می شود، برای فروش هم نیست. دولت هم کاملاً می داند ولی این زمینها را آنقدر که لازم بود دستور دادم احباء قیام نموده خریداری کردند و از طرف اعداء و غیره محفوظ ماند. حالا مقام اعلی ساخته شده است بعداً تأسیسات بین المللی ساخته خواهد شد. حال مقام اعلی مقدمه است و اقل تأسیس است وقت آن می رسد که تأسیسات مهم بنا شود و بعد بیت العدل اعظم تأسیس می شود تشکیلات روحانی و اداری یکی خواهد بود.

فرمودند دو هزار پانصدسال ذلت قوم یهود طول کشید زیرا ۵۰۰ سال قبل از ظهور حضرت مسیح مابین آنها نفاق و انشقاق واقع شده بود. بعد از حضرت مسیح ذلت آنها زیاد شد. بعد درباره وضع اسلام بیانات فرمودند و بهم خوردن خلافت آل عثمان را ضربه بزرگی به عالم اسلام مفروض داشتند. فرمودند اوضاع نوادگان سلاطین عثمانی بحرانی است امیرسیف الدین نوه سلطان عزیز با من ملاقات نمود و کتاب اسلمونت را به زبان ترکی و به خط لاتین نوشته شده است به او دادم گفت از قضایای سلاطین عثمانی و اجداد خود بی اطلاع است معلوم شد خیال تکدی دارد مبلغی باو دادم پس از چندی دوباره رجوع نمود و تکرار شد. بعد برای کمک به نزد رؤسای اسلامی رفت که برای او اعانه جمع کنند. اغلب روزها در باره نقاط مختلف ایران صحبت می فرمودند و فرصتی بود تا از احبای آن ناحیه یاد کنیم وقتی نوبت به شهرکاشان رسید ذکر دکتر سلیمان برجیس را نمودم که به نام امر معروف و مشهور و بسیار خادم هستند فرمودند احبای الهی که به نام امر مشهور هستند باید بسیار مواظب باشند و بموجب تعالیم و اوامر مبارک در معاملات و معاشرت طوری رفتار کنند که سبب انتباه نفوس شود. وظیفه این اشخاص سنگین است.

دوستانی که قصد تشرّف به اعتبار مقدّسه را داشتند اغلب نمی توانستند از ایران یکسر باین سفر اقدام کنند هیکل اطهر بشارت دادند که دولت در آینده اذن عمومی خواهد داد ولی احبّا باید سعی کنند به اسم زیارت اجازه گیرند. از جناب فیضی بسیار تمجید نمودند و اظهار داشتند او جوان تحصیل کرده و مخلص است. به محفل روحانی دستور دادم ایشان

باید به اطراف ایران برای تبلیغ بروند... باید بلحن بدیع و دستور جدید مانند نطق‌های مبارک حضرت عبدالبهاء تبلیغ نمود.

این مطلب را قبلاً نیز تذکر داده بودند.

دربارهٔ اماکن متبرکه فرمودند باید احبّاء سبقت بگیرند امروز روز خرید اماکن است مسامحه جایز نیست بعد از خرید اماکن دستور بجهت کارهای دیگر داده می‌شود.

بنده بجهت خرید اراضی در عکّا عرض کردم. فرمودند حال باید متوجّه بیک جهت باشند و خرید اماکن خاتمه یابد. بعد وقت انتقال آنها بهیئت می‌رسد این مقدمهٔ اوقاف بهائی است.

فرمودند من امروز قانون مدنی که جناب میرنعمت‌الله‌خان علانی توسط شما فرستاده بودند مطالعه می‌کردم این قانون بکلی باید تغییر کند تا آسایش از برای عموم حاصل شود این همان قانون قدیم است.

جناب طراز در تمام روزهای اقامت و تشرّف بحضور مبارک از یاران یاد نمودند و استدعای آنان را بسمع مبارک رساندند و پیام‌های نویدبخش هیکل اطهر را طیّ نامه‌های کثیر و روزانه به مستدعیان ابلاغ کردند.

روز ۲۵ دسامبر ۱۹۴۰ عریضه‌ای به این مضمون به حضور مبارک مرقوم داشتند که تو شاهدی که در اعیان مقدّسهٔ علیا و روضهٔ مبارکه حتی لیلۀ صعود نایب‌الزیارة کلّ بودم اگر ارادهٔ مبارک تعلق گیرد دو سطر عنایت شود تا کلّ قانع شوند. همچنین طلب موفقیت و رضای مبارک و قیام بخدمت نمودند.

طرازیه‌خانم نیز برای همشیرهٔ متصاعدهٔ خود طلب مغفرت نمودند و برای بستگان‌شان استدعای تأیید داشتند. عریضه توسط آقامیرزا علی اصغر تقدیم حضور مبارک شد.

بعد فقرهٔ ۹ لوح بشارات را با قلم درشت نوشتند که اگر ارادهٔ مبارک تعلق گرفت در مسافرخانه ضبط و نصب شود.

جناب افنان مقداری از بیانات حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به منوچهرخان معتمدالدوله و امام‌جمعهٔ اصفهان را برای مطالعه فرستاده بودند.

جناب طراز در تعقیب خاطرات آن روز مرقوم نموده‌اند:

ساعت ۴ بعد از ظهر به بیت مبارک رفتیم عین مراسلات رسیده را دادم از لحاظ مبارک بگذرد در این موقع هیکل اطهر از اطاق بالا بپائین تشریف آوردند و احضار نمودند امروز مشی در خیابانها قرب یک ساعت و ربع طول کشید مانند غیث هاطل بیانات فرمودند. اول فرمودند خوب مضمّم حرکت هستید. عرض کردم بلی قربان. فرمودند دوره زیارت خاتمه یافت حال موقع حرکت و خدمت است ولو مزاج ضعیف باشد مهمّ نیست تأثیرش بیشتر است. اصل خلوص است و انقطاع و جدّیت. من شهادت می‌دهم که شما هم خلوص دارید هم منقطعید این خود تأثیر دارد. پاکت شما هم رسید خواندم اما مطلبی که نوشته‌اید اجابت نمی‌شود. چه که این مطلب را خیلی نفوس خواستند من قبول نکردم این عمل اختصاص بدوره حضرت عبدالبهاء داشت من تقلید نمی‌کنم بعضی امور اختصاص به دوره جمال مبارک داشت و بعضی امور مختصّ دوره حضرت عبدالبهاء بود این است که هریک از احبّای الهی بمن مکتوب نوشتند جواب می‌دهم آن عنوان دیگر است. بعد شرحی فرمودند حضرت اعلی مظهر الهی بودند و مبشّر ظهور اعظم و جمال مبارک موعود جمیع امم و ظهور کَلّی الهی و حضرت عبدالبهاء مبین و مکمل در ظلّ شمس حقیقت و مثل اعلی و سرّالله یعنی از سرّ مقام و رتبه و شأن او احدی آگاه نه بی نظیر و مثل است و ولایت، خلق کلمه عبدالبهاء و مستفیض و مستفید و مستظّل از آن. در این مبحث شرح دادند که جمیع اهل بهاء محافل روحانیه و ملّی و مبلغین و ناطقین عموم اهل بهاء باید در اصول متّحدالعقیده و متّحدالكلمه و متّحدالبیان باشند.

مبلغین باید بیانات خود را در اثبات ظهور مفصل بیان کنند مقام حضرت اعلی و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء و الواح و صایای مبارکه را توضیح دهند.

راجع به انتخابات محافل و بیت العدل فرمودند احبّای مخلص منقطع و مطّلع را انتخاب کنند نه افراد ثروتمند و معروف را.

سیاسیون دنیا هم به عالم امر خدمت می‌کنند و خود نمی‌دانند. خدمات و تبلیغ احبّاء تنها کافی نیست. خرابی عالم کمک بزرگی برای گسترش امر است.

از شدت انقلاب احوال نمی توانستم مطالب را یادداشت کنم فردای آن روز آخر تشرّف ما بود شب با معلّمه جامه دانه را بستیم. مسافرین و دوستان به اطاق ما آمدند و معلّمه از آنها با باقلوا پذیرائی کردند و با هم مصاحبت کردیم. آن شب تا ساعت یک صبح بیدار ماندیم.

دوش خوابی دیده ام، خود عاشقان را خواب کو؟  
کاندرون کعبه میجستم که آن محراب کو؟  
آخرین روز تشرّف  
آنگه که تومی جوئی هم در طلب او را جو  
نزدیک تراست از تو با تو، چه روی بیرون

۲۶ دسامبر ۱۹۴۰

صبح به قصد زیارت رفتیم. در مقامات متبرکه و اعتاب مقدّسه خصوصاً به عنوان آقایان افنان شیراز صغیر و کبیر و احبّای فارسی و حضرت فاضل طهرانی جناب آقامیرزایحیی تشویق و عموم زیارت کامل نموده نماز و مناجات خواندم. پس از مراجعت مشغول بستن اسباب سفر شدیم. یک مناجات فقره نهم لوح مبارک را بخط نستعلیق و یک مناجات زیارت حضرت عبدالبهاء را برای سرکار حرم مبارک بخط شکسته نوشته و تقدیم نمودم ایشان دستور داده بودند مناجات قاب شود و در قصر بهجی نصب گردد. آقامیرزا عنایت الله آمدند و تذکّره ما را آوردند اتومبیل هم آمد و مارا به بیت مبارک بردند حضور حضرت افنان و حسین افندی و ریاض افندی رسیدیم جناب افنان عکس چند لوح و ریاض افندی یک جلد کتاب عالم بهائی برای مهدی مرحمت نمودند که البتّه سهیل آقا نیز در مطالعه شریک شود.

جناب افنان توصیه برادرشان را نمودند که در شیراز بودند.

همینطور مشغول صحبت بودیم که محبوب یکتا مولای بی همّت حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه تشریف فرما شدند بمحض ورود باطاق به اقدام مبارک افتاده ذیل اطهر را بوسیدم فرمودند استغفرالله. جلوس نمودند و فرمودند لباس سفر پوشیدی... من دیروز بشام

تلگراف کردم. می‌روید شام سه شب می‌مانید احباب را ملاقات می‌نمائید آنها از ملاقات شما مسرور می‌شوند و شما از ملاقات آنها. بعد از آنجا به عراق می‌روید. من تلگرافی به عراق هم خبر می‌دهم. همانطور که شما را به صرافت طبع خواستم باز شما را خواهم خواست. من از ملاقات شما بسیار مسرور شدم مشتاق ملاقات شما بودم. شما باید به ایران بروید و احباء را به مسرت و نشاط بیاورید. احباء را به ثبات قدم و استقامت و مقاومت در این طوفان دلالت نمائید و اطمینان بدهید که مضطرب نباشند انشاءالله محفوظ می‌مانند. فرمودند در تمام ایران گردش می‌کنید حامل بشارتید. بشارت امریه را به احباء می‌رسانید. یک عکس مشرق‌الاذکار که آخرین عکس است که از مشرق‌الاذکار گرفته‌اند بمحفل روحانی ملی ایران تسلیم نمائید.

یک نسخه از عریضه ملکه رومانی که بحضور مبارک عرض نموده بود مرحمت کردند و فرمودند که در طهران ترجمه کنند و منتشر نمایند و اصل و ترجمه‌اش همراه تو باشد احباء همه‌جا ملاحظه نمایند و یک عکس ملکه را به معلّمه و یک عکس مشرق‌الاذکار را بخود بنده نیز عنایت فرمودند و بیانات بسیار فرمودند.

اجازه برای تشرف مهدی هم عنایت نمودند که هر وقت وفق داد مجاز است بیاید. انشاءالله بخدمات بین‌المللی هم موفق خواهد شد.

و باز فرمودند شما قدوة ابرارید و سراج‌المبلغین من شهادت می‌دهم بر خلوص و انقطاع و همت شما و خود را خسته نکنید به اعتدال رفتار کنید.

در ضمن بیانات مبارک ذکر قراء را فرمودند که احببای قراء خالص‌ترند اهالی شهر آلوده شده‌اند. همچو نیست؟ عرض کردم قربان این چند سال بواسطه درد رماتیسم نمی‌توانم سواری کنم و از رفتن دهات و امانده‌ام اتومبیل هم هنوز ندارم. فرمودند در تابستانها و در هوای گرم به اعتدال و به قدر امکان.

در حق همشیره عنایت فرمودند که من در اعتاب مقدسه و روضه مبارکه طلب غفران می‌نمایم مجدّد به اقدام مبارک افتاده رجای موفقیت تا آخرین نفس کردم. اطمینان دادند و فرمودند محفوظید مطمئن باشید و تشریف بردند.

پس از مرخص شدن از حضور ایشان به حضور سرکار ضیائیّه خانم و حضرت حرم رسیده خداحافظی کردیم. قبلاً نیز خدمت مستر مکسول والد حرم رسیده بسیار اظهار محبت نمودند با ایشان هم مقداری صحبت کردم حضرات حسین افندی و ریاض افندی ترجمه می نمودند ایشان گفتند حضرت ولیّ امرالله خیلی از تو راضی است و اظهار عنایت می فرمایند. باری با حضرت افنان و حسین افندی خداحافظی نموده اتومبیل حاضر بود سوار شدیم جنابان ریاض افندی، علی افندی، برجیس، میرزا علی اصغر، عنایت الله، هوشنگ، رستم همگی همراه آمدند و در محوطه راه آهن تشریف آورده اطاق ما را مرتب نمودند جناب هوشنگ مناجات تلاوت نمود. یک یک را بوسیده و سگه (واگن ترن) حرکت کرد و روانه شدیم وقت ظهر بود.

تشرّف ۵۰ روزه بسرعت سپری شد و هنگام خدمات جدید فرارسید سنّ کهولت و ضعف مزاج هیچیک عذری برای تخفیف در فعالیت های جناب طراز موجه نگردید و مقبول نشد. سرباز کهنسال میدان خدمت کوله بار سفرهای آینده را بست و با خاطرات و اندوخته ای پر میمنت و ذیقیمت روانه میدان پرتحرک و تنوع تبلیغ و تشویق گردید. از بوتّه آزمایش و امتحان سرافراز بیرون آمد و مأمور به انجام اقدامات و مجاهدات فعّالانه دیگر شد اگرچه در این کتاب جز نقل مجمل خاطرات ایّام تشرّف ممکن نگردید و جز اهمّ بعضی مسائل، از ذکر جزئیات خودداری شد اما امید است که خوانندگان از جزء پی به کلّ برند و شهادت حضرت ولیّ امرالله را درباره "حواری سفینه حمرا" از خلال گفتار آن حضرت ملاحظه نمایند. که مستمع از اهل حال بود نه مرد مقال.

#### اولین توقّف در شام

خاطرات اقامت در شام، اولین محلّ مأموریت جناب طراز و شرح مختصر دیدارها و سایر جریانات ذیلاً درج میگردد مینویسند:

حدود دو ساعت در راه بودیم. پس از توقّف ترن فوراً حمّال با چرخ های دستی آمد و صدا کرد: "حاجی عبدالرحمن افندی". ما میدانستیم که میهمان حاجی عبدالرحمن افندی هستیم و باید به منزل ایشان برویم لذا ندای حمّال را جواب گفته و او حضرات مستقبلین را صدا



کرد. نظر به تلگرافی که هیکل مبارک مخابره نموده بودند پنج نفر به ایستگاه قطار آمده و منتظر و حاضر بودند. از جمله مستقبلین، جنابان فروزان ناظر ابن جناب مرحوم عبدالکریم و وهبی افندی بودند که فوق العاده از ملاقات یکدیگر سرور حاصل نمودیم. آنها درشکه گرفتند اسبابها را گذارده و به منزل حاجی شیخ عبدالرحمن افندی رفتیم.

۲۷ دسامبر در مصاحبت با جناب شیخ قدری از اوضاع محلّ اطلاعات کسب شد. در این احوال متأسفانه معلّمه سخت مریض شدند و کسالتشان شدّت یافت ولی وظیفه ما هردو، ملاقات با احباب بود و هیچ مشکلی مانع برای انجام آن محسوب نمیشد. عصر مجلسی تشکیل گردید و ده نفر از احباب زن و مرد آمدند. آیات و مناجات تلاوت نموده و راجع به اوضاع ساحت اقدس مشروحاً از هر رشته صحبت شد و قرار گذاردند که فردا جمیع اعضای محفل روحانی را اطلاع دهند تا در منزل جناب فروزان با هم ملاقات کنیم. نزدیک غروب جلسه خاتمه یافت حضرات تشریف بردند و بنده هم در خدمت جناب شیخ برای تهیه بلیط مسافرت رفتیم زیرا قرار اقامت در شام بیش از سه روز نبود.

۲۸ دسامبر با اعضاء محفل روحانی ملاقات شد و تلگراف حضرت ولیّ امرالله را که وعده فرموده بودند به بغداد ارسال فرمایند بشرح ذیل ملاحظه نمودیم:

دمشق الشیخ عبدالرحمن هندی وکیل الحجاج خان البطح.

طرازالله سمندری سراج المبلّغین یتوجّه غدا مع قرینته یطرفکم بالقطار استقبلوهما مع عموم الاحباء جمعاً

شوقی ربّانی.

در جلسه محفل روحانی حاضر شدم و آن چه گفتمی بود عرض شد تا انشاءالله نوایای الهی را دنبال کنند و موقّیّت های شایان حاصل نمایند.

پس از اختتام جلسه محفل روحانی عده ای از احباء برای دیدن آمدند. چهارنفر از نسوان از افرادی بودند که بعضی در بیت مبارک مدّتی در محضر حضرت ورقه علیا مشغول خدمت بوده اند و به زبان فارسی صحبت می کردند. حاجی جعفر همدانی نیز در آن ایام در شام بود و برای ملاقات ما آمد.

شام از نقاط تاریخی شرق است. سلطان عبدالحمید بازار و مسجد بزرگی که از مساجد معظم و باشکوه تاریخی است در این شهر بنا کرده است. به اتفاق دوستان به دیدن ابنیه تاریخی رفتیم. بعد از مراجعت، رفت و آمد احباً ادامه داشت از جمله با نوه جناب مشکین قلم و خانواده اش ملاقات شد. به تدریج عده ای جمع شدند و محفل ملاقاتی تشکیل گردید.

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که او را یار نیست

نظر به موقعیت جامعه، در باره تشکیلات و وظائف آنها در برابر حفظ و صیانت افراد بخصوص جوانان و اطفال صحبت کردیم و اهمیت تربیت امری را به والدین گوشزد نمودیم زیرا اهم وظیفه اهل بهاء است هر نفسی فتور و قصور نماید گناهی است غیرمغفور. باید ابوین منتهای جدیت را در تربیت آنها بنمایند. تربیت در این آئین نازنین مقدم بر تعلیم است لهذا یکی از تشکیلات اهل بهاء لجنه تعلیم و تربیت است که وظیفه شان جمع آوری اطفال دختر و پسر و تربیت آنها به آداب دین و آئین است.

در همان جلسه لجنه تربیت و تعلیم تشکیل شد و قرار تأسیس کلاسهای درس اخلاق را گذاشتند. بسیار محفل پرثمر و اثری بود امیدوارم نتایج حسنه و فوائد کثیره حاصل نمایند. ۰۰

۲۹ دسامبر، امروز جناب شیخ آمدند و شرح مفصل از جناب محفوظ الحق در هندوستان و استقامت همسر ایشان طاهره خانم را بیان کردند که وقتی طاهره مؤمن شد قادیانی ها بر او شوریدند و منتهای عتاب و خطاب و زجر و زحمت را باو دادند تا بلکه منصرف شود. او منصرف نشد و گفت یک طاهره در ایران پیدا شد و خون خود را در عشق و محبت الهی ریخت این قدر اثرات عظیمه از او باقی ماند منهم منتهای آرزو و آمالم این است که خون من ریخته شود تا از قطرات آن هزاران هزار نفوس در ظل کلمه الهی مجتمع شوند و در خوان نعمت الهی بنشینند. همین استقامت و شجاعت سبب نجات او گردید.

چون برای ادامه سفر احتیاج به روادید بود به قنصلگری ایران مراجعه کردیم از قضا در آن اوقات پسر مرحوم صدراعظم ایران، قنصل ایران در شام بود. البته ملاقاتی با ایشان صورت نگرفت ولی تذکرها را نوشتند و مهر زدند و ما توسط یک شرکت اتوبوس رانی برای قنصلگری عراق فرستادیم.

همان روز جلسه‌ای با حضور ۵۰ نفر در منزل فخرالدین اصفهانی تشکیل شد و صحبت‌های مرا جناب وهبی افندی کسراوی، ترجمه می نمودند. بشارات داده شد و آنچه بر قلب القاء گردید بر لسان جاری شد و نوایای مبارک به سمع یاران رسید و بالاخص از استقامت احبای ایران و روحانیت و مقاومت آنان در مقابل بلایا و رزایا عرایض بسیار عرضه گشت

شب وقت خواب، به چند مثقال نان و کمی پنیر... اکتفا گردید.

روز ۳۰ دسامبر، اول وقت برای اطمینان از زمان حرکت، بلیط اتوبوس را تهیه کردیم و سپس برای زیارت مرقد مطهر یحیی بن زکریا به مسجد اموی رفتیم. پس از مراجعت به منزل، عده‌ای از دوستان آمدند. یکنفر از میهمانان که دیروز آخر مجلس سئوالاتی نموده و جواب شنیده بود امروز هم با حرارت شدید در تنقید، مذاکراتی به عنوان سؤال مطرح می نمود. هر قدر بعضی از دوستان سعی کردند ایشان را منصرف نمایند موفق نشدند. بنده موافقت کردم جواب ایشان را عرض کنم و از روی دستورات عملی و کتبی شמוש حقیقت و مطالع وحی الهی، جواب عرضه گردید تا اینکه عاقبت قانع شد و رفت.

بعد جلسه محفل روحانی با حضور سه نفر از خانمها که بعنوان اعضاء لجنة تعلیم و تربیت انتخاب شده بودند تشکیل شد. قبلاً در این شهر هیچگونه اقداماتی برای اطفال و جوانان انجام نمی دادند در این جلسه باز یک رشته تذکرات لازمه داده شد و ترتیب لجنة و انتخاب منشی و ناظم آن داده شد و حتی روز تشکیل مقرر و معین گردید لکن روز تشکیل کلاس درس اطفال معوق ماند چه که روزهای تعطیل افراد احباً متفاوت بود!

یاران شرق با نحوه تأسیس تشکیلات امری و کار در تشکیلات و موسسات آن آشنا نبودند و برای انجام و برپائی هر تشکیل: اولاً احتیاج به طرح و نمونه‌ای داشتند تا در مراحل اولیه

اقداماتشان از آن طریق پیروی و استفاده کنند و به همین جهت حضرت ولی امرالله احبّای شرق را تشویق می کردند تا تأسّی به دوستان غرب نمایند و طرق کار در تشکیلات و نظامات مربوطه را از آنان فراگیرند.

ثانیاً آماده نمودن اذهان یاران برای شروع اقدامات لازم بود و میبایست از طریق تشویق و تعلیم هردو، صورت گیرد و در این سبیل صبر و شکیبائی و مداومت و استقامت بسیار لازم بود تا تدریجاً عموم احبّاب با وظایف اجتماعی و تشکیلاتی خویش آشنا شوند و به اهمّیت آن پی برند و اساس متین ستونهای را بنیان نهند که قرار بود اعمده عظیم آینده که در رأس آن بیت العدل اعظم قرار داشت بر آن ستونها استوار گردد.

جناب طراز مینویسند:

بعد درباره اهمّیت محفل مقدّس روحانی و وظائف مقدّسه آنان و اتّباع اوامر و احکام که باید بوسیله آنها اجرا شود شرحی داده شد و تذکر دادم اگر خود عامل نباشند، کلمه تأثیر نخواهد داشت. چند آیه از کتاب مستطاب اقدس را راجع به اعضای "محفل روحانی" که در آینده "بیت العدل خصوصی" بلاد هستند تلاوت نموده و در اطراف آنها صحبت کردم و لوح "شام" که از حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه عطا شده بود و من آنرا از جناب شیخ عبدالرحمن گرفته و سواد نموده بودم در این محفل تلاوت کردم ۱۱ امیدوارم تأثیرات خوب بدهد ۱۱

۱. معلّمه بسیار در زحمت بود پاها ورم کرده و حرکت و راه پیمائی بسیار مشکل شده بود. ولی دوره اقامت ما در شام بسر رسیده و روز ۳۱ دسامبر در معیت چند نفر از دوستان به ایستگاه اتوبوس آمدیم و این شهر را ترک گفتیم. قبل از حرکت، در عریضه ای مختصر به حضور حضرت ولی امرالله شرح ورود و ملاقات احبّای شام را تلقاء وجه عرض نموده و به جناب شیخ سپردم که ارسال دارند.

ورود به عراق

مسافرت آسانی نبود در بدو حرکت طبق رسوم در دروازه شهر تذکرها و اسبابها را بازرسی کردند هوا بسیار سرد بود و مراسم بازرسی طولانی شد و مدّتی معطل شدیم. با

وضعی که معلّمه داشت به ایشان خیلی سخت میگذشت. تمام شب در راه بودیم و سحر به رُمادی رسیدیم. دوباره اشیاء ما را پائین آورده و در گمرک معاینه کردند. این بار به جوهر انسانیت و صداقت با تمام مسافری رفتار نمودند بقدر خردلی تعدی از آنها دیده نشد. مبالغ تعیین شده را بابت حمل اسباب و نوشتن اوراق گمرکی پرداختیم و اتومبیل بسوی عراق حرکت کرد. تقریباً ساعت ده صبح به عراق وارد شدیم و به حظیره القدس رفتیم ابتدا دوستان تصمیم داشتند ما را برای اقامت چندروزه به هتل ببرند ولی تذکر داده شد که حسب الامر مبارک باید در حظیره القدس مسکن و مأوی نمائیم. دوستان فقط محض اطاعت امر مولای محبوب قبول نمودند زیرا هیچگاه به مسافری اجازه اقامت در حظیره القدس داده نمی شد.

ورود ما به عراق مصادف با روز اول ژانویه ۱۹۴۱ مطابق با ۱۱ دیمه ۱۳۱۹ و تعطیل عمومی بود. سرور و طرب روحانی ما نیز با دیدار و مصاحبت یاران فراهم گردید و جنابان سلمان دلومی، داود صالح طویق، عزیز صبور، حسن صفا، سلیم جوشری و داود عینی، الی ظهر تشریف داشتند و صحبت کردیم.

وقت اقامت کوتاه بود و مأموریت فراوان و جدی، لذا جلسه محفل روحانی را تشکیل دادند. یک دوره بیانات عنایت آمیز و الطاف رحمانیه و مواهب سبحانیه و عطوفات ربّانیه نسبت به احبّای عراق بالاخص محفل روحانی ابلاغ شد و بشارات امریه و آنچه از فم اطهر بنحو کمال استماع شده بود به اختصار به حضار ابلاغ گشت و لوح مبارک در ذکر اماء الرحمن و بیت العدل و ملحقات آن تلاوت گردید.

تلگراف مبارک که دستور ورود بنده شرمنده را فرموده بودند در جلسه خوانده شد و ترجمه نمودند. در ضمن آن متذکر داشته اند: حرکت به توابعه توابع با وضع حالیه ممکن نه.

بدین ترتیب از یک جهت سفرهای ما به نواحی عراق محدود گردید و از جهت دیگر چون وقت ورودمان به عراق کسی به ایستگاه اتوبوس نیامده بود تا ما را شناسائی کند در تذکره قید نمودند حقّ توقف در عراق را نداریم ولی ورم پاهای معلّمه و صدمات سفر و سرما

باعث گردید طیب برای معاینه ایشان آمد و بواسطه تشخیص طیب، اجازه یک هفته اقامت دریافت گردید تا در وضع طرازیه خانم بهبودی حاصل گردد.

ابتداء محفل روحانی برنامه چند روز توقف را معین نمودند و چون روز اول ورود اطلاع داده بودند که از ایران تلگرافاً وقت ورود ما را خواسته اند، قرار شد دوستان عراق وقت عزیمت را به محفل روحانی ایران اطلاع دهند.

امروز ۲ ژانویه به دیدن حاجی محمود قصاب چی رفتم ایشان در سنین هشتادسالگی و در منتهای روحانیت و نورانیت بودند از صحت و سلامت مولای توانا احوالپرسی کردند بنده هم پیام و عنایات مخصوصه طلعت ربّ الانام را به آن بنده مقبول مشمول الطاف رساندم که فرمودند همیشه خدمات برجسته پسندیده ایشان چه در ارض مقصود و چه در عراق منظور نظر و حاضر در محضر بوده و هست. هرگز فراموش نشود. و یک دور از بشارات و اخبارات روحانی برای ایشان حکایت نمودم و یک مناجات عربی لاجل ایشان تلاوت کردم.

بعد از ظهر مجلس اماءالرحمن منعقد گردید. طرازیه خانم مجلس را اداره نمودند. طرازیه خانم نیز در تشرّف بحضور حضرت ولیّ امرالله مأمور خدمت و ملاقات با نسوان گردیده بودند و با وجود کسالت شدید و حادثه حزن انگیز صعود خواهر نهایت جدیت در انجام تعهدات محوله مبذول می داشتند.

مجلس نسوان ادامه داشت بنده نیز در جلسه حاضر شدم. یک دوره بشارات و اشارات و بیانات مبارکه برای آنها صحبت کردم و بهیبه خانم مذکور به عربی ترجمه نمودند. آنچه در باره اماء موقنات استماع شده بود آنقدر که در خاطر مانده بود عرض شد و لوح امریک که در خصوص اماءالرحمن است و به بنده عنایت فرموده بودند تلاوت گشت بسیار سبب سرور حضار و مسرت سرشار شد.

سپس مجلس رجال تشکیل شد و تا ساعت ۹ و ربع امتداد داشت. یک دور عنایات مبارک را در حقّ احبّای عراق به انضمام پاکت مبارک و بشاراتی که از فم اطهر استماع شده بود و آنچه لازمه قیام و اقدام اهل بهاء برای خدمت بود و در تقدیس و تنزیه و

استقامت و مقاومت و دفاع از امرالله فرموده بودند تماماً صحبت شد و مطالب را فقره بفقره جناب منیرافندی وکیل کاملاً ترجمه فرمودند و مسرت کامل بحضار بخشیدند. قریب پنجاه نفر رجال حاضر بودند. در باره اماء الرحمن هم در این مجلس صحبت شد.

زیارت بیت بغداد

در خداگم شو وصال اینست و بس

گمشدن گم کن کمال اینست و بس

جمعه ۳ ژانویه همراه جناب آقا عزیز صبور که از طرف محفل روحانی مأمور بودند مرا به محلّ باغ رضوان (نجیب پاشا) بردند

محلّ چادر و خیمه مبارک تقریباً نزدیک به شطّ قرار دارد و نام آن شاطی المجیدیّه است و قسمت ورودی از طرف شهر به باب معظم معروف است و روبروی درب بیت بغداد، یک حسینیه ساخته شده است. بیت را طواف کرده و از دور زیارت نمودم. ورود به بیت ممکن و جائز نبود. دعا و مناجات به درگاه قاضی الحاجات نمودم و طلب رخا برای کلّ دوستان استدعا کردم زیرا موهبت زیارت این بیت بسیار نادر نصیب یاران میگردد.

بعد از ظهر نوبت ملاقات و انعقاد جلسه دیگری بود بیش از شش نفر متحرّیان حقیقت نیز حاضر شدند. محفل تا ساعت ۹ و نیم شب ادامه داشت.

صحبت من در باره وحدت انبیاء و وحدت عالم انسانی و لزوم تعالیم الهی بجهت تعالی و ترقی نفوس انسانی در جهان فانی و ملکوت الهی و شدت ضرورت و بروز و ظهور امراض عدیده در بین خلایق و وجوب ظهور و اشراق حکیم علی الاطلاق در آفاق، و معالجه و رفع و دفع اسقام بقوت و قدرت الهیه و اثبات علل متنوعه بین ملل کثیره، احتیاج بشر در این قرن و عصر بوجود مقدّس مالک قدر و قوه غالبه قاهره محیطه الهیه الطیب الحاذق و بعد اثبات وجود حضرت بهاء الله جلّ ذکره و ثنائیه بدلائل قاطعه و براهین واضحه بود. منیرافندی وکیل، زحمت ترجمه را به عهده داشتند. در دنباله صحبت مطالبی راجع به اثبات وحدت عالم انسانی و لزوم مربی آسمانی و کافی نبودن قوانین بشری و اثبات آن با حوادث مهیبه و وقایع عظیمه در بین ملوک و مملوک در جمیع طبقات ارض و مآلاً نمودن

نمونه از اقدامات یک قرن و نتایج عظیمه آن و ظهور و بروز و طلوع اخلاق حمیده و صفات مرضیه و محبت عمومیّه بین ملل مختلفه متضاده به عرض حضار رسید.

سخنرانی مفصلی بود. روز بعد برای اخذ اجازه توقف مدتی که قرار بود در عراق بمانیم به اداره مربوطه مراجعه کردیم. جمعیت زیادی در آنجا بود معلوم شد بابت صدور و اجازه اقامت نیز باید مبالغی وجه نقد پرداخت شود.

از افرادی که آن روز برای ملاقات آمدند جناب سلیم جوری بود. ایشان همشیره خود را همراه آورده بود. او یک طفل ۲۰ ماهه داشت با وجودی که پدر بچه رئیس کنیسه یهود بود ولی سلیم جوری به او اللهابهی آموخته بود طفل با لحن ملیحی آنرا تلفظ می کرد. از او پرسیدم توجه هستی طفل گفت بهائی.

بوسیله ترجمه آقاعزیز صبور مدتی با آن خانم و یک شخص دیگر صحبت شد.

احباء از موقعیت پیش آمده یعنی توقف جناب طراز در عراق حداکثر استفاده نمودند و پس از عزیمت گروه فوق بلافاصله چند نفر از یاران تازه تصدیق آمدند و سوالات بسیاری درباره وقوف انبیاء به مقام خود قبل از اظهار امر علنی، و موقعیت نزول کتاب ایقان مطرح کردند که قریب سه ساعت گفتگو ادامه یافت. بلافاصله پس از عزیمت آنان، جلسه محفل روحانی منعقد شد و ایشان را به جلسه محفل روحانی دعوت کردند. جناب طراز در موضوع عقد و نکاح بهائی، الواح در خصوص نسوان و تحدید زوجات و بعضی مسائل لازم و مورد تقاضای جامعه عراق تذکراتی دادند و عریضه ملکه رومانی را برای سوادبرداری به منشی محفل تقدیم کردند.

در دوره حضرت ولی امرالله امر اکید صادر فرمودند که مردان فقط می توانند یک زوجه داشته باشند. تشکیلات موظف شدند همه یاران و بالاخص معدودی از آنان را که تا بعد از دوره حضرت عبدالبهاء نیز بیش از یک همسر اختیار نموده بودند تدریجاً با مفهوم اصل عدالت مورد نظر که در قانون ازدواج بهائی وجود دارد آشنا ساخته و افکار را برای اجرای این دستور آماده سازند. بدین جهت محافل روحانی احتیاج به آثار و الواح و تبیینات کثیره داشتند تا در حوزه فعالیت و تعهدات خود اقدامات لازم را مجری و معمول دارند.



در یادداشتها مرقوم گردیده است امروز ۵ ژانویه، صبح برای گرفتن تذکره مراجعه کردم معلوم شد اجازه توقّف یک ماهه داده اند. بعد از ظهر بهیّه خانم کردی با عده ای از شاگردان عالی کلاس دروس امری آمدند. طرازیه خانم آنان را تشویق به تحصیل و ترقی در شئون روحانی و علمی نمودند و بنده از جوانان قهرمان امر جناب بدیع و جناب روح الله صحبت کردم که چگونه سبب ایمان و ایقان و توجّه نفوس بزرگ نسبت به امرالله شدند، شرق و غرب را به هیجان آوردند. انتظار حضرت ولی امرالله ارواحنا لّوحدته الفداء این است که دختران ایران و مشرق زمین قیامی عاشقانه نمایند و از اماءرحمان در امریک عقب نمانند و بر رجال تقدّم جویند و بذر آرزو و آمال متقدّمین و متقدّمات را سقایه نمایند. میوه درخت در باغ و بوستان، سبب سرور صاحب بوستان و باغبان است. در موضوع جوانی و انقطاع در این سنّ شرحی عرض کردم که خود من یکی از اشخاصی هستم که دم مطهر حضرت روح الله مرا از دنیا و شئون آن منقطع و منسلخ نمود و برای خدمت و بندگی آماده و حاضر کرد. باری یک لوح امریک که در ذکر اماءالرحمان است برای حضرات تلاوت نمودم و بعد قصّه آقاموسی نقی اف در بادکوبه حکایت و روایت گردید که خودش اعظم پند و اعظم نصایح است.

حدود سی سال قبل یعنی در سال ۱۳۲۸ هجری در کور میثاق با جناب دکتر نورالله افندی مشرف بودیم در این سفر یکبار دیگر موفق به ملاقات ایشان شدیم. مقداری از بیانات حضرت عبدالبهاء را یادداشت نموده بودند آوردند و تلاوت کردیم و بیاد ایام گذشته، خاطرات خوش پیشین را مرور نمودیم.

۶ ژانویه ۱۹۴۱ به دکان سلمانی یک نفر بهائی رفتیم. وی تعارفات بسیار نمود و بجای مزد کاری که انجام داده بود روی مرا بوسید هرچه سعی کردم مبلغی را هم بابت زحمتی که کشیده بود قبول کند حاضر نشد!

وظیفه ما در این سفر علاوه بر دیدار یاران ملاقات با محافل روحانی هم بود ولی عیسی خان بنانی که خود ایشان عضو محفل روحانی بودند به بنده تذکر دادند برای ملاقات با محفل باید وقت تعیین شود لذا ما به دیدار احباء ادامه دادیم به منزل آقا

عبدالهادی دمرچی رفتیم و در حظیرةالقدس با جناب عزیز صبور، سلمان جوری و جلیل شیرین و داود کوچک و صامح طویق محفل کوچکی آراستیم و به مباحثی پرداختیم. نامه جناب مظفر برجیس را برای آنان خواندم و در مسرت یکدیگر شریک و سهمیم شدیم.

۷ ژانویه بار دیگر به اتفاق نورالدین و کامل عباس پس از تسوید و مقابله الواح حضرت عبدالبهاء به دیدار عبدالهادی دمرچی رفتیم ایشان گرفتار و مبتلا به امورات مادی بودند ولی محب بودند و باغ بزرگ نخلستان و مرکبات داشتند لوح عنایتی مبارک درباره نهی اکید از دخالت در امور سیاسیّه را تلاوت کردم و آنچه تذکرات لازم و فرض دینی ما بود به جناب میزبان با کمال روح و ریحان عرض نمودم که دیگر نزد خدا و خود مسئول نباشم. ایشان اظهار تشکر نمودند. بعد به جناب کامل عباس منشی محفل گفته بودند که مایلند یک مجلس تنها با بنده ملاقات کنند.

اقامت در حظیرةالقدس سبب شد که دوستان مرتب به دیدار ما بیایند و ترتیب محافل و جلسات هم راحت تر گردید. ولی از جهتی ترتیب و تهیه غذا برای ما آسان نبود و اغلب روزها نسوان عزیز غذای جسم را با محبت قلبی خود تهیه می نمودند و از راه های دور برای ما می فرستادند و فرصتی فراهم می آوردند تا مجلس ضیافت با سایر دوستان حاضر برپا کنیم و به مصاحبت با هم مشغول شویم.

امشب یاران محفلی آراستند. متجاوز از شصت و پنج نفر رجال بودند. جناب آقامیرزامنیر وکیل نیز آمدند. بعد از تلاوت لوح حکمت و مناجات، شروع بصحبت نمودم و مترجم محترم در غایت فصاحت ترجمه کردند مذاکرات بشارات ارض اقدس، و دیکته هیکل اطهر به عموم و رضایت و رعایت در حق احبای عراق عشاق نیر آفاق، و رضایت از احبای امریک بواسطه فعالیت و اجرای اوامر مبارک بتمام قوت و قدرت و همت و غیرت، و امر به اقتدا و تاسی به آن نفوس مبارکه و نیز شرحی در الفت و محبت و اتحاد و مضرات نفاق و اختلاف عرض شد و بعضی فقرات از الواح و تبیین فقرات لوح حکمت قل یا قوم دعوات الرزائل و خذوالفضائل به سمع آنان رسید و بعد در تأثیرات اطاعت و مضرات خود رأیی و متابعت هواهای نفسانی، دو آیه از اول کتاب اقدس را راجع به عرفان و عمل

خواندم و آخر شرحی در تأکید تلاوت الواح مهمه جمال مبارک از قبیل الواح ملوک و غیره و عظمت ظهور اعظم و نبأ عظیم عرض کردم و چند آیه از لوح فارسی یوم یومی است که جمیع نبیین و مرسلین از جانب رب العالمین کل را بآن بشارت داده اند، تلاوت شد و مجلس الی ساعت ۱۰ امتداد یافت. حضرات قرار محفل مرکزی را بجهت فردا در ساعت پنج تعیین کردند.

چهارشنبه ۸ ژانویه با صرف لقمه الصبح، کارخانه وجود را برای بندگی رب الجنود مهیا و آماده ساختیم و بزبان حال تأییدات متتابعه شدیدة او را التجا و آرزو نمودیم. جناب آقانورالدین عباس آمدند و تا ظهر حکایت کردند که خطی از جناب اشراق خاوری از محرمه که خرمشهر نامیده شده است رسیده خط را خواندم و فوری به ایشان جواب نوشتم و تسلیم آقانورالدین کردم تا ارسال دارند. در نامه شرح لقا و ذکر ایشان در محضر محبوب امکان و اراده حق و تأکید به رفتن نفوس به احسا و عمان و بحرین و آن حدودات را ذکر کردم و نوشتم شما باید خود را آماده و حاضر از برای این سفر نمائید تا تصمیم محفل مقدس ملی و لجنه مربوطه معلوم شود آنوقت باید حرکت نمائید و بخدمت پردازید چه که ذکر شما و جناب علوی در محضر انور شد که شما دو نفر عربی می دانید و برای شما ممکن است به آن حدود بروید و بذکر کلمة الله را بپاشید و آن ارض را فتح فرمائید.

اوقات روز با دوستان گذشت دو جوان تازه تصدیق آمدند و سؤالات بسیاری داشتند و تا غروب ماندند. طبق قرار قبلی محفل مقدس مرکزی تشکیل شد بنده هم حاضر شدم راجع به کارهای محفل آنچه واجب بود مذاکره نمودند و رتق و فتق کردند و تصمیم گرفتند. من جمله در باره توبه نامه عبدالهادی دمرچی بود. خداوند عاقبت عموم را خیر فرماید. من جمله درباره فردی در موصل که به تضييع امرالله و فساد و خیانت مشغول بود مدتی است توبه نموده بود صحبت شد. بعد بنده از تشکیلات بغداد پرسیدم و راجع به اهمیت تشکیلات امری و این که افراد هر قدر فعال باشند میل مبارک این است که اداره امور امری منظم و مرتب باشد و توجه نفوس باید به هیئت باشد نه به افراد، و افراد باید متابعت محفل نمایند صحبت کردم و تذکر دادم. بنا بر روش محفل مقدس ملی امریک باید لجنه تعلیم و

تربیت و لجنة خیریه و غیره تأسیس شود ولو عدّه پنج نفر باشد اما باید بصورت لجنة باشد نه فرد، چه که تأیید وقتی شامل می شود که امور اداری امری مطابق رضای الهی و دستورات قائد آسمانی باشد. این مطلب را بقدر مقدور و ضعف و عجز خود تشریح و تبیین نمودم. بعد در موضوع ارسال مبلغ باحساء و عمّان و بحرین و آن حدود عرض شد که هیکل مبارک تأکیدات آکیده می فرمودند که احبّای ایران و عراق باید مبلغین را باین حدود ارسال دارند و بخدمت و تبلیغ پردازند و در موضوع هجرت شرحی عرض شد که فرمودند حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه در وصایای مبارک می فرمایند که بعد از من باید هجرت کنند و بخدمت پردازند و مانند حواریون حضرت مسیح نجات قدسیّه را انتشار دهند.

یکی از وظائف خطیر جناب طراز تشویق احبّاء به هجرت بود.

در توقیعی که در ۲۷ آگست ۱۹۴۴ یعنی چهارسال بعد از تشرف برای ایشان صادر گردید مرقوم است. فرمودند بنویس: "خدمات متمادیّه جلیله آن خادم جانفشان آستان حضرت ربّ البریه در این ایام پرانقلاب با وجود تتابع امتحان و افتتان و بلایا و رزایا شایان تقدیر و تمجید، فراموش نگردد و اجرش عندالله عظیم، استقامت نمایند و امر مهاجرت را بسیار اهمیّت دهند و یاران را لیلاً و نهراً تشویق نمایند تا نتایج کلّیه حاصل گردد زیرا امر مهاجرت در این ایام مغناطیس تأیید الهی است امید چنانست به فتوحات عظیمه موفق گردند. مطمئن و مسرور و امیدوار باشند..."

جناب طراز در ادامه شرح سفر مرقوم نموده اند که: ۹ ژانویه دو پاکت برای جناب میرزاهادی افنان و حسین افندی و جناب میثاقیه حاضر کردم. سه بعد از ظهر به منزل اسحق بنانی رفتیم اعضای محفل روحانی هم حاضر بودند مقداری از بیانات شفاهی حضرت ولیّ امرالله را خواندیم و در اطراف آن صحبت شد. فعلاً حظیره القدس عراق مسافرخانه ندارد امیدوارم زودتر اقدام کنند و بسازند.

چون قصد طواف بیت الله الاعظم بغداد را داشتیم به اتفاق ۵ نفر از احبّاء به آنجا رفتیم و طوافی نموده وقتی مقابل کوچه بیت رسیدیم پاهای من طوری بی حس شد که قادر به

حرکت نبودم. مظلومیّت جمال مبارک و اسارت پنجاه ساله ایشان را به یاد آوردم و حال بیت منسوب به ایشان نیز باید اسیر و گرفتار اعدای او باشد.

البته این طواف و زیارت ما هنگام اسارت بیت بود. در آینده روزی خواهد رسید که از اقصی البلاد و ممالک عالم با شور و وله و جزع و فزع و رقت عظیم بیایند با آزادی کامل زیارت کنند. در هر حال به حظیرة القدس مراجعت کردیم روز و شب بسیار خوشی بود و گذشت. جناب داود طویق عنوان فرمودند که امر مبارک شد من فارسی بیاموزم چهار سال غفلت کردم بعد منتقل شدم و حاضر شدم که باید بیاموزم در مدت چهار ماه ۲۰ جلد کتاب فارسی خواندم و اجازه تشرف خواستم و مشرف شدم. فرمودند هان فارسی تحصیل نمودی عرض کردم بلی قربان فرمودند این دلیل بر همت است ۱۰ ژانویه

امروز کلاس درس سرکار بهیّه خانم کردی بود ۲۱ نفر شاگردان ایشان آمدند از بنده و طرازیه خانم دعوت کردند در کلاس ایشان شرکت کنیم. به تشویق اطفال خردسال و قریب البلوغ پردازیم. وضع تدریس و تقریر و حرکات ایشان مرا منقلب ساخت در حقشان دعا کردم و حکایت کردم که چگونه میس مارتاروت در طهران برای ۳۰۰ نفر اطفال صحبت می کردند و نصیحت و اندرز می دادند.

پس از ختم کلاس معدودی از احباء آمدند و سؤالات در خصوص زوجات مبارک، مهریه بهائی در شهر و دهات، مقام الوهیت و عبودیت مظاهر ظهور مطرح نمودند و صحبت کردیم.

شب تعداد احباء حاضر به ۵۰ نفر رسید و عرایض در موارد بیشمار عرض شد از جمله این که امروز نیز عشاقی لازم است تا قدم بمیدان فدا گذارند و جان و مال و راحت و آسایش را در عشق دلبر معنوی و طلعت ربّانی انفاق کنند. یعنی اول از ارادات خود بگذرند و مجری اراده حق باشند تا انشاء الله کشتی امرالله بساحل رسد و اعلان وحدت عالم انسانی در اقطار جهان گردد و عزّت و عظمت و قدرت و اقتدار قلم اعلی بر جهان و جهانیان مکشوف شود و خضعت الاعناق و خشعت الاصوات و ... للحیّ القیوم تحقق یابد. هم چنین در زمینه و نتایج هجرت در سیل محبت الهی نکاتی تذکر داده شد.

ساعتی نگذشت که معلّمه اظهار ناراحتی شدید کردند بحدّی که ناله بلند نمودند تمام شب آنچه میسر بود انجام دادم ولی فایده نبخشید و این مظلومه یک ثانیه استراحت نمود. حال ایشان مرا مستأصل کرد و بی اختیار هر دو گریستیم.

نزدیک صبح که هوا قدری روشن شد از یک نفر از احبّای ساکن حظیرةالقدس خواستم برای طرازیّه خانم دکتر بیاورند. وی نیز توسط جناب داود اسحق عانی اقدام نمود و دکتر نورالله را خبر کردند. دکتر فوری آمد و پس از اطلاع از تشخیص دکتر آلمانی در ارض اقدس، اظهار داشت این درد ربطی به آن ندارد و مربوط به سنگ در طحال است. ایشان نسخه‌ای نوشتند ولی تمام داروخانه‌ها در آن ساعت صبح بسته بودند.

۱۱ ژانویه، دکتر نورالله با ملاحظه وضع ناراحت‌کننده طرازیه‌خانم، شخصاً نسخه را بردند تا تهیه کنند دو ساعت از روز گذشته بود داروها را آوردند. دکتر تصمیم داشت برای تسکین درد مرفین تزریق کنند اما بعلت اینکه طرازیه‌خانم ناراحتی قلبی دارند از تزریق خودداری کرد.

کم کم احباب به حظیرةالقدس آمدند و تا ساعت ۲ بعد از ظهر کمک‌های لازمه را مجری داشتند فرصت استراحت ابداً دست نداد. بعد جمعیتی از یاران آمدند که به یادگار این اوقات عکس دستجمعی بگیریم. بعد جوانان هریک عکس گرفتند و ما را مشغول کردند. دکتر نورالله دوباره برای عیادت آمدند و دستورات جدید دادند.

بعضی از نسوان من جمله بهیه‌خانم کردی به محض شنیدن احوال طرازیه‌خانم از مسافت دور برای دیدن ایشان آمدند. رفت و آمد دوستان تا دیر وقت ادامه یافت. در مدّت ۴۵ سال که از زندگانی مشترک ما می‌گذرد هرگز چنین شبی پیش نیامده بود. برآستی امتحان غریبی بود. امشب نیز مدّتی تا بعد از نیمه‌شب بیدار ماندم و از طرازیّه خانم مواظبت نمودم. خوشبختانه مداوای طبیب اثر کرد و حال ایشان رو به بهبود رفت و درد موقتاً تسکین یافت.

۱۲ ژانویه

ملاقات مفصّل با والد جناب سلیم نونو داشتیم هنوز برای ایشان قبول ازدواج فرزندانش با نژادهای دیگر مشکل و صعب بود می‌گفت.

هریک از جوانها در اروپا یا ایران از غیر جنس خود عیال گرفته دچار زحمت شده و مآلاً زندگی راحت نداشته‌است. بنده عرض کردم وحدت وجدان بسیار لازم است اگر وحدت وجدان باشد از هر نژادی باشد فرقی ندارد. در شریعت مقدّسه حضرت بهاءالله امر ازدواج اوّل برضایت طرفین است و بعد اذن ابوبین. اذن ابوبین بی‌اندازه بعد از رضایت طرفین اهمیت دارد. زیرا وقتی شش نفر متحد برای اجرای امری شدند آن امر علت پیدا نمی‌کند. سپس همراه جناب داود صالح طویق خدمت جناب حاجی محمود قصابچی که پیرمرد روحانی و نورانی است رفتیم تا ساعت یک نیم بعدازظهر آنجا بودیم. مقداری از الواح ایشان زیارت و تلاوت شد. ایشان با زیارت کتاب مستطاب اقدس منقلب و مؤمن شده‌اند. در خصوص بیت و تعمیرات آن و دستورات مبارک و حوادث و مخالفت‌ها و مغایرت‌ها و منافقین، شرحی حکایت نمودند. بنده روی و موی ایشان را بوسیده عرض کردم دفعه اوّل که خدمت شما آمدم حسب الامر مبارک و از طرف مبارک برای احوالپرسی بود و این بار از طرف همه احبّای الهی آمده‌ام. شما خدمت نمودید و به اقدامی منفرداً موفق گشتید که در تاریخ نبأ عظیم ذکرش الی الآباد محفوظ و مثبت و مغبوط ملوک و مملوک خواهد بود امید است در نفس عراق هم در عشق نیر آفاق یادگاری پایدار از خود برقرار سازید و آن اتمام و تکمیل حظیره القدس یعنی تأسیس مسافرخانه است.

از ایشان خداحافظی نموده به حظیره القدس مراجعت کردیم. عده‌ای در حظیره القدس حضور داشتند دکتر بغدادی و اخوی ایشان باز برای ما غذا آورده بودند. احبّاء در عراق کاملاً اسباب شرمساری ما را با محبّت‌های خود فراهم نمودند تمام اینها از اثر کلمه الهی و محبّت و عشق به دلبر آسمانی است والا ما چه لیاقتی داریم.

صبح دکتر نورالله بصرافت طبع برای معاینه طرازیه خانم آمدند. عصر عده‌ای از رجال و عده‌ای از اماء الرحمن برای عیادت طرازیه خانم از راهراه‌های دور آمده بودند و مهربانی خود را ظاهر و باهر نمودند سپس بهیه خانم کردی با شاگردانشان آمدند و عکاس آورده بودند. باتفاق دوشیزگان کلاس درس اخلاق ایشان، عکس برداشتیم و در اجتماع دختران آن کلاس لله آنچه به قلب القاء شد از روی بیانات مبارکه در زمینه اهمیت تربیت و

تقدّم تربیت بر تعلیم و دلایل آن را ذکر کردم و عرض شد سزاوار است از این سرزمین عباد و امائی در غایت ثبات و تمکین و منتهای انقطاع و انجذاب قیام بخدمت امر ربّ الانام نمایند و از خواهران غربی خود عقب نمانند. در اعزاز و احترام و قدردانی از سرکار بهیّه خانم کردی شرحی عرض شد که می دانید وراثت در این ظهور اعظم ۷ طبقه هستند و طبقه هفت معلّم است. این حکم برای این نیست که معلّم از متعلّم ارث ببرد بل برای این است که مقام مربّی و معلّم را بمن علی الارض تفهیم فرمایند. شماها باید قدر ایشان را بدانید و عملاً بشکرانه پردازید.

طرازیه خانم باز امشب ناراحت شدند با اینکه داروهای تجویز شده را مصرف کردند ولی تا صبح از درد فریاد زدند و گاهی از شدت درد گریستند. من هم ابدأ راحت نکردم گاهی نالیدم، گاهی راه رفتم، گاهی متمسک به مناجات و آیات و لوح احمد شده و بصوت بلند تلاوت کردم و ناچار نیمه شب دوباره حضراتی که در حظیرة القدس زندگی می کردند بیدار نموده و چون حظیرة القدس تلفن نداشت از آنها خواستم از منزل همسایگان وضع معلّمه را بواسطه داود افندی به اطلاع دکتر معالج برسانند. ولی هرچه تلفن کردیم نتوانستیم با ایشان تماس بگیریم و معلّمه تا صبح در ناراحتی شدید بسر بردند.

صبح ۱۳ ژانویه دکتر نورالله و منشی محفل روحانی که از احوال طرازیه خانم مطلع گردیده بود به عیادت آمدند. امروز خود من هم قادر به حرکت نبودم علاوه بر خستگی و بیخوابی، دچار دردهای استخوان گردیدم. بدین ترتیب کار و زحمت دوستان بیشتر شد و مجبور شدند از هر دو نفر ما پذیرائی کنند تا اینکه عصر بهتر ترتیب از بستر بلند شدم.

عصر همان روز تلگراف مبارک رسید

محفل روحانی عراق ادیب بغدادی صندوق پست ۵ بغداد.

از سمندری استفسار کنید آیا فتوگراف عریضه احترام ملکه رومانیا به احبّای شام ارائه شده تلگرافاً جواب دهید... شوقی ربّانی

وقتی تلگراف را به من ارائه دادند جز ذات مقدّس و مبارکش نفسی واقف نیست که چه حالی دست داد.



از نسیان و غفلت خود سراپا مرتعش و مضطرب شدم و جواب تلگرافی از طرف این عبد  
عرض شد:

افسوس می‌خورند از قصور عدم ارائه، قرینشان مریض تمنای دعا.

این تلگراف را توسط جناب ادیب رضی بغدادی مخابره کردیم. اندکی بعد اعضای  
محفل روحانی و جمع دیگر به عیادت ما آمدند. آن شب تا صبح نتوانستم بخوابم و سحر  
با سردرد شدیدی که عارض گردیده بود عریضهٔ اعتذار از غفلت و نسیان خود تلقاء وجه  
حضرت مولای توانا یکتا ولیّ امرالله ارواحنا فداه معروض داشتم و در اولین فرصت روز آن  
را به پست رساندم و برای حرکت از بغداد و تهیهٔ بلیط مسافرت اقدام کردیم و از آنجا یک  
سر به حوالی بیت مبارک رفتیم و برای تسلیّ خاطر خود و شفاعت حقّ منیع از یکتا  
ولیّ امرش، با حالت انکسار به طواف بیت‌الله پرداختیم.

اکنون وقت حرکت ما مشخص و معلوم گردیده بود. قرار شد فرداشب مجلس عمومی برای  
خداحافظی تشکیل شود.

جناب کامل افندی ترجمهٔ عریضهٔ خاضعانهٔ ملکهٔ رومانیا را که توسط ادیب افندی انجام  
شده بود آوردند و اصلاحاتی که لازم داشت صورت گرفت. بلافاصله عده‌ای از نسوان برای  
ملاقات آمدند و تا شب برنامه‌ها ادامه یافت.

۱۵ ژانویه. آخرین روز توقّف ما در بغداد بود برای بار سوم برای طواف بیت‌الله اعظم رفتیم.  
شب محفلی پرحرارت و مهرتشکیل شد. جمعی از نسوان و عده‌ای از رجال آمدند و بنده  
عرایض مفصّل عرض کردم. ترجمهٔ عریضهٔ ملکهٔ رومانیا قرائت شد و دوستان بر جوهر  
خلوص و خضوع و سجود و تعلق خاطر روحی ایشان مطلع و واقف گشتند و از نزدیک عین  
عریضهٔ انگلیسی ملکه را مشاهده و معاینه نمودند که چگونه با خضوع و خشوع تلقاء وجه  
مظهر الهی تقدیم نموده است. در این جلسه مباحث متنوّع دیگر مطرح گردید. گرچه این  
محفل خداحافظی بود و ایّام دیدار به سرعت سپری شده بود ولی زیارت یاران در همان  
دوران کوتاه توقف بارقهٔ امید در دل ما افروخت. و بظاهر ظاهر نفوذ تربیت روحانی امر

اعظم را ملاحظه و درک نمودیم و ممنون و شاکر گشتیم و یک یک احباء را در آغوش گرفتیم و به امید دیدار بعد خدا حافظی کردیم.

بازگشت از عراق به ایران

صبح پنجشنبه ۱۶ ژانویه مطابق با ۲۶ دیماه ۱۳۱۹ شمسی به اتفاق چند نفر از یاران به ایستگاه ترن رفتیم بلیط سفر در قسمت درجه ۳ ترن بود خوشبختانه عصر بدون هیچ‌گونه حادثه وارد خانقین شدیم. اولین اقدام مراجعه به اداره شهربانی محلّ برای نشان دادن تذکرها بود.

پس از آن سلطان غیب وسائل حرکت ما را آماده کرد و بدون تأخیر با یک وسیله که بطرف ایران می رفت تا منظریّه آمدیم. گمرک آنجا زیاد سخت‌گیر نبود ولی وقتی به خسروی رسیدیم مأمورین گمرک چند عدد از اشیاء معلّمه را به اضافه یک عکس کوچک حضرت ولیّ امرالله و یک جلد جزوه مرحمتی آقا شیخ علی اصغر قزوینی حاوی ادعیّه و مرثیه در ذکر حضرت ورقه مبارکه علیا و مقداری لغات عربی به خطّ خود معلّمه و سواد یک عریضه به حضور مبارک در حیفا را بردند و نگاهداشتند. من و معلّمه برای ترخیص اشیاء نامبرده، مفصل با مأمورین صحبت کردیم تا بالاخره آنها را مرخص نمودند و به ایشان برگرداندند. سفر ادامه یافت و به قصر شیرین وارد شدیم. مدت توقف اتومبیل به اندازه‌ای نبود که برای استراحت به هتل یا منزل دوستان برویم به ترتیب بود با وجود سردی هوا و بیماری طرازیه خانم تا صبح در گاراژ بیتوته کردیم.

در حقیقت توقّف در شهرهای بین راه مهلت و فرصت مناسبی برای دیدن یاران بود و در ادامه سفر این موقعیت مکرّر بدست آمد.

کرمانشاه

بعد از توقّف در قصر شیرین به سوی کرمانشاه حرکت کردیم. در این شهر هم مثل سایر شهرهای ایران درب منازل احباء به روی مسافرین باز بود. پس از ورود به شهر یکسره به منزل جناب ابوالحسن معاون زاده و خانم رفتیم. خبر ورود ما به سرعت در بین احباء انتشار یافت. هنگام عصر جناب خاضع (ایادی امرالله) سرگرد سهای و حضرات فروزان، دکتر میرمؤید و

خانواده و عده‌ای از یاران برای ملاقات آمدند و معلوم شد همان شب قرار است جلسه‌ای تشکیل شود دیگر مجال استراحت نبود ساعت ۷ شب به‌مراه دکتر صالحی و جناب اعلی به منزل جناب رضوانی رفتیم.

احباء در همان مدت کوتاه که از ورود ما می‌گذشت مجلسی عالی با حضور پنجاه نفر ترتیب داده بودند. از بشارت و الواحی که به‌مراه داشتیم به حدّ مقدور ارائه شد و یاران مستفیض گردیدند اما:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای

لذا مقرر شد جلسات متعدّد تشکیل شود تا همه احباء بتوانند تمام ابلاغات و بشارت واصله را استماع نمایند.

طرازیه خانم در این جلسه شرکت نکردند ولی در منزل عده‌ای برای ملاقات ایشان آمده بودند و طرازیه خانم وظیفه ابلاغ پیامهای ارض اقدس را بنحو احسن عهده‌دار گردیدند.

۱۸ ژانویه. جنابان دکتر حبیب الله مؤید و خانم و دکتر معین و خانم و عبدالصمد صمدانی و سرهنگ خاضع (ایادی امرالله) تشریف آوردند. عریضه ملکه رومانیا به ایشان ارائه گردید تا برای جلسه‌ای که شب تشکیل می‌شد ترجمه نمایند. در مجلس شب، بیش از ۶۰ نفر حاضر بودند که سی نفر از آنان در جلسه شب قبل حضور نداشتند. دکتر مؤید ترجمه عریضه ملکه رومانیا را حاضر کرده بودند و خواندند و در اطراف آن صحبت شد. این عریضه برای مشاهده یاران دست بدست می‌گشت. دو لوح از الواحی که به‌مراه داشتم به جنابان محمودی و محبوبی دادم تا در جلسه تلاوت کنند که یکی از آن دو، لوح معروف به لوح کرمل بود.

روز ژانویه ۱۹، حال مزاجی طرازیه خانم تغییر کرده بود و ایجاب می‌نمود بار دیگر مورد معاینه پزشکی قرار گیرند لذا ایشان را به منزل دکتر همایون بردیم. عده‌ای از احباء آنجا

جمع بودند و موفق شدیم به دیدار سایر دوستان جنابان مینوئی و هوشیدری و امیرنژاد و خانم و کاشفی نائل گردیم. در این ملاقات مباحثی مطرح شد. معاشرت و مؤانست بعضی یاران با منافقین و افرادی که از ماهیت وجودی نظم بدیع الهی بی خبر بوده و یا به علل خودساخته علم مخالفت و تنقید بلند نموده بودند باعث گردیده بود که مستقیم و یا غیرمستقیم سؤالات و نظریاتی را مطرح نمایند. جناب طراز حسب الوظیفه در جواب این سؤالات و نظریات بدواً شمائی از دوران بعد از صعود جمالقدم، و دوره اولیه تعالی و سیر تکامل فجر میثاق را توجیه نموده و راجع به خصومت ناهنجار ناقضین عهد جمال کبریا توضیح دادند که اساس نظم متین و رزین الهی در اثر معاندت های اطرافیان متزلزل نگردید و از جریان بسط و گسترش و انتشار باز نماند و حال نیز این نظم که در حصن حصین و صایای حضرت عبدالبهاء تحت قیادت و سرپرستی ولایت امرالله قرار گرفته است روز به روز قوای مکنونه اش را ظاهر و آشکار خواهد ساخت " نظمی که کافل ظهور وحدت اصلیه در هیأت اجتماعیه و وصول عالم به درجه بلوغ و رافع صلح است و جامعه را از انشقاق اهل نفاق مبری ساخته و وحدت و یکپارچگی آن را تضمین می نماید.

در خاطرات جناب طراز آمده است:

هنگام شب جلسه دیگری تشکیل گردید. طرازیه خانم باتفاق نسوان حاضر در آن مجمع، به منزل سیدباقرخان تدین رفتند و بنده در محفل عمومی یاران شرکت کردم و پیام و بشارات ارض اقدس به استحضار آنان رسیده و خصوصاً در باره تأسیسات نظم بدیع جامعه امر و مشروعات در اعتبار مقدسه صحبت نمودم و تغییرات کلی که در اوضاع ارض اقدس به دست توانای مولای حنون انجام گرفته است کاملاً توجیه کردم. سپس لوح مبارک در موضوع ازدواج و تحدید زوجات تلاوت گردید. مجلس با شکوهی بود و یک نفر از متحرّیان حقیقت که در تابستان گذشته با من ملاقات کرده بود نیز در این محفل شرکت داشت. ضمن زیارت الواح یک لوح از حضرت بهاءالله در خصوص زبان و خطّ که در این

سفر عنایت شد تلاوت گردید و احباً دانستند افضلیت با زبان عربی است و تحصیل آن برای یاران لازم است.

برنامه ۲۰ ژانویه از صبح آغاز شد. جناب خاضع به ملاقات آمدند و به منزل جناب فروزان رفتیم. عریضه ملکه رومانی را برای ترجمه به همراه بردم و به پسر جناب فروزان دادم. غروب در منزل جناب امیرنژاد، محفل روحانی تشکیل شد و بنده در جلسه محفل حاضر شده و صحبت کردم و پیام‌های مخصوص را ارائه دادم.

برنامه های تنظیمی و متفرقه از اوایل صبح تا شب ادامه داشت. بعض دوستان مایل بودند ملاقات خصوصی با جناب طراز داشته باشند بدین خاطر ایشان قسمتی از اوقات خود را به این‌گونه نشست‌ها و مذاکرات خصوصی اختصاص میدادند و اگر موضوع مهمی در میان بود به مشورت جدی می‌پرداختند. طراز الهی هم چنانکه مکرر در یادداشت‌هایشان ملاحظه میشود امر مشورت را بسیار مهم می‌شمردند. از دوران کودکی شاهد بودند که پدر ارجمند در کلیه امور با محفل روحانی و یا با افراد خبیر دور و نزدیک به مشورت می‌پرداختند.

ایشان خصوصاً در طول سفر بازگشت از ارض اقدس، مکرر با دوستان به مشورت نشستند. دوستانی که طراز الهی را از دوران قدیم می‌شناختند بیش از دیگران مشتاق مشاوره بودند. از علل و جنبه‌های مثبت که اطمینان و اعتماد متقاضیان را جلب می‌کرد صراحت لهجه و حسن نیت و محبت قلبی و احاطه طراز الهی به آثار امری و استنباط دقیق از آن بود

شمائی از قضایا و مشاکل و رویدادهای جوامع بهائی از خلال شرح ملاقاتهای جناب طراز در اسفار اخیر ایشان، مشخص گردیده است. چنان که در تعقیب خاطراتشان مینویسند:

روز ۳ شهرالسلطان ۹۷ بدیع ۳۰ دیماه ۱۳۱۹ و ۲۱ ژانویه ۱۹۴۱ است. بعضی ملاقات‌های خصوصی ممکن گردید در یکی از نشست‌ها و گردهم‌آئی‌های آن روز عرض کردم سفر گذشته که به کرمانشاه آمدم ابداً رایحه بی‌مهری بین نفوس نبود ولی این بار محسوس است و به هیچ‌وجه محبوب نیست زیرا تأییدات الهیه قطع می‌شود و نسائم فضلیه ربانیه مرور نمی‌کند و روح موققت اخذ می‌شود. امروز سمی در جامعه قوی‌تر از اختلاف نیست.

شب باز هم محفل دیگری برای احبّاء تشکیل گردید و حدود پنجاه نفر در منزل جناب مدارائی جمع شدند جمعیت حاضر افرادی بودند که اکثراً در محافل پیشین ملاقات نشده بودند. محفل بسیار روحانی بود و یاران از شنیدن اخبار و بشارات مسرور شدند.

همدان

صبح ۲۲ ژانویه به قصد عزیمت به همدان آماده شدیم و ساعت هشت و نیم به گاراژ رفتیم. جنابان سرهنگ خاضع و محمودی و کاشفی و عدّه‌ای از نسوان برای مشایعت آمده بودند. جناب سرهنگ خاضع تا شهر کردند با ما همسفر شدند و در آنجا ماندند. بقیه راه طی شد و هنگام غروب به همدان وارد شدیم و برای اقامت چند روزه به منزل جناب کتیرائی رفتیم.

در منزل ایشان جمعی از احبّاء منتظر ورود ما بودند و عدّه‌ای هم بعداً آمدند و ملاقات کردیم.

پنجشنبه ۲۲ ژانویه احبّاء مرد و زن و پیر و جوان دسته دسته مرتباً آمدند و تا پاسی از شب گذشته مصاحبت با آنان برقرار بود. در میان این جمع عدّه‌ای هم از احبّای ناحیه بهار بودند. بعد همگی به منزل جناب یوسف ملکوتی کاشانی رفتیم در آنجا جمعیتی به تعداد ۱۳۰ نفر حاضر بودند. دیگر تعداد صندلی‌های موجود کافی نبود و عدّه‌ای روی زمین نشسته و جمعی در اطراف ایستاده بودند.

مجلس دو ساعت امتداد یافت. در همدان تعداد قابل توجهی از احبّای کلیمی نژاد سکونت داشتند و از نقاطی محسوب می‌شد که تبلیغ خانواده‌های کلیمی بیش از نواحی دیگر موفقیت‌آمیز بود. علاوه بر ارائه پیام‌های حضوری، در خصوص بشارات مبارکه راجع به عزّت یهود صحبت کردم و لوح مبارک قرائت شد.

۲۴ ژانویه. صبح ملاقات با دوستان ادامه داشت و چند نفر از جمله جناب فرید آمدند. ایشان هنگام عزیمت ما به ارض اقدس یک حلقه انگشتر برای تقدیم به حضور مبارک به بنده سپرده بودند آن روز قبض رسید که در ارض اقدس صادر گردیده بود به ایشان تسلیم

گردید. بعد یک نفر متحرّی حقیقت همراه با یکی از احباب آمد و مدّتی مذاکرات تبلیغی انجام شد.

همان روز جلسه‌ای دیگر در منزل جناب بقائی و خانم با حضور قریب ۱۳۰ نفر تشکیل شد و بسیار از هر جهت مفصّل بود. پس از اختتام آن به دیدن جناب حافظ الصّحّه رفتم. ایشان متجاوز از صدسال عمر داشتند و در بستر بودند. رویشان را بوسیدم و یک حبّ نبات تبرک به ایشان دادم. پرسیدند برای ما تازه چه آوردی؟ عرض کردم خیر صحّت و سلامت و مسرّت خاطر مبارک و بشارت نفوذ کلمه‌الله را در شصت اقلیم عالم به سوقات آورده‌ام. دیدارشان فرصت ذیقیمتی بود. یادبودها و پیوندهای ایّام گذشته را به خاطر آمد.

مجلس بعد در منزل جناب محبوبی تشکیل شد و قریب هشتاد نفر از احبّاء حاضر بودند. روح نبّاض امرالله در قلوب یاران در طپش بود و آثارش در حالات و احساسات آنان نمودار. مسرّتی از این دیدارها برای ما حاصل شد که در عمق وجودمان تأثیر نمود و مأوی گرفت.

جناب دکتر حبیب‌الله‌خان اسعدی و خانم مدّتی کوتاه بطور خصوصی با بنده ملاقات کردند سپس در مجلس عمومی، سخنرانی من و سایر قسمتهای برنامه تّهیه شده تا ساعت ۱۰ شب طول کشید در این سخنرانی تأکید در اجتناب از عادات و رسوم بین طوایف و ملل قدیم و جدید و ذکر عزّت و تعالی و ترقّی مادّی و معنوی ملّت حضرت کلیم بود. مجلس فوق‌العاده‌ای بود.

۲۵ ژانویه زائرین آستان مقدّس جناب مظفر برجیس و خانم و همراهان از ارض اقدس به همدان وارد شدند.

دیدارشان فوق‌العاده موجب فرح و انبساط خاطر همگان شد. طبق معمول زائرین شرح کوتاهی از سفر بازگشت خود را حکایت کردند و معلوم شد یک شب در بغداد با چند نفر از زائرین آستان الهی، جنابان احمدپور، نصرت‌الله روحانی و حبیب‌الله مؤیّد و هارون میناسی و عده‌ای از اماءالرّحمن ملاقات داشته‌اند.

اغلب زائرین ایرانی چه در راه رفت و یا بازگشت در نقاط معین یکدیگر را ملاقات می‌کردند چه که تقریباً راه سفر یکی بود و البته دیدار یاران در دیار غریب همیشه بسیار مغتنم و جالب بود.

جناب طراز از خاطرات ملاقات با زائرین یاد میکنند که: آن شب همه در منزل جناب امیدوار جمع شدیم. خانمهای زائر خانم امین امین و فروغیه خانم امین و خانم قائنی مجلس گرم را گرم‌تر کردند. فروغیه خانم از بیانات حضوری حضرت ولی امرالله خواندند و جناب برجیس قدری صحبت کردند.

غروب نوبت شرکت در جلسه منزل جناب بهاءالدین علی زاده بود ولی چون وقت کافی برای خبر دادن به عده ای از یاران نبود ملاقات با آنان به شب بعد موکول گردید. در آن شب بنده عازم محلّ معهود شدم. طرازیه خانم هم با وجود احساس ناراحتی و درد خود را از شرکت در این جلسه و فیض دیدار دوستان محروم ننمود. مجمع خوبی برپا شد. ضیائیه خانم نبیل اکبر آمدند و عده ای از یاران هم بودند که ما آنان را در این چند روز ملاقات نکرده بودیم جمعاً حدود ۵۰ نفر حضور یافتند.

بدواً شمه ای در باره استقامت و ثبات در امر و مداومت در خدمت عرض شد و بعد بالاخص در ترک رسوم قدیم و پیروی از اصول امر جدید تأکید گردید.

جناب طراز در یکی از سخنرانی‌های خود که سالهای بعد در کویت ایراد نمودند به این موضوع اشاره می‌کنند و می‌گویند: ممکن نیست فصل واقع شود و سرو صدائی نداشته باشد. مگر به استقامت و ثبات.

یک تکه کرباس را پاره می‌کنی چون فصل شود صدا می‌کند. یک چوب نازک را می‌شکنی چون از هم فصل شود صدا دارد. عادات و رسوم اقوام چندین هزارساله بقوه الهی از هم فصل می‌شود و از جهتی دیگر با یک روح محبت و اتحاد و ارتباط خلل ناپذیر با یکدیگر متحد و متفق شده و بهم پیوند می‌شوند. پس باید "فاستقم کما امرت" را شعار خودکنیم. ایشان در ادامه خاطراتشان مینویسند:



صبح ۲۶ ژانویه برروال روزهای گذشته افرادی که نتوانسته بودند در مجالس عمومی حاضر شوند برای دیدار و کسب اطلاعات آمدند.

معمولاً اهالی قراء در ایام زمستان نمی توانستند مسافرت کنند و بنده با سوابق قبلی که از سفرهای خود به قراء و قصبات داشتم مایل نبودم دوستان زحمتکش و فداکار از استماع بشارت محروم بمانند لذا تصمیم گرفتم لااقل از هریک از نقاطی که مقدور است دیدن کنم. احباء و سائل سفر ما را به امزاجرد فراهم کردند و آقای علی زاده اطلاع دادند برای حرکت آماده شویم.

باد تندی می وزید. من مردّد بودم که آیا صلاح است طرازیّه خانم در این سفر همراه باشند یا خیر ولی اتومبیل تا درب منزل آمد و ما به اتفاق جنابان محبوبی، رضوی و آقای علی زاده و سهراب علی زاده به سوی امزاجرد حرکت کردیم.

در دهات ایران معمول بود برای بعض مصارف مورد نیاز حوضچه هائی می ساختند و آب باران و برف زمستان را در آن ذخیره می کردند. در زمستان گاهی این حوضچه ها از آب پر می شد و سرریز می کرد. لذا برای جلوگیری از انتشار آب به اطراف، راه آب رو را باز می کردند تا اضافات آن از جوی های فرعی دست ساخته، عبور کند. در مواقعی که باران شدید بود و یا سیلاب به راه می افتاد سطح آب جوی نیز بالا می آمد و رفت و آمد مشکل و یا ممتنع می شد.

نزدیک قریه امزاجرد ما با چنین موقعی مواجه شدیم و پس از یکساعت معطل شدن با زحمت فراوان از سیلاب گذشته و به حظیره القدس محل وارد شدیم. مسئولین حظیره القدس ورودمان را به جناب پیامی اطلاع دادند. خدمات ایشان نمونه ای از فداکاریهای صدها جوان بهائی در ایران بود که دوران خدمت نظام وظیفه خود را در نقاطی معین می کردند که احباء احتیاج بیشتری به کمک های تعلیمی و فکری داشتند و آنان در طی دو سال اقامت در آن نواحی به تربیت و تعلیم اطفال می پرداختند و برای بزرگسالان کلاس های تزیید معلومات ترتیب می دادند و در کمال انقطاع و شکیبائی، موقعیت سخت و کمبودهای زندگانی را تحمل می نمودند.

جناب پیامی بعهدہ گرفتند به احبّای محلّ خبر دهند و ما ہمگی برای استراحت و دیدار به منزل آقاعلی بابا یکی از قدمای احبّاء محلّ رفتیم و پس از اینکه به حظیرةالقدس مراجعت نمودیم مجمعی با حضور ۹۰ نفر از خرد و کلان تشکیل گردیده بود. البتہ عدّہ ای هم در صحرا بودند و دسترسی به آنها ممکن نشد.

دوستان بنا به موقعیت از بنده خواستند به زبان ترکی صحبت کنم. زیرا اهالی اغلب دهات آن قسمت از غرب ایران، به زبان ترکی صحبت می کردند. بنده بدو ابلاغات مبارک را خواندم و سپس به زبانی ساده و روشن مواضع مورد نظر و مندرج در آن توضیح داده شد. مخصوصاً در باره ازدواج و پیروی از دستورات و اوامر و احکام و صداقت و امانت و تمسک به امر الهی و ہم چنین اجتناب از کتمان عقیده در محضر نفوس مهمّہ، حتی در مواقعی که به نظر ضروری میرسد، صحبت کرده و تذکر دادم.

دوستان امزاجرد حقیقتاً از این ملاقات که به ندرت اتفاق می افتاد خوشوقت و راضی شدند و اظهار امتنان نمودند. ما نیز متقابلاً ممنون و شاکر بودیم و با احساس قدردانی از دوستان همدان عرض کردم اگر همّت و کوشش میزبانان و فراهم کنندگان نبود این توفیق برایمان میسر و ممکن نمی گردید.

هنگام مراجعت باز همان مشکل عبور از جوی آب وجود داشت دو نفر از دوستان محلّ به کمک آمدند و با بیل مقداری خاک در جوی ریختند و تدریجاً راه عبور تا حدودی هموار شد ولی باد و طوفان بحدّی شدید بود که پوشش پارچه ای اطراف اتومبیل جیب حامل ما را پاره کرد و در نتیجه آب باران مستقیماً به داخل ماشین سرازیر شد و از سر روی همه جاری بود. خوشبختانه مشکل دیگری پیش نیامد و با این وضع و حال، ہمگی از این سفر به سلامت باز گشتیم.

هنگام شب جلسہ محفل روحانی تشکیل شد و بنده به جلسہ محفل دعوت شدم و امر نمودند آنچه حضرت ولیّ امرالله در خصوص محافل روحانی محلّی و ملّی فرموده بودند به استحضار محفل برسانم. به طور اختصار عرض شد که حضرت ولیّ امرالله فرمودند در این ایام محافل روحانی محلّی و ملّی بلاد، کمک و ایادی ایشان در خدمت امر هستند. سپس

لوح مربوط به مساوات رجال و نساء که در این سفر عنایت فرموده بودند تلاوت کردم و در دنباله اظهارات خود گفتم میل مبارک اینست که ممالک هم جوار ایران بوسیله احبای این کشور فتح شود و اگر ما قصور نمائیم از امریک مبلغین را اعزام خواهند فرمود. هم چنین تأکید نمودند که احبای برای ساختمان خطیره القدس شام کمک و مساعدت نمایند.

یکی از مظاهر وجود روح وحدت و یگانگی در جوامع بهائی تشریک مساعی و دلسوزی و مراقبت و پشتیبانی آنان از یکدیگر بوده و هست و افراد و جوامع بهائی از بدو امر برای تحقق نوایای الهی و استقرار هدف متعالی وحدت به مدد نیروی محرکه‌ای که در اراده الهی مندمج است قیام نمودند. این اقدامات بصور گوناگون از قبیل اعزام مبلغین، هجرت مهاجرین، ارسال اعانات و کمک‌های دیگر به عرصه ظهور و بروز رسید.

مبلغین و مبلغات از غرب به شرق آمدند و از شرق به غرب رفتند. اعانات برای ساختمان مشرق‌الاذکار امریکا از گوشه و کنار دنیای بهائی جمع‌آوری گردید. خیل مهاجرین از هر دو سوی به حرکت آمدند و مساعدت و همکاری های آنان ثمرات کثیره به بار آورد. در دوران ولایت امرالله بهبودی و توسعه قابل ملاحظه در وسائل ارتباطی و امکانات زندگانی مردم از جهات متنوع و متفاوت فراهم آمد. وجود مقتضیات موافق زمان همراه با آمادگی افکار یاران و نیاز شدیدی که جامعه امر به استقرار نظم اداری در سایه وحدت و یک پارچگی احساس مینمود طرق تأسیس و توسعه مستمر آن را هموار کرد. تحرک قابل ملاحظه‌ای، هم در افراد و هم در جوامع بهائی ایجاد شد و یاران تحت سرپرستی و دلالت و تشویق حضرت ولی امرالله در پهنه گیتی متفرق و متشتت شدند و با نیازهای جوامع یکدیگر آشنا گردیدند و به تدریج رشته های پیوند بین جوامع بهائی عالم بر پایه شناخت عمیق تری استوار و مستحکم گردید. جناب طراز مینویسند:

صبح روز ۲۷ ژانویه ۱۹۴۱، جناب حبیب‌الله صغیری برای دیدن ما آمدند و از تشریف‌فرمائی جناب حاجی میرزا حیدرعلی و جناب ابوالفضائل به همدان و قناعت و مناعت طبع ایشان حکایت کردند که جناب ابوالفضائل مقداری نان خشک بیات

(چندروزمانده) همراه داشتند و به جای هر وعده غذا، کمی از نان ها را با یک قطعه سنگ تمیز قطعه قطعه کرده و در مقداری آب که در یک کاسه سبزرنگ کاشی (سرامیک) می ریختند، فرو برده و می گذاشتند کمی نرم شود و میل می کردند.

آن روز هوا منقلب و بارانی بود و به همین جهت رفت و آمد دوستان کمتر از روزهای دیگر بود. عصر یکی از جوانان آمد و خبر داد کلاس درس دختران در منزل آقای شهودی و به سرپرستی جناب رضوی تشکیل می شود و مرا به کلاس درس بردند. دختران به مطالعه مقاله شخصی سیاح و کتاب مستطاب ایقان مشغول بودند. پس از خاتمه کلاس به مدت یکساعت تمام از بیانات و دستورات مبارکه صحبت کردم که در مورد جوانان مخصوصاً نسوان عرض کردم اراده مبارک آنست که دخترها و خانم ها هجرت کنند و کمر خدمت بربندند.

سپس شرح هجرت حضرت اعلی روح ماسواه فداه و هجرت جمال اقدس ابهی و نتایج آنها و ثمرات آنها و ظهور مواعید کبری در کتب مقدسه گفته شد بطوری که بعضی منقلب شده و به تمام معنی متوجه گردیدند که امروز روز هجرت و مسافرت و خدمت و جانبازی در محبت آن دلبر آسمانی است و از بین حاضرین ۹ نفر داوطلب شدند که بمرور مسافرت کنند و بخدمت پردازند.

از آنجا به منزل جناب طیب زاده رفتیم. لجنه تبلیغ منعقد بود و من هم شرکت نمودم.

ورود به قزوین

جناب طراز در شهر قزوین متولد شدند و ایام نوجوانی و اوایل جوانی را در آن جا و در میان فامیل و منسوبین و دوستان گذراندند. هم بستگی های دیرین با مردم شهر داشتند و پایه های دوستی و مودت محکم در رابطه با افراد در محیط کار و زندگانی بنیان نهادند.

این شهر قدیمی پایگاه خاطرات فراوانی از ایام دیرین زندگانی ایشان بود و هنوز تعداد قابل توجهی از منسوبین همچنان در آنجا می زیستند.

یادداشت‌های جناب طراز در بازگشت از سفر ارض اقدس از جنبه‌های بسیاری قابل بررسی و مطالعه است که مهم‌تر از همه چگونگی فعالیت‌های فردی و تشکیلاتی احباء در آن اوقات می‌باشد.

پیوست‌های زندگانی جناب طراز و طرازیه‌خانم و حال و احوال جامعه بهائی در آن اوقات در شهر قزوین ایجاب می‌کند که با شکیبائی و تعمق گوشه‌هائی از خاطرات اقامت چندروزه ایشان و اقدامات یاران الهی را مرور کنیم.

قزوین و "یاران نجد"

صبح ۲۸ ژانویه آقای کتیرائی و ویکتورخانم و چند نفر از بستگان ایشان به ملاقات آمدند و همان روز صبح وسیله حرکت فراهم شد و یکسر از همدان به قزوین وارد شدیم و به منزل آقامیرزا عنایت‌الله سمندری رفتیم. در منزل ایشان ملاحظه شد که جمعی اطفال در تحت سرپرستی و مواظبت جناب فیضی (ایادی امرالله) مشغول فراگرفتن مسائل روحانی و اخلاقی امری هستند مشاهده آن کلاس مورث مسرت فراوان شد.

مدتی از ورود ما به شهر نگذشته بود که بشارت دادند مجلس نورانی در منزل جناب حبیب راسخ منعقد می‌شود.

از این خبر با جان و دل استقبال نمودیم و به اتفاق جناب علی بهار که برای استقبال ما به قزوین آمده بودند به محل معهود رفتیم. حدود صد نفر حاضر بودند. برنامه جالبی تهیه شده بود که قسمتی از آن به اطفال اختصاص داشت. اطفال سرودهای زیبایی خواندند سپس بنده شرح مبسوط در هر زمینه عرض نموده و بشارات ارض اقدس، بر حلاوت و حرارت مجلس افزود.

جناب طراز در این سفر حامل چندین لوح و پیام بودند از جمله لوح مبارک در خصوص لسان و خط، اجتناب از امور سیاسی، تساوی حقوق رجال و نساء، عریضه ملکه رومانیا و ابلاغات شفاهی حضرت ولی امرالله.

ورود زائرین در هر محل بسیار باعث شعف و سرور یاران بود و مشتاقانه برای دیدار آنان می‌شتافتند از روز ۲۹ ژانویه این شور و هیجان، با آمد و رفت دیدارکنندگان آغاز شد اول صبح مهریه خانم سمندری\_روحانی، همشیره جناب طراز و به تدریج جنابان اسعدالحکماء، تسلیمی، محمدآبادی، عزیزالله فانی، حاج محمد اسمعیل خلیلی، انورزاده و عده‌ای از منسوبین و نسوان جمع شدند.

زائرین سپس به منزل وجه‌الله‌خان روحانی رفتند در آنجا ۳۰ نفر منجمله جدیدالله اشرف (شهید) حضور یافتند.

و مجلس تا ساعت ۹ شب ادامه یافت.

روز ۳۰ ژانویه.

اشتیاق دیدار دوستان در روح و قلب جناب طراز هرگز محدود به کسانی نبود که فرصت و امکان ملاقات با ایشان را داشتند. یکی از وظایف وجدانیّه جناب طراز که هرگز از آن غفلت نورزیدند و حتی در ایام کهولت با وجود مشکلات جسمانی و قلت وقت، فرضیه حتمیه خود دانسته و مجری داشتند دیدار از افرادی بود که بهر علت، در سفر و حضر راساً برای ملاقات ایشان نمی‌آمدند.

می‌نویسند:

روز ۳۰ ژانویه نوبت دیدار از بعضی از دوستان و منسوبین بود. صبح به دیدن رفعت‌خانم هوشیدر و از آنجا به ملاقات جناب فانی که دختر خود را از دست داده بود و بعد به دیدن نشاط‌انگیزخانم (جذاب) که نقاهت داشتند رفتم و مدتی ماندم و از نوه عزیزم نگاهداری کردم. از آنجا برای دیدن طوبی‌خانم ندیم\_شمسی، رفتم بسیار تحت تأثیر حالت ایمان و انجذاب و خلوص این خانم برازنده قرار گرفتم.

بعد از ظهر خبر دادند عده‌ای از یاران از طهران برای ملاقات وارد شده‌اند. استقبال از زائرین ارض اقدس در بعضی مواقع و جوامع معمول بود. آن روز حضرات فائز، فتحی، فاضل شیرازی، مودت و خانم، عبدالمیثاق میثاقیه، دکتر مرشدزاده امین، میرزاتقی‌خان به‌مراه حبیب‌الله راسخ تشریف آوردند. بعد از مراجعت آنان عده دیگری آمدند ولی حال

معلمه چندان مناسب نبود و نقاهتی که در بغداد داشتند شدیداً مجدداً عارض شد و به دکتر و مداوا احتیاج پیدا کردند. وقت تنگ و جلسات بیشمار دایر و منعقد بود.

مجلس پرجمعیتی در منزل جناب رشید هرازی تشکیل شد و گروه دیگری از احباء حاضر شدند که در جلسات قبلی حضور نداشتند. جناب طراز در اثر سردی هوای زمستان و سخنرانیهای مکرر و مستمر مبتلا به ناراحتی گلوگردیده بودند اما هیچ مشکلی در زندگانی ایشان نمی‌توانست مانع انجام وظایف گردد. آن شب در جمع احباب بهر حال حاضر شدند و از بشارت امریه صحبت کردند و ضمن سخنان خود در باره اجتناب از امور سیاسی اظهار داشتند اهل بهاء باید به جمیع بشر و کافهٔ بندگان و کنیزان خالق اکبر به نظر واحد ناظر باشد نه آنکه به خاطر تمایل به جهتی یا جهت دیگر به مخالفت برخیزند. در موضوع وحدت زوجه، شرطی وجود دارد که آن رعایت شرط عدالت است و بنا بفرمودهٔ حضرت عبدالبهاء در صورت تعدد زوجات رعایت عدالت حقیقی غیرممکن است و بیان حضرت ولیّ امرالله را تکرار نمودند که در اسلام نیز شرط عدالت وجود داشت منتهی فقهاء آنرا نفهمیدند و با درک و فهم خودشان تعبیر و تفسیر کردند.

جناب طراز در دنبالهٔ خاطرات سفر قزوین مینویسند:

۱۸ ژانویه جناب اسعدالحکماء مجدّد به ملاقات آمدند و بالاتفاق و با همراهی جناب بهار و ملیح‌خانم بهار به عیادت آقامیرزا عبدالغنی دوستدار و بازدید جناب حاجی محمد اسمعیل خلیلی رفتیم. حاجی محمد اسمعیل یک کتاب بیان عربی داشتند. مدتی در حضور ایشان به مطالعه و تطبیق کتاب با نسخ دیگر گذشت.

در آن اوقات اکثر احباء کتب و آثار امری را رونویسی می‌کردند و بهمین جهت گاهی اغلاط در آنها مشاهده میشد و چون یاران به اهمیت صحّت آثار مبارکه‌ای که در دست داشتند واقف بودند از حضور افراد مطلع و مطمئن در هر فرصت استفاده نموده و رونوشت‌ها را تصحیح می‌نمودند.

بعد مجلس جوانان در منزل جناب فرهادی تشکیل شد. مسافرینی که از طهران آمده بودند نیز آنجا حضور یافتند. راجع به اهمیت تحصیل لسان عربی و انگلیسی صحبت کردم و

اینکه امروز روز قیام و جانبازی جوانان است و لازم است که نفوس منقطع مانند حضرت بدیع و حضرت روح الله و امثالهما مبعوث شوند تا به انقطاع و استقامت و شجاعت و شهامت خود عالم را منقلب نمایند.

امروز تأکید آکید در حفظ کردن الواح مهمه و تلاوت الواح ملوک و شئون علمیه و حکمتیه و تعمق و تفکر در آثار و الواح مبارکه و فهم و درک معانی و حقائق و اخذ دراری و جواهر آنها است.

حضرت عبدالبهاء جناب آقامیرزا علی اکبر رفسنجانی را بسیار تحسین می نمودند زیرا ایشان الواح و آثار متعدد از حفظ نموده و در مجالس و محافل تبلیغی و ملاقاتی می خواندند که فوق العاده مؤثر بود.

هنگام ظهر موقعیت دیگری پیش آمد و به منزل جناب تسلیمی رفتیم و در خدمت جناب ابوالقاسم فیضی و گلوریا خانم و جمعی از مسافین طهران و احباب قزوین بودیم.

در طول این سفر چندین ماهه هرگز امکان تماس تلفنی با دکتر مهدی سمندری میسر نگردیده بود خوشبختانه آن روز این تماس برقرار شد و پدر و پسر به مکالمه پرداختیم. دکتر مهدی تأکید می نمود که هوا مقتضی نیست و بسیار سرد است و ما برای حرکت به طهران تعجیل ننمائیم ولی با وجودی که دچار سرما خوردگی بودم و طرازیه خانم گرفتار بیماری و عوارض آن بودند موقع حرکت به طهران معین شد. همان روز جمع مسافین هم که از طهران برای ملاقات و استقبال آمده بودند مراجعت کردند.

محفل تذکر میرزا محمد سمندری

شب ۱۱ بهمن، به مناسبت سالگرد صعود میرزا محمد فرزند ارشد جناب طراز و طرازیه خانم محفلی از طرف لقاییه خانم سمندری عنده لیبی، همسر متصاعد الی الله میرزا محمد ترتیب داده شد. این جلسه در منزل جناب هزاری منعقد گردید. قریب صد نفر حضور یافتند و برنامه جالبی که تهیه شده بود اجرا گردید.

بدواً در یک قسمت از برنامه، شرح شهادت روح الله ورقا و حضرت ورقا به صورت منظوم بود و توسط جناب عنایت الله سمندری با لحن خوش تلاوت شد. بعد نوبت سخنرانی



شخصیتی فرا رسید که زندگانی را در عالم خاک جز نقشی بر صفحه روزگار نمی پنداشت و در طول حیات خویش فعلاً و قولاً این پندار را به اثبات رسانده بود.

جناب طراز در این محفل، از اندوه و رنج یک پدر داغدیده سخن نگفت. آن گونه غم و الم را نمی توان در قالب الفاظ نهاد و عرضه داشت.

قدرت تسلیم و رضا در برابر اراده الهی آن چنان شدید بود که مکرر از قلم حضرت ولی امرالله تأیید و تصدیق شد و فرمودند

...خدمات متمادیه جلیله آن خادم جانفشان آستان حضرت رب البریه در این ایام انقلاب با وجود تتابع امتحان و افتتان و بلایا و رزایا شایان تقدیر و تمجید... ۰۰

در آن محفل خاطره انگیز جناب طراز توجه به جانبازی های دو شهید بی نظیر نمودند و شرح مبسوطی راجع به دوره اول این ظهور اعظم دادند و این دو بیت را ضمیمه سخن نمودند.

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا  
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گروصل بها داری طلب  
ور نباشی مرد این ره دورشوزحمت میار

طراز الهی در سخنرانیهای خود مکرراً ذکر می نمودند که زندگانی روح الله ورقا سرمشق آموزنده ای برای ایشان بوده است و آرزو داشتند قدم در راه جانبازی ها و فداکاریهای آن نوجوان ممتاز و بدیع امرالله گذارند و تا خاتمه حیات هروقت صحبت از حکایت ایثار جنابان ورقا می نمودند شدت هیجان و احساس اخلاص نسبت به آن شهدای شهیر امرالله از خلال کلمات و سخنانشان واضح و مشهود بود.

طراز الهی در محفل تذکر فرزند عزیز بار دیگر ارادت قدیم را تجدید نمودند و مشروحاً تاریخ زندگانی قهرمانانه آن شهدای بزرگ را آمیخته با چاشنی محبت دیرین خود بیان کردند.

آن مجلس چهارمین محفلی بود که در قزوین به جهت ملاقات با احبّاء تشکیل گردید و جناب طراز با کمال حدّت و شدّت و حرارت بی نهایت صحبت کردند و سپس فقراتی از بیانات حضوری را برای حاضرین قرائت نمودند.

این مجلس پر خاطره خاتمه یافت و اکثر یاران رفتند ولی عده‌ای از شرکت‌کنندگان تاملاتی بعد از ختم جلسه به طرح سؤالات خود پرداختند. درباره‌ی روزهای اخیر توقّف در قزوین مینویسند:

روز ۱۲ بهمن فرا رسید صبح جناب اسعدالحکماء آمدند و مرا برای حضور در محفل روحانی دعوت کردند. پس از عزیمت ایشان به بازار شهر رفتم و در همان سرای سعادت که روزگاری محلّ حجره تجارت پدرم سمندر بود با یکی از دوستان قدیم بنام آقامیرزا حسن سارخانی ملاقات کردم. وی شخصی بی‌آلایش و صدیق و امین و از تعصّب عاری و فرد منصفی بود. از این جهات به او بسیار محبّت داشتم. مدّت زمانی کوتاه با او گفتگو کردم و دوستی قدیم تجدید و تمدید شد. این شخص همسایه حجره تجارتی سمندر بود و همیشه روابط دوستانه‌ای با خانواده ما داشت.

عصر کلاس درس در منزل جناب هزاری تشکیل شد. ۲۴ نفر دختران و پسران کتاب مفاوضات و مقاله شخصی سیاح و فرائد را مطالعه می‌کردند.

پس از خاتمه کلاس به مدّت یکساعت، از کلاس درس تبلیغ که در طهران در حضور جناب حاجی صدرالصدور تشکیل می‌شد صحبت شد و بیان حضرت عبدالبهاء در باره ایشان یادآوری گردید که فرمودند حضرت صدرالصدور کارخانه آدم‌ریزی درست کرده‌اند. در دنباله سخنان عرض شد، نفوس بسیاری که امروز قائم به خدمتند از تأثیر زحمات ایشان است. هم‌چنین از کلاس درس جناب حاجی میرزا حیدرعلی یاد نموده و نتایج آن درسها را گوشزد کردم. مقصد این بود که شاگردان دروس تعلیمی را با جدیّت دنبال کنند و قدر آن را بدانند.

برنامه دیگر آن روز شرکت در جلسه محفل روحانی قزوین بود و در حضور اعضای محفل روحانی قزوین جنابان اسعدالحکماء، تسلیمی، وجه‌الله روحانی، فانی، اسدالله صمدانی،

عبدالصمد صمدانی، ارباب بهمن آذری، رشید هزاری و آقانصرت الله روحانی که اخیراً از ارض اقدس مراجعت نموده بودند مقداری از بیانات حضوری خوانده شد و تذکرات لازمه را محض ادای وظیفه خویش بسمع حاضرین رساندم.

به خیال ناقص خود قرض خویش را ادا نمودم. دیگر آنچه غفلت و نسیان می شود امیدوارم به جوهر فضل و احسان حضرت یزدان و دلبر مهربان عفو و ستر و اغماض فرماید اوست قادر و توانا و يفعل الله ما یشاء لا اله الا هو البهیّ الابهیّ

جلسه ملاقاتی با محفل روحانی تا ساعت ۱۰ شب طول کشید.

حافظه جناب طراز با وجود کهولت سنی قابل ملاحظه بود. نه تنها نام افراد بلکه حوادث مربوط به زندگانی آنان را نیز بیاد داشتند. در طی سفرهایشان خصوصاً هنگام اقامت در منازل یاران، با دقت اسامی اعضاء خانواده و دیدارکنندگان را جویا گردیده و به خاطر میسپردند. دفاتر یاداشتهای ایشان مملوّ از نام احباء و افرادی است که در طی اسفار طولانی و وسیع خود ملاقات نموده اند.

آن شب نیز یک نفر به نام محمدعلی خان جلیلود پس از خاتمه جلسه محفل با طراز الهی ملاقات کرد. جناب طراز بخاطر آوردند سالها قبل از آن در مشکین اردبیل میهمان وی بوده اند و حتی نشانیهای شب دیدارشان را خاطر نشان کردند که بسیار باعث تعجب و تحیر شخص مذکور گردید.

هنوز عده ای از خانواده و نوادگان جناب طراز در آن ایام در قزوین زندگانی می کردند و دیدار آنان با موقعیتی که جناب طراز داشتند و همیشه در سیر و سفر به نقاط مختلف بودند فرصت مغتنمی محسوب میشد اما به علت برنامه های ممتد، دیدار خصوصی آن طور که مورد علاقه طرفین بود ممکن نگردید تا صبح روز ۱۳ بهمن فرا رسید و ایشان پس از خاتمه دید و بازدیدهای تنظیمی و برنامه های خصوصی مهلت یافتند و به منزل نوادگان رفتند.

در خاندان سمندر آثار و الواح و اشیاء متبرکه فراوانی وجود داشت که از دوران حضرت ربّ اعلی با دقت تمام از آنها محافظت می شد. اکثر این آثار در صندوقهای محکم و در پوششهای لایه لایه پیچیده شده و اغلب در زیرزمینهای منازل افراد فامیل نگاهداری

می‌شد. در دوره حضرت ولی‌امرالله حسب الامر بتدریج الواح و آثار و بعضی اشیاء مهمّ به ارض اقدس ارسال گردید و به حضور مبارک تقدیم شد.

علاوه بر آثار و الواحی که خطاب به سایر افراد فامیل سمندر بود جناب طراز شخصاً مفتخر به دریافت الواح و توابع شخصی و اشیاء متبرکه بسیاری بودند و مقداری از این مجموعه نفیس را در نهایت دقت و نظم و ترتیب در نقاط مختلف به امانت گذاشته بودند. منجمله مقدار زیادی در شهر قزوین و در منزل شخصی ایشان قرار داشت.

منزل جناب طراز و نوادگان در همان مجموعه بیت سمندر بود و تقریباً به همان صورت قبلی باقی مانده بود.

دیدار نوادگان در عین حال فرصت مناسبی برای بررسی آثار نادر بود و ایشان با کمک جنابان سهیل و جمشید و سعید سمندری، صندوقهای امانات را باز کردند و بعضی عکس‌ها و آثار امری و قطعات خطّ نویسی را برداشتند تا همراه خود به طهران ببرند.

بررسی و انتخاب آثار مورد نظر قریب سه ساعت ادامه یافت و تا هنگام غروب طول کشید. این توقّف در حقیقت تنها موقعی در آن سفر بود که افراد خانواده گرد هم جمع شدند. طرازالهی راجع به بقیّه ملاقات‌ها و اقدامات خویش مینویسند:

اول شب مجلس درس اطفال و جوانان در منزل طوبی خانم ندیم و با حضور قریب ۳۰ نفر شاگردان تشکیل شد. جناب فیضی سرپرست کلاس بودند و دروس الدیانه و تاریخ امر را تدریس می‌کردند.

بنا بر درخواست جناب فیضی مدّتی صحبت کردم و توجّه شاگردان را نسبت به اهمیّت مربّی در عالم امر و عدم تضييع وقت، جلب نمودم و آنان را تشویق کردم تا با شرکت مرتّب در کلاسها و مطالعه جدّی دروس، خود را برای خدمات آینده امر مجهّز و آماده سازند.

جلسه دیگری بلافاصله در منزل جناب عنایت‌الله سمندری و همسرشان قدسیه خانم دایر شد شب پررونق و روحانی بود زیارت‌نامه پدرم جناب سمندر را تلاوت کردند و در موضوع وحدت و اتّحاد، الواح و اشعار خواندند و چون حضرت ولی‌امرالله توصیه نموده بودند جوانها زبان عربی و انگلیسی بیاموزند چند نفر از جوانان ممتاز و باشهامت جنابان بدیع‌الله

صمدانی، شهاب زهرائی و فیروز موزون داوطلب شدند مدرسه را ترک کنند و تمام وقت زبان عربی و انگلیسی تحصیل کنند و به خدمت پردازند. این تصمیم که منبعث از احساسات رقیقه و روح فداکارانه و اطاعت جوانان از منویات مولای خون بود با توجه به مقتضیات و امکانات موجود صلاح ندیدم و با صراحت تمام با آنان صحبت کردم و توصیه نمودم حضرات به تحصیل خود در مدارس ادامه دهند و در عین حال خدمت جناب فیضی به تحصیل دو زبان مذکور مشغول باشند زیرا مدت توقف جناب فیضی در آن اوقات معلوم و مشخص نبود و به اراده هیکل مبارک و تصمیم محفل ملی بستگی داشت. قرار شد در این خصوص پس از عزیمت به طهران تحقیق کنم.

نظریات من چندان مقبول طبع واقع نگردید و راضی نبودند. لذا عرض کردم مکرراً در آثار مبارکه آمده است که ما باید در جمیع امور جزئی و کلی به حبل مشورت متمسک شویم و سپس تصمیم نهائی را اتخاذ نمائیم.

حظیره القدس قزوین، منزل متعلق به خانواده فرهادی بود و تقدیم موقوفات امری گردیده بود و اگرچه در سنوات اخیر بعلل بیشمار اوضاع محلی و فرهنگی و مذهبی و سیاسی کشور، احباء نمی توانستند از این محلّ برای انعقاد جلسات امری استفاده کنند ولی آن منزل بنام حظیره القدس معروف و شناخته شده بود و بعضی از افراد خانواده فرهادی نیز در آنجا سکونت داشتند و از محلّ نگاهداری می کردند. در ایام گذشته بسیاری از قدمای امر به این منزل آمدند و عکس های فراوانی از تشکیلات مختلف امری که در این محلّ منعقد میگردید به یادگار باقی مانده است.. طرازیه خانم هم از خانواده فرهادی بودند و به این بیت مأنوس و منسوب. ایشان در آخرین روز اقامتشان در قزوین بار دیگر برای ملاقات و هم چنین خداحافظی از منسوبین به این منزل تاریخی رفتند.

سفر دو زائر عزیز به قزوین روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۹ به پایان رسید و حضرات با ترن به سوی طهران عزیمت نمودند.

در کرج جمعی از دوستان و دکتر مهدی سمندری به استقبال آمده بودند. هنگام شب زائرین به طهران وارد شدند و جمعیت کثیری از یاران در ایستگاه راه آهن از آنان با شور و شغف استقبال کردند.

همان شب بلافاصله در محفل پرجمعیتی حضور یافتند و ابلاغ بشارات امری و پیامهای الهی به احبای رحمانی طهران آغاز شد.

جناب علی نخجوانی مرقوم نموده اند:

در آن جلسه اولی که برای استماع بیانات جناب سمندری در طهران تشکیل شد حاضر بودم. البته ایام جنگ بین المللی دوم بود و روابط بارض اقدس بکلی قطع بود و احباً همه تشنه شنیدن اخبار و بشارات امری بودند. جناب سمندری با ابّهت و اقتدار و ابتکار بلند شدند و فرمودند الله ابھی. همه جواب دادیم الله ابھی.

مکشی فرمودند و مجدداً فرمودند الله ابھی. مجدداً همه جواب دادیم الله ابھی. بعد فرمودند الله ابهای اول مال من نبود. روز آخر حضرت ولی امرالله فرمودند هر جا میروی تکبیر مرا برسان. لذا الله ابهای اول از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بود. الله ابهای دوم مال من بود. این طور احباً را به محض ورود متذکر به اهمیت ولایت امرالله می فرمودند.

پیام جناب طراز خطاب به یاران در آن انجمن روحانی به مضمون شعر مولوی پایان یافت:

هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن

وانگه بیا با عاشقان هم خانه شو، هم خانه شو

باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی

گرسوی مستان میروی مستانه رو، مستانه رو

قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دلهای ما

مفتاح شو مفتاح را دندان شو، دندان شو

پایان جلد اول

جلد اول کتاب طرازالهی با یاری پرورگار و عنایت و مرحمت همکاران و دوستان به پایان رسید. جلد دوم حاوی فصول و مطالب بسیار جالب و جاذب از زندگانی ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری همزمان با دوران جدیدی از توسعه و انسجام جوامع بهائی در سطح جهانی می باشد.

مردی از مشرق زمین در صف سرداران جند هدئی قارآت پهناور جهان را می پیماید تا سرش دوست را در نقاط قریب و بعید به سمع عالمیان رساند

"فی الحقیقه باطغرای محبت الهی و نار مودت ربّانی به مثل تلغراف عشق صمدانی متحرک با محبوب فؤادی، محبت کارها دارد، کتاب اسرار پیش اوست، دارای دفاتر خرابی و آبادی اوست، صخره را پر عطا کند، مخمود را مشتعل فرماید، جماد صرف را به یک حرف جاری و ساری نماید. دست دست او و میدان میدان او.